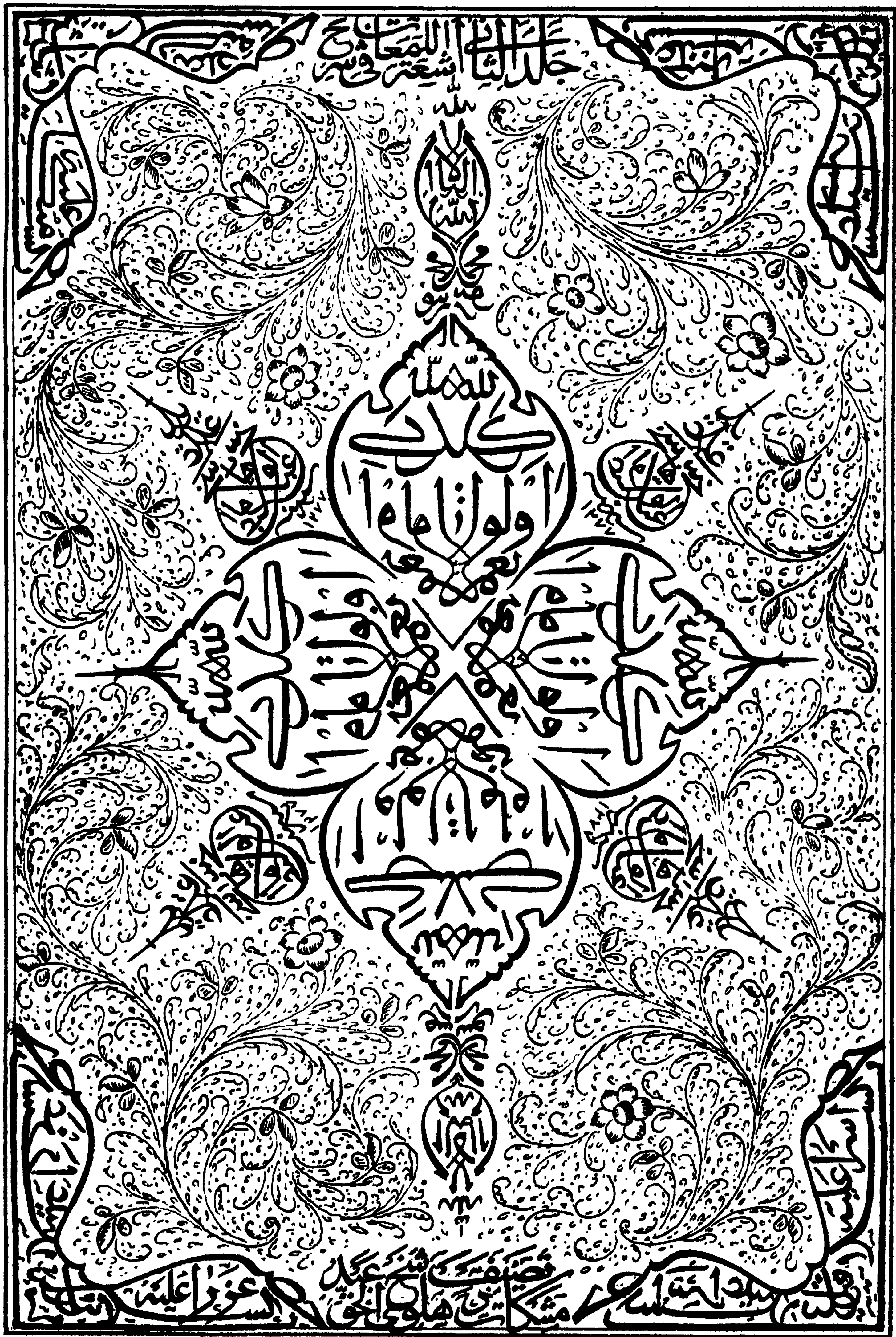
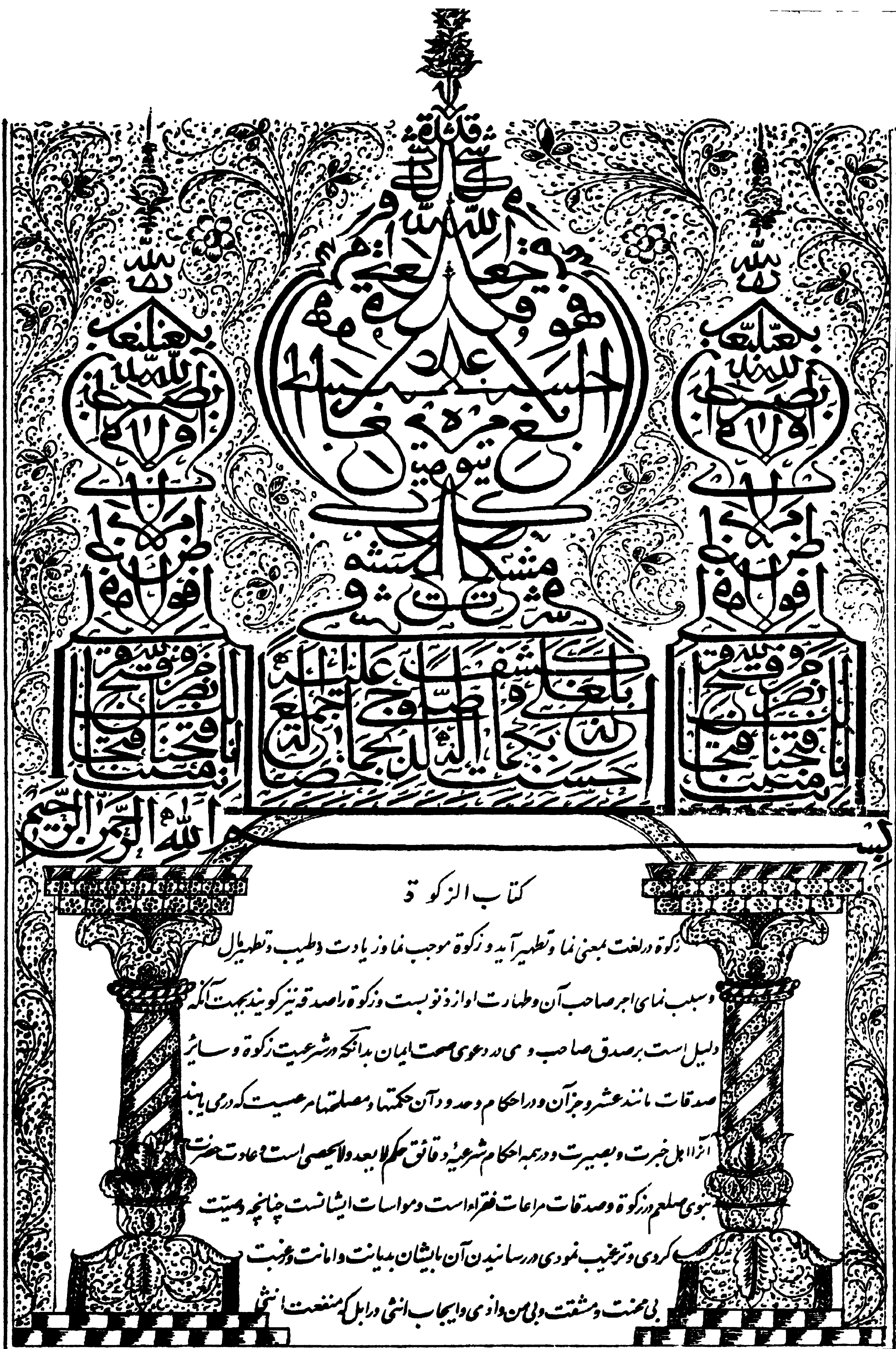





## کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر مال و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب است و زکوة را صدقه نیز گویند بجهت آنکه دلیل است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان بدانکه در شرعیت زکوة و سائر صدقات مانند عشر و جز آن و در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعیست که در می یابند آنرا اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شرعیه دقائق حکم لا یعد و لا یحصی است و عادت حضرت نبوی صلعم در زکوة و صدقات مراعات فقرا است و مواسات ایشانست چنانچه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و رغبت بی محنت و مشقت و بی من و اذی و ایجاب انثی در ابل که منفعت انثی

دوی

در وی بیشتر از مذکور است ونیز ازین باب است مراعات باصحاب اموال تا عمال برایشان ظلم وتعدی وتجاوز از حد اعتدال نکنند
واز اموال جیده وخلاصه انتخاب ننمایند وزیاده بر قدر فرض از هدایا وضیافات نستانند وشرط نما وحولان حول که ناظر در تیسیر ورفق است
واعدل آنست وهم از جهت رعایت حکمت وعدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که دوران ووجود آن میان خلق بیشتر واحتیاج
کسان بآن فراوان تر است واجب گردانید تا دادن آن بآسانی میسر بود وگرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد یک صنف زرع وثمار چنانچه
دانه خرما وانگور ومانند آن نه مثل بقول وخضراوات که در اندک زمانی تباه گردد وصنف دوم بهیمة الانعام از شتر وگاو وگوسفند بشرائطی وتفصیلی
که در فقه مذکور است سوم صنف زر وسیم که قوام ومعاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد
در هر سال یکبار فرموده ودر زروع وثمار در وقت حصاد وکمال آن فرموده ونیز از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال وسهولت
ومشقت وی در مقدار واجب تفاوت بیان فرموده لاجرم پنج رایکی واجب گردد در مالی که بی مشقت وتکلف بدست آید همچو گنجی که بیابد از کان
یا از دفینه وآمدن سال در آن اعتبار نکرده بلکه در حال که بیابد بروی واجب شود که اخراج خمس کند وآنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی وکلفتی لابد است
نیمه آن که ده رایکی باشد واجب کرده چنانکه در زروع وثمار که بآب باران حاصل شود ونیمه آن یعنی بیست رایکی واجب کرده در آنچه بزیادت تکلفی
محتاج بود از دولابی که بآن از حوضها وجویها آب بکشند یا از چاهی بگاو وشتر وخر کشند ونیمه آن که چهل رایکی است واجب شود در آنچه محتاج است
بعمل وتعب دائم از ارتکاب مشقت اسفار ورکوب بحار وترقب وانتظار قیم وامثال آن ودیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت
حال وحکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود چنانکه در نقره دویست درم ودر زر بیست مثقال ودر گوسفند چهل ودر گاو سی ودر شتر پنج که
در کمتر ازین نصابها چیزی واجب نبود الفصل الاول عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث معاذا الی الیمن فقال روایت است
از ابن عباس رض که آن حضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت وقضا وآمده است که آن حضرت بنفس کریم خود مشایعت او کرد
پیاده ومعاذ سوار بود وگفت شاید که باز در نیابی مرا تو یا معاذ وهم چنین واقع شد پس گفت آن حضرت معاذ انك تاتی قوما اهل کتاب بدرستیکه
تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بذکر بجهت اهتمام بحال ایشانست وگرنه در آنجا مشرکان جز آن از اهل ذمه بسیار بودند فادعهم الی
شهادة پس نخست دعوت کن ایشانرا بگواهی دادن ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا لذلك پس اگر فرمان برداری کنند
ایشان ترا برای آن یعنی ادای شهادتین کنند ومسلمان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم واللیلة پس بیاگاهان
ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز وشب فان هم اطاعوا لذلك فاعلمهم ان الله قد فرض

علیهم صدقة پس اگر ایشان فرمان برداری کنند بر نماز پنجگانه پس بدانان ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض گردانیده است بر ایشان صدقه یعنی زکوة تقدیم اعلام بصلوة بر اعلام
بزکوة بجهت اهتمام و فضل اوست بر سائر اعمال نه که شرط آن باشد تؤخذ من اغنیائهم فترد علی فقرائهم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان پس آن صدقه توانگری را درین باب نهاده اند پس
بازگردانیده شود بر درویشان ایشان فان هم اطاعوا لذلک پس اگر ایشان اطاعت کنند مر صدقه را و بدهند آنرا فایاک وکرائم اموالهم پس دور دار خود را از نفائس اموال ایشان که چیده
چیده بگیری چنانکه شکم دار و فربه و جز آن بلکه هرچه که مالک بدهد بشرط سلامت از عیب و نقصان که در شرع جائز نیست واتق دعوة المظلوم و پرهیز کن دعای ستم کرده شده را فانه لیس
بینها و بین الله حجاب پس بدرستیکه نیست میان دعا کردن مظلوم و میان خدا پرده و البته بجناب صمدیت وی میرسد و مستجاب میگردد اگرچه کافر باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است
متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة لا یؤدی منها حقها نیست هیچ خداوند زر و سیم که نمی دهد
از ان حق آنرا که زکوة است الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت صفحت له بتشدید گوفته شود و ساخته شود برای وی صفائح من نار صفیحه از آتش و صفیحه آنچه نرم شود
از کوفتن مانند آهن و مس و صفائح الباب تختهای در و صفیحه شمشیر پهنای و رو سنگ پهن را نیز گویند و صفیحة الوجه بشره پوست روی و صفائح از زر و سیم ساخته میشود و من نار از جهت آن
گفت که گویا از بس گرم کرده اند و سختی گرمی آتش میگردد چنانکه فرمود فاحمی علیها فی نار جهنم پس گرم کرده میشود بران صفائح در آتش دوزخ فیکوی بها جنبه پس داغ کرده
میشود بآن صفائح پهلوی آنکس وجبینه و پیشانی او وظهره و پشت او و تخصیص این سه عضو بداغ کردن بجهت آنست که جمع کردن مال و امساک وی برای طلب برتری و جاه بغنا و
تنعم بمطاعم شهیه و ملابس بهیه بود و از جهت آنکه روی گردانیدن از سائلان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن بایشان و اینها اشرف اعضای ظاهراند و مشتمل اند بر اعضای رئیسه
که دماغ و دل و جگر است کلما ردت اعیدت له هرگاه که بر آورده شوند آن صفائح باز گردانیده شوند برای آنکس یا برای داغ کردن چنانکه آهن گرم بار بار در کوره آهنگری در آورده
میشود و بر آورده میشود فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة در روزی که باشد اندازه وی پنجاه هزار سال که عبارتست از روز قیامت و این کنایت است از غایت درازی
و سختی وی بر گناهکاران و این روز بر نیکوکاران چنان گذرد که دو رکعت نماز بگذارند اینجا طبع فلسفی حیران بود و در خود پیچیده و باطن ایمانیان منفتح و منشرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان
راه نبود والحمد لله حتی یقضی بین العباد تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار پس دیده شود راه وی یا ببیند وی راه خود را یا بسوی
بهشت و یا بسوی دوزخ و یری بضم یا و فتح آن و سبیله بنصب لام و رفع آن هر دو روایت است قیل گفتند صحابه یا رسول الله فالابل پس حکم شتر که حق آنرا ادا نکرده باشد چیست و
عذاب تارک زکوة در وی چگونه بود قال گفت آن حضرت صلعم ولا صاحب ابل لا یؤدی منها حقها و نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمی کند از ان حق آنرا و من حقها حلبها
یوم وردها و حق واجب شتران اگرچه همان زکوة است ولیکن از جمله حقوق شتران که مستحب و در طریقه شکر گذاری حق گویا که حکم واجب دارد دوشیدن شتران است روز ورود بکسر
واو و سکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم دران فراهم می آیند و تشنه سیر می باشند و ظاهر حدیث دال است که ترک این حق نیز عذاب شود و بالجمله نیست هیچ صاحب شتران
که ادا نمی کند حق آنرا الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت بطح لها بر روی انداخته شود صاحب شتر از جهت شتران تا بروی بگذرند و پایمال کنند بقاع قرقر صحرای فراخ هموار که
دروی کوه و تل نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون راء نخستین نیز بمعنی قاع است و تاکید و صفت کاشفه اوست اوفر ما کانت در حالیکه بودن شتران فربه تر و تمام تر یا گران تر و تنومند تر باشند
لا یفقد منها فصیلا واحدا در حالیکه گم نمی کند صاحب شتران از ان شتران یک بچه شتر یعنی بچه نیز با شتران باشند و احتمال دارد که مراد بفصیل همین شتران باشد چه هر شتر بچه شتر است و معنی آن
باشد که گم نمی کنند صاحب شتران از ان شتران یک شتر را و مؤید اینست عبارتی که در بقر و غنم بیاید تطاه باخفافها پایمال میکنند این شتران آنکس را بسمهای خود و سم شتر را خف میگویند و سم گوسفند
ظلف چنانکه بیاید و تعضه بافواهها و میگزند آنکس را این شتران بدندانهای خود کلما مر علیه اولها رد علیه اخریها هرگاه که بگذرد بروی طائفه نخستین شتران باز گردانیده شود
بروی طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرند و تمام شوند بار دیگر باز سر گیرند یعنی مکرر و دائم پایمال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلما مر علیه اخریها
رد علیه اولها زیرا که رد و رجوع در اولی واقع میشود نه در اخری و در روایت مسلم هم برین نسق واقع است و در حدیث ابی ذر غیر همین است و توربشتی گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهو است
از بعض رواة واقع شده صاحب مصابیح بی تامل آنرا نقل کرده انتهی و اگر تکلف کنند و از مرور مرور اول اراده کنند رجوع فلا اشکال فتامل فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی
یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل یا رسول الله فالبقر والغنم قال ولا صاحب بقر ولا غنم لا یؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة
بطح لها بقاع قرقر ترجمه این عبارت معلوم شد لا یفقد منها شیئا در حالتیکه گم نمیکند از ان گاوان و گوسفندان چیزی را لیس فیها عقصاء در حالتیکه نیست در آن بقر و غنم
پیچیده شاخ که زور آن کمتر رسد و عقصاء بفتح عین و سکون قاف ولا جلحاء و نیست در میان آن جلحاء بفتح بتقدیم جیم بر حای مهمله آن که شاخ ندارد ولا عضباء و نه
شکسته شاخ تنطحه بقرونها میزند آن گاوان و گوسفندان او را بشاخهای خود و تطاه باظلافها و پی سپر میکنند او را بسمهای خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظای معجمه
سم شکافته چون سم گاو و گوسفند و امثال آن و سم شتر را خف می گویند و اسپ و خر را حافر کلما مر علیه اولیها رد علیه اخریها فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل گفته شد یا رسول الله فالخیل پس اسپان حکم آنها چیست قال گفت آن حضرت صلعم الخیل ثلثة
پس اسپان سه قسم اند هر یک حکمی دارد هی لرجل وزر اسپان مر مردی را بزه و بار گناه اند و وزر بکسر واو و سکون زا گرانی بزه وهی لرجل ستر و اسپان مر مردی را پرده و موجب ستر حال اند
تا مردم ندانند که فقیر و محتاجست و حجابند که باز میدارند او را از اظهار حاجت بمردم وهی لرجل اجر و اسپان مر مردی را اجر و ثواب اند فاما التی هی له وزر پس اسپان که آن

مر مرد را سبب بزه و بار گناهند فرجل ربطها رياء پس اسپان مردی اند که بسته است آنرا بجهة نمودن مردم تا بدانند که وی مجاهد و غازیست و در واقع نیت وی غزا و بسته است آنها را برای نازیدن و بزرگی کردن فخرا و یا غیرخواست چه ریا در طاعت میباشد و نواء بکسر نون علی اهل الاسلام و بسته است برای عداوت کردن بر مردم مسلمانان تا بر ایشان بغی کند و بجنگ بر آید فهی له وزر پس اسپان برای این چنین شخصی سبب بزه و بارگناهند واما التی له هی ستر واما اسپان که آن برای مرد پرده اند فرجل ربطها فی سبیل الله پس اسپان مردیست که بسته است آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بیفرمانی وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص جهاد و غزا در راه خدا نیز مراد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای سواری خود بسته است تا در حاجتهای مشروعه سوار شود و تردد کند و فقر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است و ربطها تغنیا یعنی بسته است برای اظهار غنا و توانگری خود و تعففا از طلبیدن اسپ از مردم نزد احتیاج بسواری ثم لم ینس حق الله فی ظهورها پس فراموش نکرده است حق خدا را در طلب ثواب از وی در پشتهای اسپان که سوار میشود بر پشتهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر آن ولا رقابها و نه فراموش کرده است حق خدا را در گردنهای اسپان که ادا میکند حق آنها در زکوة و مشائخ حنفیه میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که نیکوی آنها بکند نگاه دانه و اصلاح کند آنرا و دفع ضرر کند از آنها و بنابر اختلاف در تفسیر اختلاف در آنست که نزد ما در اسپان زکوة است که اگر بیرون در صحرا چرند و در خانه علف نیابند خداوند اسپ مختار است که پس هر اسپی را دیناری بدهد یا قیمت کند آنها را و از هر دویست درهم پنج درهم بدهد چنانکه حساب زکوة است و نزد صاحبین و شافعی در اسپ زکوة نیست زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمانان در عبد وی و نه در فرس وی صدقه و دلیل امام ابو حنیفه قول آنحضرت است صلعم که فرمود در سر هر اسپ که بیرون بچرد یک دینار است و آنچه شافعی روایت کرده بر اسپ غازی محمول است که سواری میکند بر آن و همچنین عبد برای خدمت است و بتقویم فرس مرویست از عمر رض و سخن در اینجا دراز است و در شرح سفر السعادت پاره از آن مذکور است فهی له ستر پس این اسپان مر او را پرده و ستر حال اند واما التی له هی اجر واما آن که آن مر مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است فرجل ربطها فی سبیل الله لاهل الاسلام پس اسپان مردیست که بسته است آنها را در راه خدا برای اهل اسلام که جهاد کنند و دیگران را نیز در جهاد اعانت کند و سوار گرداند تا جهاد کنند فی مرج بفتح میم و سکون را و بجیم در چراگاه فراخ او روضة و زمینیکه آب و گیاه دارد فما اکلت من ذلک المرج او الروضة من شیء پس نخورند آن اسپان از آن مرج یا روضه چیزی را الا کتب له عدد ما اکلت حسنات مگر آنکه نوشته شود مر صاحب اسپان را بشمار آنچه خورده اند اسپان نیکیها و ثوابها وکتب له عدد اورائها وابوالها حسنات و نوشته میشود او را بشمار سرگینهای اسپان و کمیزهای اسپان نیکیها ولا تقطع طولها و نبرند رسنهای خود را طول بکسر طاء و فتح واو ریسمان که بندند یک طرف او را بمیخ و دیگر را بپای اسپ یا دست وی تا بگردد و بچرد فاستنت شرفا او شرفین پس بر آید یک زمین بلند یا دو زمین بلند را الا کتب الله له عدد آثارها وارواثها حسنات مگر آنکه مینویسد خدایتعالی و ثابت گرداند مر آن مرد را بشمار گامهائیکه اسپ میزند و بشمار سرگینها نیکیها ولا مر بها صاحبها علی نهر فشربت منه و میگذرد بآن اسپان صاحب آن از آن جوی پس آب میخورند اسپان از آن جوی ولا یرید ان یسقیها و نمیخواهد آن صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی وی نیت آب خورانیدن ندارد بلکه بی قصد و اراده او آب میخورند فکیف که وی نیت و قصد و اراده آن داشته باشد الا کتب الله له عدد ما شربت حسنات مگر آنکه مینویسد خدای تعالی برای وی بشمار آنچه نوشیده اند اسپان نیکیها و از اینجا معلوم میشود که کسی کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شده است گفته که قیل گفته شد یا رسول الله فالحمر پس خران حکم آن چیست و در ادای حق آنها و ترک آن چیزی وارد شده است قال گفت آنحضرت صلعم ما انزل علی فی الحمر شیء فرو فرستاده نشده است بر من در حکم خران چیزی بخصوص الا هذه الآیة الفاذة الجامعة مگر این آیت تنها که جامع احکام تمام افعال است از خیر و شر فاذه بفا و ذال معجمه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسیکه عمل کند مقدار یک ذره نیکی می بیند و میابد جزای آنرا ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و کسیکه بکند مقدار ذره بدی می بیند جزای آنرا پس اگر خیری کند جزای آن می یابد اما چیزی مخصوص و جزای مخصوص نازل و وارد نشده رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من آتاه الله مالا فلم یؤد زکوته کسی که بدهد او را خدایتعالی مالی پس ادا نکند زکوة آنرا مثل له ماله یوم القیمة شجاعا اقرع مصور گردانیده شود برای وی مال وی روز قیامت بصورت ماری شجاع بضم شین وکسر آن مار نر یا تنین نر یا مطلق مار نر یا ماده اقرع ماریکه موی بر سر ندارد و این نشان از بسیاری زهر و درازی عمر اوست له زبیبتان زبانیه دو دانه موهای دو دانه میان آنها تحته و بفوقانیه مراد آن مار پر زهر است و نقطه سیاه است بالای دو چشم او یا در رون دو چشم او و بعضی گفته اند که دو دهن وی یطوقه یوم القیمة گردانیده میشود آن مار مانند طوق در گردن آنکس روز قیامت ثم یاخذ بلهزمتیه پس میگزد آن مار بهر دو طرف لهزمتی خود یعنی شدقیه یعنی بهر دو کنج دهن خود علمزمتین بفتح لام و سکون ها و فتح زاء دو استخوان بر آینده زیر نرمه گوش و در شرح شیخ گفته لهزمتیه یعنی لحیتیه دو استخوان دهان که ریش بر آن بر آید و چون نزدیک نشینه بود تفسیر کرده بدان و بعضی ضمیر لهزمتیه راجع باقرع یا شجاع باشد و تواند که بشخص مال دار باشد و یا زائده بود و یعنی میگزد آن مار بهر دو کنج آنکس را ثم یقول انا مالک پس میگوید آن مار بزبان حال یا قال من مال توام که زکوة آن ندادی انا کنزک من گنج توام که زکوة جدا کرده نشدادی ثم تلا پس خواند آنحضرت صلعم این آیت را ولا یحسبن الذین یبخلون الآیة تا آخر آیه که این است بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة رواه البخاری وعن ابی ذر عن النبی روایتست از ابوذر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها نیست هیچ مردی که باشد

مراد شتران یا کاوان یا گوسفندان که ادا نکند حق آنها را الا اتی بها یوم القیمة اعظم ما یکون واسمنه مگر آنکه آورده میشود آن شتران و کاوان وگوسفندان
در حال بودن آنها بزرگتر و فربه تر تطأه باخفافها پی سپر میکنند آنرا در اشتران بپایهای خود وتنطحه بقرونها و میزنند کاوان و گوسفندان اورا بشاخهای خود کلما
جازت اخرها ردت علیه اولها هر بار که بگذرد طائفه پسین آنها باز گردانیده شود نخستین آنها این عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که
سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد حتی یقضی بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه وعن جریر بن عبد الله روایت است از جریر بن
عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه است وبسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتاکم
المصدق چون بیاید شما را صدقه ستاننده یعنی از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال بیاید که آنرا ساعی و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بروزن محدث گیرنده
صدقه ومتصدق تا دهنده صدقه فلیصدر عنکم وهو عنکم راض پس باید که باز گردد مصدق از پیش شما وحال آنکه وی از شما راضی و خوشنود است بانیطریق که
خوب پیش آیند بوی و ادا کنید صدقه بتمام و کمال رواه مسلم وعن عبد الله بن ابی اوفی پدر و پسر هردو صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم
رفت قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت صلعم در
مصارف آن صرف مینمود و بود آنحضرت که چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را دعا میکرد ایشانرا و میگفت اللهم صل علی ال فلان خداوندا درود بفرست
و رحمت کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی فاتاه ابی بصدقته پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را فقال پس
گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی ال ابی اوفی وحکم آنکه نیز همچنین بود که بگیر صدقه ایشانرا و صلوات بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه وفی
روایة اذا اتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم بصدقته قال چون می آورد مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را میگفت آنحضرت اللهم صل علیه از این
روایت معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلانست وآل مقحم است چنانکه آل فرعون و آل داؤد و مراد ذوات آنهاست و اتباع نیز بتبعیت در آن داخل اند چنانکه اشارت
کردیم وعن ابی هریرة قال گفت بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر علی الصدقة فرستاد آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقه از مردم فقیل
منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمده گفتند با نحضرت صلعم که منع کرد و نداد زکوة را ابن جمیل که منافق بود و فقیر بود خدای تعالی او را غنی گردانیده در فتح الباری گفته که واقف
نشدم بر نام وی در کتب حدیث وبعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده بعضی گفته اند حمید و گفته اند که ابن جمیل منافق بود و بعد از آن توبه کرد از نفاق و قاضی حسین گفته که در وی
نازل شده است قول حق سبحانه تعالی ومنهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن الایة آیتی وخالد بن الولید که صحابی مشهور بود او نیز نداد و العباس وعباس بن عبد
المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم او نیز نداد و دیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما ینقم ابن جمیل نقم بمعنی اشد
کراهت است که بحد سخط برسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام بمعنی مبالغه در عقوبت نیز از این باب است یعنی مکروه نمی پندارد ابن جمیل و کفران نعمت نمیورزد الا
انه کان فقیرا فاغناه الله ورسوله مگر بسبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این توانگری سبب بغی و طغیان وی
شد و بکفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آنست که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات و وصول نعما از جناب حق در تفسیر کریمه ومنهم من
عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین آورده اند که آنحضرت صلعم دعا کرد او را بغنا و ثروت بالتماس وی و عهد وی که شکرگذاری نعمت کند و
اما خالد فانکم تظلمون خالدا و اما خالد بن ولید که میگوئید وی نزنداد زکوة سببش آن بود که شما ظلم میکنید او را وحال وی اینست که وی قد احتبس ادراعه و
اعتده فی سبیل الله بتحقیق وقف کرده است زره های خود و همه سازهای جنگ خود را از سلاحها و چارپایها در راه خدا بر غازیان و هرکه حالش این باشد که اینچنین
خیرات نفل میکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شما است بروی و شجاع بر ظلم صبر نتوان کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد
که زکوة آن دهد و هر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و اعتد بفتح همزه وسکون عین وضم تا جمع
عتاد بفتح بمعنی ساخت و آمادگی والله اعلم واما العباس فهی علی واما عباس پس زکوة وی بر من است ومن ضامن آنم وسببش آن بود که میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر
گرفته بود دو ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود ومثلها معها و مانند زکوة این سال با مانند آنست که
زکوة سال آینده است وبعضی گفته اند که آنحضرت صلعم مهلت داده و تاخیر کرده در زکوة دو ساله عباس را رض بالتماس وی بجهة ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام را
جائز است که مهلت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصایص آنحضرت بود صلعم ثم قال پس گفت آنحضرت یا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو ابیه
ای عمر ندانستی و نه فهمیدی که برادر پدر مرد مثل پدر او ست پس عباس را بجای پدر من دان وتعظیم وی نگاهدار و باید که مراد اصل بکسر صاد وسکون نون آنست که دو تنه
درخت خرما از یک بیخ بر آید وهر یکیرا صنو گویند وهر دو را صنوان فی الصراح بکسر یکی از چند تنه درخت که همه از یک بیخ رسته باشند و برادر پدر متفق علیه وعن ابی حمید
بضم حا وفتح میم الساعدی منسوب به بنی ساعده که قبیله ایست از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت قال استعمل
النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد گفت عامل گردانید آنحضرت مردی را از ازد بفتح همزه وسکون زا که از بلاد یمن است و آنرا ازد شنوءه نیز گویند یقال له گفته

شد و نام برده میشد آن مرد را ابن اللتبیة بضم لام و فتح آن و فتح مثناة و سکون آن نیز گفته اند و کسر موحده و تشدید یای نسبت نام مادر اوست که منسوب است به بنی
لتب بسکون تا، قبیله مشهور است و نام ابن اللتبیة عبد الله است علی الصدقة عامل گردانید برگرفتن صدقه فلما قدم قال هذا لکم پس چون بازآمد این مرد از آن سفر گفت
مسلمانان این مقدار مال برای شما است که صدقه اموال است و هذا اهدی لی و این مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من و چون این سخن به آنحضرت رسید
ناخوش آمد فخطب النبی صلی الله علیه وسلم پس خطبه برآمد آنحضرت فحمد الله واثنی علیه پس حمد گفت آنحضرت وستایش کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکه در خطبها شد
ثم قال پس گفت اما بعد فانی استعمل رجالا منکم علی امور مما ولانی الله و ستایش بدرستی که من عامل میگردانم مردان از شما بر کارها مما ولانی الله از جمله آن کارها که
ولایت داده و حاکم گردانیده است مرا خدا تعالی فیاتی احدهم فیقول پس می آید یکی از شما از آن عاملان پس میگوید هذا لکم و هذه هدیة اهدیت لی این برای شما
راست و این هدیه است که فرستاده شده است مرا افلا جلس فی بیت ابیه پس چرا ننشست این مرد در خانه پدر خود او بیت امه یا در خانه مادر خود و شک راوی است
یا تنویع است فینظر اهدی له ام لا پس ببیند وی که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب عملداری او
اگر عمل دار نمی بود و در خانه خود نشسته می بود کی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد و از اینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه برای وی
هدیه میفرستادند از جهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی و ضیافت وی گفته اند و الذی نفسی بیده لا یاخذ احد منه شیئا بخدا سوگند که نگیرد
هیچ یکی از آن مال مذکور چیزی را الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته مگر آنکه بر می آرد آن مال را روز قیامت بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء اگر باشد آن مال از
جنس شتر می باشد مر او را رغا بضم را و غین معجمه ممدوده آواز شتر و کرک و گفتار و شتر مرغ و آواز گریه صبی و گریختن او یعنی او بقرا له خوار یا اگر باشد آن مال از جنس گاو
میباشد مر او را آواز گاو و خوار بضم خا آواز بقره در قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو او شاة تیعر یا اگر باشد آن مال از جنس گوسفند که آواز میکند تیعر بکسر عین و
فتح آن بروزن یضرب یا بروزن یفتح و یعار بضم یا آواز غنم را گویند ثم رفع یدیه پس برداشت آنحضرت هر دو دست خود را حتی رأینا عفرة ابطیه تا آنکه دیدیم
ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت و عفره بروزن حمره و صفره بیاض و اعفر ابیض چنانکه احمر و ابیض ثم قال پس گفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت کرد
بار خدایا آیا رسانیدم حکم ترا بخلق متفق علیه قال الخطابی و فی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت و هلا جلس فی بیت امه و ابیه فلینظر اهدی
الیه ام لا دلیل علی ان کل امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور دلیل است بر آنکه هر کاری که وسیله کرده شود و وسیله شود بسوی امری حرام پس
وی حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام از اینجهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود ربوا است و کل
دخیل فی العقود و این نیز کلام خطابی است که هر چیزی که در آمده است در عقدها مثل عقد بیع و هبه و نکاح مثلا ینظر هل یکون حکمه عند الانفراد نظر کرده شود
و تامل نموده شود که آیا هست حکم وی نزد انفراد یعنی پیش از دخل در عقد کحکمه عند الاقتران همچون حکم وی نزد اقتران و اجتماع در آمدن وی در عقد ام لا یا
نیست هکذا فی شرح السنة و این کلیه ثانی لائق مذهب کسی است که از حیله منع میکند چنانچه امام مالک و احمد و امام ابوحنیفه و شافعی و غیر ایشان که حیله را جائز
میدارند نظر نمیکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ و عن عدی بن عمیرة بفتح عین و کسر میم و سکون یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
استعملناه منکم علی عمل هر کسیکه عامل گردانیم ما او را از شما بر عملی فکتمنا مخیطا پس پوشید وی از ما سوزنی را المخیط بکسر میم و سکون خا و فتح یا فما فوقه پس پوشید چیزیرا
که بالای سوزن است در بزرگی یا زیادتی کان غلولا میباشد این کتمان خیانت و غلول بضم غین معجمه خیانت در غنیمت و بمعنی مطلق خیانت نیز آمده یاتی به یوم القیمة
می آید آن کس باین غل روز قیامت و عقاب کرده شود او را رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عباس رض قال لما نزلت هذه الایة گفت ابن عباس
چون نازل شد این آیت که والذین یکنزون الذهب و الفضة مجمل مضمون آیت آنست که آن کسانیکه گنج میکنند زر و سیم را و خرج نمیکنند آنرا در راه خدا گرم کرده
میشود آن زر و سیم در آتش دوزخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان از آنچنانکه در فصل اول گذشت کبر ذلک علی المسلمین بزرگ و گران
آمد آن بمسلمانان فقال عمر انا افرج عنکم پس گفت عمر من بگشایم سختی این اشکال را از شما تفریج بجیم و تشدید بگشادن از فرج بمعنی گشایش فانطلق عمر پس رفت عمر
فقال پس گفت یا نبی الله انه کبر علی اصحابک هذه الایة بدرستیکه گران آمد بر یاران تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا
لیطیب ما بقی من اموالکم بدرستیکه خدا تعالی فرض نگردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالهای
شما پس چون زکوة مال ادا کرده شد باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و گنجینه سازید باکی ندارد و در آیت قرآن که بر گنج نهادن وعید فرود آمده است بر تقدیریست که
منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند و گنج نهند داخل وعید نیست و انما فرض المواریث و فرض نگردانید خدای تعالی میراثها و ذکر کلمة و ذکر کرد آنحضرت کلمه را بقول
راوی یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انما فرض المواریث کلمه ذکر کرد که من یاد ندارم آنرا و آنچه یاد دارم همین است که فرمود که حقتعالی که مواریث فرض کرده است
برای همین کرده است که لتکون لمن بعدکم تا باشد اموال مر کسانی را که بعد از شما اند که وارثان اند یعنی در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود
و بعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد فقال پس گفت راوی فکبر عمر پس تکبیر گفت عمر بجهت تعجب از تفریج و حمد و ثنای حق بر گشاده شدن گره این اشکال و با جهت

شارع بر جمیع اموال ثم قال پس گفت آنحضرت الا اخبرکم بخیر ما یکنز المرء آیا خبر ندهم ترا ای عمر به بهترین آنچه گنج کند مرد المرأة الصالحة آن گنج کدام است زن صالحه
نیز سود و حق عمل کند و در فرمان بردار شوهر باشد چنانکه فرمود اذا نظر الیها سرته چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را مشاهده حسن
صورت و سیرت و روش وی و اذا امرها اطاعته و چون کار فرماید مرد او را فرمانبرداری کند او را و اذا غاب عنها حفظته و چون غائب گردد مرد از آن زن
نگاه دارد حق او را و نفس و مال رواه ابو داؤد وعن جابر بن عتیک بفتح عین و کسر تاء و سکون یاء انصاری صحابی بزرگ است و در شهود وی بدر را اختلاف است
و بعد از بدر تمام مشاهد را حاضر شده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیاتیکم رکیب تصغیر رکب که جمع راکب است زود باشد که بیایند شما را
سوارکان مبغضون که دشمن داشته شده اند و مکروه اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا بجهت آنکه کج خلقی میکنند و سختی مینمایند مردم را
مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند فاذا جاؤکم فرحبوا بهم پس چون بیایند شما را جای فراخ کنید برایشان و مرحبا گوئید برایشان وخلوا بینهم وبین ما
یبتغون و خالی گردانید و تهی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال تا میان ایشان و آن چیز حائلی و مانعی نباشد فان عدلوا فلانفسهم پس
اگر عدل ورزند ایشان و زور و ستم نکنند پس برای خود میکنند که ثواب عدالت یابند وان ظلموا فعلیهم و اگر ظلم و ستم و زور کنند پس بر ایشان است بزه و زیان
آن و مراد آنست که اگرچه ظلم کنند باعتقاد و زعم شما یا مراد فرض و تقدیر است مبالغة و الا اگر بحقیقت ظلم کنند رضای ظالم چه صورت دارد وارضوهم فان تمام
زکوتکم رضاهم و خشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة شما خوشنودی ایشانست یعنی اگرچه اصل واجب زکوة باداء مال حاصل میشود ولیکن اگر مصدقان راضی
و خوشنود روند اتم و اکمل است ولیدعوا لکم و باید که دعا کنند مصدقان برای شما بمتابعت آنحضرت بحکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میکرد رواه ابو داؤد
وعن جریر بن عبد الله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت قال جاء ناس یعنی من الاعراب الی رسول الله گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقین یاتونا فیظلمونا پس گفتند که بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را فقال
پس گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله وان ظلمونا راضی گردانیم ما ایشان را
اگرچه ظلم کنند ما را قال گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم وان ظلمتم راضی گردانید مصدقان خود را اگرچه ظلم کرده شوید شما همان توجیه و تاویل که گفته شد رواه
ابو داؤد وعن بشیر بفتح با و کسر شین ابن الخصاصیة بفتح خای معجمه و تخفیف صاد مهمله و تشدید یا و تخفیف آن نام مادر بشیر است که صحابی است و مولای
آنحضرت قال قلنا ان اهل الصدقة یعتدون علینا گفت بشیر گفتیم ما یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه از ما می آیند تجاوز مینمایند از حد انصاف
و اعتدال و ظلم میکنند بر ما افنکتم من اموالنا بقدر ما یعتدون آیا بپوشیم ما از اموالهای خود باندازه آنچه ظلم میکنند قال لا گفت آنحضرت نپوشید و صبر کنید بر
آنچه میکنند رواه ابو داؤد وعن رافع بن خدیج بفتح خا و کسر دال انصاری صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العامل علی الصدقة
بالحق کالغازی فی سبیل الله عمل کننده بر صدقه بطریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غزا کننده است در راه خدا و یابنده است ثواب آن حتی یرجع
الی بیته تا آنکه باز گردد بسوی خانه خود رواه ابو داؤد والترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
لا جلب ولا جنب روایت است از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که روا نیست نه جلب و نه جنب هر دو بجیم متحرک الاوسط اول بلام و ثانی بنون
مراد بجلب آنست که فرود آید ساعی در جائی دور و امر کند خداوندان ماشیه را که کشیده بیارند ماشیه خود را در جای که فرود آمده است و جنب آنکه خداوند
ماشیه دور برود از جای خود تا ساعی را تکلف کند که بجانب او آورد و هر دو منهی عنه است از جهت حصول تعب و مشقت در اول بر متصدق و در ثانی بر مصدق و
لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم و گرفته نشود صدقهای مردم مگر در سراها و جایهای ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت جلب و جنب است
هر دو رواه ابو داؤد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسیکه بیابد مالی را
پس نیست زکوة آن بر وی تا آنکه بگذرد بر وی یکسال رواه الترمذی وذکر جماعة انهم وقفوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعتی را از رواة را
که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند علم
اما این چنین موقوف که بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد وعن علی ان العباس رضی الله عنهما سال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل روایت است از امیر المؤمنین علی رض که عباس رض سؤال کرد در شتاب دادن زکوة خود پیش از
آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و محل بکسر حا است از حلول دین یا حلول در مکان بکسر و ضم هر دو است کذا قالوا فرخص له ذلک پس رخصت کرد
آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذهب نزد ما و نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مؤید توجیه اول مر قول آنحضرت
لکم و اما العباس فهی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریره گذشت رواه ابو داؤد والترمذی وابن ماجه والدارمی وعن عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال الا من ولی یتیما له مال فلیتجر فیه خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت

آگاه باشید هر که والی شد و نگاه داشت یتیمی را که مر او را مال است پس باید که سوداگری کند در و ولا یترکه حتی تأکله الصدقة و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را
صدقه یعنی کم گرداند و فانی گرداند ادای زکوة رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است لان المثنی
بن الصباح ضعیف زیرا که مثنی بن صباح بتشدید یا که یکی از راویان این حدیث است اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی است اما در حدیث وی نرمی است و مات سنة تسع واربعین ومائة الفصل
الثالث عن ابی هریرة رضی الله عنه قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم واستخلف ابو بکر بعده گفت ابو هریره چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابوبکر بعد
از وی وکفر من کفر من العرب و کافر شد کسیکه کافر شد از عرب بانکار زکوة و لحوق بمسیلمه کذاب لعنه الله پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس
انکار وی کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع آورد و نداد زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفران نعمت است چنانکه در حدیث من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر گفته
و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند و بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر و نفی هر دو جائز باشد و عمر رض اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان باشد و در آخر چون حقیقت حال دریافت
موافق شد با ابی بکر و اعتراف کرد که حق همانست که ابوبکر بدانست چنانکه میفرماید قال عمر بن الخطاب لابی بکر رضی الله عنهما کیف تقاتل الناس وقد قال رسول الله
چگونه کشش میکنی مردم را و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا امر کرده شدم که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان
لا اله الا الله فمن قال پس کسی که بگوید لا اله الا الله عصم منی ماله ونفسه نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را الا بحقه مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است
الا بحق الاسلام چنانکه دیت و قصاص و حد زنا وحسابه علی الله و حساب وی بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع این است حساب باطن او در آخرت بعلم الهی است چنانکه منافق
باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق فقال ابو بکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة پس گفت ابوبکر بخدا سوگند هر آینه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق نهد میان
نماز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشد و وجوب زکوة را منکر گردد و یا اول عمل کند و از ثانی امتناع آرد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب در مال است چنانکه نماز حق واجب در نفس است
و موجب عصمت و اسلام است والله لو منعونی عناقا بخدا سوگند اگر منع کنند مرا بزغاله و عناق بفتح عین انثی ولد معز که بیک سال نرسیده است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پای
بند شتر را و این مبالغه است در طلب جمیع واجب و در قاموس گفته است که عقال بکسر عین زکوة یکساله از شتر و گوسفند کانوا یؤدونها الی رسول الله بودند که ادا می کردند بسوی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها هر آینه قتال میکنم ایشان را بنا بر منع عناق بجهت کفر ورزیدن اگر منکر شوند یا برای حفظ شعار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند
بی انکار فقال عمر فوالله ما هو الا رأیت ان الله شرح صدر ابی بکر للقتال گفت عمر پس بخدا سوگند نبود شان من و حال من در این محاجت مگر آنکه دانستم من
و روشن و هویدا شد بر من که خدای تعالی بگشاد سینه ابوبکر صدیق را برای قتال فعرفت انه الحق پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است که صحابه و یکی نیز
حتی علی مرتضی رض منع کردند ابوبکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیر اند مبادا خللی و فتوری در کارخانه اسلام راه یابد و توقف و تأخیر لائق می نماید ابوبکر
گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم یک جانب شوند و من تن تنها باشم قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابوبکر رض متفق علیه وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یکون کنز احدکم یوم القیمة شجاعا اقرع میباشد گنج یکی از شما روز قیامت مار بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت یفر منه صاحبه
میگریزد از آن مار صاحب مار که همین صاحب گنج باشد وهو یطلبه و حال آنکه آن مار میجوید او را حتی یلقمه اصابعه تا آنکه لقمه میگرداند صاحب گنج آن مار را انگشتان خود را چنانکه
عادتست که در وقت خوف از مار و مانند آن دست را در دهن آن می اندازند و نیز اثر اعطاء و منع در دست و انگشتان ظاهر میگردد رواه احمد وعن ابن مسعود عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال ما من رجل لا یؤدی زکوة ماله الا جعل الله یوم القیمة فی عنقه شجاعا نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوة مال خود را مگر آنکه میگرداند خدای تعالی
روز قیامت در گردن وی ماری را ثم قرأ علینا مصداقه من کتاب الله پس تر خواند آنحضرت بر ما دلیل این سخن را که تصدیق میکند آنرا و موافق است با آن از کتاب خدا این
آیت را ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله الآیه تا تمام آیت چنانکه در فصل اول گذشت رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه و
عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت عائشه شنیدم آنحضرت را که میگفت ما خالطت الزکوة مالا قط
الا اهلکته نیامیخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوة بجهت بیرون نیامدن وی از آن مال آن مال را بضایع شدن آن مال یا بحرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود
از آن در حکم هالک و ضایع است رواه الشافعی والبخاری فی تاریخه روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری در تاریخ خود نه در صحیح خود والحمیدی
و روایت کرده است حمیدی وزاد و زیاده کرده است حمیدی در تفسیر خود و مراد بمخالطت زکوة مهلکه قال گفت آنحضرت یکون قد وجب علیک صدقة میباشد
اینکه بتحقیق واجب شده است بر تو زکوة فلا تخرجها پس بیرون نمی آری تو زکوة را فیهلک الحرام الحلال پس هلاک میگرداند حرام حلال را بمخالطت وی یا وی بعدم انتفاع
بهلاک و ضیاع وقد احتج به من یری تعلق الزکوة بالعین و بتحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر کسی که اعتقاد کرده تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی
ائمه دیگر در اظهر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمی کنند دفع قیمت در زکوة زیرا که این قربتی است که تعلق گرفته است بمحل پس وانیابد بغیر آن چنانکه هدایا و ضحایا و تعلق زکوة بمال
نزد ایشان تعلق شرکت است زیرا که منصوص علیه شاة است مثلا پس شارع مخصوص واجب گردانیده است عین منصوص علیه را و ترک واجب گنجایش ندارد و بر تقدیر تعلق زکوة
بمال در ذمه چنانکه نزد حنفیه است مخالطت زکوة بمال صورت ندارد و دلیل حنفیه بر تعلق زکوة بذمه آنست که امر بادای زکوة بسوی فقیر ایصال است مر رزق موعود را که مشا

الیه است بقول حق تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق عبارت است از چیزی که واقع شود و بوی کفایت و این مختلف است باختلاف حوائج بعد از ان
واجب گردانید مال مسمی برا غنیا برای ذات کریم خود جل جلاله و امر کرد بانجاز ان مواعید از ان مسمی و مال مسمی احتمال ندارد مکفایت آن حوائج و انجاز مواعید بسبب اختلاف آن
حوائج و مواعید پس متضمن کرد و امر بانجاز مواعید اذن باستبدال را و بطلان تقید شاة بعینه چنانچه سلطان برات کند غازیان را بآلات حرب بر بعضی و کلامی خود از مال
معین که بوی سپرده پس این اذن است از سلطان باستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از ان جهت درست نیست اما در حکم مخالطت است و در معنی آن است فافهم هکذا
فی المنتقی ایضاً حنین و منتقی است که تصنیف ابن عبد البر است و روی البیهقی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشه و روایت
کرده است بیهقی در شعب الایمان از امام احمد بن حنبل باسناد وی تا عائشه این معنی را که و قال احمد فی خالطت و گفته است احمد در قول وی خالطت الزکوٰة
تفسیره ان الرجل یاخذ الزکوٰة و هو موسر او غنی تفسیر وی این است که مرد میگیرد زکوٰة را و حال آنکه موسر است یا غنی شک راوی است و اگر در میان موسر
و غنی فرقی بنهند از جهت اشتقاق موسر از یسر بمعنی سهولت ضد عسر و غنی از غنا بمعنی عدم فقر و احتیاج برای تنویع نیز تواند بود و انما هی للفقراء و نیست این
زکوٰة مگر برای فقیران مخالطت زکوٰة بمال و اهلاک آن مخلطت حرام بحلال این معنی دارد پس درین معنی مراد بمخالطت زکوٰة بمال گرفتن آن است با وجود یسار و غنا و در
معنی اول مراد منع زکوٰة است و نادادن آن بفقرا و هر دو معنی صحیح است و احتیاج ندلو ر مبنی بر معنی اول است **باب ما یجب فیه الزکوٰة** اتفاق
وارند ائمه بر وجوب زکوٰة در انعام و اثمان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاف کرده اند در زره ها و سبزیها و میوه ها که دیرپا نباشد و سال تمام نایستد نزد ائمه
واجب نیست در ان زکوٰة و در تمر و رطب واجب است و قتیکه برسد به پنج وسق نه در کمتر از ان و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابوحنیفه واجب
عشر در هر چه بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر در نی و هیزم و کاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجته الارض ففیه العشر و تفاصیل این باب
از کتب فقه باید جست **الفصل الاول** عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمسة اوسق
من التمر صدقة نیست در پایان از پنج وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مد و مد یک رطل و ثلث رطل و تحقیق این اوزان و تطبیق آن به
اوزان دیار خود در شرح سفر السعادت بتفصیل کرده شده است فلینظر ثمه ولیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة و نیست در چیزی که کم
از پنج اوقیه از نقره است زکوٰة اواق بفتح همزه جمع اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه دویست درهم باشد
و ورق بفتح واو و کسر را فضه ولیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة و نیست در مادون پنج نفر از شتر صدقه و ذود بذال معجمه از دو تا نه یا از
سه تا ده را گویند درین حدیث خبر ذکر زکوٰة تمر و نقره و شتر کرده متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی
المسلم صدقة فی عبده ولا فی فرسه نیست بر مسلمان صدقه در بنده وی و نه در اسب وی مراد بنده خدمت و اسب سواری است وفی روایة
لیس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر نیست در عبد وی صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهد متفق علیه وعن انس ان ابا بکر رض کتب له هذا
الکتاب لما وجهه الی البحرین روایت است از انس که ابوبکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را آنگاه که متوجه گردانید ورا بسوی بحرین کتاب این است
بسم الله الرحمن الرحیم هذه فریضة الصدقة التی فرض رسول الله این فریضه زکوٰة است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی
المسلمین بر مسلمانان والتی امر الله بها رسوله و آن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بآن پیغمبر خود را فمن سئلها من المسلمین علی وجهها فلیعطها پس
کسیکه طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع که مر آن صدقه راست باید که بدهد آنرا ومن سئل فوقها فلا یعط و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر
وجه مشروع پس باید که ندهد بعد از ان بیان نصاب زکوٰة هر قسم از اموال میکند و میفرماید فی اربع وعشرین من الابل فما دونها من الغنم من کل خمس شاة
در بیست و چهار از شتران آنچه پایان این بیست و چهار است از هر پنج شتر یک گوسفند و من الغنم بیان شاة است برای تاکید فاذا بلغت خمسا وعشرین الی خمس و
ثلثین پس چون برسد شتران بیست و پنج شتر را تا سی و پنج شتر ففیها بنت مخاض انثی پس واجب در ان بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکه یکسال بر وی
گذشته باشد زیرا که مادر وی حامل میباشد و مخاض ناقهای حامل را گویند جمع است که او را واحد نیست فاذا بلغت ستا وثلثین الی خمس واربعین ففیها بنت لبون
انثی پس چون برسد سی و شش را تا چهل و پنج پس در ان بنت لبون است ماده و بنت لبون بفتح لام آنکه دو سال بر وی گذشته باشد زیرا که مادر وی شیر میدهد
بچه دیگر را که زائیده است فاذا بلغت ستا واربعین الی ستین ففیها حقة پس چون برسد چهل و شش را تا شصت پس در ان حقه است بکسر حا و تشدید قاف
طروقة الجمل که کوفته شده شتر است یعنی مستحق آن شده است که شتر نر بر وی بجهد و آن آنست که بچهار سال رسیده فاذا بلغت واحدة وستین الی
خمس وسبعین ففیها جذعة پس وقتیکه رسد شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس در وی جذعه است بفتح جیم و ذال شتر در سنه خامسه فاذا بلغت ستا وسبعین الی
تسعین ففیها بنتا لبون و چون برسد هفتاد و شش را تا نود پس در وی دو بنت لبون است فاذا بلغت احدی وتسعین الی عشرین ومائة ففیها حقتان
طروقتا الجمل پس چون برسد نود و یک را تا صد و بیست در وی دو حقه است کوفته شده شتر فاذا زادت علی عشرین ومائة ففی کل اربعین بنت لبون

۷ گر درست گمان را افتد دوم است و در قدیم نسخه صاحب مظاهر حق است بر تقدیر تعلق بود اگر چه بصورت خلاف لفظ است

پس چون زیاده گردد بر صد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است وفی کل خمسین حقة و در هر پنجاه حقه است ومن لم یکن معه الا اربع من الابل وکسیکه
نباشد با وی مگر چهار شتر فلیس فیها صدقة پس نیست واجب در وی صدقه الا ان یشاء ربها مگر انکه خواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطوع چیزی
بکند فاذا بلغت خمسا پس چون برسد پنج شتر را ففیها شاة پس در وی یک گوسپند است ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة وکسی که
برسد نزد وی از شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است ولیست عنده جذعة وحال انکه نیست نزد وی جذعه وعنده
حقة ونزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة ویجعل معها شاتین پس قبول کرده میشود از ان کس حقه ومیگرداند با وی دو گوسفند ان استیسرتا له
اگر آسان شوند آن دو گوسپند مر او را او عشرین درهما یا بگردانند بیست درهم را ومن بلغت عنده صدقة الحقة وکسیکه برسد نزد وی صدقه حقه
ولیست عنده الحقة وعنده الجذعة ونیست نزد آن حقه ونزد او جذعه است که فوق حقه است فانها تقبل منه الجذعة پس بدرستیکه قبول کرده میشود
از وی جذعه ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین ومیدهد او را صدقه ستاننده بیست درهم یا دو گوسفند چنانکه مصدق میدهد در قسم سابق ومن
بلغت عنده صدقة الحقة ولیست عنده الا بنت لبون وکسیکه رسیده نزد وی صدقه حقه ونیست نزد وی مگر بنت لبون فانها تقبل منه بنت لبون
ویعطی معها شاتین او عشرین درهما پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون و دهد همراه آن دو شاة یا بیست درهم ومن بلغت صدقة بنت
لبون وعنده حقة کسیکه برسد صدقه وی بنت لبون را ونزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین پس
بدرستیکه قبول کرده میشود از وی حقه ومیدهد او را مصدق بیست درهم یا دو گوسپند برعکس انکه او مصدق میداد ومن بلغت صدقة بنت لبون ولیست عنده
وعنده بنت مخاض فانها تقبل منه بنت مخاض ویعطی معها عشرین درهما او شاتین ومن بلغت صدقة بنت مخاض ولیس عنده وعنده
بنت لبون فانها تقبل منه ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین ترجمه این عبارت نظر ما سبق ظاهر است وحاصل آنست که اگر مصدق را
کمتر از واجب دهد چیزی دیگر با آن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها وعنده ابن لبون پس اگر نباشد
نزد وی بنت مخاض بر طریق وی ونزد وی ابن لبون است نه بنت لبون یعنی نر نه ماده فانه یقبل منه ولیس معه شیئ پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی همان
ابن لبون ونیست با وی چیزی چه ابن لبیل است که فضیلت آنوقت منجبر میگردد بفضل سن وفی صدقة الغنم فی سائمتها اذا کانت اربعین الی عشرین ومائة
شاة ودر صدقه گوسفندان در بیرون چرندگان این قید بجهت آن کرد که در علوفه که در خانه علف میخورند زکوة نیست او قتیکه باشد چهل تا صد و بیست یک گوسپند است
فاذا زادت علی عشرین ومائة الی مائتین ففیها شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو گوسفند بز فاذا زادت علی ثلثمائة ففی
کل مائة شاة پس چون زیاده شوند بر سه صد پس در هر صد یک گوسفند است فاذا کانت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاة واحدة پس
چون باشند بیرون چرندگان مرد که در انها زکوة است کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی اگرچه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فلیس فیها صدقة الا ان یشاء
ربها پس واجب نیست دران صدقه مگر انکه خواهد صاحبان بطریق نفل چیزی بدهد ولا تخرج فی الصدقة هرمة وبیرون ورده نشود و داده نشود در
صدقه در ابل وغنم و بقر شتر کلان سال ولا ذات عوار ونه خداوند عیب ونقصان عوار بفتح عین وضم آن عیب ونقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود که
موجب نقصان قیمت گردد ولا تیس ونه بیرون آورده شود تیس بفتح فوقانیه وسکون تحتانیه در آخر سین مهمله بز نر که آن را تکه گویند الا ما شاء المصدق مگر وقت
خواستن صدقه ستاننده بجهت غرضی و مصلحتی این استثناء است از تیس یا از هر قسم که مذکور شدند ولا یجمع بین متفرق وجمع کرده نشود میان متفرق ولا
یفرق بین مجتمع وتفریق کرده نشود میان مجتمع این هرد و احتمال وارد نهی مر رب المال وا و مر ساعی را مثال اول مردیست که مالک است چهل گوسفند را و
واجب در وی یکشاة است پس رفت وخلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بگردد صدقه او از شاة بنصف شاة یا بود او را بیست شاة مخلوطه بیست شاة دیگر پس
تفریق کرد تا نگرد نصاب نبود ومثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب گردد در وی زکوة یا مردیست که بود مر او را بیست وصد
شاة و واجب در وی یکشاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شاة واجب گردد خشیة الصدقة این جمع وتفریق از جهت ترس صدقه است که
تقلیل واسقاط یا تکثیر ایجاب است چنانکه تصویر کرده شد وما کان من الخلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یتراجعان بینهما
بالسویة پس بدرستیکه آن هرد و شریک رجوع کنند بیکدیگر برابری بیانش انکه مثلا دو مرد اند در دویست شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگری را صد و
شصت پس واجب گردد برا ول یکشاة و بر دیگری نیز یکشاة که واجب گردد برا ول خمس یک شاة و باقی بر ثانی وفی الرقة ربع العشر و واجب گردد در نقره چهل
یک ورقة بکسر را و تخفیف قاف و هم چنین ورق سیم سکه زده که آنرا درهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین ومائة فلیس فیها
شیئ الا ان یشاء ربها پس اگر نباشد مگر صد و نود یعنی کمتر از دویست اگرچه یک درهم کم باشد پس نیست در آن چیزی مگر انکه بخواهد صاحب مال که بطریق نفل بدهد رواه البخاری
وعن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سقت السماء والعیون زمینی که آب داده است آسمان و چشمها او کان عثریا یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله وثای

فاذا زادت علی مائتین الی ثلثمائة ففیها ثلث شیاه پس چون زیاده شوند بر دویست تا سه صد پس دران سه گوسفند بز صحیح

مثلثه در قاموس گفته که عشری آنچه آب داده است آنرا آسمان و برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عشری آنست که آب داده
شده بجانور و مانند آن یا آنست که کنده میشود بر زمین مانند جوی و آب میرسد از وی بسبزیها و درختها و درختان خرما و کشت کار و عشری نیز مردی را میگویند که فارغ است از دنیا و
آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین دو و در حدیث آمده است که دشمن داشته ترین مردم نزد خدای عشری است یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل همانکه در آب دادن آن بدلیم
و مانندان تعب نمیکشند عشری میگویند بجهت حصول فراغ و آسایش در ان و بالجمله هر آنچه آب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه کشیده بدلو و مانندان حاصل شده العشر
ده یکی واجبست و ما سقی بالنضح و آنچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند آن بشتر و گاو و جز آن نصف العشر بست یکی است رواه البخاری
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العجماء جرحها جبار عجماء بر وزن حمراء یعنی بهیمه چنانکه اسب و ستور و مانندان و جرح بضم جیم بمعنی
و بفتح خسته کردن روایت اینجا بضم است و جبار بضم جیم و تخفیف باء هدر و باطل شدن و مراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را و نباشد با وی کسی
یا راننده و در روز باشد جراحت و تلف او هدر و باطل است و هیچ چیزی بران لازم نمی آید اما اگر با وی سائق یا قائد باشد ضامن میگردد زیرا که جرح و اتلاف بتقصیر اوست و همچنین
اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن و نگاهداشتن دواب و بهایم است و اگرچه لفظ حدیث عام است ولیکن ائمه مقید و مخصوص ساخته اند بدلائل و احادیث
دیگر والبئر جبار یعنی اگر کسی را باجاره گرفت تا برای او چاهی بکند ناگاه در وی افتاد بران شخص مستأجر ضمانی نباشد و همچنین اگر در زمینی که ملک او است بکند یا در صحرائی که
در راه گذر مردم است و شخصی در ان افتد ضمانی نباشد والمعدن بکسر دال مشتق از عدن بمعنی اقامت جبار و اگر کسی را برای کان کندن باجاره گرفت و وی در کان افتاد
و دست و پای او شکست یا هلاک شد چیزی لازم نیاید وفی الرکاز الخمس و در رکاز پنج یکی است و رکاز بود در اول و برای مدفون و مراد با آن نزد حنفیه معدن است و
نزد اهل حجاز دفینه اهل جاهلیت معنی اول انسب است بسیاق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت صلعم پرسیدند که رکاز چیست فرمود ذهب و فضه که پروردگار
تعالی پیدا کرده است در زمین روز پیدایش وی و نزد شافعی در معدن زکوة نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذهب و فضه باشد و نزد مالک وی
خمس است بی اشتراط حولان حول متفق علیه الفصل الثانی عن علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عفوت عن الخیل والرقیق
عفو کردم من از زکوة اسب و بنده مراد اسب سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در امساک مال و ترک انفاق ان برای خدا گناهی هست ولیکن
شفقت بر حال بندگان بتقاضای عفو کرده فهاتوا صدقة الرقة من کل اربعین درهما پس بدهید صدقه نقره از سر چهل درهم یک درهم بعد از آنکه رسد نصاب
برسد که دویست درهم است ولیس فی تسعین ومائة شیء و نیست در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی فاذا بلغت مائتین ففیها خمسة دراهم بحساب
مذکور که از چهل یک درهم رواه الترمذی وابوداود وفی روایة لابی داود عن الحارث الاعور عن علی و در روایتی مر ابی داود را از حارث اعور که تابعی است
مشهور بصحبت علی و تکلم کرده اند در وی از علی رض اینچنین آمده قال زهیر احسبه عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت زهیر که راوی است از حارث اعور که گمان میبرم که
که این حدیث را که از علی روایت کرد گفت عن علی عن النبی صلعم یعنی رفع کرد با آنحضرت و موقوف بر علی نگذاشت تا این قول علی باشد نه حدیث پیغمبر صلعم انه قال بدرستیکه
است که آنحضرت گفت هاتوا ربع العشر من اربعین درهما درهم بدهید چهار یک ده یک که از چهل درهم یک درهم است ولیس علیکم شیء حتی تتم مائتی
درهم و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود دویست درهم و دو بیست درهم پس در وی پنج درهم است فاذا کانت مائتی درهم ففیها خمسة دراهم پس
چون بود دویست درهم پس در وی پنج درهم است فما زاد فعلی حساب ذلک پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب آنست هرچه باشد اندک یا بیش و در غنم
چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا بحد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند گذشت و میگوید وفی الغنم فی کل اربعین شاة شاة و در گوسفندان در
چهل گوسفند یک گوسفند است و در آنچه زیاده کرد بر چهل هیچ نیست الی عشرین ومائة تا صد و بیست فان زادت واحدة فشاتان پس اگر زیاده شود بر
صد و بیست یک شاة واجب میشود دو شاة الی مائتین تا دویست شاة یعنی دو شاة است فان زادت فثلث شیاه پس اگر زیاده شود بر دویست اگرچه یک
شاة هم باشد واجب میشود سه شاة الی ثلثمائة تا سیصد شاة و شاة بهاست و اصل شاة شوهة بدلیل تصغیر وی بر شویهة و جمع بر شیاه چنانکه جمع شفه شفاه
می آید فان زادت علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر سیصد یعنی چهار صد شود نه آنکه هرچه زیاده شود ففی کل مائة شاة شاة پس در هر صد شاة یک شاة است در چهار
صد چهار و در پنج صد پنج و همچنین و در میان هیچ نیست فان لم تکن الا تسع وثلثون پس اگر نباشد مگر سی و نه فلیس علیک فیها شیء پس واجب نیست بر تو چیزی
وفی البقر فی کل ثلثین تبیع و در گاوان در هر سی گاو تبیع است که یکسال تمام کرده و در سال دوم در آمده و ذکر و انثی در اینجا برابر است وفی الاربعین مسنة
و در چهل گاو مسن است که دو سال تمام کرده و در سال سیوم در آمده است و درین حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق در فصل اول گذشت ظاهر الجماعت که مورد
حدیث بود نه اموال ایشان ازین قبیل نبود ولیس علی العوامل شیء و نیست بر شتران و گاوان که کار میکنند مثل کشت کار کردن یا آب کشیدن و جز آن چنانکه در اسبان
سواری و عبید خدمت چیزی نیست و این نزد ائمه ثلثه است و نزد امام مالک در اینها نیز زکوة است وعن معاذ ان النبی صلی الله علیه وسلم لما وجهه الی الیمن روایت
از معاذ که چون آنحضرت متوجه گردانید و فرستاد او را بجانب یمن امره ان یأخذ من البقر من کل ثلثین تبیعا او تبیعة امر کرد آنحضرت معاذ را که بگیرد از گاوان از هر

۴ وی پانچ جا درست در نسخه ...

یک کوساله نر یا ماده ومن کل اربعین مسنة دیکیر از هر چهل گاو دوساله در تبیع مذکر ومونث هر دو ذکر کرده ودر مسنه مونث ذکر کرده اکتفا کرده باولی در تبیع نر وماده هر دو
برابر است ودر مسن ماده متعین است والله اعلم ونزد ما در هر دو نر وماده برابر است وهر دو جایز است رواه ابو داود والترمذی والنسائی والدارمی وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المعتدی فی الصدقة کمانعها معتدی ظالم که از حد انصاف واعتدال تجاوز کند در بزه وگناه همچو متصدق است که منع زکوة
میکند وگناه تمنع بیابه او آنست که اگر متصدق از حد تجاوز کند وبغیر مستحق رسیده وبر وجه ماموربه نرسید حکم آن دارد که منع میکند زکوة را ونمیدهد آنرا رواه ابو داود والترمذی وعن
ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی حب ولا تمر صدقة حتی تبلغ خمسة اوسق نیست در دانه ونه در خرما زکوة تا آنکه
برسد به پنج وسق واین مذهب ائمه ثلثه است ونزد امام ابو حنیفه در خارج از اراضی عشر است مطلقا کم باشد یا بیش چنانکه گذشت رواه النسائی وعن موسی بن طلحة روایت
از موسی بن طلحه بن عبید الله که تابعی ثقه است ودر زمان آنحضرت متولد شد وآنحضرت او را این نام نهاد قال عندنا کتاب معاذ بن جبل گفت نزد ما کتاب معاذ بن
جبل است عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال گفت موسی بن طلحه انما امره ان یاخذ الصدقة من الحنطة والشعیر والزبیب والتمر انکه
آنحضرت معاذ را امر کرد آنکه بگیرد صدقه را از گندم وجو ومویز وخرما ظاهرا موجود در آن جا یا کثیر الوقوع همین اشیا بوده که زکوة منحصر در اینها باشد مرسل رواه فی شرح
السنة این حدیث مرسل است روایت کرده است بغوی آنرا در شرح السنة ودر بودن او مرسل سخن است ووجه آن در شرح مذکور است وعن عتاب بفتح عین مهمله وتشدید
فوقانیه ابن اسید بفتح همزه وکسر سین قرشی اموی است اسلام آورد در روز فتح عامل کردانید او را آنحضرت صلعم بر مکه وهمبران مقرر داشت او را ابوبکر ووفات یافت در روز وفات ابی بکر
وعمر او بیست وپنج ساله بود واز سادات قریش بود وخیر وصالح رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی زکوة الکروم انها تخرص کما تخرص النخل گفت آنحضرت که تخرص
زکوة درختان تاک یعنی در میوه او که انگور است که اندازه کرده شود بر درخت چنانکه اندازه کرده میشود خرما بر درخت ثم تؤدی زکوته زبیبا کما تؤدی زکوة النخل تمرا
پس ادا کرده شود زکوة کرم در حالتی که زبیب است چنانچه ادا کرده میشود زکوة نخل در حالتی که تمر است یعنی وقتیکه پیدا شود در انگور وخرما شیرینی اندازه کند شخصی که ماهر است
در آن که انگور در وی چون مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر بنصاب برسد زکوة آن بدهد رواه الترمذی
وابو داود وعن سهل بن ابی حثمة بفتح مهمله وسکون مثلثه صحابی است صغیر ولادت او در سال سوم از هجرت است که انه حدث ان رسول الله حدیث کرد که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث چون اندازه کنید انگور وخرما پس بگیرید یعنی دو ثلث وبگذارید ثلث را
از آن مراد آنست که تعین کنید مقدار زکوة را در آن میان دو ثلث را بگیرید وثلث را بمالک بگذارید واحسان کنید بوی تا آنرا به همسایگان خود ببخشد وبر گذران وهر که بر سر وقت
وی برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند واین خطاب است بمصدقان وتوسعه است بر متصدقان در فواکه وثمار که محل صرف وبذل اند وان لم تدعوا الثلث
فدعوا الربع اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را وکم از این نباید رواه الترمذی وابو داود والنسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبعث عبد الله بن رواحة الی یهود بود آنحضرت که میفرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود وشاعر
بود ودر غزوه موته شهید شده بسوی یهود یعنی یهود خیبر فیخرص النخل حین تطیب پس قیاس وتخمین میکرد وی خرما را بر درخت هنگامیکه خوش میگشت خرما یعنی ظاهر میشد
در وی شیرینی قبل ان یوکل منه پیشتر از آنکه خورده میشد از آن این احادیث دلالت دارند بر کفایت خرص درین باب وبر همین اند عامه اهل حدیث واین قول قدیم است
مر شافعی را ولیکن فقها میگویند که این منعی میسکرد در ربوا ومیگویند که ورود این احادیث پیش از تحریم ربوا است کذا قیل پوشیده نماند که ورود این احادیث در باب صدقات
وشارع در آن مسامحت کرده واینجا استبدال مال بمال نیست تا ربوا لازم آید وقول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال واگر عام است
مخصوص کردانیده شود بغیر آن والله اعلم رواه ابو داود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة ازق زق
روایت است از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال وگفت ترمذی در اسناد این حدیث
سخن است وبعضی راویان وی مطعونند ولا یصح عن النبی وبصحت نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی هذا الباب یعنی در باب زکوة عسل کثیر
شیء بسیار چیزی وعلما نیز اختلاف دارند نزد امام شافعی در عسل زکوتی نیست وبیهقی از امیر المؤمنین علی رضی روایت کرده که فرمود لیس فی العسل زکوة ونزد امام ابی حنیفه در آن
عشر است اگر در ارض عشریه است کم باشد یا بیش ومعتبر نیست نصابی معین چنانچه در خارج ارض از خضروات وفواکه وحجت امام ابی حنیفه قول حضرت رسول است صلعم
الارض ففیه العشر ودر روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت است ودر روایت دیگر ده قربه است چنانکه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب واما عسلی که بیرون می آید
از جبال ودر وی عشر است نزد امام وچیزی نیست نزد ابی یوسف واز جامع صغیر نقل کرده اند که عسل که در جبال وبریه وارض موات یافته شود اگر منع کرده نشده پس در وی
عشر است والا حکم صید دارد والله اعلم وعن زینب امراة عبد الله روایت است از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات است وصحابه از وی روایت میکنند
قالت خطبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا معشر النساء تصدقن پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید
ولو من حلیکن واگر چه باشد از زیورهای شما باشد وحلی بضم حاء وکسر لام وتشدید یا ودر بعضی حلیکن بکسر حاء وسکون لام وبتای فوقانیه بعد تحتانیه فانکن اکثر اهل جهنم یوم القیمة

زیرا که بدرستیکه شما بیشترین دوزخیانید روز قیامت رواه الترمذی واختلاف کرده اند در زکوة حلی هر نساء پس نزد امام ابوحنیفه در وی زکوة است و نزد مالک زکوة
نیست در حلی که مباح است استعمال وی و شافعی را دو قول است و اظهر همین است و همین مختار در مذهب احمد و آنچه برای پوشیدن نبود یا برای اجاره و تجارت باشد یا حرام بود
پوشیدن آن یا مهیا کرده شده است برای انفاق نزد حاجت در وی زکوتست باتفاق نزد ایشان نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر و لآلی در هر حال
و حجت ائمه آنست که وی مستعمل مباح است پس مشابه بجامهای پوشش و بندگان خدمت و خانهای سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی والذین یکنزون
الذهب والفضة الآیة و عموم قول پیغمبر صلعم فی الرقة ربع العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صحابه و تابعین و من بعدهم اختلاف داشته اند و
بعضی گفته اند که مراد بزکوة حلیه عاریت دادن اوست و روایت کرده شده است این از سعید بن المسیب و حسن بصری و ورود وعید ناظر در جانب وجوب است والله اعلم
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان امرأتین اتتا رسول الله دو زن آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وفی ایدیهما سواران من
ذهب و در دستهای هر یکی از این دو زن یاره بود از طلا فقال لهما تؤدیان زکوته پس گفت آن حضرت آن دو زن را آیا ادا میکنید شما زکوة آن را قالتا لا گفتند ادا
نمیکنیم زکوة آنرا فقال لهما رسول الله صلعم پس گفت آن حضرت آن دو زن را اتحبان ان یسورکما الله بسوارین من نار آیا دوست میدارید شما که بپوشاند
شما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ قالتا لا گفتند آن دو زن دوست نمیداریم که بپوشاند ما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ قال فادیا زکوته گفت آن
حضرت پس ادا کنید زکوة آن را رواه الترمذی وقال هذا حدیث قد روی المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحو هذا و گفته است ترمذی این
حدیثی است که بتحقیق روایت کرده است مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن والمثنی بن الصباح وابن لهیعة یضعفان فی الحدیث و مثنی بن صباح
وابن لهیعه که وی نیز از رواة این حدیث است بضعف داشته میشوند در حدیث ولا یصح فی هذا الباب عن النبی صلعم شیء و صحیح نشده است در باب زکوة حلی
از آن حضرت چیزی وعن ام سلمة قالت کنت ألبس اوضاحا من ذهب گفت ام سلمه بودم من که میپوشیدم اوضاح از طلا جمع وضح بفتحتین و معنی وی حلیه
نوعی از زیور است و اصل وی از فضه است و از ذهب نیز میباشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضح بجهت سفیدی و روشنی است
در صراح گفته وضح درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید فقلت پس گفتم من یا رسول الله أکنز هو آیا گنج است اینکه بر آن
وعید واقع شده فقال ما بلغ ان یؤدی زکوته گفت آن حضرت چیزی که برسد مقداری را که ادا کرده میشود زکوة آن یعنی بحد نصاب برسد فزکی فلیس
بکنز پس ادا شد زکوة آن پس نیست کنز که بر آن وعید است و همچنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطه وعید خارج است رواه مالک وابوداود وعن
سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یامرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعد للبیع
بود آن حضرت امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و خدمت و سواری
میبود بر آن زکوة نبود رواه ابوداود وعن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد ربیعه که تابعی جلیل القدر متفق علیه است میان علماء و را ربیعه
الرأی میگویند روایت میکند از بسیاری صحابه ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقطع لبلال بن الحارث المزنی جدا کرده
داد مر بلال بن حارث مزنی را که از صحابه است و بر آن حضرت در وفد مزینه آمده بود و اقطاع جدا کرده دادن امام است بعضی از لشکریان خود را قطعه زمین تا
از حاصل آن رزق خود سازد و اقطاع گاهی بتملیک میشود و گاهی بغیر تملیک معادن القبلیة کانهای قبلیه بفتح قاف و باء نام ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی و میان
مدینه پنج روزه راه است وهی من ناحیة الفرع و این قبیله از جانب فرع است بضم فاء و سکون راء موضعی است در جانب بالای مدینه میان حرمین فتلک
المعادن لا یوخذ منها الا الزکوة الی الیوم پس آن کانها گرفته نمی شود از آنها مگر زکوة که چهل یک است یعنی گرفته نمیشود خمس چنانکه حکم معادنست و این مذهب
امام مالک و شافعی است در قولی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر در آن خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است از آن بتعب و مؤنت چهل یک
و بدون آن خمس رواه ابوداود الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضراوات صدقة گفت
آن حضرت که نیست در سبزیها و ترها زکات و این مذهب ائمه ثلثه است و میوها که دیر نپایند و سال قیام نایستند همین حکم دارند و نزد امام ابوحنیفه در هر چه از زمین بر دمیده
یا بیش ده یک است مگر کاه و نی و هیزم از جهت عموم قول آن حضرت صلعم ما اخرجت الارض ففیه العشر چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت ولا فی العرایا صدقة
و نه در عرایا صدقه است عرایا جمع عریه است و آن فروختن رطب یعنی خرمای تر که بر درخت است بتمر یعنی خرمای خشک بطریق تخمین و اگر چه از بیع میوه تر بمیوه
خشک که آنرا مزابنه گویند برابر و تقدیم باید بودن نهی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع بیاید انشاء الله تعالی اما رخصت اینجا یعنی مفلسان و محتاجان که نمیداشتند
رطب بخورند و نقدی در دست ندارند که بدان بخرند و نخلی هم ندارند که از آن رطب بعیال خود بخورانند تمری در خانه دارند که بدان قوت عیال میسازند [illegible]
کرده اند [illegible] بصاحب نخل میدهند و اندری رطبی که بر درخت دارد بخرص میخرند و این بجهت شفقت و دفع احتیاج ایشان است [illegible]
داده اند و چون [illegible] لا فی اقل من خمسة اوسق صدقة ولا فی العوامل صدقة [illegible]

وزنه برای تجارت نه صدقه چنانکه گذشت ولا فی الجبهة صدقة ونیست در جبهه صدقه قال الصقر الجبهة الخیل والبغال والعبید گفته است صقر بفتح صاد وقاف که از رواة این حدیث است که مراد بجبهه اسبان واستران وغلامانند که پیشانی دارند رواه الدارقطنی وعن طاؤس ان معاذ بن جبل اتی بوقص البقر روایتست از طاؤس یمانی که از مشاهیر تابعین است آورده شد بوقص گاوان تا زکوة آنها بستانند فقال لم یأمرنی فیها النبی صلی الله علیه وسلم بشیء گفت معاذ امر نکرده مرا در وی آن حضرت بچیزی انتهی رواه الدارقطنی والشافعی وقال الوقص مالم یبلغ الفریضة وگفته است شافعی که وقص چیزیست که میان دو نصاب که در وی زکوة واجب گردد رسیده است خواه ابتدا خواه میان دو فریضه وگفته اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ همان اول بود والله اعلم ووقص در لغت بمعنی شکست ونقصان آید

## باب صدقة الفطر

صدقه فطر فرض است نزد شافعی وهم چنین نزد احمد در ظاهر مذهب وسنت مؤکده است نزد مالک وواجب است نزد ما بمعنی مقابل فرض ودر حدیث عمر چنانکه بیاید اطلاق لفظ فرض بر آن واقع شده پس شافعی واحمد بر ظاهر حمل میکنند ومالک میگوید فرض بمعنی تقدیر است وما میگوئیم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده وامر ثابت بدلیل ظنی مفید وجوب است وشرط وجوب صدقه فطر نزد ما ملک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط نما ونزد شافعی هر که قادر است بر قوت یومیه خود [illegible] برای کسیکه بر وی نفقه اوست فاضل از لباس ومسکن وخادم ودین فرض است بر وی صدقه فطر وشرط نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف صاع از بر وصاع از تمر وشعیر ودر بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده ودر بعضی صاع از طعام واقع شده ودر بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید بچیزی وگفته اند که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود وزیاده بطریق تطوع بود نه وجوب وبعضی گفته اند که واجب در آن زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود پس مردم بعد از آن نصف صاع از بر گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر فافهم وزبیب در حکم بر است نزد ابی حنیفه ودر حکم شعیر است نزد ابی یوسف ومحمد ومرویست از امیر المؤمنین علی رضی که در زمان خلافت خود فرموده که واجب نصف صاع است از بر اما چون توسعه کرد پروردگار تعالی بر شما تمام صاع دهید از بر وغیره واز اینجا معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تطوع است

## الفصل الاول

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر گفت ابن عمر فرض کردانید آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر درین حدیث ذکر بر نیست واز اینجا توهم کرده اند بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود واز جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر وصواب آنست که نصف صاع از بر بود وتخصیص ذکر تمر وشعیر درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد وگویند که ابن عمر از تمر میداد وچون وجود تمر وشعیر در مدینه کم شد از شعیر میداد وآن جز یکبار نبود علی العبد والحر والذکر والانثی والصغیر والکبیر من المسلمین بر بنده وآزاد ومرد وزن وخورد وکلان از مسلمانان وبنده چون ملک ندارد وجوب بر وی بمعنی وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب وی وهم چنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نبود والا از مال وی خواهد بود وامام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است وامر بها ان تؤدی قبل خروج الناس الی الصلوة وامر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث درین است که ادا بعد از نماز کفایت نمیکند لیکن ائمه اربعه اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب است نه واجب وامر در اینجا برای استحباب است ودر اینجا تفصیل بسیار است در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده ایم متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام گفت ابو سعید خدری بودیم که می برآوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم است که متعارف است وغالب قوت در سفر وحضر آن بود وبعضی گفته اند که مراد ذره است بضم ذال معجمه وتشدید راء که متعارف در آن وقت نزد اهل حجاز وغالب اقوات ایشان آن بود او صاعا من شعیر یا بیرون می آوردیم صاعی از جو او صاعا من تمر یا صاعی از خرمای خشک او صاعا من اقط بفتح همزه وکسر قاف وطای مهمله یا صاعی از قروت که آنرا ماضر نیز گویند وآن شیر ترش که خشک میشود ومثل سنگ میگردد او صاعا من زبیب یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز میخوانند متفق علیه

## الفصل الثانی

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر است ودر حقیقت این صدقه صوم است که صوم بی ادای آن معلق می باشد وچون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه الصدقة صاعا من تمر او شعیر واجب کردانیده است آن حضرت این صدقه را یک صاع از خرما یا جو او نصف صاع من قمح بفتح قاف وسکون میم یا نصف صاع از گندم علی کل حر او مملوک ذکر او انثی صغیر او کبیر بر هر کس آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خورد باشد یا بزرگ رواه ابو داود والنسائی وعنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر وهم از ابن عباس رض است گفت واجب کردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطر یعنی صدقه فطر را طهرة للصیام از جهت پاک کردانیدن روزه را ودر بعضی نسخ طهرة الصیام من اللغو والرفث از سخن بیهوده ولایعنی گفتن واز رفث که واقع شده باشد در صوم ورفث بفتحتین [illegible] بمعنی جماع وفحش وآنچه میرود از سخن [illegible] وآنچه خطاب کند مرد با زن از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود در هر کلام قبیح [illegible] وطعمة للمساکین وصدقه فطر واجبست از جهت طعام دادن مساکین وبی نیاز کردانیدن ایشان از سوال درین روز چنانکه در حدیث آمده است رواه ابو داود

## الفصل الثالث

عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث منادیا فی فجاج مکة آنحضرت [illegible] فرستاد ندا کننده را که در جاهای کشاده مکه الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم آگاه باشید که صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان ذکر او انثی حر او عبد صغیر او کبیر مدان من قمح صدقة

فطره و مد است از گندم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است او سواء یا جو گندم که زبیب باشد چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است او صاع من طعام اگر مراد بطعام گندم
باشد او برای شک راوی است واگر غیر آن باشد برای تنویع رواه ابوداود وعن عبد الله بن ثعلبة او ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعیر بضم صاد وفتح عین مهملتین
عن ابیه همچنین است در نسخ مشکوة و صواب عبد الله بن ثعلبه بن صعیر او ابن ابی صعیر و ثعلبه صحابی است مر او را یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطره کما بشف گفته اند
ثعلبه بن صعیر و بعضی میگویند ابن ابی صعیر مراو را صحبت است روایت میکند از وی پسرش عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صاع من بر او قمح شک
از دوست و بر و قمح هر دو بمعنی گندم است میفرماید صاع از گندم است عن کل اثنین از هر دو کس نصف صاع از هر کس صغیر او کبیر حر او عبد ذکر او انثی اما غنیکم
فیزکیه الله اما توانگر شما پس پاک میکرداند او را و تمامی بخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن واما فقیرکم فیرد علیه اکثر مما اعطاه واما فقیر شما پس باز
میرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میکرداند او را ببرکت صدقه و مضاعف ثواب آن و این معنی در غنی بیشتر خواهد بود و تخصیص او بفقیر از برای تسلیه و ترغیب
اوست رواه ابوداود باب من لا تحل له الصدقة باب در بیان کسیکه حلال نیست مر او را صدقه خوردن مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب این چنین میسازند باب
من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة مر او را و مال معنی هر دو عبارت یکیست اما در ماده کافر تفاوتی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع
زکوة بسوی کافر جایز نیست خصوصا ذمی نه بحث کرده نمی شد از عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است ظاهر و بالجمله زکوة بکافر نتوان داد بخلاف صدقات
دیگر مثل صدقه فطره و کفارات و فقرای مسلمانان احب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی از امام ابی حنیفه جایز است درین زمان و ممنوع در آن
زمان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جایز است دفع بعضی بنی هاشم ببعض و جایز نیست دادن زکوة بکسیکه مالک نصاب است و در روایتی الا بعلما که حوائج ایشان خصوصا
جمع کتب ایشان در کار است بسیار است و بکسیکه میان او و مزکی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان بلکه اولی و افضل است
صله با صدقه جمع میشود و بکسیکه نسبت زوجیت دارد و بمکاتب خود و مدبر و ام ولد خود نیز ندهد الفصل الاول عن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بتمرة
فی الطریق گذشت آنحضرت بیک خرما یعنی خرما در راه افتاده بود نظر آنحضرت بر آن خرما افتاد فقال لو لا انی اخاف ان تکون من الصدقة لاکلتها پس
گفت آنحضرت اگر نمی بود که میترسیدم که باشد این خرما از صدقه هر آینه میخوردم من آن را ولیکن نخوردم از ترس آنکه مبادا از صدقه باشد از اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت
صلعم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف وی حرام بود و باحادیث دیگر نیز معلوم شد که از بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت وی صلعم
مطلقا حرام است چه صدقه واجب و چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطیبی و در بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی
حنیفه دو روایت است و نیز معلوم شد که برداشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر بخورند نیز جایز است و درین کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگر چه قلیل باشد
و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت واجب است متفق علیه وعن ابی هریرة قال اخذ الحسن بن علی تمرة من تمر الصدقة گفت ابو هریره گرفت
امام حسن بن علی رض خرما از خرماهای صدقه فجعلها فی فیه پس گردانید حسن رض آن خرما را در دهن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح
کاف و کسر آن و سکون خای معجمه و کسر آن بالتنوین کلمه ایست که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و باز داشته میشود از آنچه میکند و نیز در اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته میشود
لیطرحها گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد حسن رض آن تمر را از دهان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه عجمیه است و بخاری این باب من تکلم بالفارسیة آورده ثم قال پس گفت
آنحضرت بحسن رض اما شعرت انا لا ناکل الصدقة آیا نمی دانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت نخوریم صدقه را ظاهر این عبارت مشعر است بسابقه علم امام حسن رض باین حکم
و بعید نیست زیرا که وی رض صغیر عاقل بود و بتحقیق تحمل کرده اند این دو امام اجل احادیث رسول الله صلعم در صغر سن و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله
زیرا که بود ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه وعن عبد المطلب بن ربیعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبد المطلب
بن حارث بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت بسن رجولیت رسیده بود و گفت گفت آنحضرت ان هذه الصدقات انما هی اوساخ الناس بدرستیکه این صدقهها نیست مگر
چرکهای مردم که اموال ایشان را و ایشان را پاک میکردانند وانها لا تحل لمحمد ولا لآل محمد و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مر محمد را و نه مر آل محمد را و مراد بآل اینجا بنی هاشم اند که
حلال نیست مر ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است رواه مسلم وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی
بطعام سأل عنه اهدیة ام صدقة گفت ابو هریره بود آنحضرت وقتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا هدیه است یا صدقه فرق میان صدقه و هدیه آنست
که صدقه چیزیست که انفاق کرده میشود بر فقرا بطریق تلطف و مهربانی و اراده کرده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی از خواری مدیونی است از آنکه داده میشود و صدقه
بوی و هدیه مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود نزد اغنیا و مکافات کرده میشود در وی نه در صدقه فان قیل صدقة پس اگر گفته میشد که این طعام صدقه است
قال لاصحابه کلوا میگفت آنحضرت مر یاران خود را بخورید شما و لم یاکل و خود نمی خورد وان قیل هدیة و اگر گفته میشد که هدیه است ضرب بیده میزد و دراز میکرد
دست مبارک خود را بی تحاشا فاکل معهم پس میخورد با ایشان و ضرب بمعنی شتابی بسوی راه رفتن و بمعنی رفتن بطلب رزق آید و از اینجا معلوم شد که آنحضرت قبول میکرد صدقه را و
نمیخورد از او هدیه قبول میکرد و برغبت میخورد آنرا متفق علیه وعن عایشة رضی الله عنها قالت کان فی بریرة ثلث سنن گفت عایشه بود در بریره بفتح با و کسر را

خورد و کلان از آزاد و بنده و مرد و زن

اولی مولاة عایشه سه سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب وی وارد شد وثابت کشت احدی السنن انها عتقت فخیرت فی زوجها یکی ازان سه سنت آنست که بریره آزاد
شد پس مخیر کردانیده شد در زوج وی که نام وی مغیث بود اکر خواهد در تحت آن زوج باشد واکر خواهد جدا شود از وی واین خیار عتق است که علما اثبات کرده اند آنرا در زنی که داه بود
چون آزاد کرده شد ومخیر است که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اکر شوهر او بنده کسی باشد ونزد ما خواه بنده بود خواه آزاد واین مغیث شوهر بریره بود وبریره
اما انکه خواست مغیث در عشق او وفراق او واله وحیران میکشت وفریاد میکرد ومیکریست وقال رسول الله وکفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الولاء
لمن اعتق ولاء مرکسی راست که آزاد کرده است این سنت دوم است که در بریره بود وبیانش آنست که بریره داه یهودی بود که اورا مکاتب ساخته بود وچون آزادی بدل
کتابت عاجز آمد نزد عایشه آمد عرض کرد تا چیزی بدهد که در بدل کتابت بمالک خود ادا کند وآزاد کرده عایشه فرمود اکر بصاحبان خود بکوئی که ترا بدست من بفروشند میخرم پس
وی رفت و بصاحبان خود آنچه عایشه کفته بود کفت ایشان کفتند میفروشیم اما بشرط انکه ولای وی یعنی میراث وی برای ما باشد عایشه بآنحضرت صلعم عرض کرد که یهود چنین
میکویند آن حضرت فرمود که غلط میکویند الولاء لمن اعتق ولا برای کسی است که آنرا آزاد کرده وتو ای عایشه بخر وآزاد کن ولای وی ترا خواهد بود وشرط ایشان باطل و
سنت سیوم اینست که میفرماید ودخل رسول الله ودر آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در آمد در خانه عایشه والبرمة تفور بلحم وحال انکه دیک میجوشید بکوشت بره بضم با
وسکون را دیکی از سنک که مشهور است در بلاد حجاز ویمن والآن در حرمین شریفین نیز مشهور است فقرب الیه خبز وادم من ادم البیت پس نزدیک کردانیده شد بسوی آنحضرت
نان ونان خورش از نان خورش که در خانه بود وادم بضم همزه وسکون دال وضم آن مفرده جمع هردو آمده چنانکه فلک وبعضی کفته اند که بسکون مفرد وبضم جمع است فقال الم ار
برمة فیها لحم پس کفت آن حضرت آیا نمی بینم دیکی را که در وی کوشت است قالوا بلی کفتند آری هست دیکی که میجوشد در وی کوشت است ولکن ذلک لحم تصدق
به علی بریرة ولیکن این کوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریره وانت لا تاکل الصدقة وتو نمیخوری صدقه را قال هو علیها صدقة ولنا هدیة
کفت آن حضرت این کوشت بر بریره صدقه است وبرای ما هدیه است یعنی اکر کسی چیزی بفقیر بر وجه زکوة داده آن فقیر بکسی دیکر بدهد که زکوة کرفتن او را جائز نیست
این چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بهر که بدهد رواست متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقبل الهدیة ویثیب علیها بود آنحضرت که قبول میکرد هدیه را وجزا میداد ومکافات میکرد بران رواه البخاری وعن ابی هریرة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لو دعیت الی کراع لاجبت اکر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه کوسپند چیزی حقیر است قبول میکنم دعوت را و
بعضی کفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکه ومدینه که آنرا کراع الغمیم میکویند ومعنی اول اظهر است وانسب بقول وی ولو اهدی الی ذراع القبلت
واکر هدیه فرستاده شود بسوی من یکدست کوسفند هر اینه قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع وشفقت ومهربانی بر خلق خدا رواه البخاری
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس نیست مسکین کسی که طواف میکند مردم
وکرد ایشان میکردد وترده اللقمة واللقمتان وباز میکرداند ورا یک لقمه یا دو لقمه والتمرة والتمرتان ویک خرما ودو خرما ولکن
المسکین الذی لا یجد غنی یغنیه ولیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد توانکری را که بی نیاز کرداند اورا ولا یفطن به فیتصدق علیه ودریافته
نمیشود ودر رسیده نمیشود بحال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود بر وی ولا یقوم فیسأل الناس وبرنمیخیزد از کنج خانه وزاویه غریبی خود تا سؤال
کند مردم را ودر ذکر فطانت که بمعنی زیرکی وجودت فهم است اشارت است بخفا وکتمان حال وی بجهت تعفف وتستر که بدان زود نتوان رسید متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة روایت است از ابی رافع که مولی آنحضرت
بود که آنحضرت فرستاد وبر کماشت مردی را از قبیله بنی مخزوم بر کرفتن زکوة فقال لابی رافع اصحبنی کیما تصیب منها پس کفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت
دار با من وبیا همراه من تا برسی از صدقه ونصیب خود را ودهیم ترا ازان چیزی فقال لا پس کفت ابو رافع مصاحب نمیشوم ترا ونمی آیم همراه تو حتی آتی رسول الله
تا می آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فاسأله پس سؤال میکنم آن حضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فانطلق الی النبی پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وآمد نزد وی فسأله پس پرسید آن حضرت را که بروم یا نه فقال ان الصدقة لا تحل لنا پس کفت آن حضرت بدرستی که صدقه حلال نیست ما را که
بنی هاشمیم وان موالی القوم من انفسهم وبدرستیکه موالی قوم از ذاتهای ایشان اند وحکم ایشان دارند وچنانکه ما را صدقه حلال نیست موالی ما را نیز نباشد رواه
الترمذی وابو داود والنسائی وعن عبد الله بن عمرو رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی یعنی حلال نیست زکوة
مرغنی را ولا لذی مرة سوی ونه حلال است مر خداوند قوت درست اعضا را که کسب روزی میتواند کرد ومره بکسر میم وتشدید راء بمعنی آمده قوت وشدت
وعقل را استحکام وطاقت عهد واکر ظاهر القوة باشد ولیکن عقل وسلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مر او را زکوة واخذ کرده است باین حدیث امام شافعی
وقائل شده است بعدم حل زکوة مر قومی را که قادر بر کسب باشد زیرا که آن حضرت میداد صدقه را بفقرای اصحاب خود اکرچه قوی وتندرست میبودند و آن
بوده اند آنحضرت صلعم بایشان میداد یا آنکه حدیث منسوخ باشد یا مراد آنست که نمیباید ونمیزد کسی را که او را قوت ومقدرت باشد بر کسب که راضی شود باین مذلت ودناءت رواه الترمذی

وابوداود والدارمی ورواه احمد والنسائی وابن ماجه عن ابی هریرة وعن عبد الله بن عدی بن الخیار بکسر خاء معجمه وتخفیف تحتانیه از کبار
تابعین است وتولد او در زمان نبوت بود قال اخبرنی رجلان انهما اتیا النبی گفت خبر دادند مرا دو مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو
فی حجة الوداع وحال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود که عبارت است از حجی که آنحضرت کرد وبیان احکام حج فرمود وتودیع حیات نمود وهو یقسم الصدقة
وآنحضرت قسمت میکرد صدقه را فسألاه منها پس سؤال کردند آن دو مرد آنحضرت را از آن صدقه پس آن دو مرد میگویند که فرفع فینا النظر وخفضه یعنی چون سؤال
کردیم ما برداشت وبلند گردانید آنحضرت در ما نظر خود را وپست گردانید نظر یعنی بالا وپایان ما را از سر تا پا دید ونگاه کرد فرآنا جلدین پس دید ودانست ما را چابک وتوانا
فقال ان شئتما اعطیتکما پس گفت آنحضرت اگر خواهید شما بدهم شما را ولا حظ فیها لغنی وحال آنکه نیست نصیب در صدقه مر توانگر را ولا لقوی مکتسب یعنی
مر توانا را که کسب میتواند کرد ومعنی این حدیث بر مذهب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شما حرام است واگر شما راضی میشوید بر خوردن حرام میدهم شما را واین بطریق تشدید
وتقریع است نه تخییر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوتست واگر در واقع بحچنین اید که توانگر اید حلال نیست شما را والا بدهم شما را ودر مذهب ما آنست که در صدقه خوردن
خواری وذلالت است اگر با این صفت راضی آید بدهم شما را ودرین نیز نوعی از تشدید وتوبیخ است رواه ابوداود والنسائی وعن عطاء بن یسار مرسلا
از علما تابعین وکبار ایشانست ثقة کثیر الحدیث مولی میمونه ام المومنین قال قال رسول الله صلعم لا تحل الصدقة لغنی الا لخمسة حلال نیست زکوة مر
غنی را مگر برای پنج کس اگرچه غنی هم باشند میتوان داد لغاز فی سبیل الله یعنی مر غزا کننده را در راه خدا او لعامل علیها دوم مر کسی را که عامل است بر صدقات
وگماشته سلطان است بر تحصیل آن او لغارم سیوم مر کسی را که مدیون است ودینی بر ذمه وی نشسته که غنای وی با دای دین وی وفا نمیکند او لرجل اشتراها بماله
چهارم مردی را که خریده است صدقه را بمال خود مثل صدقه که نزد فقیری بود وغنی آنرا از وی بخرید حلال است او را ونسبت بوی صدقه نیست او لرجل کان له جار مسکین
پنجم مردی را که هست مر او را همسایه مسکین فتصدق علی المسکین پس تصدق کرده شد بر مسکین فاهدی المسکین للغنی پس هدیه فرستاد آن مسکین مر آن
غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث بریره معلوم شد واستحقاق غازی غنی زکوة را مذهب شافعی است ونزد ما عامل وغارم را درست است زیرا که عامل اجرت
عمل خود میگیرد وغنا وفقر در آن برابر است وغارم بسبب استحقاق وی این است بقدر که دین وی ادا باید کرد نه غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل
که آنحضرت فرمود که از اغنیا بگیر وبر فقرای ایشان صرف کن وجهت حدیث این حضرت صلعم حلال نیست صدقه مر غنی را رواه مالک وابوداود وفی روایة
لابی داود عن ابی سعید او ابن السبیل ودر روایتی مر ابی داود را از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از
وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک وی بر آمده ودر حکم فقیر دارد وباشارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم
وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله وتخفیف دال منسوب بشخصی که نام وی صدا است صحابی است مبایعت کرد آن حضرت را واذان گفت
در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گذشت قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فبایعته پس مبایعت کردم وبعهد مسلمانی
دست بوی دادم فذکر حدیثا طویلا پس ذکر کرد وی حدیثی دراز را فاتاه رجل پس آمد نزد آن حضرت مردی فقال اعطنی من الصدقة پس گفت آن مرد
بآنحضرت بده مرا از صدقه فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله لم یرض بحکم نبی ولا غیره فی الصدقات
بدرستیکه خدای تعالی راضی نشده است نه بحکم پیغمبر ونه بحکم جزوی از علما ومجتهدین در تقسیم صدقها که بکه باید داد حتی حکم فیها هو تا آنکه حکم کرده در صدقات وی
تعالی خود در قرآن فجزاها ثمانیة اجزاء پس پاره پاره ساخت وتقسیم کرده آنرا هشت پاره یعنی قسمت کرده آنرا بر هشت طائفه که جز ایشان را نباید داد چنانکه گفته
انما الصدقات للفقراء والمساکین متکفل بیان آن است ودر کتب فقه سبع طوائف واقع شده مگر دانسته اند فقرا ومساکین یکی باعتبار رفع فرق میان ایشان فان کنت
من تلک الاجزاء اعطیتک پس اگر هستی تو از جمله آن اقسام میدهم ترا ظاهر احوال وی معلوم نبود ونزد وی اشتباهی بود در آن رواه ابوداود الفصل
الثالث عن زید بن اسلم فقیه عمری مولای عمر بن الخطاب رض ثقة عالم فقیه عابد زیاده از چهل فقیه در حلقه درس او می نشستند وامام زین العابدین
پیش او میرفت واستماع میکرد قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه نوشید عمر رض شیر را پس خوش آمد آن شیر او را فسأل الذی سقاه من این
هذا اللبن پس پرسید عمر آنکس را که شیر نوشانیده او را که از کجا بود این شیر فاخبره انه ورد علی ماء قد سماه پس خبر داد آنکس عمر را که وی فرود آمده
بود بر آبی که بتحقیق نام برد آن آب را وآن موضع را که آن آب از آنجا فرود آمده بود فاذا نعم من نعم الصدقة پس ناگاه شترانی چند از شتران زکوة
آنجا حاضر بودند وهم یسقون وایشان آب میدادند شتران را فحلبوا من البانها پس دوشیدند قدری از شیرهای آن شتران فجعلته فی سقائی پس کردم آنرا
وانداختم آن شیر را در مشک خود وسقا بکسر ومد مشک شیر وآب فهو هذا پس آن شیر که خوردی این شیر بود که از آنجا آورده بودم فادخل عمر یده پس در آورد عمر
انگشتان دست خود را اندر دهان خود فاستقاء پس بزور وتکلف قی کرد وشیری که خورده بود از شکم بر آورد واین غایت تقوی وتورع بود والا اگر فقیر هبه کند یا هدیه آید از صدقه
خوردن روانست خوردن آن آنچه آنحضرت فرموده وحدیث بریره رخصت بود که از برای بیان جواز فرموده وکذا قیل رواه مالک والبیهقی فی شعب الایمان باب من لا تحل له

المسئلة ومن تحل له باب در بیان کسی که حلال نیست مر او را سوال کردن و گدائی نمودن و کسیکه حلال است او را سؤال کردن و گفته اند که نمی باید که سؤال کند هر که نزد وی قوت یوم است زیرا که سؤال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی ندارد که بدان ستر عورت کند حلال است که سؤال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال مر او را حرام است سؤال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال است مر او را سؤال و اتفاق دارند علما بر نهی از سوال بی ضرورت و اختلاف در این است که حرام است یا حلال با کراهت بسه شرط اوّل آنکه خوار نکند نفس خود را و الحاح نکند در سوال و ایذا نکند مسئول عنه را و اگر یکی ازین سه شرط مفقود گردد حرام است باتفاق و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا خسیس است چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرده است او را حق تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد بده واجب نمیگردد بر مسئول عنه چیزی دادن بوی و کسیکه گرفت باظهار حاجت بدروغ مالک نمیگردد و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بدهد وی در باطن ارتکاب معصیت میکند اگر بداند آنرا معطی نداده نیز مالک نمیگردد و حرام است بروی و واجب است رد وی بر مالک و همچنین کسیکه داده شود او را چیزی بجهة بد زبانی وی یا شر سعایت وی حرام است بروی و اگر فقیری بیاید برای سؤال و خواهد که دست مسئول عنه ببوسد تا چیزی بوی بدهد مکروه است و افضل آنست که مسئول عنه دست بوی ندهد بقصد منع و زجر وی و نباید داد سائلی را که طبل زده بر درها میگردد و مطرب را که از همه افحش است این مسائل همه در مطالب المؤمنین ذکر کرده بنقل از کتب والله اعلم

الفصل الاول عن قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیه و صاد مهمله بن مخارق بضم میم و خای معجمه و کسر را و قاف در آخر صحابی است معدود در اهل بصره قال گفت قبیصه تحملت حمالة کفیل و ضامن شده بودم من چیزی را از جهت دیت و حماله بفتح حای مهمله مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و مدیون میگردد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در میان خود جنگ میکنند و خون یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها که برایشان لازم می آید برخود میگیرد و ضامن میگردد و بجهت آن دینی بر ذمه او می نشیند و چون غارم یعنی مدیون یکی از مصارف زکوة است این مرد نزد آنحضرت آمد تا از مال زکوة بوی بدهند چنانکه گفت فاتیت رسول الله پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اساله فیها در حالی که سوال میکنم آنحضرت را در حماله یعنی در ادای این حماله فقال اقم پس گفت آنحضرت باش و آرام کن نزد ما حتی تاتینا الصدقة تا آنکه بیاید ما را مال زکوة فنامر لک بها پس بفرمائیم برای تو بدان صدقه یعنی بفرمائیم که از آن بتو چیزی بدهند که بدان از دین خلاصی یابی ثم قال پس تر گفت آنحضرت یا قبیصة ان المسئلة لا تحل الا لاحد ثلثة رجل بدرستیکه سوال روا نیست مگر یکی از سه مرد رجل تحمل حمالة یکی از آن سه مرد مردی است که بر داشته است حماله را یعنی مال را که ادا کند از آنچه ضامن شده است بدان فحلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال شده است مر او را سوال کردن تا برسد آن حماله را ثم یمسک پس تر باز دارد خود را از سؤال بعد ادای حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند و رجل اصابته جائحة اجتاحت ماله و دوم مردیکه رسید او را حادثه و آفتیکه هلاک گردانید و از بیخ برکند مال او را و جوح هلاک گردانیدن و از بیخ برکندن و جائحه شدت و سختی که هلاک کند مال را از قحط و فتنه فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد او را سؤال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز شود و بر پا شود بدان حاجت ضروریه وی از زندگانی او قال سدادا من عیش یا گفت سدادا من عیش بجای قواما من عیش یعنی چیزیکه ببندد حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزیکه قائم شود بوی حاجت و قوام شئ یعنی چیزیکه نظام و عماد و ملاک وی بود نیز آید و آن نیز قریب همین معنی است و اما قوام بفتح قاف معنی عدل و وسط است چنانکه در قرآن مجید فرمود و کان بین ذلک قواما و سداد بکسر سین چیزیکه بسته شود بوی حاجت و هر چیزیکه ببندد چیزی را سداد اوست چنانکه سداد قاروره و جز آن و سداد بفتح سین بمعنی راستی و میانه روی در قول و عمل و در ذکر قوام و سداد مبالغه است در باز آمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال است او را اکل میته برای سد رمق و قوام بدن اگرچه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم در آن کافی است و این گویا ذکر حال مسکین است و ذکر حال فقیر آن است که میفرماید و رجل اصابته فاقة و سیوم مردیکه رسید او را حاجت درویشی فاقه حاجت و افتقار حاجتمند شدن حتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند سه کس از خداوندان عقل و فراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسند و سخن بتخمین و قیاس نمیگویند و حجی بکسر مهمله و فتح معجمه عقل لقد اصابت فلانا فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و گدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش او قال سدادا من عیش پوشیده نماند که ظاهر مراد از یقوم آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد است بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داود یقول آمده و در ذکر یقوم مبالغه است که چنان بیقین خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام لقد اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مسالت در این فما سواهن من المسئلة یا قبیصة سحت یاکلها صاحبها سحتا پس چیزیکه جز این سه صورت است از صورتهای سؤال کردن ای قبیصه حرام است که میخورد صاحب وی حرام را و سحت بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال است رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم من سأل الناس اموالهم تکثرا کسیکه سؤال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما یسأل جمرا پس سؤال میکند مر
اخگر را فلیستقل او لیستکثر پس گو کم طلبد یا بسیار بر هر تقدیر سؤال کردن ضرر دارد کم باشد یا بیش رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما یزال الرجل یسأل الناس حتی یأتی یوم القیمة همیشه است که سؤال میکند مرد از مردمان تا آنکه می آید روز قیامت لیس فی وجهه مزعة لحم
در حالی که نیست در روی وی گوشت کنایت است از خواری و بی آبروئی یا مراد استخوان بی گوشت است و صورت در آخرت تابع معانی آمده است و مزعه بضم میم و سکون زاء
عین مهمله پارهٔ از گوشت و بعضی بفتح میم و زای ضبط کرده اند و محفوظ از محدثین ضم و سکون است متفق علیه وعن معاویة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا تلحفوا فی المسألة الحاح مکنید در سؤال کردن و بسیار مچسپید مسئول عنه را فوالله لا یسألنی احد منکم شیئا پس بخدا سوگند که سؤال نمیکند از من هیچ یکی هیچ
چیزی را فتخرج له مسألته منی شیئا پس بیرون می آرد برای وی سؤال کردن وی از من چیزی را وانا له کاره در حالیکه من مر آن سؤال را ناخوش دارنده ام فیبارک له فیما
اعطیته پس برکت کرده شود آنکس را در آن چیزی که داده ام ورا رواه مسلم وعن الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید واو صحابی مشهور از عشرهٔ مبشره ابن عمهٔ رسول الله
صلعم بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یأخذ احدکم حبله هر آینه بگیرد یکی از شما رسن خود را فیأتی بحزمة حطب علی ظهره پس بیارد پشته
هیزم را بر پشت خود حزمه بضم مهمله و سکون زای بند هیزم فیبیعها پس بفروشد آن پشته هیزم را فیکف الله بها وجهه پس باز دارد حق تعالی بآن پشته هیزم آبرو و جاه او را
و درین عبارت اشارتست بآنچه نگاهداشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف اوست بر وی در جزای اختیار مشقت در کسب حلال و ترک سؤال
خیر له من ان یسأل الناس بهتر است مر او را ازین که سؤال کند مردم را اعطوه او منعوه بدهند مردم او را یا ندهند اگر ندهند خود آبرو میبرد و محروم میماند و اگر
بدهند بدتر از آن که زیر منت ایشان می افتد و در ربقه عبودیت و احسان ایشان می در آید و بطمع و سؤال عادت میکند رواه البخاری وعن حکیم بن حزام بکسر حاء و
زای صحابی است برادرزادهٔ ام المؤمنین خدیجه رض تولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست سال شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام قال سألت رسول الله
گفت حکیم سؤال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاعطانی پس داد آنحضرت مرا یعنی آنچه سؤال کرده بودم ثم سألته فاعطانی پستر سؤال کردم آنحضرت را
پس داد مرا ثم قال لی پستر گفت مرا یا حکیم ان هذا المال خضر حلو بفتح خا و کسر ضاد معجمتین و حلو بضم حا و سکون لام گفت این مال و منال دنیا سبز و شیرین است
یعنی خوش نما و زیبا در نظر خوش آینده و لذیذ در دل فمن اخذه بسخاوة نفس بورک له فیه پس کسیکه بگیرد آنرا بسخاوت نفس یعنی بی تطلع و اشراف و الحاح برکت کرده
میشود مر او را در آن مال ومن اخذه باشراف نفس لم یبارک له فیه و کسیکه بگیرد آنرا بمطلع شدن بر آن و انتظار داشتن آنرا و طمع کردن و دل بستن در آن برکت
کرده نمیشود مر او را در آن مال فی الصراح اشراف اطلاع یافتن بر چیزی و از بالا بزیر نگریستن وکان کالذی یأکل ولا یشبع و باشد وی همچو کسیکه میخورد و سیر نمیشود
والید العلیا خیر من الید السفلی و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد بدست بالا آنکه میدهد و بدست پایین آنکه میستاند یا دست بالا آنکه نمی ستاند
و سؤال نمی کند از کسی چنانکه در حدیث آینده معلوم گردد بر هر تقدیر در وی نهی است از سؤال و بیان فضیلت ترک سؤال است و لهذا متفرع گردانید حکیم بر وی قول
خود را قلت پس گفتم من یا رسول الله والذی بعثک بالحق سوگند بکسیکه فرستاده است ترا بحق درستی لا ارزأ احدا بعدک شیئا سؤال نکنم بعد
از تو یا بعد ازین سؤال که از تو کردم و بعضی گویند که بعد بمعنی غیر است هیچ یکی را و نستانم از کسی چیزی حتی افارق الدنیا تا آنکه جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت
موت و رزء بتقدیم رای مفتوحه بر زای ساکن مهموز بمعنی رسیدن چیز از کسی و بمعنی نقص نیز آمده و چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص اوست بر آن اطلاق کرده اند
متفق علیه وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وهو علی المنبر روایت است از ابن عمر که آنحضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود وهو
یذکر الصدقة والتعفف عن المسألة و آنحضرت ذکر میکرد صدقه را و باز ایستادن از سؤال الید العلیا خیر من الید السفلی و باز ید علیا را تفسیر کرد بقول
خود و فرمود والید العلیا هی المنفقة بنون و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن والسفلی هی السائلة و دست پایان دستی است که سؤال کننده است
اینچنین واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طیبی نیز گفت و همچنین ذکر کرده ابو داود و همچنین آمده است روایت از اکثر و در روایتی ابو داود در الید العلیا هی المتعففة
بتا و عین و فا از عفت بمعنی باز ایستادن از سؤال و از حرام و این معنی انسب تر است بسیاق حدیث که گفته وهو یذکر الصدقة والتعفف عن المسألة و هو در معنی صحیح است
و نقل کرده شده است از نووی که صحیح روایت اولی است متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال ان اناسا من الانصار سألوا رسول الله گفت که بعضی
مردمان از انصار سؤال کردند رسول خدا را صلی الله علیه وسلم فاعطاهم پس داد آنحضرت ایشان را آنچه طلبیدند ثم سألوا فاعطاهم باز سؤال کردند پس داد
ایشان را حتی نفد ما عنده تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آنحضرت بود یعنی از آن چیزی که داد ایشان را فقال ما یکون عندی من خیر فلن ادخره عنکم پس گفت آنحضرت
آنچه میباشد نزد من از خیر یعنی مال پس ذخیره نمی نهم آنرا از شما ومن یستعفف یعفه الله و کسیکه باز ایستد از سؤال نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج
نمیگرداند بمردم ومن یستغن یغنه الله و کسیکه استغنا ورزد و بی نیازی کند خود را از سؤال مردم غنی میگرداند و بی نیاز میسازد او را خدای تعالی ومن یتصبر یصبره الله و کسیکه تکلف کند
زور آرد در صبر کردن صبری بخشد او را خدای تعالی وما اعطی احد عطاء هو خیر واوسع من الصبر و داده نشد هیچ یکی را عطائی که آن بهتر است و فراختر است از صبر یعنی صبر عطای است

از باری تعالی که بهترین عطاها است متفق علیه وعن عمر بن الخطاب قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يعطيني العطاء گفت عمر رض بود آنحضرت میداد
مرا بخششی فاقول اعطه افقر اليه مني پس میگفتم با آن حضرت بده آنرا محتاج ترین بوی از من فقال خذه فتموله وتصدق به پس میگفت آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا
و تصدق کن بآن فما جاءك من هذا المال وانت غير مشرف ولا سائل پس چیزی که بیاید ترا ازین مال و حال آنکه تو اشراف نکننده و انتظار نبرنده و طمع
نکننده و نه سؤال کننده آنرا فخذه پس بگیر آنرا وما لا فلا تتبعه نفسك وچیزی که نه این چنین است پس بیرون مگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو و طمع مکن و
انتظار مبر چنانچه درمیان مردم مشهور است که لا رد ولا كد متفق علیه الفصل الثانی عن سمرة بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار و بود از حفاظ اکثر
الحدیث از رسول خدا صلعم روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسين او ستين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المسائل
كدوح يكدح بها الرجل وجهه سوالها خراشها و جراحتهاست که مجروح میکرداند بآنها مرد روی خود را فمن شاء ابقى على وجهه پس کسیکه خواهد نگاهدارد روی خود را از خراش
و سؤال نکند و در بعضی نسخ ابقى على وجهه و در بعضی التى على وجهه ومن شاء ترك وکسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی نگاه ندارد آبروی خود را و سوال کند اختیار بدست
اوست و این تهدید است برارتکاب سؤال کردن پس سوال نباید کرد الا ان يسأل الرجل ذا سلطان مگر آنکه سؤال کند مرد خداوند سلطنت را که امیر است او في
امر لا يجد منه بدا یا سؤال میکند در کاری که نمی یابد از آن چاره چنانکه احتیاج و گرسنگی و نایافتن قوت یوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت رواه ابو داود
والترمذی والنسائی وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس وله ما يغنيه کسیکه سؤال کند مردم را و حال
آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز کرداند او را جاء يوم القيمة ومسئلته في وجهه می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او در روی وی بود خموش او خدوش او
كدوح بعضی گفته اند که این الفاظ قريب المعانی اند و او بجهت شک راوی است و بعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب و خمش کندن بناخن و کدح
بدندان اشارتست به تفاوت احوال سائلان در قلت سوال و کثرت آن و توسط قيل گفته شد يا رسول الله وما يغنيه و چه چیز بی نیاز میکرداند او را یعنی حد غنا که سوال
با آن حرام است چیست قال خمسون درهما گفت پنجاه درهم او قيمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابو داود والترمذی والنسائی و
ابن ماجه والدارمی وعن سهل بن الحنظلية بفتح حاء و سکون نون و فتح ظای معجمه نام مادر سهل است یا یکی از مادران اوست قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من سأل وعنده ما يغنيه کسیکه سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز کرداند او را از سوال فانما يستكثر من النار پس نیست وی مگر آنکه میکند طلب بسیاری
از آتش قال النفيلي گفته است عبد الله بن محمد نفیلی بضم نون و فتح فاء که شیخ ابو داود سجستانی است وهو احد رواته و نفیلی یکی از راویان این حدیث است
في موضع آخر گفته است در جای دیگر نه درمیان این حدیث وما الغنى الذي لا ينبغي معه المسئلة و چیست غنا که روا نیست با وی سوال کردن قال قدر ما
يغديه ويعشيه گفت آن غنا که روا نیست با وجود وی سوال مقدار چیزی است که آن را قوت بامداد کرداند و قوت شبانگاه کرداند یعنی هر کرا قوت یکروز و شب حاصل باشد که
بدان قوام بدن شود و کفایت کند سوال کردن بر وی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد وقال في موضع آخر و گفته است نفیلی در موضع دیگر ان يكون له
شبع يوم او ليلة ويوم حد غنا که بآن سوال حرام است این است که باشد مر او را چیزی که سیر کرداند او را در روز یا در شب و روز و شبع بفتحتین سیری و بکسر و فتح چیزی که بوی
سیری شود رواه ابو داود بدانکه حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سوال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن و در حدیث آینده از عطا ملک
اوقیه است که چهل درهم باشد و درین حدیث قدر تغدی و تعشی و شبع يوم وليلة پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق بثالث و بعضی علما بثانی اخذ کرده و ابو حنیفه
و اصحاب وی بملک دویست درهم اگرچه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی آنرا ذکر کرده مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد وی را پنج اوقیه
الحدیث و پنج اوقیه دویست درهم است و طیبی گفته که این آسان تر است بر مردم و در کافی گفته که این ناسخ است مر احادیث دیگر را والله اعلم پوشیده نماند که اینجا
دو چیز است منع از اخذ زکوة و منع از سوال و اعتبار مائتی درهم نزد ابی حنیفه در اول است و در ثانی قدر تغدی و تعشی است والله اعلم وعن عطاء بن يسار
عن رجل من بني اسد قال قال رسول الله روایت است از عطاء بن یسار که از مشاهیر تابعین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم من سأل منكم وله اوقية او عدلها فقد سأل الحافا کسیکه سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درهم است یا
مثل اوقیه باشد در قیمت پس بتحقیق سوال میکند بطریق الحاف و الحاح که مذموم و منهی عنه است و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته است لا يسألون الناس الحافا
رواه مالك وابو داود والنسائي وعن حبشي بضم حای مهمله و سکون موحده و شین معجمه بن جنادة بضم جیم و تخفیف نون قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان المسئلة لا تحل لغني ولا لذي مرة سوي بدرستیکه سوال کردن حلال نیست مر توانگر را و نه مر خداوند قوت سلیم الاعضا را
الا لذي فقر مدقع ولیکن حلال است مر خداوند فقر را که چسپاننده است بخاک دقعاء بفتح دال و سکون قاف خاک و دقع بر خاک چسپیدن مدقع بضم میم و
سکون دال و کسر قاف بخاک چسپانیده کنایت است از شدت حاجت و فقر که او را بخاک افگنده است و میتواند بر خواست و مسکین نیز ازین است و گویند که طاقت حرکت ندارد چنانچه در
قرآن مجید میفرماید او مسكينا ذا متربة او غرم مفظع یا مر صاحب غرامت بر خداوند وام که در فظاعت و شناعت افگنده است غرم بضم غین معجمه وام و تاوان فظاعت رسوائی ومن سأل الناس ليثري

بضم یای وسکون ثلثه وکسر را به ماله وکسیکه سؤال کند مردم را تا بسیار کند بان مال خود را کان خموشا فی وجهه یوم القیمة میباشد آن سؤال زخمها و خراشها
در روی او در روز قیامت و رضفا یأکله من جهنم و سنگ گرم که میخورد آن را از دوزخ رضف بفتح را وسکون ضاد معجمه سنگهای تفسیده که شیر را بوی در جوش آرند رضفه
یکی منه فمن شاء فلیقل ومن شاء فلیکثر پس هرکه خواهد کم کند و هرکه خواهد زیاده کند رواه الترمذی وعن انس ان رجلا من الانصار اتی النبی
روایت است از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یسأله در حالی که سوال میکند آمد آنحضرت را و میخواهد از آنحضرت چیزی فقال
پس گفت آنحضرت اما فی بیتك شیئ آیا نیست در خانهٔ تو چیزی فقال بلی حلس نلبس بعضه ونبسط بعضه پس گفت آن مرد آری در خانهٔ من گلیم
سطبر است که بپوشیم پاره را از وی و میگسترانیم پاره را از وی حلس بکسر حا گلیمی که بر پشت شتر زیر برده می اندازند و در خانه ها در زیر فرشهای فاخر میکشند وقعب
بفتح قاف وسکون عین قدح چوبین خورد و سطبر است نشرب فیه من الماء که مینوشیم در وی از آب قال ائتنی بهما گفت آنحضرت بیار پیش من آن گلیم
و قدح را فاتاه بهما پس آورد آن مرد پیش آنحضرت آن گلیم و قدح را فاخذهما رسول الله پس گرفت آن گلیم و قدح را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بیده بدست شریف خود و قال من یشتری هذین و گفت آنحضرت کیست که بخرد این هر دو را قال رجل انا اخذهما بدرهم گفت مردی که من
میگیرم این هر دو را بیک درهم قال من یزید علی درهم گفت آنحضرت کیست که زیاده کند بر یک درهم مرتین او ثلثا گفت آنحضرت این سخن را دو بار
یا سه بار بقصد تاکید و اهتمام قال رجل انا اخذهما بدرهمین گفت مردی من میگیرم آنها را بدو درهم فاعطاهما ایاه پس داد آن قدح و گلیم آن مرد را
فاخذ الدرهمین فاعطاهما الانصاری پس گرفت آنحضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را و قال اشتر باحدهما طعاما
و گفت بخر بیکی از آن دو درهم طعامی را فانبذه الی اهلك پس بینداز این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روزه خود سازند واشتر بالاخر قدوما
وبخر بدرهم دیگر تیشه را وقدوم بفتح قاف وضم دال مخفف یا مشدد تیشه در وکر و آنکه در حدیث ابراهیم صلعم واقع شده که اختتن بالقدوم بعضی گفته اند که تیشه
مراد است و بعضی میگویند که نام موضعی ست از شام فأتنی به پس بیار نزد من آن تیشه را فاتاه به پس آورد آن مرد نزد آنحضرت تیشه را فشد فیه رسول الله
صلی الله علیه وسلم عودا بیده پس محکم کرد آنحضرت در آن تیشه دسته بدست مبارک خود ثم قال اذهب فاحتطب وبع پس گفت آنحضرت برو
پس هیزم بکش و بفروش ولا ارینك خمسة عشر یوما و باید که نه بینم ترا پانزده روز فذهب الرجل یحتطب ویبیع پس رفت آن مرد در حالی که هیزم میکشید
و میفروخت فجاء وقد اصاب عشرة دراهم پس آمد آن مرد نزد آنحضرت صلعم در حالی که بتحقیق رسیده و یافته است ده درهم را فاشتری ببعضها ثوبا
وببعضها طعاما پس خرید آن مرد بپاره از آن دراهم جامه را و بپاره از آن طعام را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم هذا خیر لك من ان
تجیئ المسئلة نکتة فی وجهك یوم القیمة این هیزم کشیدن و قوت از آن ساختن اگرچه مشقتی و محنتی دارد بهتر است مر ترا از آمدن سوال و گشتن
او نقطهٔ سیاه و خجلت در روی تو در قیامت ان المسئلة لا تصلح الا لثلثة بدرستیکه سوال کردن نیک نیست مگر سه کس را لذی فقر مدقع ولذی
غرم مفظع ترجمهٔ این دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد ولذی دم موجع یا برخداوند خون را که دردمند کننده است مراد بدان دیت است که در بدل
خون داده از خود یا از غیر خود چنانکه در تفسیر تحمل حماله معلوم شد رواه ابو داود وروی ابن ماجة الی قوله یوم القیمة وعن ابن مسعود رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصابته فاقة کسیکه رسید او را حاجت و درویشی فانزلها بالناس پس فرود آورد او را بمردمان
و روی آورد بایشان لم تسد فاقته بسته نشود و دفع کرده نشود حاجت او ومن انزلها بالله و کسیکه فرود آورد حاجت را بخدا اوشك الله له بالغنا شتابی
کند و برساند او را غنا بفتح غین معجمه بمعنی فایده و کفایت نه غنا بکسر غین بمعنی توانگری ومالداری زیرا که فرمود اما بموت عاجل او غنی آجل یا بمرگ که زود بیاید یا
بتوانگری که دیر حاصل گردد و توانگری بموت حاصل نمیگردد پس این تفصیل درست نشود واما کفایت بموت حاصل است و در اکثر نسخ غنی عاجل بعین مهمله است وگفته اند
که اینچنین است در اکثر نسخ مصابیح و جامع الاصول و در سنن ابی داود و ترمذی غنی آجل بهمزه ممدوده است و این اصح است روایة و درایة کذا قال الطیبی رواه ابو داود
والترمذی الفصل الثالث عن ابن الفراسی بکسر فا و تخفیف را نسبت است بفراس بن غنم ان الفراسی قال قلت لرسول الله روایت است از ابن فراسی
از پدرش که فراسی است گفت گفتم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اسأل ایا سوال کنم من یا رسول الله از مردم چیزی نزد حاجت فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم لا سوال مکن وان کنت لابد فاسأل الصالحین واگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن صالحان را از جهت کرم
ایشان و حلال بودن رزق ایشان رواه ابو داود والنسائی وعن ابن الساعدی وابن الساعدی نیز گویند صحابی است مات بالشام سنة سبع وخمسین قال استعملنی عمر علی
الصدقة گفت عامل گردانید مرا عمر ابن الخطاب رض بر گرفتن زکوة فلما فرغت منها وادیتها الیه پس هرگاه پرداختم من از مهم صدقه و رسانیدم صدقه را بسوی عمر امر لی بعمالة
امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عماله بضم عین و تخفیف میم مزد کار کن فقلت انما عملت لله واجری علی الله پس گفتم من کار نکرده ام مگر برای خدا و مزد کار من بر خداست قال خذ ما
اعطیت گفت عمر بگیر چیزی که داده میشوی فانی قد عملت علی عهد رسول الله پس بدرستیکه بتحقیق من عمل کرده ام در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعملنی بتشدید میم واجرت عمل مرا

تعمیل عماله دادن فقلت مثل قولك پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم مزد من بر خداست فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اعطیت شیئا من غیر ان تسأله فکل وتصدق چون داده شوی تو چیزی را بی آنکه سؤال کنی تو وطلبی پس بخور واگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن رواه ابوداود وعن علی رض انه سمع یوم عرفة رجلا یسأل الناس روایت است از امیرالمؤمنین علی رض که وی شنید روز عرفه مردی را که سؤال میکند از مردم فقال پس گفت علی رض افی هذا الیوم وهذا المکان آیا درین روز که روز عرفه است وروز خاص طاعت وعبادت ودعا است ودرین مکان که عرفات است ومحل ورود آثار مغفرت ونزول انوار رحمت است تسأل من غیر الله سؤال میکنی از غیر خدا فخفقه بالدرة پس زد علی رض آن مرد را بدره بکسر دال وتشدید را آلت زدن وخفق بخای معجمه وفاء وقاف بدره زدن کسی را مخفقه دره وبه پهنا شمشیر زدن کذا فی الصراح وگفت طیبی خفق بچیزی پهنا زدن رواه رزین وعن عمر رض قال تعلمن ایها الناس ان الطمع فقر گفت امیرالمؤمنین عمر رضی بدانید یا بدانید ای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر وزیادت حاجت است وان الایاس بکسر همزه غنی وبدانند که نا امید بودن از مردم توانگری وبی نیازیست وان المرء اذا ایس عن شیء استغنی عنه وبدانید که مرد وقتی که نا امید شود از چیزی بی نیاز میشود از آن واز احتیاج بدان ومعنی طمع نظر داشتن بر مالی که مشکوک است رسیدن آن یعنی که میدهد یا نمیدهد اما اگر یکی را حقی یا ادراری بر کسی لازم است باحکم محبت وکرم یقین دارد بدادن اینجا معنی طمع متحقق نیست فتدبر رواه رزین وعن ثوبان مولای آن حضرت است حاضر درگاه ومحرم گاه وبیگاه وملازم سفر وحضر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یکفل لی ان لا یسأل الناس شیئا گفت آنحضرت کیست که ضامن شود مرا وعهد کند با من که سؤال نکند از مردم چیزی فاتکفل له بالجنة پس ضامن شوم من وعهد کنم مر او را به بهشت غایت تاکید است بوقوع آن بحیثیت امر الهی بدان ووعد صادق وی در آن وانبیا صلوات الله علیهم گاهی ضامن میشوند بثواب طاعتی مخصوص باذن الهی تعالی وذو الکفل که نام یکی از انبیاست هم بهمین معنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود به بهشت کذا قیل فقال ثوبان پس گفت ثوبان انا من ضامن میشوم عهد میکنم که سؤال نکنم فکان لا یسأل احدا شیئا پس بود ثوبان که سؤال نمیکرد هیچ یکی را چیزی رواه ابوداود والنسائی وعن ابی ذر قال دعانی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یشترط علی ان لا تسأل الناس شیئا گفت ابوذر خواند مرا آن حضرت وحال آنکه وی طلب شرط میکند بر من که سؤال نکنی تو از مردم چیزی قلت نعم گفتم من آری شرط کردم که سؤال نکنم از کسی چیزی قال گفت آنحضرت ولا سوطك اذا سقط منك وگفت آن حضرت ونه طلبی از کسی تازیانه خود را وقتی که بیفتد تازیانه از دست تو حتی تنزل الیه فتأخذه تا آنکه فرود آئی تو از اسب وبروی بسوی تازیانه پس بگیری از او این کمال مبالغه است در ترک طلب وسؤال رواه احمد باب الانفاق وکراهیة الامساك

انفاق بسری کردن مال وخرج کردن وامساک نگاه داشتن مال وبخیلی کردن بان وممسک بخیل را گویند وظاهر آنست که مراد انفاق وامساک از غیر زکوة باشد ولهذا لفظ کراهیت ذکر کرد وبیان زکوة واحکام آن سابقا ذکر کرد واحتمال دارد که مراد مدح صفت انفاق وذم بخل وامساک باشد مطلقا خواه از فرض یا نفل وسوق احادیث مذکوره در باب اکثر ناظر بر مدح سخا وانفاق مال وباقی نگذاشتن چیزی از آن است الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان لی مثل احد ذهبا لسرنی ان لا یمر علی ثلث لیال وعندی منه شیء فرمود اگر میبود مرا مانند کوه احد طلا هر آینه شاد میکرد مرا اینکه نگذرد بر من سه شب وحال آنکه نزد من چیزی از آن باقی است الا شیء ارصده لدین مگر چیزی که آماده کنم ونگاه دارم از برای وام دنیا این نهایت سخاوت آن حضرت صلعم وترغیب وتحریص امت است بر آن رواه البخاری وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان نیست هیچ روزی که صبح میکنند بندگان در وی مگر آنکه دو فرشته فرود می آیند از آسمان فیقول احدهما پس میگوید یکی از آن دو فرشته اللهم اعط منفقا خلفا خداوندا بده انفاق کننده را خلف یعنی چیزی بجای مالی که انفاق میکند یعنی عوض وزیادت مال ویقول الاخر اللهم اعط ممسکا تلفا ومیگوید فرشته دیگر خداوندا بده بخیل را تلف یعنی هلاک شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه وعن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از اسما بنت ابی بکر صدیق رض زوجه زبیر بن العوام که از صحابیاست ومناقب وی بسیار است گفت آن حضرت انفقی ولا تحصی انفاق کن وشمار مکن که چند دهم وچه دهم فیحصی الله علیك پس احصا کند خدای تعالی بر تو وشمرده دهد بتو مراد با احصای خدای تعالی قطع ماده برکت وسبب مزید است یا مراد حساب آخرت است ومعنی اول ظاهر تر است ولا توعی فیوعی الله علیك ونگاه مدار مال را پس نگاه دارد خدای تعالی بر تو اصل ایعا حفظ متاع در وعا است یعنی ظرف ومراد اینجا امساک وترک انفاق است ارضخی ما استطعت بده آنچه میتوانی ورضخ بضاد وخای معجمه اعطای قلیل ومراد آنست که بده اگرچه چیزی اندک باشد وآن حضرت حالت وقدرت اسما را نیز تصور کرده دانست که تصرف در مال زوج جز در شیء یسیر نخواهد بود متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی این حدیث قدسی است که آن حضرت از رب العزة جل جلاله روایت میکند که گفت وی تعالی انفق یا ابن ادم انفق علیك انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق کنم یعنی افاضه وانعام کنم من بر تو بحکم آنکه انفاق شکر نعمت مال است وشکر سبب مزید نعمت متفق علیه وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن ادم ان تبذل الفضل خیر لك ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی است اگر لفظ حدیث صریح در آن نسبت مستلزم آن هم نیست چه اگرچه حضرت رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردن میتواند وگوید ای آدمی اگر ادا کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است مر ترا بذل در باختن ونگاه نداشتن چیزی را وان تمسکه شر لك ونگاه داشتن تو آن را وبخیلی کردن بد تر است ترا ولا تلام علی کفاف وملامت کرده نمیشوی تو بر نگاه داشتن کفاف یعنی اگر بقدر کفاف نگاه داری باکی نیست یعنی قوتی که باز دارد از رجوع وسؤال واین مختلف میشود باختلاف اشخاص وازمان واحوال وابدأ بمن تعول وآغاز کن در بذل زائد

از کفاف بعیال خود و فراخ کردن رزق بر ایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر از ایشان زیاده آید به بیگانگان ده رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مثل البخیل والمتصدق قصه و حال بخیل و انکه صدقه میدهد و انفاق میکند کمثل رجلین علیهما جنتان من حدید همچو قصه و حال دو مرد است که
بر ان دو مرد جبه است از آهن جنه بضم جیم و تشدید نون بمعنی زره و در روایت کرده شده است جبتان بموحده و بنون اصح است روایة و درایة زیرا که جبه از آهن معهود نیست قد
اضطرت ایدیهما الی ثدیهما و تراقیهما بتحقیق چسپانیده شده است دستهای آن دو مرد به پستانهای ایشان و چنبر گردنهای ایشان بجهة تنگی اندرزه و اضطرار در اصل
بمعنی احتیاج و بی اختیاری است و مراد اینجا اتصال و التصاق است و ثدی بفتح مثلثه و سکون دال پستان و آن زن و مرد هر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع او است و روا
بلفظ جمع و افراد هر دو آمده و جمع اکثر و اظهر است و تراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قاف استخوان میان مغاک نحر و عاتق و آن هر دو ترقوه است از هر دو جانب
و جمع باعتبار جوانب و اطراف است فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه پس در استاد صدقه کننده هر گاه که تصدق میکند فراخ میکرد در زره از وی
وجعل البخیل کلما هم بصدقة قلصت و در استاد بخیل هر گاه که قصد میکند بصدقه تنگ میکرد و گرد می آید واخذت کل حلقة بمکانها و میگیرد هر حلقه جای خود را و می چسپد
بآن حاصل معنی آنکه جواد چون قصد نفقه میکند فراخ و کشاده میکرد سینه وی بدان و فرمان بر داری میکند او را دستهای او و دراز شوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میکرد سینه وی بدان و فرمان
بر داری میکند او را دستهای او و دراز شوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میکرد سینه او و منقبض میکرد و دست وی و طیبی گفته که تخصیص کرده شد مشبه بلبس جنه از حدید اشارت بآنکه امساک
و شح از جبلت انسان و خلقت او است فافهم متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الظلم پرهیز کنید ظلم را و گمشو بدان ظلم شامل انواع
معاصی است و جمع وی در قول وی فان الظلم ظلمات یوم القیمة باین اعتبار است یا مراد آنست که ظلم واحد سبب ظلمات متراکمه متعدده از اهوال قیامت و شداید آن میکرد و
اصل ظلم وضع الشیء فی غیر محله و غالب استعمال او در ستم کردن بر خلق واتقوا الشح و پرهیز کنید شدت بخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و اشد انواع او است زیرا که نتیجه حب
دنیا و شهوات او است فان الشح اهلک من کان قبلکم زیرا که شح نیست گردانیده است کسانی را که پیش از شما بوده اند حملهم علی ان سفکوا دماءهم بر داشت و تحریص کرد
ایشان را بر آنکه ریختند خون یکدیگر را واستحلوا محارمهم و حلال گردانیدند چیزها را که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شح بر سفک
دما و استحلال معاصی این است که بذل اموال و مواسات اخوان سبب نجاة و تواصل است و امساک و شح سبب تهاجر و تقاطع و این مفضی بعداوت است که مودی بتشاجر و تقاتل است رواه مسلم
بدانکه تفسیر کرده اند شح را باشد بخل و بعضی گفته اند شح بخل با حرص است و بعضی گفته اند که بخل در افراد امور و احاد آن میباشد و شح عام است که در تمامه امور باشد و بعضی گفته اند که بخل
در مال میباشد و شح در مال و معروف و گفته اند که شح خصلت غریزیه است که مجبول است بر وی آدمی را در ان حکم وصف لازم دارد و مرکز وی نفس است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و
احضرت الانفس الشح و منهی غلبه و سلطنت او است تا مستولی کرده بر عرش قلب و منع کند از احکام ایمان زیرا که بر این تقدیر شح میکند بطاعت و مساحت میکند بدان و بذل میکند نفیاد امر او امر خدا شح
در نفوس مانند شهوت و حرص مجبول است برای ابتلا و مصلحت نظام عالم و عمارت آن و مذموم آنست که مستولی کردد و سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آن حضرت شح مطاع
اینست خلاصه آنچه ذکر کرده است تورپشتی وعن حارثة بن وهب صحابی است برادر عبد الله بن عمر الخطاب از مادر و دو حدیث در کتب روایت میکند از آن حضرت از حفصه ام المؤمنین قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا تصدق کنید و غنیمت دانید وجود آن و ثواب آن را فانه یاتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقته زیرا که خواهد آمد بر شما زمانیکه میبرد مرد صدقه
خود را یعنی پیش برد فلا یجد من یقبلها پس نیابد که قبول کند آن را یقول الرجل میگوید مردیکه میآرند نزد وی صدقه لو جئت بها بالامس اگر می آوردی تو این صدقه را دی روز
یعنی پیش از این لقبلتها هر آینه قبول میکردم من آن را فاما الیوم فلا حاجة لی بها اما امروز پس نیست حاجت مرا بوی و این حالت در آخر زمان خواهد بود در زمان مهدی علیه السلام چنانکه در باب
اشراط الساعة بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رجل گفت ابو هریره گفت مردی یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا کدام صدقه بزرگتر است از روی اجر
و ثواب قال ان تصدق بفتح تا و دال اصل و تتصدق وانت صحیح شحیح گفت آن حضرت بزرگترین صدقها آنست که تصدق کنی حال آنکه تو تندرستی و بخیلی تخشی الفقر وتامل
الغنی در حالتیکه میترسی درویشی را و امید میداری توانگری را یعنی تصدق کنی در حالتیکه بجهت صحت امید حیات و درازی عمر داری و محل این هست که بخل کرده شود و اگر بدهد
شاید که فقیر گردد ولا تمهل بنصب لام و جزم هر دو خوانده اند و تاخیر و توقف مکن حتی اذا بلغت الحلقوم تا آنکه چون برسد روح در گلو قلت لفلان
کذا ولفلان کذا بگویی مر فلان را چنین و مر فلان را چنین وقد کان لفلان و حال آنکه مال هست مر فلان را و گفته اند مراد بفلان اول و ثانی شخصی است که وصیت کرده
مر او را و بفلان اخیر وارث زیرا که وارث را وصیت میت در حالت موت اگر خواهد اجازت کند و اگر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکنی تا آنکه مشرف میکردی بر موت بعد از آن
تصدق میکنی از آنچه متعلق شده بدان حق وارث و احتمال دارد که مراد همه موصی له باشد و در آوردن کان که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بتقریر آنچه مقدر است برای
وی و کرمانی گفته که احتمال دارد که بعضی از وصیت باشد و بعضی اقرار متفق علیه وعن ابی ذر قال انتهیت الی النبی رسیدم من آدم بسوی پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم وهو جالس فی ظل الکعبة و حال آنکه آن حضرت نشسته است در سایه کعبه فلما رآنی قال هم الاخسرون ورب الکعبة پس چون دید آن حضرت
مرا گفت ایشانند زیانکارتر از همه سوگند بپروردگار کعبه فقلت فداک ابی وامی من هم پس گفتم من فدای تو باد پدر من و مادر من کدامند و کیانند آنها که ایشان را زیانکار
از همه گفتی قال هم الاکثرون مالا گفت آن جماعت اند که بیشتر است مال ایشان الا من قال الا کسیکه بکند هکذا وهکذا وهکذا سه بار یعنی بذل کند و میدهد مال را این

چنین و این چنین و این چنین یعنی بهر طرف و بهر جانب چنانکه تفسیر کرد بقول خود من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله از پیش خود و از پس خود و از راست خود و از
چپ خود و قلیل ما هم و اندک اند این جماعت که این چنین میدهند و میکنند و قال اینجا بمعنی فعل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه قال بیده یعنی گرفت
و قال برجله یعنی رفت و مانند این بسیار است در احادیث متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله سخی نزدیکست
از جناب رحمت و رضای حق قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید لهذا قریب من الناس نزدیکست از دلهای مردم بمحبت بعید من النار چون
نزدیک شد بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار بر عکس حال سخی و درین حدیث مبالغه ست
در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر انست که مراد سخا و بخل در ادای زکوٰة باشد یا مراد اتصاف باین دو صفت است مطلقا ولجاهل سخی احب الی الله من عابد بخیل
و بتحقیق جاهل سخی دوست داشته شده است بسوی خدا از عابد بخیل ظاهر مقابله اینرا مسطلبه که گفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخیل یا گوید غیر عابد سخی محبوب
تر است از عابد بخیل و گویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی از مقابل هر یکیست باختصار در عبارت فافهم رواه الترمذی و عن ابی سعید الخدری قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یتصدق المرء فی حیوته بدرهم خیر له من ان یتصدق بمائة عند موته گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت سر آینه
تصدق کردن مرد در زندگانی خود بیک درهم بهتر است مر او را از تصدق کردن وی بصد درهم نزد مردن چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه ابو داود و عن
ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یتصدق عند موته او یعتق حال کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا آزاد می کند بنده را
یعنی نزد مردن کالذی یهدی اذا شبع مثل حال کسی که هدیه میفرستد طعام را بعد از انکه سیر شد و او را حاجت بطعام نماند رواه احمد والنسائی والدارمی
والترمذی وصححه و حکم کرد ترمذی بصحت این حدیث و عن ابی سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا یجتمعان
فی مومن البخل و سوء الخلق دو خصلت جمع نمی شوند در هیچ مومن که مسلمان است یکی بخیلی و دیگر بدخلقی از نفی اجتماع چنان مفهوم میشود که اگر یکی از انها بود و باشد تواند
و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است یا رسیدن بدرجه نهایت چنانکه انفکاک پذیر نباشد و صاحب ان بدان راضی باشد و اما انکه گاهی بدخلقی کند و بخل ورزد و وجود
آن نادر باشد و بعد از وجود پشیمان شود و نفس را ملامت کند و با نفس در نزاع باشد منافات بمسلمانی ندارد و چندین از مسلمانان باشند که بان گرفتار باشند مگر انکه مراد آنست
و قوع نکره در سیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگر چه را دو این معنی درین عبارت خالی از بعدی نیست یا انکه حقیقت معنی لیجع نهی از صدور افعال و آثار این دو
صفت و ترغیب بر ازاله انها است بریاضت و مجاهدت و ترهیب از ابقا و رضا بدانست بمعنی انکه آنها از شان مومن نیست و نمی باید که در وی موجود باشند و مراد بسوء خلق
انصاف بانچه مخالف دین و شریعت است نه انچه متعارف است در میان مردم از لین جانب و مساهله در امور زیرا که البغض لله از قوی ارکان مسلمانی است فافهم رواه
الترمذی و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة خب ولا بخیل ولا منان در نمی آید بهشت را
این سه کس اول خب بفتح خا و کسر آن مرد فریبنده و کرپز چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب لئیم دوم بخیل که در ادای حق خدا و مواساة فقرا تقصیر کند
سیوم منان بتشدید مرد منت نهنده بعد از عطا و تواند که مراد از من معنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن کند بخیانت در آن و تواند که قطع تواد و تحاب از ذوی الارحام
و سایر مسلمانان از انها که واجب است محبت و مودت آنها و تاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بجهت دلایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند و لیکن
رسول خدا صلعم اقتصار کرد در امثال این مواطن بر قول مجمل از جهت ابقای خوف در نفوس مکلفین و تحذیر از انچه موجب منقصت است در دین با عتماد انکه علمای
راسخ در دین ارجاع خواهند کرد انرا بانچه حق است از اصول دین رواه الترمذی و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما فی الرجل شح هالع و جبن خالع بدترین خصلتهای که در مرد است دو خصلت است یکی شح جزع و فزع کننده بر استخراج حق در وی و طمع خورشیدن بر اشیا
مکروه و معنی شح سابق معلوم شد دیگر بد دلی و ترسندگی که می بر آرد جان از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید و جبن سخت رواه ابو داود و سنذکر حدیث
ابی هریرة و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث ابی هریره را که اولش این است لا یجتمع الشح والایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی الفصل
الثالث عن عائشة رض ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قلن للنبی صلعم روایت است از عائشه که بعضی از زنان آن حضرت گفتند مر آن حضرت را
و پرسیدند از وی اینا اسرع بک لحوقا کدام یکی از ما شتاب تر است پیوستن بتو و دریافتن وی ترا بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو بیشتر خواهد مرد قال
اطولکن یدا گفت آن حضرت شتابنده ترین شما از روی لحوق بمن درازترین شما است از روی دست یعنی از شما شتابنده ترین خواهد پیوست کسیکه دراز دست تر است از شما
فاخذوا قصبة یذرعونها پس گرفتند زنان نی پاره را در حالی که میکردند دست هر یک را و کانت سودة اطولهن یدا و بود سوده که یکی از ازواج مطهرات است
دراز دست ترین این زنان فعلمنا بعد انما کان طول یدها الصدقة پس دانستیم ما که بعد از آن نبود مراد بدست درازی آن زن که آن حضرت خبر داده بود بسرعت لحوق وی بوی
مگر صدقه و خیرات که دست وی بدان دراز تر و تیزتر بود یعنی اگر چه نخست طول ید را بر ظاهر حمل کردیم اما از تفکر و تامل و نظر بقرینه واقعه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه
و انعام است و ید بمعنی نعمت می آید و کانت اسرعنا به لحوقا زینب و بود شتابنده ترین از ما از روی لحوق بآن حضرت صلعم زینب بنت جحش که در سال بیستم بیست و یک از هجرت در

زمان عمر رضی وفات یافت وکانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست میداشت صدقه و خیرات را رواه البخاری وفی روایة لمسلم قالت گفت عائشه قال
رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا شتاب ترین شما از روی پیوستن بمن درازترین شما است از روی دست وکانت تتطاولن
ایتهن اطول یدا و بودند ایشان که کردن کشتی و نزاع میکردند درانکه کدام یکی از ایشان دراز دست تراست قالت وکانت اطولنا یدا زینب پس بود دراز دست
ترین ما زینب لانها کانت تعمل بیدها وتتصدق زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد درین روایت صریح معلوم نمی گردد که نخست در طول ید نظام
حمل کردند بعدازان دریافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است و شاید که ازاول همین معنی فهمیدند بعدازان تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم مدتهم
از حدیث مشکوة معلوم شد که انکه پیشتر لاحق شد بآن حضرت صلعم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی گفته اند
که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موهم است بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود و گفته اند این خطا است از بخاری و موت سوده در زمان معاویه بود
در سنه اربع وخمسین و در شرح این معنی را بشیتر و بیان تفصیل داده شده است فتدبر وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رجل لا
تصدقن بصدقة گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هرآینه تصدق کنم نظر کرد یا سوگند خورد فخرج بصدقته پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی
ید سارق پس نهاد صدقه را در دست دزدی فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی سارق نس صبح کردند مردم در حالی که سخن می کنند بطریق تعجب و انکار
تصدق کرده شد امشب بر دزدی فقال اللهم لك الحمد علی سارق پس گفت ای بار خدایا مرتراست حمد بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکر گفت که باری تصدق
بوجود آمد اگرچه بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیة پس نهاد صدقه در دست زن
زنا کار که اجرت میگرفت بر زنائی خود فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی ید زانیة فقال اللهم لك الحمد علی زانیة باز گفت لا تصدقن بصدقة
فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی پس نهاد صدقه در دست توانگری فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی غنی در بعضی نسخ درینجا اللیله نیست
فقال اللهم لك الحمد علی سارق وزانیة وغنی فاتی پس آمده شد آن مرد یعنی نموده شد او را در خواب فقیل له پس گفته شد مر او را اما صدقتك علی
سارق اما صدقه تو بر دزد پس نافع است و بی فایده نیست فلعله ان یستعف عن سرقته پس شاید که وی پارسائی ورزد و باز آید از دزدی خود در آن روز که فوتی بوی
رسیده دیگر چه حاجت سرقه است واما الزانیة فلعلها ان تستعف عن زناها پس شاید که وی عفت ورزد و باز آید در آن روز از زنا واما الغنی فلعله ان یعتبر
پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فینفق مما اعطاه الله پس انفاق کند از آنچه داده است او را خدای تعالی متفق علیه ولفظه للبخاری وعن النبی
صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت بینا رجل بفلاة من الارض در اثنای آنکه مردی حاضر و استاده است به بیابانی و صحرائی کشاده از زمین فسمع
صوتا فی سحابة پس شنید آوازی در ابری که میگوید اسق حدیقة فلان آب ده بستان فلان را و حدیقه مرغزار با درخت و بستان از خرما وغیره فتنحی ذلك
السحاب پس یکسو شد آن ابر فافرغ ماءه فی حرة بفتح حاء مهمله وتشدید را پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان فاذا شرجة من تلك الشراج قد
استوعبت ذلك الماء كله پس ناگاه آب راهی از آن آب راهها فرا گرفته است آن آب را همه و شرجه بفتح شین معجمه و سکون را و جیم آب راه از سنگستان بزمین نرم شراج
و شروج جماعت فتتبع الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آواز شنیده بود آب را که کجا میرود تا دریابد که آن فلان که حدیقه وی آب فرستاده است کیست و کجا است
فاذا رجل قائم فی حدیقته پس ناگاه مردی استاده است در حدیقه خود یحول الماء بمسحاته بکسر میم وسکون سین و حاء مهمله میکرداند آب را بیل آهنی خود فقال
له یا عبد الله ما اسمك پس گفت این مرد مر مرد را ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی سمع فی السحابة آن نامی که
شنیده بود در ابر فقال له پس گفت آنمرد که استاده بود در حدیقه مر آن مرد را که پرسید نام او را و آواز شنیده بود در ابر یا عبد الله لم تسالنی عن اسمی ای بنده خدا
برای چه میپرسی مرا از نام من فقال انی سمعت صوتا فی السحاب الذی هذا ماؤه پس گفت آنمرد که من شنیده ام آوازی را در ابری که این آب او است یقول
اسق حدیقة فلان میگفت آن آواز یعنی کسیکه آواز میکرد آب ده حدیقه فلان را لاسمك مر نام ترا پس نام تو را میپرسم تا بدانم که آن فلان توئی فما تصنع فیها
پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا می برند و ابر را حکم میکنند که برو حدیقه او را آب ده قال اما اذا قلت هذا یعنی من خود نمیخواهم
که حقیقت حال را اظهار کنم و بتو بگویم اما چون پرسیدی و گفتی تو این را بگویم بتو فانی انظر الی ما یخرج منها پس بدرستیکه من نگاه میکنم بسوی چیزی که بیرون آید
از آن و حاصل میشود در آن فاتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سوم حصه آن واکل انا وعیالی ثلثا و میخورم من و عیال من ثلث دیگر از آن وارد فیها ثلثه
و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت و عمارت آن ثلث آن را یعنی همه حاصل آن را سه حصه میکنم یکی بفقرا میدهم و دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر در باغ
صرف میکنم رواه مسلم وعنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول و هم از ابی هریره است که وی شنید حضرت را که میگفت ان ثلثة من بنی اسرائیل
ابرص واقرع واعمی بدرستیکه سه کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پیسی دوم کل سوم کور فاراد الله ان یبتلیهم پس خواست خدای تعالی که ابتلا کند ایشان را و
آزمایش نماید که شکر نعمت میگویند یا نه فبعث الله الیهم ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی این سه کس فرشته را فاتی الابرص پس آمد آن فرشته نزد ابرص فقال ای

شئ احب الیک پس گفت فرشته بابرص کدام چیز دوست داشته شده تر است بسوی تو قال لون حسن وجلد حسن گفت رنگ نیک و پوست نیک ویذهب
عنی الذی قد قذرنی الناس و اینکه برود از من آنچه بتحقیق پلید و مکروه میدارند مرا مردم یعنی این علت پیسی برود و نیز درست و پاکیزه شوم از آن و ذیذهب برفع یا بنصب
آن و قذرنی بکسر ذال از باب سمع یسمع قال فمسحه گفت آن حضرت پس مسح کرده فرشته اورا و دست برآورد بر اندام وی فذهب عنه قذره پس رفت از وی پلیدی
وی و علت وی فاعطی لونا حسنا وجلدا حسنا پس داده شد اورا رنگ نیک و پوست نیک فقال فای المال احب الیک باز گفت فرشته بوی پس کدام مال
محبوب تر است بسوی تو قال الابل گفت محبوب تر مال نزد من شتران اند او قال البقر یا گفت البقر بجای الابل شك اسحق شك کرده است اسحق بن راهویه که
اقران امام احمد بن حنبل است و مجتهد و راوی این حدیث است در الابل و البقر الا ان الابرص او الاقرع لیکن ابرص یا اقرع قال احدهما گفت یکی از ایشان الابل
وقال الاخر البقر و گفت دیگری البقر یعنی شك در تعین است و گفتن یکی ابل را و دیگری بقر را معلوم است که محبوب امری غیر این دو نیست و چون در اصل حدیث
قرار بر روایت الابل است گفت قال فاعطی ناقة عشراء پس داده شد اورا ماده شتری حامل ده ماهه در قاموس گفته عشراء بضم عین و فتح شین و مدانکه بر حمل او
هشت ماه یا ده ماه گذشته باشند و بیشتر اطلاق کرده میشود بر ابل و خیل فقال بارك الله فیها پس گفت فرشته نزد کل پس گفت کدام چیز است محبوب تر نزد تو
ببرکت داد و خدای تعالی نیز زاد درین ناقه بحصول نتایج بسیار فاتی الاقرع فقال ای شئ احب الیک پس آمد فرشته بر
قال شعر حسن گفت موی نیک ویذهب عنی هذا الذی قد قذرنی الناس و اینکه برود از من این چیزی که بتحقیق مکروه پنداشته اند مرا مردم قال گفت
الحضرت فمسحه فذهب عنه پس مسح کرد فرشته اورا پس رفت از وی کلی قال گفت فاعطی شعرا حسنا پس داده شد بوی موی نیک قال فای المال احب الیک گفت
فرشته پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو قال البقر گفت بقر فاعطی بقرة حاملا پس داده شد اورا گاوی باردار و حامله نگفت از جهت بودن وی از صفات مختصه
بنساء و در وی تذکیر و تانیث هر دو جایز است قال گفت دعا کرد فرشته و گفت بارك الله لك فیها برکت دهاد خدای تعالی و افزون گرداناد ترا درین گاو وقال
گفت آن حضرت فاتی الاعمی پس آمد آن فرشته آن کور را فقال ای شئ احب الیک پس گفت کدام چیز محبوب تر است بسوی تو قال ان یرد الله الی بصری
گفت اینکه باز گرداند خدای تعالی بسوی من بینائی مرا فابصر به الناس پس به بینم بوی مردم را قال فمسحه فرد الله علیه بصره پس مسح کرد فرشته اورا پس
باز گردانید خدای تعالی بر وی بینائی او را قال فای المال احب الیک گفت پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو قال الغنم گفت گوسفندان محبوب تر اند نزد
من فاعطی شاة والدا پس داده شد گوسفند زاینده این به شکل حامل است در جواز نرک تا فانتج هذان پس انتاج کردند این دو یعنی صاحب ابل و صاحب بقر و
تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کرده شده است وولد هذا و تولید کرد این یعنی صاحب غنم و انتاج و تولید بیک معنی است و غالب استعمال انتاج در ابل است و تولید در
غنم و ناتج و مولد معنی زاینده یعنی متولی ولادت چنانکه دایه آدمی راست و لابد مالک تیمار داری ولادت حیوانات خود میکند فکان لهذا واد من الابل پس بود
مر این را یعنی صاحب شتر را وادیی از شتر و لهذا واد من البقر و مر این را یعنی صاحب گاو را وادیی از گاوان و لهذا واد من الغنم و مر این را یعنی صاحب گوسپند را
وادیی از گوسپندان یعنی بسیار شدند چنانکه وادیها پر کردند قال ثم انه اتی الابرص گفت آن حضرت پس بدرستیکه آن فرشته آمد ابرص را فی صورته وهیئته در
همان صورت و پیکر و نهاد خود که نخست آمده بود و این ادخل است در شناعت منع و انکار وی فقال رجل مسکین پس گفت من مردی مسکینم قد انقطعت بی الحبال
فی سفری بتحقیق گسسته است بمن اسباب طلب رزق در سفر من حبال بموحده جمع حبل است بمعنی رسن و مراد ازان سبب است و حبایل نیز روایت است جمع حبیله یعنی دستاویز
و چاره اما روایت بجیم و موحده خطا و تصحیف است فلا بلاغ لی الیوم الا بالله پس نیست کفایت و رسیدن به امر در مگر بخدا و توفیق و فضل وی ثم بك پس بتو و بمدد
و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل است بر وجه سببیت و مجاز و جایز است که گویند بر داشته ام حاجت بخدا بعد از وی بتو و روا نیست که گویند بخدا و بتو کذا قالوا اسالك
بالذی اعطاك اللون الحسن والجلد الحسن والمال سوال میکنم ترا بآن خدای که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال بعیرا اتبلغ به فی
سفری سوال میکنم شتری برای رسم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود و این بطریق استعطاف و طلب مهربانی است حقیقت اخبار ازیرا که واقع حسبین
گر گفت فقال الحقوق کثیرة پس گفت ابرص حقها بسیار است یعنی جماعت کثیره دارم که بانها چیزی می باید داد و نوبت بتو کی رسد فقال انه کانی اعرفك پس گفت
فرشته بدرستیکه شان این است که گویا من ترا می شناسم الم تکن ابرص یقذرك الناس فقیرا آیا نبودی تو ابرص که پلید و مکروه میداشتند ترا مردم فقیر که مالی باخود نداشتی
فاعطاك الله پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال فقال انما ورثت هذا المال کابرا عن کابر پس گفت داده نشده من این مال مگر میراث با عن جد فقال ان کنت
کاذبا فصیرك الله الی ما کنت پس گفت فرشته اگر هستی تو دروغ گو پس بگرداند ترا خدای تعالی باز گردانده بسوی حالیکه بودی تو یعنی ابرص فقیر قال گفت آنحضرت واتی الاقرع
فی صورته و آمد آن فرشته اقرع را در همان صورت که نخست آمده بود فقال له مثل ما قال لهذا پس گفت فرشته مر آن اقرع را مانند آنچه گفته بود مر این ابرص را ورد
علیه مثل ما رد علی هذا وجواب داد و رد کرد بر وی مانند آنچه رد کرده بود برین فقال ان کنت کاذبا فصیرك الله الی ما کنت قال گفت آن حضرت
واتی الاعمی فی صورته وهیئته فقال رجل مسکین وابن سبیل پس گفت مردی مسکینم و مسافرم انقطعت بی الحبال فی سفری فلا بلاغ لی
الیوم الا بالله ثم بك اسالك بالذی رد علیك بصرك شاة سوال میکنم از تو بآن خدای که باز گردانید بر تو بینائی ترا گوسفندی که ابتلغ بها فی سفری فقال

پس گفت آمرد اعمی بطریق شکر و اظهار نعمت و شکرانه آن وکنت اعمی وتحقیق بودم من کور فرد الله الی بصری پس بازگردانید خدای تعالی بسوی من بینائی مرا فخذ ماشئت
ودع ماشئت پس بگیر هرچه میخواهی از گوسفندان و بگذار آنچه میخواهی فوالله لا اجهدك الیوم بشئ اخذته لله پس بخدا سوگند منع نمیکنم و در مشقت نمی اندازم ترا امروز
بچیزی که بگیری تو آنرا برای خدا و اجهدک بضم همزه و کسرها و فتح همزه و ها از جهد بمعنی طاقت و مشقت فقال پس گفت فرشته امسك مالك نگاهدار مال خود را فانما
ابتلیتم جز این نیست که ابتلا کرده شده اید شما سه کس تا صادق از کاذب و مخلص از منافق پیدا آید و شاکر از کافر فقد رضی عنك وسخط علی صاحبیك پس
تحقیق خشنود شد یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و خشم گرفت بر آن دو یار تو و رضی و سخط بر و بلفظ مجهول نیز روایت است متفق علیه وعن ام بجید
بضم با و فتح جیم نام او و حواست صحابیه انصاریه بنت یزید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن قالت قلت گفت گفتم یا رسول الله ان المسکین لیقف علی
بابی بدرستیکه مسکین هر آینه می ایستد بر در من حتی استحیی تا آنکه شرم میدارم من فلا اجد فی بیتی ما ادفع فی یده پس نمی یابم در خانه خود چیزی که بنهم آنرا
در دست وی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ادفعی فی یده ولو ظلفا محرقا بده و بنه در دست وی اگرچه سم سوخته باشد
و ظلف بکسر ظاء سم شکافته چون سم گاو و گوسفند و امثال آن یعنی شئی محقر لا ینفع به و مقصود مبالغه است رواه احمد و ابوداود و الترمذی وقال هذا
حدیث حسن صحیح وعن مولی لعثمان رض قال اهدی لام سلمه بضعة من لحم روایتست از مولی که مر عثمان را بود و گفت فرستاده شد مر ام سلمه را گوشت
پاره وکان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه اللحم و بود آنحضرت که خوش می آمد او را گوشت فقالت للخادم ضعه فی البیت پس گفت ام سلمه مر واه را که بنه
این گوشت را در خانه فی الصراح خادم چاکر مرد باشد یا زن لعل النبی شاید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یاکله بخورد آنرا فوضعته فی کوة البیت پس نهاد خادم آنرا
در طاقچه خانه وجاء سائل فقام علی الباب و آمد فقیری سوال کننده پس ایستاد بر در فقال تصدقوا بارك الله فیكم پس گفت سائل تصدق کنید برکت کناد
خدا در شما فقالوا بارك الله فیك پس گفت اهل خانه مر سائل را برکت کناد خدا در تو و این رد سائل است بالطف چنانکه الآن میگویند یفتح الله فذهب السائل پس
رفت سائل فدخل النبی پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی در خانه فقال یا ام سلمة هل عندکم شئ اطعمه پس گفت آنحضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما
چیزی که بخورم آنرا فقالت نعم پس گفت ام سلمه آری هست چیزی قالت للخادم اذهبی فاتی رسول الله گفت ام سلمه مر واه را برو و بیار نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بذلك اللحم آن گوشت را که در طاقچه نهاده بودی فاتی بسکون همزه و کسر تا و جزم یا فذهبت فلم تجد فی الکوة الا قطعة مروة پس رفت واه پس
نیافت در طاقچه مگر سنگ پاره را و مروه سنگ سفید براق و بعضی گفته اند سنگی که از وی آتش بجهد یعنی سنگ چقماق فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فان ذلك اللحم عاد مروة بدرستیکه آن گوشت گشت سنگ لما لم تعطوا السائل از جهت ندادن شما آنرا سائل را رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا گفت آنحضرت آیا خبر ندهم شما را به بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت
قیل نعم گفته شد آری خبر ده قال الذی یسأل بالله ولا یعطی به گفت آنکسیکه سوال کرده شود بنام خدا و ندهد بنام خدا گفت طیبی این مشکل است مگر آنکه تهمت کند سائل را
بعدم استحقاق و گفتیم من یا باشد مسئول عنه محتاج در نفس خود یا برای عیال خود و نباشد او را جز آنچه در دست دارد والله اعلم رواه احمد وعن ابی ذر انه استاذن علی
عثمان روایت است از ابی ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المومنین عثمان فاذن له پس اذن کرد عثمان مر ابی ذر را وبیده عصاه و در دست ابی ذر عصای او بود
و کعب احبار نیز در انجا حاضر بود فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی پس گفت عثمان ای کعب بدرستی عبد الرحمن وفات یافت وترك مالا و گذاشت مالی عظیم را
فماتری فیه پس چه می بینی و چه اعتقاد داری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن وبالی بر وی خواهد بود فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا باس علیه پس گفت
کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد در آن مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست بر وی فرفع ابوذر عصاه پس برداشت ابوذر عصای خود را فضرب کعبا پس زد
کعب را وقال سمعت رسول الله و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا انفقه ویتقبل
منی دوست نمیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلا که انفاق کنم آنرا در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من و درین مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول درگاه افتد ولیکن
دوست نمیدارم که اذر خلفی منه ست اواق بگذارم پس خود از آن زر شش اوقیه انشدك بالله یا عثمان اسمعته سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عثمان
آیا شنیدی تو آنرا ثلث مرات گفت ابوذر سه بار این سخن را قال نعم گفت عثمان آری شنیده ام ابوذر رض از فقرای صحابه و زهاد ایشان بود و مذهب او ترک کل و اختیار
تجرید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آن است که هرچه مالی را اگر زکوة آن داده شود کنز نیست و بران وعید نه لا سیما وقتی که صله کند در وی حقوق از صدقات نافله و نزاع کرد
درین مسئله با معاویه در شام در زمان عثمان رضی مشهور و مذکور است رواه احمد وعن عقبة بن الحارث صحابی قرشی نوفلی است اسلام آورد در روز فتح مکه قال صلیت وراء
النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر گفت عقبه گذاردم من پس آنحضرت در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد آنحضرت پس برخاست شتابان فتخطی رقاب
الناس پس درگذشت گردنهای مردم را الی بعض حجر نسائه و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند مردم از شتابی آنحضرت که چه واقع شده است که
اینهمه تیز رفت فخرج علیهم پس بیرون آمد آنحضرت از خانه بر صحابه فرأی انهم قد عجبوا من سرعته پس دید که ایشان تعجب و شگفت کرده اند از شتابی وی قال ذکرت شیئا

من تبر عندنا گفت یاد کردم چیزی را از زری که نزد ما بود تبر بکسر تا و سکون با زر خالص بی مهر فکرهت ان یحبسنی پس مکروه پنداشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند
بما سوی فامرت بقسمته پس امر کردم من بقسمت کردن آن و از اینجا معلوم میشود که التفات بما سوی مقربان را مشغول میگرداند و از علو مقام قرب فرو می آرد با آنکه
اینهمه برای تعلیم و تنبیه امت است رواه البخاری وفی روایة له و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده که قال کنت خلفت فی البیت تبرا من الصدقة
بود مرا که پس گذاشته ام در خانه زری از صدقه فکرهت ان ابیته پس مکروه پنداشتم که بگذارم آنرا که شب درآید بروی وعن عائشة رضی الله عنها انها
قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم عندی فی مرضه ستة دنانیر او سبعة روایت است از عائشه که وی گفت بود مر آن حضرت را نزد
من در بیماری وی شش دینار یا هفت فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها پس امر کرد مرا آنحضرت که تفریق کنم آن دینارها را یعنی بهر جا بجایگه
و تفریق بمعنی جدا کردن فشغلنی وجع نبی الله پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن درد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فرصت نشد که بدهم ثم سألنی عنها ما
فعلت الستة او السبعة پس سؤال کرد آن حضرت مرا که چه شد آن شش دینار یا هفت دینار و چیست حال آن خرج کردی آنها را یا نه قالت لا گفت عائشه خرج نکرده ام
والله لقد کان شغلنی وجعک بخدا سوگند بتحقیق باز داشت مرا از خرج آن درد تو فدعا بها پس طلبید آن دنانیر را ثم وضعها فی کفه پس برداشت دینارها و آنرا در کف
دست خود فقال ما ظن نبی الله پس گفت چیست گمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو لقی الله عز وجل وهذه عنده اگر ملاقات میکرد خدا را در حالیکه
این دینارها در دست او ست یعنی بودن آنها در دست منافی مقام نبوت است رواه احمد وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی بلال و
عنده صبرة من تمر روایت است از ابی هریره که آنحضرت درآمد بر بلال و نزد بلال توده بود از خرمای خشک فقال ما هذا یا بلال پس گفت آنحضرت بطریق تعجب
و انکار چیست این تمر یا بلال قال شیء ادخرته لغد گفت بلال این چیزیست که ذخیره کرده ام و نگاه داشته ام آنرا برای فردا فقال اما تخشی ان تری له غدا بخارا فی نار
جهنم یوم القیمة پس گفت آنحضرت آیا نمی ترسی که ببینی مر این تمر را فردا تف در آتش دوزخ روز قیامت یعنی برسد اثر آن بتو میگویند رسید او را از بخار و یعنی رسید اثر او
انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا خرج کن ای بلال و مترس از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی انفاق کن و از درویشی مترس که قادری
که عرش عظیم را پیدا کرده و بر پا میدارد روزی ترا البته خواهد رسانید و این ارشاد است بمقام توکل و اعتماد بر حق سبحانه وتعالی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم السخاء شجرة فی الجنة جوان مردی درختی است در بهشت یعنی مانند درختی است خداوند شاخها هرکه بیوندد بطرفی از وی در آید در بهشت چنانکه فرمود فمن کان
سخیا اخذ بغصن منها پس هرکه سخی است گرفته است شاخی را از آن درخت فلم یترکه الغصن حتی یدخله الجنة پس نمیگذارد آن شاخ او را تا آنکه می درآرد او را
در بهشت والشح شجرة فی النار و بخل درختی است در دوزخ فمن کان شحیحا اخذ بغصن منها پس هرکه بخیل است گرفته است شاخی را از آن درخت فلم یترکه
الغصن حتی یدخله النار پس نمی گذارد او را آن شاخ تا آنکه می درآرد او را در دوزخ رواهما روایت کرده است این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان
وعن علی رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بادروا بالصدقة فان البلاء لا یتخطاها شتابی کنید بصدقه زیرا که بدرستیکه بلا تجاوز نمیکند از صدقه
و نمی گذرد از وی بلکه می ایستد و دفع میشود رواه رزین باب فضل الصدقة این نیز احتمال حمل بر صدقات نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات آنست و بر آنچه شامل
فرض و نفل باشد و تسمیهٔ آن بصدقه از جهت دلالت او است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوٰة بجهت آنست که وی تزکیه میکند صاحبش را و
شهادت میدهد بصحت ایمان وی و کمال وی و وجوه دیگر نیز گذشت الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل
تمرة کسیکه تصدق کند بمقدار چیزی که برابر است قیمت تمر را و عدل بفتح مثل شیء در قیمت و بکسر مثل در منظر و بعضی گفته بفتح آنچه عدیل شیء بود از غیر جنس و بکسر از جنس و مراد
تقدیر میفرماید هرکه تصدق کند بمقدار تمره من کسب طیب از کسب پاک و کسب ورزیدن و گرد آوردن و مراد مالی ست که گرد آورده است آنرا از وجه حلال ولا یقبل الله الا
الطیب و نمی پذیرد خدای تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیبا فان الله یتقبلها بیمینه پس بدرستیکه خدای تعالی می پذیرد آنرا
بدست راست خود ثم یربیها لصاحبها پس پرورش میکند آن صدقه را و افزون میکند برای صاحبش کما یربی احدکم فلوه چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسپ خود را
حتی تکون مثل الجبل تا آنکه میباشد آن صدقه مانند کوه فلو بکسر فا و بر وزن عدو و سمو کره اسپ چون از شیر باز داشته شود تا یکساله شود متفق علیه وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما نقصت صدقة من مال کم نکند هیچ صدقه چیزی را از مال یعنی بصورت اگرچه صدقه سبب نقصان مال است اما در معنی موجب نما و کمال آن
بحصول مزید برکت و دفع آفات و ترتب اجر و ثواب وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا و زیادت نکرد خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن وی از کسیکه
جرمی کرده با وی اندیشیدنی مگر عزت در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگرچه بظاهر در صورت خواری و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است
بندگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست وما تواضع احد لله الا رفعه الله و فروتنی نکند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث
دلیل است بر آنکه اعتبار حقیقت راست نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انفق
زوجین من شیء من الاشیاء فی سبیل الله کسیکه انفاق کند دو چیز را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم و دو دینار و دو جامه و دو اسپ و بعضی گفته اند دو جنس مثل ...

و دینار و درهم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق است زیرا که چون یکبار مثلا درهم انفاق نمود و بار دیگر نیز
کرد انفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست دعی من ابواب الجنة خوانده میشود آنکس از درهای بهشت وللجنة ابواب و مر بهشت را درها است
متعدد و بعدد اعمال خیر فمن کان من اهل الصلوة پس کسیکه باشد از اهل نماز یعنی آنکه غالب است بروی نماز دعی من باب الصلوة خوانده میشود از دری از بهشت که مخصوص
باهل نماز است ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد وکسیکه باشد از اهل جهاد و کارزار با کافران کردن خوانده میشود از در جهاد ومن کان من اهل
الصدقة دعی من باب الصدقة وکسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود از در صدقه ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان وکسیکه باشد از اهل روزه
خوانده میشود از در ریان بفتح را و تشدید تحتانیه مشتق از ری بکسر را بمعنی سیرابی نام دریست از درهای بهشت که مخصوص اند بدر آمدن از آن در روزه داران فقال ابوبکر ما علی
من دعی من تلک الابواب من ضرورة پس گفت ابوبکر صدیق رض نیست بر کسیکه خوانده میشود از درها ضروری یعنی هیچ ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود
زیرا که از یک در خوانده شود و مراد که در آمدن بهشت است حاصل است و باوجود آنکه از همه درها خواندن ضرور نیست فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها پس آیا
خوانده میشود هیچ یکی از همه درها قال نعم گفت آنحضرت آری هست کسیکه خوانده میشود از همه درها وارجو ان تکون منهم و امید میدارم که باشی تو ای ابوبکر از آنکسان که خوانده
میشوند از همه درها زیرا که تو مجمع انواع خیرات و مبرات و اقسام حسناتی متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح منکم الیوم
صائما پرسید آنحضرت از صحابه کیست که صبح کرده از شما امروز روزه دار قال ابوبکر انا گفت ابوبکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزه دار قال فمن تبع منکم الیوم
جنازة گفت آنحضرت پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را و نماز گذارده است بروی و دنبال وی رفته قال ابوبکر انا قال گفت آنحضرت فمن اطعم
منکم الیوم مسکینا پس کیست که طعام خورانیده از شما امروز مسکینی را قال ابوبکر انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا پس کیست که پرسیده از شما بیماری را امروز
قال ابوبکر انا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما اجتمعن فی امرئ الا دخل الجنة جمع نشوند این چهار چیز یعنی در یک روز در
هیچ مردی مگر آنکه در آید در بهشت رواه مسلم و ازین حدیث معلوم شد که منعی نیست از انا گفتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در آن کردن
و آنکه بعضی صوفیه منع کرده اند و گفته اند که درویش را که انا بر زبان رود و تقیید بان خواهد بود که بر قصد تکبر و دعوی هستی و انانیت باشد والا وقوع آن در کتاب و سنت و آثار
بیشتر از آن است که احصا کرده شود پس منع از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر رض و تقریر حضرت پیغمبر صلعم بر آن حجت آن بس است و شیخ توریشتی درین باب
بسط کرده و طیبی آن را نقل کرده است وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارة لجارتها ای زنان
مسلمانان باید که خوار و خورد نشمرد زنی را که همسایه است به و تصدق را برای زنی دیگر که همسایه اوست ولو فرسن شاة اگرچه باشد سم گوسفند فرسن بکسر فا و
سکون را و کسر سین و نون در آخر بر وزن زبرج خف بعیر که گاهی در شاة نیز اطلاق میکنند و اکثر در شاة ظلف می گویند چنانکه سم اسپ و خر را حافر می نامند و این شئی لا ینتفع به است که هدیه
و تصدق در وی نیست و ذکر وی برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است ولو بظلف محرق اگرچه سم سوخته بود و این نهی احتمال دارد که برای آن باشد که مهدی و مهدی له همسایه
یا برای آن باشد که او را داده میشود و فرستاده میشود و برای وی و تخصیص زن بجهت آنست که کفران و سخط از طبیعت زنان بیشتر است متفق علیه وعن جابر و حذیفة
قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة روایتست از جابر و حذیفه که گفتند گفت آنحضرت هر کار نیک که در وی خیر و تقرب بدرگاه
الهی است و معروف است در شرع و منکر نیست خواه عطای مال باشد یا سخن نرم و روی گشاده که از وی دلی بیاساید و خاطری شاد گردد صدقه است و صدقه مخصوص بمال
نیست متفق علیه وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحقرن بفتح تا و سکون حا من المعروف شیئا خورد و خوار مشمارید نیکی را
چیزی ولو ان تلقی اخاک بوجه طلیق و اگرچه باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را بروی گشاده و خوی خوش رواه مسلم وعن ابی موسی الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی کل مسلم صدقة لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن قالوا گفتند صحابه فان لم یجد پس اگر نیابد چیزی
که تصدق کند چکار کند قال فلیعمل بیدیه گفت آنحضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار کند بهر دو دست خود که حاصل شود از آن چیزی فینفع نفسه
و یتصدق پس بهره رساند ذات خود را و تصدق کند باقیه فاضل باشد قالوا فان لم یستطع گفتند پس اگر نتواند کرد آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر
او لم یفعل شک راویست و معنی همانست که نتواند کرد قال گفت آنحضرت فیعین ذا الحاجة الملهوف پس یاری دهد خداوند حاجت ستمدیده ستم زده و اندوه
قالوا فان لم یفعله گفتند پس اگر نتواند اعانت کردن ملهوف را و در بعضی نسخ فان لم یستطع قال فیامر بالخیر گفت آنحضرت پس امر کند مردم را به نیکی قالوا فان لم
یفعل گفتند پس اگر نکند و نتواند کرد امر بخیر قال فیمسک عن الشر گفت پس باز دارد خود را از رسانیدن شر بمردم چنانکه گفته اند مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان فانه له صدقة
پس بدرستیکه امساک از شر مر او را صدقه و خیر است خصوصا که قدرت داشته باشد بر شر متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کل سلامی من الناس علیه صدقة هر بند استخوان که از آدمی است بروی یعنی بمقابله وی صدقه است و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی عضو و بعضی استخوان و بمعنی بند
استخوان گفته اند و قول اخیر مختار تر است و در تن آدمی سه صد و شصت بند است چنانکه در حدیث آمده بیاید و چون در پیدایش آنها حکمتهای بالغه و نعمتهای عظیمه است شکر آن

صدقہ لازم باشد کل یوم تطلع فیہ الشمس ہر روزیکہ برآید در وی آفتاب بعد ازان بیان میکند کہ صدقہ مخصوص بانفاق مال نیست تعدل بین الاثنین صدقۃ عدل
کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم ستدن صدقہ است ویعین الرجل علی دابتہ و یاری دادن مرد را بر دابہ وی فیحمل علیہا پس بر دارد او را بر دابہ او یرفع علیہا متاعہ
صدقۃ یا بردارد بر دابۂ او رخت او را صدقہ است والکلمۃ الطیبۃ صدقۃ وسخنی پاک کہ در وی ثواب باشد یا سخن نرم کہ بسائل گوید صدقہ است وکل خطوۃ
یخطوہا الی الصلوۃ صدقۃ و ہر گامیکہ بر دارد آنرا بسوی نماز صدقہ است و خطوہ بضم گام و بفتح یکبار گام زدن ویمیط الاذی عن الطریق صدقۃ و دور کردن چیز
آزار کنندہ مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راہ صدقہ است متفق علیہ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق
کل انسان من بنی آدم علی ستین وثلثمائۃ مفصل پیدا کردہ شدہ است ہر شخص از اولاد آدم علیہ السلام بر سہ صد و شصت بند فمن کبر اللہ پس کسیکہ تکبیر بگوید مر خدا را و گوید
اللہ اکبر وحمد اللہ وستایش بکند خدا را بالحمد للہ وہلل اللہ وتہلیل کند بلا الہ الا اللہ وسبح اللہ وبپاکی یاد کند خدا را بسبحان اللہ واستغفر اللہ وطلب
آمرزش گناہان کند از خدا و گوید استغفر اللہ یا اللہم اغفر لی او عزل حجرا عن طریق الناس یا یکسو افکند و دور کند سنگی را از راہ مردم او شوکۃ یا خاری را او عظما یا
استخوانی را کہ ایذا کند ایشان را او امر بمعروف او نہی عن منکر یا امر کند بمشروع کہ شناختہ میشود وجود او در شرع ونہی کند از نامشروع کہ شناختہ نمیشود عدد تلک
الستین والثلثمائۃ بگوید و بکند این اقوال و افعال را ہمہ یا بعضی بشمار ان سہ صد و شصت بند خصوصا از امر معروف ونہی منکر کہ آن اقوال و افعال ہمہ یکطرف و
این یکطرف فانہ یمشی بفتح یا و شین معجمہ یعنی راہ میرود در وایتی یمسی بضم یا و سکون میم و سین مہملہ یعنی شام میکند یومئذ دران روز وقد زحزح نفسہ
عن النار وحال آنکہ دور انداختہ است نفس خود را از آتش دوزخ و در قول وی یومئذ اشارتست بآن کہ باید کہ ہر روز این کار بکند تا کفایت شود رواہ مسلم وعن
ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان بکل تسبیحۃ صدقۃ بدرستیکہ بہر تسبیح صدقہ است وبکل تکبیرۃ صدقۃ وبہر تکبیر صدقہ است
وبکل تحمیدۃ صدقۃ وبہر تحمید صدقہ است وبکل تہلیلۃ صدقۃ وبہر تہلیل صدقہ است وامر بالمعروف صدقۃ ونہی عن المنکر صدقۃ وہر
امر معروف صدقہ است وہر نہی منکر صدقہ است وفی بضع احدکم صدقۃ ودر فرج ہر یکی از شما یعنی جماعی کہ بزن یا باندی خود میکند صدقہ است یعنی ثواب است وچون در بودن
بضع صدقہ محل استبعاد و استفسار بود قالوا گفتند صحابہ یا رسول اللہ ایاتی احدنا شہوتہ آیا بیاید یکی از ما شہوت نفس خود را کہ جماع است ویکون لہ فیہا اجر وباشد
مر او را دران شہوت مزد و ثواب قال ارایتم لو وضعہا فی حرام اکان علیہ فیہ وزر گفت آنحضرت خبر دہید مرا شما کہ اگر بنہد یکی شہوت را در حرام آیا میباشد بر وی بار گناہ
فکذلک اذا وضعہا فی الحلال کان لہ اجر پس ہمچنین وقتی کہ بنہد شہوت در حلال باشد مر او را ثواب یعنی اگرچہ جماع در حد ذات خود صدقہ وعبادت نیست
ولیکن چون در ضمن آن ادای حق زوجہ ونگاہداشت نفس از حرام است بحکم نہی نفس از ہوا و کف وی از معصیت متضمن اجر و ثواب باشد ولہذا اینجا بکلمہ فی آورد
وگفت فی بضع احدکم صدقۃ بخلاف تسبیح وتحمید و امثال آن کہ عین عبادتست رواہ مسلم وعن ابی ہریرۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نعم الصدقۃ اللقحۃ الصفی منحۃ نیکو صدقہ است شتر مادہ زائیدہ کہ شیردار است از روی عطیہ لقحہ بکسر لام وفتح نیز آمدہ ناقہ حلوب وآنرا
لقوح بفتح لام نیز گویند و ناقہ بعد از زائیدن تا دو سہ ماہ نام او لقوح است بعد ازان لبون وصفی بروزن غنی بسیار شیردار ومنحہ بکسر میم وسکون نون در اصل بمعنی
عطیہ است و غالب اطلاق او بر ناقہ و شاتست کہ صاحبی را بعاریت دہند تا از شیر وی منتفع گردد و بعد از قضای حاجت بمالکش باز دہد واین در اہل عرب متعارف
بود و آنحضرت صلعم آن را مدح کردہ وستودہ والشاۃ الصفی منحۃ ونیز صدقہ است گوسفند بسیار شیردار از روی منحہ تغدو باناء وتروح باخر بامداد میکند
با وند شیر و شبانگاہ میکند با وندی دیگر یعنی پگاہ و بیگاہ شیر میدہد و بدان منتفع میشوند متفق علیہ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
سلم ما من مسلم یغرس غرسا نیست ہیچ مسلمانی کہ بنشاند درختی را او یزرع زرعا یا بکارد کشتی را فیاکل منہ انسان او طیر او بہیمۃ پس بخورد ازان آدمی
یا پرندہ یا چارپای الا کانت لہ صدقۃ مگر آنکہ باشد مر او را صدقہ وصدقہ برفع ونصب ہر دو روایت است متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم عن جابر
ودر روایتی مر مسلم را از جابر آمدہ کہ وما سرق منہ لہ صدقۃ وآنچہ دزدیدہ شد ازان نیز مر او را صدقہ است وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم غفر لامرءۃ مومسۃ مرت بکلب علی رأس رکی آمرزیدہ شد مر زنی زانیہ را کہ گذشت بسگی بر سر چاہی و مومسۃ بضم میم اول وکسر ثانیہ بمعنی
زانیہ از ومس بمعنی احتکاک یعنی در مالیدن چیزی برابر چیزی ورکی بروزن غنی چاہ یلہث کاد یقتلہ العطش درحالیکہ بر می آرد آن سگ زبان خود را از تشنگی نزدیک است
کہ بکشد او را تشنگی فنزعت خفہا پس بکشید آن زن زانیہ موزہ خود را فاوثقتہ بخمارہا پس بربست موزہ را بمعجر خود وخمار بکسر معجمہ سرپوش زنان فنزعت لہ من الماء
پس بکشید آن زن برای آن سگ چیزی از آب کہ سیراب گشت بدان فغفر لہا بذلک پس آمرزیدہ شد مر آن زن را بان عمل کہ آب داد ان سگ است فقیل یا رسول اللہ حضرت
صالح قیل گفتہ شد یعنی صحابہ گفتند بطریق استفہام ان لنا فی البہائم اجرا بدرستیکہ مارا در احسان کردن بہیمہا و سیراب کردن آنہا ثواب است قال فی کل
ذات کبد رطبۃ اجر گفت آنحضرت در احسان کردن بہر حیوان خداوند جگر تر ثواب است وجگر تر کنایت است از حیات زیرا کہ رطوبت لازمۂ حیات است وبعضی
گویند جگر چون تشنہ گردد تر شود و ہمچنین چون بر آتش نہادہ شود وبعضی گفتہ اند کہ وصف کرد جگر را بتری باعتبار حصول آن بعد از سیرابی ودر روایتی ذات کبد حری آمدہ یعنی خداوند

بجگرگرم گفته اند که در جگر گبد رطب مبالغه است چه هرگاه در جگر تواجر شده و جگر گرم بطریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر موذیاتست مثل مار و کژدم و جز آن متفق علیه وعن ابن عمر و ابی
هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عذبت امراة فی هرة امسکتها عذاب کرده شد زنی از جهت گربه که بسته نگاه داشت آن زن گربه را حتی ماتت
من الجوع تا آنکه مرد آن گربه از گرسنگی فلم تکن تطعمها پس نبود آن زن که چیزی بخوراند آن گربه را ولا ترسلها و نبود که بگذارد و رها کند او را فتاکل من خشاش الارض
پس بخورد گربه از کرمها که بر زمین اند و خشاش بکسر خای معجمه حشرات زمین انچه دماغ ندارد از دواب تثلیث خا حشرات زمین وکنجشکها و مانند آن متفق علیه وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مر رجل بغصن شجرة علی ظهر طریق گذشت مردی بشاخ درختی که بر پشت راه است و فوق آن
و ظاهر است بر آن فقال پس گفت آن مرد ولانحین هذا بضم همزه و فتح نون و کسر حای مهمله مشدد و یای تحتیه و بسکون نون و تخفیف حا و فتح تحتانیه و نون ثقیله
از انحاهرانیه یکسو گردانم این شاخ را عن طریق المسلمین از راه مسلمانان لایؤذیهم تا ایذا نکند این شاخ مسلمانان را فادخل الجنة پس در آورده شد
آن مرد در بهشت بهمین نیت که کرد یا یکسو هم گردانید متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد رأیت رجلا یتقلب فی الجنة
گفت آن حضرت سر انیه بتحقیق دیدم من مردی را که میگردد و تنعم میکند در بهشت فی شجرة قطعها من ظهر الطریق بجهت درختی که برید آنرا از ظاهر طریق و فوق آن
کانت تؤذی الناس بود آن درخت که آزار میکرد مردم را مضمون حدیث اول است و اینجا تاکید و مبالغه بیشتر است که آن حضرت او را بچشم مبارک خود دیده که سیر
میکرد و در بهشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوعی از مبالغه بود که ببریدن شاخی بهشت در آمد چه جای تمام درخت رواه مسلم وعن ابی برزة بفتح موحده
وسکون را و نرای صحابیست مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد با آنحضرت و او ست کشنده عبدالله بن خطل بخای معجمه و طای مهمله مفتوحتین در روز فتح مکه قال گفت ابوبرزه
قلت گفتم من یا نبی الله علمنی شیئا انتفع به بیاموزان مرا چیزی از اعمال که سودمند شوم بدان قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین گفت آن حضرت
یکسو کن آنچه آزار کنند است از راه مسلمانان از خار و سنگ و جز آن و مینداختن او از راه در حکم یکسو کردن است و تاویل شامل تمامه دفع آزارها است از هر جنس که
باشد رواه مسلم وسنذکر حدیث عدی بن حاتم و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بدر آمد و مسلمان شد که در وی این کلمه است
اتقوا النار فی باب علامات النبوة در باب علامات النبوة ان شاء الله تعالی و این حدیث دراز است که بآن مناسب تر است الفصل الثانی عن
عبدالله بن سلام رض قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة جئت عبدالله بن سلام که از صحابه کبار است و از احبار یهود بود گفت هنگامیکه قدوم
آورد آنحضرت مدینه را بهجرت از مکه آمدم من نزد آنحضرت صلعم بتحقیق حال و صحت نبوت وی فلما تبینت وجهه عرفت ان وجهه لیس بوجه کذاب پس
هنگامیکه دیدم و تامل کردم روی مبارک آنحضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ گوئی و تبیین یا بطریق تامل و تفرس بود یا بعلامات مذکوره در توریة و سیاق
حدیث ناظر در معنی اول است بلیت در دال هر امتی که حق منزه است روی و آواز پیمبر معجزه است پس در همان مجلس ایمان آورد عبدالله و یهودیان بروی حسد بردند
و براه عناد رفتند چنانکه در محلش مذکور است فکان اول ما قال پس بود نخست چیزیکه گفت آن حضرت در نصیحت و دعوت مردم باین کلام بود یا ایها الناس افشوا
السلام ای آدمیان فاش کردانید سلام گفتن را یا آن معنی که ظاهر گردانید و بلند گوئید چنانکه مسلم علیه بشنود یا بمعنی آنکه عام گردانید بر آشنا و بیگانه و بگوئید هر که
پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت واطعموا الطعام وبخورانید طعام مهمانان او گدایان را و هر که محتاج باشد بدان وصلوا الارحام
و بپیوندید رحمها را با احسان کردن و صحبت داشتن و مخالطت نمودن بخوشیان بر قدر رعایت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل موضعیست
که بچه در آن پیدا می کردد وصلوا باللیل والناس نیام و نماز بگذارید در شب در حالیکه مردم در خواب باشند که این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت تدخلوا
الجنة بسلام اینکار ها کنید می در آئید در بهشت بسلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت صلعم باجتماع صفت تواضع و جود و عبادت که اصول
کمالات بدنی و مالی و لازم و متعدیست رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اعبدوا الرحمن عبادت کنید خدای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و نفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را گذارده باشید واطعموا
الطعام وافشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد چه نماز و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که ادخل است در نفع و در آن حدیث
تقدیم کرد سلام را که اقربست بمحبت و ائتلاف و تخصیص کرد بذکر صلهٔ ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتناء و اهتمام رواه الترمذی وابن ماجة وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لتطفئ غضب الرب بدرستیکه تصدق کردن هر آئینه میکشد آتش خشم الهی را وتدفع میتة
السوء و دور میکرداند مرگ بد را اشارتست بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و مبدء و مآل و میتة بکسر میم و سکون با حالت موت و مراد بمیتة السوء
حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه موذی بکفر و کفران کردد از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب آنحضرت حق و گرفتاری وسوسه
شیطان و غیر آن از آنچه مفضی گردد بسوء خاتمت و خاتمت عافیة نعوذ بالله من ذلک و موت فجات در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است رواه الترمذی وعن جابر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص بمال نیست وان من المعروف ان تلقی اخاک بوجه

طلق و بدرستیکه از جملهٔ خیر و احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را بروی کشاده طلق بفتح طا و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود وان تفرغ
من دلوك فی اناء اخیك وازجملهٔ معروف است که بریزی از دلاب خود را در ظرف برادر خود اگر در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر این است یا کنایت است
از فضل و احسان رواه احمد والترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسمك فی وجه اخیك صدقة تبسم کردن تو در
روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن وامرك بالمعروف صدقة وامر کردن تو بمعروف صدقه است ونهیك عن المنكر صدقة ونهی
کردن تو از منکر صدقه است وارشادك الرجل فی ارض الضلال لك صدقة وراه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در وی راه گم میکنند مر ترا
صدقه است ونصرك الرجل الردیٔ البصر لك صدقة ویاری دادن تو مرتباه بینائی را مر ترا صدقه است ردائة بفتح و مد و تباه شدن واماطتك الحجر
والشوك والعظم عن الطریق لك صدقة ودور کردن تو سنگ را و خار را و استخوان را که در وی احتمال آزار مردم باشد از راه مر ترا صدقه است وافراغك من دلوك
فی دلو اخیك لك صدقة وریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن سعد بن
عبادة قال روایت است از سعد بن عبادهٔ انصاری که از مشاهیر صحابه است و مقبولان درگاه نبوت بود که گفت یا رسول الله ان ام سعد ماتت بدرستیکه
مادر سعد یعنی مادر من مرده است فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضلتر و بهتر است قال الماء گفت آن حضرت که آب بهترین صدقها است
که برای وی چاه بکنی و تشنگان بدهی فحفر بئرا پس بکند سعد بن عباده چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد وقال وگفت هذه لام سعد این چاه برای
ام سعد است و برای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رواه ابو داود والنسائی وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی سعید خدری که گفت گفت آن حضرت ایما مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی وعری بضم
عین و سکون را برهنگی ضد لبس بضم لام کساه الله من خضر الجنة بپوشاند او را خدای تعالی از حلهای سبز بهشت وخضر بضم خای و سکون ضاد جمع اخضر لمیح است
بقول عز و جل عالیهم ثیاب سندس خضر وایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة وهر مسلمانی که بخوراند مسلمانی را بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوهای
بهشت وایما مسلم سقی مسلما علی ظماء وهر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصراح ظماء بفتحتین مهموز تشنه شدن سقاه الله من الرحیق المختوم بنوشاند
او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یسقون من رحیق مختوم ختامه مسك یعنی مهر کرده
او را مشک بجای گل که اوانی را بدان مهر میکنند از جهت نهایت نفاست یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید رواه ابو داود والترمذی وعن فاطمة بنت قیس
صحابیه قرشیه از مهاجرات اولی است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی المال حقا سوی الزكوة بدرستیکه در مال حق است غیر زکوة یعنی زکوة مال خود فرض است
البته باید داد و غیر زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه و حج هم فرض است و هم نفل ثم تلا پس تر خواند آنحضرت برای اثبات و تایید این مطلب
این آیت را که لیس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب الایة اخر آیت و وجه استدلال باین آیت بر ثبوت حق غیر زکوة در مال آنست که حق تعالی مدح کرده است
او لا مومنان را بدادن مال بمحبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن مدح کرده است باقامت صلوة وایتای زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال
وان صدقه نفل است رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وعن بهیسة بضم موحده و فتح ها و سکون تحتانیه و سین مهمله از صحابیات است و حدیث وی
در بصریان است عن ابیها روایت میکند از پدر خود قالت گفت بهیسة که قال گفت پدر وی یا رسول الله ما الشیٔ الذی لا یحل منعه چه چیز است که
روا نیست باز داشتن و ندادن کسی را از آن قال الماء گفت آن حضرت آن چیز آبست که منع نمیتوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را چاهی و جوئی باشد دیگری را از آن منع نباید
کرد قال باز گفت یا نبی الله ما الشیٔ الذی لا یحل منعه دیگر چه چیز است که حلال نیست منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست چنانچه
نمکساری دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع روا نیست و در مسئلهٔ آب تفصیل است که ذکر آن در باب احیاء الموات والشرب بیاید انشاء الله تعالی و در انجا
آتش را نیز گفته که منع آن جایز نیست قال باز گفت یا نبی الله ما الشیٔ الذی لا یحل منعه قال گفت آن حضرت ان تفعل الخیر خیر لك کردن تو خیر را
بهتر است مر ترا و این کلمهٔ جامع است مر همه خیرات را یعنی بده هر چه بتوانی و هر چه از دست تو آید و هیچکس را از آن منع مکن رواه ابو داود وعن جابر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من احیی ارضا میتة فله فیها اجر کسیکه زنده گرداند زمین مرده را یعنی زمین افتاده را زراعت کند پس ثابت است مر او را در آن ثواب و حکم
آن در باب احیاء موات بیاید وما اكلت العافیة منه فهو له صدقة و هر چیزی که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مر او راست و عافیه هر طالب رزق
از انسان و بهیمه و طائر عافی یکی و عافیت جماعت و در روایتی العوافی نیز آمده رواه النسائی والدارمی و در بعضی نسخ رواه الدارمی وعن البراء قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من منح منحة لبن کسیکه عطا کند عطیهٔ شیر یعنی ناقه یا شاتی دهد بفقیر تا مدتی شیر آن را بخورد و باز دهد بسوی وی او ورق یا
عطا کند عطیهٔ نقره را مثلا و ورق مشهور بفتح واو و کسر را نام دراهم مضروبه است و مراد قرض دراهم و دنانیر است و آنرا منحه نام کرد زیرا که رد کرده میشود بصاحبش و منحه بمعنی
عطای مطلق نیز آمده و هدی زقاقا یا راه نماید گمراهی را یا کوری را مشتق از هدایة و زقاق بضم زای معجمه بمعنی کوچه که بخانه رود و بمعنی رستهٔ زخرما که در بساتین نشانند نیز آمده بر این تقدیر هدی از

هدیه کیرند یعنی تصدق کند و بخشد رستهٔ درختان خرما را و بر هر تقدیر هدی بتخفیف دال است و در روایتی بتشدید دال نیز آمده از برای مبالغه والله اعلم میفرماید که هر که این خیرات کند
**کان له مثل عتق رقبة** باشد مر او را مانند آزاد شدن بنده **رواه الترمذی وعن ابی جری** بضم جیم و فتح را و تشدید یاء که نام وی **جابر بن سلیم** بضم سین و فتح
لام است و بعضی سلیم بن جابر گفته اند و اول اصح و اشهر است صحابی است قلیل الروایة روایت کرده است از وی محمد بن سیرین **قال اتیت المدینة** گفت آمدم
بمدینه **فرایت رجلا یصدر الناس عن رایه** پس دیدم مردی را که باز میگردند مردم از رای وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میروند و عرض میکنند و هر چه میفرماید
بدان عمل میکنند چنانکه فرمود **لا یقول شیئا الا صدروا عنه** نمیگوید آن مرد چیزی را از رای خیر بدان مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل میکنند بدان و اصل صدور
بازگشتن است از آب که تشنه می آیند و سیراب شده باز میگردند صدر و رود که فرود آمدن است بران و صدور بمعنی مطلق بازگشتن نیز آید **قلت من هذا** گفتم من
کیست این مرد **قالوا هذا رسول الله** گفتند که این پیغمبر خداست و فرستادهٔ اوست بخلق برای هدایت ایشان **قال ذهبت وقلت** گفت جابر بن سلیم رفتم
پیش آن حضرت و گفتم **علیک السلام یا رسول الله مرتین** دو بار گفتم این را **قال** گفت آن حضرت **لا تقل** مگو **علیک السلام** زیرا که **علیک السلام**
**تحیة المیت** سلام مرده است که مرده را بدان تحیت مینمایند **قل** بگو **السلام علیک** که تحیت زنده است و ظاهر این عبارت اینست که چون بزیارت مردم
بروند علیک السلام بگویند نه السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند و لیکن تحقیق آن است که سنت در میت نیز السلام علیک است بتقدیم السلام زیرا که
ثابت شده است که آنحضرت در زیارت موتی میگفت السلام علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که علیک السلام تحیة الموتی است بنا بر عادت مردم در اغلب احوال
و وجهش آن است که زنده رد میکند سلام را بعلیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام بگوید تکرار لازم آید بخلاف میت که رد سلام از وی متحقق نیست و نیز تحیت
سلام برای آن است که مسلم مبادرت میکند مسلم علیه را بامن و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک که موضوع برای ضرر است منافات دارد و مناسب نیست انرا
کذا قیل گفتم باز میگوید جابر بن سلیم **قلت انت رسول الله** گفتم مر آن حضرت صلی الله علیه وسلم آیا تو رسول خدائی **فقال انا رسول الله الذی ان
اصابک ضر فدعوته کشفه عنک** پس گفت آن حضرت من پیغمبر خدایم آن خدائی که اگر برسد ترا زیانی پس دعا کنی او را بکشاید و دور کند آن زیان را از تو و تا در عنک
مفتوح است برای خطاب و بضم نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد و من دعا کنم که رسول ویم دور کند زیان را از تو و همچنین در ما بعد **وان اصابک
عام سنة فدعوته انبتها لک** و اگر برسد ترا سال قحطی پس دعا کنی او را برویاند برای تو **واذا کنت بارض قفر** و اگر باشی تو در بیابان مهلکه **او فلاة** یا در دشت
شکر آوی است **فضلت راحلتک** پس راه گم کرد شتر تو **فدعوته** پس دعا کنی او را **ردها علیک** باز میدهد وی تعالی راحله را بر تو و قفر بتقدیم قاف
مفتوح بر فاء ساکن که در وی آب و گیاه نبود و فلاة بفا مفازه و صحرای فراخ و در قول آن حضرت صلعم که من رسول خدایم که این صفات او است اشارتست که وی
مبعوث است و وسیلهٔ رحمت و واسطه در افاضهٔ خیر و برکت از پروردگار عالمیان که بر آرندهٔ حاجات و آسان کنندهٔ مشکلات است باز میگوید جابر بن سلیم **قلت** گفتم
**اعهد الیّ** اندرز کن مرا و نصیحت کن **قال** گفت آن حضرت **لا تسبن احدا** دشنام مده هیچ یکی را **قال** گفت جابر بن سلیم **فما سببت بعده حرا و لا عبدا**
پس دشنام نکردم بعد از ان هیچ یکی را نه آزاد را و نه بنده را **و لا بعیرا و لا شاة** و نه شتر را و نه گوسفند را یعنی آدمیان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه عادت
عوام میباشد **قال** گفت آنحضرت **ولا تحقرن شیئا من المعروف** و خوار و خورد مدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو بکسی کنی هر که هر چه نیکی با تو کند بزرگ
دان و شکر گو و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن و غنیمت دان **وان تکلم اخاک وانت منبسط الیه وجهک** و عهد میکنم بسوی تو بانکه سخن گوئی برادر خود را و حال آنکه تو
باین صفت باشی که فراخ و کشاده است بسوی آن برادر روی تو **ان ذلک من المعروف** بدرستیکه آن از جملهٔ نیکی و احسان است **وارفع ازارک الی نصف الساق**
و بردار ازار خود را تا نیمهٔ ساق **فان ابیت فالی الکعبین** پس اگر سرکشی میکنی از بستن ازار تا نیمهٔ ساق و نفس و طبیعت تو بر نمیدارد آنرا پس بردار تا هر دو شتالنگ **وایاک
واسبال الازار** و دور دار خود را از فرو هشتن ازار **فانها من المخیلة** زیرا که ازار فرو هشتن از جملهٔ کبر است **وان الله لا یحب المخیلة** و بدرستیکه خدای تعالی دوست
نمیدارد کبر را المخیلة بفتح میم و کسر خاء و سکون یا و خال و خیلاء بضم خاء و فتح یا ممدوده کبر و این مسئله با لواحق آن در کتاب اللباس بیاید ان شاء الله تعالی **وان امرؤ شتمک**
و اگر مردی دشنام دهد ترا **وعیرک بما یعلم فیک** و سرزنش کند ترا بعیبی که میداند وجود آن در تو **فلا تعیره بما تعلم فیه** پس سرزنش مکن او را بعیبی که میدانی تو
وجود آن در وی **فانما وبال ذلک علیه** زیرا که نیست گناه آن مگر بر وی و تو چرا در وبال می افتی و جزای بدی بدی است **بیت** بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اسا و ظاهر آنکه آنحضرت صلعم اضداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس فرموده پس وصیت کرد بدان والله اعلم **رواه ابو داود** و روایت
کرد این حدیث را بتمام ابو داود **وروی الترمذی منه حدیث السلام** و روایت کرده است ترمذی از جملهٔ این حدیث صدر آنرا تا حدیث سلام که ابو جری
سلام داد بر آن حضرت صلعم و گفت علیک السلام و نهی کرد آن حضرت او را از ان و بعد از تتمهٔ آخر حدیث روایت نکرده بود و در بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز
تمام حدیث را روایت کرده و لیکن بلفظی دیگر و آنچه مذکور است در کتاب لفظ ابی داود است **وفی روایة** و در روایتی بجای فانما وبال ذلک علیه این عبارت آمده است **فیکون لک
اجر ذلک ووباله علیه** پس میباشد مر ترا ثواب آن و میباشد وبال آن بر وی **وعن عایشة رضی الله عنها انهم ذبحوا شاة** روایت است از عایشه که ایشان یعنی اهل بیت آن حضرت صلعم

ذبح کردند گوسپندی را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما بقی منها چه چیز باقی ماند ازان گوسپند قالت ما بقی منها الا کتفها گفت عائشه
باقی نماند ازوی مگر شانهٔ وی یعنی همه تصدق کردند وبفقیران دادند وبخانهٔ همسایها فرستادند الا کتف که در خانه ماند قال گفت آن حضرت بقی کلها غیر کتفها باقی ماند همه شاة
جز کتف وی یعنی باقی آن است که آنچه برو هم دادید که ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در خانه ماند فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند الله باق
آنچه نزد شما است سپری میگردد و آنچه نزد خدا است پاینده است رواه الترمذی وصححه وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که میگفت ما من مسلم کسا مسلما ثوبا نیست هیچ مسلمانی که بپوشاند مسلمانی را جامه الا کان فی حفظ الله مگر آنکه
باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشت خدا و پناه وی ودر اکثر نسخ فی حفظ من الله ما دام علیه منه خرقة تا آن وقت که باقی ماند ازان جامه پاره رواه احمد و
الترمذی وعن عبد الله بن مسعود یرفعه روایت است از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را ومیرساند آن را بآن حضرت قال ثلثة یحبهم الله
سه کس اند که دوست میدارد ایشانرا خدای تعالی رجل قام من اللیل یتلو کتاب الله یکی ازان سه مرد مردی است که برخواست در پارهٔ از شب در حالی که میخواند قرآن را
در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اول است ورجل یتصدق بصدقة بیمینه یخفیها و دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آن را
اراه قال کان میبرم او را که گفت من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که میپوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است در اخفا ورجل
کان فی سریة سیوم مردیست که بوده است در پارهٔ از لشکر فانهزم اصحابه پس شکست خوردند یاران او فاستقبل العدو پس روی آورد دشمنان دین را
وجنگ و فتح نمود رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است و معنی
محفوظ در مقدمه معلوم شد احد رواته ابو بکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از راویان این حدیث ابو بکر بن عیاش است به تحتانیه وشین معجمه و وی بسیار غلط میکند در
حدیث و این کلام ترمذی در اسناد خاص است از اسانید این حدیث با سناد دیگر صحیح است کذا قیل وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة
یحبهم الله وثلثة یبغضهم الله سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی وسه کس دیگر اند که دشمن میدارد ایشانرا خدای تعالی فاما الذین یحبهم الله
پس آن کسانیکه دوست میدارد ایشانرا خدای تعالی فرجل اتی قوما یکی ازان سه مردی که مذکور است درین قضیه که مردی سایل آمد گروهی را فسألهم بالله پس
سوال کرد ایشان را بمحض نام خدای تعالی وازجهت رضای وی ولم یسألهم بقرابة بینه وبینهم وسوال نکرد ایشان را از جهت خویشی که میان او و میان ایشان است
فمنعوه پس ندادند ایشان او را آنچه سوال کرد فتخلف رجل باعیانهم تورپشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی ازین قوم این قوم را یا اصحاب
ایشان یعنی ترک داد این قوم را که نداد ند پس خود پیش رفت داد او را پاسخت کرد بر ایشان باین چیز و پس انداخت ایشان فاعطاه سرا پس داد آنرا نهانی لا یعلم بعطیته الا
الله والذی اعطاه در حالی که نمیداند داده شده او را مگر خداوند تعالی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم آمده واین روایت اشبه و انسب است تخلف که
بمعنی تاخر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غزوه فلان یعنی متاخر شد وجدا گشت آن مرد از قوم وخلوت کرد بسائل وداد او را پوشیده کذا قال التورپشتی پس آن مرد که دوست
میدارد او را خدای تعالی این مردی است که از میان قوم جدا شد و پنهان بسائل داد نه آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم وقوم ساروا
لیلتهم و دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی اذا کان النوم احب الیهم مما یعدل به تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده نزد
بسوی ایشان از هر چه برابر کرده شود و عدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوب تر شد از هر چیز فوضعوا رؤسهم پس نهادند این قوم سرهای خود را بخواب فقام رجل منهم
پس ایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ فقام احدهم یتملقنی در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تضرع مینماید ویتلوا آیاتی ومیخواند آیات کتاب مارا واین
حکایت قول حق تعالی است که آن حضرت کرده وفی الصراح تملق چاپلوسی کردن وملق بالتحریک دوستی ونرمی کردن و در تملق ناز و نیاز یست که میان محب و محبوب
میگذرد و اسراری است که جز زبان وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است وحال حقیقت عالیتر ازان است نظم
ای عاشق ناز ارجمندان معشوق نیاز مستمندان چشم کرم تو عین ناز است نازی که در او دو صد نیاز است ولله المثل الاعلی تعالی وتقدس عزه علمای مشائخ
طریقت گفته اند که یکی از نشانهای بهشت که درین دنیا گذاشته اند ذوق تملق است که محبان در مناجات وقت سحر می یابند اشارتست بشاهد قلبی که نمونه رویه بصریست که در دار عالم خواهد شد
اللهم ارزقنا ورجل کان فی سریة فلقی العدو فهزموا فاقبل بصدره سوم مردیست که بود در لشکری پس پیش آمد دشمنان را بجنگ پس شکست داده شد اهل آن
لشکر پس اقبال کرد باسینه خود یعنی روی آورد بجنگ و در اقبال بسینه مبالغه است در قتال و جرأت یعنی بسینه گشاده و بی تحاشی مقابل شد حتی یقتل او یفتح له تا آنکه کشته شود
آن مرد یا گشایش کرده شود و نصرت داده شود مر او را والثلثة الذین یبغضهم الله الشیخ الزانی وآن سه که دشمن میدارد ایشانرا خدا یکی پیر زنا کننده است که شرم
ندارد از پیری خود با وجود ضعف آله و عدم قدرت بمحض خبث باطن وگرفتاری بشهوت آلوده میشود بدان والفقیر المختال دوم درویش تکبر کننده است که با وجود اسباب
غربت و نامرادی و شکستگی بتسویل نفس وشیطان غرور میکند و سرکشی مینماید کبر زشتست از گدایان زشت تر روز برف و وقت سرد و جامه تر اما استغنای فقیر و تعفف از سوال
ناشی از عزت فقر ورضا بدان و عدم التفات بدنیا و اهل آن دیگر است بشیر حارث امیر المؤمنین علی را در خواب دید گفت پندی ده مرا یا امیر المؤمنین فرمود چه نیکو است عطای توانگران

برفقیر این بطلب ثواب خدا و نیکوتر از آن تکبر فقیر است بر اغنیا باعتماد و توکل بر خدا والغنی الظلوم بفتح ظا سوم توانگر ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و بار پرستان و
مهمانان نمی ورزد و بعضی گفته اند مراد و نک کردن توانگر است در ادای حق از قرض و غیره رواه الترمذی والنسائی و روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی و لم یذکر
و ذکر نکرده است نسائی این عبارت راکه وثلثة یبغضهم الله یعنی ذکر نکرده است نسائی آن سه کس راکه دشمن دارد ایشان را خدا و اقتصار کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی و عن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تمیل و تمیکند یعنی چون آفرید خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین که میل کند و بجنبد فخلق الجبال
پس پیدا کرد خدای تعالی کوهها را فقال بها علیها پس زد کوهها بر زمین و قال بمعنی تکلم و ضرب هر دو آمده فاستقرت پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بزدن کوهها
بران زمین از تپ و لرزه آمد ستوه فرو کوفت بر دامنش میخ کوه فعجبت الملائکة من شدة الجبال پس شگفت کردند فرشتگان از سختی کوهها فقالوا یا رب هل
من خلقک شیء اشد من الجبال پس گفتند فرشتگان ای پروردگار ما آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از کوهها قال نعم الحدید گفت پروردگار تعالی
آری آهن سخت تر است از کوه که ریزه ریزه میکند آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الحدید پس گفتند فرشتگان ای پروردگار ما آیا هست از پیدایش تو چیزی
سخت تر از آهن قال نعم النار گفت پروردگار آری آتش سخت تر است از آهن و غالب و قاهر است بر وی که میگدازد آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من
النار پس گفتند ای پروردگار ما آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت تر از آتش و غالب و قاهر بر وی قال نعم الماء گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و سرد میکرداند
آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الماء قال نعم الریح گفت آری باد غالب است بر آب که متموج و متحرک و متزلزل میکرداند آنرا فقالوا یا رب
هل من خلقک شیء اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بیمینه یخفیها من شماله گفت پروردگار سخت تر و دشوار تر از باد صدقه دادن فرزند
آدم است که تصدق میکند بدست راست خود و می پوشاند صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت تر و دشوارتر است زیراکه در وی مخالفت نفس و قهر طبیعت و دفع
شیطان است که این حاصل نمیشود به هیچ چیزی از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبول است بر غرائز و طبائع که به هیچ چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر بریاضت و مجاهده و کمال توفیق
الهی و تائید وی سبحانه و از طبع آدمیست ایثار سمعه و ریا و عجب و حب ثنا و طلب تفوق بر امثال و اقران پس دوست میدارد اظهار نفقات را و چون تسخیر کند نفس و طبیعت
و غالب آید بر آنها باشد در غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه سر اطفا میکند غضب پروردگار را و غضب پروردگار مقابلت نمیکند آنرا هیچ چیزی در شدت و صعوبت
و اگر فرض کرده شود نزول عذاب الهی تعالی مثلا بریح و تصدق کند بصدقه سر مندفع کردد عذاب مذکور و منکشف کردد پس صدقه سر اشد از ریح باشد و بعضی گفته اند که از جهت
عظیم ثواب صدقه سر است و بعضی گفته که از جهت آنکه حاصل میشود بان رضای الهی تعالی و رضوان من الله اکبر رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وذکر حدیث معاذ
و ذکر کرده شد حدیث معاذ که این است الصدقة تطفئ الخطیئة فی کتاب الایمان در کتاب الایمان الفصل الثالث عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من عبد مسلم ینفق من کل مال له زوجین نیست هیچ بنده مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او راست دو چیز چنانکه دو اسپ یا دو شتر یا دو جنس مثل اسپ و شتر و
درهم و دینار فی سبیل الله در راه خدا الا استقبلته حجبة الجنة مگر آنکه پیش می آیند او را پرده داران بهشت کلهم یدعوه الی ما عنده هر یک ایشان میخوانند او را بسوی چیزی
که نزد او ست از ناز و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است قلت وکیف ذلک ابوذر میگوید گفتم من و پرسیدم از آن حضرت که چگونه است انفاق زوجین از هر مال قال
گفت آن حضرت در جواب آن ان کانت ابلا فبعیرین اگر باشد اموال شتران پس انفاق کند دو شتر را وان کانت بقرا فبقرتین و اگر باشد اموال گاوان پس انفاق کند گاو را
چون در نفس حدیث تفسیر زوجین باین واقع شده متعین است که مراد از آن همین خواهد بود و لیکن بجهت احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر آنرا
فهمیده باشند والله اعلم رواه النسائی وعن مرثد بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه بن عبد الله از ثقات تابعین است و مفتی مصر بود در زمان خود و عمر بن عبد العزیز از وی
استفسار میکرد قال گفت مرثد حدثنی بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم انه سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول که وی شنید آن حضرت را که میگفت ان ظل المؤمن یوم القیمة صدقته بدرستیکه سایه مومن و پناه جای وی و سبب آسایش و نجات وی روز
قیامت صدقه او است که در راه خدا کرده و تواند که صدقه را متمثل بصورتی سایبانی سازند که در گرمی روز محشر بر سر وی سایه کند رواه احمد وعن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء کسیکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در خرج روز عاشورا وسع الله علیه سائر
سنته فراخ کرداند خدای تعالی بر وی در باقی سال وی قال سفیان گفته است سفیان ثوری انا قد جربناه فوجدناه کذلک بدرستیکه آزموده ایم این را پس یافتیم این را
همچنین رواه رزین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود رزین عبدری که از اکابر علمای حدیث است وروی البیهقی فی شعب الایمان عنه و
عن ابی هریرة وابی سعید وجابر و روایت کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هریره و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله وضعفه و حکم کرده است بیهقی بضعف
این حدیث و نیز گفته است که اگرچه طرق وی ضعیف اند و لیکن چون ضم کرده شوند بعضی از آن بعضی بهم دیگر دور شود ضعف او و بقوت برسد تا آنکه بثبوت رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشورا
صوم است و توسیع طعام و حدیث صوم صحیح است و حدیث توسیع ضعیف و لیکن بتعدد طرق و کثرت آن بمرتبه حسن رسیده و در کتاب ما ثبت بالسنة فی ایام السنة احادیث وارده در روز عاشورا از
صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات بتفصیل ذکر کرده ایم والله اعلم وعن ابی امامة صحابی مشهور است و ابو امامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور است این کنیت قال قال النبی

یا نبی الله ارأیت الصدقة ماذا هی گفت ابوذر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست قال اضعاف مضاعفة گفت
آنحضرت ثواب صدقه چند در چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است تا هفتصد و آیت کریمه کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة نیز دلالت دارد
بر آن وعند الله المزید و نزد خداست زیادت که اگر خواهد از هفتصد هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه والله یضاعف لمن یشاء در آخر کریمه مذکوره اشارتست بآن و
ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف اوست همچنین تا میرود رواه احمد باب افضل الصدقة افضلیت صدقه یا باعتبار
آنستکه این صدقه ذات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هرچه محتاج الیه است در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع است بر حالتی
محموده که موجود است در متصدق مثل جهد مقل و بودن وی بر ظهر غنی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر یا من
وادی و مانند آن یا بصفتی که مرعی است در متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده بوجه الله و امثال
آن و اکثر احادیث که مذکور شد درین باب از قسم اخیر است الفصل الاول عن ابی هریرة وحکیم بن حزام بکسر حاء و زاء صحابی مشهور است برادرزاده ام المؤمنین
خدیجه است از اشراف قریش بود و صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام قالا قال رسول الله گفتند این دو صحابی که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی بهترین صدقها چیزیست که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بر آن و استظهار
نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و آنچه زیادت از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد چنانکه
فرمود وابدأ بمن تعول و آغاز کن بانفاق بر کسیکه غم خواری وی میکنی از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقه بخدای عز
وجل و در تصدق کردن از فقر نترسد و لهذا ستایش کرد آنحضرت ابوبکر صدیق را چون برآمد از تمام مال خود و پرسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود
افضل الصدقة جهد المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید و اما احادیث در معنی اول بسیار است و تحقیق آن است که اگر توکل درست باشد و عیال نیز [illegible]
بدهد هرچه خواهد و الا رعایت کند و سابق دارد جانب نفس و عیال را و در جهد المقل نیز فرموده است وابدأ بمن تعول رواه البخاری و رواه مسلم عن حکیم وحده
و روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تنها و بخاری از ابی هریره و حکیم هر دو کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریره از افراد بخاری باشد وعن
ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفق المسلم نفقة علی اهله وهو یحتسبها کانت له صدقة روایت است از ابی مسعود
انصاری که صحابی مشهور است و او را بدری گفته اند جمهور بر آنند که نسبت او ببدر باعتبار سکونت است که در آنجا می بود نه بجهت حضور غزوه آن والله اعلم که گفت آنحضرت
چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن میباشد آن نفقه صدقه اگرچه بقصد اداء لازم داده است باهل و عیال خود داده متفق
علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دینار انفقته فی سبیل الله یک دینار است که انفاق کرده تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد
و دینار انفقته فی رقبة و دیناری دیگر است که انفاق کرده در آزاد کردن بنده و دینار تصدقت به علی مسکین و دیناری دیگر است که تصدق کرده
آن بر مسکینی و دینار انفقته علی اهلک و دیناریست که انفاق کرده بر اهل و عیال خود اعظمها اجرا الذی انفقته علی اهلک بزرگترین این دینارها از روی
اجر آن دیناریست که انفاق کردی آن را بر عیال خود رواه مسلم وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل دینار ینفقه الرجل فاضلترین
دیناری که انفاق کند آنرا مرد دینار ینفقه علی عیاله دیناریست که انفاق کند آنرا بر عیال خود و عیال مرد زن و فرزند و هرکه در نفقه و مؤنت او باشد و دینار ینفقه
علی دابته فی سبیل الله و دیناریست که انفاق کند آنرا بر چارپای خود در راه خدا که برای جهاد است و اما چارپای سواری که برای جهاد مهیا نیست گویا که حکم عیال
دارد و دینار ینفقه علی اصحابه فی سبیل الله و دیناریست که انفاق میکند آنرا بر یاران خود در راه خدا این سه محل افضل مصارف صدقه است از غیر خود
اما افضل یکی از اینها بر دیگری ازین حدیث معلوم نمی گردد و یا رب مگر بتقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود و احادیث دیگر مصرح است بدان رواه مسلم وعن ام سلمة
قالت قلت روایت است از ام المؤمنین ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمة آیا مرا مزد و ثوابی هست از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران
ابی سلمة انما هم بنی نیستند پسران ابی سلمه مگر پسران من و ابوسلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلعم و از کبار صحابه بود و چون از عالم رفت ام سلمه در نکاح آنحضرت آمد
و از ام سلمه پسران مانده بودند و ام سلمه بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید از آنحضرت که مرا در انفاق بر ایشان ثوابی هست که اینها چون پسران شوهر من اند گویا پسران من اند
و مراد پسران ابوسلمه نه ام سلمه اند و الا اینها هم پسران ام سلمه اند نسبت اینها با ابی سلمه چندان فایده ندارد و آنها عمر و زینب بود که ربیب آنحضرت بودند فقال انفقی علیهم
فلک اجر ما انفقت علیهم پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابوسلمه پس ترا است اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان متفق علیه وعن زینب امرأة عبدالله بن
مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود که صحابیه است و متعلق بکرم و عنایت آنحضرت بود زوج وی و ابوهریره و ابی سعید خدری و عایشه از وی روایت
دارند قالت قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ترغیب نساء بانفاق تصدقن یا معشر النساء تصدق کنید ای گروه زنان ولو
من حلیکن اگرچه از زیورهای شما باشد قالت فرجعت الی عبدالله گفت زینب پس برگشتم از مجلس آنحضرت که این کلمه از وی در آن شنیدم بسوی عبدالله فقلت

انك رجل خفيف ذات اليد پس گفتم بدرستيكه تو مردى هستى سبك دست يعنى فقير كه گرانى مال ندارى وان رسول الله و بدرستيكه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قد امرنا
بصدقة بتحقيق امر كرده است مارا بتصدق فائته فاساله پس بيا آن حضرت را پس بپرس او را يعنى كفايت ميكند كه بر تو و بر اولاد تو تصدق كنم با وجود اشتراك و اختلاطى و از دعاى
كه مر ايا تست فان كان ذلك يجزئ عنى پس اگر باشد آن يعنى تصدق كردن بر تو و بر اولاد تو كه بسند كى ميكند از من اداكنم آنرا و صرف كنم بر شما والاصرفتها الى غيركم و اگر
كفايت نكند صرف كنم بر غير شما و ببرم آنرا بسوى غير شما الى غيركم و على غيركم هر دو روايت است قالت فقال لى عبد الله بل ائتيه انت گفت زينب پس گفت مرا عبد الله
بلكه بيا تو آن حضرت را يعنى تو خود برو و بپرس و مرا تكليف مكن گويا وى را شرم داشت از پرسيدن آن كه محل حيا و حجابست قالت فانطلقت گفت زينب پس رفتم من نزد آنحضرت
فاذا امراة من الانصار بباب رسول الله پس ناگاه زنى از انصار را ايستاده است بر در پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وحاجتى حاجتها در حالى كه حاجت
من حاجت او است يعنى آن زن نيز براى پرسيدن اين سخن و استفتاى همين مسئله آمده بود كه آيا انفاق كند بر شوهر و متعلقان وى يا نه وكان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قد القيت عليه المهابة و بود آنحضرت كه بتحقيق انداخته شده بر وى بزرگى و ترس و هيبت و عظمت كه هر كس نميتوانست در آمد بر وى بى اذن وى قالت فخرج
علينا بلال گفت زينب پس بيرون آمد بر ما بلال از نزد آنحضرت فقلنا له ائت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره ان امرأتين بالباب پس گفتيم مر
بلال را بيا آنحضرت را پس خبر كن كه دو زن بر در ايستاده اند تسألانك اتجزئ الصدقة عنهما على ازواجهما وعلى ايتام فى حجورهما سوال ميكنند آن دو زن
ترا آيا بسند كى ميكند تصدق كردن از ان دو زن بر شوهران ايشان و بر يتيمانى كه در كنار ايشانند بظاهر آمدن بقصد سوال از انفاق بر ازواج بود و ظاهر اسوال از انفاق بر يتيمان هم
دل مضمر و شتند يا الآن بخاطر ايشان رسيد فاهم ولا تخبره من نحن و خبر مكن آن حضرت را كه چه كسانيم ما يعنى نام ما را در حضرت وى مبر كه مبادا بشنيدن آن نام تصديع و تكليف
شريف وى لازم آيد بطلبيدن در حضور و از جهت عدم حاجت بدان قالت فدخل بلال على رسول الله گفت زينب پس در آمد بلال بر پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
فساله پس پرسيد آن حضرت را از ين مسئله فقال له رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من هما چه كس اند آن دو زن قال امرأة من الانصار
وزينب گفت بلال يك زن است از قبيله انصار و ديگرى زينب است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اى الزيانب پس گفت آن حضرت كدام يكى از
زينبها است زينب نام چندكس از صحابيات بود و پس پرسيد اينكه آمده است كدام يكى از انها است بلال با عتماد آنكه مشهور همين زينب امرأة عبد الله خواهد بود مطلق آورد يا
نام آن زن ديگر را نشنيد و اين را شنيد قال امرأة عبد الله گفت بلال زينب زن عبد الله بن مسعود است فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلعم نعم آرى
كفايت ميكند انفاق بر شوهران و بر يتيمان كه در كنار ايشانند و در بعضى نسخ لفظ نعم نيست و همين گفت كه لهما اجران اجر القرابة واجر الصدقة مر اين دو زن را اجر قرابت
و خويشى است كه شوهران و يتيمان دارند و اجر صدقه است پس افضل و اكمل باشد از تصدق بر غير ايشان متفق عليه واللفظ لمسلم وعن ميمونة بنت الحارث
انها اعتقت وليدة فى زمان رسول الله روايت است از ام المؤمنين ميمونه كه وى آزاد كرده داه خانه زاد را در زمان پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فذكرت
ذلك لرسول الله پس ذكر كرد ميمونه آن امر رسول خدا را صلعم فقال لو اعطيتها اخوالك كان اعظم لاجرك پس گفت آن حضرت اگر ميدادى تو اين را به اقربا و اخوال
خود را كه محتاج بودند بخادم ميبود بزرگ تر مر ثواب ترا از اينجا معلوم ميشود كه صله رحم افضل است از اعتاق متفق عليه وعن عائشة رضى الله عنها قالت گفت عائشه
يا رسول الله ان لى جارين بدرستيكه مرا دو همسايه اند فالى ايهما اهدى پس بسوى كدام يكى از ين دو هديه فرستم قال الى اقربهما منك بابا گفت آن حضرت بفرست بسوى
كسى كه نزديك تر است در وى از در تو پس معتبر در همسايگى درين باب نزديكى در است نه اتصال خانه و قرب آن رواه البخارى وعن ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا طبخت مرقة فاكثر ماءها وقتى كه بپزى شوربا را پس بسيار كن آب آنرا وتعاهد جيرانك و باز پرس كن همسايهاى خود را بفرستادن شوربا بجانب ايشان
و مرق بفتح ميم و راء شوربا رواه مسلم الفصل الثانى عن ابى هريرة قال يا رسول الله اى الصدقة افضل كدام يكى از انواع صدقه فاضل تر است قال
جهد المقل گفت افضل صدقات صدقه ايست كه مرد قليل المال مشقت كشد و انچه در وسع و طاقت او است بدهد جهد بضم جيم و فتح آن هر دو لغت است و
بعضى گويند بفتح بمعنى مشقت و بضم بمعنى وسع و اين مرتبه بر صحت توكل و قوت يقين و موافقت عيال است و اگر ايشان راضى نباشند روا نيست ولهذا فرمود
وابدأ بمن تعول و بدايت كن بكسى كه عيالمندى آنها ميكنى و نفقه ايشان واجب است بر تو چنانكه گذشت رواه ابو داؤد وعن سليمان بن عامر بضم سين
در نسخ مشكوة سليمان بضم سين و باى تحتانيه و گفته اند كه ثواب سلمان است بفتح سين بى يا و سليمان سهو است يا از كاتب يا از صاحب كتاب و در غنا مى گويد كه سليمان
همه بيا است مگر سلمان فارسى و سلمان ابن عامر و سلمان اغر و عبد الرحمن بن سلمان كه آنها بى يا است و سليمان بن عامر صحابى است و عداد وى در بصريين است قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الصدقة على المسكين صدقة تصدق كردن بر مسكين يك ثواب صدقه دارد وهى على ذى الرحم ثنتان صدقة وصلة
و صدقه كردن بر كسى كه قرابت ولادت و رحم دارد دو ثواب دارد يكى ثواب صدقه ديگر ثواب صله رحم رواه احمد والترمذى والنسائى وابن ماجة والدارمى
وعن ابى هريرة قال جاء رجل الى النبى صلى الله عليه وسلم فقال عندى دينار گفت ابو هريره آمد مردى نزد آنحضرت پس گفت نزد من يك دينار هست قال
انفقه على نفسك گفت آنحضرت خرج كن آن را بر ذات خود قال عندى آخر گفت آنمرد نزد من دينار ديگر است قال انفقه على ولدك فرمود خرج كن آن را بر فرزندان

خود قال عندی آخر گفت نزد من دیناری دیگر است قال انفقه علی اهلك فرمود انفاق کن آنرا بر کسان خود چرا و لا از زن و مادر و پدر و خویشان و در صراح گفته اهل
کسان مرد و کسان سرای قال عندی آخر گفت نزد من دیناری دیگر است قال انفقه علی خادمك فرمود انفاق کن بر خدمتگار خود و گویا مرکب از خدم است و خادم و حشمه
قال عندی آخر گفت نزد من دیناری دیگر است قال انت اعلم گفت تو دانا تری یعنی بحال کسیکه مستحق است زیرا که بهر که میدانی که مستحق است بده رواه ابو داؤد و
النسائی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس گفت آنحضرت آیا خبر نکنم شما را به بهترین مردم رجل ممسك
بعنان فرسه فی سبیل الله بهترین مردم مردیست که نگاه دارنده است عنان اسپ خود را در راه خدا یعنی سوار شده منتظر جنگ با کافران استاده است و مراد آنست که او از جمله
خیر الناس است والا شخصی که اعلم بالله و اتقی و اخشی و ازهد در دنیا باشد و جهاد بر وی فرض نباشد بهتر خواهد بود ازین شخص کذا قالوا الا اخبرکم بالذی یتلوه آیا خبر نکنم شما را بر کسی
که تابع و تالی اوست در مرتبه رجل معتزل فی غنیمة له یؤدی حق الله فیها تالی وی مردیست که گوشه گیرنده است در گوسفندی چند که مر اوراست که ادا میکند حق خدا
در ان گوسفندان از تصدق بر فقرا الا اخبرکم بشر الناس آیا خبر نکنم شما را به بدترین مردم رجل یسأل بالله ولا یعطی به بدترین مردم مردیست که سوال کرده میشود
بنام خدا و نمیدهد بدان برین تقدیر یسأل بلفظ مجهول است و لا یعطی بلفظ معلوم و این حال مسؤل عنه است و بعضی یسأل بلفظ معلوم و لا یعطی بلفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سوال
میکند بنام خدا و داده نمیشود بدان و باعث هتک حرمت اسم الهی تعالی میگردد رواه الترمذی والنسائی والدارمی وعن ام بجید بضم موحده و فتح جیم و سکون
تحتانیه در آخر دال صحابیه انصاریه است قالت قال رسول الله صلعم ردوا السائل ولو بظلف محرق بازگردانید سائل را اگرچه بسم سوخته باشد و ظلف بکسر ظای معجمه و سکون
لام سم شکافته گاو و گوسفند و این مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است رواه مالك والنسائی وروی الترمذی وابو داؤد معناه وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلعم من استعاذ بالله فاعیذوه و کسیکه پناه طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناه دهید اورا ومن سأل بالله فاعطوه و کسیکه سوال کند و بخواهد از شما چیزی بنام خدا پس بدهید
اورا ومن دعاکم فاجیبوه و کسیکه دعوت کند شما را و بخواند بطعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر مانعی نباشد حسی یا شرعی ومن صنع الیکم معروفا فکافئوه
و کسیکه بکند بسوی شما نیکوئی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیز نیکوئی کنید با وی و صنع بضم نیکوئی کردن بکسی و معروف نیز نیکوئی و صنع اینجا بمعنی فعل است فان لم تجدوا
ما تکافئوه فادعوا له پس اگر نیابید چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید مر او را حتی تروا انکم قد کافأتموه تا آنکه بدانید و گمان برید که مکافات کردید او را و ادا کردید حق
او را یعنی مبالغه کنید در دعا مگر کنید تا حاصل کرده شود مثلیت در نیکوئی شیخ میفرموده که کفایت میکند درین باب قول جزاك الله خیرا میفرمود که مبالغه در وی از جهت رؤیت
عجز است از نفس خود در مکافات و تفویض وی بحق سبحانه تعالی رواه احمد وابو داؤد والنسائی وعن جابر قال قال رسول الله صلعم لا یسأل بوجه الله الا الجنة
سوال کرده نشود و طلبیده نشود بوجه خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و درینجا دو معنی است یکی منع از سوال کردن از مردم لوجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود بوجه خدا
مگر بهشت و بهشت خود از مردم سوال کرده نمیشود لازم می آید که سوال کرده نشود از ایشان چیزی لوجه الله و دوم آنکه سوال کرده نشود از خدا چیزی از متاع دنیا از جهت حقارت فنای
وی و اگر سوال کنید بهشت سوال کنید که عظیم است و باقی و مقصود مبالغه است رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن انس قال کان ابو طلحة اکثر الانصار بالمدینة مالا
من نخل انس گفت بود ابو طلحه که از مشاهیر صحابه است و زوج ام انس بود بیشترین انصار اند روی مال از درختان خرما وکان احب امواله الیه بیرحاء و بود محبوب ترین اموال ابو طلحه
بسوی ابی طلحه بیرحاء که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ اختلاف است و مشهور بکسر موحده و قصر و مد است در اول کتاب گذشته است وکانت مستقبلة المسجد و بود بیرحاء
مقابل مسجد نبوی صلعم وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلعم یدخلها می در آمد در آن بوستان و یشرب من ماء فیها طیب و میخورد از آبیکه در وی بود خوش و شیرین
قال انس فلما نزلت هذه الایة گفت انس پس هرگاه که فرود آمد این آیت که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نمی یابید نیکی را تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست تر دارید آنرا قام ابو طلحة
الی رسول الله ایستاد ابو طلحه و رفت بسوی پیغمبر خدا صلعم فقال پس گفت ابو طلحه یا رسول الله ان الله یقول بدرستیکه خدای تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
وان احب مالی الی بیرحاء بدرستیکه محبوب ترین مال من بسوی من بیرحاست که بستان مذکور است وانها صدقة لله تعالی ارجو برها و بدرستیکه این بیرحا صدقه است
برای خدا امید دارم نیکی را بموجب این آیه کریمه و ذخرها عند الله و امید میدارم ذخیره نهادن از ان نزد خدا فضعها پس بنه آنرا یا رسول الله حیث اراك الله آنجا که
بنماید ترا خدای تعالی و قرا یابد رای تو بر ان یعنی بده به هر که میخواهی و هر جا که مناسب دانی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخ بخ ذلك مال رابح خوش خوش آن
یعنی بیرو مالی سود مند است بر تو تعقد آن و بخ کلمه ایست که گفته میشود نزد فخر و مدح و رضا بچیزی و خه در فارسی بمعنی اوست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن است و
چون وصل کنند مجرور و منون کرده و وی مخفف است و گاهی مشدد نیز آید و فرمود آن حضرت وقد سمعت ما قلت و بتحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر
وانی اری ان تجعلها فی الاقربین و بدرستیکه من می بینم و میدانم که بگردانی تو آنرا در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب صدقه و صله رحمی هر دو ترا باشد فقال
ابو طلحة افعل پس گفت ابو طلحه بکنم هرچه فرمائی و بگردانم آنرا در خویشان خود یا رسول الله فقسمها ابو طلحة فی اقاربه پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه در خویشان خود
و بنی عمه و در پسران عم خود این بیان اقاربست یا از اقارب بغیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه در زمان امارت خود آنرا از اقارب ابی طلحه بمال فراوان خرید و قصرهای
بلند بنا کرد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشبع کبدا جائعا فاضل ترین صدقه آنست که سیر گردانی جگر گرسنه را طیبی گفته که مراد

باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه البیهقی فی شعب الایمان **باب** عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند دران تتمات و ملحقات
باب سابق را و در بعضی نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خازن و خادم را نیز شامل است
**الفصل الاول** عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه
خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود در حالی که تباه نکننده و اسراف نماینده است کان لها اجرها بما انفقت باشد مر آن زن را ثواب او بسبب انفاق کردن
وی و لزوجها اجره بما کسب و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست و للخازن مثل ذلک و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حوالهٔ او ست
مانند آن ثواب که زن را و شوهر او راست لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم نمیکرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نیست
متفق علیه و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد خواه اذن کند یا نه و بعضی میگویند که جایز نیست زن را تصدق بهیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی و این حدیث را
تاویل میکنند با اینکه این مبنی است بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را اذن کرده میکذرانند در انفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سائلان و ضعیفان و حدیث آینده
صریح است در جواز بی امر دادن و شاید که آن جماعت حمل کنند امر را بر امر جدید فافهم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من کسب زوجها
من غیر امره چون انفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر وی یا علم زن برضای زوج صریحا یا دلالة و چیزی اندک باشد کذا فی الحواشی و تورپشتی گفته که امر دادن راجع است
بعادت مردم خواه شهری باشد یا روستائی مختار همین قول است فلها نصف اجره پس مر آن زن راست نیمه اجر آن یعنی مشترک است میان ایشان متفق علیه
وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخازن المسلم الامین الذی یعطی ما امر به گنجینه دار مسلمان امانت دار که میدهد آنچه امر کرده
شده است بدان و حکم کرده است بدان مالک کاملا موفرا بکمال و تمام طیبة به نفسه در حالیکه خوش است بهان نفس وی کراهت نمیدارد و تنگی نمینماید فیدفعه
الی الذی امر له به پس میرساند آنرا بسوی کسی که امر کرده شده است مر او را بدان احد المتصدقین یکی از دو تصدق کنندگان است و مراد بدو متصدق کننده یکی
مالک که حقیقت تصدق میکند دیگر همین خازن متصف بصفات مذکوره متصدق است که در حکم تصدق کننده است بظاهر و این عبارت از قبیل قول ایشان است که
میگویند القلم احد اللسانین والخال احد الابوین مراد شرکت وست در اجر و ثواب و المتصدقین بکسر قاف نیز خوانده اند متفق علیه وعن عائشة رض قالت ان
رجلا قال للنبی صلی الله علیه وسلم ان امی افتلتت نفسها گفت عائشه که مردی گفت مر آن حضرت را که مادر من مرده است بمرگ ناگهانی و فلته بمعنی ناگهان شدن
کاری و افتلات بمعنی ربودن نیز آید و اظنها لو تکلمت تصدقت و گمان میبرم او را که اگر سخن میکرد و هوشیار می بود تصدق میکرد بچیزی و وصیت میکرد بدان فهل
لها اجر ان تصدقت عنها پس آیا هست مر او را ثوابی اگر تصدق کنم از جانب وی قال نعم گفت آن حضرت آری میرسد او را ثواب تصدقی که میکنی از جانب وی متفق
علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد بمیت و همچنین دعا و استغفار برای میت و مذهب اهل حق که اهل سنت و جماعت اند این است و در عبادات بدنیه
اختلاف دارند مثل نماز و تلاوت قرآن و مختار وصول ثواب است امام عبدالله یافعی در روضة الریاحین میگوید که شیخ اجل اکرم عزالدین عبدالسلام را بعد از فوت او در
خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعدم وصول ثواب تلاوت قرآن و درینعالم بر خلاف آن یافتیم والله المجیب **الفصل الثانی** عن ابی امامة قال سمعت
رسول الله صلعم یقول فی خطبته عام حجة الوداع گفت ابو امامه شنیدم آن حضرت را که میگفت در خطبه خود سال حجة الوداع لا تنفق امرأة شیئا من بیت
زوجها الا باذن زوجها انفاق نکند زنی هیچ چیز را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود قیل گفته شد یا رسول الله ولا الطعام و طعام را نیز انفاق نکند از خانه
شوهر بی اذن شوهر با وجود آنکه در مالیت آن قدر نیست که دراهم و دنانیر مثلا قال ذلک افضل اموالنا گفت آن حضرت یعنی طعام بهترین مالهای ماست زیرا که فضل سد کفاف
معیشت و بقای بنیه است و مراد بطعام اینجا حبوب و تمر است نه مطبوخ چه تواند عامتر باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس رواه الترمذی وعن سعد قال لما
بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم النساء گفت سعد بن ابی وقاص وقتی که مبایعت کرد آن حضرت زنان را قامت امرأة جلیلة کانها من نساء مضر
بایستاد زنی بزرگ گویا که آن زن از زنان قبیلهٔ مضر است بضم میم و فتح ضاد معجمه که قبیلهٔ مشهور است از قبایل عرب از اولاد مضر بن نزار فقالت پس گفت آن زن یا نبی الله
انا کل علی ابائنا وابنائنا و ازواجنا فما یحل لنا من اموالهم بدرستیکه ما گرانیم یعنی عیالیم بر پدران و پسران و شوهران خود پس چه چیز حلال است ما را از مالهای
ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام گرانی و عیال و کسی مستقل نیست در کار خود قال الرطب تاکلنه و تهدینه گفت آن حضرت حلال است شما را از اموال ایشان طعام
تر از آنچه زود تباه میکردد مثل شوربا و شیر و میوه و تره و امثال آن میخورید شما آن را و هدیه میکنید و می فرستید آنرا برای هر که میخواهید و حاجت نیست بدان استیذان چه عرف و
عادت جاریست بمسامحت در انواع الطعام خشک چاره نیست بدان از اذن و رضا طیبی گفته که این در آبا و ابنا و امهات است و در ازواج و زوجات جایز نیست مگر باذن
انتهی و حدیث صریح است در شمول ازواج و مدار بعرف و عادتست چنانکه گفته شد رواه ابو داود **الفصل الثالث** عن عمیر مولی ابی اللحم عمیر بضم
عین و فتح میم که صحابیست حاضر شده فتح خیبر را و روایت دارد از مولای خود که ابی اللحم است و از قدمای صحابه و مشاهیر ایشان است و حاضر شد ببدر و شهید شد در
حنین و ابی اللحم لقب وست بجهت آنکه گوشت نمیخورد مطلقا و بعضی گفته اند که گوشت نمیخورد در جاهلیت از آنچه ذبح کرده میشد بر اصنام قال گفت عمیر امرنی مولائی ان اقدد

الحما امر کرد مرا مولای من که ابی اللحم است که خشک کنم گوشتی را فجاء فی مسکین پس آمد مرا مسکینی فاطعمته منه پس خورانیدم من آن مسکین را از آن گوشت فعلم بذلک مولائی پس عالم شد بآن یعنی بخورانیدن من آن مسکین را
از آن گوشت مولای من فضربنی پس بزد مرا که چرا خورانیدی فاتیت رسول الله پس آمدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک له پس ذکر کردم این قصه مر آن حضرت را فدعاه پس طلبید
آن حضرت او را فقال لم ضربته پس گفت آن حضرت برای چه زدی او را فقال یعطی طعامی بغیر ان امره گفت میدهد طعام مرا بمسکینان بی آنکه امر کنم او را فقال الاجر بینکما پس گفت آن حضرت مزد او را
و غم مخور زیرا که ثواب آن مشترک است میان هر دو شما گفته اند که مقصود آنحضرت آن نیست که بنده را حق تصرف است در ملک مولی علی الاطلاق بلکه مقصود تسلیه مولی است و عدم ضرب عبد بر این فعل بجهت اشتراک
در ثواب و غنیمت پنداشتن آن وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است که قال گفت عمیر کنت مملوکا بودم من بنده کسی فسألت رسول الله پس سوال کردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصدق من مال
موالی بشیئ آیا تصدق کنم من از مال مالک خود بچیزی و در بعضی نسخ مولای بلفظ جمع قال نعم گفت آنحضرت آری تصدق کن والاجر بینکما نصفان و ثواب مشترک است میان شما دو نیم رواه مسلم باب من لا یعود
فی الصدقة باب در بیان حال کسی که باز نمیگردد در صدقه یعنی نمی باید که آنچه بکسی داده باز ستاند و بعد از داده پشیمان گردد و در حدیث ساید که خریدن نیز نشاید و این مبالغه است در نفی عود و تنزه است از آن بحقیقت عود نیست والله
اعلم الفصل الاول عن عمر بن الخطاب رض قال حملت علی فرس فی سبیل الله روایت است از امیر المومنین عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسپ در راه خدا یعنی بخشیدم اسپ را بکسی که بغازیان که اسپ نداشت فاضاع
الذی کان عنده پس ضایع گردانید آن اسپ را آنکسی که بود آن اسپ نزد وی یعنی خوب نگاه نداشت و بد سیاست کرد و خبر دار نشد که یا هلاک کرد او را و ضیاع هلاک شدن و اضاعت هلاک گردانیدن فاردت ان اشتریه
پس خواستم من که بخرم آن اسپ را وظننت انه یبیعه برخص و گمان بردم که وی بفروشد آن اسپ را بارزانی و رخص بضم را ارزانی و ارزان شدن فسألت النبی پس پرسیدم پیغمبر را صلعم که خریدن من آن را
از وی خوب است یانه فقال لا تشتره ولا تعد فی صدقتک پس گفت آنحضرت مخر آن را و باز مگرد در صدقه خود وان اعطاکه بدرهم و اگرچه بدهد وی اسپ را بیکدرهم و نظر بظاهر عبارت
و سوق کلام چنان می نماید که گویند اگرچه بفروشد آنرا بیک درهم و طیبی گفته نظر بارزانی و صحت بیع وی شمر عالمکن نظر بآن کن که آن هبه و صدقه تو بود و بظاهر در معنی عود هست فافهم بعد از آن تعلیل کرد آنحضرت آنرا و
تقبیح نمود عود را بقول خود فان العائد فی صدقته کالکلب یعود فی قیئه زیرا که بدرستیکه عود کننده در صدقه خود مانند سگ است که عود میکند در قی خود و باز میخورد آنرا وفی روایة و در
روایتی اینچنین آمده است که لا تعد فی صدقتک فان العائد فی صدقته کالعائد فی قیئه متفق علیه وعن بریدة قال کنت جالسا عند النبی گفت بریده بودم من نشسته
نزد پیغمبر صلعم اذ اتته امرأة ناگاه آمد آنحضرت را زنی فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی تصدقت علی امی بجاریة بدرستیکه من تصدق کرده ام بر مادر خود دایی را وانها ماتت
و بدرستیکه مادر من مرده است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادرم میرسد بمن بمیراث من چه میفرمائی آیا اینهم قبیل داخل عود در صدقه هست یانه قال وجب اجرک گفت آن حضرت ثابت شد اجر تو یعنی ثواب
تو بتصدق کردن تو آن را بر مادر وردها علیک المیراث و باز گردانید آن جاریه را بر تو میراث و ملک میراث ضروریست که ثابت میکرد و نه باختیار بخلاف شرا که وی در حکم استرداد است
باختیار قالت باز گفت آن زن یا رسول الله انه کان علیها صوم شهر بود بر مادر من روزه یکماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود افاصوم عنها پس آیا روزه دارم من از
جانب وی قال صومی عنها گفت آن حضرت روزه بدار از جانب وی قالت باز گفت آن زن انها لم تحج قط افاحج عنها مادر من حج نکرده است هرگز آیا پس حج بگذارم از وی قال نعم
حجی عنها پس گفت آن حضرت آری بگذار حج از وی رواه مسلم بدانکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میرسد که نگاه دارد نیت آنچه بر وی بود از روزه قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفته است
امام احمد باین حدیث و تجویز نکرده اند آنرا ائمه ثلثه کذا قال الطیبی و مذهب ما آنست که روزه نذارد از میت ولی وی زیرا که در حدیث آمده است که روزه نذارد هیچ یکی از دیگری و نه نماز گذارد
هیچ یکی از دیگری بلکه اطعام کند و فدیه دهد اگر وصیت کرده است واجب است فدیه از ثلث و اگر وصیت نکرده جائز است که تبرع کنند ورثه اما لازم نیست و نزد شافعی حاجت نیست بوصیت
کذا ذکر فی الهدایة و تفصیل کلام آنست که عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة دیگر بدنی محض چنانچه صلوة دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت جاریست در نوع اول
در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نائب و جاری نیست در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیکرد بفعل نائب و جاری میکرد در نوع ثالث نزد عجز
از جهت معنی ثانی که مشقت است بتنقیص مال و جاری نمیکرد نزد قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج نفل جائز است نائب در حالت قدرت زیرا که باب نفل وسیع است و ظاهر عبارت حدیث
آنست که حج نفل بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقه تعالی و ست کتاب الصوم فسأل الله اتمامه کتاب الصوم صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شرع عبارتست از
باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاف کرده اند که صلوة افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث واقع شده است واعلموا ان خیر
اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است فافهم الفصل الاول عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء چون می درآید رمضان گشاده میشود درهای آسمان وفی روایة فتحت ابواب الجنة گشاده میشود
درهای بهشت وغلقت ابواب جهنم و بسته میشود درهای دوزخ وسلسلت الشیاطین و زنجیر در پا کرده میشوند شیطانان وفی روایة فتحت ابواب الرحمة گشاده میشود درهای رحمت
رمضان مشتق از رمض است بمعنی سخت تافتن گرمای آفتاب بر ریگ و زمین و جز آن و سوختن قدمها و بگرما چریدن گوسفند و سوختن درون از علت تاک شدن وی از آن و گویند که در آن هنگام که نقل میکردند اسمای
شهور را از لغت قدیم نام کردند آنها را بزمانها که واقع بود در آن پس موافق افتاد این ماه بزمان حر والله اعلم فتحت بتخفیف و تشدید هر دو آمده است و گشاده شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن
رحمت و صعود اعمال بی مانع و اجابت دعا و گشاده شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ از تنزیه نفوس روزه داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی
وقمع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته شدن طرق معاصی و وساوس و روایت اخیر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر همه میکند و خلاصه همه معنی این است متفق علیه وعن سهل بن سعد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الجنة ثمانیة ابواب فرمود آنحضرت که در بهشت هشت در است منها باب یسمی الریان از جمله درها دریست که نامیده میشود آنرا ریان بفتح را و تشدید یا از ری

یعنی بسرای لا یدخله الا الصائمون در نمی آید آنرا مگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه روزه دارد رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعدهٔ وی و چشم داشتن اجر و ثواب وی آمرزیده میشود مرورا آنچه پیش رفته است از گناه وی ومن قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وکسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد در شبهای وی از جهت ایمان و حسبة لله آمرزیده شود آنچه پیش رفته است از گناهان وی ومن قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا وکسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف هر عمل نیک آدمیزاد مضاعف کرده میشود چنانکه الحسنة بعشر امثالها یک نیکی بده چند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد چند باندازه شدت رغبت و صدق نیت و اخلاص لله سبحانه و فضل وی قال الله تعالی الا الصوم گفت خداوند تعالی مگر روزه که جزای آن از آن بحد و بی اندازه است فانه لی زیرا که روزه برای من است وانا اجزی به و من جزا میدهم بآن هر چه بخواهم و چند بخواهم از حد حصر و حساب بیرون فانه لی زیرا که روزه محض مراست آنکه همه چیز مراورا است تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست و روزه را در آن میان تخصیص کرد و تکریم و تفخیم خاص مخصوص کردانید از جهت آنکه این عبادت بعید است از ریا و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سائر عبادات که ریا بدان راه یابد و لهذا منع کرد کسی را که بگوید من روزه دارم مگر در فرض که تستیع و معلوم است از جهت آنکه نفس را در آن خطی نیست چنانکه فرمود یدع شهوته وطعامه من اجلی ترک میدهد صائم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان بیشتر باشد و گزاشت از جهت من و طلب ثواب و رضای من و در روایتی طعامه و شرابه و گفته اند که حق سبحانه و تعالی معبود بروزه نشده و تعظیم کفار در هیچ عصری از اعصار معبودات خود را بصوم نموده اگرچه بصورت صلوة و سجود بوده است و بعضی گفته اند که استغنا از طعام و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی است پس چون تقرب جست بنده بدرگاه وی تعالی بآنچه موافق و مشابه صفات قدس وی است نسبت کرد آنرا بخود و موافق سیاق حدیث آنست که اضافت از جهت آنست که وی سبحانه علام است بقدر ثواب و تضعیف آن منفرد است بدان للصائم فرحتان مر روزه دار را دو خوشی و شادمانی است فرحة عند فطره یک فرحت نزد گشادن روزه است بجهت استغناء طبیعت بسیری و سیرابی بعد از گرسنگی و تشنگی یا بضمیمه نورانیت عبادت و قرب شکر چنانکه گفته اند که آب سرد شیرین می برآرد شکر از جان را از درونه دل یا بجهت شکر بر تمام نعمت و توفیق و فرحة عند لقاء ربه و فرحتی دیگر بحصول لقاء پروردگار است که در آخرت خواهد شد ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک و هر آینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد خدا از بوی مشک تصویر و تمثیل معقول است بمحسوس و خلوف بضم و فتح نیز آمده بوی دهن با خلاف متغیر شدن بوی دهن والصیام جنة و روزه سپر است و پناه است از رسیدن شر شیطان در دنیا و از آتش دوزخ در آخرت فاذا کان یوم صوم احدکم فلا یرفث چون باشد روز روزه یکی از شما پس باید که تکلم نکند بکلام قبیح و فحش نگوید ولا یصخب یعنی فریاد نکند و بلند نکند آواز را بهذیان و خصومت فان سابه احد او قاتله فلیقل انی امرؤ صائم پس اگر دشنام دهد روزه دار را یکی و قتال کند یعنی خصومت کند با کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نورزد و بگوید که من مردی ام روزه دار بزبان گوید یا بدل خود [illegible] نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم بعضی گویند که اگر روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفل است [illegible] متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول لیلة من شهر رمضان صفدت الشیاطین چون میباشد نخست شبی از ماه رمضان بند کرده میشوند و محکم بسته میشوند شیاطین و صفاد بکسر صاد و دال بند و غل و آنچه اسیر را بدان بند کنند از قید و غیره و صفدت بتشدید فا روایت است ومردة الجن و بند کرده میشوند سرکشان سخت از جن و مردة جمع مارد چنانچه طلبة جمع طالب وغلقت ابواب النار و بسته میشوند درهای آتش فلم یفتح منها باب پس گشاده نمیشود از آن هیچ دری وفتحت ابواب الجنة و گشاده میشوند درهای بهشت فلم یغلق منها باب پس بسته نمیشود از وی دری وینادی مناد و ندا میکند آواز دهنده و میگوید یا باغی الخیر اقبل ای طلب کننده نیکی و ثواب پیش آی که وقت است و یا باغی الشر اقصر و ای طلب کننده بدی باز ایست از نفس خود و از گناهان که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست ولله عتقاء من النار و مر خدا راست آزاد کردگان از آتش دوزخ یعنی در رمضان وذلک کل لیلة و آن آزاد کردن در هر شب است مخصوص بشب قدر نیست رواه الترمذی وابن ماجة ورواه احمد عن رجل وقال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتاکم رمضان آمد شما را رمضان شهر مبارک ماهی است که برکت کرده شده است در وی فرض الله علیکم صیامه فرض کردانیده است خدای تعالی بر شما روزه آنرا تفتح فیه ابواب السماء گشاده میشوند در وی درهای آسمان وتغلق فیه ابواب الجحیم و بسته میشوند در وی درهای دوزخ وتغل فیه مردة الشیاطین و غل کرده میشوند در وی مردهٔ شیاطین و غل بضم بند کردن فیه لیلة خیر من الف شهر در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه و مراد شب قدر است من حرم خیرها فقد حرم من خیر کثیر کسیکه محروم کردانیده شد نیکی و ثواب از آن پس بتحقیق محروم کردانیده شد از خیر بسیار چنانکه در حدیث انس بیاید و این مبالغه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان و ظاهر آنست که مراد ثبوت حقیقت حرمان است با قطع نظر از تعلق به رواه احمد والنسائی وعن عبدالله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام والقرآن یشفعان للعبد گفت آن حضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند مر بنده را یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام والشهوات بالنهار فشفعنی فیه میگوید روزه ای پروردگار من بدرستیکه من باز داشتم او را از خوردن و شهوات که در جای آن جماع در روز پس قبول کن شفاعت مرا در وی ظاهر آنست والله اعلم که مراد تمامهٔ شهوات باشد از مستلذات حواس و روزه کامل که اهل طریقت راست آنست که تمامهٔ اعضا و حواس را ریاضت فرماید و از ناپسندیها باز دارد و عموم رحمت الهی منع طعام و شراب و جماع اکتفا کرده تا همه را شامل باشد و غیبت در مذهب سفیان ثوری از ناقض صوم است ویقول القرآن منعته النوم باللیل فشفعنی فیه و میگوید قرآن منع کردم من او را از خواب بشب پس قبول کن شفاعت مرا در وی فیشفعان پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و تشفع خواهش کردن و درخواستن که کسی را شفیع و شافع خواهش کرد و تشفیع پذیرفتن شفاعت مشفع پذیرفته شده شفاعت وی رواه البیهقی فی شعب الایمان و طبرانی نیز روایت کرده و رجال وی حجت اند و صحت حاکم گفته صحیح علی شرط مسلم وعن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله گفت انس آمد ماه رمضان پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم وفیه لیلة خیر من الف شهر بدرستیکه این ماه بتحقیق حاضر شده است شما را و در وی شبی است بهتر از هزار ماه من حرمها فقد حرم الخیر کله کسیکه محروم کردانیده شد از آن شب پس بتحقیق محروم کردانیده شد از همه خیر ولا یحرم خیرها

الا کل محروم ومحروم گردانیده میشود از خیر این شب مگر کسیکه محروم ست از سعادت وموسوم ست بسمت حرمان وسجل است بدان این عبارت ناظر بمعنی اخیر است که در حدیث ابی هریره گفتیم رواه ابن ماجه وعن
سلمان الفارسی قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اخر یوم من شعبان گفت سلمان فارسی خطبه خواند ما را آنحضرت در پسین روز از ماه شعبان فقال پس گفت یا ایها الناس
قد اظلکم شهر عظیم ای مردمان بتحقیق اشراف کرده وسایه انداخت شما را ماهی بزرگ شهر مبارک ماهیست که برکت کرده شده است در وی شهر فیه لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة
گردانیده است خدای تعالی روزه ماه رمضان را فرض وقیام لیله تطوعا وگردانیده است نماز کردن را در شب وی نفل وسنت من تقرب فیه بخصلة من الخیر کسیکه نزدیکی جوید بدرگاه حق در وی بخوئی وعملی از نیکی یعنی نفل
کان کمن ادی فریضة فیما سواه باشد همچو کسیکه گذارد فرض را در ماهی که جز رمضان است ومن ادی فریضة فیه کان کمن ادی سبعین فریضة فیما سواه وکسیکه اداکند فریضه را در وی باشد همچو کسیکه گزارد هفتاد
فریضه را در ماهی که جز رمضان است وهو شهر الصبر واو ماه رمضان ماهی است که در وی صبر است از شهوات نفس والصبر ثوابه الجنة وصبر کردن ثواب وی بهشت است وشهر المواساة وماه رمضان ماهی است
که در وی غمخوارگی فقرا وگرسنگان باید کرد ومواسات بمال وتن یا کسی غمخواری کردن وشهر یزاد فیه رزق المؤمن وماهی است که زیاده کرده میشود در وی رزق مسلمان وبرکت داده می شود در وی نیز توسیع طعام ومواسات که در وی
امر کرده اند لا بد سبب وسعت رزق فقرا ومحتاج خواهد شد من فطر فیه صائما کان له مغفرة لذنوبه کسیکه روزه کشاید در وی روزه داری را باشد سبب آمرزیدن مر گناهان او را وعتق رقبته من النار وسبب
آزادی ذات وی از آتش وکان له مثل اجره من غیر ان ینقص من اجره شیء وباشد مر او را مانند مزد آن روزه دار بی آنکه کم شود از مزد وی چیزی قلنا گفتیم یا رسول الله لیس کلنا یجد ما یفطر به
الصائم نیست همه ما این صفت که بیابیم چیزی را که روزه بکشائیم روزه دار را او بجد واکثر نسخ بنون است ودر بعضی بیاست واین بحسب قاعده عربیت ظاهرتر است چنانکه در موضع خود مقرر شده است فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعطی الله هذا الثواب من فطر صائما علی مذقة لبن میدهد خدای تعالی این ثواب را کسی که روزه کشاید روزه دار را بدمی از شیر آمیخته بآب ومذق شیر آمیخته بآب
عادت عرب است که شیر را بآب آمیخته میخورانند او تمرة یا روزه کشاید بیک خرما او شربة من ماء یا بدمی از آب ومن اشبع صائما سقاه الله تعالی من حوضی شربة لا یظمأ بعدها ابدا وکسیکه سیر گرداند
روزه دار را بنوشاند او را خدای تعالی از حوض من که حوض کوثر است نوشیدنی از آب که تشنه نگردد بعد از وی هرگز حتی یدخل الجنة تا آنکه در آید بهشت را وچون در آید بهشت را همه نعمتها انجا حاصل است وهو شهر اوله
رحمة وماه رمضان اول وی سبب افاضت رحمت است از جناب حق که بدان مستعد وقابل ظهور انوار واسرار گشته از ظلمات گناهان وکثافت معصیت می بر آیند واوسطه مغفرة ومیانه وی سبب مغفرت
وآمرزش گناهان است وآخره عتق من النار وآخر ماه رمضان آزاد شدنی است از آتش دوزخ چون طاعات میسر شد ومعاصی مغفور گردید از آتش دوزخ آزاد شد ومتهیی ومستعد دخول جنت گردید ومن
خفف عن مملوکه فیه وکسیکه تخفیف کند از داه وغلام خود که روزه دارند وتکلیف ومشقت نکند غفر الله له واعتقه من النار بیامرزد خدای تعالی مر او را وآزاد گرداند او را از آتش دوزخ وعن
ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل شهر رمضان اطلق کل اسیر بود آنحضرت چون می در آمد رمضان رها میکرد هر بنده را واعطی کل سائل ومیداد هر خواهنده را
شاید که در اینجا کسی گوید که چگونه روا باشد رها کردن هر اسیر وشاید که درین میان کسی باشد که بر وی حق باشد مر کسی را جوابش آنست که بوجهی اسیران آنحضرت نبودند مگر کافران که اسیر کرده میشدند در غزوات و
آنحضرت مخیر بود بعد از اسیر ساختن میان منت نهادن ورها کردن ومیان فدیه گرفتن وبنده ساختن نزد اکثر ائمه ومتعین است قتل یا استرقاق نزد حنیفه ونبود میان ایشان کسی که بر وی حقوق الناس از دیون وامثال
آن باشد واگر باشد شاید که آنحضرت رضای خصوم کرده رها میکرد وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الجنة تزخرف لرمضان فرمود آنحضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان
من رأس الحول الی حول قابل از سر سال تا سال آینده زخرف بضم زای وراء زر وسر آنچه آراسته وآبدار باشد مزخرف آراسته زخارف الدنیا آرایشهای وی قال فاذا کان اول یوم من رمضان پس
چون میباشد نخست روز از رمضان هبت ریح من تحت العرش من ورق الجنة علی الحور العین میوزد بادی از زیر عرش از برگهای بهشت بر زنان سفید پوست سیم اندام سخت سفیدی وسیاهی چشم
دراز مژگان کشاده چشم حور جمع حوراء وعین جمع عیناء فیقلن یا رب اجعل لنا من عبادک ازواجا تقر بهم اعیننا پس میگویند آن زنان بهشتی ای پروردگار ما گردان ما را از بندگان خود شوهران که خنک گردد
وقرار گیرد بایشان چشمهای ما وتقر اعینهم بنا وخنک گردد وقرار گیرد چشمهای ایشان بما تقر بفتح قاف وکسر آن یا از قر بضم قاف بمعنی برودت چه چشم بمشاهده محبوب سرد گردد ولذت گیرد وگرمی وسوزش وی در دیدن
اعدا بود یا از قر بفتح قاف بمعنی قرار چه چشم بنظر بر محبوب قرار گیرد وساکن گردد وچپ وراست نگردد ودر حدیث واقع شده است که جعلت قرة عینی فی الصلوة واولاد قرة العین گفتن نیز از اینجاست رواه
البیهقی الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یغفر لامته فی آخر لیلة من رمضان روایت است از ابی هریره که آنحضرت
گفت آمرزیده میشود امت او در آخر شبی از رمضان ودر بعضی روایات لامتی قیل گفتند صحابه یا رسول الله اهی لیلة القدر آیا آن شب که آمرزیده میشود امت در آن شب قدر است که بخشیدن گناهان وسلامت
از آفات از خواص ولوازم اوست قال لا گفت آنحضرت آن شب شب قدر نیست ولکن العامل انما یوفی اجره اذا قضی عمله ولیکن کار کننده تمام داده میشود مزد او وقتی که تمام کند عمل خود را وآن در آخر شب
میباشد یعنی این مغفرت از جهت فراغ از عمل است نه از جهت شب قدر رواه احمد باب رؤیة الهلال هلال ماه غره قمر است وبعضی گفته اند تا دو شب وبعضی گفته اند تا سه شب وهفت شب نیز گفته وگفته اند در
دو شب آخر ماه بیست وششم وبیست وهفتم ودر جز این شبها قمر است کذا فی القاموس مراد اینجا معنی اول است که دیده میشود در شب نخست از رمضان یا از شوال که واجب است در نهار وی صوم یا افطار الفصل الاول عن
ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصوموا حتی تروا الهلال روزه مدارید تا آنکه ببینید هلال را ولا تفطروا حتی تروه وافطار مکنید برای عید تا آنکه ببینید آنرا فان غم علیکم فاقدروا له
پس اگر پوشیده شود ماه بر شما فاقدروا یعنی اندازه کنید ماه را یعنی شمار بدر روزهای او را سی روز وتمام کنید وکامل گردانید این عدد را وماهی که پوشیده شده است بر شما وهو مذهب اکثر است که این مذهب مالک
وابی حنیفه وجمهور سلف وخلف است وبعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر وضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که آن ماه سی روز است یا بیست ونه واین قول غیر سدید است زیرا که قول منجمین نامقبول ونامعتبر است
در شرع واعتماد بران نتوان کرد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب واتباع رضی الله عنهم وسلف وخلف رحمة الله علیهم بدان عمل نمی نموده اند واعتبار نکرده اند وعادت عرب نیز بدان واقع نشده وچنانکه در حدیث آینده بیاید
انا امیة لا نکتب ولا نحسب الحدیث وفی روایة قال الشهر تسع وعشرون لیلة ودر روایتی آمده که ماه بیست ونه شب میباشد فلا تصوموا حتی تروه پس روزه مدارید تا آنکه ببینید ماه را فان غم علیکم فاکملوا العدة

ثلثین پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام گردانید شمار سی روز و این روایت صریح است در آن که مراد شمار سی روز است نه رعایت حساب نجوم و منازل متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صوموا لرؤیته فان غم علیکم فاکملوا عدة شعبان ثلثین متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا امة امیة لا نکتب ولا نحسب فرمود ما یعنی عرب گروهی ایم امی که حساب و کتاب را نمی دانیم الشهر هکذا وهکذا وهکذا ماه همچنین است و همچنین است به اشارت سر انگشت هر دو دست نمود وعقد الابهام فی الثالثة وسبابه انگشت ابهام را بار سوم برای تعیین عدد بیست و نه ثم قال پس گفت آنحضرت صلعم الشهر هکذا وهکذا وهکذا الی آخر انگشت را عقد کند یعنی تمام الثلثین در حالی که میخواهد آنحضرت تمام عدد سی را یعنی مرة تسعا وعشرین ومرة ثلثین یعنی یکبار ماه بیست و نه روز میباشد بار دیگر سی روز متفق علیه وعن ابی بکرة بفتح موحده و سکون کاف ثقفی در آخر صحابی مشهور است از اخیار اصحاب صلی الله علیه وسلم نام وی نفیع است بضم نون و فتح فا خود را از بالای قلعه روز طایف از چرخ چاه نزد آنحضرت انداخت پس کنیت او ابوبکره شد و بکره بفتح با و سکون کاف چرخ چاه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا عید لا ینقصان دو ماه عید اند کم نمیشوند یعنی در حکم شریعت و ثواب آخرت اگرچه در عدد کم شوند و بیست و نه آیند و دو ماه که مذکورند رمضان وذو الحجة متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتقدمن احدکم رمضان بصوم یوم او یومین باید که پیشی نکند یکی از شما رمضان را بروزه یک روز یا دو روز الا ان یکون رجلا کان یصوم صوما مگر آنکه باشد مردی که روزه میداشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی معین مثل دوشنبه یا پنجشنبه مثلا روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصم ذلک الیوم پس باید که روزه دارد آن روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص است بضعفا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم شعبان و رمضان متفق علیه

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون بنیمه رسید ماه شعبان پس روزه مدارید این نهی در حق کسی است که قوت ندارد بر بپا داشتن روزها رواه ابو داود والترمذی وابن ماجه والدارمی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احصوا هلال شعبان لرمضان شمار کنید ماه شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص کرده و معلوم کرده که بیست و نه یا سی است رواه الترمذی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرین متتابعین الا شعبان ورمضان گفت ام سلمه ندیدم من آنحضرت را که روزه میداشته دو ماه پیاپی مگر شعبان و رمضان را رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة وعن عمار بن یاسر قال من صام الیوم الذی یشک فیه فقد عصی ابا القاسم یعنی روزه دارد در روزی که شک کرده میشود پس بتحقیق نافرمانی کرد ابو القاسم را یعنی محمد رسول الله و ابو القاسم کنیت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی بدانکه یوم الشک عبارت است از روزی که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد به پوشیده شدن هلال در ابر یا غیر آن در شب بیست و نهم و علما را اختلاف است در روزه آن مختار نزد امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند و مکروه است روزه داشتن در آن و اگر دارند بنیت نفل دارند و ثانی تحمل اگر این روزه از رمضان ثابت شود در روزه رمضان واقع خواهد شد و مستحب است نزد ما کسی را که موافق افتد روزی را که عادت دارد در روزه داشتن در آن روز مر خواص را و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان علت باشد یوم شک نیست حساب کرده میشود در روزه وی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند یا از کسی می شنیدند خبر آن را روزه میداشتند و اگر مطلع صاف و بی علت بودی افطار می نمودند و اگر علت بودی روزه میداشتند و حمل کرده اند نهی را بصوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه به نیت رمضان میدارند والله اعلم وعن ابن عباس قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رایت الهلال یعنی هلال رمضان آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستیکه من دیده ام هلال یعنی هلال رمضان را فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق قال نعم گفت اعرابی آری گواهی میدهم قال اتشهد ان محمدا رسول الله گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خداست قال نعم گفت آری گواهی میدهم قال یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا گفت آنحضرت ای بلال ندا کن در مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی و در این حدیث دلیل است بر آنکه مرد مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول است خبر وی در ماه رمضان و شرط نیست لفظ شهادت و تفصیل مذاهب آنست که مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد آنست که ثابت میشود هلال رمضان بخبر واحد عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است که متعلق بدیانت و وجوب صوم است پس مشابه شد بروایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی مر شافعی را و در روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت دو کس چنانکه در سائر شهادات و لیکن عدالت مجرد شرط است باتفاق و طحاوی گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مرد یا غیر عدل مستور است چنانچه ظاهر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر امراة و عبد و این در صوم است با غیم و در فطر با غیم شرط است عدد شهادت و عدالت و حریت و بی علت در هر دو شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدد تواتر است و نزد بعضی اهل محله و روایتی است از ابی یوسف پنجاه مرد وعن ابن عمر قال ترائی الناس الهلال بیکدیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن فاخبرت رسول الله صلی الله علیه وسلم انی رایته پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را فصام وامر الناس بصیامه پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بروزه داشتن رواه ابو داود والدارمی

الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتحفظ من شعبان ما لا یتحفظ من غیره گفت عائشه بود آنحضرت که یاد میداشت ایام شعبان را و نگاه بانی میکرد آنچه نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه مینمود در شمردن ایام ماه شعبان برای محافظت صوم رمضان فی الصراح تحفظ هشیار و بیدار بودن و یکیک یاد کردن ثم یصوم لرؤیة رمضان پس روزه میداشت آنحضرت وقت دیدن ماه رمضان فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد سی روز را پس روزه میداشت رواه ابو داود وعن ابی البختری بفتح موحده و سکون معجمه و فتح فوقیه از تابعین است نام وی سعید بن فیروز کوفی قال گفت خرجنا للعمرة بیرون آمدیم ما برای عمره گزاردن فلما نزلنا ببطن نخلة پس چون فرود آمدیم ما ببطن نخله که موضعیست میان مکه و طایف ترائینا الهلال جمع شدیم بر طلب هلال فقال بعض القوم هو ابن ثلث پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شبه است وقال بعض القوم هو ابن لیلتین و بعضی از قوم گفتند که این ماه دو شبه است فلقینا ابن عباس فقلنا پس ملاقات کردیم ما ابن عباس را پس گفتیم او را

ورأینا الهلال فقال بعض القوم هو ابن ثلث وقال بعض القوم هو ابن لیلتین فقال ای لیلة رأیتموه گفت ابن عباس کدام شب دیدید شما ماه را قلنا لیلة کذا وکذا گفتیم ما دیدیم شب چنین و چنین یعنی فلان شب تعین کردند آن شب را که دیده بودند فقال ان رسول الله پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مده للرؤیة مدت گردانیده است رمضان را وقت دیدن هلال یعنی مدت رمضان زمان دیدن هلال گردانیده است یعنی هرگاه که هلال ببینید رمضان کنید فهو للیلة رأیتموه پس این هلال مر شبی راست که دیده اید او را آن شب وفی روایة عنه قال وددنا و در روایتی از ابی البختری همچنین آمده است که گفت وی اهللنا رمضان دیدیم ماه رمضان را اهلال و استهلال دیدن و بمعنی بر داشتن آواز نزد دیدن هلال نیز آید ونحن بذات عرق و حال آنکه بودیم ما در موضعی که نام وی ذات عرق است بکسر العین و سکون راء نزدیک بهمان موضع است که مذکور شد فارسلنا رجلا الی ابن عباس یسأله پس فرستادیم ما مردی را بسوی ابن عباس که پرسد ور الیناه که کدام شب است فقال ابن عباس قال رسول الله پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله قد مده للرؤیة بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق مدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن هلال فان اغمی علیکم فاکملوا العدة پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید شمار یعنی سی روز شمار کنید و روزه دارید رواه مسلم باب در سحور و مقاصد متعلقه بصوم الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت است و سحور بفتح سین و ضم آن هر دو جائز است اگر بفتح است معنی آن طعام سحر است و بضم طعام سحر خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین بفتح است و اظهر بمعنی ضم است زیرا که برکت در فعل است بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قیل متفق علیه وعن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فصل ما بین صیامنا وصیام اهل الکتاب اکلة السحر فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر است زیرا که خدای تعالی مباح گردانیده ما را چیزی که حرام گردانیده بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان شکرگذاری این نعمت است و اکله بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن و بضم همزه بمعنی لقمه و این موافق روایت سحور است بفتح سین و لیکن روایت اینجا بفتح همزه است رواه مسلم وعن سهل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر روایت است از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه و آخر کسی است که مرد در مدینه از اصحاب گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در گشادن روزه متفق علیه و این نیز بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند در افطار تا اشتباک نجوم و اضلال ملّان و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و تیقن بدان و احتیاط در آن نه استعجال تا تردد یا ظن چنانکه بعضی از اهل تکلف و تسنن میکنند و تور پشتی گفته است که اگر قصد در تاخیر تادیب نفس و دفع سرکشی و توسنی کردن نفس یا مواصلت عشائین بنوافل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد و موید این قول است حدیث صحیح که روایت کرده است از ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال مکنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند گو وصال کند تا سحر و تاخیر افطار نظر بسیاست نفس و قطع شهوات امر ثبت که کرده اند از بسیاری ربانیین و ارباب احوال و معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقبل اللیل من ههنا چون پیش آید تاریکی شب از اینجا یعنی از جانب مشرق وادبر النهار من ههنا وپس رود روز از اینجا یعنی از جانب مغرب وغربت الشمس و فرو رود آفتاب و این اقبال و ادبار نیز بسبب غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این برای تاکید و تقریر دخول لیل است فقد افطر الصائم پس بتحقیق روزه گشاد روزه دار یعنی در آمد وقت افطار و میباید که افطار کند متفق علیه وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الوصال فی الصوم نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل و شرب در میان آن فقال له رجل پس گفت مر آنحضرت را مردی از اصحاب انک تواصل بدرستیکه تو وصال میکنی یا رسول الله پس هر لیرا منع میکنی از آن وصال آنکه تو میخوانی ما را دایم باتباع خود قال گفت آنحضرت وایکم مثلی و کدام یکی از شما مانند منست انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی بدرستیکه من شب میکنم در حالی که طعام میدهد مرا که پرورنده و تربیت کننده منست و آب میدهد وی مرا متفق علیه بدانکه علما را درین طعام و شراب چند قولست یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود که برای آن حضرت بهر شب از نزد پروردگار می آمد و میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خدای تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خورد زیرا نیز فرض کنند چنانکه در روایت دیگر آمده است اظل عند ربی یطعمنی ویسقینی روزه میکنم نزد پروردگار خود طعام و شراب میدهد مرا چه آنچه موجب افطار است شرعا طعام و شراب معتاد است اما آنچه بطریق خرق عادت از بهشت پروردگار آمده باشد مبطل صوم نبود و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوتست که لازم او است پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب میبخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب است بود دافع میکند و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم و یا مراد بطعام و شراب سیری و سیرابی است که بی طعام و شراب آن حضرت را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت است زیرا که قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نیز بخشد و درین معنی قوت در ضمن سیری و سیرابی است و گفته اند معنی اول راجح تر است چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و مفوت مقصود از صوم و وصال است چه روح این عمل گرسنگی است و تشنگی و نیز حال آن حضرت در اکثر جوع بود چنانکه سنگ بر شکم مبارک می بست کذا فی فتح الباری و مختار آنست که مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وسلم وارد میگشت حاصل میشد که بدان از غذای جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای جسمی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی که مر آنحضرت را بود تنبیه اختلاف است علما را در صوم وصال در غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جائز است یا حرام است یا مکروه طائفه گویند که جائز است مر کسی را که قادر است بدان و نهی از برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث عائشه آمده است و از بعضی صحابه مثل عبدالله بن زبیر و غیره و تابعین مثل عبدالله بن ابی نعمر و عامر بن عبدالله بن الزبیر و ابراهیم تیمی منقول است و اکثر برانند که جائز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی تنصیص کرده اند بر کراهت و اختلاف کرده اند که کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جائز است تا سحر و این در حقیقت تاخیر افطار است نه وصال و جمهور بر آنند که آن از خصائص حضرت نبوت است و ظاهر حدیث بر همین است و از اهل سلوک آنها که مولع اند بریاضت نفس که اعتیاد ورزی افطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال بر آید والله اعلم الفصل الثانی عن حفصة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یجمع الصیام قبل الفجر فلا صیام له کسیکه نیت نکند و تصمیم عزم نماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را یجمع بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و

وثابت عزم بودن بر کاری رواه الترمذی وابو داود والنسائی والدارمی وقال ابو داود وقفه علی حفصة وگفته است ابو داود که موقوف کرده اند این حدیث را بر حفصه معمر بفتح
میمین وعین مهمله درمیان آنها که از اتباع تابعین است وثوری وابن عیینه وعبد الرزاق از وی روایت دارند والزبیدی بضم زای وفتح موحده وسکون تحتانیه منسوب بزبید نام او محمد بن صعب است از
یاران زهری است وده سال با وی بوده وسماع حدیث از وی نموده وابن عیینة نیز از اتباع است ومشهور است ویونس الایلی بفتح همزه وسکون تحتیه منسوب بایله شهر مشهور از شام نام پدر وی یزید است
کلهم عن الزهری همه ایشان معمر وزبیدی وسفیان وابن عیینة ویونس روایت میکنند از زهری وموقوف میدارند این حدیث را بر حفصه ومعنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد که قول صحابی باشد وبآنحضرت
صلی الله علیه وسلم رفع نکرده باشد وگفته اند که این حدیث صحیح است پنج کس از اصحاب کتب ستة جز بخاری روایت کرده اند ودارقطنی نیز روایت کرده وگفته که رجال اسناد وی همه ثقات اند وظاهر این حدیث آنست
که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان وقضا ونذر وکفارت یا نفل ومذاهب درینجا مختلف است مذهب مالک همین است که نیت از شب برای روزه شرط است هر روزه که
باشد نظر بعموم این حدیث وشافعی واحمد نیز بدین قایل اند در غیر نفل اما نفل جائز است بنیت قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز ومذهب ما آنست که روزه ماه رمضان ونفل ونذر معین جائز است بنیت
از نصف نهار شرعی که قبل از زوال است وبرای روزه قضا وکفارت ونذر مطلق نیت شرط است از شب ودلائل هر یک مذکور است در شرح فقه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا سمع النداء احدکم والاناء فی یده چون بشنود بانگ نماز را یکی از شما وحال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد فلا یضعه حتی یقضی حاجته منه پس باید
که ننهد آوند را تا آنکه برآرد حاجت خود را از وی یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که مراد اذان مغرب باشد پس بدین تاکید است برای تعجیل افطار اگرچه ترک اکل وشرب نزد اذان مسنون است یا اذان صبح بود یعنی
مدار بر اذان نیست نظر بر حقیقت صبح کند اگر بیقین طلوع کرده است نخورد ودر شک تحری نماید اگر در غالب ظن شب است بخورد والا نخورد وگفته اند که مراد اذان بلال است که بشب میگفت چنانکه در باب اذان گذشت
وقید بودن انا در دست اتفاقی است رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی ومراد از آن سر بره است که گفت آنحضرت که گفت خدای تعالی احب
عبادی الی اعجلهم فطرا دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتابنده ترین ایشانست در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت وشکرگذاری ترخیص واغتنام نعمت واظهار بندگی واحتیاج وبعضی
گفته اند که مراد مسلمانانند زیرا که یهود ونصاری تاخیر میکنند در آن رواه الترمذی وعن سلمان بن عامر صحابیست ودر بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است واین خطا است از کاتب
یا از مؤلف کتاب کذا قالوا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما فانه برکة پس بدرستیکه خرما
یا افطار بخرما سبب برکت وزیادتی ثواب است فان لم یجد فلیفطر علی ماء پس اگر نیابد خرما پس باید که افطار کند بر آب فانه طهور پس بدرستیکه آب پاک کننده است یا افطار بآب پاک کننده است
معده را از آلایش وصاف کننده است وموجب اشتها است وبعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد وطلب طعام واشتها پیدا شود قبول میکند طعام را باقبال تمام وچون یافت شد نخست چیزی که بعد
بوی شیرین مستفعع گردد وبدن بوی غایت انتفاع خصوصا قوت باصره که انتفاع وی از حلاوت بیشتر وقوی تر است وچون حلاوت اهل حجاز تمر است ومجبول است طبیعت ایشان برآن ترغیب یافته است بدان
انتفاع ایشان بوی اکثر باشد واما آب چون جگر از روزه خشکی حاصل میشود پس چون تر شود انتفاع وی بغذا کامل تر گردد ولهذا اولی بحال تشنه وگرسنه آنست که اندکی آب بیاشامد پس از آن طعام بخورد رواه
احمد والترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی ولم یذکر فانه برکة غیر الترمذی وذکر نکرده است لفظ فانه برکة را جز ترمذی وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یفطر قبل ان یصلی علی رطبات بود آنحضرت که افطار میکرد پیش از آنکه نماز بگذارد بر چند خرمای تر فان لم یکن رطبات فتمیرات پس اگر نمیبود خرماهای تر پس افطار میکرد بچند خرمای خشک ودر
بعضی روایات سه رطب وسه تمر واقع شده فان لم تکن تمیرات حسا حسوات من ماء پس اگر نمیبود خرماهای خشک هم مینوشید چند کف آب رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب وعن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فطر صائما او جهز غازیا فله مثل اجره روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر
صحابیست گفت گفت آنحضرت کسیکه روزه کشاید روزه داری را یا سازد سامان غزا کننده را پس مر او راست مانند اجر وی بجهت اعانت بر خیر وشریک شدن در آن رواه البیهقی فی شعب الایمان
ومحیی السنة فی شرح السنة وقال صحیح وگفته است محیی السنة که این حدیث صحیح است وترمذی ونسائی وابن ماجه وابن خزیمه وابن حبان نیز روایت کرده وحکم بصحت آن کرده اند وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا افطر قال ابن عمر روایت میکند که بود آنحضرت وقتی که افطار میکرد میگفت ذهب الظماء وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی
رفت تشنگی وتر شد رگهای وثابت شد اجر وثواب اگر خواسته است خدا الظما بهمزه است ممدود ومقصور بمعنی تشنگی یا تشنگی سخت رواه ابو داود وعن معاذ بن زهرة بضم زای وسکون ها از ثقات
تابعین است قال ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا افطر قال بود آنحضرت چون افطار میکرد میگفت اللهم لک صمت خداوندا برای رضای تو روزه داشته ام وعلی رزقک افطرت
وبر روزی تو که رسانیدی کشادم روزه را رواه ابو داود مرسلا الفصل الثالث عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الدین ظاهرا ما عجل الناس
الفطر همیشه است دین غالب مادامیکه شتابی کنند مردم افطار را لان الیهود والنصاری یؤخرون زیرا که یهود ونصاری تاخیر میکنند در افطار پس در خلاف ایشان وهم بنای عمل ایشان غلبه
شوکت است در دین ودرین کلام اشارتست که قوام دین وغلبه آن در مخالفت اعدای دین است رواه ابو داود وابن ماجة وعن ابی عطیة رضی الله عنه تابعی است از اقران مسروق قال گفت
دخلت انا ومسروق علی عائشة درآمدم من ومسروق بر عائشه فقلنا پس گفتیم یا ام المؤمنین رجلان من اصحاب محمد دو مرداند از یاران محمد صلی الله علیه وسلم احدهما یعجل الافطار
ویعجل الصلوة یکی از آن دو مرد شتابی میکند در روزه کشادن وشتابی میکند در نماز گذاردن یعنی نماز مغرب والآخر یؤخر الافطار ویؤخر الصلوة ودیگر از آن دو مرد تاخیر میکند افطار را وتاخیر میکند
نماز را قالت گفت عائشه ایهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة کدام یکی از آن دو مرد تعجیل میکند در افطار وتعجیل میکند نماز را قلنا عبد الله ابن مسعود گفتیم آنکه تعجیل میکند عبد الله بن مسعود است
رضی الله عنه قالت هکذا صنع رسول الله گفت عائشه هم چنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والآخر ابو موسی ودیگر که تاخیر میکند ابو موسی اشعری است رضی الله عنه پس ابن مسعود

عمل عزیمت میکرد و ابو موسی برخصت و ابن مسعود اعلم و افقه است در احکام و اقدام است در اتباع [redacted] ابو موسی نیز از کبار صحابه است در انیز سندی یا عذری خواهد بود و شاید گاه گاهی میکرده باشد والله اعلم رواه مسلم

وعن العرباض بن ساریة صحابیست از اهل صفه و از آن کویند کان که نازل شده در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة قال دعانی رسول الله گفت خواند مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

الی السحور وفی رمضان بطعام سحر در رمضان اینجا سحور بفتح سین است زیرا که خواندن بطعام میکویند فقال هلم الی الغداء المبارك پس گفت آنحضرت بیا بسوی طعام برکت کرده شده در وی چنانکه

در اول بگذشت فان فی السحور برکة رواه ابو داود والنسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم سحور المؤمن التمر نیکو طعام سحر مسلمان خرما است یکی خود

سحور طعام برکت است و تمر زیادت برکت است و چون در افطار وی نیز برکت است تسحر بوی موجب برکت اول و آخر خواهد بود رواه ابو داود باب تنزیه الصوم یعنی دور داشتن روزه از آنچه فاسد کرداند و را یا مکروه

بود و در وی تنزیه بمعنی بعد است و تنزیه باری تعالی تبعید و است از آنچه روا نیست بر وی از نقائص و عیوب و در حدیث آمده است الایمان نزه یعنی دور است از معاصی و در حدیثی دیگر آمده است الجابیة نزهة یعنی جابیه بعید است از

وبا و جای نظام و بیمی است بدمشق الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یدع قول الزور روزه داری که ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید و زور

قسمی از قول است و مراد اینجا شامل قول و فعل است تا صحیح افتد قول وی والعمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی و مبالاتی در آنکه ترک کند

خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شرعیت آن همین گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطفای نائرهٔ نفسانیت است تا نفس از امارگی برآید و مطمئنه گردد رواه البخاری

مشایخ گفته اند صوم بر سه قسم است یکی صوم عوام که عموم رحمت آن همه عالم راست و آن امساک از اکل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامه اعضا و حواس از لذات و شهوات محرمه و مکروهه بلکه از انهماک در مباح نیز از آنکه

منافی کسر نفس و قمع واست و صوم اخص الخواص و آن امساک از هر چیزی که ما دون حق است و عدم التفات بغیر وی و تعلق بما سوای وی سبحانه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه

وسلم یقبل ویباشر وهو صائم گفت عائشه بود آنحضرت که بوسه میداد و مباشرت میکرد یعنی بشره و اندام را به بشرهٔ زنان میرسانید وکان املککم لاربه و بود آنحضرت مالکترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی

لنفسه و ارب بفتح همزه و را بمعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین است و گاهی روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر ارادت عضو مراد عضو مخصوص

خواهد بود و تورپشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن حمل او است بر حاجت متفق علیه و ترمذی گفته که در این باب حدیث عائشه حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و غیرهم

در بوسه مر صائم را بعضی رخصت کرده اند پیر را نه جوان را و مباشرت سخت تر است از او بعضی گفته اند که بوسه نقص اجر میکند نه تفطیر انتهی و مذهب نزد ما آنست که باک نیست بوسه اگر ایمن باشد از جماع یا انزال و

مکروه است اگر ایمن نباشد زیرا که بوسه کذاته مفطر نیست و لیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شده ذات وی و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی امام محمد در موطا گفته که باز داشتن

خود را از آن افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه و در موطا گفته که ابن عمر نهی میکرد

از تقبیل و مباشرت و عمر ابن الخطاب نهی میکرد از تقبیل و میگفت که نبود از عصمت هیچ یکی را آنچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر

فی رمضان وهو جنب من غیر حلم گفت عائشه بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب میبود از غیر احتلام فیغتسل ویصوم پس غسل میکرد بعد از فجر و روزه میداشت متفق علیه

از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شده است و بود ابو هریره که روایت میکرد از فضل بن عباس که نیست روزه مر کسی را که صبح کند بجنابت و چون رسید ابو هریره را حدیث عائشه و ام سلمه رجوع کرد از آن و گفت ایشان

داناترند از من و در این امر این را قصه ایست که ذکر کرده امام نزار در شرح سفر السعادت و اکثر علما برینند و طیبی از نخعی نقل کرده که در روزه نفل درست است و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند

که چون جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح تر است بعد از آن بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم بر جواز احتلام بر آنحضرت و الافائده نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام

بر آنحضرت جایز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در مواهب لدنیه از قرطبی نقل کرده است که گفت صحیح این است که جایز نیست احتلام بر آنحضرت و مراد باحتلام در حدیث وی انزال است بی دیدن

چیزی در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه مبنای قید عدم جواز است یعنی میبود غسل وی صلی الله علیه وسلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام جایز نیست بر وی فافهم وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان

النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وهو محرم گفت ابن عباس که آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود پس محرم را جایز است که حجامت کند و لیکن بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده

شود جزای آن بدهد چنانکه در باب احرام بیاید واحتجم وهو صائم و حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه وی صائم بود پس بحجامت کردن صوم فاسد نمیکردد و نزد امام ابو حنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت

لازم نمیکرده و نزد ائمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میکردد صوم حاجم و محجوم و واجب میکردد بر وی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میکردد صوم حاجم و واجب میکردد بر وی کفارت کذا قال الطیبی و کلام در

احتجام صائم در حدیث افطر الحاجم والمحجوم بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی وهو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه کسیکه فراموش کرد روزه را و طعام

خورد روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکردد فانما اطعمه الله وسقاه زیرا که خورانیده است او را و نوشانیده او را مگر خدای تعالی متفق علیه و این حکم

عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا در روزهٔ رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از امام ابی حنیفه که میگفت اگر نمیبود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر

نمیبود روایت این حدیث را قایل میشدم بقضا و در هدایه گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع نیز بجهت استوا در رکنیت وعنه قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم

اذ جاءه رجل فقال ودر اثنای آنکه نشسته ایم ما نزد آنحضرت ناگاه آمد او را مردی پس گفت آمد نزد ما یا رسول الله هلکت هلاک شدم یعنی افتادم در گناه و در روایتی زیاده کرده واهلکت و هلاک کردم یعنی زن خود را

با افکندن او در گناه و قال مالک گفت آنحضرت چه شده است چه کرده تو که این میگوئی قال گفت آنمرد وقعت علی امرأتی وانا صائم افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در روایتی جامعت اهلی فی نهار

رمضان واقع شد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل تجد رقبة تعتقها آیا می یابی بنده را که آزاد کنی آنرا قال لا گفت نمی یابم قال گفت آنحضرت فهل تستطیع ان تصوم

شهرین متتابعین پس آیا میتوانی که روزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال گفت آنحضرت هل تجد اطعام ستین مسکینا آیا می یابی طعام شصت مسکین که بخورانی ایشان را قال لا گفت نمی یابم

قال گفت آنحضرت اجلس بنشین و مکث النبی و درنگ کرد و انتظار برد پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی بیاید از طعام و بوی دهد تا کفارت وی شود و مکث بضم کاف و فتح هر دو روا است فبینا نحن علی ذلك
اتی النبی پس در اثنای آنکه ما برین حال بودیم آورده شد به پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعرق فیه تمر بزنبیلی بافته شده از برگ خرما و عرق بفتح عین و را و بسکون نیز آمده والعرق المکیل الضخم زنبیل سطبر
که در وی پانزده صاع تا بیست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مد است قال این السائل گفت آنحضرت کجاست آن مرد سائل و کیست قال انا گفت منم اینجا حاضر قال گفت آنحضرت خذ هذا فتصدق
به بگیر این تمرها را پس تصدق کن بوی بر فقرا از کفارت خود فقال الرجل اعلی افقر منی پس گفت آن مرد آیا تصدق کنم بر فقیرتر از خود یا رسول الله یعنی من خود فقیرترم از همه ام بر فقرا چه تصدق کنم فوالله ما بین لابتیها
پس بخدا سوگند که نیست میان دو سنگستان مدینه یرید الحرتین میخواهد به لابتین حرتین و حره و حره زمین سنگ لاخ سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگ لاخ واقع شده اهل بیت افقر من اهل بیتی نیست
اهل خانه فقیرتر از اهل خانه من فضحك النبی پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه تا آنکه پیدا آمد نابهای آن حضرت و ناب دندان پیشین و در دندانها دندان نیشک میگویند و آن ما نهات
متصل بنا عیات و در روایات بدت نواجذه نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت دهان که آنرا ضرس العقل و ضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ و کمال عقل برآیند و پیدا آمدن آنها از خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان
مطلق دندانهاست بتحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است ثم قال اطعمه اهلك پس گفت آنحضرت آن مرد بخوران تمر را اهل خانه خود را چون بدید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود بخور
کفارت در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت و خوردن اهل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی بر آن رفته اند که این حکم مخصوص بآن مرد است و بعضی گفته اند که منسوخ است و قول قدیم همان است که گفته شد والله
اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبلها وهو صائم روایت میکند عایشه رضی الله عنها که آنحضرت بوسه میکرد او را و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود
ویمص لسانها و میمکید آنحضرت زبان عایشه را و مص مکیدن و گفته اند مصمصه بمهملتین مثل مضمضه بمعجمتین لیکن مهمله بطرف زبان میباشد و معجمه بتمام دهان و شک نیست که این تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود رواه
ابوداود و گفته اند که سند این حدیث ضعیف است یکی از روات وی محمد بن دینار الطاحی البصری و دیگر سعید بن اوس است و هر دو ضعیف اند والله اعلم وعن ابی هریرة ان رجلا سال النبی صلی الله علیه وسلم
عن المباشرة للصائم ابوهریره روایت میکند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مر صائم را و مراد بمباشرت لمس مرد و زن است یکدیگر را و ملاقات بشره با بشره در غیر فرج فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت
مر او را و مباح گردانید و اتاه آخر فسأله و آمد آنحضرت را مردی دیگر پس سوال کرد از مباشرت فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود فاذا الذی رخص له شیخ پس ناگاه آن کسیکه رخصت کرد مر او را پیر بود
واذا الذی نهاه شاب و آنکه وی را نهی کرد او را جوانست پس معلوم شد که پیر را درست است و جوان را نه و مال با من و خوف است و در غالب سبب آن پیری و جوانی است رواه ابوداود وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من ذرعه القیئ وهو صائم فلیس علیه قضاء کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را قی پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست ومن استقاء عمدا فلیقض و کسیکه قی کند بقصد باید که
قضا کند که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت مطلق است و برابر است که قی پر دهن باشد یا کمتر از آن و این است مذهب ائمه ثلثه و اما مذهب نزد اصحاب ما پس امام محمد موافق است ائمه را
در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و امام ابویوسف مقید میکرد اند تعمق را بملأ الفم پس اگر قلیل باشد قضا نکند چنانچه در حدیث نیست و ذکر کرده است در هدایه مذهب امام ابوحنیفه را و بعضی
شروح هدایه گفته که قول محمد روایتی است از ابی حنیفه گفتم من و بخدا توفیق که امام محمد در موطای خود گفته است که همین است قول ابی حنیفه رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم او را مگر از حدیث عیسی بن یونس وقال محمد یعنی البخاری لا اراه محفوظا و گفته است محمد یعنی
بخاری که نمی بینم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد وعن معدان بفتح میم و سکون عین معدان بن طلحة تابعی ثقه است روایت دارد از عمر بن الخطاب و
ابی الدرداء و ثوبان ان ابا الدرداء حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قاء فافطر روایت میکند که ابوالدرداء حدیث کرد او را که آنحضرت قی کرد پس افطار کرد قال فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق گفت
معدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق فقلت ان ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتم مر ثوبان را که ابوالدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر خدا صلعم قاء فافطر قی کرد پس افطار کرد فقال صدق و گفت
ثوبان راست گفته است ابوالدرداء وانا صببت له وضوءه و من ریخته بودم برای آنحضرت آب وضوی او را و ثوبان مولای آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابوداود والترمذی والدارمی ظاهر این حدیث دلالت دارد
که قی ناقض وضوست و تفریع این حدیث بر سابق استقاء یعنی تعمد قی خواهد بود و در اول تمیز نکرده کذا قالوا و باین حدیث استدلال کرده اند ابوحنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضوست و حمل کرده شافعی و آنانکه
قائل نیستند بنقض قی و ضوء را بر شستن دهان روی یا بر استحباب والله اعلم وعن عامر بن ربیعة صحابی است قدیم الاسلام حاضر شده بدر را و تمامه مشاهد را قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم ما لا احصی
یتسوك وهو صائم گفت دیدم آنحضرت را آنقدر که شمار نمیتوانم کرد مسواک میکرد و حال آنکه وی روزه دار بود رواه الترمذی وابوداود و این حدیث مطلق است در جواز مسواک کردن روزه دار و علما
اختلاف است امام ابوحنیفه و امام مالک جائز میدارد نه خواه مسواک سبز باشد یا تر کرده شده باب خواه قبل از زوال بود یا بعد از آن ابویوسف گفته مکروه است رطب و مبلول و نزد شافعی مکروه است بعد از زوال برای آنکه مدح
ازاله خلوف است و نزد احمد و اسحق مکروه است آخر نهار پس آنکه مکروه میدارد دست میدارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان صرح العلماء وعن انس قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال اشتکیت
عینی گفت انس آمد مردی نزد آنحضرت گفت شکایت کردم من مر دو چشم خود را یعنی مر دو چشم من درد آمد می گویند شکایت کرد فلان شکم خود را وقتی که درد آمد شکم یا چشم و گاهی هم چنین میگویند شکایت کرد بطن او یعنی
درمند شد و بیمار شد و اصل شکایت معنی گله است و این نیز از این باب است افاکتحل وانا صائم گفت آن مرد آیا پس سرمه کشم در چشم که علاج درد چشم است و حال آنکه من روزه دارم قال نعم گفت آنحضرت آری سرمه
بکش یعنی سرمه کشیدن روزه را زیان نمیکند اگر میخواهی بکش رواه الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست اسناد وی قوی و ابو عاتکه الراوی
یضعف و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود و حکم کرده میشود بضعف وی نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیثی از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس اسناد وی قوی نیست
و بصحت نرسیده است از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم درین پس مکروه داشته اند آنرا بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق است و رخصت کرده اند
بعضی و این قول شافعی است انتهی و قول امام ابوحنیفه نیز رخصت است و از امام مالک کراهیت نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابی داود آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه

سلم که سر مبارک تر میکرده و در حدیث دیگر آورده که گفته است رسول الله صلی الله علیه وسلم باید که پرهیز کنند از سرمه و حدیث ضعیف است والله اعلم وعن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال لقد رایت النبی صلی الله
علیه وسلم بالعرج گفت بتحقیق دیدم آن حضرت را بعرج بفتح عین مهمله و سکون را نام موضعی است میان مکه و مدینه و بعضی گفته اند موضعی است بمدینه یصب علی راسه الماء میریخت آن حضرت بر سر خود آب را
وهو صائم و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود من العطش میریخت آب از جهت تشنگی او من الحر یا از جهت گرمی شک راویست رواه مالک وابوداود وعن شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس
بفتح همزه و سکون واو انصاری برادرزاده حسان بن ثابت و را و پدر او را صحبت حسبتان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتی رجلا بالبقیع آمد مردی را بالبقیع که مقبره مدینه
مطهره است وهو یحتجم و آن مرد حجامت میکرد وهو آخذ بیدی و آنحضرت گیرنده بود دست مرا لثمانی عشرة خلت من رمضان وقتی که هجده شب گذشته بود از رمضان فقال پس گفت آن حضرت
افطر الحاجم والمحجوم روزه کشاد حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزه هر دو رواه ابوداود وابن ماجه والدارمی قال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه وتاوله
بعض من رخص فی الحجامة و تاویل کرده است این حدیث را که ظاهرش در فساد صوم است بحجامت بعضی از کسانی که رخصت کرده اند در حجامت میگویند که روزه بحجامت نمیشکند و میگویند بقول خود ای
تعرضا للافطار یعنی پیش آمدند حاجم و محجوم برای افطار و نزدیک است که بشکند روزه ایشان المحجوم للضعف اما محجوم بجهت ضعف و سستیکه عارض میشود مر او را بجهت خون کم کردن یعنی نزدیک است که
ضعف کند و بجهت آن بخورد روزه تا هلاک نشود والحاجم لانه لا یامن من ان یصل شیء الی جوفه و اما حجامت کننده زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون بشکم وی بمص الملازم بمکیدن شیشهای
حجامت در عرب باین طریق خون کم میکنند که بر موضع خون نیشها میزنند و بشاخ یا شیشه که آنرا محجم گویند بکسر میم بر آن موضع نهاده بدهان میکشند و میمکند پس جای آن دارد که خون بدهن درآید و از دهان درون شکم
رود و ملازم جمع ملزم بکسر میم فارورهٔ حجامت که جمع میکرد در وی خون بدانکه جمهور علما برانند که حجامت نمیشکند روزه را و مکروه نسبت مر صائم را مگر بجهت طریان ضعف و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی است
و همین است مروی از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و جماعتی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد ابن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طائفهٔ از علما مثل عبدالله
بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور بانکه حجامت مفطر است صوم حاجم و محجوم را چنانکه ظاهر این حدیث است و واجب است قضا و تشدید کرده عطا و کفارت را نیز واجب کردانید و بقول احمد قائل شده اند
بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان و نقل کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که حجامت کرد و وی صائم بود و روایت کرده است که افطر الحاجم و
المحجوم و من هیچ کدام از این حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صائم حجامت را باشد نزد من محبوب تر و اگر بکند حجامت نمیگویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت و
چون بمصر آمد میل کرد برخصت و در فتح الباری گفت که بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آن حضرت اشمل و ارجح است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس
موافق حدیث ابن عباس است زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و در نمی آید چیزی از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوتست و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگرچه همچنین است
ولیکن ثابت شده است اجتناب از ان بنص و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامهٔ اهل علم عدم افطار بحجامت است و قومی میگویند که حجامت اگرچه مفطر نیست اما مکروه است از جهت طریان ضعف و خوف
هلاک و علمای مذهب احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تایید مذهب خود و نصرت آن بمعقول و منقول و گفته اند که دوازده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث در این باب و جمهور تاویل میکنند آنرا که
مراد با فطار تعرض برای وست و وقوع در آن چنانچه مولف در کتاب نقل از محی السنه بیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی افطر الحاجم والمحجوم در شخص معین را بود که با حجامت ارتکاب امری کرده که مفسد صوم
بود میکردند از جهت حجامت و آن امر غیبت بود و احادیث بتغلیظ اغتیاب صادر شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک شام بحاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی
خوب نکرده اند که حجامت کرده اند ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نهی است و نهی منسوخ است والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصة ولا مرض کسیکه افطار کند روزی را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و پیری و بیم مرض لم یقض عنه صوم الدهر کله قضا نکند از وی روزهٔ
تمام عمر و ان صامه اگرچه روزه دارد تمام عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه است و مراد آن است که فضیلت روزهٔ فرض در آن مرتبه است که بروزهٔ نفل نتوان یافت اگرچه مدت عمر بود و
الا کفاره بروزه دو ماه کفایت میکند و آن رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه والدارمی والبخاری فی ترجمة باب و روایت کرده آنرا بخاری در ترجمهٔ باب یعنی بطریق تعلیق ذکر کرده است حدیث را
نیاورده است چنانچه احادیث صحیح بخاریست وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را یقول میگفت بخاری ابو المطوس بضم میم و فتح
طا و کسر واو مشدده و در آخر سین مهمله الراوی که راوی این حدیث است لا اعرف له غیر هذا الحدیث نمیشناسم او را جز این حدیث و گفته است که نمیدانم که شنیده پدر او از ابی هریره یا نه
و ابن خلف قرطبی گفته است که این حدیث ضعیف است احتجاج کرده نمیشود بمثل وی کذا فی بعض الحواشی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظما
بسیار روزه دار که نیست مر او را حاصلی از روزهٔ خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهی خود را باز ندارد وکم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و بسا شب خیز نمازگذار که نیست مر او را حاصلی از
قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز در زمین مغصوب کند و ارتکاب مناهی نماید و نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اهتمام ندارد و ظما بفتحتین مهموز و مقصور تشنگی یا تشنگی سخت رواه الدارمی
ذکر حدیث لقیط و ذکر کرده شده است حدیث لقیط بفتح لام و کسر قاف بن صبرة بفتح صاد مهمله و کسر موحده که در وی ترک مبالغه در استنشاق است مر صائم را فی باب سنن الوضوء
اگرچه در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الثالث عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یفطرن الصائم سه خصلت است که روزه نمی کشایند مر روزه دار را
الحجامة والقیء والاحتلام مراد بقیء آن است که سبقت کند و غالب آید و بعمد نکند که وی مفطر است چنانکه گذشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ و گفته است که
این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است وعبد الرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث و گفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و بیهقی و روایت کرده است ابوداود از مردی از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و ابوحاتم گفته که حدیث ابوداود اشبه است بصواب و ابوزرعه گفته که اصح است وعن ثابت البنانی بضم موحده و تخفیف نون از کبار تابعین است روایت میکند از انس قال گفت سئل

انس ابن مالک پرسیده شد از انس پسر مالک کنتم تکرهون الحجامة للصائم علی عهد رسول الله آیا بودید شما که مکروه میداشتید حجامت را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لا گفت انس مکروه
نمی پنداشتیم حجامت را الا من اجل الضعف مگر از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی از جهت آنکه فاسد میکرد اند صوم را مکروه است و ان رواه البخاری وعن البخاری تعلیقا و روایت است از
بخاری بطریق تعلیق و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد قال گفت بخاری کان ابن عمر یحتجم وهو صائم بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه صائم است یعنی حجامت میکرد در روزه ثم ترکه بعد از آن گذاشت حجامت
کردن را در روزه فکان یحتجم باللیل پس بود که حجامت میکرد در شب وعن عطاء رضی الله عنه قال ان مضمض گفت عطا که از تابعین است اگر آب در دهان جنبانید ثم افرغ ما فی فیه من الماء
پس تهی ریخت آنچه بود در دهن وی از آب لا یضیره ان تزدرد ریقه زیان نمیکند او را که فرو برد بکلو آب دهان خود را وما بقی فی فیه و فرو برد چیزی را که باقی مانده است در دهن او و بعضی گفته اند ما نافیه است یعنی
چیزی باقی نمانده است در دهن وی و گفته اند که اصل عبارت ما ذا بقی است و الف از قلم ناسخ افتاده و معنی آنست که وی چه چیز باقی مانده است در دهن یعنی هیچ چیز باقی نمی ماند بعد از ریختن آب از دهن مبالغه و شیخ ابن حجر گفته است
و در روایات مصطفی آنرا علک و وی میگوید که برای قوت دندان میخایند و علک بمعنی لزج و چسپان مثل سریشم تر آید و علک بفتح بمعنی خائیدن نیز می آید فان ازدرد ریق العلک لا اقول انه یفطر پس اگر بگلو فرو
برد آب دهن را که بخائیدن علک پیدا میگردد نمیگویم که وی افطار میکند زیرا که از وی چیزی جدا نمیگردد که بشکم درود تا روزه بشکند ولکن ینهی عنه ولیکن نهی کرده میشود از فرو بردن که مکروه است و احتیاط است و
در بعضی نسخ و ینهی عن العلک بی کلمه لا و گفته اند که این اوفق است بسیاق فافهم رواه البخاری فی ترجمة باب باب الصوم المسافر بدانکه احادیث وارده در صوم مسافر و افطار وی مختلف بعضی وارد
شده اند در اباحت افطار بی تعرض بآنکه صیام یا افطار افضل است و بعضی وارد شده بتخییر میان صیام و افطار و بعضی بر جواز افطار و ذم صیام نظر بتفاوت احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی
که افطار و صیام هر دو جائز اند و خلاف دارند در آنکه کدام یکی از ینها افضل است ابو حنیفه و مالک و شافعی و ثوری و غیر ایشان برانند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد از جهت ابرای ذمه و آسانی در
و موافقت مسلمانان و مشکل بودن قضای بعد از مضی رمضان و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشتن صالح حجت مرایشان را و نزد احمد و اسحق و اوزاعی و سعید بن المسیب افطار افضل است مطلقا و بعضی از
اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز نقل کرده اند از جهت تمسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ایام اخر و باحادیثی که وارد شده است در ذم صوم تا آنکه بعضی از اصحاب ظواهر عدم جواز صوم در سفر گفته و
گفته اند بصوم روزه دار در قضا کند که قول ایشان همان است و بعضی علما این رفته اند که هر چه آسانتر است همان افضل است و بعضی برانند که هر دو برابر است و بنده مخیر است والله اعلم الفصل الاول
عن عائشة رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه وسلم اصوم فی السفر گفت عائشه که حمزه بن عمرو اسلمی که از اصحاب است گفت مر آنحضرت را که روزه دارم در سفر و
کان کثیر الصیام و بود این مرد بسیار روزه دارنده فقال ان شئت فصم وان شئت فافطر پس گفت آنحضرت اگر میخواهی پس روزه دار و اگر میخواهی افطار کن ظاهر آنست که سخن فی روزه و افطار هر دو برای
بود و این حدیث دلیل است بر جواز صیام در سفر و تخییر میان وی و افطار متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال غزونا مع رسول الله گفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لست
عشرة مضت من شهر رمضان وقت شانزده شب که گذشته بود از رمضان فمنا من صام ومنا من افطر پس بعضی از ما کسی بود که روزه داشت و بعضی از ما کسی بود که افطار کرد فلم یعب
الصائم علی المفطر ولا المفطر علی الصائم پس عیب نکرفت روزه دار بر افطار کننده و نه افطار کننده بر روزه دار این حدیث نیز ظاهر در تخییر و مساوات است مگر آنکه عدم عیب بجهت اصل جواز دارند اگر چه یکی از
افضل باشد رواه مسلم وعن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت جابر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی سفر بسفری فرای زحاما پس بدید آنحضرت انبوهی مردم را و دید رجلا
قد ظلل علیه و دید مردی را که سایه کرده شده است بروی بخیمه مانند آن از شدت عطش و حرارت صوم بحال خود آمده کنایت است از ایستادن مردم بر سر او و گرد بر گرد او فقال ما هذا پس پرسید آنحضرت چیست
این انبوهی و این سایه کردن و سبب آن چیست قالوا صائم گفتند این مرد روزه دار است که بجهت غایت ضعف افتاده است فقال پس گفت آنحضرت لیس من البر الصیام فی السفر نیست از نیکی روزه داشتن
در سفر یعنی تا این سر حد که برسد روزه داشتن نیک نیست و افطار افضل است متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی السفر بودیم با آنحضرت در سفری
فمنا الصائم ومنا المفطر پس بعضی از ما روزه دار بودند و بعضی از ما افطار کننده فنزلنا منزلا فی یوم حار پس فرود آمدیم منزلی را در روز گرم فسقط الصوامون پس افتادند روزه داران وقام المفطرون
و بر پا ایستادند افطار کنندگان فضربوا الابنیة پس زدند خیمها را وسقوا الرکاب و آب دادند شتران را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذهب المفطرون الیوم بالاجر بردند
افطار کنندگان امروز اجر و ثواب را و این دلیل است که فطر با قوت افضل است از صوم با عجز کذا قیل گفت بنده ضعیف سامحه الله که در قول وی الیوم ایماست بآن که افضلیت فطر بجهت خدمتگاری مفطر است مر صائمان را نه
علی الاطلاق فافهم و در حدیث دلیل است بر آنکه خدمت صالحان افضل از نوافل است ذکره الشیخ فی العوارف متفق علیه وعن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة
بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعنی بسال فتح مکه فصام پس روزه داشت در راه حتی بلغ عسفان تا آنکه رسید عسفان را بضم عین و سکون سین مهملتین و فا نام موضعی است بر دو مرحله از مکه در وی چاهها است شیرین آب
ثم دعا بماء پس طلبید آنحضرت آب را فرفعه الی یده پس برداشت آب را تا نهایت دراز دست خود لیراه الناس تا ببینند آنرا مردم فافطر پس آب خورد و روزه بکشاد حتی قدم مکة تا آنکه قدوم آورد بمکه
وذلک فی رمضان و این واقعه در رمضان بود و مشهور آنست که بر آمدن آنحضرت از مدینه دهم رمضان بود و در آمدن بمکه و فتح آن بستم وکان ابن عباس یقول و بود ابن عباس که میگفت قد صام رسول الله
بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در سفر یا درین سفر وافطر و افطار کرده است یعنی بهر دو وجه عمل فرموده فمن شاء صام ومن شاء افطر پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار
کند یعنی هر دو برابر است و بنده مخیر است متفق علیه وفی روایة لمسلم عن جابر و در روایتی مر مسلم را از جابر آمده است انه شرب بعد العصر که آنحضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر الفصل
الثانی عن انس بن مالک الکعبی صحابیست غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان صحابه نیست دو کس که نام ایشان انس است الا این انس بن مالک این و کسی که این انس بن مالک را یک حدیث است
در صوم مسافر و حامل و مرضع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وضع عن المسافر شطر الصلوة بدرستیکه خدای تعالی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت آنرا از ذمه وی
نصف نماز که چهار گانی را دو گانه آورده والصوم عن المسافر و نهاده است وجوب روزه را از ذمه مسافر وعن المرضع والحبلی و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و آبستن لهذا در افطار مرضع و حبلی را

بر تقدیر یست که اگر زیان کند بچه را یا نفس ایشان را و مراد بمرضع دایه است که بحکم عقد اجاره ارضاع بر وی لازم شده است اما بر وی ارضاع لازم نیست اگر استئجار آرد جز این نتوان آورد مگر آنکه پدیدش فقیر باشد یا مرضع
نیابد این چنین است مذهب ما رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجه وعن سلمة بن محبق بضم میم وفتح حاء مهمله وتشدید موحده مفتوحه در آخر قاف وبکسر باء نیز گفته اند ولیکن محدثان بفتح با میخوانند
صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له حمولة تأوی الی شبع کسیکه باشد مراو را مرکبی که برساند او را بمنزل در حالت سیری و آسانی وحموله بفتح حاء چیزیکه بر داشته شود بار بر وی
شتر باشد یا خر یا جز آن یعنی مرکب فلیصم رمضان حیث ادرکه پس باید که روزه دارد رمضان را هر جا که دریابد رمضان او را یا دریابد او رمضان را ازین حدیث معلوم میشود که بر تقدیر آسایش و آسانی در سفر روزه باید
داشت و امر در وی محمول بر ندب و استحباب است والا افطار جائز است در سفر اگرچه مشقت نبود و اجماع برین حدیث سخن بجهت ضعف بعضی رجال است که اسناد کرده اند ذکره الشیخ ابن حجر رواه ابو داؤد الفصل
الثالث عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج عام الفتح الی مکة فی رمضان روایت است از جابر که آنحضرت بیرون آمد در سال فتح بسوی مکه در رمضان فصام پس روزه
داشت در راه حتی بلغ کراع الغمیم بضم کاف وتخفیف را و فتح غین معجمه تا رسید این موضع را که میان مکه و مدینه است نزدیک بعسفان بر سبیل از دی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثم دعا بقدح
من ماء پس طلبید قدحی از آب فرفعه پس بر داشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پس نوشید آب را فقیل له بعد ذلک ان بعض الناس قد صام پس گفته
شد مر آنحضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بر روزه ماندند و افطار نکردند با این معنی روزه دار گرفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئک العصاة اولئک العصاة آنجماعت
بی فرمانی کنندگان آنجماعت بی فرمانی کنندگان مکرر فرمود از برای تاکید و زجر و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول صلی الله علیه وسلم را و قبول نکردند رخصت خدا را عز وجل و وارد شده است که خدا دوست دارد
که کرده شود رخصتهای وی را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود عزیمتهای او و ازان جهت که روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه طائفه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار
کرد رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صائم رمضان فی السفر کالمفطر فی الحضر روزه دارنده رمضان در سفر مانند افطار
کننده است در حضر ازین حدیث معلوم میشود منع از صوم در سفر بسبب چو منع افطار در حضر و این محمول بر تضرر و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که تشابه و تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است و دیگری تارک عزیمت
رواه ابن ماجه وعن حمزة بن عمرو الاسلمی انه قال گفت یا رسول الله انی اجد بی قوة علی الصیام فی السفر بدرستیکه من می یابم در خود قوت بر روزه داشتن در سفر فهل علی جناح پس هست آیا
بر من گناه قال گفت هی رخصة من الله این افطار رخصت است از خدا عز وجل فمن اخذ بها فحسن پس کسیکه اخذ کند رخصت و عمل کند بدان پس نیکست نظر بشهود کرم و تیسیر الهی و عجز و ضعف خود چنانچه
گذشت ومن احب ان یصوم فلا جناح علیه و کسیکه دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه بر وی درین اشارتست باولویت افطار رواه مسلم باب القضاء ظاهر آنست که مراد بقضا قضای
صوم رمضان باشد و اگر مراد ازان عام باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان را حکم است اگر ناسیا باشد نه قضا است و نه کفارت و اگر متعمد باشد بعذر کفارتست و قضا و در ابواب سابق حکم آن گذشت
و اگر بعذر باشد چنانچه سفر و مرض در آنجا قضا است الفصل الاول عن عائشة قالت کان یکون علی الصوم من رمضان گفت عائشه بود شان که میبود بر ذمه من روزه از رمضان که بعذر
خورده بودم فما استطیع ان اقضی الا فی شعبان پس نمیتوانستم که قضا کنم مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال قال گفت یحیی بن سعید تعنی الشغل من النبی او بالنبی صلی الله
علیه وسلم یعنی منع میکرد عائشه را از قضای ماههای دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آنحضرت از جهت طلب کردن وی صلی الله علیه وسلم استمتاع از وی رضی الله عنها یا از جانب عائشه مشتهی
بودن مهمی مر آنحضرت را و آنحضرت در شعبان در اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت درین میان عائشه فرصت مییافت و روزه قضا میکرد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه روا نیست مر زن را که روزه دارد در حال آنکه شوهر وی حاضر است مگر بدستوری شوهر و این شامل است ابتدای صوم را و افطار را
بعد از صوم و درین هنگام قضا میکند بر مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمه باب قضای صوم است وجوداً و عدماً پس
موافق باشد بر مذهب شافعی و هر که با اوست در عدم وجوب قضای آن فافهم ولا تأذن فی بیته الا باذنه و اذن نکند زن هیچ کس را بدر آمدن در خانه شوهر مگر باذن وی اگرچه محرم باشد رواه مسلم وعن معاذة
العدویة انها قالت لعائشة ما بال الحائض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة روایت است از معاذه عدویه که تابعیه ثقه است و کنیت او ام الصهباء است که وی گفت مر عائشه را که چیست
حال حائض که قضا میکند روزه را که در ایام حیض خورده است و قضا نمیکند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند ساقط شده ادای آن بعذر حیض قالت عائشة کان یصیبنا ذلک گفت عائشه بود که میرسید ما را
آن یعنی حیض فنؤمر بقضاء الصوم پس امر کرده میشدیم بقضای صوم ولا نؤمر بقضاء الصلوة و امر کرده نمیشدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبدی است که شارع بدان حکم کرده است علت آن پرسیدن حاجت نیست اگر
چه ممکن بود که بگفت در قضای نماز حرج و مشقت تمام است باین سبب قضای آن واجب نشد اما عائشه را گفتگو برسبب شاید که وی میگفت مرا لیجی خبیث و شقت فی او اشارت کرد که در احکام شرع علت طلب کردن
حاجت نیست حکم شارع است هرچه فرماید باید کرد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وعلیه صوم صام عنه ولیه
کسیکه بمیرد و بر وی صومی است که قضا نکرده آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی متفق علیه بدانکه اختلاف کرده اند علما در کسیکه مرده و بر وی صوم واجب بود قومی بدان رفته اند که جائز است که روزه دارد از وی ولی وی
و باین قول قائل است امام احمد و شافعی در قول و تصحیح کرده است آنرا نووی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که مخیر است ولی میان صوم و طعام و جمهور علما برآنند که جائز است و متعین است طعام
از آن فدیه میگویند و باین قائل شده امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل
مال و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه مراد بصوم ولی اطعام و تکفیر اوست و این تاویل بعید است مگر آنکه ثابت شود بدلائل دیگر که فدیه واجب است و صوم مردودست متفق علیه الفصل الثانی عن نافع عن ابن
عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من مات وعلیه صیام رمضان فلیطعم عنه مکان کل یوم مسکینا کسیکه بمیرد و بر وی روزه رمضان باشد پس باید که خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه
یک مسکین را این حدیث متمسک جمهور است و غالبا این ناسخ اول است یا اول مأول است بدین چنانکه گفته شد رواه الترمذی وقال الصحیح انه موقوف علی ابن عمر و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است بر

ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد الفصل الثالث عن مالك بلغه ان ابن عمر كان يسأل روایتست از امام مالک رسیده است او را که
ابن عمر بود که پرسیده میشد هل یصوم احد عن احد او یصلی احد عن احد آیا روزه دارد یکی از جانب دیگری و نماز گذارد یکی از جانب دیگری فيقول لا يصوم احد عن احد ولا يصلي احد عن احد پس گفت
ابن عمر که روزه ندارد یکی از دیگری و نماز گذارد یکی از دیگری که ادا کرده شود از وی اما در روزه و نماز گذاردن و ثواب آن را بدیگری بخشیدن اختلافست و صحیح جواز است رواه في الموطا باب صيام التطوع
تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توربشتی گفته که تطوع توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن در عبادات نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع مینماید و طاعت میکند بی آنکه شارع
او را تکلیف کند الفصل الاول عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت
تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جا بتاء فوقانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آن حضرت
در روزه نفل دوام و استمرار نبود گاهی چندان متصل روزه میداشت تا آنکه مردم گمان میبردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چندان افطار میکرد که گمان میبردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عائشه میگوید وما رأيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا رمضان و ندیدم من آن حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد یکبار روزه مگر رمضان را وما رأيته في شهر اكثر منه صياما في شعبان
و ندیدم آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمیداشت چنانکه گفت وفي رواية قالت و در روایتی چنین آمده است که گفت عائشه كان
يصوم شعبان كله بود آنحضرت روزه میداشت شعبان همه شعبان را و چون در اینجا مبالغه بود باعتبار اقامه اکثر استعمال کل و دادن اکثر را حکم کل گفت كان يصوم شعبان الا قليلا بود آنحضرت که
روزه میداشت شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این است که گاهی تمام شعبان را روزه میداشت و گاهی اکثر آن را و این معنی بهتر است خصوصا بر تقدیر روایت و کان بواو در ثانی فافهم متفق
عليه وعن عبد الله بن شقيق از کبار تابعین و ثقات ایشان است قال قلت لعائشة اكان النبي گفت گفتم عائشه را آیا بود پیغمبر صلى الله عليه وسلم يصوم شهرا كله روزه میداشت
هیچ ماهی را همه ماه قالت ما علمته صام شهرا كله الا رمضان گفت عائشه نمیدانم من آن حضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان را ولا افطر كله حتى يصوم منه و نمیدانم آن حضرت
را که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه میداشت بعض آن ماه را یعنی هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت و هیچ ماهی را تمام بی روزه هم نمیگذاشت حتى مضى لسبيله تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است
از موت عبارت بآنکه بودن آن حضرت در دنیا و توقف وی برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی وی همیشه در راه آخرت و توجه بآن عالم بود کار تمام کرد و در گذشت رواه مسلم وعن عمران بن
حصين بضم حا و فتح صاد مهملتین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را میدید و بر وی سلام میکردند و آورده اند که یکبار داغ سوخت پس از دیدن ملائکه محجوب گشت عن النبي
روایت میکند از پیغمبر صلى الله عليه وسلم انه سأله او سأل رجلا وهو يسمع آن حضرت سؤال کرد عمران را او سؤال کرد مردی را و عمران میشنید شک راوی است و در صورت حال بر تقدیر سؤال آن حضرت
صلى الله عليه وسلم انیست فقال يا ابا فلان پس گفت ای ابو فلان کنایت از کنیت وی است مثل ابو محمد یا ابو عبد الله بخصوص کنیت او را گفتند چنانکه اکثر خطاب میکنند و میگویند ای فلان یا فلان کس یا کنیت نداشت او را
با بو فلان علی الاطلاق بکنیت ذکر کرده اند یا آنحضرت کنیت او را ذکر کرده باشد و راوی فراموش کرده و الله اعلم اما صمت من سرر شعبان آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان قال لا گفت نداشته ام قال گفت
آنحضرت فاذا افطرت پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان فصم يومين پس روزه دار دو روز را گویا که آن مرد نذر کرده بود یا عادت داشت دو روز روزه داشتن از آخر ماه و چون شنید نهی از تقدیم رمضان بصوم
یکروز و دو روز چنانکه در فصل اول از باب رؤية الهلال گذشت باز کشید خود را از آن منذور و معتاد پس بیان کرد آنحضرت که روزه منذور و معتاد منهی عنه نیست باید داشت و اگر فوت شد قضا باید کرد و سرر بفتح سین و
را و بکسر وی و بعضی بضم نیز گفته اند و نقیع را معنی اول ماه و وسط و آخر ماه بیاید چنانکه در قاموس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا معنی اول او وسط است زیرا که صوم آخر شعبان نهی واقع شده است و تحقیق آن است که
سرر و سرار گفته نمی شود مگر روز و آخر ماه که قمر در شب آنها مستتر و پوشیده میشود و توجیه آن است که گفته شد متفق عليه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الصيام
بعد رمضان شهر الله المحرم فاضلترین روزهها بعد از روزه رمضان روزه ماه خداست که محرم است بعضی میگویند که مراد بماه محرم روز عاشوراست که روزی اعظم است و مؤید آنست حدیث آینده
از ابن عباس و اضافت برای تشریف است نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد دارند محل استفسار میشود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه میداشتند نه در محرم جواب داده میشود که شاید
فضل آن در آخر ظاهر شد یا از صوم ماه محرم مانعی پیدا میشد وافضل الصلوة بعد الفريضة صلوة الليل و فاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تهجد است افضلیت آن از حیثیت
تعب و مشقت و وجود اخلاص و اما افضلیت سنن رواتب با ترتیبی که در آنهاست چنانکه در مذهب حنیفه و اکثر شافعیه است از جهت تاکد مسافات آن نماز و بیان ترتیب نوافل و رواتب و در افضلیت
بتفصیل در شرح مذکور است رواه مسلم وعن ابن عباس قال ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يتحرى صيام يوم فضله على غيره الا هذا اليوم يوم عاشوراء گفت ابن عباس
ندیدم من آن حضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل میداد آن روز را بصوم آن روز بر غیر وی مگر این روز که روز عاشوراست وهذا الشهر و مگر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان تحری قصد کردن
و طلب کردن چیزیکه احری است یعنی سزاوارتر است و مخالب طلع عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی توهم کرده که نام روز نهم است این خطاست و وجه توهم و تخطیه هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که
افضلیت روز عاشورا مبنی بر فهم ابن عباس است که وی از حال و مقال آن حضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین فهمیده و در باب فتح الاروز عرفه افضل از یوم عاشورا است بلکه از سایر ایام غیر جمعه که در افضلیت روز
عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و تحقیق وارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یکساله و صوم عرفه برابر دو ساله است متفق عليه وعنه قال حين صام رسول الله صلى الله عليه
وسلم يوم عاشوراء وامر بصيامه و هم از ابن عباس است گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بروزه داشتن روز عاشورا قالوا گفتند اصحاب يا رسول الله انه يوم
يعظمه اليهود والنصارى بدرستیکه روز عاشورا روزیست که بزرگ میدارند او را یهود و نصاری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لئن بقيت الى قابل لاصومن
التاسع اگر پاینده مانم تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهرتر است از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آینده و بکرد وفات یافت

در ربیع الاول

و در ربیع الاول همین سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگرچه روزه نداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت عزم آنحضرت بر آن مراتب صوم محرم سه است افضل آنست که روزه دارد در نهم و دهم و یازدهم همچنین آمده است در حدیث احمد و بزار از ابن عباس دوم نهم و دهم سوم دهم تنها رواه مسلم وعن ام الفضل بنت الحارث روایت است از ام الفضل بنت الحارث که ام ابن عباس است و نام او لبابه است و خواهر ام المؤمنین میمونه است و ام عبدالله بن عباس نیز هست مشهور بنام الفضل شده و کنیت یافت بان ان ناسا تماروا عندها یوم عرفة فی صیام رسول الله که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند روز عرفه در روزه داشتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آنحضرت بروزه است یا نه فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم پس گفتند بعضی که آنحضرت روزه دار است و گفتند بعضی که روزه دار نیست میمونه گوید رضی الله عنها فارسلت الیه بقدح لبن پس فرستادم نزد حضرت قدح شیر را وهو واقف علی بعیره بعرفة و آن حضرت در وقوف بود بعرفه سوار بر شتر خود فشربه پس نوشید آن شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت و همچنین نقل کرده اند از فعل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و ابن عمر گفت روزه نمیدارم من و نهی نیز نمیکنم و عمل سلف نیز بر نیست که مستحب است افطار مر واقفان بعرفات را تا قوت یابند بر وقوف و دعا و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر آنکه مختلف میشود باختلاف احوال در قوت و ضعف و تحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث که وی تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و آینده را چنانچه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حجاج متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائما فی العشر قط گفت عائشه ندیدم من آن حضرت را روزه دارنده در ماه ذی الحجه هرگز رواه مسلم بلکه بتحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین ایام و فضیلت مطلق عمل درین عشره در صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام فاضل تر از عشره ذی الحجه و آنحضرت نیز دران روزه داشته و این حدیث عائشه منافات بآن ندارد زیرا که وی رضی الله عنها خبر از علم خود داده و گفته که من ندیده ام که آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته باشد پس شاید که عائشه مطلع نشده باشد بر آن یا آنحضرت را درین اوقات مانعی شده باشد از سفر یا مرض یا غیر آن وعن ابی قتادة رضی الله عنه ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال کیف تصوم روایت است از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که مردی آمد آن حضرت را و پرسید چگونه روزه میداری تو فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله پس خشم آمد آن حضرت را ازین گفتن آن مرد و پرسیدن وی از حضرت کسی که چگونه روزه میداری چه حق سوال آن بود که سوال میکرد از حال خود که چگونه کنم صوم تا جواب میکرد آن حضرت آنچه موافق حال وی می بود نه آنکه از حال آن حضرت سوال کند و در فعل آن حضرت در قلت و کثرت اسرار و مصالح است که بحال دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمصالح مسلمانان و حقوق ازواج و اضیاف فلما رای عمر غضبه قال پس چون دید عمر خشم آنحضرت را گفت رضینا بالله ربا راضی شدیم بخدا که پروردگار ماست وبالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام که دین ماست وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و راضی شدیم بمحمد که پیغمبر ماست و این کلمات در کتاب الایمان ذکر کرده شد نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله پناه میجوییم بخدا از غضب خدا و رسول خدا فجعل عمر یردد هذا الکلام پس در ایستاد عمر رضی الله عنه که تکرار میکرد این کلام را حتی سکن غضبه تا آنکه آرام یافت غضب آن حضرت بعد از آن سوال کرد عمر رضی الله عنه از آنچه آن مرد میپرسید بتفصیل بر وجه ادب و نیاز فقال عمر پس گفت عمر یا رسول الله کیف من یصوم الدهر کله چگونه است حال کسیکه روزه دارد در همه روزگار و همیشه قال لا صام ولا افطر گفت آن حضرت نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد او قال لم یصم ولم یفطر شک اوست اما عدم افطار خود ظاهر است و اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر اوست بر صوم و بعضی گفته اند از جهت استلزام آن صوم ایام منهیه را و بعضی گفته اند از جهت زیان زده شدن شخص میان مشقت و القای نفس در تهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق دیگر و این توجیهات مخصوص میکردد نهی بکسیکه افطار نکند در ایام منهیه و بکسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمه بجواز آن رفته اند مر کسی را که حالش خلاف آن بود و استدلال کرده اند با آنکه محکی است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان و منقول است از بسیاری از تابعین و غیر ایشان و بعضی گفته اند که معنی وی آنست که کسی که عادت کرد و خو گرفت بآن زایل میکرد کلفت و مشقت که مدار اجر و ثواب بر آنست که مقصود از شرعیت صوم است و این وجه بر عکس آنست که افاده کرده وجه اول از وقوع در کلفت و مشقت والله اعلم قال گفت عمر کیف من یصوم یومین ویفطر یوما چگونه است حال کسیکه روزه دارد دو روز و افطار کند یک روز قال گفت آنحضرت ویطیق ذلک احد آیا طاقت دارد آن را هیچ یکی که این نیز دشوار است و مشقت تمام دارد مقصود درانداختن این از قبول و رضا و ازین کلام ظاهر میشود که سبب در عدم قبول صوم دهر و لم یهن وقوع در مشقت و کلفت است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما ویفطر یوما چگونه است حال کسیکه روزه دارد روزی و افطار کند روزی دیگر قال گفت آن حضرت ذلک صوم داؤد این روزه داود پیغمبر است علیه السلام یک روز روزه میداشت و یک روز افطار میکرد و این فضیلتی و کمالی دارد که در کمال توسط و اعتدال است و لیکن این نیز مشقتی دارد و چنانکه سیاق حدیث بدان مشعر است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما ویفطر یومین چگونه است حال کسیکه روزه دارد یک روز و افطار کند دو روز قال گفت آنحضرت وددت انی طوقت ذلک دوست میدارم که طاقت و قوت داده شوم آن را و مانع نیاید مرا از آن حقوق و مصالح و درین عبارت اشارت است که این در طاقت و طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بران و غرض تبعید و رد این قسم است نیز ثم قال رسول الله پس تر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث من کل شهر ورمضان الی رمضان بس است یا اولی والیق است سه روزه از هر ماه و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان برای افاده دوام و استمرار آن است و گویا است باآنکه گویا روزه متصل است همیشه چنانکه فرمود فهذا صیام الدهر کله پس این است روزه تمام روزگار و همیشه وصیام یوم عرفة احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله والسنة التی بعده و روزه روز عرفه را امید و ثواب چشم دارم معتمد بر فضل خدا که تکفیر کننده گناه سالی را که پیش از وی است یعنی بخشد گناهانی که دران سال کرده است و تکفیر کند گناه سالی را که بعد از وست باین معنی که نگاه دارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود وصیام یوم عاشوراء احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله و روزه عاشورا چشم دارم که تکفیر کند گناهان سالی را که پیش از وست و گفته اند که مزیت فضیلت صوم عرفه را بر صوم عاشورا بجهت آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد است صلی الله علیه وسلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام است رواه مسلم وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم الاثنین و هم از ابی قتاده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از روزه روز دوشنبه گفت فرستاده

شده است وحی بر من احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است درین روز بر تقدیر سبب آن شکر نعمت وجود آن حضرت و وجود دین و شریعت اوست رواه مسلم وعن معاذة العدویة انها سألت عائشة اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من کل شهر ثلثة ایام روایت است از معاذه که گفت پرسید عائشه را آیا بود آنحضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم گفت عائشه آری میگوید معاذه فقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم پس گفتم مر عائشه را از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت قالت گفت عائشه لم یکن یبالی من ای ایام الشهر یصوم نبود آنحضرت که باک میداشت از کدام روزهای ماه روزه میداشت رواه مسلم ازین حدیث معلوم میشود که سه روزه داشتن از هر ماه در همه سه روز که باشد کفایت میکند و مقید بسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر احادیث و آثار در ان واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول است مجموع اقوال ده است در شرح آنرا بیان کرده ام رواه مسلم وعن ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل وی بود از وی آمده است انه حدثه که وی حدیث کرد راوی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال گفت آنحضرت کسی که روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند آنرا شش روزه را از شوال کان کصیام الدهر کله باشد همچو روزه روزگار همیشه رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر والنحر نهی کرد آن حضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ائمه و نزد اکثر ایشان نذر نیز وا نمیشود و نزد ما نذر جائز است و قضا کرده شود روز دیگر متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صوم فی یومین الفطر والاضحی نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر و دیگر روز عید اضحی که عید نحر است و در حقیقت نهی در روزه هر دو روز روزه داشتن در وی نیست و تحقیقه فی اصول الفقه متفق علیه وعن نبیشة بضم نون و بفتح موحده و سکون تحتانیه و بشین معجمه الهذلی بضم ها و فتح ذال معجمه منسوب بهذیل بن مدرکة بن الیاس صحابیست و ا نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق ایام اکل و شرب روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن است و آنها را ایام ضیافت الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در آن ایام میکنند و نیز ذبح هدی در وقت طلوع آفتاب میکنند و ذکر الله و ایام ذکر خداست یعنی با وجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباشند چنانکه در قرآن فرمود واذکروا الله فی ایام معدودات و ذکر خدا درین ایام تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد از نماز و نزد ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شما روز جمعه الا ان یصوم قبله او یصوم بعده مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر است متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی مخصوص نگردانید شب جمعه را به شب خیزی از میان شبها و لا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام و مخصوص نگردانید روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز نهم یا یازدهم مثلا عادت کرده یا نذر کرده است اتفاقا روز جمعه در ان تاریخ واقع شده با این عذر تنها روز جمعه داشتن منع نیست رواه مسلم بدانکه در نهی از صیام یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما را اقوال است و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفای آن کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم مشابهت است بیهود و نصاری که روزی معین را تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را جز آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت و موهم معنی نیست اما ما را از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد و کذا قالوا گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست کنند و را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نفحات الهی عز اسمه باشد و وقتی را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی بنهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است کما لا یخفی علی المتفطن فافهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در موطا گفته است نشنیدم من هیچ احدی از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها روزه میداشت و بدان تحری میکرد و شیخ محی الدین نووی گفته اینکه مالک گفته است برای اوست و رای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است بر رای وی و رای غیر او و بتحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها وارد شده حدیث صحیح پس متعین است قائل شدن بان و مالک معذور است که او را حدیث نرسید و داودی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد والله اعلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی دور دارد خدای تعالی روی او را از آتش دوزخ مقدار مسافت هفتاد ساله راه که مراد بدان جهاد است و در فضل صوم با جهاد احادیث آمده و طیبی گفته که تواند که مراد بدان لوجه الله باشد و مؤید نیست آنچه از ابو هریرة آمده در آخر این باب و مراد بخریف سال است و عرب ابتدای سال بخریف کنند متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله گفت عبد الله بن عمرو گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عبد الله الم اخبر انک تصوم النهار وتقوم اللیل ای عبد الله آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری هر روز و بیداری باشی تمام شب و در بیگاه تهدیدی سلطنتی است که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید فقلت بلی پس گفتم من بلی یا رسول الله همچنین است که میفرمائی قال فلا تفعل گفت آنحضرت پس اگر انچنین است مکن صم وافطر هم روزه دار و هم افطار کن وقم ونم و شب برخیز و خواب هم کن فان لجسدک علیک حقا بدرستیکه مر تن ترا بر تو حق است که بسیار در تعب نیندازی و بیمار نشوی و هلاک نکردی وان لعینک علیک حقا و بدرستیکه مر چشم ترا بر تو حق است و گاهی خواب هم کنی و چشم را آرام دهی وان لزوجک علیک حقا و بدرستیکه مر زن ترا بر تو حق است مرزوج بر مراة بعیرها الطلاق میکنند و زوجه را زوج نیز وان لزورک علیک حقا و بدرستیکه مر زیارت کنندگان و مهمانان ترا بر تو حق است که بدیدن تو بیایند که با ایشان سخنی کنی و صحبتی داری و با ایشان طعامی بخوری و زور بفتح زا و سکون واو جمع زایر چنانکه رکب جمع راکب لا صام من صام الدهر روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه و جز این سخن در حدیث ابی قتاده گذشت صوم ثلثة ایام من کل شهر صوم الدهر کله روزه سه روز از ماه در حکم روزه روزگار است همیشه صم کل شهر ثلثة ایام روزه دار در هر ماه سه روز واقرأ القران فی کل شهر و بخوان قرآن را در هر ماه

قلت انی اطیق اکثر من ذالك گفتم بدرستیکه من طاقت و قوت دارم بیشتر ازین در روزه و قرآن قال گفت آنحضرت صم افضل الصوم صوم داؤد روزه دار فاضلترین روزه که روزه داود است ع صیام
یوم وافطار یوم روزه یکروز وافطار یکروز واقرأ فی کل سبع لیال مرة و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار ولا تزد علی ذالك و زیاده مکن بران در روزه و در قرآن متفق علیه
و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجة نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروی باشد الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصوم الاثنین والخمیس بود آنحضرت که روزه میداشت روز دوشنبه و پنجشنبه رواه الترمذی والنسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس عرض کرده میشوند اعمال بندگان در درگاه عزت یا بر نویسندگان اعمال از ملائکه روز دوشنبه و پنجشنبه علما را خود هر روز و شب میرسند شاید که عرض درین دو روز
میکرده باشند یا هر روز عرض میکنند و درین دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میکنند رسیده باشند مجملا و مفصلا از جهت حکم و مصالحی که حق تعالی میداند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل آن
گفته اند فاحب ان یعرض علی وانا صائم پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من روزه دار باشم سبب روزه داشتن دوشنبه و پنجشنبه این است و از برای روزه دوشنبه سبب دیگر
نیز در فصل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد فتذکر و اختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم نیست که در کدام ساعت میکنند و صوم مستوعب نهار است و یا از جهت آنکه وحی مجمع میشود یا دیگر
علما رواه الترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام ای ابوذر چون خواهی که روزه داری از ماه سه روز فصم ثلث عشرة و
اربع عشرة و خمس عشرة پس روزه دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم که آنرا ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهای آنها روشن اند سابقا معلوم شد که هر سه روز که روزه دار درست و لیکن درین سه روز
افضل است و روایات در وی اکثر و بعضی آثار در ایام سود یعنی روزها که شبهای آنها سیاه است بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم باشد نیز آمده است رواه الترمذی والنسائی وعن
عبد الله بن مسعود رض قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من غرة کل شهر ثلثة ایام بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از اول ماه سه روز وقلما
کان یفطر یوم الجمعة و اندکی بود که افطار میکرد روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه تنها مراد باشد یا با روز دیگر فافهم رواه الترمذی والنسائی ورواه ابو داؤد الی ثلثة ایام
روایت کرده اند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد آنرا ابو داؤد تا لفظ ثلثة ایام و آخر این حدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرد وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنین گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه ومن
الشهر الاخر الثلثاء والاربعاء والخمیس و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثاء بمد است و بفتح ثاء و ضم آن و اول اکثر است و اربعاء مثلثة با با ممدوده رواه الترمذی وعن ام سلمة
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنی ان اصوم ثلثة ایام من کل شهر گفت ام سلمه که بود آنحضرت که امر میکرد مرا که روزه دارم سه روز از هر ماه اولها الاثنین والخمیس
اول آن سه روز یوم الاثنین بود تا ثلثاء و اربعاء و یوم الخمیس میبود و یا جمعه است و در روایتی والخمیس آمده بکلمه او چنانچه طبرانی آورده معنی این چنین میشود که مخیر میداشت که ابتدا به دوشنبه کند یا پنجشنبه که هر دو
متبرک اند و روایت کتاب را که بواو است نیز برین معنی حمل میتوان کرد فافهم رواه ابو داؤد والنسائی وعن مسلم القرشی صحابی است ابو عبد الله مسلم و بعضی گفته اند عبد الله ابو مسلم قال سالت او
سأل رسول الله گفت پرسیدم من یا گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن صیام الدهر از حکم روزه دهر فقال ان لاهلك علیك حقا پس گفت آنحضرت بدرستیکه مر زن ترا بر تو
حق است و بعد ازو روزه داشتن سبب ضعف و فتور و قصور در ادای آن حق است صم رمضان والذی یلیه روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل است برمضان که مراد از آن ست شوال باشد و بعضی گفته اند
ماه شعبان مراد است همچنین است در شرح ابن فرشته وکل اربعاء و خمیس و روزه دار هر چهارشنبه و پنجشنبه فاذا انت قد صمت الدهر کله پس اکنون تو تحقیق روزه داشتی همه دهر را از این حدیث معلوم شود
که حکم بصوم دهر منحصر در حساب بودن حسنه بعشر امثال نیست بلکه شارع بفضل خود ثواب صوم دهر میدهد خواه بان حساب یا بغیر آن حساب فافهم رواه ابو داؤد والترمذی وعن ابی هریرة ان رسول الله
روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن صوم یوم عرفة بعرفة نهی کرد از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت عدم مشقت و جهد در ادای وظائف آن چنانکه گذشت
و گویند که نهی تنزیهی است نه تحریمی رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله عن اخته الصماء بفتح صاد مهمله و تشدید میم ممدود آن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
روایت است از عبد الله بن بسر مازنی که صحابی است و پدر او که بسر است و مادر وی که عطیه نام دارد و خواهرش که او صماء نام دارد همه صحابی اند و روایت میکند از خواهر خود صماء که آنحضرت گفت لا تصوموا یوم
السبت روزه مدارید روز شنبه را یعنی تنها الا فیما افترض علیکم مگر در چیزی که فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افتراض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر
پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و ممدود او عود شجرة یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد بخاید پوست انگور یا چوب
درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبت لزوم تعظیم او است بصوم و در تعظیم وی تشبه است بیهود اگرچه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان و لیکن تعظیم میکنند باین وجه و از حدیث ام سلمه میاید که
آنحضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند و از جهت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبت و احد را تا تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر
روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است کذا قیل رواه احمد وابو داؤد والترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من صام یوما فی سبیل الله کسیکه روزه دارد یکروز در راه خدا جعل الله بینه وبین النار خندقا میگرداند خدای تعالی میان وی و میان آتش خندقی کما بین السماء والارض بقدر
مسافتی که میان آسمان و زمین است مقصود مبالغه است و این ابلغ است از آنچه در حدیث ابی سعید خدری گذشت بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا و خندق گوی که گرد باره شهر بکنند معرب
کنده رواه الترمذی وعن عامر بن مسعود و اختلاف کرده شد در صحبت وی بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند و بعضی در تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة
الباردة الصوم فی الشتاء مر روزه داشتن در زمستان غنیمت بارده است که کنایت است از حصول وی بی تعب و مشقت رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث مرسل و گفته است

ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی مبنی است بر بودن ربیع تابعی صحابی و ذکر حدیث ابی هریرة و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول او است این لفظ ما من ایام احب الی الله فی
باب الاضحیة در باب اضحیه از برای بیان فضیلت عشره ذی الحجه و عمل در آن الفصل الثالث عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة فوجد الیهود صیاما یوم عاشوراء
گفت ابن عباس که آن حضرت قدوم آورد در مدینه را پس یافت یهود را روزه دارنده در روز عاشورا فقال لهم رسول الله پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه
چیست این روز که روزه میدارید شما فقالوا هذا یوم عظیم پس گفتند یهود این روزی بزرگ است انجی الله فیه موسی و قومه رستگاری داده است خدای تعالی در وی موسی را علیه السلام و قوم او را و غرق
فرعون و قومه و غرق کرده است فرعون را و قوم او را و اغرق بفتح رای مشدده و بکسر رای مخففه نیز روایت است و برین وجه فرعون مرفوعست یعنی غرق شده فرعون فصامه موسی شکرا پس
روزه داشت موسی بجهت شکر این نعمت فنحن نصومه پس روزه میداریم بمتابعت موسی در شکر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فنحن احق واولی بموسی منکم
پس ما سزاوارتر و نزدیکتریم بموسی از شما و درین عبارت اشارت است بآنکه ما که روزه میداریم بموافقت موسی نه بجهت موافقت شما فصامه رسول الله پس روزه داشت در روز عاشورا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم وامر بصیامه و امر کرد صحابه را بروزه داشتن این روز اینجا اشکال می آرند که خبر یهود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بخبر ایشان جوابش آنکه شاید که ظاهر شد صدق آن خبر
بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم بتواتر یا بخبر جماعت دیگر که مسلمانان بودند از یهود مثل عبدالله بن سلام و جز وی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان متفق علیه وعن ام سلمة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت و یوم الاحد گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه را اکثر ما یصوم من الایام بیشتر از آنچه روزه
میداشت از روزهای دیگر و یقول و میگفت آن حضرت در سبب روزه داشتن درین دو روز انهما یوما عید للمشرکین بدرستی که این روز شنبه و یکشنبه دو روز عید اند مر مشرکان را فانا احب ان اخالف
پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را مراد بمشرکان کافرانند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و بت پرستی نصاری ظاهر است و یهود خود را می پرستیدند و چون روز عید ایشان است روزه
نمیدارند پس روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تتمه این کلام در حدیث عبدالله بن بسر گذشت رواه احمد وعن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یامرنا بصیام یوم عاشوراء روایت است از جابر بن سمره که صحابیست و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است گفت بود آنحضرت که امر میکرد بروزه داشتن عاشورا و یحثنا علیه و میبرانگیخت ما را بران
و یتعاهدنا عنده و نگاه میداشت و رعایت میکرد احوال را بموعظت و نصیحت و وصیت میکرد بروزه روز عاشورا نزد حضور این روز فلما فرض رمضان لم یامرنا و لم ینهنا عنه پس وقتیکه
فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را و نه نهی میکرد ما را ازان و لم یتعاهدنا عنده و تعاهد نمیکرد ما را نزد حضور این روز رواه مسلم وعن حفصة قالت اربع لم یکن یدعهن النبی گفت
حفصه چهار خصلت اند که نبود که ترک دهد آنرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از سنن موکده اند صیام عاشوراء روزه عاشورا و العشر و روزه ده ذی الحجه یعنی نه روز از آن و ثلثة ایام من کل
شهر و روزه سه روز از هر ماه و رکعتان قبل الفجر و دو رکعت سنت پیش از نماز بامداد و سنت فجر متعدد موکده است روزه این روزها را نیز بقرینه آن ساخت تا معلوم کرده شود تاکد آن رواه النسائی
وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر ولا سفر بود آنحضرت که افطار نمیکرد روزهای ایام بیض را نه در حضر و نه در سفر این حدیث نیز دلالت
بر کمال اهتمام و تاکد این روزها دارد رواه النسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل شیء زکوة مر هر چیزی را از نعمتهای الهی زکوة است که موجب شکر آنست و مستعار
در شرع اطلاق زکوة است بزکوة مال و زکوة الجسد الصوم و زکوة بدن وجود و صحت و عافیت وی روزه است گویا که بجوع و عطش و ترک شهوت صرف میکند چیزی را از بدن بسوی در کار عزت بسیار
بوی چنانکه چیزی از مال صرف میکند و میدهد رواه ابن ماجه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصوم یوم الاثنین والخمیس و هم از ابی هریره روایت است که آن حضرت بود که روزه
میداشت در روز دوشنبه و پنجشنبه فقیل پس گفته شد یا رسول الله انک تصوم الاثنین والخمیس بدرستیکه تو روزه میداری دوشنبه و پنجشنبه را فقال ان یوم الاثنین والخمیس یغفر الله
فیهما لکل مسلم پس گفت آن حضرت بدرستیکه روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مر هر مسلمان را یعنی روزه میدارم بسبب بزرگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی سبحانه الا ذا هاجرین
می بخشد همه را مگر دو قطع کننده کان رحم را و کلمه ذا زائده است یقول دعهما حتی یصطلحا میگوید خدای تعالی مر کسی را که سوال مغفرت کند مر ایشان را از ملک و بشر بگذار ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکه
اتفاق نمایند میان یکدیگر و صلح کنند و در بعضی احادیث اترکوا و در بعضی انظروا انظارا بمعنی امهال بلفظ جمع آمده رواه احمد وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام
یوما ابتغاء وجه الله کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی بعده الله من جهنم دور میکند او را خدای تعالی از دوزخ کبعد غراب طائر مانند دوری زاغ پرنده
و هو فرخ در حالیکه آن زاغ جوزه است حتی مات هرما تا آنکه بمیرد در غایت پیری عمر زاغ دراز است و تمام عمر که بپرد قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد رواه احمد وروی البیهقی فی شعب
الایمان عن سلمة بن قیس صحابیست از اهل کوفه باب در تتمات و ملحقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل و نقض وی و قضای آن الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل علی النبی گفت
عائشه در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم روزی فقال هل عندکم شیء پس گفت آن حضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی طعام فقلنا لا پس گفتیم نیست نزد ما چیزی فقال فانی اذا صائم پس گفت آن حضرت
پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم ازینجا معلوم میشود که نیت نفل در نهار جائز است و همین است مذهب ما و باین قائل است امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب است
نیت از شب چنانکه در فرض چنانچه گذشت در باب بعد از باب رویة الهلال ثم اتانا یوما آخر پس آمد آن حضرت بر ما روزی دیگر و پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که بیمار و زنان آمد و پرسید فقلنا پس گفتیم یا
یا رسول الله اهدی لنا حیس فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حاء مهمله و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله آن طعامی است که ساخته میشود از تمره و قروت و روغن گاهی بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در
اصل بمعنی خلط و مزج است فقال ارینیه پس گفت آنحضرت بعائشه بنما مرا حیس را که چگونه است بیار و در روایتی قربیه نزدیک کن آنرا فلقد اصبحت صائما پس هر آئینه بتحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی
بر عادت اهل بیت روزه فاکل پس خورد آن حضرت ازینجا معلوم میشود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اند اکثر علما و امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر و قضا

و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منهی عنه است از جهت قول وی سبحانه ولا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است در آن لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب است قضای آن و در روایتی جائز است مطلقا زیرا که قضا خلف او است پس باکی نیست بنقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است نزد مالک قضا کند اگر بعذر نقض کرده است و این مبحث در حدیث آینده مشروح کرده شود رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال دخل النبی در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی ام سلیم بر ام سلیم بضم سین که مادر انس است فاتته بتمر و سمن پس آورد ام سلیم نزد آن حضرت خرما و روغن فقال اعیدوا سمنکم فی سقائه پس گفت آن حضرت باز گردانید روغن خود را در مشک که روغن در وی بوده و روغن و عسل را در اینجا اکثر در مشک می اندازند و تمرکم فی وعائه و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرما فانی صائم زیرا که بدرستی که من روزه دارم اینجا نخوردند که عذری نبود و در ما سبق ظاهر عذری بود و تواند که بعد از زوال باشد یا افطار جائز است و عدم افطار منافات بدان ندارد ثم قام الی ناحیة من البیت پس برخاست و رفت آنحضرت بجانبی از خانه فصلی غیر المکتوبة پس بگذارد نماز غیر فریضه را فدعا لام سلیم و اهل بیتها پس دعا کرد ام سلیم را و اهل خانه او را گویا دعای از برای جبر کسر خاطر وی باشد که روزه نخورد و مدد نیز عادت شریف بود که چون در خانه کسی می در آمد نماز میگذارد و مدد براهل وی دعا میکردند رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی طعام و هو صائم چون خوانده شود یکی از شما بسوی طعامی و حال آنکه وی روزه دار است فلیقل انی صائم پس باید که بگوید که من روزه دارم یعنی افطار نکند و در گفتن این سخن بزبان کلامیست که گذشت در فصل اول از کتاب صوم وفی روایة و در روایتی همچنین آمده است که قال گفت آن حضرت اذا دعی احدکم فلیجب وقتی که دعوة کرده شود یکی از شما بطعام پس باید که اجابت کند دعوت او و برود فان کان صائما فلیصل پس اگر باشد روزه دار پس باید که نماز کند یا دعا کند وان کان مفطرا فلیطعم و اگر باشد غیر صائم پس باید که بخورد رواه مسلم الفصل الثانی عن ام هانی رضی الله عنها قالت لما کان یوم الفتح گفت ام هانی وقتی که شد روز فتح یعنی فتح مکه جاءت فاطمة فجلست علی یسار رسول الله آمد فاطمه زهرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وام هانی عن یمینه و نشست ام هانی یعنی نشستم من جانب راست آن حضرت فجاءت الولیدة باناء فیه شراب پس آورد خانه زاد آوندی را که در وی چیزی از جنس نوشیدنی بود آب یا جز آن فناولته پس داد ولیده آن اناء آنحضرت را فشرب منه پس نوشید آن حضرت از آن ثم ناولته ام هانی پس داد آن حضرت آن را ام هانی فشربت منه پس نوشیدم ام هانی از آن شراب فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله لقد افطرت و کنت صائمة بدرستی تحقیق افطار کردم و بودم من روزه دار و در روایتی آمده که گفت گناه کردم پس طلب آمرزش کن برای من فقال پس گفت آن حضرت یعنی ام هانی اکنت تقضین شیئا آیا بودی تو که قضا میکردی چیزی از روزه یعنی این روزه روزه قضا بود از رمضان یا نذر قالت لا گفت ام هانی قضا نمیکردم چیزی را قال فلا یضرک گفت آن حضرت پس زیان نمیکند ترا ان کان تطوعا اگر بود روزه تو روزه نفل رواه ابو داود والترمذی والدارمی وفی روایة لاحمد والترمذی نحوه و در روایتی مر احمد و ترمذی را مانند این آمده که در لفظ اختلاف است وفیه و در وی این عبارت است فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله اما انی کنت صائمة آگاه باش بدرستی که من بودم روزه دار فقال الصائم المتطوع امیر نفسه پس گفت آن حضرت که روزه دار که روزه نفل دارند است حاکم نفس خود است و اختیار او بدست او است ان شاء صام وان شاء افطر اگر خواهد روزه دار و اگر خواهد افطار کند و در روایتی امین نفسه و امیر نفسه بطریق شک راوی و توربشتی گفته که تاویلش این است که مر او را میرسد که افطار کند نظر بر مصلحتی که ظاهر میشود او را و از امور که امیر را امین ساخته شده است بر آن چنانکه کسیکه ضیافت میکند قوم را یا فرود می آید بر قومی و می بیند که در ترک افطار در وحشت انداختن است مصاحب خود را پس او را میرسد که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب انس و الفت گردد بی حرج و مشقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصا که وارد شده است در حدیث امر بقضا چنانکه در حدیث آینده از عائشه بیاید فافهم مانند آنکه در کتب سیر باتفاق روایات آمده است که فتح مکه در رمضان بود و برین تقدیر مشکل میشود بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیز کرده اند و ترمذی گفته است که در اسناد وی مقال است و منذری گفته که ثابت نیست و در اسناد وی اختلاف کثیر است اشارت کرده بدان نسائی انتهی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم الفتح اول ایام وی نیست بلکه اقامت آنحضرت است در مکه مستمر تا بتعامل آن قضیه است و رنه باشد و نیز روایات در وقت اقامت آنحضرت در مکه و خروج رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده که تقاضا میکند که فتح بعد از رمضان باشد والله اعلم وعن الزهری عن عروة عن عائشة قالت کنت انا و حفصة صائمتین گفت عائشه بودم من و حفصه روزه دار فعرض لنا طعام اشتهیناه پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامی که خوش داشتیم ما آنرا فاکلنا منه پس خوردیم ما از آن طعام فقالت حفصة یا رسول الله انا کنا صائمتین فعرض لنا طعام اشتهیناه فاکلنا منه پس گفت حفصه یا رسول الله بدرستیکه ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد برای ما طعامیکه خوش داشتیم آنرا پس خوردیم ما از آن طعام قال گفت آنحضرت اقضیا یوما آخر مکانه قضا کنید روزی دیگر بجای آن روز که خوردید و باین حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قضای صوم نفل زیرا که ظاهر امر وجوب است و شافعیه میگویند که امر بقضا بطریق استحباب است و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و مذهب نزد ایشان آنست که واجب نیست قضای صوم نفل و همچنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شب نیت کرده و بی عذر خورد واجب است قضا و همچنین یک روایت مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقا و نفل لازم میگردد بشروع و تحقیقه فی اصول الفقه رواه الترمذی وذکر جماعة من الحفاظ رووا عن الزهری عن عائشة مرسلا ولم یذکروا فیه عن عروة وهذا اصح روایت کرده این حدیث را ترمذی و ذکر کرد ترمذی جماعتی از حفاظ حدیث را که روایت کرده اند از زهری از عائشه بطریق ارسال و ذکر نکرده اند در وی عروه را که در روایت سابق واسطه بود در میان زهری و عائشه و گفته است ترمذی اینکه ذکر نکرده اند عروه را اصح است و ارسال اینجا بمعنی سقوط راوی از اسناد است بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاحیست و مشهور آن است که مرسل حدیث تابعی است بی ذکر صحابی و بعضی تابعی کبیر قید کرده اند و این نیز اصطلاح است ورواه ابو داود عن زمیل مولی عروة و روایت کرد ابو داود این حدیث را از زمیل بضم زای و فتح میم و سکون تحتانیه که مولای عروه است عن عروة عن عائشة از عروه از عائشه و در این حدیث سخن کرده اند وعن ام عمارة بضم عین و تخفیف میم بنت کعب یعنی کعب بن عمرو بن عوف صحابیه انصاریه است نام آن نسیبه بفتح نون و کسر سین حاضر شده بیعة العقبة را و حاضر شد غزوه احد را با مرد زوج خود عاصم بن زید و رسید بوی یازده جراحت و حاضر شد بیعة الرضوان را بعد از آن حاضر شد تمامه مشاهد را و مجروح شد یازده یا دوازده جراحت و بریده شد دست وی رضی الله عنها روایت میکند ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها که آن حضرت در آمد بر وی فدعت له بطعام پس طلبید وی برای حضرت طعامی را فقال لها کلی پس گفت آن حضرت او را بخور فقالت انی صائمة پس گفت وی که من روزه دارم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه الملائکة حتی یفرغوا بدرستیکه روزه دار چون خورده میشود نزد وی دعا میکنند و درود و رحمت میفرستند بر روزه دار فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن

او را بنا خوردن تقریر کرد و شاکر و بشارت داد و امر اباحت بود فافهم رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی الفصل الثالث عن بریدة بضم موحده رضی الله عنه صحابی مشهور است اسلمی
مساعی جمیله دارد در حضرت نبوت و بعد از وی صلی الله علیه وسلم که در عهد خلفای راشدین بود در حرب جمل و صفین با علی مرتضی بود و بمرو مشهور است مزار وی متبرک قال گفت بریده دخل بلال علی رسول الله
در آمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو یتغدی و آنحضرت طعام چاشت میخورد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الغداء یا بلال حاضر شو طعام را ای بلال یعنی بیا
یعنی بخور و دال بطعام چاشت قال انی صائم گفت بلال که من روزه دارم یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نأکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنة
میخوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در بهشت است اشعرت یا بلال ان الصائم یسبح عظامه آیا شعور داری میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح میکند استخوانهای وی وتستغفر له الملائکة
آمرزش میخواهند وی را فرشتگان ما اکل عنده مادام که خورده شود نزد وی رواه البیهقی فی شعب الایمان باب لیلة القدر لیلة القدر را از آن رو گویند که تقدیر کرده میشود در وی اندازه نوشته
میشود و قضا کرده میشود آجال و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات درین شب قدری
زائد است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعین این شب بسیار است اکثر احادیث دال اند که در رمضان است خصوصا در اوتار عشره اخیره خصوصا در شب بیست و هفتم و در قولی وی منتقل است در تمام
سال و منتقل و متحول میشود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه داشته و گفته که قاضیخان و ابوبکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر
ایشان مرویست انتهی و شیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمیشود که کدام شب است پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و بهمین
منقول است از صاحبیه ولیکن متعین است نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در فتاوی قاضیخان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی متحول میشود در سال در رمضان می باشد و در غیر رمضان جواب داده است
ابوحنیفه از دلیلی که دلالت دارد بر بودن او در عشره اخیره از رمضان بآنکه مراد در آنجا رمضانیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن جسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت میکند بر آن کسی که تامل میکند طرق احادیث را
و الفاظ آنرا برین معنی انتهی گفت کاتب حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب است بتطبیق اقوال و جمع آن و گفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که تا مردم جد و اجتهاد کنند در عبادت
و اتکال و اعتماد نکنند بر آن و گفته اند که هر که اجتهاد کند در بیداری شب یکسال تمام دریابد آنرا انشاء الله تعالی و درین معنی گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدره لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آنرا
علامات و ... بهت و استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها و ارباب کشف از اهل بصائر و ابصار آنرا و امام محمد غزالی گفته که شب قدر حق بر کسی آن است که کشف کرده شود [illegible] از عالم
ملکوت ... بصری آنقوسی نقل کرده است که درختان در آن شب سجده میکنند و بر زمین می افتند باز بنابات خود باز می گردند و سجده میکنند و روی حجت نیست بیهقی در فضائل اوقات از طریق اوزاعی از عبدة بن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور
در آن شب شیرین گردد و ابن عبد البر از اکابر علمای حدیث است از طریق زهیر بن معبد مانند این روایت نموده و در آن شب ساطع میشود انوار حتی در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شنیده میشود سلام و خطاب از ملائکه و
شرط نیست در دریافت آن شب مشاهده این امور بسا کسی که دریابد آن شب را و مشاهده نکند ازین امور چیزی روایت است که دو کس در یکجا باشند آن شب را هر دو دریابند و برای یکی ازین چیزها کشف کرده و دیگری را حاصل
... کرده در وی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق و حضور و اخلاص است و این اشیا که لامیست فی شبه و مشاهده خوارق عادات محل خطر است و جای اشتباه است تحقیق اراده شکست
... تحریض و ترغیب در زنده داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیله است و اگر تمام شب احیا کند و منجر بمرض و ملال و اختلال در ادای فرائض و سنن موکده نگردد افضل و اکمل است و الا هر مقدار که توفیق قیام یابد
و حاصل است و لیس للانسان الا ما سعی و کان سعیه مشکورا رزقنا الله الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحروا لیلة القدر فی الوتر من العشر الاواخر
من رمضان طلب کنید و بجوئید بجد و اجتهاد شب قدر را در شبهای طاق از ده شب اخیر رمضان که شب بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است از یکی ازین پنج شب بیرون نخواهد بود اگرچه مبهم است رواه
البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم اروا لیلة القدر فی المنام روایت است از ابن عمر که گفت که چند مرد از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب
فی السبع الاواخر در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر است و الله اعلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اری
رؤیاکم قد تواطأت و در بعضی نسخ تواطت فی السبع الاواخر می بینم و میدانم خواب شما را که بتحقیق موافق افتاده است در هفت شب اخیر فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر پس کسیکه هست طلب کننده شب قدر را
باید طلب کند او را در هفت شب اخیر از اینجا معلوم میشود که رویای صالح را اعتبار است در امور وجودیه و حق است خصوصا نزد اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله
عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال التمسوها فی العشر الاواخر من رمضان لیلة القدر روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرمود طلب کنید و دریابید در ده شب اخیر رمضان یعنی شب قدر را
فی تاسعة تبقی در شب نهم که باقی ماند مراد شب بیست و نهم است فی سابعة تبقی در شب هفتم که باقی میماند و مراد شب بیست و هفتم است فی خامسة تبقی در بیست و پنجم که باقی میماند و این موافق است بحدیث عبادة
بن الصامت که بیاید مراد بتاسعه و سابعه و خامسه تسعه و سبعه و خمسه چنانکه در حدیث ابی بکره است پس تردید در اوتاریست که واقع میشوند در ده روز باقیه از عشره اخیره و آن بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست
و نهم است یا در اوتاری که واقع میشوند در هفت روز و آن سه شب است و اوتار واقع در پنج روز و آن دو شب است رواه البخاری وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اعتکف العشر الاول من رمضان روایت است از ابی سعید که آنحضرت اعتکاف کرد در ده شب نخستین از رمضان ثم اعتکف العشر الاوسط باز اعتکاف کرد در ده شب میانه فی قبة ترکیة در خیمه ترکی
نوعی است از خیمه ها که خرد می باشد و گفته میشود آن را بفارسی خرگاه ثم اطلع بفتح همزه و سکون طا و تخفیف لام پس بیرون آورد سر خود را یعنی از قبه فقال انی اعتکفت العشر الاول التمس هذه اللیلة پس
گفت آنحضرت بدرستیکه من اعتکاف کردم عشره اول را در حالیکه التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را ثم اعتکفت العشر الاوسط باز اعتکاف کردم عشره اوسط را یعنی برای التماس این شب ثم اتیت فقیل لی انها
فی العشر الاواخر باز آمده شدم من یعنی آمد مرا آینده از فرشتگان پس گفته شد مرا آن شب در ده شب پسین است فمن کان اعتکف معی پس کسیکه بود که اعتکاف کرده بود با من بطلب این شب فلیعتکف
العشر الاواخر پس باید که اعتکاف کند در ده شب آخر و تخصیص امر باعتکاف بطالبان آنها که اعتکاف کرده و طلب نموده بودند برای آنست که چون طالب و متفحص آن بودند و دریافته بودند اعتکاف میکنند در باید

ولیکن طالب میشدند فاعتمد بشنیدید یا نشنیدید فقلت رأیت هذه اللیلة پس تحقیق نموده شدم من این شب یعنی معین در خواب در عشرهٔ اخیر ثم نسیتها پس فراموش کرانیده شدم آنرا وقد رأیتنی اسجد فی
ماء وطین من صبیحتها و تحقیق دیدم خود را در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم اورا فالتمسوها فی العشر الاواخر پس طلب کنید آن شب را در ده شب آخر والتمسوها فی کل
وتر و طلب کنید در هر طاق این شب که بیرون آید ازین نیست قال گفت راوی فمطرت السماء تلک اللیلة پس بارید آسمان در آن شب وکان المسجد علی عریش و بود سقف مسجد بر عریش یعنی بر شاخهای درختان
وعریش بفتح عین مهمله وکسر را وشین معجمه خانه که از شاخ و برگ درختان ساخته شود و چنانکه برای تاک بسازند و عریش هر چیزی که در سایهٔ آن نشینند و سقف مسجد در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شاخ و برگ درخت
خرما بود فوکف المسجد پس چکید سقف مسجد و وکف چکیدن سقف خانه از باران فبصرت عینای رسول الله پس دید هر دو چشم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و علی جبهته اثر الماء والطین
وحال آنکه بر پیشانی آنحضرت اثر آب و گل بود من صبیحة احدی وعشرین در صبح تاریخ بیست و یکم و این روایت مثبت آنست که شب قدر بیست و یکم باشد متفق علیه فی المعنی واللفظ لمسلم حتی
متفق علیه است در معنی که معنی آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ مسلم راست الی قوله تا قول وی که اینجاست فقیل لی انها فی العشر الاواخر والباقی للبخاری و لفظ باقی حدیث بخاری راست
و این در روایت ابی سعید خدری بود و فی روایة عبد الله بن انیس بضم همزه و فتح نون و سکون تحتانیه که صحابی انصاری بزرگ است قال گفت است لیلة ثلث وعشرین صبح شب بیست و سوم رواه
مسلم وعن زر بکسر زای و تشدید را ابن حبیش بضم مهمله و فتح موحده و سکون تحتانیه تابعی ثقه است که جاهلیت را دریافته و شصت سال در جاهلیت گذرانیده و شصت در اسلام و عمر وی صد و بیست سال بود و بعضی
گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه و از اکابر علمای قراءت بوده از اصحاب عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود از وی چیزها از عربیت میپرسید و ابی بن کعب با وی سختی میکرد تو میخواهی که هیچ
آیتی از قرآن ترک نمیکنی تا همه را پرسی قال سالت ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد الله بن مسعود یقول گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفتم که برادر تو ابن مسعود میگوید من یقم الحول یصب
لیلة القدر کسیکه قیام لیل کند سال تمام در می یابد شب قدر را فقال پس گفت ابی بن کعب رحمة الله علیه رحمه الله رحمت کند ابن مسعود را خدای تعالی اراد ان لا یتکل الناس میخواهد ابن مسعود و غرض وی ازین
گفتن آنست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بران اتکا نکنند و باقی سال آرام و آسایش بگذرانند و جد و جهد در عمل ننمایند اما انه قد علم انها فی رمضان آگاه باش بدرستیکه
ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است وانها فی العشر الاواخر و بتحقیق دانسته است که شب قدر در ده اخیر است وانها فی لیلة سبع وعشرین و بتحقیق دانسته است که آن شب بیست
هفتم است ثم حلف لا یستثنی پس سوگند خورد ابی بن کعب در حالتی که استثنا نمیکند یعنی ان شاء الله نمیگوید و جزم میکند انها لیلة سبع وعشرین که شب قدر شب بیست و هفتم است زر بن حبیش میگوید فقلت
پس گفتم یعنی ابی بن کعب را بای شیء تقول ذلک بچه چیز و بکدام دلیل میگوئی تو آنرا یا ابا المنذر کنیت ابی بن کعب است قال بالعلامة التی اخبرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بنشانیکه
خبر داده است ما را آنحضرت او بالآیة شک راوی است که بالعلامة گفت یا بالآیة و هر دو به یک معنی است انها تطلع یومئذ لا شعاع لها علامت اینست که آفتاب در صبح آن شب می برآید در حالتی که نیست روشنی مر او را
رواه مسلم و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند طشت و از اینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آزموده بود آن نشان را گفت بنعم و اگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است و آورده اند که عمر رضی الله عنه خواند اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم را و پرسید ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر است پس گفت ابن عباس مر عمر را که من میدانم یا گمان میبرم که آن شب هفتم است که میگذرد یا شب هفتم که باقی میماند پس گفت
عمر از کجا دانستی آنرا گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و دهر میگردد در هفت و آدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجده میکند از هفت و طواف را
ذکر کرد و جمار را هم و چیزهای دیگر پس گفت عمر بتحقیق دریافتی تو چیزی که ما در نیافتیم و بعضی از فضلا گفته اند که خدای تعالی ذکر کرد لفظ لیلة القدر را در سورهٔ انا انزلناه در سه جا و این نه حرف است مجموع آن بیست و
هفت حرف است این و امثال آن امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه و بهیچکس را یقین حاصل نیست و آنکه آنحضرت را بود و اذن کرده نشد بتعیین مر صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که اعلام کرده شده او وی ممنوع
بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آن است والله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پرسید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و سوگند داد مر آنحضرت را که خبر دهد او را بدان پس غضب آورد آنحضرت
پس فرمود اگر اذن میکرد مرا خدای تعالی که خبر بدهم بدان خبر میدادم شما را اگر گویند پس سوگند خوردن ابی بن کعب بی استثنا و جزم کردن وی برآنچه بود جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنا بر غلبهٔ ظن و سوگند خوردن
بر غلبهٔ ظن جائز است و مؤاخذه نیست بران و همچنین هر که گفته است بغلبهٔ ظن و اجتهاد گفته والمجتهد یخطی ویصیب والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجتهد فی العشر الاواخر ما لا یجتهد فی غیره گفت عائشه بود آنحضرت که کوشش مینمود و مشقت میکشید در عمل در عشر اواخر رمضان آنچه نمینمود در غیر عشر اواخر رواه مسلم وعنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر شد مئزره بود آنحضرت چون می درآمد دهه رمضان محکم می بست ازار خود را کنایت است از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا کنایت است از گوشه گرفتن از زنان و
احیی لیلة و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را در شب احیاء لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت تازگی وی در عبادت کردن است در آن یا بمعنی
زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداریست خصوصا بعبادت و خواب در حکم موتست و بیکاری حکم مرده دارد وایقظ اهله و بیدار میکرد اهل خانه خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سعادت
دریافت شب قدر محروم نمانند متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت گفت عائشه گفتم یا رسول الله ارأیت ان علمت ای لیلة لیلة القدر ما اقول فیها خبر
ده مرا اگر بدانم کدام شب است شب قدر و دریابم آنرا چه گویم اندران ذکر و دعا در آن شب قال قولی گفت آنحضرت بگو این دعا را اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری
عفو را پس عفو کن از من رواه احمد وابن ماجه والترمذی وصححه وعن ابی بکرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول التمسوها روایت از ابی بکره گفت شنیدم آنحضرت را
که میگفت طلب کنید آنرا یعنی لیلة القدر فی تسع یبقین او فی سبع یبقین او فی خمس یبقین در نه شب که باقی میمانند که چهار شب است یا در هفت شبی که باقی میمانند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی میمانند و
آن دو شب است چنانکه در حدیث ابن عباس ذکر کردیم او ثلث او آخر لیلة یا جوئید در سه شب که باقی میمانند که شب بیست و هفتم است یا شب بیست و نهم است که شب اخیر رمضان است که عمل آنجا تمام میشود
و بنده مستحق اجر میگردد و بعضی گفته اند که فی تسع یبقین محمول است بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محمول است بر بیست و ششم او ثلاث بر بیست و هشتم و آخر لیل بر بیست و نهم و بعضی گفته اند بر بیست

قدر رواه الترمذی وعن ابن عمر قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لیلة القدر گفت ابن عمر پرسیده شد آن حضرت از شب قدر فقال هی فی کل رمضان پس گفت آن حضرت
آن شب در کل رمضانست این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضانست مخصوص برمضانی دون رمضان نیست دوم آنکه در همه ایام رمضانست مخصوص بعشر اواخر نیست کذا قال الطیبی رواه ابوداؤد وقال رواه
سفیان وشعبة عن ابی اسحق وگفت ابوداؤد روایت کرده است آنرا سفیان ثوری وشعبه از ابی اسحق که از اکابر تابعین است موقوفا علی ابن عمر موقوف بر ابن عمر ورفع نکرده به پیغمبر صلی الله علیه
وسلم وعن عبد الله بن انیس قال قلت یا رسول الله ان لی بادیة اکون فیها بدرستیکه مرا بادیه ایست که میباشم در آن وانا اصلی فیها و من نماز میگذارم در آن بادیه بحمد الله فمرنی
بلیلة انزلها الی هذا المسجد پس امر کن بشبی که فرود آیم در آن شب بسوی این مسجد اشارت کرد بمسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم گویا قصد وی طلب شب قدر بود فقال پس گفت آن حضرت انزل لیلة
ثلث وعشرین فرود آی شب بیست وسیوم قیل لابنه کیف کان ابوك یصنع گفته شد پسر او را چگونه بود که میکرد پدر تو در مسجد قال کان یدخل المسجد اذا صلی العصر گفت پسر وی بود
من که می درآمد مسجد را چون میگذارد نماز عصر فلا یخرج منه لحاجة پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که منافی باعتکاف باشد و در بعضی اصول الا لحاجة یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری چون
حاجت بشری که معتکف مضطر است بآن حتی یصلی الصبح فاذا صلی الصبح وجد دابته علی باب المسجد پس چون میگذارد صبح را می یافت چارپای خود را بر در مسجد فجلس علیها پس می نشست بر دابه
ولحق بادیته ومی پیوست بادیهٔ خود را رواه ابوداؤد الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم لیخبرنا بلیلة القدر گفت عباده بیرون
آمد آن حضرت از درون خانه در وقتی که نمودند بوی لیلة القدر تا خبر دهد ما را بلیلة القدر فتلاحی رجلان من المسلمین پس نزاع نمودند وخصومت کردند بیکدیگر دو مرد از مسلمانان فقال پس گفت آن حضرت
خرجت لاخبرکم بلیلة القدر بیرون آمدم تا خبر دهم شما را شب قدر که کدام شب است فتلاحی پس نزاع کردند فلان وفلان فرفعت پس برداشته شد آن شب وفراموش گردانیده شد تعیین آن شب از من
نزاع آنها از اینجا معلوم میشود که نزاع وخصومت بیکدیگر شنیع است وسبب حرمان از برکات وخیرات وغالبا نزاع ایشان بناحق بود یا بتجاوز از حد اعتدال وعسی ان یکون خیرا لکم ونزدیک است باشد
که این برداشتن از خاطر تعیین آن ومبهم گردانیدن آن بهتر مر شما را که سبب جد واجتهاد وتکثر طاعت وعبادت گردد فالتمسوها فی التاسعة والسابعة والخامسة پس طلب کنید او را در بیست
نهم وبیست وهفتم وبیست وپنجم از اینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بودند متردد بود میان این سه شب یا تردد در میان این سه شب بغلبهٔ ظن کرده والله اعلم رواه البخاری وعن انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان لیلة القدر نزل جبرئیل فی کبکبة من الملائکة چون میباشد شب قدر فرود می آید جبرئیل در جماعت از فرشتگان وکبکبه بفتح وضم جماعت
یصلون علی کل عبد قائم او قاعد یذکر الله دعا میکنند واستغفار می نمایند و درود می فرستند بر هر بنده که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند مر خدای عز وجل را فاذا کان یوم عیدهم پس وقتی که باشد
روز عید مسلمانان یعنی یوم فطرهم یعنی روز فطر ایشان باهی الله بهم ملائکته مفاخرت میکند خدای تعالی ومی نازد به بندگان خود فرشتگان خود را که طعنه میزدند بر ایشان بعصیان فیقول پس
میگوید یا ملائکتی ما جزاء اجیر وفی عمله ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را قالوا ربنا جزاءه ان یوفی اجره گویند فرشتگان ای پروردگار ما اینست پاداش
او که تمام داده شود اجرت وی فقال ملائکتی عبیدی وامائی قضوا فریضتی علیهم پس میگوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من غلامان وداهان من گزاردند طاعت مرا که فرض گردانیدم بر ایشان که
روزه رمضان است ثم خرجوا یعجون الی الدعاء پس بیرون آمدند در حالی که برمیدارند آواز خود را بدعا یعجون بکسر عین وفتح آن وعزتی وجلالی وکرمی وعلوی وارتفاع مکانی سوگند بعلو
وقدرت وبزرگی وجود وبلندی قدر وبلندی مرتبهٔ من لاجیبنهم هر آینه اجابت میکنم وقبول میکنم دعای ایشان را فیقول ارجعوا قد غفرت لکم پس میگوید خدای تعالی برگردید بتحقیق آمرزیدم شما را
وبدلت سیاتکم حسنات وتبدیل میکنم بدی های شما را بنیکی های یعنی بدیها را می آمرزم ومحو میکنم آثار گناهان را ونیکیها را می پذیرم وثابت میکردانم انوار طاعات را یا تبدیل میکنم ملکه معصیت را
از نفس بملکه طاعات بلکه میدهم بدل هر معصیت طاعت وثابت میکردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت مرد را بیارند فرمان آید که عرض کنید بروی گناهان صغیره او را وپنهان دارید
گناهان کبیرهٔ او را وگفته میشود مر او را کردی تو چنین وچنین پس بنده اقرار میکند گناهان صغیره را ومنکر میشود ومیترسد از گناهان کبیره که مبادا اظهار کنند پس حکم بود که بدهید بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید
بنده مرا گناهان بسیار است که نمی بینم آنها را اینجا الحدیث قال فیرجعون مغفورا لهم گفت آن حضرت پس برمیگردند بندگان در حالیکه آمرزیده شده است مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب الایمان باب
الاعتکاف اعتکاف در لغت باز داشتن در نگ کردن ولازم بودن بجائی ولازم بودن چیزی را وروی آوردن بکسی ودر شرع درنگ کردن در مسجد ولزوم وی بر وجه مخصوص واعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت موکده است
از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر آن تا آنکه گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را وآنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و
ترک میکرد گاهی وترک نکرد اعتکاف را هرگز وواجب نگفتند آنرا باوجود آنکه یکسال ننشست در سال دیگر قضا کرد دو عشره بنشست زیرا که دأب آن حضرت در واجب باوجود مواظبت آن بود که انکار میکرد یا منع میکرد
بر ترک آن ودر اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که اعتکاف کند باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است ونشستن دو سال در یکسال دو عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال فوات بود بجهت کمال شوق وتهیأ واستعداد بوصول
درگاه وصواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب وآن اعتکافیست کسیکه نذر کرده بدان وواجب گردانیده آنرا بر نفس خود وسنت وآن در عشر اخیر رمضان است وجز این دو قسم مستحب است وحنفیه مر زنان را
در مسجد بیت تجویز کرده اند ومراد بمسجد بیت مکانیست که جدا کرده میشود برای نماز واو در حکم مسجد نیست مگر در حکم جواز اعتکاف نساء است در وی وقول قدیم شافعی نیز همین است ونقل کرده اند بعضی از اصحاب
مالک اعتکاف مرأة در مسجد بازوج خود جائز است وبهمین قائل است امام احمد رحمه الله واذن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهره را دلیل است بر آن ومنع بجهت مصلحتی دیگر بود چنانکه بیاید بعد ازان
امام ابوحنیفه وامام محمد تخصیص کرده اند بمسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف سبب ترک جماعت که موکد است نگردد وباعث بر خروج هیچ وقت نشود تا امکان احتراز از وی در شرح
ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است در وی اگرچه اقامت کرده نشود در وی صلوات خمس ودر روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جماعت اما
نفل جائز است در غیر آن امام مالک شرط کرده مسجد جامع را وقولی از شافعی نیز اینست ودر حاوی که در مذهب شافعی است گفته که جامع اولی است ونزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجد مگر نزد معتکف را

هدی معین شد اگر نیت مدت عمر کند روا ست و اختلاف در اقل مدت اعتکاف است که چیست نزد بعضی اقل آن ساعتست و از این جهت گفته اند که باید که مرد هرگاه چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب آن بدست آرد
و نزد این قایل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر نیست و نزد بعضی اقل اعتکاف یک روز است و مختار در مذهب ما آنست و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است و تخصیص نیست آن
با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد و کمتر از یوم پس صائم اگر کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود و ثمرهٔ اشتراط صوم آنست که چون نیت اعتکاف شب کند جایز نباشد زیرا که شب محل صوم
نیست و سخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من رمضان حتی توفاه الله گفت
عائشه بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدا و این بعد از آنکه در عشر اول و اوسط نشست و شب قدر را در نیافت و باری نمودند که شب قدر در عشر اواخر است چنانکه در باب سابق
گذشت ثم اعتکف ازواجه من بعده پس معتکف شدند ازواج مطهرهٔ آنحضرت بعد از وی یعنی در عشرهٔ اخیر و این حدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت بر اعتکاف و بودن آن سنت موکده چنانکه مذکور شد
متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اجود الناس بالخیر بود آنحضرت جوادترین و سخی ترین مردم به نیکی در جمیع اوقات وکان اجود
ما یکون فی رمضان و بود جوادتر بودن وی حاصل وقتی که میبود در رمضان که اشرف و انسب اوقاتست بفعل خیر کان جبرئیل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان بود جبرئیل که ملاقات میکرد آنحضرت را
در هر شب در رمضان یعرض علیه النبی صلی الله علیه وسلم القرآن عرض میکرد بر جبرئیل آنحضرت قرآن را و می شنوانید و میگذرانید بروی فاذا لقیه جبرئیل کان اجود بالخیر من الریح المرسلة
پس وقتی که ملاقات میکرد او را جبرئیل بود وی صلی الله علیه وسلم جوادتر و جهنده تر و تیزتر به نیکی از باد که رها کرده شده است و فرستاده شده است به بشارت اشارتست بقول حق سبحانه و هو الذی یرسل الریاح بشرا بین
یدی رحمته پس باد برانگیزد سحاب را و فرود می آید باران امطار و پیدا میشود بوی ارزاق و برکات همچنین وجود شریف باعث و منشای خیرات و مبرات و برکات بود خصوصا درین اوقات و درین حدیث اشارتست بآنکه در
اوقات فاضله و صحبت ابرار بیشتر در فعل خیر و کسب خیرات باید کوشید و آوردن این حدیث در اعتکاف بجهت آنست که آنحضرت در رمضان معتکف میبود متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان یعرض
علی النبی صلی الله علیه وسلم القرآن کل عام مرة بود که عرض کرده میشد بر آنحضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبرئیل بود و منافات نیست میان عرض کردن آنحضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکه مدلول
حدیث اول است و میان عرض جبرئیل قرآن را بر آنحضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که نخست جبرئیل عرض میکرد بر آنحضرت بعد از وی آنحضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ و قرائت بروی میباشد
و درین غلبت احکام امر و اتقان اوست و وارد شده است که هر دو میخواندند قرآن را بطریق مدارست چنانکه حافظان یکدیگر بطریق دور میخوانند فعرض علیه مرتین فی العام الذی قبض فیه پس عرض کرده شد
قرآن بر آنحضرت دو بار در سالی که قبض کرده شد روح مقدس وی وکان یعتکف کل عام عشرا و بود آنحضرت که اعتکاف میکرد هر سالی یک عشر فاعتکف عشرین پس اعتکاف کرد آنحضرت
دو عشره و عشرین یعنی بیست نیز خوانده اند و مال هر دو عبارت یکی است فی العام الذی قبض فیه در سالی که قبض کرده شد آنحضرت از جهت کمال شوق و تهیأ و استعداد بوصول درگاه عزت وعدهٔ وصل
چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد رواه البخاری وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعتکف ادنی الی راسه وهو فی المسجد گفت عائشه بود آنحضرت
چون اعتکاف میکرد نزدیک من میکرد و میاورد سر مبارک خود را و حال آنکه وی در مسجد میبود فارجله پس شانه میکردم من آنحضرت را ترجیل شانه کردن موی و فرو هشتن از اینجا معلوم شد که باکی نیست بر آوردن
معتکف سر خود را از مسجد وکان لا یدخل البیت الا لحاجة الانسان و بود آنحضرت که در نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غایط و همچنین غسل جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد نزد
جنابت و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه روایتی صریح در آن از اصول نمی یابیم جز آنکه در شرح اورا گفته است که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد یا نفل متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنه
ان عمر سال النبی روایت است از ابن عمر که عمر پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال کنت نذرت فی الجاهلیة ان اعتکف لیلة فی المسجد الحرام گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم
در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام قال فاوف بنذرک گفت آنحضرت پس ایفا کن نذر خود را اگر نذر کرده بودی متفق علیه و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد در روایتی بر آنکه
صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر صوم شرط بودی امر نمیکرد بوفای این نذر و جواب از این استدلال آنست که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف کنم روزی پس روایتی که
در وی لیل واقع شده است شب با روز مراد است چنانکه از یوم روز با شب مراد است و نزد ابی حنیفه و مالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نفل و متمسک ایشان حدیث عائشه است که
بیاید لا اعتکاف الا بصوم و این حدیث صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف الفصل الثانی عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان گفت
انس بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان فلم یعتکف عاما پس اعتکاف نکرد یکسال فلما کان العام المقبل اعتکف عشرین پس وقتی که شد سال آینده اعتکاف کرد بیست
شب و قضا کرد این بظاهر علامت وجوب است و لیکن قضای سنت موکده نیز آمده است چنانکه سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوة گذشت رواه الترمذی ورواه ابو
داود وابن ماجة عن ابی بن کعب وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست
اعتکاف کند میگزارد نماز فجر را ثم دخل فی معتکفه پس در می آمد در جای اعتکاف خود رواه ابو داود وابن ماجة و گفته اند که این حدیث را بخاری و مسلم نیز روایت کرده اند و باقی اصحاب
کتب ستة نیز روایت کرده مطولا و استدلال کرده باین حدیث کسیکه قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نهار عشرهٔ اخیره کند و باین قائل است اوزاعی و ثوری و لیث در یک قول و ابو حنیفه و مالک و
شافعی و احمد رحمهم الله برآنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را و محمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجد می در آمد و چون نماز صبح میگزارد در حجره که میساختند برای او
می در آمد و منقطع میشد از خلق و منفرد میگشت و مراد معتکف آن حجره ایست که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف وی میساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب میبود و تخلی و انفراد وقت
صبح وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یعود المریض وهو معتکف و هم از عائشه رض روایت است که گفت بود آنحضرت که باز پرس میکرد بیمار را و حال آنکه آنحضرت معتکف بود
فیمر کما هو پس میگذشت آنحضرت گذشتنی مثل هیئتی که وی بران بود فلا یعرج پس میل نمیکرد و بسوی جانبی یکرد نمی ایستاد در میان گذشتن و میرفت و میپرسید و تعریج اقامت و میل از راه بجانبی یسال عنه

میرسید حال بیمار این بیان عیادت است طیبی گفته که نزد ائمه اربعه آنست که چون بیرون آید معتکف برای قضای حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و صلوة بر جنازه و پس میل نکند و منحرف نگردد از طریق التفات
نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمیشود اعتکاف و اگر انحراف کند و زیاده بایستد باطل گردد و حسن و نخعی گفته که جائز است معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوة جنازه انتهی رواه ابو داود وعنها
قالت السنة على المعتكف ان لا يعود مريضا ولا يشهد جنازة و هم از عائشه آمده است که گفت سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را مگر آنکه ضرورت گفته شد ولا
يمس المرأة ولا يباشرها و مساس نکند زن را و مباشرت نکند و مس سودن بدست و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد مس مجامعت است
و وی مبطل است اعتکاف را باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کند مبطل است و اگر انزال نکند مبطل نیست و در هدایه گفته است اگر جماع کرد
در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا مس کرد و انزال کرد باطل میکرد اعتکاف وی زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میکرد روزه را و اگر انزال نکند فاسد نمیکرد و اگر چه حرام است ولا يخرج لحاجة الا لما لابد منه
و بیرون نیاید معتکف برای حاجتی و کاری مگر برای حاجتی که چاره نیست از آن چنانکه حاجت انسانی ولا اعتكاف الا بصوم و روا نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است در اعتکاف این دلیل حنفیه است
در اشتراط صوم در اعتکاف ولا اعتكاف الا في مسجد جامع و روا نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع اینجا مسجد جماعت است یا بیان افضل و اولی است والله اعلم رواه ابو داود الفصل
الثالث عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان اذا اعتكف طرح له فراشه ابن عمر روایت میکند از آن حضرت که بود آن حضرت چون اعتکاف میکرد انداخته میشد برای وی بساط
وی که در وی می انداخت او يوضع له سريره و نهاده میشد برای آن حضرت تخت وی یعنی چهار پایه وی که بر آن میخفت و چهار پایه را اعراب سریر میگویند و در بعضی نسخ او يوضع بكلمة او وراء اسطوانة التوبة انداخته میشد
فراش و سریر وی پس پایه پیش ستون مسجد که آنرا اسطوانه توبه میگویند که ابولبابه انصاری خود را بآن بربسته بود تا توبه او قبول افتاد و قصه آن در کتب سیر و احادیث مسطور و مذکور است و اسطوانه بضم همزه و سکون سین
بمعنی ستون است رواه ابن ماجه وعن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في المعتكف روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت در حق
معتکف هو يعكف الذنوب معتکف منع کرده میشود و باز داشته میشود از گناهان ويجرى له من الحسنات كعامل الحسنات كلها و جزا داده میشود مر معتکف را از حسنات عبادات که فوت
میشود او را بسبب اعتکاف مثل عیادت مریض و نماز جنازه و زیارت اخوان و جز آن مثل عامل حسنات همه و بجری برابر روایت کرده اند از اجره رواه ابن ماجه تمام شد کتاب صوم بعون خدای و توفیق وی تعالی میشود

## کتاب فضائل القرآن

ان کتاب فضائل القرآن کتاب فضائل القرآن فضائل جمع فضیلت مشتق از فضل ضد نقص و قرآن مشتق است از قراءت یا از قران که بمعنی جمع و ضم است و در قرآن قصص و امر و نهی و وعد و وعید و سور و آیات جمع
شده و بیکدیگر منضم گشته و صاحب صحاح و قاموس مراد در قراءت آورده تدبر قرآن و هو الظاهر الفصل الاول عن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيركم من
تعلم القرآن وعلمه بهترین شما کسی است که آموخت قرآن را و آموزانید آنرا و گفته اند که مراد آنست که از جمله بهتر منست زیرا که خیریت در غیر معلم و متعلم نیز وارد شده است و نووی در فتاوای خود گفته است اگر قدر
واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم وی و تعلم فقه برابر است و در زیاده بر واجب فقه افضل است از آن و پوشیده نماند که این بر تقدیری است که مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد و الا تعلم فقه نیز تعلم معانی و توابع قرآن است
و خود در زمان نبوت علم فقه همین قرآن بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و لهذا در باب امامت اقرأ صحابه را اعلم ایشان داشته اند فتدبر رواه البخاري وعن عقبة بن عامر صحابی است که احوال او در
مواضع نوشته شده است قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن في الصفة گفت بیرون آمد آن حضرت و ما در صفه بودیم بضم صاد و تشدید فا مراد صفه مسجد است و آن موضعی بود که سقف
داشت پیش مسجد و بعضی گفته اند که آن مسجد قدیم بود که قبله آن بجانب بیت المقدس بود و بعد از نسخ آن قبله در آنجا که نشستند و فقرای صحابه که ایشان را اصحاب صفه میگفتند در آنجا میبودند فقال پس گفت
آنحضرت ايكم يحب ان يغدو كل يوم الى بطحان کدام یکی از شما دوست میدارد که بامداد کند هر روز بسوی بطحان بضم با و سکون طای مهمله او العقيق یا بسوی عقیق شک راویست نام دو موضع است
بمدینه که آنجا بازار بود و شتران در وی فروخته میشد فيأتي بناقتين كوماوين پس بیارد دو ناقه بزرگ کوهان را بفتح کاف و سکون واو ناقه بزرگ کوهان في غير اثم ولا قطع رحم بی ارتکاب معصیت
مثل سرقه و غصب و بی بریدن قرابت که واجبست پیوند او این تخصیص بعد تعمیم است که از اشد انواع معصیت است فقلنا پس گفتیم ما یا رسول الله كلنا نحب ذلك همه ما دوست میداریم آنرا و در
روایتی یحب بتحتانیه قال گفت آن حضرت افلا يغدو احدكم الى المسجد آیا پس بامداد نمیکند یکی از شما بسوی مسجد فيعلم پس تعلیم کند و بداند او يقرأ اثنين من كتاب الله یا بخواند دو آیت از
کتاب خدا و در بعضی نسخ فيعلم بتخفیف از علم و برین تقدیر کلمه او برای شک یا تنویع است خير له من ناقتين این تعلیم دو آیت و خواندن آن بهتر است مر او را از دو ناقه وثلث خير له من ثلث و سه آیت بهتر است
مر او را از سه ناقه واربع خير له من اربع و چهار آیت بهتر است از چهار ناقه ومن اعدادهن من الابل و همچنین اینها بهتر اند از اعداد خود از شتران یعنی پنج و شش آیت بهتر است از پنج و شش و علی هذا القیاس
و ابل اسم جنس است شامل نر و ماده و نر را جمل گویند و ماده را ناقه چنانکه انسان مردم را هم گویند و زن را هم و مرد را رجل و زن را امرأه گویند که آیتی از قرآن بهتر است از دنیا و هرچه در دنیاست شتران چه قدر دارند که بر اینها تفضیل
نهند و بیان فضل قرآن بآن کنند جوابش آن است که حقیقت مراد آنست که اشتغال بامر دین بهتر است از آنچه محنت و مشقت میکشید در آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد آنرا بمثالی خاص و مخصوص کرد ناقه
کوماء را جهت بودن آنها از خیار اموال عرب یا مراد آنست که تعلم قرآن و اشتغال بامر دین در امر معاش نیز نافع و موجب مزید خیر و برکت است و بیشتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیاست بحکم ومن يتق الله يجعل له مخرجا
ويرزقه من حيث لا يحتسب و در امر معاد خود چه گویند که تمامه دنیا و ما فیها در جنب وی محو و متلاشی است فافهم وبالله التوفيق رواه مسلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ايحب احدكم اذا رجع الى اهله ان يجد فيه خلفات عظاما سمانا گفت آن حضرت آیا دوست میدارد یکی از شما چون بازگردد بسوی اهل خانه خود که بیابد در وی سه ناقه
آبستن بزرگ فربه و خلفات جمع خلفه بفتح خا معجمه و کسر لام ناقه آبستن قلنا نعم گفتیم آری دوست میداریم آنرا قال گفت آن حضرت فثلث آيات يقرأ بهن احدكم في صلوته خير له من ثلث خلفات
عظام سمان پس سه آیت که بخواند آنها یکی از شما در نماز خود بهتر است مر او را از سه ناقه آبستن بزرگ فربه و بهمین قیاس ارجح یعنی بتر و در حدیث اول است رواه مسلم وعن عائشة رضي الله عنها الماهر بالقرآن
مع السفرة الكرام البررة زیرک و نیکو در یابنده و خواننده قرآن بحفظ و تجوید با ملائکه و انبیاست که نویسندگان و نیکوکارانند یعنی در دنیا عامل است بعمل ایشان و در آخرت رفیق ایشانست و سفره جمع سافر یعنی کاتب مشتق از سفر

بمعنی کتاب یا بمعنی سفیر مشتق از سفارت بمعنی میانجی شدن مراد ملائکه اند که انتساخ میکنند کتب سماویه را از لوح محفوظ و میانجی میشوند میان خدای و رسل وی یا انبیا اند که انتساخ میکنند وحی را و سفیرانند میان خدای و امت یا مراد اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم اند که اول انتساخ قرآن ایشان کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان می نویسند و کرام جمع کریم و بره جمع بار بمعنی نیکوکار والذی یقرء القرآن ویتتعتع فیه وهو علیه شاق له اجران و آنکه میخواند قرآن را و درمیماند در خواندن قرآن چون خوب نمیرود زبان او در آن و بر وی میچسپاند زبان را و خواندن قرآن بر وی دشوار است مر او را دو اجر است یکی اجرت قرائت دوم اجر مشقت اگرچه ماهر افضل و اکمل است اما از حیثیت تعب و مشقت این نیز فضیلتی و اجری ثابت است مقصود تسلی و تثبیت طالب است بر مشقت و ریاضت فافهم متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا علی اثنین نیست جای رشک بردن مگر بر دو کس رجل آتاه الله القرآن یکی مردی که داده است او را خدای تعالی قرآن را فهو یقوم به آناء اللیل وآناء النهار پس آن مرد برمیخیزد بقرآن و میخواند آنرا در ساعات شب و ساعات روز ورجل آتاه الله مالا فهو ینفق منه آناء اللیل وآناء النهار دوم مردی که داده است او را خدای تعالی مالی پس آن مرد انفاق میکند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز متفق علیه و در کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و بحقیقت مآل هر دو یکی است چه علم قرآن است و علوم احکام همه مستفاد از وست لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن نیز مفید علم است فافهم وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المومن الذی یقرأ القرآن مثل الاترجة قصه و حال مسلمانیکه میخواند قرآن را همچو حال اترج است بضم همزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم و اترج بی تا ترنجه و ترنج نیز میگویند و ترنجه در روایتی نیز آمده میوه معروفی است که جامع است میان طیب طعم و طیب رایحه چنانچه فرمود ریحها طیبة وطعمها طیب بوی وی خوش و مزه وی خوش است و همچنین مومن که میخواند قرآن را لذت میگیرد از آن و منعکس میگردد از وی اشعه انوار بقدر حصول وی با دیگران ومثل المومن الذی لا یقرأ القرآن مثل التمرة لا ریح لها وطعمها حلو و حال مسلمانیکه نمیخواند قرآن را همچو حال خرما است که نیست بوی مر او را و مزه وی شیرین است ومثل المنافق الذی لا یقرأ القرآن کمثل الحنظلة لیس لها ریح وطعمها مر و حال منافقی که نمیخواند قرآن را همچو حنظل است که نیست مر او را بوی و مزه وی تلخ است ومثل المنافق الذی یقرأ القرآن مثل الریحانة ریحها طیب وطعمها مر و حال منافقی که میخواند قرآن را همچو حال ریحان است که بوی وی خوش است و مزه وی تلخ است متفق علیه وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است المومن الذی یقرء القرآن ویعمل به کالاترجة والمومن الذی لا یقرء القرآن ویعمل به کالتمرة درین روایت ویعمل به زیادت کرده و در روایت اول اکتفا بعنوان مومن نمود که مستلزم عمل است و احتمال دارد که طعم کنایت از اعتقادی که مومن در دل دارد و داشته باشد وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یرفع بهذا الکتاب اقواما ویضع به آخرین بدرستی که خدای تعالی بلند مرتبه میگرداند باین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آورده اند بوی و عمل کردند بدان و تلاوت میکنند آنرا باخلاص و پست میگرداند بوی گروهی دیگر را که برخلاف آن باشند رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان اسید بضم همزه و فتح سین مهمله بن حضیر بضم حاء مهمله و فتح ضاد معجمه صحابی انصاری است از نقبای انصار کبیر الشان از افاضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازه او را و نماز گذارد بروی و دفن کرده شد ببقیع در سنه عشرین وقیل احدی وعشرین قال گفت بینما هو یقرء من اللیل سورة البقرة در اثنای آنکه وی میخواند در شب سوره بقره را وفرسه مربوطة عنده و اسپ وی بسته شده بود نزد وی اذ جالت الفرس ناگاه بجهید اسپ فی الصحاح جولان کرد و برآمدن فسکت پس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را فسکنت پس ساکن شد اسپ و آرام گرفت از جولان فقرء پس باز خواند اسید فجالت پس باز جولان کرد اسپ فسکت فسکنت پس باز خاموش گشت اسید پس آرام گرفت اسپ ثم قرء پس باز خواند فجالت الفرس پس جولان کرد اسپ سه بار و همچنین واقع شد فانصرف پس برگشت اسید از قرائت و گذاشت قرائت را وکان ابنه یحیی قریبا منها و بود پسر اسید که نامش یحیی بود نزدیک با اسپ فاشفق ان تصیبه پس ترسید اسید که برسد اسپ به پسرش و آزار رساند و او را فلما اخره رفع راسه الی السماء و چون پس انداخت اسید پسر را و دور افگند از اسپ برداشت سر خود را بجانب آسمان فاذا مثل الظلة پس ناگاه چیزی بود مانند سایبان فیها امثال المصابیح در آن ظله امثال چیزها است مانند چراغها فلما اصبح حدث النبی پس چون صبح کرد ابن حضیر خبر کرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت مکرر دو بار اقرأ یا ابن حضیر اقرأ یا ابن حضیر بخوان ای پسر حضیر و مراد دوام استمرار است بر قرائت قال گفت اسید بن حضیر بجهت اعتذار از انصراف و گذاشتن قرائت فاشفقت پس ترسیدم من یا رسول الله و در نسخه اشفقت بی فا ان تطأ یحیی از آنکه پامال کند اسپ یحیی را وکان منها قریبا و بود یحیی از اسپ نزدیک فانصرفت الیه پس برگشتم من بسوی یحیی ورفعت راسی الی السماء و برداشتم سر خود را بسوی آسمان فاذا مثل الظلة فیها امثال المصابیح پس ناگاه دیدم مانند سایبان است که در وی مانند چراغها است فخرجت حتی لا اراها پس بیرون آمدم من از جای خود تا آنکه نبینم من آنها را قال گفت آنحضرت وتدری ما ذاک و می دانی که چیست آنچه می بینی تو مانند ظله و مصابیح قال لا گفت اسید ندانم که چیست آن قال گفت آن حضرت تلک الملائکة دنت لصوتک آن فرشتگانند که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی ولو قرأت لاصبحت ینظر الناس الیها و اگر میخواندی تمام شب هر آینه صبح میکرد در آن فرشتگان در حالی که نظر میکردند مردم بسوی آنها و هم میدیدند لا تتواری منهم پوشیده نمیشدند آن فرشتگان از آدمیان متفق علیه واللفظ للبخاری وفی مسلم و در صحیح مسلم واقع شده است لفظ عرجت فی الجو بالا رفت آن ظله در هوا میان آسمان و زمین جو بفتح جیم و تشدید واو میان آسمان و زمین و کشادگی وادی بدل فخرجت علی صیغة المتکلم بجای لفظ خرجت بصیغه متکلم در روایتی واقع شده است وعن البراء قال کان رجل یقرء سورة الکهف و گفت براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است بود مردی که میخواند سوره کهف را والی جانبه حصان و در پهلوی وی اسپی بود و حصان بکسر حاء مهمله اسپ اصیل مربوط بشطنین بسته شده بود آن اسپ بدو رسن شطن بشین معجمه و طاء مهمله هر دو مفتوح رسن دراز را گویند فتغشته سحابة پس پوشید آن اسپ را و آمد بر بالای وی ابری فجعلت تدنو وتدنو پس گشت آن ابر که نزدیک شده می آید و می آید وجعل فرسه تنفر و گشت اسپ وی که میگریزد و تنفر بتا و یا هر دو روایت است و فرس مذکر و مونث هر دو آید فلما اصبح اتی النبی پس چون صبح کرد آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فذکر ذلک له پس ذکر کرد آن واقع را برای آن حضرت فقال تلک السکینة پس گفت آن حضرت که آن سکینه است تنزلت بالقرآن که فرود آمده است بسبب قرآن سکینه بمعنی آرامش و آهستگی و بمعنی رحمت آمده و آنچه حاصل کرده بوی آرام و سکون صفای قلب و برد ظلمت نفسانیت و فرود آرد ضیای رحمانیت و حضور و ذوق غیبت و گاهی صورت گیرد بصورتی مناسب حال و مقام و کلام در وی در فصل اول از کتاب العلم زیاده بر این گذشته است قدری متفق علیه وعن ابی سعید بن المعلی بضم میم و فتح عین و تشدید لام صحابی انصاری است قال گفت

فی المسجد گفت بودم من که نماز میکردم در مسجد فدعانی النبی پس خواند مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم اجبه حتی صلیت پس جواب ندادم من آن حضرت را تا آنکه نماز گذاردم ثم اتیته پس آمدم نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز فقلت پس گفتم بقصد اعتذار ندادن جواب یا رسول الله انی کنت اصلی بدرستیکه من بودم که نماز میکردم باین سبب جواب ندادم قال گفت آنحضرت الم یقل الله آیا نگفته است خدای تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم پاسخ دهید مر خدا و رسول را وقتی که بخوانند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را که خواندن او از جانب حق است و طاعت او طاعت حق ثم قال پس گفت آنحضرت الا اعلمک اعظم سورة فی القرآن آیا تعلیم نکنم ترا بزرگترین سوره که در قرآنست قبل ان تخرج من المسجد پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد فاخذ بیدی پس گرفت دست مرا فلما اردنا ان نخرج پس هنگامیکه خواستیم که بیرون آئیم قلت گفتم یا رسول الله انک قلت لاعلمنک اعظم سورة من القرآن بدرستیکه تو گفتی که هر آینه بدانانم ترا بزرگترین سوره از قرآن قال گفت آنحضرت اعظم سوره از قرآن الحمد لله رب العالمین هی السبع المثانی این سوره سبع مثانیست والقرآن العظیم الذی اوتیته و این سوره قرآن عظیم است که داده شده است مرا اشارتست بقول حق سبحانه و تعالی ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم یعنی بتحقیق دادیم ترا ای محمد هفت آیت که مکرر میشود در نماز قرائت وی یا ثنا کرده شده است بران بفصاحت و اعجاز و ثنا گوئیده است بر خدا بجمیع نیکوئی و ستایش اهل آن آنست که مراد بدان فاتحه است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بآن نیز فاتحه است و مبالغه فرمود که قرآن عظیم همین است و جزو اعظم قرآن است تحقیقه فی کتب التفسیر رواه البخاری و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده است که این قصه نسبت بابی بن کعب است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجعلوا بیوتکم مقابر مگردانید خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبرها که مانند مرده در وی افتاده باشد بعد از آن ذکر کرد چیزی که افضل و انفع است بر بیت و اهل آن را که تلاوت قرآنست و فرمود ان الشیطان ینفر من البیت الذی تقرء فیه سورة البقرة بدرستیکه شیطان میگریزد از خانه که خوانده میشود در وی سوره بقره رواه مسلم وعن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اقرؤا القرآن گفت ابو امامه شنیدم میگفت آنحضرت بخوانید قرآن را فانه یاتی یوم القیامة شفیعا لاصحابه پس بدرستی که قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت میکنند بر آن اقرؤا الزهراوین بخوانید دو سوره روشن و تابان تر و تازه را البقرة و سورة آل عمران آن دو سوره کدام اند سوره بقره و سوره آل عمران فانهما تاتیان یوم القیمة کانهما غمامتان پس بدرستیکه آن دو سوره می آیند روز قیامت گویا که آن دو سوره دو ابر اند غمام ابر و در قاموس گفته غمام ابر سفید او غیایتان بدو یای تحتانیه هر چه سایه کند بالای سر از ابر و غیر آن او فرقان من طیر یا دو جماعت از طیر اند صواف صف زده و فرق بکسر فا و سکون را در اصل کلمه شک است مراد تشبیه بیکی ازین سه چیز است تحاجان عن اصحابهما در حالی که حجت میکنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود و باز تخصیص کرد بفضل سوره بقره و فرمود اقرؤا سورة البقرة بخوانید سوره بقره را فان اخذها برکة پس بدرستیکه گرفتن این سوره برکت و سبب زیادت نعمت و سعادتست و ترکها حسرة و گذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانیست ولا یستطیعها البطلة و توانائی ندارند خواندن آنرا اهل بطالت و کسالت و گاهی ببطله ساحران فاجران نیز مراد می آید رواه مسلم وعن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بفتح سین مهمله و کسر آن صحابی است ساکن شام قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یؤتی بالقرآن یوم القیمة واهله گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن الذین کانوا یعملون به آنکسانی که بودند که عمل میکردند باحکام قرآن تقدمه بضم دال سورة البقرة وآل عمران پیشوائی قرآن را سوره بقره و سوره آل عمران کانهما غمامتان گویا این دو سوره دو ابر اند و ظلتان سوداوان یا دو سایبان سیاه و صفت سیاهی از جهت ازدحام و تراکم و بر هم نشستن بعضی بر بعضی است بینهما شرق در میان این دو سوره فرجه و فرق است از جهت فصل و تمییز بتسمیه و شرق در اصل بفتح و سکون روشنی و بعضی شرق اینجا بمعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور تسمیه است او کانهما فرقان من طیر صواف تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمه کنیت ابی بن کعب است اتدری ای آیة من کتاب الله معک اعظم می دریابی که کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگتر قلت گفتم الله و رسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر است قال باز گفت آنحضرت یا ابا المنذر اتدری ای آیة من کتاب الله معک اعظم قلت این بار گفتم بزرگترین آیت از کتاب خدا الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی آیت الکرسی قال گفت ابی بن کعب فضرب فی صدری پس زد آنحضرت دست بر سینه من و در بعضی نسخ بیده صریحا مذکور است و قال لیهنئک العلم و گفت آنحضرت گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر مدح کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدریافت آنکه بزرگترین آیة الکرسی است اگرچه آن دریافت بتصرف القای آنحضرت بود و یهنک بفتح تحتانیه و سکون ها و کسر نون و در بعضی نسخ یهنئک بهمزه و اصل همین است و یهنک تخفیف آنست رواه مسلم وعن ابی هریرة قال وکلنی رسول الله گفت ابو هریره وکیل گردانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بحفظ زکوة رمضان بنگاهداشتن زکوة رمضان که مراد صدقه فطر است که بوی رضی الله عنه سپرده بودند تا وقت دیگر میان فقرا بخش کنند فاتانی آت پس آمد مرا آینده یعنی شخصی فجعل یحثو من الطعام پس شروع کرد آن شخص آینده که میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود فاخذته پس گرفتم من آن شخص را و قلت لارفعنک الی رسول الله و گفتم هر آینه بر میدارم ترا و میبرم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خصم را نزد حاکم میبرند قال گفت آن شخص انی محتاج و علی عیال بدرستیکه من فقیرم و بگردن من بار عیال است ولی حاجة شدیدة و مرا حاجتی سخت است قال گفت ابو هریره فخلیت عنه پس رها کردم او را فاصبحت پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة چه شد بندی دوشینه تو فقلت گفتم یا رسول الله شکی حاجة شدیدة و عیالا گله کرد حاجت سخت را و عیال را فرحمته و خلیت عنه پس مهربانی کردم او را و رها کردم او را قال اما انه قد کذبک گفت آنحضرت آگاه باش که وی بتحقیق دروغ گفته است بتو در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم و سیعود و زود باشد که باز آید فعرفت انه سیعود پس دانستم که وی باز می آید لقول رسول الله از جهت گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه سیعود که وی باز می آید فرصدته پس منتظر نشستم او را فجاء یحثو من الطعام پس آمد در حالیکه میگرفت طعام بهر دو کف دست خود فاخذته پس گرفتم او را فقلت لارفعنک الی رسول الله پس گفتم من هر آینه بر میدارم و میبرم ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال دعنی فانی محتاج و علی عیال لا اعود گفت که مرا بگذار بدرستیکه من محتاجم و بر من بار عیال است باز نمی آیم فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول الله شکی

حاجت شدید ده و عیالدار و حاجة شدیدة وعیال ولی حاجة شديدة قال فرحمته فخليت سبيله فقال اما انه قد كذبك در وغ گفت در دعوی احتیاج و عیال و بازخواهد آمد و سيعود فرصدته فجاء يحثو من الطعام
فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهذا آخر ثلث مرات واین آخر سه بار است که می آیی انك تزعم لا تعود ثم تعود بدرستیکه تو میگوئی که باز نمی آیی تو پس
باز می آیی قال گفت دعنی بگذار مرا اعلمك كلمات ينفعك الله بها تعلیم کنم ترا کلماتی که سود کند ترا خدای تعالی بآن کلمات اذا اويت الى فراشك فاقرأ آية الكرسي چون پناه گیری و بیائی تو
بسوی جای خواب بخوان آیت الکرسی را آنرا گویند که در وی ذکر لفظ کرسی است فانك لن يزال عليك من الله حافظ پس بدرستیکه همیشه میباشد بر تو از جانب خدا نگاهبانی ولا يقربك شيطان و نزدیک نمی آید
ترا شیطان از جن و انس حتى تصبح تا آنکه صبح میکنی فخليت سبيله پس رها کردم او را و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با ابی هریره امر نفرموده بود که او را رها مینکنی و البته پیش ما می آری پس رها کرد او را و میگوید ابو هریره
فاصبحت پس صبح کردم و نزد آنحضرت آمدم فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ما فعل اسيرك چه شد اسیر تو قلت گفتم زعم انه يعلمني كلمات ينفعني الله
بها گفت که وی تعلیم میکند مرا کلماتی که سود میدهد مرا خدای تعالی بسبب آن کلمات قال گفت آنحضرت اما انه قد صدقك آگاه باش که وی بتحقیق راست گفته است آنچه گفته است از خاصیت آیة الکرسی
و همچنین است خاصیت این آیت که وی خبر داده و هو كذوب و وی دروغگو است در سایر اعمال خود دروغگو است تعلم من تخاطب منذ ثلث ليال میدانی تو ای ابو هریره با که خطاب میکنی و با که سخن میگوئی درین مدت
سه شب قلت لا گفتم نمیدانم قال ذاك شيطان فرمود آن شیطانی از شیاطین است که برای تعییب صدقات و اخلال عمل خیر آمده بود رواه البخاري وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال بينما جبرئيل
قاعد اعند النبي صلى الله عليه وسلم در اثنای آنکه جبرئیل علیه السلام نشسته است نزد آنحضرت اذ سمع نقيضا من فوقه ناگاه شنید جبرئیل علیه السلام با آنحضرت آوازی را از بالای خود نقیض بقاف و ضاد معجمه آواز
مانند آواز در و محمل و پالان و اول مناسبتر است بفتح فوقه راسه پس برداشت جبرئیل علیه السلام با آنحضرت سر خود را فقال پس گفت جبرئیل علیه السلام هذا باب من السماء فتح اليوم این دریست از آسمان گشاده شد امروز
و لم يفتح قط الا اليوم و گشاده نشد آن در هرگز مگر امروز فنزل منه ملك پس فرود آمد از آن در فرشته و اینکلام راوی است فقال پس گفت جبرئیل علیه السلام هذا ملك نزل الى الارض لم ينزل قط الا
اليوم این فرشته ایست که فرود آمده بسوی زمین فرود نیامده بود هرگز مگر امروز فسلم پس سلام گفت آن فرشته فقال ابشر بنورين اوتيتهما پس گفت فرشته آنحضرت را شاد شو بدو نوری که داده
شده بتو آن دو نور لم يؤتهما نبي قبلك داده نشد آن دو نور هیچ پیغمبری پیش از تو فاتحة الكتاب و خواتيم سورة البقرة دو نور کلام است یکی سوره الحمد و دیگر دو آیت که در آخر سوره بقره است از آمن
الرسول تا آخر سوره لن تقرأ بحرف منهما الا اعطيته هرگز نخوانی بحرفی از فاتحة الکتاب و خواتیم سوره بقره مگر آنکه داده شوی ثواب آن ترا یا اجابت کرده شوی دعاهای که در آنست یعنی عمل البته
مقبول است و این دعاها البته مستجاب اند و مراد بحرف کلام ها است که در آنهاوا قع اند مثل اهدنا و ربنا لا تؤاخذنا و ربنا و لا تحملنا و جز آن بتقدیری معنی اول اگر حروف که اجزای کلمات اند از حروف تهجی مراد دارند نیز
درست است چنانکه آمده است که بحرف قرآن اجری و ثوابی است رواه مسلم وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الآيتان من آخر سورة البقرة روایت است از ابی
مسعود که نام وی عقبه بن عمرو بن ثعلبه انصاری است گفت گفت آنحضرت دو آیت است از آخر سوره بقره من قرء بهما في ليلة کسیکه بخواند این دو آیت را در شبی كفتاه کفایت میکنند خواننده را یعنی دفع
میکنند از وی شر جن و انس را یا بس اند او را از باقی اوراد در شب اگر بخواند و دیگر نخواند کفایت است متفق علیه وعن ابی الدرداء رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حفظ
عشر آيات من اول سورة الكهف کسیکه یاد گیرد و بخواند ده آیت از اول سوره کهف عصم عن الدجال نگاه داشته میشود از دجال مراد دجال معهود است که در آخر زمان برآید و مردم را در فتنه اندازد یا مراد از هر آنکه
تلبیس و دجل در لغت کذب و خیانت و خداع و تلبیس است رواه مسلم و در روایت ترمذی هم از ابی الدرداء سه آیت نیز آمده است چنانکه در فصل ثانی بیاید و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ايعجز احدكم ان يقرء في ليلة ثلث القرآن آیا ناتوانی میکند یکی از شما از آنکه بخواند در شبی سه یک قرآن را قالوا گفتند صحابه كيف يقرء ثلث القرآن چگونه خواند یکی از ثلث قرآن را در شب که خالی از مشغلتی
نیست خصوصا اگر هر شب میفرمائی با وجود اوراد دیگر و ادای حق نفس و زوجه که امر است برعایت آن قال قل هو الله احد يعدل ثلث القرآن فرمود این سوره برابر است ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق
الحاق ناقص بکامل و وی سبحانه بفضل خود تضاعیف ثواب آنرا مرتبه اصل ثواب قرائة ثلث قرآن میرساند و گفته اند که قرآن را قصص است و احکام و توحید و قل هو الله احد مشتمل است بر توحید رواه مسلم و رواه
البخاري عن ابي سعيد وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث رجلا على سرية روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را بر لشکری و سریه بفتح سین و تخفیف و
و تشدید تحتانیه پاره از لشکر یعنی فوجی که بجای فرستند نه لشکر عظیم و كان يقرأ لاصحابه في صلوتهم فيختم بقل هو الله احد و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن مر یاران خود را در نماز که با ایشان
میگذارد پس ختم میکرد قرأة را بقل هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد کذا قال الطيبي و ظاهر در آن مینماید که تمام قرائة که فاتحه و سوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت
و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود که بعد فاتحه قل هو الله احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب وی او را که تو افتتاح میکنی باین سوره و باز کفایت مینکنی باین تا آنکه سوره دیگر میخوانی یا همین سوره را
بخوان یا این را بگذار و سوره دیگر بخوان گفت من این سوره را ترک نمیکنم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم شما را باین بکنید و اگر مکروه میدارید میگذارم شما را و ایشان او را افضل قوم میدانستند و مکروه میداشتند که غیر وی امامت
کند ایشان را فلما رجعوا ذكروا ذلك للنبي پس چون باز آمدند از لشکر ذکر کردند آن قصه مر پیغمبر را صلى الله عليه وسلم فقال پس گفت آن حضرت سلوه لاي شيء يصنع ذلك بپرسید او را که برای چه میکند
آنرا یعنی التزام سوره قل هو الله احد را فسألوه پس پرسیدند او را که برای چه میکنی فقال پس گفت آن مرد لانها صفة الرحمن از برای آن میکنم که این سوره صفت خدای تعالی است وانا احب ان اقرء ها و من
دوست میدارم که بخوانم فقال النبي صلى الله عليه وسلم اخبروه ان الله يحبه خبر دهید او را که خدای تعالی دوست میدارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آنحضرت از وی پرسید که چه منع
کرد ترا از آنکه کنی آنچه امر میکنند ترا یاران تو و چه واداشت ترا بالتزام این سوره در هر رکعت گفت بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو آنرا در آورد ترا در بهشت متفق علیه وعن
انس [illegible] قال روایت است از انس که مردی گفت یا رسول الله اني احب هذه السورة بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را قل هو الله احد بیان سوره است قال گفت آن حضرت
ان حبك اياها ادخلك الجنة بدرستیکه دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا در بهشت مستحق آن کرد رواه الترمذي وروى البخاري معناه و روایت کرد بخاری معنی آن را بلفظ دیگر

چنانکه ذکر کردیم و عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الم تر آیات انزلت اللیلة آیا نمی بینی و نمیشناسی آیتها را که فرو فرستاده شده است امشب مقصود تعجب است از آن
لم یر مثلهن قط دیده و دانسته نشده است مانند این آیات هرگز در باب تعوذ زیرا که در آن پناه بجو ید از مکاره ظاهره و باطنه جسمانی و روحانی بکمال مبالغه و تو کید قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
آن آیات این است که این دو سوره متضمن آن است رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیلة بود آن حضرت وقتی که می آمد
بسوی جامه خواب خود هر شب جمع کفیه ثم نفث فیهما بهم می آورد هر دو کف دست خود را پس میدمید در هر دو کف دست نفخ و نفث و تفل دم کردن صرف بی آنکه از آب دهن چیزی با وی باشد و تفل
دمیدن با چیزی از آب دهن و نفث کمتر از تفل نفخ دهن فیهما پس میخواند آن حضرت در هر دو کف دست قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و مدلول کلمه فا فقرا
اقتضای آن میکند که قرأت بعد از نفث باشد و ظاهر آنست که بر عکس باشد اول خواندن باشد پس از وی نفث پس بعضی میگویند که مراد بنفث اراده نفث است و بعضی میگویند فا اینجا بمعنی واو است و بعضی میگویند
تقدیم نفث بر قرأت برای مخالفت سحره بطله است و نیز گفته اند که آن از سهو راوی یا کاتب است و الله اعلم ثم یمسح بهما ما استطاع من جسده پس مسح میکرد آنحضرت بهر دو کف دست چیزی را که میتوانست
از تن شریف خود یعنی تا آنجا که دست می رسید یبدأ بهما علی رأسه و وجهه آغاز میکرد بگذرانیدن هر دو کف دست بر سر خود و روی مبارک خود و ما اقبل من جسده و بچیزی که پیش آ
از جسد شریف و بعد از وی بجانب دیگر یفعل ذلک ثلث مرات میکرد این خواندن و دمیدن و مسح کردن را سه بار رادهم در روایت عائشه آمده است که آنحضرت در مرض اخیر گرفت هر دو دست
عائشه را و خواند و دمید دستهای عائشه و او میکرد مالیدن هر دو دست وی بر جسد شریف خود متفق علیه و سنذکر حدیث ابن مسعود و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عبد الله بن مسعود را
که اولش این است لما اسری برسول الله صلی الله علیه وسلم و در وی ذکر اعطای خواتیم سوره بقره است فی باب المعراج ان شاء الله در باب معراج که انسب است باین باب و در مصابیح در باب فضل
القرآن مذکور است الفصل الثانی عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ثلثة تحت العرش یوم القیمة سه چیز زیر عرش اند روز قیامت کنایت است از اختصاص
این سه بکمال قرب و اعتبار در درگاه عزت بحیثیتی که ضایع نمیکند وی سبحانه حق آنها را و اجر کسی را که محافظت میکند بر آن و ترک نمیکند مجازات عاملان آنها را چنانکه حال مقربان درگاه سلاطین است القرآن
یکی از آن سه چیز قرآنست یحاج العباد که حجت میکند بندگان را گاهی حجت میکند برای نفع ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق آن را و گاهی بر ضرر ایشان در آنچه ضایع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود
وی له ظهر و بطن مر قرآن را ظاهریست و باطنی ظاهر آنچه همه مؤمنان شریک اند در فهم آن و عمل بدان و باطن آنچه خبر فهم خواص بدان نمیرسد اشارتست بآنکه هر کس را مطالب خود را باید اخذ است بقدر آنچه میرسد
استعداد و فهم وی بقرآن عظیم و الامانة دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق ناس است در اموال و اعراض و دماء ایشان یا مخصوص باموال داد ند که واقع است و متبادر بفهم اینست که امانت آنست که الا انا عرضنا الامانة
که در قول حق سبحانه انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض اشارت بدان واقع شده شامل تمامه تکالیف و احکام است و الرحم تنادی الا من وصلنی سوم رحم است و آواز میدهد و خبر باد میکند رحم و میگوید
دانا و آگاه باشید کسیکه به پیوند د مرا و رعایت کند حق مرا وصله الله به پیوند د او را لطف و کرم خدا و رعایت کند او را و من قطعنی قطعه الله و کسیکه ببرد مرا و پیوند نکند و رعایت نکند حق مرا ببرد او را قهر و غضب خدا و بیندازد
او را از درگاه رحمت و ندا را مخصوص برحم کردانید اشارتست بغایت اهتمام و اعتنای بوی رواه فی الشرح السنة و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقال لصاحب
القرآن اقرأ و ارتق گفته میشود مر صاحب قرآن را و ملازم او را بتلاوت و عمل بخوان و برو بر درجات جنت بر قدر آنچه میخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند باقصی درجات جنت برآید که آماده کرده شده است برای او
و لائق است بحال او پس این شامل است جمیع اصحاب قرآن را از انبیا و مرسلین و اولیا و علما و سایر صالحین بر قدر درجات ایشان و رتل کما کنت ترتل فی الدنیا و ترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکه ترتیل
میکردی در دنیا فی الصراح ترتیل هموار دمیده و سپید خواندن قیل بفتحتین سخن هموار فان منزلک عند آخر آیة تقرؤها پس بتحقیق منزل تو نزد آخر آیتی است که میخوانی آن را رواه احمد و الترمذی و ابو داود
و النسائی و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الذی لیس فی جوفه شیء من القرآن کالبیت الخرب بدرستیکه آنکسانیکه نیست در درون وی چیزی از قرآن
همچو خانه ویرانست که آدمی در وی نیست و فی الصراح جوف درون شکم ظاهر آنست که مراد حفظ قرآنست زیاده بر آنچه جزء به الصلوة و بعضی تعمیم کرده اند و گفته اند حفظا او نظرا و الله اعلم رواه الترمذی و الدارمی و
قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الرب میگوید پروردگار تبارک و تعالی من شغله القرآن عن ذکری و مسئلتی کسیکه باز
میدارد او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من که در غیر قرآنست اعطیته افضل ما اعطی السائلین میدهم او را بهتر و زیاده تر از آنچه میدهم سوال کنندگان را ظاهر آنست که گفته شود ذکر کنندگان را و لیکن همچنین بگفت و اکتفا
بذکر سوال کرده زیرا که ذکر نیز در حقیقت دعاست و لیکن بطریق کنایت و تعریض زیرا که ذکر کریم و ثنای وی در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمده است کسیکه باز داردا و را ذکر من از سوال من میدهم او را بهتر از آنچه
میدهم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از همه ذکر و دعا جز وی از قرآنست و قرآن کل الکل است الکه بعضی از درویشان رد بر اند کر مشغول میدارند و تلاوت قرآن را چندگاه موقوف کند از مصلحت
در وی آنست که ظهور اثر در ذکر اسرع و اظهر است و حصول آن در قرآن بطی است اما بعد حصول اتم و اکمل است که زوال پذیر نیست بلکه اثر و نتیجه ذکر زود می آید و زود میرود و مگر آنکه بسر حد ملکه برسد و نفسهای تمام کنند که العافی الا
الی اوصافه و در قرآن بر آید و دیر پاید کذا ذکر الشیخ الشهاب الدین سهروردی رحمه الله رحمة واسعة و نیز گفته است طالب بقرآن تلاوت آن در نماز و غیر نماز بهر آنروی که دین راه دارد برسد و فضل
کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه فضل کلام خدا بر باقی کلامهای خلق همچو فضل خداست عز اسمه بر خلق وی رواه الترمذی و الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان و قال
الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن ابن مسعود رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حرفا من کتاب الله فله به حسنة و الحسنة بعشر
امثالها کسیکه بخواند یک حرف از کتاب خدا پس مر او را نیکی است و مقرر است که هر نیکی جزا داده میشود بده مانند و اقل این است و اکثر را حدی نیست اگر گویند این خود در همه جا و همه نیکیها است فضل قرآن چیست جواب آنست
آنکه بودن هر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآنست که هر جزوی ثوابی مرتب است و در سایر اعمال هر عمل یک نیکی است نه هر کلمه و هر جزو از وی نیکی دیگر باشد نعم عملی هست که مرکب از چند عمل است تا هر عملی که جزو عملی است نیز نیکی است
فافهم بعد از آن میفرماید لا اقول الم حرف نمیگویم الم حرف است الف حرف الف تنها حرفیست و همچنین لام حرف و میم حرف مراد باین کلام نفی حرفیت است از الم که مرکب از سه حرف است و منع

سوره نیست و اثبات مر اسامی حروف را بلکه او نفی از اسامی است و اثبات مر مسمیات را که بسائط حروف‌اند پس باین معنی حسنات الم که فاتحهٔ سورهٔ بقره است مثلا نود باشد و اگر در الم مراد است سی طرفه فهم رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن الحارث الاعور تابعی کوفیست مشهور بصحبت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال مررت فی
المسجد گفت گذشتم در مسجد ظاهر آنست که مسجد کوفه مراد است فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاه مردم در آمده‌اند در سخنان خوض باب در آمدن و در سخن در آمدن و بکار بی‌ره شدن فدخلت علی علی
رض پس در آمدم بر امیر المومنین علی رضی الله عنه فاخبرته پس خبر دادم او را باشتغال مردم فقال پس گفت علی رضی الله عنه اوقد فعلوها آیا این چنین است که تو گفتی و تحقیق کردند این خصلت شنیع را و خوض
کردند در اباطیل قلت نعم گفتم آری کردند قال گفت علی اما انی سمعت رسول الله آگاه باش بدرستیکه من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الا انها ستکون فتنة آگاه باش
بدرستیکه قصه اینست که نزدیک است که پیدا شود فتنه از اختلاف مردم و افتادن در اباطیل و اهوا قلت ما المخرج عنها گفتم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات یافتن از آن فتنه یا رسول الله
قال کتاب الله گفت آن حضرت مخرج کتاب خداست که قرآنست فیه نبأ ما قبلکم در ان قرآن مجید خبر چیزیست که پیش از شما بوده‌اند از احوال امم ماضیه و وقایع ایشان وخبر ما بعدکم و خبر چیزی که
پس از شما بیاید از احوال مردم آینده و احوال قیامت وحکم ما بینکم و در قرآنست حکم احکام معاملات و وقایع که میان شماست هو الفصل او است کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفصول و مبین
که نیست در وی اشتباه و ابهام لیس بالهزل نیست قرآن هزل یعنی بیهوده و ناروا است بخلاف هذیانات است بقول حق سبحانه انه لقول فصل وما هو بالهزل من ترکه من جبار قصمه الله کسیکه ماند
او را و اقتدا و نور نه دبوی و مستبد و مستقل گردد بعقل و برای خود از تکبر کنند شکار معاندانه بشکنند و پاره پاره کنند او را خدای تعالی ومن ابتغی الهدی فی غیره اضله الله و کسیکه طلب کند راه راست
در غیر قرآن گمراه سازد او را خدای تعالی وهو حبل الله المتین و قرآن رسن خداست استوار که ایشان را می‌کشد بدان بدرگاه قرب خود و ایشان میرسند بآن درگاه بتعلق و تمسک بآن وهو الذکر الحکیم
و او است ذکر مشتمل بر بیان سعادت و کمال مبدء و معاد و ظاهر و باطن وهو الصراط المستقیم و او است راه راست که زود و آسان میرساند بمقصود وهو الذی لا تزیغ به الاهواء و قرآن
آن چیزیست که میل نمیکند بسبب وی هواهای نفس از حق بباطل مگر آنکه اتباع کند متشابهات را و ترک کند محکمات او را ولا تلتبس به الالسنة و آمیخته نمیکرد و بوی زبانها یعنی مشتبه و مختلط نمیگردد بغیر
خود از جهت غایت امتیاز و انفراد وی بفصاحت و اسلوب یا مراد آنست که دشوار نمی‌آید و تنگ نمیکرد و بر زبانها از جهت انشراح دلها بتلاوت و التباس پوشیده شدن کار بر کسی و آمیخته شدن بیکی با دیگری
ولا یشبع منه العلماء و سیر نمیشوند از وی علما یعنی احاطه نمیکنند علوم ایشان بدان تا بایستند از آن مانند ایستادن کسیکه سیر میشود از طعام و فارغ میگردد از آن یا سیر نمیگردد از تلاوت وی کسیکه بداند و حاضر گردد آن
سلاست الفاظ و لطافت معانی آن ولا یخلق عن کثرة الرد و کهنه نمیگردد از بسیاری رد و تکرار و نمیرود رونق و رواج وی و لذت قرائت و استماع وی یخلق بفتح یا و ضم لام و بضم یا و کسر لام
ولا تنقضی عجائبه و تمام نمیشود و بپرداخته نمیگردد کارهای شگفت وی، تمام نمیگردد معانی و معارف وی از این جهت است که سیر نمیشوند از وی علما و کهنه نمیگردد از تکرار هو الذی لم تنته الجن
اذ سمعته حتی قالوا و قرآن چیزیست که باز نیایستادند جن وقتی که شنیدند آنرا یعنی باز نیایستادند از مدح و ثنای وی و توقف و صبر نکردند تا آنکه گفتند بر سبیل بداهت و استعجال انا سمعنا
قرآنا عجبا بدرستیکه ما شنیدیم قرآن شگفت را یهدی الی الرشد که راه می‌نماید بسوی صلاح کار رشد بره شدن و بسامان بودن و راشد میان میان راه فآمنا به پس ایمان آوردیم
بقرآن این نیز مقول جن و تتمهٔ آیت است من قال به صدق کسیکه قائل شود و تکلم کند بقرآن راست گو شود ومن عمل به اجر و کسیکه عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب داده شود ومن حکم به عدل
و کسیکه حکم کند بوی برفرموده وی رود و عدالت کند ومن دعا الیه هدی الی صراط مستقیم و کسیکه دعوت کند و خواند مردم را بسوی قرآن راه نموده شود بسوی راه راست رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث اسناده مجهول و گفت ترمذی این حدیثیست که اسناد وی مجهول است یعنی بعضی حال اسناد وی مجهول اند وفی الحارث مقال و در حارث
اعور که منتهای اسناد است سخن است نسائی گفته که قوی نیست و در قولی گفته که لا باس به و شعبی گفته که کذاب است و ابن معین گفته ضعیف است و بعضی گفته‌اند ثقه است وعن معاذ الجهنی بضم جیم و
فتح ها از ثقات تابعین است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فیه کسیکه بخواند قرآن را و عمل کند بچیزی که در قرآن است البس والداه تاجا یوم القیمة
پوشانیده شود پدر و مادر او را افسری روز قیامت ضوؤه احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لو کانت فیکم روشنائی آن تاج نیکوتر و تیزتر از روشنائی آفتاب باشد در خانهای دنیا اگر
بود آفتاب در خانهای شما یعنی نزدیک شما و درین مبالغه است در نورانیت وی و بعضی گفته‌اند که الباس تاج کنایت است از ملک و سیادت فما ظنکم بالذی عمل بهذا پس چیست گمانهای شما بآنکس
که خواند و عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را بسبب وی این درجه و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد که خود وی را چه مقدار خواهد بود رواه احمد وابو داود وعن عقبة بن عامر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لو جعل القرآن فی اهاب ثم القی فی النار ما احترق اگر کردانیده میشود قرآن را در پوستی پس انداخته میشود در آتش نمیسوخت یعنی عظمت شان و شرف
او بحدیست که اگر بفرض و تقدیر در آتش انداخته شود نسوزد و لیکن ظهور این کرامت بر دست هر کس نیست و بعضی گفته‌اند که این معجزهٔ قرآن بود در زمان کرامت نشان آن حضرت صلعم متحقق بود و بعضی گفته‌اند که
مراد نار آخرتست که ممیز است میان حق و باطل و حریر حق کار گر نمیشود و بعضی گفته‌اند که مراد آنست که هر که قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نرود و مراد باهاب پوستست و مراد بدان او ست و اهاب بکسر همزه جلد غیر
مدبوغ را گویند و درین مبالغه دیگر است که فساد و احتراق بچرم غیر مدبوغ زود سرایت میکند رواه الدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قرأ القرآن هر که بخواند قرآن را فاستظهره پس یاد کرد آنرا فاحل حلاله وحرم حرامه پس حلال کرد و اند حلال او را و حرام کرد و اند حرام او را یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان ادخله الله
الجنة می در آرد او را خدای تعالی در بهشت وشفعه فی عشرة من اهل بیته و قبول میکند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت وی کلهم قد وجبت لهم النار همه اهل بیت وی که بتحقیق واجب
شده است مر ایشان را آتش یعنی این چنین اهل بیت که فاسق‌اند و مستحق آتش شده‌اند رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وحفص بن سلیمان
الراوی لیس هو بالقوی یضعف فی الحدیث وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوة گفت آن حضرت مر ابی بن کعب را

گفت چگونه قرائت میکنی درنماز یعنی چه میخوانی در نماز فقرأ ام القرآن پس خواند ابی بن کعب فاتحه را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده ما انزلت فی التوریة ولا فی
الانجیل ولا فی الزبور فرمود بخدا سوگند که فرو فرستاده نشده است در توریة و نه در انجیل و نه در زبور ولا فی القرآن مثلها و نه در قرآن که از همه فاضلتر است مانند ام القرآن وانها سبع من المثانی
والقرآن العظیم الذی اوتیته و ام القرآن سبع المثانی است و قرآن عظیم که داده شده است مرا تفسیر این در فصل اول در حدیث سعید بن المعلی گذشت رواه الترمذی وروی الدارمی من
قوله و روایت کرده است دارمی از قول وی ما انزلت ولم یذکر ابی بن کعب و ذکر نکرده است ابی بن کعب را و سوال و جواب او را بلکه گفته است عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما انزلت
فی التوریة ولا فی الانجیل والزبور والقرآن مثلها یعنی مثل ام القرآن الحدیث وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا
القرآن فاقرؤه بیاموزید قرآن را پس بخوانید او را فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ وقام به بدرستیکه حال قرآن مر کسی را که آموخت پس خواند قرآن را و قیام لیل کرد بدان کمثل جراب محشو مسکا
چو حال انبانی است که پر کرده شده است از مشک تفوح ریحه کل مکان میدمد بوی وی در هر جای فوح دمیدن بوی خوش ومثل من تعلمه فرقد وهو فی جوفه و حال کسیکه آموخت قرآن را پس خواب
کرد و قیام لیل نکرد و حال آنکه قرآن در شکم او است کمثل جراب اوکی علی مسک همچو حال انبان مشک است که بسته شده است سر وی پوشیده نماند که ظاهر حدیث آنست که مراد بقیام شب برخاستن و خواندن قرآن
باشد در نماز شب بقرینه مقابلت وی برقود که بمعنی خوابست و بعضی از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند و رقود را کنایت از غفلت و ترک عمل دارند فافهم رواه النسائی وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قرأ حم المؤمن الی الیه المصیر کسیکه بخواند سوره حم را که او را سوره مؤمن میگویند تا قول وی الیه المصیر قوله تعالی حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید
العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر وآیة الکرسی و بخواند آیة الکرسی را حین یصبح هنگامیکه صبح کند حفظ بهما حتی یمسی نگاهداشته میشود بسبب این دو آیت از آفات و بلاهای ظاهر و باطن
تا آنکه شام کند ومن قرأهما حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح و کسیکه بخواند آن دو آیت را هنگامیکه شام کند نگاهداشته شود تا آنکه صبح کند رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا
حدیث غریب وعن النعمان بن بشیر ولادت وی بعد از چهارده ماه است از هجرت و اول مولودیست که زائیده شد انصار را بعد از هجرت و او و والدین او صحابی است قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام بدرستیکه خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکه را بنوشتن آن پیش از آنکه پیدا کند آسمانها و زمین را بدو هزار
سال انزل منه آیتین ختم بهما سورة البقرة فرو فرستاد از آن کتاب دو آیت که ختم کرد بآن دو آیت سوره بقره را تحقیق این کتاب و کتابت وی باین مدت در شرح کرده شده است ولا تقرآن فی
دار ثلث لیال فیقربها الشیطان و خوانده نشوند این دو آیت در هیچ سرای سه شب پس اینکه نزدیک شود آن سرای را شیطان رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن
ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکهف عصم من فتنة الدجال کسیکه بخواند سه آیت از اول سوره کهف نگاهداشته میشود از فتنه
دجال چنانکه نگاهداشته شدند اصحاب کهف از شر جباری که نام او دقیانوس بود و در فصل اول هم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت که هر که یاد دارد ده آیت از اول سوره کهف نگاهداشته شود از شر دجال و تواند که اول
بر ده آیت این خاصیت مرتب ساخته باشند بعد از آن توسیع فضل نموده بر سه آیت ساختند تا در حفظ و قرائت فرقی نهند والله اعلم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لکل شیء قلبا وقلب القرآن یس بدرستیکه مر هر چیز را دلیست و دل قرآن یس است و گفته اند که دل هر چیزی خلاصه و زبده او است و این سوره شریفه مشتمل
بر مقاصد قرآن بر وجه اتم واکمل با قصر نظم و صغر حجم آن والله اعلم ومن قرأ یس کتب الله له بقرأتها قرأة القرآن عشر مرات و کسیکه بخواند یس را بنویسد خدای تعالی برای وی بسبب خواندن این
سوره ثواب خواندن قرآن ده بار رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله تعالی قرأ طه ویس قبل ان یخلق السموات والارض بالف عام روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستیکه خدای تعالی خواند یعنی اظهار کرد سوره طه و یس را پیش از
آنکه پیدا کند آسمانها و زمین را بهزار سال فلما سمعت الملائکة القرآن پس هرگاه که شنیدند فرشتگان قرأت طه و یس را و قرآن در اصل مصدر است بمعنی قرأت بعد از آن اطلاق کردند او را بر مقرو و اینجا
باین معنی نیز درست است پس یا تمام قرآن مراد باشد که طه و یس جزو وییند یا همین طه و یس مراد باشد که قرآن نام جزو و کل هر دو است قالت گفتند فرشتگان طوبی لامة ینزل هذا علیها خیر و خوبی
باد مر امتی را که فرو فرستاده شود این قرآن که مراد بدان این دو سوره است بر آن امت وطوبی لاجواف تحمل هذا و خوبی باد مر شکمها را و درونها را که بر دارند آن را و حافظ آن کردند وطوبی لالسنة
تتکلم بهذا و خوشی باد مر زبانها را که تکلم کنند باین و بخوانند این را رواه الدارمی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة کسیکه بخواند حم را که او را سوره
دخان میگویند در شبی اصبح یستغفر له سبعون الف ملک صبح میکند در حالتیکه از برای وی میخواهند آمرزش هفتاد هزار فرشته رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعمر بن ابی خثعم بفتح
خاء معجمه و سکون مثلثه و فتح عین الراوی که راوی این حدیث است یضعف ضعیف داشته میشود در حدیث وقال محمد یعنی البخاری هو منکر الحدیث و گفته است بخاری که عمر مذکور منکر حدیث است وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة الجمعة غفر له کسیکه بخواند سوره دخان را در شب جمعه آمرزیده میشود و مراد ازین حدیث تخصیص شب جمعه واقع شده و در حدیث سابق هر شب که خواند شب
جمعه باشد یا غیر شب جمعه پس خواندن در شب جمعه ولیست حاصل کرد فضیلت تقیید رواه الترمذی وقال هذا حدیث ضعیف و در بعضی نسخ غریب ضعیف وهشام ابو المقدام الراوی یضعف وعن
العرباض بن ساریة صحابی است از آنها که نازل شده در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة ان النبی روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یقرأ المسبحات قبل ان یرقد میخواند مسبحات را پیش از آنکه
خواب کند و مسبحات بکسر بای موحده سورتهائی که در اول آنها سبحان یا سبح یا یسبح است کذا قال الطیبی یقول ان فیهن آیة خیر من الف آیة می گفت آنحضرت که درین سورتها آیتی است که بهتر است از هزار آیت طیبی گفت که آن آیت
مبهم است چنانکه شب قدر و ساعت جمعه والله اعلم و تواند که آخر آیت سوره حشر مراد باشد و وی مذکور و مشهور است در ادعیه ماثوره و اول سوره حدید علیم بذات الصدور نیز مذکور است و شمول الحدیث یقول طیبی علی الاجمال آیة
والله اعلم رواه الترمذی وابو داود ورواه الدارمی عن خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین مهمله مرسلا بطریق ارسال زیرا که خالد تابعی است وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب

ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان سورة فی القرآن ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له گفت آن حضرت که سوره ایست در قرآن که سی آیت است شفاعت کرد مردی را تا آنکه
آمرزیده شد آن مرد را وهی و آن سوره تبارک الذی بیده الملک رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجه وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی گفت
ابن عباس که زد بعضی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم خباءه علی قبر خیمه خود را بر قبری و خبا بکسر خای معجمه ممدود خیمه و در بعضی نسخ خباءة تبا آخر وهو لا یحسب انه قبر و وی گمان نمیبرد که آن قبر است فاذا
فیه انسان یقرأ پس ناگاه در آن قبر آدمیست که میخواند سوره تبارک الذی بیده الملک حتی ختمها تا آنکه ختم کرد این سوره را فاتی النبی پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره
پس خبر داد آن حضرت را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هی المانعة این سوره مانعه است یعنی منع کننده و باز دارنده است عذاب را از خواننده خود هی المنجیة این سوره نجات
دهنده است خواننده خود را تنجیه من عذاب الله رستگاری میدهد وی را از عذاب خدا رواه الترمذی وقال وگفت ترمذی هذا حدیث غریب وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان لا ینام حتی یقرأ روایت است از جابر که آن حضرت بود که خواب نمی کرد تا آنکه میخواند الم تنزیل وتبارک الذی بیده الملک رواه احمد والترمذی والدارمی وقال الترمذی
وگفت ترمذی هذا حدیث صحیح وکذا فی شرح السنة و همچنین گفته محی السنة در شرح السنة که این حدیث صحیح است وفی المصابیح غریب و در مصابیح گفته که این حدیث غریب است مگر گفته اند
که غرابت با صحت منافات ندارد مگر آنکه مراد بغریب شاذ باشد وعن ابن عباس وانس بن مالک قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن گفت ابن
عباس وانس که گفت آن حضرت سوره اذا زلزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قراءة وی ثواب قراءة نصف قرآن است وقل هو الله احد تعدل ثلث القرآن وقل هو الله احد
برابر است ثلث قرآن را وقل یا ایها الکافرون تعدل ربع القرآن برابر است ربع قرآن را و در توجیه بودن اذا زلزلت نصف قرآن گفته اند که قرآن بیان مبدا و معاد میکند و درین سوره بیان
معاد است و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجه بودن قل یا ایها الکافرون ربع قرآن آنست که قرآن مشتمل است بر تقریر توحید و ثبوت احکام و قصص و این سوره متضمن است بر
اول زیرا که براءت از شرک اثبات توحید است والله اعلم رواه الترمذی وعن معقل بفتح میم وسکون عین و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه وتخفیف مهمله صحابیست از اهل بیعة الرضوان روایت میکند
از وی حسن بصری و غیر وی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یصبح ثلث مرات گفت آن حضرت هر که بگوید هنگامیکه صبح کند سه بار اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سورة الحشر پس بخواند سه آیت آخر سوره حشر از قول وی سبحانه هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره وکل الله به سبعین الف ملک وکیل کرد خدای تعالی
بوی هفتاد هزار فرشته را توکیل وکیل گردانیدن و گذاشتن کار را بکسی یصلون علیه حتی یمسی درود میفرستند این هفتاد هزار فرشته بروی و دعا می کنند و آمرزش میخواهند مر او را تا آنکه شام کند
وان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا و اگر میرد آن کس در آن روز می میرد شهید و می یابد ثواب شهیدان ومن قالها حین یمسی کان بتلک المنزلة و کسیکه بگوید این آیات را
هنگامیکه شام میکند باشد بهمان منزلت که در صباح ذکر کرده شد از توکیل هفتاد هزار فرشته و صلوات ایشان بروی و شهید مردن اگر میرد دران شب رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث غریب وعن انس من قرأ کل یوم مائتی مرة کسیکه بخواند هر روز دویست بار قل هو الله احد محی عنه ذنوب خمسین سنة محو کرده شود از وی گناهان پنجاه سال
محو پاک کردن نوشته و نقش از لوح الا ان یکون علیه دین مگر آنکه باشد بروی وام رواه الترمذی والدارمی وفی روایته خمسین مرة و در روایت دارمی خواندن وی پنجاه بار واقع شده
ولم یذکر الا ان یکون علیه دین و ذکر نکرده است دارمی این استثناء را و این استثناء دو معنی دارد یکی آنکه این گناه که دینست محو کرده نمیشود و دین را گناه گفت بجهت تغلیظ و تشدید دیگر آنکه بر تقدیر
وجود دین گناهان محو کرده نمیشود و قراءت این سوره تاثیر نمیکند والله اعلم وعنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه کسیکه خواهد که خواب کند بر جامه
خواب پس خواب کند بر جانب راست خود ثم قرأ مائة مرة پس بخواند صد بار قل هو الله احد اذا کان یوم القیمة یقول له الرب وقتیکه باشد روز قیامت میگوید مر او را پروردگار یا عبدی
ادخل علی یمینک الجنة ای بنده من در آی بر جانب راست خود بهشت را رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا
یقرأ روایت است از ابی هریره که آن حضرت صلی الله علیه وسلم شنید مردی را که میخواند قل هو الله احد فقال پس گفت آن حضرت وجبت واجب گشت قلت ما وجبت گفتم من چه چیز واجب شد
قال الجنة گفت آن حضرت بهشت واجب شد رواه مالک والترمذی والنسائی وعن فروة بن نوفل بفتح فا و سکون وا تابعی است و بعضی گفته اند که او را صحبت است عن ابیه روایت
میکند از پدرش نوفل که صحابی است انه قال که پدرش گفت یا رسول الله علمنی شیئا اقوله اذا اویت الی فراشی بیاموز مرا چیزی که بگویم آنرا وقتی که پناه آرم بسوی جامه خواب خود یعنی بخواهم
در وقت خواب رفتن فقال پس گفت آن حضرت اقرأ بخوان قل یا ایها الکافرون فانها براءة من الشرک زیرا که این سوره بیزاریست از شرک ترک عبادت آنچه عبادت میکنند کافران پس از جا
روی بیاری شو تا از شرک پاک از آلایش آن و اگر بمیری بر توحید بمیری رواه الترمذی وابو داود والدارمی وعن عقبة بن عامر قال بینا انا اسیر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم در اثنای آنکه
من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بین الجحفة میان جحفه بضم جیم وسکون حای مهمله و فا والابواء میان ابوا بفتح همزه و سکون موحده و بکسر همزه نیز آمده هر دو موضع اند میان مکه و مدینه زادهما الله تشریفا و تکریما
اذ غشیتنا ریح وظلمة شدیدة ناگاه پوشید ما را باد و تاریکی سخت فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتعوذ که پناه میجوید باعوذ برب الفلق و اعوذ برب الناس و در
بعضی از روایات قل آمده که ترک قل ازین دو سوره جائز است و ازین حیث سند وی میتواند بود ویقول و میگوید آن حضرت یا عقبة تعوذ بهما ای عقبه پناه جو باین دو سوره فما تعوذ متعوذ بمثلهما
پس پناه نجسته است هیچ پناه جوینده بمانند این دو سوره در تعوذ بی مانند رواه ابو داود وعن عبد الله بن خبیب بضم خای معجمه و فتح موحده صحابی است مدنی حلیف انصار قال گفت خرجنا فی لیلة
مطر وظلمة شدیدة بیرون آمدیم در شب باران و تاریکی سخت نطلب رسول الله در حالیکه میجوییم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فادرکناه پس دریافتیم آنحضرت را فقال پس گفت آن حضرت
قل بگوی بخوان فقلت پس گفتم من ما اقول چه گویم یعنی چه خوانم قال گفت آن حضرت بخوان قل هو الله احد والمعوذتین و بخوان معوذتین بضم میم و کسر واو و مراد قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس

حين تصبح وحين تمسی در هنگامیکه صبح کنی و هنگامیکه شبانگاه کنی ثلث مرات سه بار تكفيك من كل شيء بسنده کند ترا از هر چیز یعنی دفع میکند شر آفات و بلاها رواه الترمذي وابو داؤد والنسائی
وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت گفتم يا رسول الله اقرأ سورة هود او سورة يوسف آیا بخوانم سوره هود یا سوره یوسف یعنی بقصد تعوذ و دفع بدی قال گفت آنحضرت لن تقرأ شيئا
ابلغ عند الله هرگز نخوانی تو چیزی را رساتر و تمامتر در باب تعوذ نزد خدا من قل اعوذ برب الفلق که در وی تعوذ است از شر تمامه مخلوقات عموما و خصوصا رواه احمد والنسائی والدارمی الفصل الثالث
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعربوا القرآن اعراب کنید قرآن را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آنرا و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکنات
که نحویان اعراب میگویند هم بجهت آن میگویند که ظاهر و مبین میگرداند آن معانی را و درین شرکت هر که زبان عرب دانسته بعد از آن بیان فهمید آنچه مخصوص است باهل شریعت و مسلمانان بقول خود واتبعوا
غرائبه و پیروی کنید غرائب قرآن را و تفسیر کرد غرائب را بفرائض و حدود و فرمود وغرائبه فرائضه وحدوده و غرائب قرآن فرائض است یعنی احکام واجبه و حدود و سنت یعنی سنن و آداب و تسمیه
اینها بغرائب بجهت آن باشد که مخصوص است باهل دین و از جهت آنکه ایمان غریب است پس احکام وی نیز غریب باشد و طیبی گفته که مراد بفرائض مقدرات مواریث است و بحدود احکام یا مراد بفرائض آنچه واجب است بر مکلف
اتباع آن و بحدود اسرار و رموز چنانکه لکل آیة ظهر و بطن انتهی وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال قراءة القرآن في الصلوة افضل من قراءة القرآن في غير الصلوة خواندن قرآن در نماز بهتر است
از خواندن آن در غیر نماز و افضل حالات قراءة قرآن خواندن وی است در نماز ایستاده بعد از آن نشسته وقراءة القرآن في غير الصلوة افضل من التسبيح والتكبير و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح
و تکبیر و تحمید و تهلیل همه جزو قرآن اند و لهذا افضل باشد و لهذا قیام نماز از رکوع و سجود بجهت اشتمال قیام بر قراءة قرآن والتسبيح افضل من الصدقة و تسبیح و تحمید و ذکر خدا افضلتر است از صدقه و صرف مال در راه خدا
و مشهور آنست که عبادت متعدی که نفع آن بغیر برسد فاضلتر است از عبادت لازم که نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از آن مستثنی بوده و ذکر خدا اکبر و بزرگتر است از همه چنانکه
در احادیث صحیح آمده که ذکر بهتر و فاضلتر است از انفاق ذهب و فضه در راه خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از آنهاست فتدبر والصدقة افضل من الصوم
و صدقه دادن در راه خدای و مال صرف کردن بهتر است از روزه داشتن و امساک کردن در مال و گفته اند که در صوم امساک مال است از نفس بعد از آن صرف کردن مال بران و در صدقه صرف کردن مال است بر غیر
گفته است طیبی و گر نه چه حاجت که جهت بری ز خود باز گیری و هم خود خوری وجهت افضلیت صوم که اشارت کرده شد آن بحدیثی که در کتاب صوم گذشت که هر عمل بنی آدم یکی بده است مگر روزه که آن برای
منست و من بدهم بدان باقی است و شک نیست که اختلاف جهات و حیثیات معتبر است و امثال این مسائل و باین اشارت کرد بقول خود والصوم جنة من النار و روزه داشتن سپر است از آتش دوزخ
و سبب حفظ و نگاهداشتن است از آفات شهوات و کید شیطان که سبب دخول نار اند و گفت طیبی که چون نظر کرده شود بذات عبادت نماز فاضلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کنند بهر یکی بحسب اثر و خاصیت آن
صوم افضل بود انتهی وعن عثمان بن عبد الله بن اوس بفتح همزه و سکون واو الثقفي بفتح مثلثه و قاف عن جده روایت میکند عثمان از جد خود که اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی قال گفت
اوس قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قراءة الرجل القرآن في غير المصحف الف درجة ثواب خواندن مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن هزار درجه دارد وقراءته
في المصحف تضعيف الى ذلك الى الفي درجة و ثواب خواندن وی در مصحف زیاده کرده میشود بر ثواب خواندن از بر تا دو هزار درجه از جهت زیادت ثواب نظر کردن بمصحف و مساس کردن و برداشتن
آن و تحقیق وارد شده است که نظر کردن در مصحف عبادت است و بسیاری از صحابه و سلف در مصحف میخواندند آورده اند که عثمان رضی الله عنه دو مصحف پاره شد از جهت کثرت قراءت وی در آن و نووی گفته که این حکم
علی الاطلاق نیست بلکه اگر قاری را در یاد خواندن تدبر و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یاد خواندن افضل باشد و اگر برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طیبی گفته که تمکن و
قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت قراءة از مصحف بیشتر است و در کلیت این سخن نظر است وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه القلوب
تصدأ كما يصدأ الحديد بدرستیکه این دلهای مردم زنگ میگیرد و تیره میگردد چنانکه زنگ میگیرد آهن اذا اصابه الماء وقتی که برسد آهن را آب قيل گفته شد يا رسول الله ما جلاؤها
چیست سبب روشنی دل و صقالت وی قال كثرة ذكر الموت وتلاوة القرآن گفت آنحضرت موجب جلای قلوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآنست تلاوت برفع است و بجر نیز روایت
کرده اند و بر وجه اول مراد اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن روی البيهقي الاحاديث الاربعة في شعب الايمان وعن ايفع بفتح همزه و سکون تحتانیه و فا بن عبد
الكلاعي بفتح کاف و تخفیف لام و عین مهمله منسوب بذی الکلاع که موضعی است از یمن صحابی است رئیس قوم خود بود و آنحضرت صلى الله عليه وسلم ورا نزد خود طلبید پس هجرت کرد و مسلمان
قال گفت ایفع که قال رجل گفت مردی يا رسول الله اي سورة القرآن اعظم کدام سوره قرآن بزرگتر است قال گفت آنحضرت قل هو الله احد این سوره بزرگتر است و
سابقا گذشت که اعظم سوره قرآن فاتحة الکتابست و معتبر تعدد جهات و حیثیاتست چنانکه گفتیم قال گفت آنمرد فاي آية اعظم في القرآن پس کدام آیه در قرآن بزرگتر است قال آية الكرسي
فرمود آیة الکرسی بزرگتر است که الله لا اله الا هو الحي القيوم است قال فاي آية يا نبي الله تحب ان يصيبك وامتك گفت آنمرد پس کدام آیت ای پیغمبر خدا دوست میداری که
که برسد خیر و برکت و معانی وی ترا و امت ترا قال خاتمة سورة البقرة فانها من خزائن رحمة الله زیرا که آن از خزینهای رحمت خدای تعالی است من تحت عرشه از زیر عرش وی تعالی
اعطاها هذه الامة داده است خدای تعالی آنرا باین امت مرحومه لم تترك خيرا من خير الدنيا والآخرة نگذاشته این خاتمه هیچ خیرا از خیر دنیا و آخرت الا اشتملت عليه مگر آنکه مشتمل است
بر وی و در گرفته و بیان کرده است آنرا پس قول وی آمن الرسول اشارتست بایمان و تصدیق و سمعنا و اطعنا باسلام و احکام ظاهره و الیک المصیر بجزای عمل در آخرت و لا يكلف الله نفسا الى آخره بمنافع دنیویه
و اخرویه رواه الدارمي وعن عبد الملك بن عمير بضم عین مهمله و فتح میم مرسلا بطریق ارسال زیرا که وی تابعی ثقه و قاضی کوفه بود بعد از شعبی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاتحة الكتاب شفاء من كل داء فاتحه شفا است از هر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخوانند رواه الدارمي والبيهقي في شعب الايمان وعن عثمان بن عفان رضي الله
عنه قال من قرأ آخر آل عمران کسیکه بخواند آخر سوره آل عمران از قول وی تعالی ان في خلق السموات والارض تا آخر في ليلة در شبی كتب له قيام ليلة نوشته شود مر او را ثواب بیداری شب

ونماز کردن در وی یعنی ثواب تهجد وخواندن این آیات بعد از برخاستن از خواب برای تهجد مشهور ومذکور است در احادیث وعن مکحول روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین است قال گفت
من قرأ سورة آل عمران يوم الجمعة صلت عليه الملائكة الى الليل کسیکه بخواند سورهٔ آل عمران را در جمعه درود میفرستند بر آنکس واستغفار کنند برای او فرشتگان تا شب رواهما الدارمی روایت
کرد این هردو حدیث را دارمی وعن جبیر بضم جیم وفتح موحده وسکون تحتانیه بن نفیر بضم نون وفتح فا وسکون یا ورلد از ثقات تابعین شام است واز مخضرمین است جاهلیت واسلام هر دو را دریافته ان رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ان الله ختم سورة البقرة بآيتين بدرستیکه خدای تعالی ختم کرد سورهٔ بقره را به دو آیت اعطيتهما من كنزه الذي تحت العرش داده
شده‌اند مرا این دو آیت از زیر کنج خدا که زیر عرش است فتعلموهن پس بیاموزید آن کلمات را که در این دو آیت اند وعلموهن نساءكم وبیاموزید آنها را زنان خود را واهل بیت خود را فانها صلوة زیرا که آن کلمات
وآن دعا اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمده وقربان بضم قاف وکسر آن سبب قرب اند بجناب صمدیت زیرا که ذکر اند ودعا اند ودعا اند شامل مطالب دنیا وآخرت رواه الدارمی مرسلا وعن کعب
روایت است از کعب بن مالک که صحابی مشهور است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اقرؤا سورة هود يوم الجمعة بخوانید سورهٔ هود را روز جمعه ذکر جزا وثواب آن نکرد از جهت ظهور آن
یا اشارت بکثرت وعدم احصای آن رواه الدارمی وعن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ سورة الكهف في يوم الجمعة اضاء له النور ما بين الجمعتين
روایت است از ابی سعید خدری که آن حضرت گفت کسیکه بخواند سورهٔ کهف را در روز جمعه روشن میکند برای وی نور ایمان وهدایت در میان وقتی که میان دو جمعه است رواه البیهقی في الدعوات الكبير وعن
خالد بن معدان بفتح میم وسکون عین از ثقات تابعین شام است که هفتاد تن از صحابه را دریافته قال گفت بروایت از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اقرؤا المنجية بخوانید سوره را که رستگاری دهنده است
از عذاب دنیا وآخرت وهي الم تنزيل وآن سورهٔ الم تنزیل است که در وی آیت سجده است فانه بلغني ان رجلا كان يقرؤها زیرا که بدرستی مرا رسیده است که مردی بود که میخواند آنرا ما يقرأ شيئا
غيرها نمیخواند هیچ چیز را غیر این سوره یعنی تکرار کننده بود برای خود ورد برای خود این سوره وكان كثير الخطايا وبود آن مرد بسیار گناهکار فنشرت جناحها عليه پس پر افکند مگر این سوره بازوی خود را بر آن
مرد یعنی آمده وبر وی افتاده ودر پناه خود گرفت کنایت از ظهور ثواب نتیجه خواندن آن قالت رب اغفر له پس شفاعت کرد این سوره وگفت ای پروردگار من بیامرز مر او را فانه كان يكثر قراءتي پس بدرستیکه
آن مرد بود که بسیار میکرد خواندن مرا فشفعها الرب تعالى فيه پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی در حق آن مرد وقال اكتبوا له بكل خطيئة حسنة وگفت پروردگار به فرشتگان بنویسید
برای این مرد بهر بدی نیکی یعنی بدیهای او را بیامرزید ونیکیها را بپذیرید بلکه بدی را بدل سازید هر بدی نیکی وثابت کنید بدل عقاب ثواب وارفعوا له درجة وبعفو گناهان اکتفا نکنید بلکه بلند گردانید برای وی درجه
وقال ايضا وگفت نیز انها تجادل عن صاحبها في القبر بدرستیکه این سوره خصومت میکند در قبر از جانب خوانندهٔ خود که ملازمت میکرد خواندن آن را تقول جدال اینچنین میکند که میگوید
اللهم ان كنت من كتابك فشفعني فيه خداوندا اگر هستم من سورهٔ از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق وی وان لم اكن من كتابك فامحني عنه واگر نیستم من از کتاب تو پس محو کن
مرا از کتاب وانها تكون كالطير وبدرستیکه این سوره میگردد بقدرت الهی همچو جانور پرنده تجعل جناحها عليه میگرداند ومی اندازد بازوی خود را بر خوانندهٔ خود فتشفع له پس شفاعت
میکند مر او را فتمنعه من عذاب القبر پس منع میکند مر او را از عذاب گور وقال في تبارك مثله وگفت در سورهٔ تبارک الذي بيده الملك مانند این وكان خالد لا يبيت حتى
يقرأهما وبود خالد بن معدان که راوی این حدیث است شب نمیکرد وبخواب نمیرفت تا آنکه میخواند این دو سوره را وقال طاوس وگفت طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است فضلتا على
كل سورة في القرآن بستين حسنة تفضیل داده شده اند این دو سوره بر هر سوره که در قرآن است بشصت نیکی رواه الدارمی روایت کرد آنرا دارمی ولیکن دو حدیث است که دارمی روایت
کرد مولف آنرا جمع کرده وقول طاوس نیز حدیثی دیگر است که دارمی آن را روایت کرده واین احادیث مرسل اند ولیکن در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نمیشود مگر از احادیث رسول خدا چنانکه در اول
حدیث اشارت کردیم بآن وعن عطاء بن رباح بفتح را وتخفیف بای موحده تابعی است از اعلام علما واجلهٔ فقها ثقه کثیر الحدیث است امام ابو حنیفه گفت ندیدم من از آنها که دریافتم ایشان را
فاضلتر از عطاء بن رباح وبود وی رضی الله عنه اسود اعور افطس اشل اعرج ودر آخر عمر اعمی شد شنید حدیث از ابن عباس وابی هریره وابی سعید وجابر وابن عمر وعایشه رضی الله عنهم هشتاد وهشت سال
عمر یافت در سنه صد وپانزده از عالم رفت قال بلغني ان رسول الله گفت رسیده مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال من قرأ يس في صدر النهار قضيت حوائجه
گفت کسیکه بخواند سورهٔ یس را در اول روز برآورده شود حاجتهای وی رواه الدارمی مرسلا وعن معقل بفتح میم وسکون عین مهمله وکسر قاف بن يسار بفتح تحتانیه وسین مهمله المزني بضم میم
وفتح زا وبنون منسوب بمزینه که نام قبیله است صحابی است از اهل بیعت الرضوان روایت کرده از وی حسن بصری وغیر وی ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من قرأ يس ابتغاء وجه الله تعالى
کسیکه بخواند سورهٔ یس را از برای طلب رضای خدای تعالی غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود مر او را آنچیزی که پیش رفته است از گناهان وی فاقرؤها عند موتاكم پس بخوانید آنرا نزد مردگان
خود یعنی آنهاکه مشرف موت اند تا بشنوند ایشان را ومکرر رسانید معانی آن را بر دلهای ایشان پس گردد در حکم قراءت وگردد سبب مغفرت ذنوب واحتمال دارد که مر خواندن این سوره را خاصیتی باشد در مغفرت
ذنوب کسیکه مشرف باشد بر موت وخوانده شود نزد وی رواه البيهقي في شعب الايمان وعن عبد الله بن مسعود انه قال روایت است از ابن مسعود که وی گفت ان لكل شيء سناما
مر هر چیز را رفعت وبلندی است وسنام القرآن سورة البقرة وبلندی قرآن سورهٔ بقره است سنام بفتح سین مهمله در اصل کوهان شتر است بعد از آن استعاره کرده شد مر هر چیز بلند را وسنام زمین وسط آن
بعد از آن استعاره کرده شد برای رفعت وبلندی وان لكل شيء لبابا وبدرستیکه مر هر چیز را خلاصه است وان لباب القرآن المفصل وبدرستیکه خلاصهٔ قرآن مفصل است وآن از اول حجرات تا آخر قرآن بر قول مشهور
ودر آن اقوال است که در باب القراءة از کتاب الصلوة گذشت رواه الدارمي وعن علي رضي الله عنه انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لكل شيء عروس وعروس
القرآن الرحمن روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که وی گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت مر هر چیز را عروس است وعروس قرآن سورهٔ الرحمن است عروس بالفتح زن ومرد نو خانه یکدیگر را ومراد اینجا
حسن وجمال است که لازم عروس است وآن تکرار قول او است تعالی فبأي آلاء ربكما تكذبان که حسن وجمال خاص می بخشد ومراد از شی چیزیست که مناسب است که اضافت کرده شود بسوی وی عروس وعن ابن مسعود

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة الواقعة في كل ليلة لم تصبه فاقة ابدا کسیکه بخواند سورهٔ اذا وقعت الواقعة را هر شب نرسد ورا فاقه فی الصراح فاقه درویشی و حاجتمند
شدن وكان ابن مسعود يأمر بناته يقرأن بها في كل ليلة و بود ابن مسعود که میفرمود دختران خود را که بخوانند این سوره را هر شب بدانکه شارع ترغیب کرده بعضی عبادات که مؤثر و نافع اند
در امور دنیویه نیز که حصول آن نیز محمود و معین است در دین لهذا تقدیر مشغول باشند بعبادت بهر وجه که باشد و این موجب محبت است زیرا که عبادات محبت آن مقتضی است محبت کسیکه آورده است آنها را زیرا که
محبت منعم جبلیست و از جهت است امتنان حق تعالی بقول خود امدکم بانعام و بنین و جنات و عیون و زروع و مانند آن رواهما البیهقی روایت کرد این حدیث را بیهقی فی شعب الایمان عن
علی رضی الله عنه قال كان رسول الله صلی الله علیه وسلم يحب هذه السورة بود آن حضرت که دوست میداشت این سوره را که سبح اسم ربك الاعلى است گفته اند که
دوست داشتن از جهت قول حق سبحانه است ان هذا لفي الصحف الاولى صحف ابراهيم وموسى که شاهد است بر حقانیت قرآن و دلیل است بر شرکا و اهل کتاب رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال
اتى رجل النبي گفت آمد مردی به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال اقرئنی پس گفت آنمرد بخوانان مرا یا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت اقرأ ثلثا من ذوات الراء بخوان سه سوره از سورتها
که مصدر است با لر او آن پنج سوره اند در نسخه دیگر ذوات الراء یعنی لفظ ثلثا نیست یعنی از آن سورتها که مصدر اند بر او در اینجا المر را نیز داخل میشود فقال پس گفت آنمرد در اعتذار از عدم قرأة این سوره کبرت سنی
بزرگ شد سال عمر من واشتد قلبی وسخت شد دل من که نگاه نمیتوانم داشت و غلظ لسانی و درشت و سطبر شد زبان من قال فاقرأ ثلثا من ذوات حم پس گفت آن حضرت بخوان سه سوره از آن که حم است
در اول وی فقال مثل مقالته پس گفت آنمرد مانند سخن خود که گفته بود در اعتذار قال الرجل گفت آنمرد یا رسول الله اقرئنی سورة جامعة بخوانان مرا سوره را که فراهم آرنده است همه مطالب
دنیا و آخرت او ثواب و عقاب را باختصار فاقرأه رسول الله صلعم اذا زلزلت الارض حتى فرغ منها پس خوانانید آنمرد را آن حضرت سورهٔ اذا زلزلت الارض تا آنکه فارغ شد از آن یعنی تا آخر وی خوانانید
که فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره و جامعیکه آنمرد میخواست در اینجا است فقال الرجل والذي بعثك بالحق لا ازيد عليها ابدا پس گفت آن مرد سوگند بآن خدای که فرستاده
است ترا براستی زیاده نمیکنم بر این سوره هیچ چیز را همیشه در الفاظ و نصیحت و عمل ثم ادبر الرجل پس پشت داد و رفت آنمرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرويجل
مرتين رستگار بود و فیروزی یافت این شخص دو بار رویجل بضم را و فتح واو و کسر جیم تصغیر راجل است بمعنی پیاده یا تصغیر رجل بمعنی مرد و تصغیر اینجا برای تعظیم است یا تعطف رواه احمد وعن ابن عمر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا يستطيع احدكم ان يقرأ الف آية في كل يوم آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند هزار آیت در هر روز و التزام کند بر آن با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از هر کس نمی آید قالوا ومن يستطيع
ان يقرأ الف آية في كل يوم گفتند صحابه کیست که میتواند که بخواند هزار آیت در هر روز قال گفت آن حضرت اما يستطيع احدكم ان يقرأ الهكم التكاثر گفت آن حضرت آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند سورهٔ
الهكم التكاثر یعنی اگر این سوره را بخواند ثواب خواندن هزار آیت بیابد و سر این عدد موکول بعلم شارع است و همچنین سر اعداد که در احکام شرع وارد است حقیقت آنرا جز شارع کسی نداند رواه البیهقی فی شعب
الایمان وعن سعید بن المسیب مرویست از سعید بن المسیب که از کبار تابعین است مرسلا بطریق ارسال عن النبي از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت من قرأ
کسیکه بخواند قل هو الله احد عشر مرات ده بار بنی له قصر في الجنة برآورده شود برای وی کوشکی در بهشت ومن قرأها عشرين مرة بنى له قصران في الجنة وکسیکه بخواند آنرا بیست بار
برآورده شود برای وی دو کوشک در بهشت ومن قرأها ثلثين مرة بنى له ثلثة قصور في الجنة وکسیکه بخواند آنرا سی بار بنا کرده شود برای وی سه قصر در بهشت فقال پس گفت عمر بن الخطاب والله یا رسول الله
اذا لنكثرن قصورنا اکنون چون ثواب خواندن این سوره این چنین است هر آینه بسیار بخوانیم این سوره را و بسیار میکردانیم بسبب خواندن آن قصرهای خود را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم الله اوسع من ذلك خدا فراخ تر است از آن یعنی قدرت خدا و رحمت او و فضل او وسیع است پس تعجب مکن و دور مپندار آنرا کذا قال الطیبی ظاهر آنست که مقصود عمر رضی الله عنه اظهار میل و رغبت
در تکثیر این ثواب جسیم باین عمل قلیل است نه تعجب و استبعاد چنانکه ظاهر قول وی اذا لنكثرن دلالت دارد بر آن پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل وی وسیع تر از آن است پس رغبت کنید و برای تعجب نزوید
نعم در ذهن آمیزد تعجبی از آن هست و جواب نفی آنرا نیز متضمن است اما اقتصار بر او ضم استبعاد و بدان چنانکه طیبی گفته خوب نیست پوشیده نماند که عبارت مطلق است که یکبار در عمر بخواند یا هر روز و هر دو سازد و الله اعلم و فضله
اوسع رواه الدارمي وعن الحسن مرسلا ان النبي صلی الله علیه وسلم قال روایت است از حسن بصری بطریق ارسال که آن حضرت گفت من قرأ في ليلة مائة آية لم يحاجه القرآن تلك الليلة
کسیکه بخواند در شبی صد آیت محاجات نکند و خصم نشود او را قرآن در آن شب یعنی قرآن خصم میشود مر کسی را که نخواند او را و ملازمت وی نکند پس این قدر که صد آیت است در دفع خصومت قرآن و ادای حق وی در آن شب
بسنده است ومن قرأ في ليلة مائتي آية كتب له قنوت ليلة وکسیکه بخواند در شبی دویست آیت نوشته شود برای وی قنوت شب و قنوت بمعنی طاعت و قیام و دعا و خشوع بیاید ومن قرأ في ليلة خمسمائة الى
الالف اصبح وله قنطار من الاجر وکسیکه بخواند در شبی پانصد آیت تا هزار صبح میکند در حالی که مر او راست قنطاری از اجر قالوا وما القنطار گفتند صحابه و چیست قنطار قال گفت آن حضرت اثنا عشر الفا
قنطار مال کثیر مقدار دوازده هزار در قاموس گفته قنطار وزن چهل وقیه زر طلا یا هزار و دویست دینار یا پری چرم گاو از طلا یا نقره مقصود مبالغه است در کثرت ثواب و شک نیست که معنی اجر نسبت و اجل است ولی
و طیبی گفته است که قنطار هزار و دویست اوقیه و اوقیه بهتر از آنچه میان آسمان و زمین است و تواند که ضمیر قال الراوی اصحاب حسن باشد و قال او حسن رواه الدارمی باب آداب التلاوة و در اکثر نسخ باب بی
ترجمه و عنوان واقع شده چنانکه عادت مؤلف است در ذکر تتمات و لواحق با سبق و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن تلاوت قرأة قرآنست بر سبیل تتابع و توالی چنانکه در اوراد و وظائف
میباشد و قرأة قرآنرا بر شایخ برای تعلیم تجوید را نمی گویند و قرأة عام تر و همه را شامل است و درس نیز بمعنی قرأة است و مدارست میان دو کس یا زیاده میباشد الفصل الاول عن ابی موسى الاشعري
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعاهدوا القرآن پیمان و عهد تازه کنید عهد و پیمان با قرآن مراد بحفظ و نگاهداشت قرآنست بقرأة و مواظبت بر آن تا از دل نرود و فراموش نکردد و تعاهد پیمان و کلمه شد
و ذکر آن اشارتست بآنکه چون با عهد قرآن را تازه دارد و خدمت وی کند قرآن نیز عهد او را نگاهدارد و محفوظ ماند فوالذي نفسي بيده پس سوگند بخدای که نفس من در دست قدرت او است لهو اشد تفصيا من الابل
في عقلها هر آینه قرآن سخت تر است از روی خارج شدن و بیرون آمدن و گریختن از سینه کسی که بسته شده است پای وی در رسن عقل بضم عین جمع عقال که رسن شتر متفق علیه وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم بئسما لاحدکم ان یقول نسیت آیة کیت وکیت بد چیزیست مر یکی را از شما که گوید فراموش کردم آیت چنین و چنان را بل نسی بلکه بگوید فراموش کردانیده شده مرا آن آیت و وجه بدی آن قول آنست
که این عبارت مشعر است بترک و عدم مبالات و بی پروائی بدان و در قول وی فراموش کردانیده شد اظهار حسرت و خذلانست بر تقصیر در احتراز این سعادت و نگاهداشت این نعمت یا از جهت احتراز از جناب انتساب حق
بارتکاب معصیت که متضمن بی حیائی و بی باکی و ترک ادبست بقرآن واستذکروا القرآن فانه اشد تفصیا من صدور الرجال من النعم و مذاکره کنید و یاد دارید قرآن را و مواظبت بر قرائت
آن زیرا که بدرستیکه قرآن سخت تر است در گریختن و برآمدن از سینهای مردان از چارپایهای که اگر بندند و محافظت نکنند بگریزند و برآیند متفق علیه وزاد مسلم بعقلها و زیاده کرده است مسلم در روایت خود
لفظ بعقلها را و معنی آن معلوم شد وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل المعقلة نیست حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فراموش
شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بسته شده بپای بندان ان عاهد علیها امسکها اگر محافظت کند بران نگاهدارد آنرا وان اطلقها ذهبت و اگر رها کند شتران را میروند آن شتران و می گریزند
متفق علیه وعن جندب بضم دال و فتح آن بن عبد الله صحابی است و گاهی جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بجد و بجلی بفتحتین بفتح عین و لام و بقاف نیز میگویند بکوفه بود و پس از ان انتقال
کرده ببصره آمد روایت میکند از وی حسن و ابن سیرین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا القرآن ما ائتلفت علیه قلوبکم بخوانید قرآن را مادام که الفت و جمعیت دارد
بر قرآن دلهای شما و ذوق قرائت و نشاط و سرور حاصل باشد فاذا اختلفتم پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل گردد شما را ملالت و تفرقه قلوب فقوموا عنه پس برخیزید از خواندن قرآن
و بملالت و بی ذوقی نخوانید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند و جد و جهد نماید و نفس را ریاضت فرماید تا بکثرت قراءة ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا که کاهلان و آسوده دلان که اعتیاد و ارتیاض ندارند
زود ملول شوند یکی باشد که در قراءة جزوی از قرآن ملول گردد و دیگری ده جزو بیک وقت خواند چنانکه اصلا ملالت راه نیابد و بالله التوفیق و در معنی این اختلاف وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است متفق
علیه وعن قتادة قال سئل انس کیف کانت قراءة النبی روایتست از قتاده که از مشاهیر تابعین است که پرسیده شد انس را که چگونه بود قراءة پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال کانت مدا
گفت انس بود قراءة آن حضرت خداوند مد یعنی مدا بر وزن حمرا و در روایتی کانت مدا بلفظ مصدر آن نیز بهمین معنی است و در صحیح البخاری کان یمد مدا بود که آنحضرت مد میکرد مد کردنی ثم قرأ پس تر خواند بسم الله
الرحمن الرحیم یمد درحالی که مد میکند بسم الله یعنی در لفظ الله و یمد و مد میکند بالرحمن یعنی در میم وی و یمد بالرحیم یعنی در حای وی رواه البخاری بدانکه مراد بمد اینجا مد اصلی است که آنرا
طبعی گویند از جهت بودن وی لازم ذوات حروف مد و طبائع وی چنانکه الف در قال و واو در قالوا و یا در قیل و حاصل میشود این مد باتمام حرکات یا چیزی از اشباع بمقدار الف یا کمتر از ان زیرا که اگر چنین خوانده نشود تمام نشود نطق بآن
حروف و مد متعارف که بحث کرده شود از ان نزد ارباب صناعت مد فرعیست و او را دو سبب است سکون و همزه که بعد ازین حروف واقع میشود و سکون یا بجهت ادغام باشد چنانچه دابة و ولا الضالین یا بی ادغام
چنانچه در حروف مد واقع است در اوائل سور مثل الف لام میم کاف صاد نون قاف و سکون گاهی بجهت وقف عارض میگردد مثل نستعین و المفلحون و اولی الالباب و اما همزه یا در یک کلمه باشد مانند السماء والسوء و جیء یا در دو کلمه
مانند ما انزل و قالوا آمنا و فی انفسهم و قرار اختلافست در مقدار آن بعضی بمقدار الف و نصف و بعضی دو الف و نصف تا سه الف و چهار الف و تفصیل آن در کتب تجوید است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لشیء استماع نمیکند و گوش نمیدارد و یعنی اصغا نمیکند و دوست نمیدارد خدای تعالی بر هیچ چیز از مسموعات ما اذن لنبی یتغنی بالقرآن چنانکه استماع میکند
و گوش میدارد مر آواز پیغمبر را که تغنی میکند و سرود و خوش آوازی مینماید آن پیغمبر بقرآن و می خواند کتابی را که فرستاده میشود بر وی متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ما اذن الله لشیء ما اذن لنبی حسن الصوت بالقرآن یجهر به درحالیکه جهر میکند و بلند میکرداند آواز را بقرآن درین حدیث مقید کردانیده بنبی با خوش آوازی و در حدیث دیگر آمده است
که نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوش روی و خوش آواز پس مراد آنست که خوش آوازی میکند بقرآن و تغنی میکند بآن متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیس منا من لم یتغن بالقرآن نیست از ما یعنی از اهل طریق و تابعان ما کسیکه تغنی نکند بقرآن رواه البخاری بدانکه در احادیث استحباب تغنی بقرآن واقع شده خصوصا این حدیث که بوعید
بر ترک آن ناطق است پس بعضی میگویند که مراد بتغنی اینجا جهر است چنانکه در حدیث سابق یجهر به واقع شده است و بعضی میگویند که مراد بتغنی بقرآن استغنا از مردم است از غنی مقصور بمعنی بی نیازی نه از غنای ممدود
بمعنی سرود یعنی کسیکه او را خدای تعالی علم داده و قرآن عطا کرده باید که از همه مستغنی گردد و توکل بر خدا کند و اعتماد بر مردم نکند و از ایشان طمع نکند و خود را نزد ایشان خوار نکرداند و علم قرآن را وسیله حطام دنیا نسازد
و بعضی گفته اند که تغنی بمعنی استغنا در لغت نیامده است و این سخن خطا است و صواب آنست که آمده است و تحقیق آنست که مراد بتغنی تحسین صوت و تطییب و تزیین و ترقیق و تحزین اوست چنانکه شنیدن آن
در دلها کار کر افتد و تاثیر کند و موجب خشیت و جمعیت و زیادت حضور شود و ذوق و شوق آرد و دل را رقیق کرداند بارعایت قوانین تجوید و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در حدیث بیاید زینوا
القرآن باصواتکم و اشارت کرده بآن قول ابی موسی اشعری لحبرته تحبیرا اگر این بصوت طبعی که عرب دارند و اعانت طبیعت در تزیین آن بکوشند که آنرا لحن عرب میگویند اولی و احسن باشد و لا تکلف بالحان موسیقی مکروه است
و اگر بردی بتغییر قرآن کردد حرام است طیبی گفته تحسین صوت به تغنی و تزیین بالحان جائز است بهر وجهی که باشد مادام که خارج نکرداند از حد قراءة وعن عبد الله بن مسعود قال قال لی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو علی المنبر گفت ابن مسعود گفت مرا آن حضرت و حال آنکه وی بر منبر بود اقرأ علی قرأت کن و بخوان از قرآن چیزی بر من فقلت پس گفتم من اقرأ علیک وعلیک
انزل آیا بخوانم قرآن را من بر تو و حال آنکه قرآن بر تو فرستاده شده است یعنی قرآن خواندن حق تست که آنچنان میخوانی که منزلست دیگری را چه مجال که در حضرت تو بخواند قال انی احب ان
اسمعه من غیری گفت آن حضرت من دوست میدارم که بشنوم قرآن را از غیر خود و گویا حکمت در آنست که در استماع از غیر فهم معانی و ملاحظه آن و تدبر در آن اتم و اسهل است و گویا از غیب می آید بر مثال
ظهور کلام از شجره موسی علیه السلام ابن مسعود میگوید فقرأت سورة النساء پس شروع کردم در خواندن سوره نسا حتی اتیت الی هذه الآیة تا آنکه آمدم و رسیدم باین آیت که فکیف اذا
جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا معنی آیت این است که پروردگار عالم میفرماید پس چگونه باشد حال این کافران وقتی که بیاریم از هر امت گواهی را که گواهی دهد یعنی پیغمبر ایشان
بر ایشان بفساد عقاید و قبح اعمال ایشان و بیاریم ترا ای محمد گواه بر این پیغمبران که گواهی دهی بر صدق ایشان و بدین گواهی دهی بر امت خود که ایشان گواهی خواهند داد بر امتان دیگر مقصود تذکیر و زیادتی نسبت عجیب

روزی سخت است که امتان را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواهی خواهند داد و ابن مسعود میگوید چون این آیت بر خواندم قال گفت آن حضرت حسبك الآن بس است ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر مخوان فالتفت
الیه پس روی گردانیدم بسوی آنحضرت و دیدم فاذا عیناه تذرفان پس ناگاه هر دو چشم آنحضرت اشک میریزند و اشک روان میبرد و بکای آنحضرت از تصور هول قیامت و سختی احوال مردم بود بجهت غایت
رافت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی الله علیه وسلم فافهم متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را که از اکابر صحابه
و کاتب وحی بود و یکی از قرآن شش تن بود که یاد گرفته بودند قرآن را در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقرأ صحابه بود و او را سید القراء میگفتند و آنحضرت او را سید الانصار میگفت و عمر رضی الله عنه سید المسلمین
می نامید پس آنحضرت بوی گفت که ان الله امرنی ان اقرأ علیك القرآن بدرستیکه خدای تعالی امر کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن قال گفت ابی بن کعب آلله سمانی لك آیا خدا نام برد مرا برای تو
یعنی مرا بخصوص نام من یاد کرد و نام من گرفته که بوی رشد این را از جهت شکست نفس و گمنامی خود گفت تعجب و استغراب که من کجا لایق این مقام و منزلتم یا از غایت شوق و لذت گفت که این چه تشریف و اکرام است
که میکنی قال نعم گفت آنحضرت آری نام ترا برد و ترا بنام خواند قال باز گفت ابی بن کعب بطریق تعجب برای تقریر و تحقیق حال خود وقد ذکرت عند رب العالمین آیا بتحقیق ذکر کرده شدم من نزد پروردگار
جهانیان قال نعم گفت آنحضرت آری ذکر کرده شدی تو نزد پروردگار فذرفت عیناه پس اشک ریخت هر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریه شادیست که از لطف محبوب و حصول مراد
می آید و بحقیقت نعم از چشم در میرود وفی روایة و در روایتی چنین آمده که چون سوره لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت مر ابی بن کعب گفت که ان الله امرنی ان اقرأ علیك بدرستیکه خدای تعالی
امر کرده مرا که بخوانم بر تو لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی وسمانی آیا بتحقیق نام برد مرا قال نعم گفت آنحضرت آری فبکی متفق علیه و در حدیث استحباب قرائت است بر حذاق و اهل علم و فضل اگرچه
قاری افضل باشد از مقرو علیه و بحقیقت قرائت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی قرائت تعلیم و املا بود که تا یاد گیرد آنرا از دهن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود ابی مقدم بر قرای صحابه و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اقرأکم ابی و بتحقیق اخذ کرده اند از وی قومی اکابر تابعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره با وجازت جامع است مر قواعد کثیره را از اصول دین و مهمات آنرا در وعد و وعید و اخلاص و تطهیر قلوب کذا قال الطیبی
والله اعلم بالاسرار وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو نهی کرد آنحضرت از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود مصحف بسوی زمین
کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود که مصحف نبود در زمان آنحضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعض قرآنست که هر کس از صحابه آن
یاد داشت و نهی از رفتن آن جماعتست که نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بزمین عدو تا کشته نشوند و ضایع نکرده آنقدر را از قرآن که نزد اوست اگر گفته شود که بتحقیق ثابت شده است که حفاظ قرآن بغزوات میرفتند و با وجود
نهی چه صورت دارد در رفتن ایشان جوابش آنست که شاید نهی از تفرد ایشان بسفر باشد و بهمراهی عسکر متعین نیست بلاک ایشان والله اعلم متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را چنین آمده که
لا تسافروا بالقرآن سفر نکنید با قرآن فانی لا آمن ان یناله العدو پس بدرستیکه من ایمن نیستم از آنکه بیابند و بگیرند آنرا دشمنان و اهانت کنند یا ضایع سازند آنرا الفصل الثانی عن
ابی سعید الخدری قال جلست فی عصابة من ضعفاء المهاجرین گفت ابو سعید خدری نشستم من در جماعت از ضعفای فقیران مهاجران و عصابه بکسر و عصبه بضم از مردم ما بین عشره تا چهل وان
بعضهم لیستتر ببعض من العری و بدرستیکه بعضی از ایشان هر آینه پوشیده میشد ببعضی از جهت برهنگی و بی جامگی و عری بضم عین و سکون را برهنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشانست که جامه درست بر تن
نداشتند و باین جهت چسپیده بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد وقارئ یقرأ علینا و قاری میخواند قرآن را بر ما اذ جاء رسول الله ناگاه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فقام علینا پس ایستاد آنحضرت بر سر ما فلما قام رسول الله پس هرگاه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکت القارئ خاموش گشت قاری که قرآن میخواند فسلم پس چون خاموش گشت
قاری سلام داد آنحضرت بر ما از اینجا مفهوم میشود که سلام بر قاری قرآن مکروه نیست چنانکه در فقه مذکور است و گفته اند اگر کسی سلام داد جواب آن لازم نیست قال ما کنتم تصنعون گفت آنحضرت
و پرسید چه میکردید شما اگر آنحضرت قرائت قاری ایشان نشنیده استفهام بر حقیقت خود است والا مقصود توطیه و تمهید بشارتست که با ایشان داد قلنا کنا نستمع الی کتاب الله تعالی گفتیم ما که بودیم ما گوش
میداشتیم بسوی کتاب خدای تعالی فقال پس گفت آنحضرت الحمد لله الذی جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم حمد خدایراست که پیدا کرد از امت من کسی را که امر کرده شده ام من که صبر کنم
نفس خود را با ایشان و نشینم در ایشان اشارتست بقول خداوند تعالی واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم الآیة گفت ابو سعید خدری فجلس وسطنا پس نشست آنحضرت میان ما وسطا بسکون سین میان و بتحریک میانه
لیعدل بنفسه فینا تا برابر کرداند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما ثم قال بیده هکذا پس اشارت کرد بدست مبارک خود که همچنین نشینید یعنی حلقه زده نشینید فتحلقوا پس حلقه زده نشستند صحابه
وبرزت وجوههم له و بیرون آمد از صف و ظاهر گشت روی های ایشان مر آنحضرت را فقال ابشروا یا معاشر صعالیك المهاجرین پس گفت آنحضرت شاد و خوش باشید ای گروه فقرای مهاجرین
صعالیك جمع صعلوك بمعنی فقیر که مال ندارد چنانکه ممالیك جمع مملوك بالنور التام یوم القیمة بشارت باد مر شما را بنور و روشنائی تمام روز قیامت تلمیح است بقول حق سبحانه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا تدخلون الجنة قبل اغنیاء الناس بنصف یوم می درآئید شما بهشت را پیش از مردم توانگر به نیم روز وذلك خمسمائة عام و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا است چنانکه در قرآن
مجید میفرماید وان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون و مراد اغنیای شاکر و فقرای صابرند یعنی اغنیا فرضا اگرچه فاضلتر و بیشتر باشند در ثواب چنانکه حدیث دیگر بران دلالت دارد و لیکن با وجود آن این سبقت فقرا را
حاصل است و ظاهر این حدیث در آنست که این فضیلت و سبقت مخصوص بفقرای مهاجرین باشد و لیکن چون علت فقر است و آن مشترک است میان سایر فقرا حکم همه یکی باشد و در حدیثی بلفظ اطلاق نیز آمده است که
یدخل الفقراء قبل الاغنیاء و کلام در وی در باب فضل فقر بیاید ان شاء الله تعالی رواه ابو داود وعن البراء بن عازب صحابی مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی صغیر بود و وی از تابعان امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه است حاضر شد با وی در جمل و صفین و نهروان و مات فی زمن مصعب بن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم زینوا القرآن باصواتکم بیارائید قرائت قرآن را بخوش آوازیهای خود
زیرا که اینجای کنند قرائت است در دل سخت تر است از روی تاثیر و آورنده رقت پیدا کننده تر است شنوندگان را بعضی مشایخ گفته اند که غنا در حد ذات خود باطل است و لیکن می آرد حق را و چون در نفس میدارد هدایت عام
حق ترکی و تر و در می آید با غنا مزج میکند تا بآسانی و برغبت در آید پس مثال او روی تلخ نافع که آنرا با قند در هم کرده نوشانیده در باطن در آید و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوبست و بعضی گفته اند که این عبارت محمول بر قلبست

وهمچنین است که زینوا اصواتکم بالقرآن وگویا قائل این سخن ادب نگاه داشت از آنکه اصوات بندگان را زینت قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است مزین شیء تابع شیء میباشد چنانکه حلی زینت
عروس گویا قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیور است که حسن دیگر بر آن می افزاید و در فصل ثالث از حدیث برآید که صریح است درین معنی و مراد اینجا قرأت قرآن است که فعل بنده است نه
ذات قرآن که صفت باری تعالی است جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة والدارمی وعن سعد بن عبادة بضم عین و تخفیف موحده انصاری
و از نقبای انصار است و معتبر قوم خود و درایت مصطفی صلی الله علیه وسلم روز فتح در دست او بود و او را مناقب بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرئ یقرأ القرآن
ثم ینساه نیست هیچ مردی که میخواند قرآن را پس فراموش میکرد آنرا الا لقی الله یوم القیمة اجذم مگر آنکه پیش می آید جناب کبریای حق را روز قیامت مقطوع الاعضاء جذم بمعنی قطع و اجذم مردی که بیفتد
اعضای او بعلت جذام که علتی مشهور است و بعضی گفته اند مقطوع الید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاده و بصورت یا معنی یعنی بی حجت و بیان
و فراموش کردن قرآن را بعد از حفظ از کبائر شمرده اند و وعید درین باب بسیار واقع است و بعضی میگویند مراد بنسیان اینجا ترک عمل و قرأة اوست والله اعلم رواه ابو داؤد والدارمی وعن عبدالله بن عمرو
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یفقه من قرأ القرآن فی اقل من ثلث فرمود فقیه نشد و ندانست معانی قرآن را و تامل و تدبر کرد در آن کسیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب رواه الترمذی
وابو داؤد والدارمی بدانکه عادت سلف مختلف بوده در قدری از زمان که ختم میکردند در آن قرآن را از ختم کردن در دو ماه تا هشت ختم کردن در روز و شب بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و بر چهل روز زیاده
و بعضی در هفته یک ختم میکردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آنست که این مختلف میگردد باختلاف اشخاص پس کسیکه ظاهر میگردد او را بدقیق فکر لطائف و معارف اقتصار کند بر آن قدر که حاصل گردد کمال فهم
آنچه بخواند و هر که مشغول است بنشر علم و تدریس و تصنیف یا بفصل خصومات و وقائع و مهمات مسلمانان اقتصار کند بر آن قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و کسب نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد وعن عقبة بن عامر
صحابیست و والی مصر بود برای معاویه بعد از برادرش عتبة بن ابی سفیان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة جهر کننده بقرآن یعنی با آواز بلند خواننده
آنرا همچو آشکارا دهنده است صدقه را در فضیلت و ثواب دارد والمسر بالقرآن کالمسر بالصدقة و اسرار کننده بقرآن یعنی با آواز پست خواننده قرآن را مانند پنهان دهنده صدقه است که
افضل و اکمل است در ثواب که از سمعه و ریا خالص است و این در صدقه نفل است در جای که بلند خواندن قرآن واجب نیست رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وقال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب وعن صهیب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت صهیب و میکار فقرای صحابه و عظمای ایشانست و مناقب او بسیار است گفت
آنحضرت ما آمن بالقرآن من استحل محارمه ایمان نیاورد بقرآن ایمان کامل کسیکه حلال گردانید حرامهای قرآن را یعنی ارتکاب محرمات و مناهی آن کرد حق ایمان آوردن آنست که عمل کند چنانکه محبت
آنست که متابعت کند رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست اسناد آن قوی از جهت ضعف بعضی روات
وی وعن اللیث بن سعد روایت میکند لیث بن سعد که فقیه تابعیست و امام اهل مصر عن ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است از مشاهیر علمای تابعین است و سی
صحابه را دریافته و قاضی مکه بود در عهد عبدالله بن الزبیر عن یعلی بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام بن مملک بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام و کاف در آخر وی نیز تابعی ثقه است انه سال
ام سلمة عن قرأة النبی که وی پرسید ام سلمه را از قرأت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بچه کیفیت میخواند فاذا هی تنعت قراءة مفسرة پس ناگاه ام سلمه صفت میکند و بیان میکند بقول
یا بفعل قرأت بیّن و کشاده و روشن حرفا حرفا حرف بعد از حرف جدا جدا رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وعن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح را نام او عبدالملک بن عبدالعزیز بن
جریج از ائمه دین و اعلام علماست از تبع تابعین است و پدرش از تابعین و وی اعلم و اوثق از پدر است عن ابن ابی ملیکة عن ام سلمة قالت کان رسول الله گفت ام سلمه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یقطع قراءته تقطیع میکرد قرأت خود را و تقطیع پاره پاره کردن مراد اینجا جدا جدا خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکه معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگرچه تعلق بما قبل و آنچه داشته
باشد یقول میگفت و میخواند آنحضرت الحمد لله رب العالمین ثم یقف پس وقف میکرد و می ایستاد ثم یقول الرحمن الرحیم ثم یقف پس وقف میکرد و میگفت مالک
یوم الدین تا آخر سوره و بقواعد مقرره ارباب قرأت در امثال این آیات که متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح است و لیکن اگر بر رؤس آیتی باشد وقف و ابتدا بما بعد سنت است رواه الترمذی
وقال اسناده لیس بمتصل روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل لان اللیث روی الحدیث عن ابن ابی ملیکة عن یعلی بن مملک عن ام
سلمة چنانکه در اثنای حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکه از ام سلمه بی واسطه سماع ندارد وحدیث اللیث اصح و حدیث لیث که متصل است صحیح تر است الفصل الثالث عن جابر رضی الله
عنه قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نقرأ القرآن گفت جابر بیرون آمد بر ما آنحضرت و حال آنکه ما میخواندیم قرآن را وفینا الاعرابی والعجمی و در میان ما بود بادیه نشین و
عجمیان غیر عربی نیز بودند و لابد قرأة ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه قراء ماهران فصیح نبوده و باوجود آن حضرت صلی الله علیه وسلم تجویز کرد و تقریر و تحسین نمود فقال پس گفت اقرؤا فکل حسن
بخوانید قرآن را پس همه نیکو است یعنی بهر نوع که یکی از شما بخواند خواه عرب و عجم و مقصود وی صلی الله علیه وسلم رفع حرج و مشقت و تکلف در استقصای رعایت تجوید بمرتبه نهایت است و تنبیه بر تحری حسبه و اخلاص و عمل
و تفکر در معانی و شدت اهتمام بآن اگرچه در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نه باقصی الغایة کوشند زیرا که استقصا و اهتمام ثانی با مساهله و تقصیر در اول چندان نفع نکند و با اهتمام و استقصای ثانی با مساهله در اول ضرر بسیار
چنانکه فرمود وسیجئ اقوام یقیمونه وزود باشد که بیایند گروهها از مردم که راست و درست کنند قرآن را برعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات کما یقام القدح چنانکه راست ساخته میشود تیر و قدح بکسر قاف
و سکون دال تیر تراشیده و پر و پیکان نانهاده یتعجلونه و لا یتأجلونه زود میطلبند اجرت آنرا درین جهان و بمهلت نمی طلبند ثواب آنرا در آن جهان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیا میفروشند
رواه ابو داؤد والبیهقی فی شعب الایمان وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها روایت است از حذیفه بن
الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم است در تمیز و علم منافقان است گفت گفت آنحضرت بخوانید قرآن را بلحنهای عرب و خوش آوازی ایشان فی الصراح لحن آواز و آواز گردانیدن و لحن در قرأت طرب کردن

بدان فلان الحن است یعنی کو تراست اندر وی خواندن بدان و مراد لحون عرب تحسین صوت و تطریب اوست بی تکلف و رعایت قوانین موسیقیه باعانت طبیعت چنانکه از قرأت ایشان مشاهده می افتد وایاکم ولحون
اهل العشق ولحون اهل الکتابین و دور دارید خود را از لحنهای اهل عشق و لحنهای اهل دو کتاب که توریت و انجیل است و مراد لحون اهل عشق آنچه میکنند مردم در تغزل نساء و محادثه ایشان در اشعار از رعایت
قواعد موسیقی و تکلف در آن و مثل آنچه میخوانند یهود و نصاری کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن و بعضی اهل العشق را اهل الفسق خوانند و این تصحیف و تحریف است و صحیح نیست وسیجیئ بعدی قوم
یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء والنوح و زود باشد که بیایند پس از من گروهی که ترجیع کنند بقرآن مانند ترجیع سرود و نوحه و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و نوع نغم نوحه در ماتم کردن لا یجاوز حناجرهم نمیگذرد
قرآن از گلوهای ایشان را یعنی بالا نمیرود و بمصعد قبول نمیرسد مفتونة قلوبهم مفتونه و بلا انداخته شده است دلهای ایشان بمحبت دنیا و تحسین مردم مر ایشان را وقلوب الذین یعجبهم شانهم مفتون
و مبتلا است دلهای آن کسانیکه خوش می آید ایشان را احوال ایشان رواه البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه وعن البراء بن عازب قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت حسنوا القرآن باصواتکم نیک گردانید قرآن را بآوازهای خود فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا زیرا که آواز خوب زیاده میگرداند قرآن را حسن
رواه الدارمی وعن طاؤس مرسلا و روایت است از طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است و صحبت ابن عباس میرود بطریق ارسال قال گفت سئل النبی پرسیده شد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ای الناس احسن صوتا بالقرآن کدام یکی از آدمیان خوش آوازتر است بقرآن قال گفت آن حضرت من اذا سمعته یقرأ کسی خوش آوازترین مردم بقرآن کسی است که چون بشنوی
او را که میخواند قرآن را رایت انه یخشی الله بپنداری گمان بری تو که وی میترسد و هیبت دارد از خدا قال طاؤس وکان طلق کذلک گفت طاؤس بود طلق بفتح طای مهمله و سکون لام که یکی از تابعین است
همچنین یعنی در خواندن وی اثر خوف و خشیت و هیبت پیدا بود رواه الدارمی وعن عبیدة بفتح عین و کسر موحده الملیکی بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه والمولی بضم همزه و ضم لام نیز آمده شامی است وکانت
له صحبة مع رسول الله و بود مر او را صحبت با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اصابه گفته یقال له صحبة گفته میشود که مر او را صحبت است و در بعضی نسخ بجای کلمه مع قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم و برین نسخه این حدیث مرفوع است و بر نسخه اول موقوف و این حدیث را بهر دو طریق رفع و وقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته یا اهل القرآن لا تتوسدوا القرآن ای اهل قرآن
تکیه گاه مگردانید قرآن را بالین که تکیه کنند بدان و خواب کنید بران کنایت است از تکاسل از تلاوت قرآن و تغافل از قیام بحقوق آن واتلوه حق تلاوته من آناء اللیل والنهار و بخوانید قرآن را در ساعتهای
آنرا در ساعات شب و روز وافشوه و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را باسماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شایع گردد میان مردم وتغنوه و تغنی کنید بقرآن یعنی که گذشت وتدبروا ما فیه لعلکم تفلحون
و تامل کنید در معانی آن و بروید در دنبال آنچه در وی است از معانی و احکام بتامل و تعقل امید آنکه رستگار شوید و فیروزی یابید ولا تعجلوا ثوابه و شتاب مکنید طلب ثواب آن در دنیا و اجر آنرا و مگردانید از حظوظ این جهان
فان له ثوابا زیرا که بدرستی مر قرآن را ثوابی عظیم است در آن جهان رواه البیهقی فی شعب الایمان و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده در تاریخ خود و رفع نکرده و روایت کرده طبرانی برفع باب
این نیز بابیست بی ترجمه و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن و جمع القرآن و ظاهر مراد باختلاف قرآن اختلاف قرأت و لغات اوست و مراد بجمع نوشتن او در مصحف واحد الفصل الاول عن عمر بن
الخطاب رضی الله عنه قال سمعت هشام بن حکیم بن حزام بکسر حای مهمله و تخفیف زای صحابی است اسلام آورده در روز فتح و از فضلای صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن حزام و پدر وی برادرزاده ام المومنین
خدیجه است رضی الله عنها گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام بن حکیم را یقرأ سورة الفرقان میخواند سوره فرقان را علی غیر ما اقرأها بر وجه مغایر آنچه میخواندم من آن سوره را وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اقرأنیها خوانانیده بود مرا آن سوره را فکدت ان اعجل علیه پس چون آنچه من میخواندم آن حضرت خوانانیده بود و وی مخالف آن میخواند نزدیک بودم من که شتابی کنم بروی
و دفع کنم در وی غضب کنم بروی ثم امهلته پس ترک دادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم حتی انصرف تا آنکه برگشت وی از قرأت و تمام کرد ثم لببته بردائه پس انداختم ردای او در گردن او و کشیدم او را فی الصراح تلبیب گریبان
گرفتن و کشیدن در خصومت لبب و لبه بنحر یعنی پیش سینه که انجا ذبح میکنند فجئت به رسول الله پس آوردم من او را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت پس گفتم یا رسول الله انی سمعت هذا
یقرأ سورة الفرقان علی غیر ما اقرأتنیها بدرستیکه من شنیدم این را که میخواند سوره فرقان را بر غیر وجهی که خوانانیدی تو مرا آن سوره را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آن حضرت
ارسله بهل او را یعنی هشام فرمود اقرأ بخوان فقرأ القراءة التی سمعته یقرأ پس خواند هشام آن قرأت را که شنیده بودم من او را که میخواند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هکذا انزلت
پس گفت آن حضرت همچنین فرو فرستاده شده است این سوره ثم قال لی اقرأ پس گفت آن حضرت مرا بخوان فقرأت پس خواندم من چنانکه یاد داشتم فقال هکذا انزلت پس اینجا نیز گفت همچنین فرو فرستاده
شده است این سوره پس چون فرمود که هکذا انزلت گفت ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف بدرستیکه این قرآن فرو فرستاده شده است بر هفت حرف مراد هفت قرأت یا هفت لغت است
و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فاقرؤا ما تیسر منه پس بخوانید هرچه آسان باشد از قرآن هرچه خوش آید شما را متفق علیه واللفظ لمسلم وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ
گفت عبدالله بن مسعود شنیدم مردی را که خواند یعنی بیک قرأت وسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ خلافها و شنیدم آن حضرت را که میخواند مخالف آن قرأت را که خواند آن مرد فجئت
به النبی پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخبرته پس خبر دادم آن حضرت را بحقیقت حال فعرفت فی وجهه الکراهة پس شناختم من در روی مبارک آن حضرت ناخوشی را
از جهت جدال و خلاف فقال پس گفت آن حضرت کلاکما محسن هر دو شما نیک خواننده اید فلا تختلفوا پس مختلف نشوید فان من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا پس بدرستیکه کسانیکه بودند پیش
از شما اختلاف کردند پس هلاک شدند مراد باختلاف انجا انکار یکی از وجوه قرأت است که فرو فرستاده شده است قرآن بر آن و قرأت همه حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از آنها انکار کند انکار قرآن
کرده باشد ولیکن قرأت بعضی متواتر اند و بعضی احاد چنانکه احادیث متواتر این هفت قرأت است که میخوانند و بعضی در ده قرأت ادعای تواتر کنند و تخصیص هر قرأتی بقاری مخصوص بجهت اختیار و عنایت
اوست آنرا والائمه راست رواه البخاری وعن ابی بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل یصلی گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس آمد مردی در حالیکه نماز میکند فقرأ قراءة
انکرتها علیه پس خواند آن مرد قرأتی را که انکار کردم من آن قرأت را بر آن مرد ثم دخل آخر فقرأ قراءة سوی قراءة صاحبه پس در آمد مردی دیگر پس خواند قرأتی را غیر قرأت آن یار خود ظاهر این قرأت

نزد وی منکر نمود و لهذا ذکر کرد انکار را بر وی فلما قضینا الصلوة دخلنا جمیعا علی رسول الله پس وقتی که تمام کردیم نماز را در آمدیم همه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و در بعضی نسخ فلما قضینا الصلوة
یعنی وقتی که تمام کردند آن دو مرد نماز را فقلت ان هذا قرأ قرأة انکرتها علیه پس گفتم من که این مرد خواند قرائتی را که انکار کردم آن را بر وی و دخل آخر فقرأ سوی قراءة صاحبه و در آمد مرد دیگر
پس خواند جز قرأت یار خود فامرهما النبی پس فرمود آن دو مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم که باز خوانید فقرءا پس خواندند آن دو مرد فحسن شانهما پس تحسین کرد آن حضرت حال آن هر دو مرد را و مقرر
داشت قرأت هر دو را فسقط فی قلبی من التکذیب پس افتاد در دل من از تکذیب و انکار از جهت تحسین و تقریر آن حضرت هر دو قرأت را بگمان آنکه کلام خدا یکی باید که بر یک وجه باشد نه هر کسی بر طوری که
خواهد چون روا باشد ولا اذ کنت فی الجاهلیة و نبود این تکذیب و انکار وقتی که بودم در جاهلیت این مبالغه است از جهت آنکه در جاهلیت جاهل بود و وقوع تکذیب در آن حالت چندان مستبعد نبود
و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود فلما رای رسول الله پس هنگامی که دید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما قد غشینی چیزی که پوشید و در گرفت مرا از وساوس شیطان که بسر حد
تکذیب و انکار آورد ضرب فی صدری زد آنحضرت دست مبارک خود را در سینه من بجهة تصرف کردن و ازاله وسوسه و انکار ففضت عرقا پس روان شد از من خوی و فیضان کثرت آب چنانکه روان
کرده و فضت بکسره و سکون ضاد و کانما انظر الی الله فرقا و چنان شدم گویا که می بینم بسوی خدا از خوف فرق بفتحتین ترسیدن فقال لی پس گفت آن حضرت مرا یا ابی ارسل الی ان اقرأ القرآن
علی حرف فرستاده شد یا فرستاد الله تعالی وحی بسوی من که بخوانم یا که بخوان قرآن را بر یک حرف ارسل بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است و اقرأ بلفظ متکلم و امر چون دیدم که قرأت بر یک حرف تنگ
خواهد شد بر امت فرددت الیه ان هون علی امتی پس مراجعت کردم بدرگاه حق سبحانه که آسان گردان کار قرأت را بر امت من و توسعه کن بر ایشان فرد پس دیگر رد نمود بار دیگر حق تعالی و جواب داد دوم
فرستاد الی الثانیة بسوی من بار دوم که اقرأ علی حرفین بخوان قرآن را به دو حرف فرددت الیه پس مراجعت کردم بسوی حق تعالی و دیگر بار ان هون علی امتی که آسان گردان بر امت من و هنوز
توسعه کن فرد الی الثالثة پس رد کرد و رجوع نمود حق سبحانه تعالی بسوی من بجواب و وحی فرستاد بسوی من بار سوم با اقرأ علی سبعة احرف بخوان قرآن را بر هفت حرف و سابقا معلوم شد که مراد بحروف
قرأت است یا لغات و چون سؤال و جواب و مراجعت که ناظر در توقف و تاخر مطلوب و مسئول است میان حق جل و علا و رسول وی که محبوب و مقبول حضرت اوست سه بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود وی سبحا
نه بزیادت برکات و تکریمات متعلق بامر آخرت مر امت مرحومه او را بعد از انجاح مرام و اسعاف مسئول وی صلی الله علیه وسلم در حق ایشان در امر دنیا که جمع کرد در تسهیل و تیسیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد که سؤال کند
بعدد هر دو مراجعتی که واقع شد پس فرمود ولک بکل ردة رددتکها مسئلة تسألنیها و مر تراست ای محمد و ای محبوب من و ای مقبول درگاه من بهر ردی و مراجعتی که کردم آن را با تو قبولی و عطای سؤال که
بکنی آن را یعنی سه چیز بخواه و سؤال کن که بدهیم تو آن را پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر سه سؤال را بمغفرت یاد آورد و اشارت باآنکه اصل همین مغفرت است که اگر مغفرت نباشد هیچکس را خلاصی ممکن نیست چنانچه
قول وی سبحانه و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین بدان اشارت میکند لیکن مغفرت سه قسم ساخت و برای امت خود در آمرزیدن کبائر و صغائر سوم بتمامه خلائق از اولین و آخرین چنانکه
فرمود فقلت پس گفتم اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی و اخرت الثالثة لیوم یرغب الی الخلق و تاخیر کردم و نگاه داشتم مغفرت ثالثه را برای روزی که رغبت کنند و خواهش نمایند و توجه
آرند بسوی من و شفاعت طلبند از من خلق کلهم همه خلق حتی ابراهیم تا آنکه ابراهیم خلیل در خاصه نفس خود چنانکه قول اوست علیه السلام والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین یا در حق امت برای مغفرت
و شفاعت ایشان و تخصیص ابراهیم بذکر از جهت بودن وی افضل انبیا و رسل بعد از حضرت وی صلی الله علیه وسلم چنانکه تصریح کرده اند باین علما و واقع نشد تصریحی از جمهور بغیر وی علیه السلام و بعضی گفته اند که بعد از
ابراهیم موسی افضل انبیا است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین رواه مسلم و عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال گفت ابن عباس که آن حضرت گفت اقرأنی جبرئیل علی
حرف خوانانید مرا جبرئیل یعنی قرآن بوحی الهی نخست بر یک حرف یعنی بر یک لغت که لغت حجاز است و عرب را هفت لغت بود معروف بفصاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم گذشت فراجعته پس مراجعت
کردم جبرئیل را که عرض کند بدرگاه حق توسعه را فلم ازل استزیده پس همیشه بودم که طلب زیاده میکردم یعنی مکرر طلب زیادت کردم و یزیدنی و زیاده میکرد جبرئیل برای من حتی انتهی الی سبعة احرف
تا آنکه بآخر رسید تا هفت حرف این استزادت و زیادت در همین وقت و در یک مجلس واقع شد یا بآمد و رفت کردن جبرئیل و عرض حال بدرگاه صمدیت یا در اوقات متعدده بود و قال ابن شهاب گفت ابن شهاب
که زهری مشهور است و از اعلام علمای تابعین بود و بلغنی ان تلک السبعة الاحرف انما هی فی الامر تکون واحدا رسیده مرا که آن هفت حرف نیستند آنها در امر دین مگر یکی یعنی متحد و متفق اند لا یختلف
فی حلال ولا حرام مختلف نمیشوند در حلال و نه در حرام یعنی مرجع کل یعنی واحد است اگرچه لفظ مختلف باشند چه قرأت سبع متناقض نمیباشد و همچنین لغات سبع که مراد بحروف اند متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال لقی رسول الله صلی الله علیه وسلم جبرئیل فقال گفت ابی بن کعب ملاقی شد آن حضرت جبرئیل را پس گفت یا جبرئیل انی بعثت
الی امة امیین بدرستیکه من فرستاده شده ام بسوی امتی که ناخوانندگانند و خواندن و نوشتن نیاموخته اند منهم العجوز والکبیر بعضی از ایشان پیرزنی کلان سال است عجوز زن مسنه را گویند و در قاموس گفته عجوز
مرد و زن پیر و عجوزه تباشیاده و اگر آمده لغتی ردی غیر فصیح است والشیخ الکبیر و بعضی از ایشان پیر مردی کلان سال است والغلام والجاریة و بعضی از ایشان کودکانند و دخترانند غلام و جاریه
در اصل بمعنی کودک و دختر است و بر غلامان و داهان که اطلاق میکنند بجهت حقارت ایشانست چنانکه فتا و فتاة میگویند زیرا که با ایشان معامله پیران نمیکنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند والرجل الذی لم
یقرأ کتابا قط و بعضی از ایشان مردیست که نخوانده است کتاب را هرگز اگرچه آموخته باشد و علم آن داشته باشد قال گفت جبرئیل یا محمد ان القرآن انزل علی سبعة احرف بدرستیکه قرآن
فرو فرستاده شده است بر هفت لغت و هفت قرأت رواه الترمذی و فی روایة لاحمد و لابی داؤد و در روایتی مر احمد و ابی داؤد را این زیادت آمده که قال گفت جبرئیل لیس منها الا شاف
کاف نیست حرفی از آن حروف مگر آنکه وی شافی است مر علتی را که در سینهاست از کفر و جهل و کافیست در اعجاز و حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان و فی روایة للنسائی و در روایتی
مر نسائی را همچنین آمده قال گفت آن حضرت ان جبرائیل و میکائیل اتیانی آمدند مرا فقعد جبرئیل عن یمینی پس نشست جبرئیل جانب راست من و میکائیل عن یساری نشست
میکائیل جانب چپ من فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف پس گفت جبرئیل بمن بخوان قرآن را در حالیکه بود قرأت جبرئیل بر یک حرف فقال میکائیل گفت میکائیل مر آن حضرت را استزده طلب زیادتی

بكن جبرئيل را يعني بكو با وي كه بر حرف ديگر بخواند حتى بلغ سبعة احرف تا رسيد قرآن با جبرئيل بهفت حرف را وكل حرف شاف وكاف و هر حرف شافي وكافي است چون توسيع شد و تنگي رفت امر قرات تسهيل
وتيسير پذيرفت هر قسمي امت كه مذكور شد مي توانند خواند بخلاف آنكه اگر تنگ ميشد و بر يك حرف ميماند فافهم وعن عمران بن حصين صحابي مشهور است كه ملائكه را ميديد و بروي سلام ميكرد و سي سال صاحب
فراش بود انه مر على قاص يقرأ ثم يسأل روايت ميكند كه وي گذشت بر قصه خواني كه قرآن ميخواند و پستر از مردم سؤال ميكرد و قص بمعنى اعلام و اخبار است و قاص كسيكه اخبار و قصص مي آرد و قصاص بعد عامه نيز
اطلاق ميكنند فاسترجع پس استرجاع كرد عمران و گفت انا لله وانا اليه راجعون چنانكه در مصيبت ميگويند گويا اين قرآن خواندن و سوال كردن بدان مصيبتي است كه بدان قاص رسيده و بدان مبتلا گشته يا ابتلاى
عمران بمشاهده اين حالت شنيعه مصيبتي است بدان كه بوي رسيده ثم قال سمعت رسول الله پس گفت عمران شنيدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول ميگفت من قرأ القرآن فليسأل الله به
كسيكه بخواند قرآن را پس بايد كه سوال كند خدا را بقرآن و بخواهد حاجت دينيه و دنيويه خود را از وي تعالى چنانكه اگر بآيت رحمت برسد بايد كه جنت آيد بطلبد از وي تعالى آنرا و اگر بآيت عذاب و ذكر نار رسد پناه
جويد بحق از آن يا مراد آنست كه دعا كند بعد از فراغ قرات بدعوات ماثوره فانه سيجيء اقوام يقرؤن القرآن ويسألون به الناس پس بدرستيكه شان اين است نمود باشد كه بيايند گروهها كه
بخوانند قرآن را و سوال كنند بآن از مردم و گدائي كنند از ايشان رواه احمد والترمذي الفصل الثالث عن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است از
بريده اسلمي بضم موحده كه از مشاهير صحابه و او را مساعي جميله است در حضرت نبوت و خلفاي راشدين كه گفت گفت آنحضرت من قرأ القرآن يتأكل به الناس كسيكه بخواند قرآن را در حالي كه طلب اكل
ميكند بقرآن از مردم يعني قرآن را وسيله حطام دنيا ميكرداند جاء يوم القيمة ووجهه عظم ليس عليه لحم بيايد آنكس روز قيامت و حال آنكه روي وي استخوانست كه نيست بروي گوشت يعني زار و نزار و
خوار و بي عزت باشد رواه البيهقي في شعب الايمان وعن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يعرف فصل السورة بود آنحضرت نمي شناخت جدا كردن و فرق
نهادن ميان دو سوره حتى ينزل عليه تا آنكه فرود آمد بروي بسم الله الرحمن الرحيم و ظاهر اين حديث دلالت دارد بر آنكه بسم الله آيتي است از قرآن نازل براي فصل ميان دو سوره چنانكه مذهب ماست
رواه ابو داؤد وعن علقمة قال كنا بحمص روايت است از علقمه كه از كبار تابعين و اصحاب عبد الله بن مسعود است گفت بوديم با حمص بكسر حا و سكون ميم كه از بلاد شام است فقرأ عبد الله بن
مسعود سورة يوسف پس خواند عبد الله بن مسعود سوره يوسف را فقال رجل ما هكذا انزلت پس گفت مردي اينچنين فرو فرستاده شده است فقال عبد الله والله لقد قرأتها
على عهد رسول الله پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند بتحقيق خوانده ام من آن را در زمان پيغمبر خدا در حضرت وي صلى الله عليه وسلم فقال احسنت پس گفت آنحضرت نيك خواندي فبينا هو
يكلمه پس اثناي آنكه آن مرد سخن ميگويد ابن مسعود را اذ وجد منه ريح الخمر يافته شد يا يافت ابن مسعود از ان مرد بوي مي و جد بلفظ مجهول و معلوم هر دو روايت است فقال پس گفت ابن مسعود اتشرب
الخمر وتكذب بالكتاب آيا مينوشي شراب را و تكذيب ميكني بكتاب خدا فضربه الحد پس زد ابن مسعود او را حد اگر آنچه ابن مسعود خوانده از قرات مشهوره بوده يقينا از كتاب الله بود و تكذيب و انكار او
كفر است قطعا و اگر اينچنين بوده قرات شاذ بود و اطلاق تكذيب كتاب بطريق تغليظ و تشديد باشد و ظاهر همين است و لهذا حكم بكفر و بارتداد وي نكرد و اكتفا كرد بحد شرب خمر متفق عليه وعن زيد بن ثابت
از اجله فقهاي صحابه و كاتب وحي است و اعلم بود بعلم الفرائض قال ارسل الي ابو بكر مقتل اهل اليمامة گفت زيد بن ثابت كه فرستاد كسي را بسوي من ابو بكر صديق و طلبيد مرا پيش خود در وقت قتل اهل يمامه
و اين مقتل بني حنيفه بود كه كشته شدند در وي مسيلمه كذاب لعنه الله عليه در خلافت صديق چنانكه در كتاب الزكوة گذشت و در وي بسياري از قراء قرآن كشته شدند پس فقتم نزد ابي بكر فاذا عمر بن الخطاب
عنده پس ناگاه عمر نزد ابي بكر بود رضي الله عنهما قال ابو بكر ان عمر اتاني فقال گفت ابو بكر كه عمر آمد نزد من پس گفت ان القتل قد استحر يوم اليمامة بقراء القرآن بدرستيكه كشتن بتحقيق سخت
و بسيار شد و گرم شد روز يمامه بخوانندگان قرآن و حافظان مي عرب كار سخت را حار گويند و گفته اند عدد كسانيكه كشته شدند در وي از قرا هفتصد بود واني اخشى ان استحر القتل بالقراء بالمواطن
و بدرستيكه من ميترسم كه اگر سخت شود قتل بقراء در جاهاي جنگ فيذهب كثير من القرآن پس برود بسياري از قرآن كه هر كس چيزي از ان ياد دارند واني ارى ان تامر بجمع القرآن و بدرستيكه
من مصلحتي مي بينم كه تو امر كني بجمع كردن قرآن در مصحف قلت لعمر كيف تفعل شيئا لم يفعله رسول الله ابو بكر ميگويد گفتم من بعمر چگونه ميكني تو و در روايتي كيف نفعل چگونه ميكنيم ما چيزي را كه نكرده است
آنرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال عمر هذا والله خير پس گفت عمر اين جمع كردن قرآن بخدا سوگند بهتر است و بدعت حسنه است و بعضي بدعتها است كه واجب است كردن آن مثل تعلم
صرف و نحو و بعضي مستحب چنانكه بيان آن در باب الاعتصام بالكتاب والسنة گذشت فلم يزل عمر يراجعني پس هميشه بود عمر كه مراجعت ميكرد و مكرر ميگفت كه ميبايد كرد حتى شرح الله صدري
لذلك تا آنكه كشاد خداي تعالى سينه مرا براي آن يعني جمع كردن و پسند افتاد مرا رأي عمر ورأيت في ذلك الذي رأى عمر و ديدم خير و مصلحت در اين باب آنچه خير و مصلحت ديد عمر و راي زدم من در
باب آنچه راي زد عمر قال زيد قال ابو بكر انك رجل شاب عاقل گفت زيد بن ثابت گفت ابو بكر كه تو مرد جوان عاقلي لا نتهمك متهم نميداريم ترا بسهو و غفلت و خيانت وقد كنت تكتب الوحي
لرسول الله و بتحقيق بودي تو كه مي نبشتي وحي براي پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فتتبع القرآن فاجمعه پس طلب كن قرآن را از هر جا كه يابي و جمع كن او را و تتبع طلب چيزي و در رفتن در پي وي گفت
زيد بن ثابت فوالله لو كلفوني نقل جبل من الجبال پس بخدا سوگند كه اگر مي فرمودند و تكليف ميكردند مرا مردم از جاي بجاي بردن كوهي را از كوهها ما كان اثقل علي مما امرني به من جمع القرآن
نميبود اين تكليف گران تر بر من از آنچه امر كرد مرا ابو بكر از جمع كردن قرآن و تكليف نه باندازه طاقت كار فرمودن كسي را و امر كردن بچيزي كه مشقت است در ان قال گفت زيد بن ثابت قلت لابي بكر
گفتم من ابي بكر را كيف تفعلون شيئا لم يفعله رسول الله چگونه ميكنيد شما چيزي را كه نكرده آنرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال هو والله خير گفت ابو بكر اين يعني جمع كردن قرآن بخدا سوگند بهتر است
فلم يزل ابو بكر يراجعني حتى شرح الله صدري للذي شرح له صدر ابي بكر و عمر پس هميشه بود ابو بكر كه مراجعت ميكرد مرا و باز ميگردانيد اين سخن را تا آنكه كشاد خداي تعالى سينه مرا بچيزي كه كشاد
خداي تعالى براي آن سينه ابو بكر و عمر فتتبعت القرآن اجمعه من العسب پس طلبيدم من قرآن را در حالي كه فراهم مي آرم و را از عسب بضم عين و سين مهملتين جمع عسيب شاخ خرما كه برگ نيا ورده باشد يا شاخ وي
كه برگ از وي جدا كرده باشند و بعضي برگ خرما تفسير كرده اند واللخاف و تتبع كردم قرآن را از لخاف بكسر لام و تخفيف خاي معجمه جمع لخفه بفتح سنگ سفيد تنك و در روايتي والرقاع واند قطعها و پارها از پوست

یا کاغذ و در روایتی وقطع الادیم از پوست پاره ها و در روایتی والاکتاف از شانه های شتر و گوسفند و در روایتی والاضلاع و استخوانهای پهلو مانند آن که هر کسی که پاره از قرآن در اینها نوشته میداشت وصدور الرجال
و از سینه های مردان که یاد داشتند صحابه اصل معتمد همین است و یافتن آن از عسب و لخاف و جز آن تقریر بتقریر است و قرآن متواتر است و یقینی است تا همه صحابه اتفاق نمیکردند و اجماع نمی نمودند نوشتن صورت نداشت
والله گفت حتی وجدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاری تا آنکه یافتم آخر سورهٔ توبه را با ابی خزیمه بضم خای معجمه و فتح زای لم اجدها مع احد غیره نیافتم آنرا نزد هیچ یکی غیر او و آخر سورهٔ
توبه اینست لقد جاءکم رسول من انفسکم حتی خاتمة براءة تا خاتمه سوره که در اول او براءة من الله ورسوله است و آنرا سورهٔ توبه میگویند معنیش اینست که نوشته نزد وی یافتم نه محفوظ و همچنین آنکه در بعضی
روایات آمده است که سوگند میداد کسی را که نزد وی می یافتند که این قرآنست یا میگذشت بروی و گواه مراد بآن تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط است و شیخ ابن حجر گفته که مراد به دو گواه حفظ و کتابت است
و سخاوی در جمال القراء گفته که مراد اینست که گواهی میداد که این مکتوب نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم نوشته شده است و مجرد حفظ اکتفا نمی نمودند بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین سامحه الله
شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع والیقین و معروف بود نزد ایشان متمیز از ما سوای خود و مجمع علیه میان همه آنکه مشتبه بود و چیزی از آن نزد بعضی بود که مردم دیگر آنرا نمی شناختند یا منکر بود قراءت آنرا و اثبات
میکردند آنرا با حلف و شهادت حاشا و کلا می دانستند آنرا و تالیف معجز و نظم معروف و بیقین مشاهده میکردند تلاوت آنرا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدت بیست و سه سال یا دو داشتند مجموع آنرا تحقیقا
از صحابه پس از غلط چیزی که نه قرآنست مامون بودند و این تحقیقات و تفتیشات برای تقریر و تاکید بود که اصل و معتمد آن بود و سیوطی از حارث محاسبی نقل کرده که فرمود که کتابت قرآن محدث نیست و بود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که امر میکرد بکتابت آن ولیکن متفرق بود در رقاع و جز آن و صدیق رضی الله عنه امر کرد بانتساخ آن از جای بجای مجتمع کنانیدند و این منزله آن بود که گویا اوراق متفرق در خانه آنحضرت یافتند که در آن
قرآن نوشته بودند و لیکن منتشر بود مجمع ساختند و در رشته انتظام والتیام کشیدند تا چیزی از آن ضائع نشود و خطابی گفته که سبب آنکه آنحضرت جمع نکرد قرآن را در مصحف واحد آن بود که انتظار ورود نسخ بعضی احکام و
و تلاوت داشت پس چون منقضی گشت نزول قرآن برحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الهام کرد حق تعالی خلفای راشدین را بجمع آن بجهت وفای وعده صادق که خود کرده در حفظ و نگاهداشت آن کرده بود و ابتدای آن
بر دست صدیق اکبر بود بمشاورت عمر فاروق رضی الله عنهما و باید دانست که ترتیب سور و وضع آیات همه بوحی بود و جبرئیل علیه السلام چون آیتی از قرآن بر حسب واقعه می آورد میگفت که اینرا در فلان سوره بعد فلان
آیت بنهند و احادیث درین باب بسیار آمده و بتحقیق حاصل شد یقین بآن بنقل متواتر بهمین ترتیب از تلاوت رسول و اجماع صحابه بی تطرق شک و شبهه و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب نوشته اند و از آنجا جبرئیل علیه السلام
باسمان دنیا فرستاده و از آنجا جبرئیل بحسب وقائع سور و آیات می آورد و ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوتست و جبرئیل هر سال در رمضان یکبار تمام قرآن بهمین ترتیب می آورد و بر آنحضرت بطریق مدارست
میخواند و در سالی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین عالم رحلت خواهد نمود دوبار آورد و انه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و چون جمع کرد آنرا زید بن ثابت باتفاق صحابه
در صحف متعدده مکتوب شد و منجمع وی در یک مصحف اتفاق نیفتاد فکانت الصحف عند ابی بکر پس بود این صحیفها نزد ابی بکر صدیق رضی الله عنه حتی توفاه الله تا آنکه میرانید او را خدای
تعالی ثم عند عمر پس نزد عمر بود و این صحیفها نزد عمر فاروق رضی الله عنه فی حیوته در حیات عمر ثم عند حفصة بنت عمر پس نزد حفصه بود این صحیفها نزد ام المومنین حفصه دختر عمر رضی الله عنهما پس عثمان رضی الله
عنه جمع کرد آنرا در یک مصحف و استکتاب فرمود مصاحف و فرستاد آنها را بدیار اسلام چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه البخاری وعن انس بن مالك ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان
روایت است از انس که حذیفه قدوم آورد بر عثمان رضی الله عنهم وکان یغازی اهل الشام فی فتح ارمینیة و بود حذیفه که غزا میکرد اهل شام را در فتح ارمینیه بفتح همزه و سکون را و کسر میم و سکون تحتانیه اولی
و کسر نون و خفت تحتانیه ثانیه کذا فی کتاب المغنی و در قاموس بکسر همزه گفته و از جامع الاصول مثلثیت همزه نیز نقل کرده اند و تشدید یای ثانیه نیز گفته اند و آذربیجان مع اهل العراق و غزا میکرد
آذربیجان را با اهل عراق و آذربیجان بمد همزه و فتح دال معجمه و سکون را و کسر موحده و سکون تحتانیه و جیم و فتح موحده نیز آمده فافزع حذیفة اختلافهم فی القراءة پس مدترس آورد حذیفه را اختلاف
مردم در خواندن قرآن بلغات مختلفه که در آن توسعه رفته بود فقال حذیفة لعثمان پس گفت حذیفه عثمان را یا امیر المومنین ادرك هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب دریاب این امت را
و دستگیری کن پیش از آنکه اختلاف کنند در کتاب الله اختلاف الیهود والنصاری مانند اختلاف کردن یهود و نصاری در کتاب خود که هر کدام تغیر دادند و تحریفها کردند گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی
محافظت و نگاهبانی کتاب ایشان را بایشان گذاشت چنانکه فرموده بما استحفظوا من کتاب الله لاجرم تغیرها و تحریفها بدان راه یافت و در شان قرآن مجید فرموده و انا له لحافظون خود حافظ و نگهبان این شد و با
نگاهبانی وی تعالی خلل و تغیر و تبدیل محال باشد فارسل عثمان الی حفصة ان ارسلی الینا بالصحف پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسی را بسوی ام المومنین حفصه که بفرست بسوی ما آن صحیفها را
که پیش تست ننسخها فی المصاحف نقل کنیم آنها را در مصحفهای متعدده ثم نردها الیك پس باز میفرستیم آنها را بسوی تو فارسلت بها حفصة الی عثمان پس فرستاد آن صحیفها را حفصه
بسوی عثمان فامر زید بن ثابت پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را وعبد الله بن الزبیر وسعید بن العاص وعبد الله بن الحارث بن هشام این صحابه را امر کرد و درین میان زید بن
ثابت انصاری است باقی سه کس قرشی اند فنسخوها فی المصاحف پس نوشتند آنها را در مصحفها وقال عثمان للرهط القرشیین الثلثة وگفت عثمان مر گروه قرشیان را که سه تن بودند اذا اختلفتم انتم و
زید بن ثابت فی شیء من القرآن چون مختلف شوید شما که قرشیانید و زید بن ثابت که از انصار است در چیزی از لغات قرآن فاکتبوه بلسان قریش پس بنویسید آنرا بزبان قریش فانما نزل بلسانهم
زیرا که فرود آمده است قرآن که بزبان ایشان و لغت ایشان باتفاق معلوم شد که قرآن در اصل بلغت قریش فرود آمده و بالتماس آنحضرت صلی الله علیه وسلم توسیع یافت و رخصت آن شد که هر کس بلغت خود بخواند الآن
امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم باسقاط آن لغات امر کرد و همه را بقراءت بلغت قریش فرمود و این است معنی قول وی که بنویسید آنرا بلغت قریش ففعلوا پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد
عثمان حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان رضی الله عنه الصحف الی حفصة تا آنکه وقتی که نسخ بر داشتند صحف را در مصاحف باز گردانید عثمان آن صحف را بسوی حفصه وارسل الی کل افق بمصحف
مما نسخوا و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی از آن مصاحف که انتساخ نموده بودند و افق بضمتین و بضم و سکون نیز آمده ناحیه و کرانها یا آنچه ظاهر است از کرانهٔ آسمان که کواکب از آن طلوع و غروب میکنند و چون هر بلد را
افقی دیگر است آفاق میگویند و بلاد میخوانند وامر بما سواه من القرآن فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق امر کرد عثمان بآنچه بود جز آن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف تا که سوخته شود یا پاره پاره کرده شود و ظاهر

مراد از صحیفه آن بود که در رقاع و لخاف و جز آن بود و به مصحف آنچه نزد حفصه بود و تواند که شک راوی باشد بحرق بحای مهمله و خای معجمه هر دو روایت است و اول اکثر است و ظاهر حدیث آنست که آنچه نزد حفصه بود بعد از وفات وی عده رد کرد و نیز سوختند و اختلاف است در عدد مصاحف که فرستاد عثمان رضی الله عنه بآفاق مشهور آنست که پنج بود و ابو داؤد گفته شنیدم ابا حاتم سجستانی را که گفت هفت مصحف بود که فرستاد آنها را بمکه و شام و یمن و بحرین و بصره و کوفه و نگاه داشت یکی را بمدینه قال ابن شهاب فاخبرني خارجة بن زيد بن ثابت گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا خارجه که پسر زید بن ثابت است و از اعلام تابعین و یکی از فقهای سبعه مدینه مطهره است انه سمع زيد بن ثابت که وی شنید زید بن ثابت را که پدر اوست قال گفت زید بن ثابت فقدت آية من الاحزاب گم کردم آیتی را از سوره احزاب حين نسخنا المصحف در وقتی که نوشتیم ما مصحف را ظاهر آنست که این در وقت انتساخ مصحف در زمان ابوبکر بود و معلوم میشود که آن نیز باتفاق صحابه بود و اگرچه متصدی نوشتن آن زید بن ثابت بود قد كنت اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها بتحقیق بودم من که می شنیدم آن حضرت را که میخواند آن آیت را فالتمسناها فوجدناها مع خزيمة بن ثابت الانصاري پس طلب کردیم ما آن آیت را پس یافتیم آنرا با خزیمه انصاری صاحب شهادتین آن آیت این است من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فالحقناها في سورتها في المصحف پس الحاق کردانیدیم ما آن آیت را در سوره وی که سوره احزاب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آنست که نوشته نزد وی یافتیم چنانکه معلوم شد رواه البخاري تنبیه گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شده یکی در حضور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولیکن نه در مصحف واحد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از عبد خیر که یکی از تابعان علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی را رضی الله عنه که میگفت عظیم ترین مردم در مصحف از روی اجر و ثواب ابوبکر است رحمت کند خدای تعالی ابوبکر را وی اول کسی است که جمع کرد کتاب خدا را عز و جل و ثالث جمع عثمان است جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف بلغت قریش و فرستاد در هر افقی مصحفی و بود آن در سنه خمس و عشرین و از علی رضی الله عنه بسند صحیح آمده که فرمود نگوئید در عثمان مگر خیر بخدا سوگند نکرد وی آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه و باتفاق ایشان گفت چه میگوئید درشان این قراءت بتحقیق رسیده است مرا که بعضی میگوید قرأت من بهتر از قراءت تست و این نزدیک است که کفر باشد گفتیم ما پس چه رای میبینی و مصلحت چه میدانی گفت آن میدانیم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد در وی افتراقی و اختلافی گفتیم ما نیکوست آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر میکردم عثمان آنچه کرد میکردم من آنرا انتهی و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آنست که جمع ابی بکر از بیم آن بود که مبادا از قرآن چیزی برود و جمع عثمان برای آن بود که اختلافی واقع نشود در آن حارث محاسبی گفته مشهور در مردم آنست که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است کاری که وی رضی الله عنه کرد آن بود که مردم را جمع کرد بر لغت قریش چون ترسید وقوع فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در حروف قرأت و پیش از آن بود مصاحف بر حروف سبعه که نازل شده بران قرآن بجهت تیسیر و تسهیل و چون بدان حاجت نماند و بر همه آسان شد و در همه را بر یک لغت که اصل نزول بران بود و اما سابق بر جمع جمله ابوبکر صدیق بود انتهی و آورده اند که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که اگر آن مصحف معمول شدی و مشهور گشتی علم کثیر از آن حاصل شدی که معرفت ناسخ و منسوخ است و اما که وی رضی الله عنه بترس اختلاف آنرا بروی کار نیاورده تا همه عالم بر یک وجه و بر یک نسق باشد والله اعلم عن ابن عباس قال قلت لعثمان ما حملكم على ان عمدتم الى الانفال چه چیز بر داشت شما را برین که قصد کردید بسوی سوره انفال وهي من المثاني و حال آنکه این سوره از مثانی است نزد شما یعنی از سبع مثانی بقول آنکه مراد بآن سبع سوره طولی است که در اول قرآنست والى براءة و قصد کردید بسوی سوره برأت وهي من المئين و حال آنکه این سوره از مئین است نزد شما و مئین جمع مائة است بمعنی صد و نام آن سورتها است که بعد از مثانی اند زیرا که هر سوره از آن زیاده بر صد آیت است یا نزدیک بآن و بعد از مئین توالی است و آن سوره که کم از صد آیت باشد گویا که توالع و توابع مئین اند و مئین اوایل اینها اند و یا از جهت آنکه اینها مثنی و مکرر ساخته میشوند بیشتر از مئین بعد از آن مفصل است این چنین تقسیم و تسمیه کرده اند سور قرآنی را کما ذکره السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بعثمان گفت شما انفال را از اهل مثانی که نام سور سبع طوال است و براءة را از مئین ساختید با وجود آنکه انفال کوتاه تر از برائتست و بر تقدیری که همچنین کردید بسمله میان آنها ننوشتید چنانکه گفت فقرنتم بينهما پس نزدیکی کردید میان این دو سوره ولم تكتبوا سطر و ننوشتید سطر بسم الله الرحمن الرحيم را ووضعتموها في السبع الطول و نهادید آنرا یعنی سوره انفال را یا براءة را در هفت سوره دراز ما حملكم على ذلك چه حامل و باعث شد شما را بر آن و در بعضی نسخ ذلکم پس گویا ابن عباس دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان بآنچه حاصلش آنست که در امر این دو سوره اشتباه است بوجهی که هر دو یکسوره اند و باین حیثیت نهادن آنها در سبع طوال و ننوشتن بسمله در میان آنها درست شد و بوجه دیگر دو سوره اند بنابر این جهه فاصله در میان آنها گذاشتیم چنانکه گفت قال عثمان گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مما ياتي عليه الزمان از آنچه که می آمد بروی زمان وهو ينزل عليه السور ذوات العدد و حال آنکه آن حضرت فرود می آمد و فرستاده میشد بروی سورتهای متعدده یا سورتهائیکه در وی آیات متعدده است وكان اذا نزل عليه الشيء و بود آن حضرت که چون فرود می آمد بروی چیزی از آیات دعا بعض من كان يكتب میخواند و می طلبید بعضی کسان را که می نوشت وحی را و سورتها را چنانکه زید بن ثابت و غیره فيقول پس میگفت آن حضرت ضعوا هؤلاء الآيات في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا بنهید و بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرده میشود در وی چنین و چنین فاذا نزلت عليه الآية فيقول ضعوا هذه الآية في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا پس چون فرود می آمد بروی این آیت پس میخواند آن کسان را و میگفت بنهید این آیت را در سوره که ذکر کرده میشود در آن سوره چنین و چنین این دو فقره بظاهر مکرر می نماید و فرق نیست میان هر دو مگر چنین که در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود تقریر و تکریر است وكانت الانفال من اوائل ما نزلت بالمدينة و بود سوره انفال از جمله اوایل سورتها که نازل شد در مدینه که در وی ذکر قصه بدر است وكانت براءة من آخر القرآن نزولا و بود سوره براءة از آخر قرآن در نزول که در وی ذکر تفضیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است وكانت قصتها شبيهة بقصتها و بود قصه انفال مانند بقصه براءة در اعلاء کلمه دین و نکونساری اعدا از مشرکین و منافقین فقبض رسول الله پس قبض کرده شد و برداشته شد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ولم يبين لنا انها منها و بیان نکرد آنحضرت برای ما که این سوره جزوی از آن سوره است و هر دو یک سوره است یا هر کدام سوره علاحده فمن اجل ذلك قرنت بينهما پس ازین جهت نزدیکی کردم میان هر دو سوره ولم اكتب سطر و ننوشتم سطر بسم الله الرحمن الرحيم ووضعتهما في السبع الطول و نهادم مجموع هر دو سوره را در سبع طول ولیکن فاصله در میان گذاشتیم بجهت احتمال و اشتباه در اتحاد و تعدد سورتین و این را ذکر نکرد زیرا که مذکور صریحا در سوال ابن عباس قران سورتین و نوشتن تسمیه است و تواند که مقصود ابن عباس همین یک سوال باشد و ذکر قول وی وهي من المثاني وهي من المئين تقریبا یا بیان واقع باشد نه سوال از تقسیم

وتاخیر قال رواه احمد والترمذی وابو داود تمام شد کتاب فضائل القرآن بعون الله وتوفیقه و تعالی است اورا کتاب الدعوات باید دانست که در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و ظاهر آنست که این امر برای اباحت یا استحباب است نه وجوب و عائز دنزول بلایا و خوف مسنون و ماثور است از انبیا صلوات الله علیهم واتباع ایشان رحمة الله علیهم اجمعین و سکوت از دعا و اکتفا بعلم و تقدیر باری تعالی و تقدس نیز آمده است مثل قول خلیل صلوات الله وسلامه علیه حسبی من سؤالی علمه بحالی شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب الحکم میگوید بسا که راه می نماید ایشان را ادب بترک طلب بجهت اعتماد بر قسمت و اشتغال بذکر از مسئلت و امام ابو القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضی گویند که دعا در حد ذات خود عبادت است قال النبی صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة و اتیان بعبادت اولی است از ترک آن پس آن حق خداست اگر اجابت نشد و بنده بحظ نفس نرسید قیام بحق پروردگار خود نموده زیرا که اظهار فاقه عبودیت است و ابو حازم اعرج گفته است محروم شدن از دعا سخت تر است بر من از محروم شدن من از اجابت و طائفه بر آن رفته اند که سکوت و جمود بجهت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا بسابقه تقدیر حق عز و علا اولی و افضل و واسطی گفته که اختیار آنچه رفته است در ازل بهتر است از دعا وقت و در حدیث آمده است که هر که را باز دارد ذکر من از سؤال از من دهم او را بهتر و بیشتر از آنچه دهم سائلان را و قومی گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد و امام قشیری میگوید و اولی آنست که گفته شود اوقات و احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است و ادب همان است و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا است و ادب همان است و این شناخته نمی شود مگر در وقت زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل خود اشارتی بدعا یابد پس دعا افضل بود و اگر اشارتی بسکوت یابد سکوت اولی و گفته است که صحیح آنست که گفته شود بنده را باید که ساهی و غافل نباشد از شهود پروردگار تعالی در حال دعای خود پس باید که رعایت کند حال خود را پس اگر بیابد بدعا زیادت انبساط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولی ترک دعا است درین وقت و اگر نه بسط یابد و نه قبض دعا و ترک وی هر دو برابر است و نیز اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جهت بودن وی عبادت و اگر غالب در وقت معرفت و حال است سکوت اولی است و نیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانان را در آن حظ است یا مر حق سبحانه را در آن حظ است دعا اولی است و آنچه در وی نفس را حظ است سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعا میکند و خدای تعالی او را دوست میدارد پس میگوید ای جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده مرا که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را و گاهی دعا میکند و الله تعالی دشمن میدارد او را پس میگوید یا جبرئیل بر آر حاجت او که من مکروه میدارم آواز او را انتهی کلام القشیری و در رساله تسلیة المصاب کلام درین باب بسیط و طویل حاوی و شامل واقع شده است طلب نظر نمود و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم کرده شود ان شاء الله تعالی

الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل نبی دعوة مستجابة مر هر پیغمبر را دعائی است مستجاب یعنی سنت الهی بر آن جاریست که از هر یکی از پیغمبر را یک دعا در حق امت خود خواه برای ایشان یا بر ایشان باستجابت میکند آن دعا را وجوبا فتعجل کل نبی دعوته پس شتابی کرد درین جهان هر پیغمبر دعای خود را و یافت در دنیا اجابت آن را و انی اختبأت دعوتی شفاعة لامتی یوم القیامة و بدرستیکه من پوشیده و نهان داشتم دعای خود را از برای شفاعت کردن مر امت خود را بروز قیامت فهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات من امتی لا یشرک بالله شیئا پس آن دعوت دریابنده است اگر خواسته است خدا کسی را که مرده است من در حالی که شریک نمیگرداند بخدا چیزی را یعنی با ایمان از عالم دنیا رفت اگرچه گناهکار بود و اما سائر دعوات انبیا علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و این محل توقف است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده در خواستم از خدا سه چیز برای امت خود پس عطا کرد دو چیز و منع کرد از یکی چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم رواه مسلم وللبخاری اقصر منه روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و مر بخاری راست کوتاه تر ازین عبارت وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است گفت گفت آن حضرت اللهم انی اتخذت عندک عهدا لن تخلفنیه خداوندا بدرستیکه من گرفتم نزد تو پیمانی که هرگز خلاف نکنی مرا آن پیمان را مقصود مبالغه در طلب قبول است و تحقیق در حالت گویا عهدیست که هرگز شکسته نشود و وعده است که خلاف کرده نشود فانما انا بشر پس جز این نیست که من آدمی که خشم میگیرم گاه گاه بر کسی بحکم بشریت که نگاه داشته شده است حصه ازان و من برای مصلحتی که تقاضا میکند آنرا فای المؤمنین آذیته شتمته لعنته جلدته پس هر کدام از مسلمانان که رنجانم او را و دشنام کنم او را و لعنت کنم او را بزنم او را جلد در اصل تازیانه زدن بر پوست فاجعلها له صلوة و زکوة و قربة پس بگردان آن مذکورات را برای آن مومن رحمت و طهارت و سبب قربت بحق تقربه بها الیک یوم القیمة که نزدیک گردانی تو او را باین مذکورات بسوی خود در روز قیامت و این کمال شفقت و مهربانی است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در باب امت مرحومه خود بد کاران چه جای نیکوکاران پس مراد مستحقان اذیت و غیر مستحقان آن همه باشند و این اتم و ابلغ است در باب رحمت و رافت و احتمال دارد که این حکم مخصوص بغیر مستحقان اذیت باشد و الله اعلم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفر لی ان شئت و هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت چون دعا کند یکی از شما پس باید که نگوید خداوندا بیامرز مرا اگر خواهی ارحمنی ان شئت خداوندا مهربانی کن مرا اگر خواهی ارزقنی ان شئت خداوندا روزی ده مرا اگر خواهی یعنی در دعا طلب با شک و تردد نکند و معلق بمشیت نگرداند ولیعزم مسئلته و باید که جزم کند طلب و سؤال خود را فی الصراح عزم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی و فی القاموس عزم اراده فعل و قطع کردن بدان انه یفعل ما یشاء لا مکره له بدرستیکه خدای تعالی میکند هر چه میخواهد نیست اکراه کننده مر او را و اکراه نا خواستن کسی را بر کاری و داشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید وی تعالی هر چه میخواهد میکند چه حاجت که شما آنرا بگوئید و ذکر آن عبث است وی تعالی بفضل و کرم خود وعده استجابت کرده است پس بنده را باید که بدان یقین کند و بتعیین و یقین منشرح میشود صدر وی و منور میگردد قلب وی و شک و ریب ظلمت است رواه البخاری وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفر لی ان شئت ولکن لیعزم ولیعظم الرغبة و باید که بزرگ و قوی دارد خواهش و همت خود را فان الله لا یتعاظمه شیء اعطاه زیرا که بدرستی خدای تعالی بزرگ نمی نماید او را چیزی که بدهد وی تعالی آن چیز را پس باید که رغبت زیاده بود و مطلوب وی عظیم بود و قاصر ندارد همت از طلب مطالب عظیمه رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یستجاب للعبد ما لم یدع باثم قبول کرده میشود دعا مر بنده را مادام که دعا نکند بمعصیت و چیزی که بدان بزه کار شود او قطیعة رحم یا دعا کند بریدن خویشی چنانکه دعا کند که خداوندا از وی ببر کن و پیوند بریدن چیزی دعا کند که ازان قطع رحم لازم آید و در غیر این البته دعا مستجاب است ما لم یستعجل مادام که شتابی نکند اجابت دعا و حصول معنا قیل گفته شد یا رسول الله ما الاستعجال چه چیز است صورت استعجال قال گفت آن حضرت استعجال این است که یقول بگوید داعی قد دعوت و قد دعوت بتحقیق دعا کردم و بتحقیق دعا کردم یعنی

که دعا کردم و بسیار کردم دعا فلم ار یستجاب لی پس ندیدم که استجابت کرده شد مرا فیستحسر عند ذلک پس منقطع شود و ملول گردد از آن و یدع الدعاء و ترک کند دعا را استحسار بکسر مانده شدن از کاری
رواه مسلم و شیخ ابن عطاء الله اسکندری شاذلی در کتاب الحکم کلامی میگوید که ترجمه اش این است تاخیر وقت عطا با الحاح در دعا باید که موجب یاس و نومیدی تو نگردد زیرا که وی عز و جل ضامن شده است اجابت را
در چیزی که اختیار کرده وی برای تو نه در چیزی که اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ بالحاح در دعا ظاهر در جانب است یعنی اگر گوئی چندین دعا کردم و الحاح نمودم هیچ مستجاب نشد با شیخ میگوید چون الحاح در دعا ورد کرم
برای حاصل است بجز عدم استجابت مخور که مقصود حاصل است مقصود همین دعا و تضرع و زاری است و استجابت حظ نفس است بعضی از عارفان گفته اند که فائده دعا اظهار فاقه و احتیاج است در درگاه
حق و الا وی سبحانه میکند هر چه میخواهد و سیدی احمد بن رزوق در شرح کتاب الحکم میگوید که دعا عبودیتی است مقترن بسببی که نزول بلا یا خوف نزول او است همچو اقتران نماز بوقتش و ترتب وجود اجابت بر دعا مثل
ترتب وجود ثواب است بر نماز بی تعیین و تقیید جزا و وقت و در حدیث آمده است که نیست هیچ عبدی که دعا کند مر او را است شان از میان یکی از این سه چیز یا زود میدهد مطلوب او را در دنیا یا ذخیره میسازد برای
او در آن عالم یا باز میگرداند از وی بدی یا مانند آن پس اجابت حاصل است و منحصر نیست در عین مطلوب و نه مقید بوقت و وعده که فرموده استجب لکم با اجابت مطلقه است نه تعیین آنچه بنده میخواهد و نه در آن
وقت که وی میخواهد و گذاشتن الله تعالی اجابت را در مختار خود نه مختار عبد عین لطف بنده و رعایت صلاح حال او ست زیرا که بنده جاهل است گاهی که آن میسر شود او را خیر خیال میکند فرد
پس دعا با کان زیانست و بال از کرم می نشنود شان ذو الجلال و نیز آن برای ابقای سطوت ربوبیت و استیفای احکام عبودیت است تا ایمن نگردد بنده از فوات ادب پس صدق نده زود عده جاه
طلب از برای تحقیق اضطرار عبد است یعنی اختیار روی تا همیشه در بساط قربت و ملازم قرع باب باشد که فی الحقیقة فایده دعا همان است مثنوی هیچ نبود از دعا مطلوبشان جز سخن گفتن بآن شیرین دهان
دل ز مرض دعا خالی شده ذوق عجز و نیاز کی حالی شده گر اجابت کردشان فهو المراد ورنه باید نقد آنیدشان داد و ... کنند و لذت آن بیشتره به تقریب سخن بار کرد و عن ابی الدرداء رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوة المرء المسلم لاخیه بظهر الغیب مستجابة دعای هر مسلمان غائبانه مر برادر خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب است عند راسه ملک موکل نزدیک سر دعا
کننده فرشته است گماشته شده کلما دعا لاخیه بخیر قال الملک الموکل به آمین هر گاه که دعا میکند مر برادر خود را بنیکی میگوید فرشته که گماشته شده است بر آن آمین و لک بمثل و مر ترا است مانند آنچه
زیاده است و مثل بکسر میم و فتح مثلثه نیز روایت است و به تقدیر مثل در حدیث تنوین است و بمثلیه بزیادت با و ضمیر بلفظ تثنیه نیز آمده است رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تدعوا
علی انفسکم دعای بد مکنید بر ذاتهای خود و لا تدعوا علی اولادکم و دعای بد مکنید بر فرزندان خود و لا تدعوا علی اموالکم و دعای بد مکنید بر مالهای خود لا توافقوا من الله ساعة یسال فیها
عطاء فیستجیب لکم تا موافق نشوید از خدا ساعتی را که سوال کرده شود از خدا در ان ساعت عطا یعنی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یک ساعتیست که هر چه در آن ساعت بخواهند بیابند پس شما دعای بد بر خود و بر اولاد خود
و اموال خود مکنید مبادا آن ساعت موافق افتد و قبول کرده و پس پشیمان شوید این نهی است مر جماعت از مادران را که در وقت خشم و مانند آن برای خود بد خواهند این خوب نیست و احتمال دارد ... رواه مسلم
و ذکر حدیث ابن عباس و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این لفظ است اتق دعوة المظلوم پرهیز کن دعای مظلوم را فی کتاب الزکوة و در مصابیح اینجا ذکر کرده است الفصل الثانی
عن النعمان بضم نون و سکون عین بن بشیر بفتح موحده و کسر معجمه از صغار صحابه است و در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود قال گفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الدعاء هو
العبادة دعا کردن عبادت است بلکه بمبالغه فرمود که عبادت همین دعا است که او را عبادت توان نام کرد زیرا که بنده در وی روی آورده است بجناب حق و روی گردانده است از ماسوای حق تعالی ... و مفید حصر
مکرر در وی و در دعا اخلاص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت و مناجات و تضرع و تذلل و استعانت و استغاثه ثم قرأ پس خواند آنحضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت این آیت را و قال ربکم ادعونی
استجب لکم و گفت پروردگار شما دعا کنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم شد که دعا مامور به است و مترتب میگردد بر وی اجر و ثواب و هر چه این چنین باشد عبادت است و در آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت
که فرمود ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بدرستی که آنانکه بزرگی می نمایند از خود و گردن کشی میکنند از عبادت من زود باشد که در آیند در دوزخ خوار و زار و مراد
بعبادت اینجا دعا است و لحوق وعید ناظر بوجوب است و لیکن دعا واجب نیست یا مباح است یا مستحب و لحوق وعید بر استکبار است فافهم رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و عن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدعاء مخ العبادة دعا مغز و خلاصه عبادت است زیرا که حقیقت عبادت و خلاصه وی خضوع و تذلل و خواریست و این در دعا حاصل است بالکل وجوه و مخ
آن بضم میم مغز استخوان و دماغ و پیه چشم و خالص هر چیز رواه الترمذی و در بعضی نسخ رواه ابو داود و عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس شیء اکرم علی الله
من الدعاء نیست هیچ چیز گرامی تر بر خدا از دعا بجهت اشتمال او بر معانی و احوال که مغز و خلاصه عبادت است رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و
عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء و نمیگرداند قضا را مگر دعا گویا این مبالغه است در تاثیر دعا و دفع بلا یعنی تاثیر دعا در دفع بلا بمرتبه ایست که
اگر ممکن می بود رد قضا حاصل میشد بدعا و بعضی گفته اند مراد برد قضا تهوین و تیسیر او است در دعا گویا که قضا نازل نشده است و بعضی گفته اند که مراد بقضا چیزیکه میترسد بنده از آن از نزول مکروه و پرهیز میکند از آن پس چون توفیق
داده شد بدعا بر داشت خدای تعالی از وی آنرا و این همه تکلف است و تحقیق معنی آن است که مراد بقضا قضائیست که معلق است رد این بلا بدعا که دعا گردانیده شده است سبب آن زیرا که قضا منافات ندارد بسبب
و همه قضا است و در قضا رفته است که این چیز بآن سبب خواهد شد و آن سبب منتفع خواهد گشت اگر گویند پس چه فایده است درین کلام و آنچه دعا است بلا بقضا البته شدنی است جوابش گوییم که فایده او
فائده کلام بیان مبالغه است در اجابت دعا چنانکه ذکر کردیم و الله اعلم بحقیقة الحال و لا یزید فی العمر الا البر و زیاده نمیکند در عمر مگر نیکی و احسان ... و حصول برکت در عمر نیکی و تحقیق این است که ... تقدیر کرده
شده است که عمر او چندین است اگر نیکی کند و چندین است اگر نکند و محو و اثبات در مقام قدر و ترتیب واقع است و حقیقت تغییر است نه تبدیل ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن رواه الترمذی و عن ابن عمر رض قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدعاء ینفع مما نزل و مما لم ینزل بدرستیکه دعا سود میکند از آنچه فرود آمده است از بلا و مرض و از آنچه فرود نیامده است از آن فعلیکم عباد الله بالدعاء
پس بر شما باد ای بندگان خدا که دعا کنید شاید ثابت باشد که دعا مامور به است و طریق بندگی آن است که امتثال امر باید کرد و بر قضا رضا و تسلیم باید نمود رواه الترمذی و رواه احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی هذا حدیث غریب

حدیث غریب وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یدعو بدعاء الا آتاه الله ما سأل نیست هیچ کسی که دعا کند بدعائی مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی چیزی که

سوال میکند او کف عنه من السوء مثله یا باز دارد از وی بدی مانند آنچه سوال کرده است این لطفی است از خداوند حق بنده خود زیرا که دفع ضرر اهم است از جلب نفع ما لم یدع باثم او قطیعة رحم

مادام که دعا نکند به بزه یا بریدن خویشی رواه الترمذی وعن ابن مسعود رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلوا الله من فضله سوال کنید خدای تعالی را از فزونی کرم وی

فان الله یحب ان یسأل زیرا که خدای تعالی دوست میدارد که سوال کرده شود وافضل العبادة انتظار الفرج وفزون ترین عبادتها انتظار روی نمودن کشایش از غم و اندوه و بلا است اشارت

بصبر و ترک شکایت و بیشک جزای صبر و ثواب آن بیحد و اندازه است و در قرآن مجید میفرماید انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و بعضی گفته اند که اشارت است بترک استعجال است در طلب اجابت دعا رواه

الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یسأل الله یغضب علیه کسیکه سوال نکند و نخواهد از خدا خشم میگیرد وی تعالی

بروی از جهت کمال جود و رأفت خود بنده کان گفته اند که دشمن کسیکه اگر از وی طلب کنند مهربان و رحیم آنکه اگر سوال نکند خشم گیرد و هر او ترک سوال بطریق استکبار و استنکاف است لا لعدم سوال بوجه استسلام و رضا بقضا

مقامی عالی است یا مقصود مبالغه است در بیان جود و رأفت آلهی چنانچه اشارت کردیم رواه الترمذی وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فتح له منکم باب

الدعاء فتحت له ابواب الرحمة کسیکه کشاده شود برای وی در های دعا کشاده میشود بروی درهای رحمت و اجابت وما سئل الله شیئا و سوال کرده نشد از خدای تعالی چیزی یعنی احب الیه یعنی چیزی که

دوست داشته شد و تر است نزد وی تعالی من ان یسأل العافیة از سوال کردن عافیت بمعنی صحت ضد مرض آید و در حدیث بمعنی سلامت از جمیع آفات و علل و بلاها و مکروهات ظاهره و باطنه در دنیا و آخرت است و

این شامل همه خیرات است و در قواعد الطریقة گفته که العافیة سکون القلب مع الله در هرچه دل را بخدا آرام گیرد اگرچه بلا بود عافیت است و این عافیت اهل کمال و شامل جمیع احوال ایشان است فسأل العافیة رواه الترمذی و

عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یستجیب الله له عند الشدائد کسیکه شاد کرداند او را که استجابت کند خدای تعالی دعای او را از دعاهای در سختی

فلیکثر الدعاء فی الرخاء پس باید که بسیار کند دعا را در نرمی و این برعکس حال مسرفان است که چون سختی و زیان برسد دعا کنند و چون دور شود اسراف ورزند رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب

وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة دعا کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنندگانید باجابت واعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من قلب

غافل لاه و بدانید که خدای تعالی قبول نمیکند دعا را از دل بی خبر بازی کننده مشغول بغیر حق رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن مالک بن یسار رض بفتح تحتانیه و تخفیف سین

مهمله و در آخر را قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سألتم الله فاسئلوه ببطون اکفکم چون سوال کنید از خدا پس سوال کنید او را بباطن کفهای دست خود ولا تسألوه بظهورها و سوال

مکنید او را بپشتهای کف دست زیرا که سوال ببطون کف صورت طلب و یقین داشتن باجابت است و جمع بدین بودن بکثرت عطیه است و بپشت دست صورت رد و در استسقا آمده است که آن حضرت صلی الله علیه

وسلم بپشتهای دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد از جهت جنس نعما مستحب است که بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برای دفع فتنه کند پشتهای دست بجانب آسمان کند و

کلام درین باب در استسقا گذشت وفی روایة ابن عباس رض قال سلوا الله ببطون اکفکم ولا تسألوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم پس چون فارغ شوید دعا پس مالید کفهای

دست خود و بمالید بروی از جهت تبرک بانوار اجابت که فائض شده اند و رسانیدن آن بروی که اشرف اعضا و اقرب آنها اولی است رواه ابو داود وعن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول

الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا بدرستیکه پروردگار شما شرمناک جواد است شرم دارد از بنده خود چون بردارد بنده بسوی

وی دست خود را بسوی وی که باز گرداند دستهای بنده را خالی صفر بکسر صاد مهمله و سکون فا خالی و اضعار تهی دست و درویش شدن باید دانست که اطلاق حیا و مهربانی و امثال آن از صفات بر حق سبحانه باعتبار آثار و

افعال است نه مبادی که از قبیل تاثر و انفعال است رواه الترمذی وابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع

یدیه فی الدعاء بود آن حضرت که چون بر میداشت هر دو دست خود را در دعا لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه فرو نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روی مبارک خود را رواه الترمذی

وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستحب الجوامع من الدعاء بود آن حضرت که دوست میداشت دعاها که جامع مطالب خیرات دنیا و آخرت میبود

ویدع ما سوی ذلک و ترک میداد دعاها که جوامع بودند رواه ابو داود وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب

لغائب بدرستیکه شتاب ترین دعاها اندر اجابت دعای غائب مر غائب را است از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت در آن بی شوب تکلف و ریا رواه الترمذی وابو داود وعن عمر بن الخطاب

رضی الله عنه قال استأذنت النبی گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی العمرة از برای بر آوردن عمره فاذن لی پس اذن کرد آن حضرت و اینجا برای تعطف

و تلطف است ولا تنسنا و فراموش مکن ما را در وقت دعا فقال کلمة ما یسرنی ان لی بها الدنیا پس گفت آن حضرت سخنی را که شاد نمیکرد مرا در بدل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد برای من شاید که همین

سخن باشد که گفته شد یا سخنی دیگر و غایت امتنان باده برین سخن گفته باشد رواه ابو داود والترمذی وانتهت روایته عند قوله لا تنسنا و تمام شد روایت ترمذی نزد قول آن حضرت ولا تنسنا

یا اخی فقال کلمة الخ در روایت او نیست وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترد دعوتهم سه کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان الصائم

حین یفطر یکی از آن سه کس روزه دار است در حینیکه افطار میکند والامام العادل دوم پادشاه دادگستر ودعوة المظلوم سوم آن دعا که رد کرده نمیشود دعای ستم دیده است ظاهر عبارت آن

بود که گوید والمظلوم یعنی سوم از آنها که رد کرده نمیشود دعای آنها مظلوم است و لیکن باین عبارت فرمود از برای اهتمام بشان دعای مظلوم فانهم یرفعها الله فوق الغمام بر میدارد دعوت مظلوم را

خدای تعالی بالای ابر کنایت است از رسانیدن او بجانب فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمده است که حق تعالی پیدا کرده است غمام فوق سما چنانکه فرمود ویوم تشقق السماء بالغمام و

یفتح لها ابواب السماء و کشاده میشود برای دعوت مظلوم درهای آسمان ویقول الرب و میگوید پروردگار تعالی وعزتی لانصرنک سوگند بعزت من که هر آینه یاری میدهم ترا ولو بعد حین

باشد پس اندور نکاری خطاب بمظلوم است و بکسر کاف تصحیح کرده اند خطاب بدعوت مظلوم و اصل فحشت رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث دعوات مستجابات
سه دعا مستجاب اند لاشك فيهن نیست شک در استجابت این سه دعا دعوة الوالد یکی دعا کردن پدر مر فرزند را خواه دعای نیک یا دعای بد و دعای والده بطریق اولی از جهت وفور شفقت و مهربانی و دعوة
المسافر دوم دعای مسافر برای خود یا برای غیر و دعوة المظلوم سوم دعای مظلوم رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة الفصل الثالث عن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ليسأل احدكم ربه حاجته كلها باید که بخواهد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را همه حتی یسأله شسع نعله اذا انقطع تا آنکه بخواهد از وی دوال نعل خود را چون گسسته گردد شسع بکسر شین
وسکون مهمله دوال نعل زاد فی روایة عن ثابت البنانی مرسلا زیاده کرده است راوی در روایتی از ثابت بنانی بضم موحده که از تابعین است بطریق ارسال حتی یسأله الملح تا آنکه سوال کند
از خدا نمک دیگ را وحتی یسأله شسعه اذا انقطع ابو علی دقاق گفته که از نشانهای معرفت آنست که سوال نکنی حوائج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق برؤیت شد
گفت رب ارنی انظر الیک و چون محتاج بنانی شد گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رواه الترمذی وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرفع یدیه فی الدعاء بود
آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را در دعا حتی یری بیاض ابطیه تا آنکه دیده میشد سفیدی هر دو بغل وی یعنی در بعضی احیان و در بعضی کمتر از آن بر میداشت ابط بکسر همزه و سکون باء و بکسرتین
آمده وعن سهل ابن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از سهل بن سعد ساعدی که صحابی مشهور است و آخر صحابه است در موت بمدینه قال کان یجعل اصبعیه حذاء
منكبيه ويدعو گفت بود آن حضرت که میکرد انگشتان هر دو دست خود را مقابل دوشهای خود و دعا میکرد و این مرتبه توسط و اقتصاد است در رفع یدین وعن السائب بن یزید عن
ابیه سائب بن یزید که صحابی مشهور صغیر است در سال دوم از هجرت زائیده شد و حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش روایت میکند از پدر خود ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا دعا فرفع
یدیه مسح وجهه بیدیه بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس بر میداشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بهر دو دست خود پس مسح وجه بدو دست در صورتی بود که دستها را بر میداشت
و چون بر نمی داشت مسح نمیکرد و لیکن بر داشتن دستها از آداب دعا است روی البیهقی الاحادیث الثلثة روایت کرد بیهقی این سه حدیث را یکی از انس بود و دیگر از سهل و سوم از سائب فی
الدعوات الکبیر وعن عکرمة عن ابن عباس رض قال المسئلة ان ترفع یدیك حذو منكبيك گفت ابن عباس ادب سوال و دعا این است که برداری هر دو دست خود را برابر هر دو دوش
او نحوهما یا نزدیک بجانب آنها زیرا که عادت درویشان کسیکه سوال کند چیزی را و بطلبد آنست که فراخ کند کفهای دو دست بجانب عوالی والاستغفار ان تشیر باصبع واحدة و ادب استغفار و طلب آمرزش
آنست که اشارت کنی بیک انگشت که سبابه است مقصود سب نفس اماره و شیطان رجیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوی خدا کذا قالوا والابتهال ان تمد یدیك جمیعا و ادب ابتهال آنست که دراز کنی هر دو
دست را تمام در قاموس گفته که ابتهال اجتهاد در دعا و خالص گردانیدن آن و در صحاح آورده ابتهال تضرع قوله تعالی ثم نبتهل ای نخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفته ابتهال دراز کردن هر دو دست اصل وی تضرع
و مبالغه در دعا و سوال و طیبی گفته می شاید که مراد از ابتهال در حدیث دفع چیزی است که متصور است از مقابله عذاب پس میکرد اند هر دو دست را مانند سپر از اصابت مکروه وفی روایة قال ورد روایتی چنین آمده که گفت
والابتهال هكذا ابتهال اینچنین است ورفع یدیه و برداشت هر دو دست را وجعل ظهورهما مما یلی وجهه و گردانید پشتهای دست را در جانبی که متصل است روی او رواه ابو داؤد وعن ابن
عمر رض انه یقول روایت است از ابن عمر که وی میگفت ان رفعکم ایدیکم بدعة بدرستیکه برداشتن شما دستهای خود را یعنی بر وجهی که بر میدارید بدعت است ایشان تا بالای سینه بر میداشتند ما زاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی هذا زیاده نکرده است آن حضرت بر داشتن دستها را برین مقدار یعنی الی الصدر یعنی تا سینه این تفسیر است از راوی مر آن چیز را که ابن عمر اشارت کرد بآن بقول خود هذا یعنی
سنت بر داشتن دستها است تا سینه نه بالای سینه طیبی گفت که انکار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است در دعا و سوال و فرق نا کردن ایشان در حالات که برای امری تا سینه بر دارند و بالای سینه تا دوشها
برای امری دیگر و بالای دوشها برای امری دیگر فافهم رواه احمد وعن ابی بن کعب رض قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدأ بنفسه بود آن حضرت
چون یاد میکرد یکی را پس دعا میکرد او را آغاز میکرد بدعا برای خود چنانکه می گفت اللهم اغفر لی ولفلان و ظاهر حدیث در آنست که ابتدا بنفس مخصوص بدعای مغفرت نیست بلکه در هر دعا نخست برای خود
میکرد پس از ان برای وی رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب صحیح وعن ابی سعید الخدری رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم یدعو بدعوة
لیس فیها اثم ولا قطیعة رحم نیست هیچ مسلمانیکه دعا کند بدعای که نیست در آن دعا بزه و نه بریدن خویشی الا اعطاه الله بها احدی ثلث مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی بآن دعا یکی از سه خصلت
اما ان یعجل له دعوته یا آنکه شتابی میکند برای وی باجابت دعای او یعنی در این جهان میدهد واما ان یدخرها له فی الآخرة و یا آنکه نگاه میدارد دعوت او را و ذخیره میکند برای وی تا دهد در آخرت و
اما ان یصرف عنه من السوء مثلها و یا آنکه بر میگرداند از وی از بدی مانند دعای که کرده است قالوا اذا نكثر گفتند صحابه اکنون که دانستیم که دعا البته مستجابست یکی ازین سه طریق اکثار خواهیم و
بسیار میکنیم دعا را قال گفت آن حضرت الله اکثر فضل خدا و ثواب وی بیشتر است به بسیاری دعای شما تنگی کی در آید در ثواب وی و در خزانه فضل وی هر چند بخواهید رواه احمد وعن ابن عباس
رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس دعوات یستجاب لهن گفت پنج دعا است که قبول کرده میشود مر آنها را دعوة المظلوم یکی دعای ستم دیده حتی ینتصر تا آنکه انتقام
میکشد حق تعالی از ستم کننده و دعوة الحاج حتی یصدر دوم دعای قصد کننده حج تا آنکه رجوع کند و باز آید بمنزل خود و دعوة المجاهد سوم دعای کارزار کننده با کافران و برانگیزند خانه برای آن حتی
یقعد بفاء و قاف تا آنکه کم میکند اسباب آلات آنرا یعنی فارغ میکرد در جهاد و در بعضی نسخ یقعد بقاف و عین آنکه می نشیند از کار زار و در بعضی یقفل بقاف و فا تا آنکه باز می آید بخانه و قفول بمعنی رجوع است و دعوة المریض
حتی یبرأ و چهارم دعای بیمار تا آنکه بهتر شود و دعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب و پنجم دعای برادر مسلمان برای مسلمان دیگر غائبانه ثم قال پس گفت آن حضرت واسرع هذه الدعوات اجابة و شتابنده ترین
این دعاها از روی اجابت دعوة الاخ بظهر الغیب رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب ذکر الله عزوجل والتقرب الیه ذکر مثل است بر زبان افضل آنست که بزبان و بدل
هر دو باشد و اگر یکی باشد پس دل تنها افضل تر است این چنین گفت نووی در شرح مسلم و نیز گفته که ذکر حق سبحانه دو نوع است ذکر قلب و ذکر لسان مانند ذکر قلب دو نوع است یکی از و تفکر در ادله جلال و آن … عظمت …

وجلال می ده جبروت وملکوت وآیات وی در ارض وسماوات واین را ذکر خفی گویند ودر حدیث آمده که خیر الذکر الخفی ودوم ذکر وی بقلب نزد امر ونهی وی تعالی وتقدس انتهی وبعضی فقها گویند که ذکر نمی‌باشد مگر بزبان وادنی
مرتبه وی آنست که بشنواند خود را بر قول مختار وبی آن معتبر نیست چنانکه در قرأت وطلاق وعتاق وآنچه بدل است آن فعل قلب است از قسم علم وتصور وذکر نیست چنانکه قرأت نیست وذکر نام چیز نیست که
فعل لسان است ومعلوم نیست که مقصود ایشان چیست اگر مراد آنست که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیزیست که در کتب لغت است در صحاح وقاموس گفته است که ذکر ضد
نسیان است واین خود فعل قلب است نعم آنچه فعل لسان است آنرا نیز ذکر میگویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب وفعل لسان ودر قرآن مجید مفسرا آمده واذکر ربک اذا نسیت پس ذکر بمعنی قول
وکلام نیست واگر معنی کلام باشد کلام نیز نفسی ولفظی است پس چرا ذکر نیز قلبی ولسانی نباشد واگر مراد آنست که فضائل وخواص که وارد شده است در شان ذکر ومترتب میگردد بر فعل لسان ثابت نیست
مر چیزی را که فعل قلب است ومترتب نیست بران این نیز قولی بی دلیل است وچرا نباشد بعد ازان که ذکر نام وی باشد واگر مراد آنست که افضل آنست که بزبان باشد با مواطاة قلب آن سخن دیگر است ونزاع در آن
نیست ونزد مشائخ طریقت قدس الله اسرارهم ذکر دو نوع است قلبی ولسانی واثر قلبی قوی واعظم واکثر از ذکر لسانی است بلکه بحقیقت ذکر قلبی است وحقیقت ذکر نزد ایشان نسیان ما سوی الله وقیاس بر
قرأت وعتاق فاسد است زیرا که در شرع صریحا ثابت شده است که اینها فعل لسان اند ومترتب نمیشود احکام بران بدون فعل لسان وذکر اینچنین نیست وشاید که مقصود ایشان آنست که معتبر در اذکار
واوراد که در شرع وارد شده اند چنانکه تسبیح وتحمید وتکبیر در نماز وبعد از نماز وامثال آن فعل لسان است ومترتب نمیگردد ثواب بر آن مگر بفعل لسان چنانکه در قرأت در نماز ودلالت میکند برین معنی کلام
جزری در اول حصن حصین نظر در سیاق کلام اما اگر یاد کردن دل را ذکر نگویند ویاد خدا ندانند وثواب ونتیجه بران مرتب نیست محل نظر است والله اعلم دیگر بدانکه جهر مذکور مشروع است بی شبهه چنانکه در حدیث
آمده است که من ذکرنی فی ملأ مقابل من ذکرنی فی نفسه وازاوله آنست قول حق سبحانه وتعالی کذکرکم آباءکم ابن عباس میگوید نمی شناختم من برگشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم مگر بذکر
رواه البخاری وغیره وجهر ذکر در تکبیرات عید ودر ادبار صلوة ودر ثغور واسفار وجز آن نیز دلیل آنست تا آنکه فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم در وقتی که بلند کردند صحابه آوازهای خود را بذکر وفریاد
برآوردند یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم ولا غائبا فرمود ای مردمان نرمی وآسانی کنید بر نفسهای خود زیرا که شما نمیخوانید کر وغائب را مضمون اربعوا دلالت دارد که منع از جهت شفقت است نه
از جهت عدم جواز وتحقیق جهر کرده است آن حضرت باذکار وادعیه در مواطن کثیره چنانکه در حفر خندق وحمل سنگ وخشت برای مسجد وجز آن وهم چنین آنچه آمده است از سلف صحابه ومن بعدهم وهمه اینها دال
بر جواز جهر واجتماع برای ذکر ولیکن اینها در قضایای مخصوصه است احتمال اختصاص آن مواضع که واقع اند دران موارد پس آنکه نظر کرد بجانب معنی وعلت اجازت کرد آنرا علی العموم وآنکه نظر بر خصوص
کرد قصر کرد آنها را بر موارد نص وطریق اول موافق است بمقاصد شرع ومطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه مذکور شد صحت آنچه استحسان کرده اند بعضی مشائخ صوفیه آنرا از اجتماع برای ذکر وحزب واحداث حلقه
بستن برای آن وحلق الذکر که در حدیث واقع شده است محمل آنست اما مذهب مالک کراهت است از جهت عدم عمل سلف از صحابه وتابعین بدان واز جهت سد ذرائع تا رفته رفته زیاده بران نکنند وتجاوز از
حد نکنند وبعضی از متاخرین از مشائخ شاذلیه قدس الله اسرارهم گفته اند که این اجتماع وتحلیق از برای اذکار واحزاب از روایح دین است که متعین است تمسک بدان از جهت فنای حقایق دیانت درین ازمنه اگر چه
مختلف فیه است ونهایت آن قول بکراهت است پس صحیح است عمل بدان بقول کسی که قائل است بدان وشاید که شارع ترغیب کرده باشد دران برای جماعتی که بعد از صدر اول پیدا شد از جهت اینکه
ایشان بدان کاهلی مختلف میگردد وحکم باباحت وندب باختلاف ازمنه وامکنه بلکه باختلاف اشخاص پس متعین شد قول بجواز با رعایت شروط وآداب وآن مذکور است در مواضع خود والله اعلم ومنه التوفیق

الفصل الاول عن ابی هریرة وابی سعید رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقعد قوم یذکرون الله نشینند هیچ گروهی در حالی که ذکر کنند
خدا را الا حفتهم الملائکة مگر آنکه گرداگرد میگیرند واحاطه میکنند ایشان را فرشتگان وغشیتهم الرحمة ومی پوشد ایشان را انوار وآثار رحمت ونزلت علیهم السکینة وفرود می آید بر ایشان آرام و
حضور وآنچه حاصل می شود در آن وقت از نورانیت وطمانینت وحضور قلب وجمعیت وذوق وشوق اثر آنست وسخن درین معنی در فصل اول از کتاب علم وفضائل قرآن گذشت فتذکر وذکرهم الله فیمن عنده
ویاد میکند این قوم را خدای تعالی در آن جماعت که نزد وی اند ومقربان جناب قدس اند از جهت مباهات ومفاخرت کردن با ایشان واظهار فضل وکرامت آدمیان بملائکه زیرا که دعوی میکردند تسبیح و
تقدیس برای خود وفساد وسفک دما برای آدمیان رواه مسلم وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسیر فی طریق مکة بود آن حضرت که سیر میکرد ومیرفت
در راه مکه یا آنکه بمدینه می آمد فمر علی جبل یقال له جمدان پس گذشت آن حضرت بر کوهی که گفته میشود مر او را جمدان بضم جیم وسکون میم ودال مهمله نام کوهیست نزدیک مدینه بر مسافت یک شب فقال
پس گفت آن حضرت سیروا هذا جمدان سیر کنید وتیز روید اینست جمدان ونزدیک است مدینه سبق المفردون بفتح فا وتشدید را بکسر وفتح وبسکون فا وتخفیف را بکسر وفتح یعنی پیشی کردند تنها
روندگان جدا کنندگان خود را از مردم آنحضرت واصحابه از سفر بمدینه می آمدند چون نزدیک رسیدند جماعتی از ایشان مشتاق شدند بوطن وباهل وعیال خود وجدا شدند بشوق وولع تمام بسوی منازل خود
در آمدند جماعه دیگر بی شوق ونشاط بحال خود ماندند پس آن حضرت آن جماعت گفت شما نیز سیر کنید وتیز روید که منازل نزدیک رسید ومفردان پیشی کردند قالوا گفتند این جماعت وما المفردون
وچیستند مفردان یا رسول الله ظاهر آن بود که میگفتند کیستند مفردان چه کسانند ایشان ولیکن سوال از حقیقت مفردان وماهیت ایشان کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آن حضرت همین اشخاص
که پیشتر رفتند نیستند آنها خود معلوم اند که چه کسانند پس آن حضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد قال الذاکرون الله کثیرا والذاکرات فرمود مفردان مردانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار و
زنانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار یعنی آنها که خالص وجدا کرده اند خود را یا خالص کرده شده اند برای عبادت خدا وخلوت گزیده اند بذکر وی سبحانه از مردم وگوشه گرفته اند از خلق ومنقطع شده اند از ماسوای
خود وترک داده اند صحبت وستار را وترک کرده اند اسباب شهوات را ومشغول شده اند بذکر وی تعالی واین مقام تفرید است که اشارت میکند بوی قوله تعالی وتبتل الیه تبتیلا وبعضی گفته اند که مفردون موحدانند که
فرید دانند وجز وی را ندیده وشهود دلهای بسته اند ویکی می گویند ویکی میدانند ویکی می بینند وخالص شده اند برای ذکر حق بکلیت خود ودر شارق میگوید که فرد الرجل میگویند وقتی که تفقه کند وپس ازان گوشه گیرد از
مردم وخلوت گزیند بعبادت خدا ومراعات امر ونهی کند واشتغال بذکر وی سبحانه ودر قاموس نیز مثل این گفته رواه مسلم ودر روایت ترمذی این چنین آمده المستهترون فی ذکر الله وبعضی الذین اهتروا فی ذکر الله آنکسانیکه شیفته وفریفته شده اند

ودر یاد خدا ومتبرو مستهتر کسی را گویند که مولع شده است بکسی و بچیزی که سخن نمیکند جز بوی و یاد نمیکند جز آنرا فیصبح الذکر عنهم اثقالهم فرو می نهد ذکر از ایشان بارهای گناه ایشان فیأتون یوم القیمة خفافا پس می آیند روز
قیامت سبک و بی تعلق انتهی و در حدیث آمده است که فقرا در قیامت در محشر با اسلحه خود برو زانو بنشینند و بگویند ما برای چه اینجا نگاه داشته اید وچه چیز میخواهید از حساب و کتاب ما را امر کنید که برویم در بهشت تا آنجا بیاسائیم چنانکه در باب فضل الفقرا بیاید وعن ابی موسی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یذکر ربه والذی لایذکر ربه مثل الحی والمیت روایت
از ابی موسی اشعری که گفت گفت آن حضرت حال و قصهٔ آنکسی که یاد میکند پروردگار خود را و آن کسیکه یاد نمیکند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است ذاکر منزلهٔ حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت و
ذوق و شوق و محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت در حی و غیر ذاکر بر عکس آن بیت زندگانی نتوان گفت حیاتی که مراست زنده آنست که با دوست وصالی دارد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی گفت آن حضرت میگوید خدای تعالی من نزد گمان بندهٔ خودم که بمن دارد یعنی می آمرزم گناه او را چون طلب آمرزش کند و قبول
میکنم توبهٔ او را چون توبه کند و باز آید از گناهان و اجابت میکنم وقتی که دعا کند و کفایت میکنم حاجتش را وقتیکه طلب کند کذا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امید داری عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد
عفو میکنم و اگر عقوبت گمان میبرد عقوبت میکنم اشارتست بترجیح جانب رجا و گفته اند که حقیقت رجا آنست که عمل کند و خدمتی بجا آرد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان ورزد و از استغفار نیز دور بود
بخند و چشم نیکی دارد آن آرزوی محض است و آن بهره که فتن است بر تقدیر لطف و کرم خدا نا امید نباید بود بیت نا امید از در لطف تو کجا باید رفت تو چنانست که درگاه ترا ثانی نیست و بعض گفته اند که مراد بظن اینجا
علم یقینی است یعنی من نزد یقین بندهٔ ام و علم وی آنکه بازگشت وی بسوی من است و حساب وی بر من و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر و شر البته شدنی و رسیدنی است یعنی چون متمکن گردد بنده در مقام توحید قریب گردد
بمن چنانکه هرچه دعا کند اجابت میکنم یا مراد علم اوست بآنکه من با ویم چون یاد میکند مرا آنکه من جزا میدهم او را بر عمل او پنهان و آشکارا و باین معنی با بعد وی تفصیل و تفسیر میشود مراد او چنانکه فرمود وانا معه اذا ذکرنی
و من با بنده ام و قریب او یم بتوفیق و معونت و در آوردن نور حضور و شهود در دل وی وقتی که یاد میکند مرا فان ذکرنی فی نفسه پس اگر یاد کند وی مرا در ذات خود یعنی پنهان ذکرته فی نفسی یاد میکنم من او را در ذات خود
یعنی پنهان میدهم ثواب و را و متولی میشوم ذات خود اثبات آنرا چنانکه نمیداند آنرا هیچکس نه فرشته و نه جز وی کذا قالوا و ان ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر منهم و اگر یاد کند مرا در جماعتی یاد میکنم او را در جماعتی
بهتر از آن جماعت که جماعت ملائکه مقربین باشند و ملأ بفتح میم و لام اشراف قوم و رؤسای ایشان را گویند و شک نیست که مراد سبحانه از کلام است لفظی چنانکه در جای خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را بکلام
و کلام مخلوق فیه ثواب لازم ذکر اوست سبحانه و اثر آنست و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول بر ظاهر بجهت اکرام و تشریف وی سبحانه مر بندهٔ خود را و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر جهر چنانکه گذشت مانند
آنکه بر حدیث استدلال میکنند بر افضلیت ملائکه از بشر و طیبی گفته که مراد از ملائکه مقربین و ارواح مرسلین اند نه ملائکه فقط پوشیده نماند که هنوز اشکال باقی است نه ذکر در مجلس شریف صلی الله علیه وسلم که گویند که سوع تقدس آنحضرت
در ملائکه ادرجات بوده است و بهمین سبب آن ظاهر شد و آنرا اخیر امیدانند و لازم نیست که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و احسن آنست که گفته شود که خیریت بجهت نزاهت و تقدس و قرب بملو ثابت است مر ملأ اعلی را
و این منافات ندارد با فضلیت بشر از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته اند که خیریت بجهت بودن ایشان است نزد خداوند عز و جل و بودن وی تعالی با ایشان
چنانکه قول وی تعالی ان الذین عند ربک لا یستکبرون و قول وی سبحانه انی معکم غندیت و معیت اگرچه شامل و ثابت است مر بشر را لیکن ملائکه را اقدم و اسبق است و ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر
و اظهر است اگرچه بشر افضل و اشرف اند از وجه دیگر است و تصریح کرده اند باختلاف جهتین بسیاری از علما والله اعلم متفق علیه وعن ابی ذر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها گفت ابو ذر گفت آن حضرت که میگوید خدای تعالی کسیکه بیارد نیکی را و عمل نیک کند پس مر او راست ده چندان ثواب که کم از این نیست و از ده بیشتر میدهم هر کرا خواهم باندازهٔ
صدق و اخلاص در عمل تا که مقصد هم واقع شده است ومن جاء بالسیئة فجزاء سیئة مثلها و کسیکه بیارد بدی را پس پاداش بدی مانند اوست یعنی یک بدی او را عفو یا می آمرزم و اصلا جزای بد نمیدهم
مقصود بیان فضل و کرم اوست تعالی شانه و فضل دیگر آنکه میفرماید و من تقرب منی شبرا و کسیکه نزدیکی جوید بمن مقدار یک شبر تقربت منه ذراعا نزدیکی جویم من بسوی وی مقدار ذراع ومن تقرب منی ذراعا
تقربت منه باعا و کسیکه نزدیکی جوید بسوی من یک ذراع نزدیکی جویم من بسوی وی مقدار باع یعنی اندک عمل کند که فی الجمله موجب قرب بود کار وی میشود جزای آن زیاده و از آن هم زیاده که گردانم قرب او را بدرکات خود
از آن چه مستحق و مستوجب آن است شبر بکسر شین و سکون با یک بدست و ذراع یک ارش و ست باع قولاج کذا فی الصراح و در قاموس گفته که شبر ما بین اعلی ابهام و اعلی خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و
باع قدر یدین ومن اتانی یمشی اتیته هرولة و کسیکه بیاید مرا روان می آیم من او را دوان و هروله بفتح ها و سکون را و فتح واو نوعی از رفتار رود ویدن کذا فی الصراح و فی القاموس هروله میان رفتن و دویدن و این کنایت
از سرعت رحمت خداوند تعالی و قرب وی از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل وی تعالی بر طاعات و اعمال ایشان ومن لقینی بقراب الارض خطیئة لا یشرک بی شیئا و کسیکه پیش آید مرا بمقدار زمین پر از آن
اندوی گناهان در حالیکه انبار نمیکرد با من چیزی را لقیته بمثلها مغفرة پیش می آیم او را مانند آن اندوی آمرزیدن قراب بضم اشهر و کسر جیزی که قریب مقدار وی باشد رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی قال گفت آن حضرت که خدای تعالی گفت من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب کسیکه دشمن دارد و دوستی از دوستان
مرا پس بتحقیق می آگاهانم و خبر میکنم او را بجنگ دشمنی و ولی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت یا از تولیت امور وما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه و نزدیکی نجست بسوی من بنده
من بهیچ چیزی که محبوب تر است بسوی من تقرب وی از چیزی که فرض گردانیده ام بر وی یعنی تقرب بادای فرائض محبوب تر است نزد من از تقرب بنوافل چه ادای فرائض محبوب تر و مرضی تر و مطلوب تر است نزد وی سبحانه
با نفرت بنفل نتیجه عالی بود و درجهٔ عظیم دارد بجهت بودن نوافل متمم و مکمل فرائض وما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل و همیشه است بندهٔ من که نزدیکی میجوید بسوی من بنوافل یعنی بعباداتی که واجب نیست
حتی احببته تا آنکه دوست میدارم من آن بنده را فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به پس چون دوست میدارم او را میباشم من شنوائی وی که میشنود بآن و بصره الذی یبصر به و میباشم بینائی وی که
می بیند بآن و یده التی یبطش بها و میباشم دست آن بنده که میگیرد بآن بطش بالکسر اصل حمله کردن و سخت گرفتن است و مراد اینجا مطلق گرفتن است ورجله التی یمشی بها و میباشم پای وی که راه میرود بآن
و در بعضی روایات و فؤاده الذی یعقل به و میباشم دل وی که ادراک میکند بآن و لسانه الذی یتکلم به و زبان وی که سخن میکند بآن و در آخر این حدیث در بعضی روایات این نیز زیاده میکند که فبی یسمع یعنی بمن میشنود و بی یبصر و بمن

می بیند و بی بطش و من میگیرد و بی بشی و من میرود یعنی بی شنود و نمی بیند نمی گیرد و نمیرود بسوی چیزی مگر آنکه ملحوظ و مقصود وی رضای حق و طاعت او ست و منظور و مشهود وی ذات مقدس من است و اول این مرتبه کمال آست
از جهت امتثال امر وی و نیت تقرب بسوی وی سبحانه تعالی و آخر وی فنا و توحید و درین کلام را بیانی است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است و در شرح نیز چیزی از آن مذکور است و چون بنده باین مرتبه رسید مستجاب
میشود دعای وی و می التباس از جهت فنای وی از ارادت و تمحض عبودیت چنانکه فرمود و ان سألنی لاعطینه اگر سوال کند و طلب این بنده از من هر آئینه میدهم او را مطلوب و مسئول او را و لئن استعاذنی بنون و اگر پناه
جوید از من بنده از شرور و مکروهات و در روایتی استعاذ بی بباء و این اظهر است از روی معنی اگرچه اول اشهر است از جهت روایت لاعیذنه هر آئینه پناه میدهم او را و چون پناه و افتتاح کلام بذکر ولایت و محبت بود
ختم کرد بآنچه نیز ناظر درین معنی است و گفت و ما ترددت عن شئ انا فاعله و متردد نمیشوم و توقف نمیکنم از چیزی که من کننده آنم ترددی عن نفس المؤمن همچو تردد من از قبض کردن جان مومن یکره الموت
که ناخوش میدارد مومن مرگ را بحکم طبیعت و انا اکره مساءته و من ناخوش میدارم اندوهگین کردن او را و در بعضی نسخ و لا بد له منه و چاره نیست او را از مرگ یعنی من بجهت محبتی که به بنده خود دارم تردد میکنم در
میرانیدن او بسبب آنکه ناخوش می آید او را اما از مرگ چاره نیست البته باید ملو آن نیز موصل است بکرامات و درجات عالی حضور جناب قرب و رضوان است رواه البخاری بدانکه اطلاق تردد در شان پروردگار
تعالی و تقدس جائز نیست زیرا که آن عبارت است از تعارض دو رای و ترادف دو خاطر متعلق بفعل و ترک و اطلاق آن بر وی تعالی باعتبار غایت و منتها است که توقف و تانی است و همچنین سایر صفات مخلوق
که اسناد آن بدرگاه عزت میکنند مثل غضب و حیا و مکر و جز آن و معنی آنست که من تاخیر میکنم و توقف نمی نمایم در امر وی مثل درنگ و توقف شخص متردد در کاری مکرر در قبض روح بنده مومن که توقف میکنم در آن تا
آسان کرده موت بر وی و مایل گردد دل وی بآن و مشتاق گردد بدان پس منخرط کرده بدان در سلک مقربین و جای گیرد در اعلی علیین و توربشتی گفته که مراد بتردد ازاله کراهیت موت است از بنده مومن بلطایف که پیدا میکند
وی تعالی و ظاهر میگرداند برای بنده تا برود کراهتی که در نفس او ست بجهت آنکه متحقق میگردد نزد وی از بشارت برضوان حق و کرامت وی متقدم میشود استعجال را احوال کثیره از مرض و هرم و فاقه و جاماندگی و شدت
بلا که آسان میگرداند بر وی مفارقت دنیا را و قطع میکند از دنیا علاقه او را تا آنکه نا امید میشود از وی و امیدوار میگردد بآنچه نزد خداست و مشتاق میگردد بدار کرامت و نعیم باقی بتدریج باسباب مذکوره پس وی تعالی
تعبیر کرد ازین فعل خود بتردد فافهم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة یطوفون فی الطرق بدرستیکه مر خدای تعالی را فرشتگان اند که میگردند در راهها کرد خانها یلتمسون
اهل الذکر میجویند خداوندان ذکر را فاذا وجدوا قوما یذکرون الله تنادوا پس چون می یابند گروهی را که ذکر میکنند خدا آواز میدهند و میخوانند یکدیگر را و میگویند هلموا الی حاجتکم بیائید بسوی حاجت
خود که میجستید قال گفت آن حضرت فیحفونهم باجنحتهم الی السماء الدنیا پس گرد اگرد میگیرند اهل ذکر را ببالهای خود تا آسمان که پایان تر و نزدیکتر است قال گفت آن حضرت پس چون میروند فرشتگان بدرگاه
عزت فیسألهم ربهم و هو اعلم بهم پس میپرسد فرشتگان را پروردگار ایشان از حال آنکه وی تعالی داناتر است بحال ایشان و فائده سوال اظهار شرف بنی آدم و صلاح تسبیح و تقدیس ایشانست و تعریض
بملائکه که بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند پس میپرسد پروردگار تعالی ما یقول عبادی چه میگویند و چه میکنند بندگان من قال گفت آنحضرت یقولون میگویند
فرشتگان در جواب سوال رب العزة یسبحونک و یکبرونک و یحمدونک و یمجدونک بپاکی و بزرگی و ثنا و عظمت یاد میکنند ترا قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی
هل رأونی آیا دیده اند ایشان مرا قال گفت آن حضرت فیقولون پس میگویند فرشتگان لا والله ما رأوک ندیده اند بخدا سوگند ترا قال فیقول گفت آن حضرت پس میگوید خدای تعالی کیف
لو رأونی چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند مرا قال فیقولون گفت آن حضرت صلعم پس میگویند فرشتگان لو رأوک کانوا اشد لک عبادة اگر میدیدند ترا می بودند سخت تر در عبادت کردن مر ترا و
اشد لک تمجیدا و سخت تر در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مر ترا و اکثر لک تسبیحا و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مر ترا قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید تعالی فما یسألون پس چه چیز میخواهند قالوا
میگویند فرشتگان یسألونک الجنة میخواهند از تو بهشت را قال یقول گفت آن حضرت میگوید حق تعالی و هل رأوها آیا دیده اند بهشت را فیقولون لا والله یا رب ما رأوها پس میگویند فرشتگان
نه سوگند است ای پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب است و با وجود آن بیقین ثابت اند بخلاف ملائکه که ایمان ایشان عیانی است قال یقول گفت آن حضرت میگوید وی تعالی فکیف
لو رأوها پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را قال یقولون لو انهم رأوها کانوا اشد علیها حرصا گفت آن حضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را می بودند سخت تر از روی حرص
کردن بران و اشد لها طلبا و می بودند سخت تر از روی طلب مر آن را و اعظم فیها رغبة و میبودند بزرگتر از روی رغبت کردن در آن قال فمم یتعوذون گفت آن حضرت پس از چه چیز پناه میجویند قال
یقولون من النار گفت آنحضرت میگویند فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ قال یقول فهل رأوها گفت آن حضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند آتش را قال یقولون گفت آن حضرت میگویند
فرشتگان لا والله یا رب ما رأوها ندیده اند آتش را قال یقول فکیف لو رأوها گفت آن حضرت میگوید وی تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میبود که میدیدند آتش را قال یقولون لو رأوها
گفت میگوید وی تعالی اگر میبود که میدیدند آتش را کانوا اشد منها فرارا می بودند سخت تر از روی گریختن از آتش و اشد لها مخافة و میبودند سخت تر از روی ترسیدن مر آتش را قال گفت آن حضرت
فیقول پس میگوید پروردگار تعالی فاشهدکم انی قد غفرت لهم پس گواه میگیرم مر شما را که بدرستی که من بخشیدم و آمرزیدم ایشان را قال فیقول ملک من الملائکة گفت آن حضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان
فیهم فلان لیس منهم در ایشان فلان است که نیست از ایشان و نیست ذکر کننده انما جاء لحاجة بیامده آن فلان مگر از جهت کاری که احتیاج بدان داشت قال هم الجلساء لا یشقی جلیسهم میگوید حق سبحانه و تعالی ایشان
آن قوم همنشینانند که بدبخت نمیشود همنشین ایشان اگرچه برای کار دیگر بیاید و هم کار ایشان نباشد یعنی بخشیدم و آمرزیدم آنرا نیز بجهت همنشینی اولیا چون کیمیاست کیمیائی با این خوبی کجاست رواه البخاری
و فی روایة مسلم قال ان لله ملائکة سیارة گفت آن حضرت بدرستیکه مر خدا را فرشتگانند سیر کننده و گردنده در زمین فضلا بضم فا و سکون ضاد و ضم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلا بر وزن ضعفا و علما
گفته اند که اگرچه مرد و ذات خود این لفظ صحیح است اینجا وهم است یبتغون مجالس الذکر طلب میکنند مجلسهای ذکر را فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر قعدوا معهم پس چون می یابند مجلسی را که در وی ذکر است
می نشینند با ذکر کنندگان و حف بعضهم بعضا باجنحتهم و گرد میکنند بعضی فرشتگان بعضی را ببالهای خود حتی یملؤا ما بینهم و بین السماء الدنیا تا آنکه پر میکنند فضا را که میان ایشان و میان
آسمان پایان تر است فاذا تفرقوا پس وقتی که پریشان میشوند و جدا میشوند ذاکران عرجوا بالا می برایند فرشتگان و صعدوا الی السماء و میروند تا آسمان قال گفت آنحضرت فیسألهم الله پس می پرسد

تو فرشتگان را خدای تعالی و هو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است بفرشتگان و در بعضی نسخ باحوالهم من این جئتم از کجا می آئید فیقولون پس میگویند فرشتگان جئنا من عند عباد لک فی الارض می آئیم ما
از نزد بندگان تو که در زمین اند یسبحونک ویکبرونک ویهللونک ویحمدونک و در بعضی نسخ یمجدونک ذکر میکنند ترا بانواع اذکار ویسألونک و دعا و سوال میکنند ترا قال میگوید پروردگار
تعالی و تقدس ماذا یسألونی چه چیز سوال میکنند مرا قالوا یسألونک جنتک میگویند فرشتگان سوال میکنند ترا بهشت ترا قال میگوید وی تعالی وهل رأوا جنتی آیا دیده اند بهشت مرا قالوا
لا ای رب میگویند فرشتگان ندیده اند ای پروردگار من قال وکیف لو رأوا جنتی میگوید پروردگار چگونه میبود حال ایشان اگر میدیدند بهشت مرا قالوا ویستجیرونک میگویند فرشتگان طلب
امن میکنند از تو و پناه میجویند بتو قال میگوید پروردگار ومما یستجیرونی و از چه چیز طلب امن و پناه میکنند بنون مشدده و در بعضی نسخ بدون نون است قالوا من نارک میگویند فرشتگان طلب امن
و پناه میکنند از آتش تو و عذاب تو قال میگوید پروردگار وهل رأوها آیا دیده اند آتش مرا قالوا لا گویند فرشتگان نه دیده اند قال وکیف لو رأوها میگوید حق سبحانه تعالی چگونه می بود
حال ایشان اگر میدیدند آتش مرا قالوا ویستغفرونک میگویند فرشتگان و طلب آمرزش میکنند از تو قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی فقد غفرت لهم پس بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را
فاعطیتهم ما سألوا پس دادم ایشان را چیزیکه سوال کردند ایشان یعنی بهشت واجرتهم مما استجاروا و امان دادم ایشان را از چیزیکه امان جستند ایشان یعنی آتش قال گفت آن حضرت یقولون
میگویند فرشتگان رب فیهم فلان عبد خطاء ای پروردگار در میان ایشان فلان بنده است گناهکار بدکار انما مر فجلس فیهم بود آن بنده مگر آنکه میگذشت از ایشان پس نشست در ایشان نه بحکم
ذکر کند قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار وله غفرت و مر او را هم آمرزیدم هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم ایشان آن قوم اند که بدبخت نمیشود و بی نصیب نمی باشد بسبب ایشان
و مصاحبت ایشان همنشین ایشان وقال غوث الثقلین الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه شعر انا من رجال لا یخاف جلیسهم ریب الزمان ولا یری ما یرهب وعن حنظلة بن الربیع
بضم را و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده الاسیدی بضم همزه و فتح سین مهمله و کسر تحتانیه مشدده و بسکون یا نیز گفته اند منسوب باسید بن عمرو بن تمیم صحابیست کاتب وحی بود و از زهاد عرب و عقلای
ایشان بود عمر طویل یافته و در اوائل امارت معاویه رض از عالم رفته قال گفت حنظله لقینی ابوبکر فقال کیف انت یا حنظلة پیش آمد مرا ابوبکر صدیق پس گفت ابوبکر چگونه تو و چیست حال تو در
یقین ایمانی ای حنظله قلت نافق حنظلة گفتم منافق شد حنظله قال سبحان الله ما تقول گفت ابوبکر چه میگوئی و با این خلوص ایمانی که تو داری چگونه نسبت نفاق بخود میکنی قلت گفتم نکون عند
رسول الله می باشیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یذکرنا بالنار والجنة تذکیر میکند و وعظ میگوید آن حضرت ما را با آتش دوزخ و بهشت کانا رأی عین گویا که ما می بینیم بهشت و دوزخ را
به این چشم فاذا خرجنا من عند رسول الله پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عافسنا الازواج والاولاد والضیعات مخالطت میکنیم با زنان و فرزندان را
و زمینها را و باغها را نسینا کثیرا فراموش میکنیم بسیاری از آن چیزها که یاد داشتیم نزد آن حضرت یعنی غفلتی طاری میگردد که آن حالت که داشتیم نمی ماند معافست معالجت و ممارست و مخالطت و ضیعت هر
چیزیکه معاش وی بوی بود چنانکه تجارت و زراعت و حرفه و بمعنی حرفت نیز آمده و در قاموس گفته که ضیعت زمینی که حاصل داشته باشد قال ابوبکر فوالله انا لنلقی مثل هذا گفت ابوبکر پس بخدا سوگند
بدرستیکه ما هر آئینه پیش می آئیم مانند این حالت را که تو میگوئی یعنی ما را نیز همچنین حال است که بجهت غیبت و حضور تفاوتی در حال پیدا میشود و اگرچه یقین ایمانی بر حال خود است حنظله میگوید فانطلقت انا وابوبکر
حتی دخلنا علی رسول الله پس رفتم من و ابوبکر تا که درآمدیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت نافق حنظلة پس گفتم من یا رسول الله منافق شد حنظله یعنی منکه ظاهر و باطن در همه احوال او تو
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وما ذاک چیست این سخن که نسبت نفاق میکنی بخود قلت گفتم من یا رسول الله نکون عندک تذکرنا بالنار والجنة کانا رأی عین فاذا
خرجنا من عندک عافسنا الازواج والاولاد والضیعات نسینا کثیرا ترجمه این عبارت سابق ظاهر شد جز آنکه آنجا بلفظ غائب بود و اینجا بلفظ حاضر فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم والذی نفسی بیده پس گفت آن حضرت سوگند بآن کسیکه بقای ذات من در دست قدرت اوست لو تدومون علی ما تکونون عندی اگر دائم باشید شما بر حالیکه می باشید نزد من و
فی الذکر و باشید همیشه بر آن حال که می باشید نزد من در حالت ذکر لصافحتکم الملائکة علی فرشکم هر آئینه مصافحه کنند شما را فرشتگان بر جایهای خوابهای شما وفی طرقکم و پیش آیند و مصافحه کنند در راههای
شما یعنی دایم در اوقات متضاده و احوال متنافیه ملائکه را دریابید ولکن یا حنظلة ساعة و ساعة و در مصابیح ساعة فساعة یعنی ساعتی در حضور کار و کنید حقوق پروردگار خود را و ساعتی بعیشت
ادا کنید حقوق نفسهای خود را و صبر آدمی و ثبات وی بر حق صرف و حد محض دشوار است بیت اگر درویش بر حالی بماندی سر دست از دو عالم بر فشاندی گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای
خود نه بینم ثلاث مرات سه بار فرمود و ظاهر آنست که مقصود تکرار این عبارتست که یا حنظلة ساعة و ساعة و تواند که مراد تکرار ساعة باشد یعنی ساعتی بذکر و ادای حق پروردگار و ساعتی بقضای
حاجت نفس و ساعتی بادای حق اهل و عیال والله اعلم رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انبئکم بخیر اعمالکم گفت آن حضرت
آیا نه آگاه کنم و خبر دهم شما را بهترین عملهای شما وازکاها عند ملیککم و پاکیزه تر و گواراترین عملهای شما نزد پادشاه شما وارفعها فی درجاتکم و بلندترین عملهای شما در پایه ها و مرتبهای شما وخیر
لکم من انفاق الذهب والورق و عملی که بهتر است شما را از خرج کردن زر و سیم فی القاموس ورق مثلثة و بروزن کتف و جبل درهم مضروب وخیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم
ویضربوا اعناقکم و بهتر است شما را از آنکه پیش آیند دشمنان خود را یعنی کافران را پس بزنید گردنهای ایشان را و بزنند ایشان گردنهای شما را یعنی قتال کردن با کفار قالوا بلی گفتند صحابه بلی بیان کن ما را و خبر ده ما را چنین
عملی که وصف کردی قال ذکر الله گفت آن حضرت این چنین عمل ذکر خداست از اینجا معلوم میشود که افضل اعمال ذکر خداست از تصدق و جهاد و قتال در راه خدا نیز فاضلتر است پس آنکه گویند عبادت
متعدی فاضلتر از لازم است کلیه نیست و مخصوص است بغیر ذکر رواه مالک واحمد والترمذی وابن ماجة الا ان مالکا وقفه علی ابی الدرداء لیکن نقل کرده است مالک وقف کرده
اینرا بر ابی الدرداء و رفع نکرد بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و موقوف قول صحابی را گویند چنانکه در مقدمه گذشت وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدر و برادر وی که عطیه نام
دارد و خواهر او که صما نام است صحبت است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بزیارت ایشان آمده و نزد ایشان طعام خورده و ایشان را دعا کرده و وی آخر صحابی است که در شام وفات یافت بر قول مشهور قال گفت عبد الله

جاء اعرابی الی رسول الله آمد بادیه‌نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ای الناس خیر پس پرسید آن اعرابی که کدام از مردمان بهتر است قال و در بعضی نسخ فقال پس گفت آنحضرت طوبی
لمن طال عمره خوشی باد مر کسی را که دراز شود وی و حسن عمله و نیک شد کردار او یعنی بهترین مردمان این چنین مردیست قال گفت آن اعرابی یا رسول الله ای الاعمال افضل کدام از عملها فاضلتر
علما گفت که جدا کنی دنیا را و بمیری در حالی که زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کنایت است از سهولت و آسانی و روانی زبان چنانکه خشکی زبان عبارت از ضد آن است یا کنایت است از مداومت بر ذکر
تا قریب بموت که از ذکر هنوز زبان خشک نشده باشد که بمیرد رواه احمد والترمذی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا
چون بگذرید بر مرغزارهای بهشت پس بچرید قالوا وما ریاض الجنة گفتند صحابه چیست و کدام است ریاض جنت قال حلق الذکر گفت ریاض جنت حلقهای ذکر است که مردم مجتمع شده ذکر
خدا میکویند که موصل بریاض جنت است یا ذوق و حضوری که درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت و نمونهٔ اوست بعضی مشایخ گفته اند که نمونهٔ لذت بهشت در دنیا ذوقی است که از تملق
مناجات وقت سحر حاصل میکردد و حلق بکسر حا و فتح لام جمع حلقه است بفتح حا و سکون لام مثل بدره و بدر و قصع و قصعه و حلق و حلقه هردو را بفتح نیز گفته اند و حربی گفته که حلق و حلقه هردو بسکون لام
مثل تمر و تمره و درین حدیث دلیل است بر آنکه تحلیق برای ذکر مشروع است رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد مقعدا لم
یذکر الله فیه کسیکه بنشیند در مجلس که ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان ومن اضطجع مضجعا لایذکر الله فیه و کسیکه بپهلو افتد در
خوابگاه که ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان یعنی در هر حال در نشست و برخاست و در خواب و بیداری و شب و روز بذکر مشغول باید بود و هر وقت که
خالی از ذکر رود موجب حسرت و ندامت خواهد بود در قیامت بیت چو اول شب آهنگ خواب آورم به تسبیح نامت شتاب آورم و گر نیم شب سر برآرم ز خواب ترا خوانم و ریزم از دیده آب
و گر بامدادست رایم بتست همه روز تا شب ثنایم بتست رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من قوم یقومون من مجلس لایذکرون الله
فیه نیست هیچ گروهی که برخیزند از مجلس و ذکر نکنند خدا را در آن مجلس الا قاموا عن مثل جیفة حمار مگر آنکه برخیزند مانند مردار خر و کان علیهم ترة و باشد آن مجلس بر ایشان موجب حسرت
و ندامت رواه احمد و ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه ننشینند هیچ قومی مجلسی را که ذکر نکنند خدا را در آن
مجلس ولم یصلوا علی نبیه و درود نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الا کان علیهم ترة مگر آنکه باشد بر ایشان حسرت فان شاء عذبهم وان شاء غفر لهم پس اگر خواهد
خدای تعالی عذاب کند ایشان را بر ترک ذکر و صلوات یا بر آنچه گذشته است در مجلس از آنچه موجب تره است و اگر خواهد بیامرزد تقصیر ایشان را رواه الترمذی وعن ام حبیبة رضی الله
عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن آدم علیه لا له هر سخن آدمی زیانست بر وی نه سود و مراد وبال است الا امر بمعروف او نهی عن منکر مگر امر کردن کسی را
با مر مشروع یا باز داشتن از نامشروع او ذکر الله یا ذکر خدا رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب و از این حدیث معلوم میشود که در مباح
تیز زیانست و این تشدید و مبالغه است و ضرر مباح آنست که در روی خسارت است و موجب قساوت قلب وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاتکثروا
الکلام بغیر ذکر الله بسیار مکنید سخن را بی ذکر خدا فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب زیرا که بدرستی بسیاری سخن بی ذکر خدا سبب سختی است مر دل را و قساوت کنایت است
از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجا و جز آن از صفات حمیده وان ابعد الناس من الله القلب القاسی و بدرستیکه دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت است رواه الترمذی
وعن ثوبان رض مولای آن حضرت است و در سفر و حضر ملازم درگاه بود قال گفت لما نزلت هرگاه فرود آمد این آیت والذین یکنزون الذهب والفضة که مذمت جمع کردن زر و سیم است
کنا مع النبی بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره در بعضی سفرهای آن حضرت فقال بعض اصحابه پس گفتند بعضی از صحابهٔ آن حضرت نزلت فی الذهب
والفضة فرود آمده است این آیت در زر و سیم لو علمنا ای المال خیر کاشکی میدانستیم ما که کدام مال خیر و بهتر است فنتخذه پس میگرفتیم ما آن مال را و مینهادیم و مستحق ذم و وعید نمیشدیم
فقال پس گفت آن حضرت افضله لسان ذاکر وقلب شاکر بهترین مال زبان ذاکر و دل شاکر است وزوجة مؤمنة تعینه علی ایمانه و زن مسلمان که اعانت کند و یاری
دهد مرد را بر ایمان او یعنی بر حفظ احکام ایمان از نماز و صدق و قتال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور رواه احمد والترمذی وابن ماجه الفصل الثالث عن ابی سعید
قال خرج معاویة رض علی حلقة فی المسجد گفت ابو سعید خدری بیرون آمد معاویه رض بر جماعتیکه گرد گرد نشسته بودند در مسجد فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت معاویه چه چیز نشانده است
شما را اینجا و برای چه نشسته اید و چکار میکنید قالوا گفتند ایشان جلسنا نذکر الله نشسته ایم که ذکر میکنیم خدا را قال گفت معاویه آلله ما اجلسکم الا ذلک آیا بخدا سوگند نشانده است شما را
و نشسته اید مگر برای ذکر خدا و اینجا حرف قسم از وی محذوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرور نیز می آید بعد از آن حرف استفهام آورده اند و ممدود ساخته اند قالوا آلله
ما اجلسنا غیره گفتند بخدا سوگند که نشانده است ما را جز ذکر او و ادخال حرف استفهام در جواب بمشاکله سوال است قال گفت معاویه اما انی لم استحلفکم تهمة لکم آگاه باشید بدرستیکه
من سوگند ندادم شما را از جهت تهمت نهادن مر شما را بدروغ یعنی بلکه بقصد اتباع آن حضرت که وی صلی الله علیه وسلم نیز بیرون آمد و حلقه از صحابه دید نشسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکه من
پرسیدم بعد از آن حدیث روایت میکند و میگوید و ماکان احد بمنزلتی من رسول الله و نبود هیچ یکی بمنزله و مرتبهٔ من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقل عنه حدیثا منی
کمتر از وی حدیث کردن از آن حضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعدم نسیان است چه هر که بیشتر حدیث میکند احتمال نسیان دارد وان رسول الله و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم خرج علی حلقة من اصحابه بیرون آمد بر حلقهٔ از اصحاب خود فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت چه چیز نشانده است شما را اینجا قالوا جلسنا نذکر الله گفتند صحابه نشسته ایم که ذکر میکنیم
خدا را و نحمده علی ما هدانا للاسلام و حمد میگوئیم خدا را بر راه نمودن ما را برای دین اسلام ومن به علینا و منت نهادن وی تعالی با سلام بر ما قال گفت آن حضرت آلله ما اجلسکم

خوردن یا دنیا رسیدن ازان است
آنحضرت آن فال
ان تعا دوق الزمنیا
ولسانا ذاکر و قلبا
شاکر الله
ان حضرت
که نشستن صحابه

ذلك قالوا آلله ما اجلسنا الا ذلك قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما انی لم استحلفکم تهمة لکم لکنه اتانی جبرئیل ولیکن آمد مرا جبرئیل فاخبرنی ان الله عز وجل
یباهی بکم الملائکة پس خبر داد مرا که خدای تعالی مباهات ومفاخرت میکند ومی نازد بشما فرشتگان را رواه مسلم وعن عبد الله بن بسر ان رجلا قال روایت است از عبد الله
بن بسر که عنقریب ذکر وی در فصل ثانی گذشت که مردی گفت که یا رسول الله ان شرائع الاسلام قد کثرت علی بتحقیق شریعتهای اسلام واحکام آن بتحقیق بسیار شده بر من فاخبرنی
بشیء اتشبث به پس خبر ده مرا بچیزی که چنگل در زنم ودر آویزم بوی یعنی خبر ده مرا بعملی که مستجلب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم وورد خود سازم آنرا بعد ادای فرائض ومستغنی شوم بوی
از سائر نوافل واوراد وی اینچنین تفسیر کرده اند این کلام را قال لا یزال لسانك رطبا من ذکر الله گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تر از ذکر خدا معنی این عبارت در فصل ثانی گذشت
رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ای العباد افضل وارفع
درجة عند الله یوم القیمة روایت است از ابی سعید خدری بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد وکدامین بنده از بندگان فاضلتر وبلندپایه تر است نزد خدا روز قیامت قال الذاکرون
الله کثیرا والذاکرات گفت آنحضرت مردان وزنان ذکر کننده خدا را بسیار قیل گفته شد یا رسول الله ومن الغازی فی سبیل الله ذکر کنندگان از غزا کنندگان در راه خدا
نیز فاضلتر وبلندپایه تر اند قال گفت آنحضرت لو ضرب بسیفه فی الکفار والمشرکین غازی اگر بزند شمشیر خود در کافران ومشرکان حتی ینکسر ویختضب دما تا آنکه شکسته گردد ورنگ
گیرد بخون شمشیر با غازی فان الذاکر لله افضل منه درجة پس بدرستیکه ذکر کننده مر خدا را فاضلتر است از وی باز روی درجه یعنی واگر غزا وکارزار با کفار باین سرحد برسد باز ذاکر فاضلتر است چه جای
مجرد جهاد وکارزار رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان جاثم علی قلب
ابن آدم شیطان نشیننده وچسپنده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خنس پس چون ذکر میکند آدمی خدا را سپس میرود وجدا میگردد شیطان واذا غفل وسوس وچون غافل وبی خبر میگردد از ذکر
خدا وسواس میدهد جثوم سینه بر زمین نهادن مرغ وآدمی وموش وجز آن از آنچه بر زمین میچسپد از جانوران وخنوس سپس ماندن وسپس چیزی پنهان شدن ووسواس اندیشه بد در دل افکندن رواه
البخاری تعلیقا روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن اسناد است از اول وبخاری این قسم احادیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت و
عن مالك قال بلغنی ان رسول الله روایت کرد امام مالك گفت که رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف
الفارین ذکر کننده خدا در میان غافلان مانند قتال کننده است از پس گریزندگان یعنی جماعت گریخته از جنگ که بعد از ایشان شخصی قتال میکند وقتال با کافران همیشه فضل دارد خصوصا بعد از گریختن
جماعت وذاکر الله فی الغافلین کغصن اخضر فی شجر یابس همچو شاخ سبز است در درخت خشک وفی روایة ودر روایتی گفته مثل الشجرة الخضراء فی وسط الشجر مانند درخت
سبز است در میان درختان وذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم مانند چراغی است در خانه تاریک وذاکر الله فی الغافلین وذکر کننده خدا در میان غافلان یریه الله
مقعده من الجنة وهو حی مینماید او را خدای تعالی جای نشست او در بهشت در خواب یا در بیداری یا یقینی می بخشد چنانکه گویا می بیند وذاکر الله فی الغافلین یغفر له بعدد کل
فصیح واعجم آمرزیده میشود او را گناهان بشمار هر گویا وناگویا والفصیح بنو آدم ومراد بفصیح آدمیانند والاعجم البهائم ومراد باعجم چارپایان اند رواه رزین وعن معاذ بن جبل
رضی الله عنه قال ما عمل العبد عملا انجی له من عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ بن جبل رض عمل نکرد بنده هیچ عملی رستگاری دهنده تر مر او را از عذاب خدا از ذکر خدا که آن
عملها نجات دهنده تر است بنده را از عذاب رواه مالك والترمذی وابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول
انا مع عبدی اذا ذکرنی بدرستیکه خدای تعالی میگوید من با بنده خودم برحمت واعانت وتوفیق وقتی که ذکر میکند مرا وتحرکت بی شفتاه ومی جنبد بذکر من هر دو لب وی مراد اجتماع ذکر قلب
ولسان است وآن افضل است نه آنکه تفسیر ذکر لبی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر منحصر است در ذکر لسان رواه البخاری وعن عبد الله بن عمر رض عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه کان یقول آنحضرت بود که میگفت لکل شیء صقالة وصقالة القلوب ذکر الله مر هر چیزی را آنچه زنگ میگیرد زدودن است وزدودن دلها ذکر خدا است صقالت زدودن شمشیر
آینه وجز آن وصیقل زداینده شمشیر صیاقله جمع آن ومصقله بکسر میم آلت زدودن کذا فی الصحاح وما من شیء انجی من عذاب الله من ذکر الله ونیست هیچ چیزی از اعمال نجات دهنده تر
از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا قالوا ولا الجهاد فی سبیل الله گفتند صحابه ونه کارزار کردن در راه خدا با وجود آن محنت ومشقت که در آنست قال گفت آنحضرت ولا ان یضرب
بسیفه حتی ینقطع ونه آنکه بزند شمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جهاد باین مرتبه برسد نیز ذکر فاضلتر از آنست چنانکه در حدیث ابی سعید گذشت ودر حصن حصین ولا ان یضرب بسیفه حتی
ینقطع بفوقانیه ودر بعضی نسخ بنون واز اینجا معلوم میشود که این جهاد خاص مستثنی است واین مخالف احادیث دیگر است پس چاره نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر یا قول بتوهم راوی اند واین که
کذا فی شرح مولانا محمد حنفی یا گویند که مراد بجهاد مفضول جهادیست که خالی است از ذکر خدا واگر در جهاد نیز ذاکر باشد شک نیست که وی افضل خواهد بود والله اعلم رواه البیهقی فی الدعوات
الکبیر کتاب اسماء الله تعالی بدانکه اسماء الله تعالی توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع واذن شارع هر اسمی که در شرع اطلاق وی بر باری تعالی آمده جائز اطلاق باشد وهر چه از شرع نیامده
بحکم عقل نامی نباید نهاد واگرچه هر دو اسم بیک معنی باشند مثلا الله تعالی را علیم گویند نه عاقل وجواد گویند نه سخی وشافی گویند نه طبیب ومختار امام محمد غزالی آنست که اطلاق اسما بعقل بطریق توصیف
جائز است اما بطریق تسمیه روا نبود واین سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است وآنچه میگویند که بنده متصف بصفات حق ومتخلق باخلاق وی تعالی میگردد معنی این سخن نه آنست که بنده بعین
صفات حق متصف گردد وحاشا یا صفات بنده مثل صفات وی سبحانه میشود چه مثل آن را گویند که بجمیع وجوه مشارک بود ووی تعالی لیس کمثله شیء است بلکه مراد آنست که بوجهی از وجوه پرتوی از صفات
حق مناسب حال بنده بر آن می افتد چنانکه این اسم را بر آن اطلاق توان کرد ودر حقیقت اصلا اشتراک نیست جز اطلاق لفظ مثلا رحمت وقدرت وعزت که صفات حق تعالی اند حقیقت دیگر دارند وآنچه

وہ بندہ پیدا میشود مثل آنست تعالی الله عن ذلک و تخلق در غیر اسم الله است از اسمای صفات و آنچه تعلق در جمیع اسماست که اعتقاد معانی آن کرده بصدق همت متوجه بآن باشند و حق عبودیت بدان ادا نمایند
و بالجمله و آن تخلق و تحقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم الله تعالی تعلق است نه تخلق الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان لله تعالی تسعة وتسعین اسما بدرستیکه خدای تعالی را نود و نه نام است اگر گویند که بتحقیق ثابت شده از مذهب اهل سنت و جماعت که خدای تعالی را هشت صفت است پس این اسامی کثیره
از کجا است و نیز اسمای تعالی بیشتر از نود و نه است پس وجه تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگرچه صفات هشت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسما از آنجا است و فی الحقیقه راجع بسوی آن صفات
و از ثانی آنکه تخصیص باین عدد و حصر در این باعتبار این صفت است که فرمود من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص باین اسما است چنانکه پادشاهی که صد هزار سوار دارد گوید که مرا هزار سوار است
که هرجا که فرمایم بآنجا برسند و فتح کنند اگرچه سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین هزار است کذا قالوا و بعضی از متصوفه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه خصلت مذموم ظلمانی است پس
آن حضرت صلی الله علیه وسلم نود و نه اسم از اسمای الهی اختیار فرمود که از هر اسمی نوری مناسب از آلت کدورت و ظلمت یکی از آن خصلتها فایض گردد تا بانوار این اسما ظلمات آن خصلتها زائل گردد و بنور
الانوار برسد والله اعلم مائة الا واحدة و در بعضی نسخ واحدا بی تا صد یک کم این تاکید است نود و نه را تا زیاده و کم خیال نکنند یا در کتابت اشتباه نشود و تسعه و تسعین را سبعه و سبعین یا سبعه و
تسعین با تسعه و سبعین نخوانند من احصاها دخل الجنة کسیکه احصا کند آن اسما را درآید بهشت را با مقربان و سابقان و مراد باحصا حفظ است و بعضی گفته اند که علم بمعانی آن و ایمان بدان
و تعظیم مسمای آن و بعضی گفته اند که عمل بمقتضای هر اسمی برحسب طاقت که معنی تعلق و تخلق است و فی روایة و در روایتی این عبارت را زیاده کرده و هو وتر یحب الوتر و وی تعالی وتر است
دوست میدارد وتر را وتر بکسر واو و فتح آن بمعنی عدد طاق است چنانچه یکی و سه و پنج مثلا و اطلاق این اسم بر حق تعالی بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجزی و انقسام و در صفات بمعنی لا شبه له و لا مثل
و در افعال بمعنی لا معین له و لا شریک و عدد فرد مشابهت بوی تعالی در بعضی این معانی و محبت وتر بمعنی ثواب دادن بر آن و لهذا رعایت کرده شده است عدد وتر در مواضع کثیره در
شرع متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله تسعة وتسعین اسما بدرستیکه خدای تعالی را نود و نه نام است من احصاها
دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم ظاهر ادای عبارت آن بود که اسما را بطریق تعداد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کرد بنابر جهت وصف کردن حق سبحانه
بوحدانیت و اخبار کردن از وی بصفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا او ذکر کرد اسما را تا افاده کند تیقظ و شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات وی را و اشعار بآنکه الله اسم ذات است و لهذا
صفات او بیند ثابت مر او را و در ضمن این تعداد نیز حاصل می گردد و کلمه هو اشارت است بذات مجرده و هویت مطلقه و الله اشارت است بمرتبه جامعه مر صفات را مجملا و الرحمن الرحیم بتفاصیل صفات و اوصاف
ذات بآن مفصلا پس هو برای اتصال سر است و الله برای مشاهده روح و الرحمن الرحیم برای مکاشفه قلب و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات عجیبه و اشارات غریب است که نطاق بیان از آن تنگ است
الکنون شروع کنیم بتوفیق الله و کرم او الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت منفرد بوجود حقیقی است و هر موجودی که جز او ست استفاده وجود از وی کرده و در حد ذات خود معدوم است و وجود وی
ازان جهت است که نسبت بوی دارد و در وی آن جانب دارد و باین معنی است آیه کل شیء هالک الا وجهه و درست بود که لا موجود فی الحقیقة و بالذات الا الله والله علم است مر ذات واجب الوجود
که معبود بحق است و اله بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات ماخوذ است و باقی اسما دلالت نمیکنند مگر برای احاد صفات و این اسم بر غیر وی تعالی اطلاق نمیکنند
بحقیقت نه بمجاز و اسمای دیگر اطلاق میکنند اگرچه بمجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسمای دیگر را اسما الله میگویند نه عکس و معانی سائر اسما متصور است که متصف شود بنده بآن و تخلق کرد بوجهی که مذکور
شد و این اسم برای تعلق است نه تخلق و نصیب بنده از این اسم تاله است که بتمام دل خود مستغرق یاد وی گردد و التفات بما سوای وی نکند و امید بغیر وی ندارد و از غیر وی نترسد و در دیده
شهود و غیر او را نه بیند بیت رفت او ز میان همین خدا ماند خدا الفقر اذا تم هو الله اینست الرحمن الرحیم این هر دو اسم مشتق از رحمت اند برای مبالغه و رحمن ابلغ است که شامل رحمت دنیا و آخرت است و
مخصوص است بذات مقدس وی تعالی و رحمت افاضه خیر است بر محتاجان و ارادت آن برای ایشان و رحمت حق عام است متناول نعم دنیا و آخرت و شامل ضرورات و حاجات و مزایا و خواص بمحض جود و عنایت
بی شائبه غرض و عوض و نصیب بنده از این دو اسم آن است که چون شناخت که منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید که توکل بر وی کند و همه کارهای خود را بوی سپارد و بکلیت خود متوجه بجناب
رحمت او باشد و از غیر وی مدد نجوید و نظر او بروی نیارد و این همه تعلق باین دو اسم است و تخلق آنست که رحمت کند بندگان خدا را و بهمه نظر بعین رحمت کند و در ازاله منکر سعی کند و تا تواند حاجت
محتاجان برآرد بطریق عنایت و ارادت خیر بی غرض و عوض اگرچه حقیقت رحمت از آدمی وجود نپذیرد و بی غرض و عوض نباشد الملک پادشاهی که ملک دو عالم در حیطه قدرت و تصرف و همت
و پادشاه حقیقی اوست و بر همه اشیا غالب است و در همه چیز تصرف بایجاد و اعدام و احیا و اماتت و منع و عطا مر او راست و مستغنی است در ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج است بوی هر موجود در ذات
و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس هر چیز که ماسوای اوست مملوک و منقاد او است و وی مستغنی است از هر چیز منفرد است بتقدیر و تدبیر خود و هیچکس نیست رد کننده حکم او و سرکشنده از ارادت
وی پس اوست پادشاه و حاکم علی الاطلاق و ملک اخص و ابلغ است از مالک و هر ملک مالک است و هر مالک ملک نه و چون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق او است بنده درگاه و گدای
کوی او باشد و طلب عزت از آستان خدمت و طاعت وی کند و چون دانست که هرچه ماسوای حق است محتاج است بوی و منقاد و مسخر است حکم او را و قضای او را واجب است که تعلق کند بجناب
قدرت و تصرف وی و بی نیاز گردد از مردم بالکلیه و ظاهر نگرداند احتیاج خود را با ایشان و بیم و امید ندارد از ایشان و تخلق باین اسم آنست که تصرف کند در مملکت نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد جوارح
و قوای خود را و مسخر گرداند ایشان را بر طاعت حق و حکم شرع تا پادشاه عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند بعضی مشائخ وصیت خواستند فرمود پادشاه دنیا و آخرت باش یعنی
قطع کن حاجت و شهوت خود را از دنیا زیراکه پادشاهی و ملک رانی در آزادی و بی نیازیست القدوس بغایت پاک و منزه از سمات نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر وصفی
که در یابد آنرا حس و یا تصور کند خیال و برسد بآن وهم یا احاطه کند بدان عقل چنانکه گفته اند کل ما یحس بالک او خطر فی خیالک فالله وراء ذلک بیت هرچه اندیشی پذیرای فناست و آنچه در اندیشه ناید

آن خداست و نصیب بنده ازین اسم آن است که بداند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وی مگر بعد از عروج از عالم حس و خروج از حظوظ جسمانیت و تصفیه لوح قلب از نقوش اغیار و تنزیه باطن
حق است گفت امام غزالی قدوس عبد تطهیر او است علم خود را از تعلق بتخیلات و محسوسات و موهومات و ارادات خود را از حظوظ بشریت که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی نماند مراو را حظی کرد مقتضای غایت
مگر بلقای وی و نه شادی مگر بتقرب وی و تعالی السلام اصل بمعنی سلامتست و مراد اینجا بمعنی سالم است کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شر که نه بتحقیق وی
باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شر نیست و مگر بعارض و طیبی فرق در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقصی که مقتضای ذات بود و سلام بر پاکی
از نقصی که عارض گردد بعروض آفت و بعضی گفته اند که قدوس در ازل است و سلامت در لایزال و این قریب باول است و سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده
در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولا من رب رحیم بران دلالت دارد و امام غزالی گفت هر عبدی که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و اراده شر دل وی بسلامت ماند از معاصی و آثام ترقی
و سلامت باشد از وار گونی صفات و اخلاق وی و او ست سلام از بندگان حق مشرف بتقرب از جناب السلام تعالی و تقدس و مراد بوار گونی در صفات آنست که عقل وی اسیر شهوت و غضب اسیر عقل و مطیع
وی باشند و وصف کرده بنیشود بسلام و اسلام مگر کسی که سلامت مانند مسلمانان از دست و زبان وی و بیاید خدا را بقلب سلیم المؤمن امان دهنده خلق را به پیدا کردن اسباب امان و آلات آن چنانکه
اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار در دنیا و امان دهنده از آفات آخرت بکلمه توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این کلمه حصنست
از آفات دنیا و آخرت و این مدجان و لرانست و در غیر ایشان مربوط ساخته باسبابی که موجب امان است از هلاک و عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق
پس او ست مومن مطلق و از جمله افاده امن است که تلقین کرده است مومنان را از حجج و براهین بر صدق دین و افاضه نموده از انوار یقین برای حفظ ایمان و تائید نموده است و توفیق داده است برای حفظ و عصمت
از معاصی و مومن بمعنی مصدق رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود بایجاد موجودات و اظهار مکونات نیز گفته اند و حق بنده این است که چون دانست که او ست تعالی شانه امان دهنده از
شر نفس و مکر شیطان الفجار دنجاب وی و امن طلبد از وی از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آنست که ایمن دارد خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان گردد در دین و دنیای
ایشان و سزاوار ترین بندگان باسم مومن کسی است که سبب امن خلق گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و سبیل نجات و این حرفت انبیا است و بزرگترین ایشان سید انبیا است صلوات
و سلامه علیهم اجمعین و تابعان و پیروان ایشان از علماء دین و بدانکه چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب امن همچنین مخوف است بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی مخوف منافات ندارد بمومن بودن او
مومن چنانکه بودن او معز منافات ندارد به بودن او مذل و قابض و باسط و ضار و نافع و لیکن اطلاق مخوف در شرع نیامده و اسماء الله توقیفی است چنانکه سابقا معلوم شد المهیمن و لغت بمعنی
نگهبان و انکه امین کند دیگری را از خوف که معنی رقیب است با زیادت مبالغه در حفظ و مراقبه امام غزالی گفته که معنی وی در حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قائم است بر خلق باعمال و ارزاق و آجال ایشان و قیام
وی تعالی باطلاع و استیلا و حفظ است و هر که مشرف و مطلع است بر کنه چیزی و مستولی است بران و حافظ است آنرا مهیمن است و جمع نمیکرد این معانی بر وجه اطلاق و کمال مگر ویرا عز و جل و بنده را باید که
چون بشناسد که خدای تعالی مهیمن و رقیب است بر احوال ظاهر و باطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود و شرم دارد از وی که نا شایسته کند و در زبان قوم این را مراقبه گویند و تخلق باین اسم آنست که مراقب و محافظ
باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وی و غالب و مستولی گردد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس مهیمن گردد نظر بنفس خود و چون قیام نماید بحفظ احوال بندگان بر نهج سداد و
رشاد و حفظ وی ازین صفت او فروا تم باشد العزیز بمعنی غالب و قوی و بی مانند آید و برآنکه وصول باو بآسانی دست ندهد عزیز گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال جز حضرت پروردگار را تعالی شانه ثابت
نباشد مگر آنکه وی تعالی از فیض عزت خود نصیبی بخشد قوله تعالی من کان یرید العزة فلله العزة و لرسوله و للمؤمنین و کسیکه شناخت که او ست تعالی عزیز عزت از وی خواهد و عزت جز در طاعت و خدمت وی
نجوید و بهیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگرد و مگر کسی را که وی عزت بخشید و عزیز گردانید و بیت عزیزی و خواری تو بخشی و بس عزیز تو خواری نه بیند ز کس و وجه تخلق آنکه بر نفس و هوای خود غالب بود و قوت
و صولت وی بر نفس و شیطان سخت بود و آبروی خود را بطمع و سوال و مذلت بر در اهل دنیا نریزد و اظهار احتیاج بغیر وی تعالی نکند و در علم و عمل عدیم المثل و صعب الوصول گردد چنانکه کسی بر رفعت
کنه حال وی راه نبرد الجبار جبر شکسته بستن و نیکو کردن حال کسی را و بزور و غلبه بر کاری داشتن کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید نخله جبارة میگویند درخت خرما را که از بلندی دست بآن نرسد
و جبار مبالغه در جبر است و تمامه این معنی ثابت است مر ذات پاک خداوند تعالی را بحقیقت و کمال منحصر است در وی او ست جبر کننده شکستها و باصلاح آرنده و نیکو گرداننده کار خراب روزگار
از او جمیع موجودات در تحت غلبه و فرمان مشیت او نیند و هیچکس را مجال خلاف وی نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه شکسته دل و نیازمند و ملتجی بجناب وی باشد تا شکستگی او را
بندی حاصل شود و حال وی بوی باصلاح آرد و دائم در اوامر و احکام تشریعی و ادای امتثال و استسلام نماید و از حول و قوت خود متبری باشد و تدبیر و اختیار ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت
متصف گردد و وجه تخلق باین اسم آنست که نقائص نفس خود را بتحصیل کمال و استکمال فضایل جبر نماید و در مقام اصلاح بوده ساحت حال را از فساد پاک گرداند و بر نفس سرکش مسلط و غالب بوده او را به ملازمت تقوی
و مواظبت طاعات حامل گرداند و بهمین قیاس نسبت تخلق بخدا جابر کسور و مصلح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجرای امور شریعت با مر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بوده جبر کند و همت بلند
دارد المتکبر تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبریا بزرگی و مراد مبالغه و کمال در کبریا است و هیچکس مستحق کبریا و لائق آن جز وی تعالی نیست و کبیر علی الاطلاق او است و هر که کبریائی حق را
و علو قدر او را شناسد باید که دل مستغرق کبریای او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وی نرم گرداند و در اوامر و احکام سر باز نزند و تخلق باین اسم آنست که همه چیز را حقیر
و صول بجناب قدس وی تعالی و آنچه اسباب وصول است از شهوات دنیا بلکه مستلذات آخرت را نیز خورد و حقیر داند و بدنیا و اهل دنیا و بزخارف و شهوات آن سر فرو د نیارد و قدمی نهد از
جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان دین نه از جهت تعظیم نفس و تکبر ذات خود الخالق البارئ المصور این سه اسم در افاده معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن یکی اند اما هر یک
معنی خاص دارد خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پدید آوردن و بر آمعنی ایجاد و پدید کردن و تصویر بمعنی صورت کردن و هیأت بخشیدن هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولا باندازه کردن پس از آن بخویدن

بعد وی صورت دادن بهر مثال بنا که نخست اندازه میکند و بعد از آن بوجود می آرد و بعد از آن صورت میکند اگرچه پیدا کردن حق سبحانه هر سه معا بوجود می آید ولیکن رتبهٔ یکی مقدم از دیگریست و هرچه از عالم
علوی و سفلی از عرش تا ثری پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه بخلق و تقدیر و ایجاد و تصویر او است و آفریدگار همه عالم او است تعالی شانه که بترتیب محکم و صورت بدیعه
با از غایت حکم و مصالح در ایجاد و وضع ترتیب خلق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت که نگرد مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکر و استحضار
و نظر و اعتبار باشد و تخلق عبد باین اسما هر سه بسبیل مجاز بود چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسبی و مباشرتی در افعال خود هست که بدان کسب کمالات و اکتساب طاعات و تحصیل صور
علمیه از جسمانیات و روحانیات در ذات خود کند و بتوجه و حضور متعرض نفحات الٰهیه گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسما آنست که وقتی که از ادای وظائف عبادت پرداز کسبی و کاری کند که
بدان وجه معیشتی برای خود پیدا کند خصوصا کسبی و کاری که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض هردم برسد الغفار مغفرت و غفران آمرزیدن و خدای تعالی آمرزندهٔ گناهان بندگان است و غفار
مبالغه است در غافر و غفور از ان بمبالغه تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آید و وی سبحانه پوشندهٔ گناهان است در دنیا و آخرت و نیز ستار قبیح و مظهر جمیل است و ذنوب
از جملهٔ قبائح است و از جملهٔ ستر وی تعالی بر بنده آنست که قبائح ظاهر بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن وی بجمال ظاهر پوشیده و خواطر مذمومه و ارادات قبیحه که در دل او است از
علم خلق نهان داشته هیچکس را بر سر او اطلاع نباشد نعوذ بالله اگر آنچه در دل آدمیست از وساوس و خطرات و ارادات قبیحه بر خلق ظاهر شدی دوست ترین خلق نزد وی دشمن ترین ایشان
بودی بهر او و همه در دشمنی و هلاک او کوشیدندی و آنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی اند ولیکن درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت
ذنوب حمل کرده میشد و ستار را بر ستر عیوب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون داند که وی سبحانه غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وی ناامید نباشد
و دست رد بر سینهٔ مجرم نزند و چون دانست که ستار العیوب است از شکرانهٔ این نعمت غافل و فارغ نباشد ولیکن باید که بدان مغرور نگردد و از توبه و انابت غافل نباشد و تاخیر در ان جائز ندارد
که بر عمر اعتماد نیست بیت لطف حق گرچه مواساها کند لیک چون از حد بشد رسوا کند نسأل الله العافیة و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرائم مردم درگذرد و عیبهای ایشان را بپوشد القهار
قهر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی و وی تعالی غالب است که شکننده است پشت جباران و متکبران را و خوار گردانیده و هلاک کرده است ایشان را و تمامهٔ مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور و مغلوب اند
و عاجز و خوار اند در قبضهٔ قدرت و عظمت وی حیران و سرگردانند در وادی قهر و جلال وی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از مکر و قهر ناگهانی او ترسان و لرزان باشد و از نهایت خوف
ملتجی بجناب لطف و کرم وی گردد و قهار از بندگان آنست که بسطوت سلطان عزت و قهرمان جلال بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و مداخل ایشان بر روی وقت و حال خود بربندد
تا از طریق حق بیرون نیارند و از سلوک آن مانع نه آیند و اعدای عدو وی نفس است که میان دو پهلوی او است که بنورانیت قلب مسخر و مطمئن باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بضرب و زجر و قتل
بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بما لا یعنی و بیهوده تادیب و سیاست نماید و از جملهٔ قهاران مردانند که هر که با ایشان بمعارضت و مقاومت پیش آید مقهور و مغلوب گردد و مبتلا
فتوحات مکیه هر یک از آیات قرآن را نسبت بیکی از اولیا میکند و میگوید آیت شیخ محی الدین عبد القادر این است و هو القاهر فوق عباده الوهاب وهب و هبه بخشیدن و عطا کردن موهبت بخشش و وی جل جلاله
و عم نواله کثیر الهبة و دائم العطا است که بخشش او را پایان نیست و فیض او را انقطاع نی و هبهٔ حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و عوض چه معطی بغرض و عوض که در برابر عطا چیزی می ستاند در حقیقت واهب نیست
بلکه بائع است پس وهاب بمعنی جواد آمد و اسم جواد درین روایت نیست و جود و هبه در حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی او است که می بخشد هر محتاج را هر چه احتیاج دارد و بیشتر از ان و زیاده بران
بی غرض و بی عوض درین جهان و در ان جهان بموافق حکمت و صلاح کار و بنده چون شناخت که وهاب مطلق او ست تعالی همه از وی خواهد و از وی امید دارد و از غیر وی طمع ببرد و روی بغیر نیارد و توقع
نماند و خواهش هر چند دشوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا ندارد و دعای این بندهٔ مسکین کاتب حروف در ابتدای حال التعطش که مشوب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد
من بعدی اگرچه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظهٔ استعداد بنوعی از تاویل استجابت پذیر است ان شاء الله تعالی و اما تخلق باین اسم آنست که بذل کند هر چیز که در دست
او است اگرچه جان وی باشد در راه حق بی ملاحظهٔ حظ عاجل و ثواب آجل و بی طلب حسن صیت اگرچه چند حقیقت وهب و جود از آدمی زاد نیاید که ممکن نبود تا فعل بنده وی او کی از ترک نگردد و غرض و غایت در نظر نیاید
اقدام بران بکند و اکمل افراد انسان در هبه و جود سید البشر است صلی الله علیه و سلم که چندان عطا نمود و انعام کرد باذن خدا که غرض و عوض را در ان مدخل نباشد بلکه بمحض امتثال امر الٰهی تعالی و تقدس و همچنین
همه انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الرزاق روزی رسانندهٔ خلق را از آدمیان و پریان و سباع و بهایم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم است
محسوس و معقول محسوس ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است که لطف باری تعالی بضمانت آن ایستاده و این شامل است تمامهٔ جانداران را که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و
رزق موعود که برای متقیان بی تعب و مشقت از آنجا که گمان ندارند وعده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم که آنچه قسمت کرده اند میرسد خواه رزق مضمون باشد
و خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق رزق او است انتظار رزق جز از وی نبود و توقع از غیر وی ندارد و کار خود را بوی گذارد و توکل بر وی کند و چون دانست که روزی مقدر است از جهت آن
دل تنگ نگرداند و گله و شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آن است که دست خود را خزانهٔ ارزاق و دهان و زبان را خزانهٔ ارزاق قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار تعالی و بندگان او در اصول ارزاق جسمانیه و
روحانیه بانفاق و تعلیم و ارشاد و مانند و غیره و نیز از وجوه تخلق است که با اهل و عیال و هر که در مؤنت او ست معیشت بگشاید کند و نفقه بر ایشان تنگ نگرداند و در وقت رسیدن مهمان روی ترش نکند که روزی
خود بر خوان تو میخورد بیت مترا منت ز مهمان داشت باید بهر آنکه میخورد بر خوان انعام تو نان خویشتن الفتاح فتح گشادن و بمعنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شانه گشایندهٔ درهای رحمت بر اصناف
بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلایق و گشایش همه کارها از و است و فصل همه خصومتها از و در دنیا بواسطهٔ اسباب و در آخرت بی واسطه و بی حجاب و فتح بمعنی نصر نیز آید چنانکه اذا جاء نصر الله والفتح
و انا فتحنا لک فتحا مبینا و بتحقیق گشاده است ابواب فضل و کرامت خود را بر انبیاء و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است

ایشانرا و تابعان ایشانرا بر اعدای دین چنانکه ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون و وی تعالی کشاده است بر دلهای مومنان درهای معرفت و کشاینده است
درهای مغفرت و یاری دهنده درماندگان و غمگساران غمزدگان اوست و باسم الفتاح اسم جامع است مر فتح ابواب خیرات و افاضهٔ انواع برکات را و چون بنده دانست که اوست تعالی فتاح باید که فشنیده بود که(?)
وی بامید فتح و نصر و انتظار حصول افضال بی ملال و استعمال با تسلیم و سکون تحت جریان حکم بیت همه درها بکلی بر خود فرو بند در او گیر دایم دل در و بند و تخلق آن است که سعی کند که در بر روی طالبان
خیر از مال و علم بگشاید و فصل خصومت میان مردم بکند و مظلومان و درماندگان را نصرت دهد العلیم مبالغه عالم است و وی تعالی عالم است آشکارا و نهان و بخطرات دل و آنچه هنوز در دل
خطور نکرده و علم وی محیط است بکلیات و جزئیات ظواهر اشیا و بواطن آن و کنه حقایق آن و غیر متناهی است معلومات وی و چون دانسته شد که وی تعالی عالم است بظواهر و سرایر ظاهر و باطن از هر چه
نشاید و نباید پاک باید کرد و ملاحظه علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و حظ عبد ازین اسم آنست که تحصیل علوم دینیه و تکمیل آن و حقایق و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد
و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبارت از آن است بدعا و تذرب(?) رب زدنی علما مشغول و مشغوف باشد القابض الباسط قبض گرفتگی و تنگی و بسط فراخی و گستراندن صفتیکه گرداند و وی
تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ می گرداند بر هر که میخواهد رزق حسی باشد یا معنوی و قبض میکند ارواح را از اشباح نزد اماتت و بسط میکند ارواح را در آن نزد احیا یا قبض میکند در نوم و بسط
میکند در استیقاظ یا تنگ میگرداند دلها را بحزن و ملالت بتجلی صفات قهریهٔ جلالیه و فراخ میکند بفرح و مسرت بظهور صفات لطیفهٔ جمالیه و گفته اند که قبض میکند صدقات را از اغنیا و بسط میکند آنرا بفقرا
و این قوم را در معنی قبض و بسط و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آنرا بتفصیل از کلام بعضی مشایخ عظام نقل کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی شانه بر
قبض صبر میکند و امیدوار می باشد و بر بسط شکر میورزد و ترسکار می باشد و هر جا قبض و بسط می بیند از آنجا میداند و امام غزالی گفته که قابض و باسط از بندگان آن است که قبض میکند دلهای بندگان را بتخویف و انذار
بجلال خدا و کبریائی او بعنوان عذاب و بلای او و بسط میکند به بشارت دادن بلطف و عطای او بصنوف آلا و نعمای او و یا قبض میکند و تنگی می آرد و بخل میورزد در حقایق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر
میکند باهل اهلی(?) انتهی و بعضی گفته اند که تخلق باین دو اسم آن است که با نفس خود(?) فرمائی و با هر که در تحت ضبط و سیاست او است باین دو صفت معامله میکند تا تربیت بکمال باشد هرگاه بسیار ملالت
و سآمت بدیشان رسد بسط و رفع کند و هرگاه بسیار جرأت کنند و دلیر شوند بقبض ضبط آن نماید و گفته اند که سیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد از حد تجاوز نباید کرد تا پژمرده و ملول
کار نکند که طاعت با انبساط و نشاط بقبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان کند تدبیر سیاست بلیغ نماید بیت گر کنی یک آرزوی خود تمام در تو صد ابلیس زاید والسلام
الخافض الرافع خفض فرود داشتن رفع برداشتن فرود می آرد کافران را به بدبختی و برمیدارد مومنان را به نیکبختی و برمیدارد دوستان را نیز و یک گردانیدن فرود می آرد دشمنان را ...
فرود می آرد کسی را که میخواهد باسفل سافلین طبیعت و برمیدارد بعضی را باعلی علیین محبت و فرود می آرد یکی را بدرکات جحیم و برمیدارد دیگری را بجنات نعیم و این دو صفت ... مراتب و درجات
بسیار است و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی برد از فرودی مرتبه و مجاورت اشقیا و درخواهد بلندی درجه و مصاحبت سعدا را در هر دو جهان و تخلق باین دو نام
آنست که پست گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدای دین را و دشمنی دارد با ایشان و رفع کند دوستان حق را و دوستی آرد با ایشان که افضل الاعمال الحب لله والبغض لله است و مرتبه نفس
که اعدا الاعدا است پست خفض کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبهٔ برادران دین و مشائخ اهل یقین را بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست و اندو خود را نه بیند و اگر بیند دون و ناکس بیند بیت هنر بینا(?)
که سر تا پا و سر بدیده ز خود عیب و زبیگانه هنر دیده حکیمانی که دور اندیش بودند دوای خلق و درد خویش بودند المعز المذل اعزاز عزیز گردانیدن اذلال خوار کردن عزیز میگرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق
طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در عقبی بعلو مرتبت و نعیم جنت و رویت ذات پاک خود و خوار میگرداند کسی را که میخواهد باضداد این صفات امام غزالی گفته اوست که میدهد ملک را
بهر که خواهد و میکشد ملک را از هر که خواهد و عز دائم و ملک حقیقی در خلاص از ذل حاجت و اسیری نفس و غلبه شهوت و سمت جهل است پس کسی که برداشته شد حجاب از دل وی مشاهده کرد جمال حضرت
عزت را و روزی کرده شده او را ملک قناعت و بی نیازمندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تائید و غالب شد بر صفات نفس پس بتحقیق عزت داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسیکه دراز کرد چشم او را
بسوی خلق محتاج کرد او را با ایشان و مسلط گردانید بروی حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید بفسق و استدراج و ماند در تاریکی جهل بتحقیق خوار گردانید و او را کشید ازوی ملک انتهی این اعزاز و اذلال
حقیقی روحانیست که امام ذکر کرد و اعزاز و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عز و علا است چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف نسب و تظاهر باتباع و انصار و ... آن
اگر ظاهر کرده نفع و ضر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست معز و مذل اوست تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از خواری و مذلت پناه بدرگاه عزت وی دارد و بداند
که عزت در طاعت است و خواری در معصیت و بحرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نکرد اند حکایت آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان خورش آن
کودک باین کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا نان خورش دهم آن کودک راضی شد ریسمان در گردن او کرد و میکشید فتح موصلی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک
قناعت کردی سگ یار خود نگشتی بیت بنان خشک قناعت کنیم و جامهٔ دلق که بار محنت خود به که بار منت خلق و تخلق آن است که عزیز دارد آنرا که خدای تعالی عزیز گردانیده بعلم و معرفت و
مخالفت هوا و طوبیت(?) و خوار دارد آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت و مخالطت و موافقت نفس و جهالت و شهوات السمیع البصیر این دو صفت است حق تعالی را که منکشف میگرداند بآنها
مسموعات و مبصرات انکشاف تام بی احتیاج بآلت و حاسه و وی تعالی شنواست نه بگوش و بینا است نه بچشم و این اکمل است زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد وی
برابر است و شنیدن و دیدن چیزی او را از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر از تشبیه است و چون ثابت شده است تنزیه وی تعالی از صفات
چشم ثابت شد تنزیه وی از آن و قرآن مجید ناطق است بثبوت این دو صفت و تاویل آن بعلم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیر است تکلم نمیکند مگر بآنچه راضی است
وی تعالی از آن و هر چه گوید با دب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس و لعن و طعن بپرهیزد و نه جنبد و نه شنود مگر بکلام خدا و رسول خدا و تابعان او و آنچه راضی است حق تعالی از آن

بنظر حرام و دور از کردن چشم بزیبرت دنیا و زینت آن بپرهیزد و نظر کند بصنائع و بدائع الهی و عبرت گیرد از آن و لازم گیرد دوام مراقبه و مطالعه نفس بمحاسبه و اشارت بلی السمیع و بلی البصیر هم برینست الحکم
بمعنی حاکم است و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریعی و ارادی و حکم کننده است میان خلائق برفع قاعده ظلم و دفع طریقه جفا و انصاف ستاننده مظلومان است از ظالمان و در روز جزا
و حکم کننده بشقاوت و سعادت بر بندگان و در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضا است و امام غزالی گفته که از حکم منشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر وی تعالی اصل وضع اسباب را حکم است
که عبارت از امر است و کلمح بالبصر است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است و ترتیب مسببات بر اسباب لحظه بلحظه تقدیر او است و این را بیانی است که امام در شرح
اسماء حسنی گفته و حاصل آن در شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم است باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد آرد مر او را و راضی باشد بقضای او و ابرای ذمه خود کند از حقوق و از خصومات
خلق بر ضده باشد و اگر کسی را با او خصومتی افتد انصاف نگاه دارد تا در زمره ظالمان محشور نگردد و در روزی که وی تعالی حکم کند رسوا نشود و از سابقه حکم ازلی هراسان و اندوهگین باشد و تخلق آنست
که در فصل خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف ورزد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات و تقدیر سیاسات که مفضی بصلاح دنیا و دینست العدل عدل در اصل بمعنی داد دادن است
و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را بچیزی نیز می آید و وی تعالی منزه است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک او ست و همه افعال حق
مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح لاتعد و لاتحصی چنانکه باید و شاید همچنانست قوله تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و وی تعالی با هر یکی معامله برابر عمل وی کند و نیز او
محبت و حکمت گرداند و این از عدل باشد و گاهی عفو کند بلکه سیئات بحسنات مبدل گرداند و این فضل او ست و چون بنده دانست که حاکم مطلق او ست و همه بقضا و قدر او است و در همه افعال او حکمتها است
باید که در افعال او و تدبیر حکمت او اعتراض نکند بلکه همه حق و عدل داند و تخلق آنکه در مردم عدالت ورزد خصوصا در آنکه رعیت او است و در مملکت وجود او است و شهوت و غضب را در تحت سیاست
عقل و دین اسیر گرداند و افعال وی بر حد استقامت و توسط و اعتدال بود بیت سعدیا راست روان گوی سعادت بردند راستی کن که بمنزل نرود کج رفتار اللطیف لطف نرمی و نازکی در کار
و کردار و نیکی کردن بکسی و لطف خدا ببنده توفیق طاعت و عصمت از معصیت است و از جمله لطف او ببندگان اعطای وی است فوق کفایت و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن بسعادت
ابدی بسعی خفیف در مدت قصیر که عمر است بلکه در یکساعت چنانکه کسی که ایمان آورد و گاهی مشقت مجاهدت کلفت و ریاضت بلطف و نرمی آسان میگرداند و اگر خواهد بی زحمت ریاضت و مجاهدت
بمنزل مقصود میرساند و بتقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف میگرداند و لطف را بعلم بدقائق مصالح و خفیات امور و رسانیدن آن بمستصلح بر سبیل رفق و نرمی نیز تفسیر کرده اند و این
هر دو بمعنی احاطه حق سبحانه بدقایق و خفایا و رفق در افعال و لطف وی در آن از احاطه حصر و حیطه بیان بیرونست و تنبیه کرده است امام غزالی در بعضی امثله آن و گفته چنانکه لطف او در خلق
جنین تا آخر عمر و رسانیدن غذا بجنین چه در شکم و چه در حالت رضاع و بعد از آن در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن جواهر نفیس از میان احجار و بیرون آوردن عسل از مگس و ابریشم
از کرم و در از صدف و عجیبتر از همه پیدا کردن آدمی که مستودع معرفت و حامل امانت و شاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات است و صفات او است و امثال این بیرون از حد حصر و احصا است
و هر که دانست که وی تعالی لطیف است و عالم بمکنونات ضمائر است و موصل جلائل نعم باید که ظاهر و باطن را از مکر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمه نگاه دارد و شکر نعمت وی گوید و توفیق خیر و
طاعت از وی جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و معتذر گردد و تخلق آنست که ببندگان خدا لطف ورزد و نرمی کند چه در آفاق حسیه دنیویه و چه در منافع روحانیه و دینیه و دعوت الی الله و
ارشاد بطریق حق برفق و لطف و حکمت و موعظه حسنه و علم حقایق و فهم دقایق پوشیده با رفق و سهولت و نرمی بخلائق برساند و افادت نماید الخبیر خبر آگاهی و خبیر آگاه و دانا و نیست هیچ شیء
در ملک و ملکوت متحرک و ساکن نمیشود و در زمین و آسمان ذره مضطرب و مطمئن نمیگردد و در کون و مکان نفسی نمی زند مگر آنکه نزد او ست تعالی شانه از آن خبر و باین معنی خبیر راجع بمعنی علیم گردد
مگر آنکه خبیر مخصوص باخبار دارند و بمعنی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خبیر بمعنی علیم است لیکن علم چون اضافت کرده شود بخفایای باطنه خبرت گویند و صاحب آنرا خبیر نامند انتهی و گاهی خبیر
بمعنی مخبر نیز دارند یعنی خبر دهنده از مکنون علم خود و وی تعالی خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود و باین معنی راجع بصفت کلام گردد و خبرت و اختبار بمعنی آزمودن نیز آید و وی تعالی آزماینده است
بندگان را بامر و نهی و تکلیف شرعیه چنانکه فرمود لیبلوکم ایکم احسن عملا و بنده چون دانست که حق تعالی خبیر است مراقبه علم او را از دست ندهد و تصدیق نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا
آرد و تخلق آنکه بکارهای دین دانا و باریک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قالب او میرود خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکاید نفس و مکر و خداع آن بر حذر بود و خبر دهنده باشد مردم را از آن
و منهی و داعی ایشان بود بطریق نجات از آن و آزماینده بود ایشانرا بدان الحلیم حلم آهستگی و بردباری و حلیم آنکه او را خشم از جای نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و مسارعت انتقام نگردد
با وجود اقتدار اگر بتوبه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده گاهی استعجال نمی کند در عقوبت و لیکن بعزم آن مهیا باشد و کینه نگاه میدارد و تا نزد
فرصت کینه را می کشد و وی سبحانه خود را بانتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آنست که از انتقام وی خائف باشد و از جهت حلم وی امیدوار عفو باشد که چون در حال حلم کرده است در مآل نیز مغفرت کند
و باید که این چنین خدائی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند شکر گوید و شرم دارد که در نظر چنین کریمی بیفرمانی کند و تخلق آنست که بنده ناپسندی که بیند
از جا نرود و تمکین و وقار ورزد و بعقوبت زیر دستان تعجیل ننماید و صفح و عفو شیمه خود سازد و مگر در اجرای حدود شریعت العظیم العظم و العظمة بزرگ شدن و عظمت گاهی در اجسام که مدرکات ابصار اند
اطلاق یابد و گویند که این جسم عظیم است و آن جسم عظیم تر از وست و وقتی امتداد و مساحت وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر از این باشد باز این دو قسم است یکی آنکه بر بیننده چشم را محیط میگردد و باصره
بیان آن چنانکه فیل و امثال آن و یکی دیگر است که محیط نمی گردد بصر باطراف وی چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در مدرکات بصائر استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند قسمی است که محیط
میشود بادراک کنه حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از آن اکثر عقول یا بعضی و قسمی است که متصور نیست ادراک عقل و احاطه وی بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق او است که عظیم تر از همه است و متجاوز است از حد عقول
و بیرون از پایه ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات و صفات وی نرسد و آن ذات حق است تعالی و تقدس و کسیکه شناخت عظمت حق را مستحقر و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند بامتثال اوامر و نواهی و احکام وی تعالی

شانه و عظیم برهانه و بنده را باید که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل فرو آورد که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود وی سبحانه هستی نماند و تخلق آنست که همت بلند دارد و از برای دنیای دون سر فرو نیاورد
و کونین را در جنب عظمت الهی در نظر همت وی جای نماند و تحصیل کند از کمالات و صفات شریفه آنچه عظیم گردد بوی قدر وی تا مرتبه رسد که اکثر عقول بکنه قدر وی نرسند و در حدیث وارد شده است که عالم عامل
که تعلیم میکند مردمان را خیر نام کرده میشود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان انبیا و علما اند که چون عاقل صفات ایشان تصور کند پر شود عقل وی بهیبت و عظمت و اعظم مخلوقات سید المرسلین محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم است که عظیم‌تر از وی مخلوقی بوجود نیامده و در عالم اجسام عظیم‌تر از عرش آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع بعظمت روح محمدیست صلی الله علیه وسلم الغفور بمعنی غفار است
و هر دو صیغه برای مبالغه و غفور مبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشاینده که مغفرت از وی بسیار بوجود آید و گناهان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش وی تمام و کامل باشد و گناهان عظیم بخشد و مغفرت او [illegible]
مراتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از بنده نوعی از گناهان بخشد از همه بندگان آن نوع گناهان را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدنست غافر آنکه پوشد گناهان را در دیوان اعمال بندگان
آنکه از ضمیر فرشتگان نیز محو و پوشیده کرداند تا ذلت آن مستور ماند بلکه بر گناهکار نیز فراموش میکرداند تا از خجالت و شرمساری در پرده تستر بماند بیت سر خجالت درویش زلن بود درپیش که گر گناه ببخشند شرمساری هست
و وجه تخلق در اسم غفار مذکور شد الشکور شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را بسبب نعمت و این معنی شکر گفتن بنده است مر خدا را و شکر را اسناد بخدای تعالی نیز کنند و شاکر و شکور نام وی تعالی وارد شده بمعنی
وی ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل و کدام ثواب جزیل‌تر و عظیم‌تر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدوده دنیا و بعضی گفته اند معنی شکور ثنا گوینده بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب‌تر است بمعنی شکر
و بعضی گفته اند که جزای شکر را شکر نام کرده اند بطریق مشاکلت و چون وی تعالی معطی ثواب جزیل است ثنا گوینده است بنده را بر طاعت وی و بنده را باید که ثنا و شکر و طاعت وی تعالی بیفزاید و صدق
و اخلاص نماید و وجه تخلق آن است که شاکر بود مر خدا را بنعمت وی و شاکر بود مر کسی را که احسان کند بوی بحق وساطت و مکافات کند و اگر مکافات از دستش نیاید دعا کند و اقلش این است که گوید جزاک الله خیرا
العلی علو بلندی و بلند شدن جای و مرتبه بی بر آمدن و برزبر چیزی شدن و آن دو قسم است حسی چنانچه جسمی برزبر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد و وی تعالی و تقدس بر
مرتبه بالاتر است از همه و هیچ رتبه فوق رتبه او نیست و همه مراتب پایان‌تر از مرتبه او است زیرا که سبب و علت فوق مسبب و معلول میباشد و وی تعالی سبب و علت جمیع مسببات و معلولات است
و بذات وی منتهی میگردد مراتب علیت و فاعلیت پس هیچ چیزی فوق وی نباشد و وی فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند بمیت و حی و حی منقسم است بچیزی که او را فقط ادراک حسی هست و آن بهیمه است
و چیزی که با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکه او را ادراک عقلی است منقسم است بچیزیکه معارض است در معلومات او شهوت و غضب و آن انسان است و چیزیکه سالم است ادراک او از معارضات
بکدورات و آنکه سالم است یا ممکن است که مبتلی و ممزوج باشد بدان و لیکن سلامت نصیب وی شده و آن ملائکه اند و چیزیکه محال است در حق او ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانه و تعالی است
پس وی بمرتبه فوق کل باشد که عالی‌تر و کامل‌تر از آن رتبه نباشد و در فهم عوام که در رتبه بهائم اند جز علو حسی نیاید و خواص که متنبه شده اند بادراک بصائر علو معنوی را و مراتب آنرا بر فوق مراتب علو حسی
نهند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وی سبحانه فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است و موجودی که منزه است از تحدید و تقدیر بحد و اجسام و مقادیر آن فوق تمامه اجسام باشد در
مرتبه و تخصیص بعرش بجهة فوقیت او است از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق همه شد و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر همه چنانکه فرموده والله غالب علی امره پس بنده
باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنه ذات و صفات او ره ندهد و چونی و چگونگی از راه معرفت بر دارد و بعجز معترف آید که کمال معرفت این است و خود را در جنب غلبه امر و حکم وی تعالی نیست و نابود
دارد و بامتثال و تسلیم پیش آید و تخلق آنست که بذل مجهود در تحصیل علم و عمل چندان کند که از بنی نوع خود فایق گردد در کمالات و عالی گردد در مراتب بمقامات و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق کل
درجات انبیا است با تفاوتی که در آنجا است و اعلی درجات که فوق آن درجه نیست درجه سید الانبیا صلی الله علیه وسلم است و اعلی مطلق خدا است جل جلاله و تعالی شانه و نیز از وجوه تخلق آنست که از نفس و هوای
دست باشد و از صحبت اهل دنیا استعلا ورزد و همت بغیر از حق فرو دنیارد و مشائخ گفته اند که هر که صادق گشت در توجه درگاه حق اهل آسمان و زمین را هیبت او در دل نشیند و همه از وی بترسند الکبیر
بزرگ و صاحب کبر یا و کبریا عبارتست از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود است و کمال وجود وی تعالی راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی دراز گردد گویند که وی کبیر سن است
و چون طویل الوجود کبیر شد پس دائم الوجود ازلی و ابدی یا اولی و اخری باشد که او را کبیر خوانند دوم آنکه وجود وی منبع وجود دیگر است که صادر است از وی هر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و
عظیم بمعنی کامل الصفات رفیع القدر عالی مرتبه بود و وجه تعلق و تخلق قریب باسم العلی است الحفیظ حفظ نگاه داشتن و نگاه دارنده هر که و هر چه در عالم است از آفت و ضیاع او است تعالی
شانه بابقا و صیانت چیزها که ضد و دشمن یکدیگر اند چنانکه عناصر در موالید نگاه میدارد بترکیب و مزاج و تعدیل قوای آن و نگاه میدارد حیوانات را به پیدا کردن آلات و جوارح در ذوات آنها چنانکه
شاخها و نابها و چنگلها و مخارج از آن چنانکه اسلحه و به پیدا کردن معرفت و هدایت براست کردن آن و استعمال آن و به پیدا کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهند بقرب اعداء
آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن و هم چنین در حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه میدارد و لباب او را بالقشر و طراوت او را برطوبت
و بخارها که می روید از وی و خار مر سلاح نبات است چنانکه شاخ و ناب و چنگل سلاح حیوان و با هر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل بهوا گردد و در خبر آمده است که فرود نمی آید
قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته است که نگاه میدارد آنرا تا میرسد بمستقر خود از زمین امام غزالی گفته که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصائر بران دال است و ایشان ایمان می آرند بدان
ببصیرت نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لا یعد و لا یحصی و از جمله حفظ اوست تعالی اهل ایمان مر مؤمنان را حفظ عقاید ایشان از زیغ و زلل و صیانت عقول ایشان در توحید با فات
دلایل و براهین بر صدق دین و اقوای دلیل و برهان نور یقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را در آن قطعا دخلی نیست بزرگی گفته است که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب
که در عالم است اصلا محظور خاطر ما نیست و موجب اشکال و اختلال عقد ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان و حفظ بمعنی از بر داشتن چیزی که ضد آن
نسیان و فراموش کردنست نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم وی و ممکن نیست در ول آن از وی بسهو و نسیان تعالی است که یکی از صلحا [illegible]

میراث رسید گفت الهی مرا با این دراهم محتاج آفریده اما محافظت این حضور طلب را تفرقه میسر سازد خداوند تو حفیظی از برای من نگاه دار و هرچه بود همه را به درویشان داد پس هرگاه که او را بچیزی احتیاج می افتاد حق
تعالی آن را از غیب بوی میرسانید و چون بنده دانست که پروردگار او حفیظ است باید که از همه آفات و مخافات و از غلبه نفس و هوا پناه بحفظ و حمایت او برد بیت هرکس بخدا پناه آرد او را ز بلا نگاه
دارد و تخلق آنست که حدود و احکام شرع را نگاه دارد و جوارح را از معاصی و دل را از فکر ما سوی و سر را از ملاحظه اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فرو
ماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاه دارد المقیت خالق اقوات و رساننده آن بابدان و قوت خورش آن چیزیست که قوی
برپا ایستد بدن انسان از اطعمه و اقاتت خورش دادن و این قوت ابدان است و قوت ارواح معرفت و ایمان است و مقیت بمعنی توانا و نگاه دارنده و گواه و حاضر نیز آمده قوله تعالی وکان الله
علی کل شیء مقیتا ای مطلعا قادرا پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و معلوم می کنند که از سهل تستری پرسیدند ما القوت قال ذکر الحی الذی لایموت
و بعضی آن چنین حکایت کنند که از وی پرسیدند که قوت تو چیست گفت الله گفتند مقداری که از آن چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفتند از چیزی می پرسیم که قوام جسد با آنست گفت قوام جسد با
اگر شما الله را می شناسید و تخلق آن است که گرسنگان را طعام دهد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقتدار نماید الحسیب کافی و بسنده و جمیع کارها و حاجات
بسند آمدن چیزی احسبنی الشیء می گویند بمعنی کفانی یعنی پسنده شد مرا این چیز پس حسیب بمعنی محسب است و این وصفی است که متصور نیست ثبوت وی حقیقة مر غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت
جهت وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد چیزی را مگر الله تعالی زیرا که با واست وجود اشیا و دوام وجود و کمال وجود آنها و اسبابی که آنها را دخل است در وجود اشیا و
کمال آن همه بخلق او شده پس اوست حسیب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجالس و منادم است و وی تعالی حساب میگیرد از خلایق روز قیامت و
میشمارد بر ایشان انفاس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی شریف است از حسب بمعنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی کافی است باید که اکتفا
کند بوی و بحسن تدبیر وی توکل کند در جمیع امور بر وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که انفاس او را می شمرد و بران حساب خواهد کرد ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون
دانست که مراو راست شرف و کمال ظاهر کرد و بروی خساست نفس و دنائت آن پس تکبر نکند بذات خود و عجب نیارد با فعال خود و تخلق آنست که سبب کفایت حاجات محتاجان گردد و با نفس خود
محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود از وی و نفس خود را بمعرفت و طاعت شریف گرداند الجلیل الجلال و الجلالة بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع نعوت جلال و صفات
کمال امام غزالی گفته رحمة الله علیه کبیر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات و صفات جمیعا منسوب با دراک بصیرت که محیط بآن نتوان شد انتهی و در اصطلاح قوم ظهور
آثار صفات قهریه را جلال خوانند و ظهور آثار صفات لطفیه را جمال و جمیل نیز در اسماء الهی آمده اگرچه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل موضوع است مر صور ظاهره مدرکه ببصر را از آنچه بحسن و ملاءمت
ملائم بصر و موافق آن باشد بعد از آن نقل کرده شد بصور باطنه که مدرک به بصیرت گردد چنانکه سیرت جمیل و خلق جمیل مطلق اوست تعالی چنانکه جلیل مطلق اوست عز اسمه زیرا که هرجا که در عالم
حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پرتو از انوار ذات و آثار صفات اوست و چون بنده شناخت که جلیل بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تعظیم نکند مگر او را و دوست ندارد مگر او را و بندگی قدر او و متابعت
انوار جلال و جمال و عظمت و کبریائی او جل جلاله و عظم شانه وجود مجازی خود را در باز و گذارش آرد و نیست مطلق گردد تا هست مطلق ظهور کند چنانکه گوید شعر شرقی تغیبی اخرجنی عن وطنی اذا
تغیبت بدا و آن بدا غیبنی کم شدم در کم شدن دین منست نیستی در هستی آیین منست تو در و کم شو که تفرید این بود کم شدن کم کن که تفرید این بود و تخلق آنست که نفس خود را بصفات کمال موصوف
گرداند و صفات باطنه خود را نیک گرداند و اخلاق ذمیمه را تهذیب کند تا جلیل و جمیل گردد و خدا و خلق همه دوست دارند الکریم بزرگ و عزیز گفته اند که چون کسی را وصف بکرم کردی همه صفات نیک را
اثبات کردی و گفته اند کریم آنست که چون قادر گردد عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد بیش از امید دهد و هرگاه بوی التجا آرد او را ضائع نگذارد و از جمیع وسائل و شفعاء بی نیاز گرداند و کریم بمعنی
اکرم نیز گفته اند چنانکه جلیل بمعنی اجل داشته اند و بمعنی جواد نیز آمده و تمامه این معانی بروجه کمال خاصه ذات کریم متعال است نقل است که اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد که یا رسول الله
حساب ما را روز قیامت که کند رسول فرمود که خدای تعالی بخودی خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و تبسمی کرد پرسیدند که چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر شود عفو کند و بنده باید
که وظیفه شکر کرم و اکرام و عفو وجود که کند و دوستی این چنین کریمی در دل گیرد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود او را چیزی از آن یا همه آن بران وجه که لایق
ایشان او است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها از همه کاملتر و کریمتر و اوست اکرم الاکرمین
بعد الله تعالی و تابعان او از اولیا و علما همه اهل کرم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم الرقیب فی الصحاح رقیب نگهبان و چشم دارنده و موکل طیبی گفته رقیب حفیظ که مراقب باشد اشیا را و ملاحظه کند آنها را
پس غایب نگردد از وی مثقال ذره در زمین و نه در آسمان امام غزالی گفت رقیب علیم حفیظ پس کسی که مراعات کند چیزی را تا آنچه غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظه لازم و دائم او را رقیب خوانند پس رجوع بمعنی رقابت
بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سابقا گذشت که مهیمن را تفسیر برقیب کرده اند لیکن اخذ کرده اند در مفهوم وی مبالغه در رقابت و باین وجه فرق بود میان هر دو و وجه تعلق و تخلق ظاهر است آنکه بحسب
خود باشد خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر و تغلب نگاه دارد و دایم در نظر حق با ادب باشد و از ناشایستها پرهیز بود و بداند که وی تعالی رقیب و شاهد است در هر حال ظاهر و باطن و بداند که نفس و شیطان در کمین او نشسته
و فرصت نگاه میدارند و باعث اند و بر غفلت تا چون غافل گردد کار خود را بکنند و کین خود بکشند پس همیشه پرهیز بود از ایشان و حذر بود از مکر و تلبیس ایشان و بر بنده راههای و آمد ایشان یعنی مراقبه اینست المجیب
اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن او است جواب دهنده هرکه او را بخواند و اجابت کننده هر دعا او عطا کننده هر سوال را او است اجابت کننده دعای مضطرین بزبان قال و حال بلکه اجابت
کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه می طلبند و از جمله اجابت اوست دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را
پیش از آنکه پیدا کند ایشان را به پیدا کردن اسباب ارزاق و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان

اورا بانجاح مرام و برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و باجابت دعوت ایشان و قبول هدیهٔ ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه وسلم الواسع سعت فراخی و فراخی کردن و همه را فرا رسیدن و سعت را اضافت علم میکنند و میگویند که علم وی وسیع و محیط است بمعلومات و باحسان میکنند و میگویند احسان وی وسیع و نعمت او بسیط است و بقدرت و ملک و غنا می کنند و واسع مطلق در جمیع این صفات الله تعالی است و آنکه گویند سعت بمعنی توانگری و توانائی و دست رس است بهمین علاقه است و حق است هر کسی را که شناخت خدای و فراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را که باقی نماند در مضیق جهل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد از همه و در همه کارها التجا باو کند و در تنگیها پناه باو برد و تخلق آنست که سعی کند در سعت علوم و معارف و اخلاق و جود و سخاوت ورزد و سینه را گشاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه وارد گردد بروی از حوادث و ایذای جاهلان تنگدل نگردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس بهر نوع گشاده باشد بیت بند بردار اگر خواهی گشاد دست و دل بگشا اگر خواهی مراد الحکیم حکمت عبارتست از کمال علم و حسن عمل و اتقان و احکام علم و عمل و حکمت علم محکم را نیز گویند پس بمعنی علیم باشد بزیادت احکام و بعضی گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم میگویند کسی را که عالم باشد بحقایق اشیا و نیک داند دقائق صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنرا و کمال این معانی جز خدای عز و جل را نباشد و وی تعالی هر چه کند مقتضای حکمت و از روی دانش و بینش کند و کارهای وی از وهن و سستی منزه و مبرا است و دانا است بحقایق و دقائق اسرار و کسی که شناخت که پروردگار تعالی حکیم است بروی لازم بود که راضی گردد بحکم او و بداند که وی را در آن حکمت بالغه خواهد بود اگرچه ظاهر نگردد بروی پس اعتراض نکند و سخط نگیرد بروی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و باید که در فهم حقایق متوجه بعض اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحسین قوت عملیه و نیک داند دقائق و علوم و صناعات را از آنچه متعلق بتکمیل نفس خود بود و باید که از سفاهت و لغو پرهیزد و هیچ کاری بی باعثهٔ حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد نقل است از ذو النون مصری قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مردی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت وی شدم چهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی و همچنان واله و حیران باز گشتی و بمن هیچ التفات نکردی ازین حال تنگ آمدم گفتم ای جوانمرد مرا چهل روز است که اینجا ایستاده ام هیچ التفات بمن نمیکنی و سخنی نمی گوئی آخر مرا پندی و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفت بآن عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و با غیر حق انس مگیر و صحبت مدار و خوار را عزت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز بیت از سینه محو کن همه نام و نشان غیر الا کسیکه میدهد از وی نشان ترا الودود بضم و فتح و کسر و هم چنین وداد بکسر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید و وی تعالی دوست میدارد مومنان را و دوست میدارند ایشان او را چنانکه فرمود یحبهم و یحبونه یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر میخواهد ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند با ایشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان او را یعنی طاعت میکنند و تعظیم میکنند او را و هیبت میدارند و ذکر میکنند او را و فرموده و هو الغفور الودود اسم غفور را بر اسم ودود مقدم داشت تا عاصیان گناهکاران که آلوده غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول غبار بدست العفو و مغفرت از رخسار حال عاصیان می برافشانم و پاک میگردانم بعد از آن در دائره محبوبان و مودودان خود می درآرم بیت از من گنه آید و من آنم و ز تو کرم آید و تو آنی وجه تعلق باین اسم ظاهر است و تخلق آنست که دوست دارد اهل دین باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمان را نیز خواهد بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و کمال این اسم آنست که منع نکند او را از ایثار و احسان و غضب و حقد و ایذا پس به پیوندد با هر که ببرد از وی و عطا کند آنرا که محروم گرداند او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بروی و فرد اعلای این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم باشد و در طریقه محبان بذل مجهود نموده استقامت ورزد و دوستی دوستان او را وسیله عظمی شناسد خصوصا محبوب ترین محبوبان و محب ترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که محبت و طاعت وی عین محبت حق و طاعت او است حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را هفتاد هزار دینار از میراث پدر رسیده بود ناگاه موئی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پیدا شد آن همه مال را داد و آن موی را بخرید بیت جان دادی چند دادم جان خریدم بحمد الله عجب ارزان خریدم و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت است بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه وسلم محبت اهل بیت و منتسبان او است دوستی را دوست داری دوستش را دوست دار دوست را بر دیده دار و دیده را بر دوست دار سگی دو سه روز بر پی دوستان قدم زد صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی چون نا امید باشد پیر هری میفرماید قدس الله سره العزیز چون سنگ را بار است و سگ را دیدار عبد الله را با نومیدی چکار المجید مبالغه ماجد است فی الصراح مجد بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجد سعت کرم و امام غزالی فرموده که مجید کسیکه شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد و ثنای حق بجای آرد و شکر نعمت و عطای او فرو نگذارد و تخلق آنست که شرف و بزرگی را بتحصیل اسباب آن از علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعطا و نوال افاضه و افاده نماید الباعث بعث برانگیختن میت از گور و بیدار کردن نائم از خواب و فرستادن کسی را برای کاری و او تعالی برانگیزنده مردگان است از قبور و بیدار کننده دلهای غافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است بسوی خلق و بعضی گفته اند که برانگیزنده همتها است بر نیکو کاری پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از پیغام رسول بیزار گردد و از روز بعث و نشور یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تخلق آنست که دلهای مرده را از کوری جهل که موت اکبر است برانگیزد و بعلم که سبب حیوة ابدی است زنده گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود داعی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و قوای خود بفرستد و بسوی خلق بتعلیم و ارشاد رسل و رسائل ارسال نماید و همت را بر خیرات و مبرات بر گمارد الشهید از شهود است بمعنی حاضر آمدن یا از شهادت بمعنی گواهی دادن حق سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی دهنده است بر اعمال و احوال خلق روز قیامت و تواند که مراد شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله انه لا اله الا هو یا شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان و نصرت دادن هر رسول را که بیاید بعد از ایشان و مصدق آنچه با ایشانست چنانچه قول وی تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الآیه دال است بدان و بعضی گفته اند که شاهد بمعنی مبین نیز آمده و وی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق وحی و الهام احکام دین اسلام را و شهید بمعنی مشهود له نیز گفته اند که انبیا و اولیا و علما و ملائکه گواهی میدهند به

ذات وکمال صفات وی اگرچه از ادراک کنه ذات وصفات عاجز و قاصر اند بیت خلقی برنام تو خوانند این همه از تو جز نامی ندانستند این همه گرچه توحید تو نگوییم ما هم تو میدانی که نادانیم ما وبنده را
باید که از مراقبه حضور و اطلاع حق و از شهادت وی بر اعمال غافل نباشد و بشهادت وی بر حقیت رسول و صدق وی مصدق بود و احکام دین اسلام را متبع و بر کمال ذات و صفات وی معترف
وتخلق بمعنی اول راجع بمعنی علیم و خبیر است و بمعنی ثانی سعی کند که بتحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت دهد بر وحدانیت حق و بر میثاق انبیا کرده
تا از خواص عباد الله باشد الحق بمعنی ثابت و هست و در مقابل او است باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و هست مطلق الله تعالی است و سائر موجودات از حیثیت امکان معدوم و ناچیز
و نیستند که در حد ذات ایشان را وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است الا کل شیء ما خلا الله باطل و تفصیل کلام آن است که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی و باطل بوجهی پس
ممتنع بالذات باطل مطلق است و ممکن لذاته حق است بوجهی و باطل است بوجهی و او از جهت ذات خودش وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود و
از وجهی که بجانب مفید وجود دارد موجود است پس وی باین وجه حق است و این است معنی قول وی سبحانه کل شیء هالک الا وجهه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که
بذات خود موجود است و هر چیز وجود از وی میگیرد و آن خداست عز و جل و تعالی و تقدس و حق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقاد است و مذاهب را بدان وصف میکنند نیز نسبتی
بوجود حق دارد و باعتبار ثبوت از این جهت او را حق می گویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و اوست تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال وی از شایبه بطلان و کذب منزه و مبرا است و تخلق
آنست که متحقق گردد بنده بمتابعت حق که شریعت نبوی است صلی الله علیه و سلم تا از آن نوری و حضوری بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق گردد در وجود حق و ذکر وی و حضور وی تا متصف
گردد بمعنی حقانیت امام غزالی گفته رحمة الله علیه رحمة واسعة عبد اگرچه حق است ولیکن حق بذات خود نیست بلکه حقیت بخدا و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود باطل است اگر موجود است
حق مر او را می بود پس خطا کرد کسیکه گفت انا الحق مگر بیکی از دو تاویل یکی آنکه این مراد دارد که وی بحق است و میگویند این تاویل بعید است زیرا که لفظ دلالت ندارد بر آن دیگر آنکه این مخصوص بوی نیست بلکه
هرچه سوای او ست بحق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی بحسب شهود گنجایش غیر نماند و هر چه کلیت چیزی را تمامه او را فرو گیرد و در وی مستغرق گردد میگویند و مبالغه
میکنند که او او است و از اینجا گفته است انا من اهوی و من اهوی انا مراد استغراق و استهلاک داشته است انتهی کلام الامام ای موجود بحق و ای نور مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت و نورانیت
وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو و شهود تو و منور گردان بنور اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسما و صورة عبد الحق است حقیقة و معنی نیز گیرد و با وجود آن آگاهی و هوشیاری پیدا
آرد و از مستی و بیخودی نگاه دارد تا گوید انا عبد الحق بجای آنکه دیگری انا الحق گفته است انک علی کل شیء قدیر الوکیل وکیل آنکه کار را باوی گذارند و زمام تصرف در دست وی دهند و وی تعالی خود بجوم
کارهای بندگان را بر خود گرفته و قائم شده بامور عباد در مبدا و معاد بتحصیل هرچه بدان محتاج اند و کفایت میکند بعنایت و کرم خود مهمات همه را الا آنکه کسی توکیل و تفویض کند و وکیل گاهی وفا نمیکند قدرت
قدرت وی بامری که وکیل است در آن و وکیل مطلق آنست که امور موکول باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود باتمام آن و آن کرم و عنایت باری تعالی است پس بنده باید که بهمگی
خود را بحضرت وی سپارد و بتدبیر وی باز گذارد و بکلیت خود متوکل گردد بر وی و بسندگی کند باستعانت و استمداد وی از غیر وی بیت کار خود را بخدا باز گذار کت نمی بینم از این بهتر کار
و حقیقت توکل ثقه است بضمانت حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق است و مفهوم او عام است و تخلق آنست که در کارهای ضعیفان و فرو ماندگان سعی کند و در کفایت مهم ایشان کوشش
نماید و در انجاح مارب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گویا وکیل ایشان است و وکیل خدا گردد بر نفس خود و خصم نفس گردد در استیفای حقوق الهی و اقتضای اوامر و نواهی وی تعالی القوی
المتین قوی توانا متین استوار امام غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تامه کامله بالغه و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی از این جهت که قدرت بالغه و کامله دارد قوی است
و از حیثیت که شدید القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را بذو القوة المتین و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از عجز و ماندگی و ضعف و فرو
ماندگی منزه و مبرا است و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت است فعیل بمعنی مفعل پس در همه کار قوت و نصرت از و خواهد و خود را و همه کس را و همه چیز را مسخر و منقاد او داند و در
وقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او هراسان باشد و تخلق آنست که بر هوای نفس قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجرای احکام شرع متین
و سستی راه ندهد بیت نفس کافر کیش را بر خویشتن سلطان مکن دشمن است او هرچه فرماید که آن کن آن مکن الولی محب و ناصر و حق سبحانه محب مومنان و متقیان است و نصرت میدهد
ایشان را و وی تعالی دوست میدارد مومنان را الله ولی الذین آمنوا و ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و وی حق سبحانه متولی امور صالحان است بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بر وی و تفویض
کرده اند امور خود را بوی و متولی امور تمامه خلائق است از آنچه محتاج اند بآن از امور معاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و رحمت وی تعالی قریب است بمحسنان و اذا سالک عبادی عنی فانی
قریب پس بنده باید که بتکمیل شعب ایمان خود را شایسته نزدیه دوستی حق سبحانه گرداند و در همه کار ها مدد و نصرت از وی جوید و بر تولیت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات دل بغیر او
نکند و تخلق آنست که دوست دارد او سبحانه را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در قضای حوائج خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین اسم و نامیده شود
او را ولی الله و یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دائم دارد توفیق و نصرت او را و مخذول و مطرود نگرداند او را تا اگر قصد معصیت و بدی کند نگاهدارد او را از آن و اگر ناگاه در آن بیفتد بتوبه و انابت
زود باز آرد و در آن نگذارد این است معنی اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب و از نشان ولایت است که او را در دل دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان محل نظر حق است و چون او را در آنجا بیابد
لا بد بر توانا و بر وی نیز افتد بیت دل بدست آر که دل داری در ره فقر حاصل داری اللهم ارزقنا الحمید حمد و محمدت ستودن و ستوده شدن و او است ستاینده ذات خود و ستایش کننده صفات
خود بکلام خود در ازل و بتثبیت آیات بینات در لایزال لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک دلیل آنست و ستاینده انبیا و اولیا و مقربان است بفضیلت ایمان و احسان و عرفان و
ستوده شده است بستایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و ان من شیء الا یسبح بحمده یا حمید بمعنی مستحق جمیع محامد است که موصوف بکل کمال و عطا کننده هر نوال است و هر حمد و ثنا راجع بذات

اقدس او است وتخلق باین اسم آنست که دائم حامد حق بود در جمیع اوقات واحوال وسعی کند که متصف گردد بتحصیل کمال اعطای نوال تا محمود وممدوح گردد نزد خداوند وبندگان وی ومحمود از بندگان
کسی است که ستوده است صفات وی واخلاق وی وشمایل وی واعمال وی واقوال وی واحوال وی بی شوب نقصان وطغیان وآن سید رسل است که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه
وسلم وهرکه قریب است بدو بجهت ومقام او بر قدر تفاوت مراتب درجات قرب از انبیا واولیا وعلما وصلحا هر یک حمید است بر قدر کمال واندازه نوال خود وحمید مطلق الله است جل جلاله وعم
نواله المحصی احصا شمردن ودانستن بر سبیل استقصا واحاطه وامام غزالی المحصی را بالعالم تفسیر کرده وگفته که علم را چون اضافت کنند بمعلومات از حیثیت عدد واحاطت بدان احصا گویند ومحصی
مطلق کسی است که منکشف گردد در علم وی حد هر معلوم وعدد وی ومبلغ وی وبنده واگرچه ممکن است که احصا کند بعلم خود بعضی معلومات را ولیکن عاجز است از احصای اکثر معلومات وما اوتیتم من العلم
الا قلیلا پس محصی مطلق نیست مگر خدا عز شانه واوست که دانا است بدقایق وحقایق اشیا ومحیط است علم او بذرات کاینات واعداد آن وصفت کمال او این است که احاطه بکل شی علما واحصی کل شی عددا
وبنده باید که علم الهی را بجزئیات اعمال واحوال مراقب باشد واز حساب روز قیامت غافل نباشد ودر معاش حساب معاد برگیرد وبداند که هم چنانکه بر ترک نیکوئی تاسف خواهد بود بر ترک نیکوتر نیز
تحسر خواهد بود بیت غافل مشو که عمر عزیزت بتازه ترنیابی داوش مده که چون شد عمری دگر نیابی وتخلق عبد باین اسم بر قدر کمال اوست چنانکه در اصل صفت علم واز جمله تخلق این است که احصا کند
از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود ومحاسبه نفس کند پیش از آنکه حساب کرده شود ودر محاسبه مساهله نکند وجهد کند تا بر دقایق اعمال واحوال ظاهر وباطن خود اطلاع یابد وواقف گردد المبدی
المعید ابدا ابتدا کردن ونو آفریدن واعادت باز گردانیدن وبعد از عدم ایجاد کردن ونو بیرون آرنده صنایع وبدایع بعضی وباز گرداننده احیا بعد العدم اوست تعالی شانه وقدرت
او همه را شامل است وخود هر که را از عدم بوجود آورد بعد از اماتت احیا نیز تواند کرد بیت آنکه ما را اول از خاک آفرید اینچنین شایسته وپاک آفرید گر کند ما را پس از مردن درست نبود از قدرت بعیدتر
از نخست وگاهی معید را با اعاده پروردگار تعالی عوائد وفواید والطاف وافضال خود را که بر بنده افاضه میکند وبسبب بعضی اعذار وتقصیرات وی بعدم وانقطاع می نهد وبعفو وکرم واحسان
خود باز اعاده میفرماید نیز حمل میکنند اینچنین جاری شده است سنت الهی تعالی که میدهد ومی ستاند وباز میدهد تا قدر نعمت بشناسد وشکر میکند وبرین معنی مبدی یعنی منشی افضالات بود از وجود و
لوازم وی وموجد النعم قبل استحقاقها وبر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید ودر همه حال رضای او را جوید وشکر نعمت معاش که حیات این جهانی است سازکاری معاد که حیات آن جهانی است
بکند وتخلق آنست که سعی کند در ابدای خیرات وتاسیس حسنات واعاده آنچه منقطع شده از آن بتقصیرات وتفریطات المحیی الممیت پیدا کرداننده حیات در جسم ودور کرداننده آن از وی که احیا واماتت
صوری وجسمانی است وزنده کرداننده دلها بایمان ومعرفت ومیراننده آنها بکفر وغفلت که احیا واماتت معنوی وروحانیست اوست تعالی شانه وعم برهانه بنده باید که بشکرانه نعمت حیات مشغول
باشد وزندگانی فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید وهیچ سبب را در حیات وموت موثر حقیقی نداند وتخلق آنست که در زنده گردانیدن دل بمعارف الهیه ومیرانیدن نفس از قوت غضبیه وشهویه
سعی کند بیت حیات القلب علم فاغتنمه وموت القلب جهل فاجتنبه وزنده گردانیدن دلهای طالبان ومریدان بانوار هدایت ومیرانیدن نفوس ایشان از ظلمات غوایت که الشیخ یحیی ویمیت
نیز ازین باب است واعطای غذا بگرسنگان که سبب بقا ابدانست وکردن غزا با کافران که سبب نیستی ناپاکان است نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان است الحی زنده ازلی وابدی اوست
تعالی شانه که هرگز نمیرد وزوال وهلاک نپذیرد وحیات صفتی است که موجب علم وفعل ارادیست وهر که را ادراک وفعل ارادی نبود میت است ووی کامل مطلق آنکس است که مندرج است جمیع مدرکات
تحت ادراک وی وجمیع موجودات تحت فعل وی تا بیرون نبود هیچ مدرکی از مدرکات وی ونه هیچ مفعولی از فعل وی وآن خداست پس اوست حی مطلق وهر حی که سوای اوست حیات او بقدر ادراک
وفعل اوست وکسیکه شناخت که وی تعالی حی است که هرگز نمیرد توکل کند بروی وتوکل علی الحی الذی لا یموت وهر که اعتماد بمخلوقی کند احتمال است که وقت حاجت بمیرد وضایع گردد امید وی وتخلق
باین اسم آنست که زنده باشد بوی وبیاد وی تعالی تا هرگز نمیرد بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بیت هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما عمر قد مات قوم وهم فی الناس
احیاء القیوم قایم بذات خود وقایم دارنده وزنده کننده مرغیر خود را که ممکن ومتصور نیست اشیا را وجود وبقا جز بوی ووجود وبقای جمله موجودات بقیومیت اوست وگفته اند که قیوم مبالغه در مصلح
امور را گویند ودر اصلاح آرنده ومدبر امور عباد وبازنماینده طریق صلاح وسداد معاش ومعاد اوست وهرکه دانست که قایم باشیا ومصلح امور اوست فارغ گردد از تعب تدبیر وکد اشتغال وزندگانی براحت
کند وسایه توکل وتفویض ونصیب بنده ازین صفت بقدر استغنای اوست از ما سوی الله وامداد مردم واصلاح امور عباد الله را وگفته اند که الحی القیوم اسم اعظم است وهرکه در سجده بگوید یا حی یا قیوم برحمتک استغیث اجابت شود
او برآید الواجد وجود هستی ویافتن مطلوب ووجد وجده توانگر شدن ووی سبحانه واجب الوجود است که هیچ کمال ومراد ومقصود از وی مفقود نیست وهیچ چیز بوجود او موجود نه وغنی است علی الاطلاق که هیچ چیز
ودر هیچ کس محتاج ونیازمند نیست وهر که غیر اوست بوجهی واجد است وبوجهی دیگر فاقد وبعضی چیزها بی نیاز است وبچیزهای دیگر نیازمند وبعضی گفته اند واجد بمعنی عالم نیز آمده وهمه اشیا بصفت که است
در علم او ثابت وموجود است وفرق میان واجد وغنی وعلیم با آن تواند بود که در غنی دو چیز است وجدان آنچه میخواهد وعدم احتیاج بغیر باعتبار اول واجد وباعتبار ثانی غنی وهمچنین در علیم انکشاف است
وحصول از حیثیت اول علیم است واز حیثیت ثانی واجد والله اعلم وبنده را باید که بمراد حق باشد واحتیاج بوی دارد واز علم وی آگاه باشد وتخلق آن است که سعی کند در تحصیل آنچه لابد است از
کمالات تا واجد مراد ومقصود شود ومستغنی گردد بفضل خدا از ما سوای او وچون تو داریم بمعنی همه داریم همه الماجد بمعنی مجید است چنانکه عالم بمعنی علیم ولیکن در صیغه مجید مبالغه وتاکید است وهمه
صفات الهی تعالی بالغ وکامل است لیکن گاهی در لفظ اشعار واعلام آن میکنند وگاهی باثبات اصل معنی اکتفا مینمایند که در نفس خود کامل است احتیاج بدلالت لفظ ندارد وبیان معنی تعلق وتخلق همه در
شرح اسم المجید گذشت الواحد یکی است والوحدة یگانه شدن ووی سبحانه یکیست بذات خود ویگانه است بکمال صفات خود واین نه آن احد است که مبدا اعداد است که محدود ومنتهی است
آن حضرت سبحانه را حد ونهایت نیست وجامع اضداد اوست وواحد در عرف بدو معنی است یکی آنکه متجزی ومتبعض نباشد مانند جوهر فرد ودیگر آنکه بی مثیل ومانند بود چنانکه آفتاب که نظیر ندارد ولیکن
ممکن است که او را نظیر پیدا شود وموجودی که متفرد است بخصوص وجود خود وقابل انقسام نیست ووجود نظیر وی ممکن نیست واحد مطلق اوست ازلا وابدا وبنده گاهی واحد میشود وقتی که پیدا نشود

مراد از ابنای جنس وی نظیر در خصلتی از خصال در وقتی از اوقات باوجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر موجود است پس واحد علی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خدای تعالی واحد است در صفات کمال که شریک نه
ندارد باید که متوحد گردد و دگر بوی و شریک نگرداند غیر او را در و و تخلق بدان اسم آن است که سعی کند که متوحد و یگانه گردد در فضل و کمال نسبت بجنسیکه ممکن است توحد نسبت بوی و باید که متوحد باشد در عبودیت
چنانکه متوحد است وی سبحانه در الوهیت و بهمت و یکروی و یکدل متوجه حضرت واحد گردد تا بفیض وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در لجه توحید یکی گوید یکی داند و یکی بیند و یکی جوید و هر چه بیند از و
بیند و از و داند بیت از همه آن یکی و جهان جلوه‌ام بباد چه‌ایم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است نقل است که شبلی قدس الله سره العزیز بنده و کان فقاعی گذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماند فقص آمد
و فریاد میکرد که یکی بود جز یکی بدانکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی و دعوات بیهقی و شرح السنه اسم الاحد نیامده است ولیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق می نهند میان این هر دو
که احد باعتبار ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته‌اند و گاهی میگویند که واحد بمعنی عدیم التجزی که اجزا ندارد و واحد عدیم الشئی که نظیر ندارد والصمد سیدیست که قصد کرده میشود در کل
او و بجمیع مطالب در غایت آمده و از صمد بمعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد بمعنی مصمد که میان تهی نباشد و نعت است در مصمت پس بنده باید که همیشه بقصد
درگاه وی تعالی پوید و جمیع مقاصد و مآرب از وی جوید و او را از جمیع نقائص و آفات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و روی از وی بجانب دیگر نگرداند و تخلق باین اسم آنکه در کارسازی نیاز ابنا
و برآوردن حاجات طالبان سعی نماید و از رذائل اخلاق و از احتیاج بلذات و شهوات نفوس باشد تا مقصد و مرجع بندگان خدا شود در جمیع حاجات و محفوظ و معصوم گردد از تمامه آفات و راسخ و صلب
بود در رعایت احکام دین و متمکن و مستقیم گردد در طریق علم و یقین القادر المقتدر قدر و قدرت و اقتدار و مقدرت توانستن و توانائی و قادر و مقتدر بمعنی خداوند قدرت و در مقتدر مبالغه
است و قادر آنکسی است که اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و قدرت عبارتست ازین معنی که موجود میشود بوی ممکن بر وفق ارادت و قادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر موجود را اختراعی که یگانه باشد بوی
و مستغنی باشد در آن از معاونت غیر و آن خداست جل جلاله و اما عبد را قدرتی هست بقادر گردانیدن حق مر او را فی الجمله بر بعضی اشیا در بعضی احوال قدرتی ناقص و محتاج بجهات بنده تابع است بقدرت
خدا پس سزاوار است که گفته نشود او را قادر مگر بصورت مجاز مقید پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه پس کسی که شناخت که او ست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هر چه خواهد اگر خواهد نیست را
هست گرداند و اگر خواهد هست را نیست گرداند همیشه خائف باشد از قهر وی و امیدوار بود بلطف وی و تسلیم بود بحکم و ارادت وی و نیز چون دانست که مولی قادر است بر انتقام ترک کند انتقام
کشیدن از هر که ظلم کرده یا رنجانیده او را باعتقاد آنکه قدرتست حق و انتقام وی باشد و اتم است از انتقام کشیدن وی برای نفس و تخلق باین اسم آنست که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات و بر منع شیطان
از غوایات و باز داشتن طبع و هوا از میل بشهوات و لذات المقدم المؤخر بکسر دال و کسر خا تقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افکندن او است عز و علا که پیش کرده دوستان خود را به
نزدیک گردانیدن از درگاه عزت خود و راه نمودن بجناب قرب خویش و پس افکندن دشمنان دین را به دور افکندن از لطف خود و پرده افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را
که نزدیک گردانید پیش کرد او را و کسی را که دور گردانید پس افکند از شرف و رتبه و تقدیم و تاخیر گاهی در مکان میباشد و گاهی در زمان و گاهی بشرف و رتبه می باشد و رتبه همه از خداست آدم علیه
السلام را درین جهان تقدیم کرد و محمد را صلی الله علیه و سلم تاخیر و در آن جهان بر عکس و همچنین حال امم سابقه بنسبت با امت محمدیه چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون و در قرآن مجید فرمود و
السابقون السابقون اولئک المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود متبری گردد و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقتصر گرداند و تخلق باین
اسم آنست که تقدیم کند خود را بمسابقت و مسارعت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان را که مناع خیراند و نیز مقدم و معظم دارد هر که را خدای تعالی مقدم کرده و مقرب
گردانیده و موخر و محقر دارد هر که را وی سبحانه تاخیر کرده و دور افکنده الاول الآخر اولیست ازلی که وجود او را ابتدای و هستی او را افتتاحی نیست و آخریست دایمی ابدی که بقای او را نهایتی نی و دوام
او را انقضائی نی یا سابق است بر اشیا بوجود کان الله و لم یکن معه شیء و آخری است باقی بعد فنای خلق کل من علیها فان و یبقی وجه ربک یا ازل است بوجود و آخر است بسلوک و از و ست
مبدا اول و بسوی او ست مرجع آخر یا اول است باحسان و آخر است بغفران یا اول است که بهدایت و احسان عارفان را بجائی خود شتاب شناسا گردانید و آخر است که باکمال
لطف و اتمام کار ایشان تمام ساخت پس اولیست بابتدای عرف و آخر است باکمال لطف پس کسیکه هدایت کرد در ابتدا او ست که کفایت میکند در انتها الظاهر الباطن ظاهر است
که پیداست وجود و هستی او بآیات باهره در ارض و سما و باطنی است که محتجب است کنه ذات مقدس او بحجاب جلال و کبریا یا ظاهر است بنعمت و باطن است برحمت ظاهر است بقدرت
باطن است از فکرت ظاهر است بر بصائر باطن است از ابصار ظاهر است بی اقتراب باطن است بی حجاب چه خفای او از جهت شدت ظهور او است و ظهور او بسبب بطون او و نور او
حجاب نور او ست فسبحان من خفی لشدة ظهوره و احتجب بنوره پس او ست ظاهری که نیست ظاهرتر از وی و باطنی است که نیست باطن تر از وی و حظ بنده ازین اسما آن است که
اهتمام کند بشان خود و فکر کند در اول خود و تدبر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و فنای آنرا بداند و دل بران ننهد و بنظر تدبر از ظاهر اشیا بشناخت صانع پی برد و در کار دین
سابق و اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر بود و باحکام شریعت ظاهر بود و باسرار حقیقت باطن و ظاهر باخلائق و باطن با خدا چنانکه گفته‌اند الصوفی کائن و باین است بیت هو الاول هو الآخر هو الظاهر
هو الباطن بغیر از هو و یا من هو دگر چیزی نمیدانم الوالی ولایت بالکسر تصرف کردن و دست یافتن و ولایت بالفتح یاری کردن و پادشاهی راندن و سیبویه گفته که ولایت بفتح مصدر است
و بکسر اسم و والی کسی است که متولی شود امور او مالک بود جمهور را و ولایت مشعر است بتدبیر و قدرت و فعل تا این معنی جمع نشود اسم والی اطلاق نکنند و والی امور علی الاطلاق این نیست مگر
الله سبحانه که متفرد است بتدبیر آن اولا و منفذ احکام است در آن ثانیا و قائم است بوی با دامت و ابقا ثالثا و بنده باید که با طاعت امر و فرمان برداری باری تعالی لازم دارد و مملکت
وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از غارتگران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الهی و بحکم وی والی مملکت وجود خود شود و حاکم در آن باشد المتعالی بلند قدر بر جمیع ولات
و والا از مساس نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ابلغ از اعلی است و معنی تعلق و تخلق آنچه آنجا مذکور شد البر بکسر با نیکوی کننده و نقیح بانیکوی کردن و بحقیقت نیکوئی کننده و احسان نماینده

او است جل جلاله و عم نواله و هیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکه او ست سبحانه متولی آن و تفضیل بر خدا و احسان وی بر خلق از حد حصر و بیان بیرون است و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بنده باید که
شکر نعمت و مبرت خدا بجا آرد و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصاً بمادر و پدر و اقارب و همسایها و سایر اهل حقوق و مستحقان بلکه بغیر مستحقان نیز و آورده اند که شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی مالی آورد از غیر مال زکوة و گفت مستحق از نامستحق نمیدانم و نیز میان اینها نمیدانم و تمیز میان اینها نمیتوانم بهر که فرمائی بدهم فرمود بده مستحق را و غیر مستحق را تا بدهد خدای تعالی ترا نیز آنچه مستحق
آنی و مستحق آن نه التواب توبه بازگشتن از گناه و اصل معنی توبه رجوع است چون نسبت به بنده کنند رجوع از معصیت مراد دارند و اگر بپروردگار نسبت کنند رجوع برحمت و توفیق اراده نمایند
و وی تعالی نیز پیدا میکند اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را بآن و بیدار میکند از خواب غفلت بتخویفات و تحذیرات و تنبیهات بر وخامت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده بتوبه
و ندامت و رجوع میکند وی سبحانه بتفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرموده ثم تاب علیهم لیتوبوا توبه کنیم و بشکنیم توبه دهی و بشکنیم و بنده باید که دایم در امید نه بندد
و در نومیدی بر بندد و از جناب حق توبه طلب دارد و از گناهان پشیمان گردد و گوش عبرت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت را امتثال کند حکایت عیسی ابن عیسی وزیر با کوکبه سواران
میر از خلق را چنانکه عادت است میرسید دید این کیست زالی برهگذاری نشسته بود گفت چند گوید این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی بشنید و از آنجا
خود بازگشت و ترک وزارت کرده بدولت توبه مشرف شد و بمکه مبارک مجاور گشت و تخلق آنست که از زلات بندگان اعراض کند و اگر اعتذار نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع
نماید و هر که بعد از نماز چاشت صد بار بگوید اللهم اغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم گناهان وی آمرزیده شود کذا جاء فی کتب الحدیث المنتقم انتقام بعقوبت پاداش کردن و یکی از صفات
حق سبحانه انتقام است ان الله عزیز ذو انتقام و این بعد از انذار و امهال باشد و اغلظ است از معاجلت و مسارعت و وی سبحانه انتقام میکند و عقوبت میکند کفار و متمردان را بسلب کفر و کردن
کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد بخشد پس بنده را باید که از انتقام حق پرحذر باشد و از معاصی مجتنب و متحاشی و تخلق آنست که در حفظ حدود شرع و احکام آن مساهله
و مداهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و سزای او آنست که چون ارتکاب معصیت کند یا در عبادت تقصیری نماید انتقام از و کشد و عقوبت کند بایزید
بسطامی گفت که نفس من تکاسلی کرد در شبی از شبها از ورد پس عقاب کردم او را و او را منع کردم از آب خوردن یکسال العفو محو کننده سیئات و درگذرنده از معاصی قریب بمعنی غفور است ولیکن ابلغ است
از آن زیرا که غفران مبنی از معنی ستر و کتمان است پس غفار بمعنی پوشنده گناهان است و عفو مشعر بمحو و اعدام است و بنده هرچند گنه کار بود بعفو پروردگار امیدوار بود پس دست رد بر پیشانی هیچ مجرم
نباید نهاد و شاید که مولی کریم بخشد باقامت حد شرع و حکم دین بیت رو مکن بد را چه دانی در ازل نام او در نامه نیکان بود ور رود بر جای نیکان این کمان بر تو در روز جزا تاوان بود و تخلق آنکه
تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا در جمله الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس در آید الرؤف رافت شدت رحمت و غلبه آن و بعضی گفته اند رافت احسانی است
که مبدا آن شفقت محض است و رحمت احسانی است که مبدا آن حاجت کسی است که احسان کرده بوی و وی تعالی مهربانست بر بندگان بارسال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است
از اسباب عقوبت الهی و عصمت از زلت ابلغ است از غفران معصیت پس رافت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت مالک
الملک نافذ است حکم او و مشیت او در مملکت وی بایجاد و اعدام و ابقا و افنا و وجه تعلق و تخلق در شرح اسم الملک گذشت ذو الجلال والاکرام آنکه هر جلال و هر کمال ثابت است مر او را
و هر کرامت و هر مکرمت صادر است از وی جل جلاله و عم نواله پس جلال صفت ذات او ست و کرامت فعل او ست که فائض است از وی بر بندگان و انواع اکرام او بندگان را خارج
از دائره حصر و ثنا است و مجمل آن در ضمن قول وی ولقد کرمنا بنی آدم وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور است و هر که جلال خدا را شناخت تذلل نماید بدرگاه وی و هر که اکرام او را دید
شکر گوید مر او را پس خدمت نکند مر غیر او را و سوال نکند از غیر وی و تخلق آنست که تحصیل کند مر نفس خود را جلالی و شرفی و کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لایق و سزاوار است المقسط
قسوط جور و بیداد وی و اقساط عدل و داد گستردن و مقسط عادل که انصاف میگیرد مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم هر دو از یکدیگر خشنود گرداند چنانکه در حدیث
آمده است و شرح این در اسم العدل گذشت الجامع جمع کرد آورده و گرد آرنده خلق متماثلات چنانچه آدمیان بر روی زمین و برانگیزنده ایشان در محشر و متباینات هیچو جمع میان آسمانها
و کوکبها و هوا و زمین و دریا و حیوانات و نباتات و جماد و معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال والوان و طعوم و اوصاف اند و همه را در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده و هم چنین جمع
کرده در حیوانات میان استخوان و پی و رگ و مغز و سایر اجزای حیوان و جمع کرده میان متضادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ وجوه جمع است و جمع کرده دلهای عارفان را بشهود
تقدیر تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه و رویت وسایط و حادثات و جمع کرده هموم ایشان را در طلب خود و دلهای ایشان را بذکر خود الا بذکر الله تطمئن القلوب و جمع کرده فضایل و کمالات در انبیاء و
اولیا و علما جمع کرده در بعضی از کمل اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کرده فضائل اولین و آخرین در سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و اصحابه و اتباعه اجمعین بنده باید که تامل
و تفکر کند در اجتماع صنائع و بدائع الهی و افعال غیر متناهیه او و تخلق آنست که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه و جسمانیه و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیده و اخلاق گزیده و در وظایف عبادات
و اوراد و خیرات و مبرات و سایر فضایل و کمالات و سعی کند در جمع هم و سکون قلب و جمعیت مع الله بیت در جمعیت کوش تا همه ذات شوی ترسم که پراکنده شوی هات شوی الغنی المغنی غنا بی نیاز شدن و اغنا
بی نیاز گردانیدن و وی تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز است و با وجود آن بی نیاز گردانیده است دیگران را از بندگان خود ولیکن آنکه غنی کرده باغنای غیر غنی مطلق
نخواهد بود و فرضا اگر از امثال خود غنی گردد بمغنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالی و تقدس یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است
نیاز بحضرت او برده چون دانست که بی نیاز گرداننده است طمع از همه قطع کند و سوال نکند مگر از وی و روی نیاز دگر بوی و از خلق بی نیاز گردد و متخلق باسم غنی گردد و باز چون نیازمند از دست
گیرد و آنچه تواند در رفع احتیاج ایشان کند و آنچه از فضل نعمت غنی نزد او است به فقرا و مساکین افاضه کند و از سوال بی نیاز گرداند خلق را باسم المغنی نیز باید المعطی المانع هر کرا هر چه خواهد بدهد و هر کرا

نه بدانکه لا مانع لما اعطی ولا معطی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی معطی و مانع است بعطای او امیدوار بود و از منع وی خایف. تخلق آنکه صالحان و مستحقان را اعطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا طلب
ورع را از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را برین روایت تفسیر میکنند بر اسباب هلاک و
نقصان در ابدان و ادیان بخلق عقل و وضع شرع و باین معنی راجع و آیل بمعنی الحفیظ میشود چه منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم او است و حاصل میشود حفظ بی و لیکن منع را اضافت
بسبب مهلک میکنند و حفظ را اضافت بمحروس از هلاک مینمایند و مقصود از منع و غایت وی حفظ است پس هرچه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تعلق تخلق مذکور شده در اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق
میان این دو معنی آنست که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی منع از بلا الطف ظاهر است از ضد او کاهی منع از عطا نیز لطف میباشد و لیکن خفی و منع میکند وی سبحانه آرزوهای و شهوتها را
از نفس کسی که میخواهد مخصوص میکرداند بفضل و کرامت خود و از اهل خصوص کرداند و منع ارادات و اختیارات را از قلب کسیکه میخواهد خالص کرداند او را برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلند تر است
و بنده چون دانست که مولی تعالی اسباب هلاک و نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد شکر گوید حق را برین نعمت و تخلق آنکه مانع آید و دور باشد از تطرق فساد و هلاک بخود و باهل صلاح نگاه دارد
و دین را و اهل دین را از آفات و مخافات الضار النافع خالق خیر و شر و نفع و ضر او است تعالی و آفریننده درد و دوا و رنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری او ست تعالی گمان نبرد که درد از نافع ذات
خود است و زهر مهلک بنفس خود و طعام بنفس خود سیر میکرداند و آب بذات خود سیراب میسازد اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت بران جاری شده که وی سبحانه اینها را اسباب ساخته
است و بواسطه اینها خلق میکند اگر خواهد بی اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین کل اجزای عالم از علویات و سفلیات و وسایط و اسباب مسخر قدرت کامله تامه باری تعالی اند و همه اینها نسبت
بقدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب اند بی توقف و قدرت صنعتی است شامل اکثر صفات خصوصا صفات فعلیه و فرق بعموم و خصوص و جهات و حیثیات است و بنده باید که ضرر و نفع همه از حق تعالی داند
و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضای الهی مستسلم کردد و تفویض امور بوی کند و زندگانی کند وی با خلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند که موسی علیه السلام از درد دندان بحضرت
حق تعالی [illegible] حکم شد که فلان کیاه بر دندان نه تا آرام گیرد کیاه بر دندان مبارک نهاد و آرام گرفت بعد از مدتی باز دندان درد کرد هم از ان کیاه بر دندان نهاد و درد زیاده گشت گفت الهی این همان کیاه است که تعلیم
فرموده خطاب با عتاب در رسید که آن کرت توجه بجناب ما کردی شفا دادیم و این کرت توجه بکیاه کردی درد را زیاده کردانیدیم تا بدانی که شفا دهنده مائیم نه کیاه و تخلق آنست که امر الهی و حکم شریعت ضرر رساند
و زجر کند دشمنان دین را و نفع رساند و یاری دهد دوستان را تا بمقتضای ارادت و امر بر و عمل کند که جمع میان حقیقت و شریعت این است النور نور در عرف عام بمعنی روشنی است و نور در اسم
الهی تعالی بمعنی منور و وی تعالی روشن کرداننده سموات است بکواکب و سیارات و روشن کرداننده زمین بانبیا و اولیا و علما و مومنین و مومنات و بساتین و ریاحین و روشن کرداننده دلهای مومنان
و عارفانست بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و نزد خواص نور عبارتست از چیزیکه ظاهر تر بود بر خود و ظاهر کننده غیر خود را و چون مقابله کرده شود
وجود را بعدم ظهور مر وجود را باشد و خفا مر عدم را و هیچ چیز باریکتر از عدم نیست پس کسیکه بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آرنده باشد ماهیات را از ظلمت عدم سزاوارتر است از غیر خود
که نامیده شود او را نور و وجود نوریست که فائض است بر جمله اشیا و وجود همه از نور ذات او ست الله نور السموات والارض و درین مسئله رساله در تفسیر این کریمه بظهور آمده است که متکفل
ابراز اسرار و اظهار انوار شده است و بالله التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس برآمده و اقتباس انوار از مشکات هدایات و مصباح شریعت نموده بنور علم و عمل نیک از تمیز
نماید و خواطر شیطانی و نفسانی را از ملکانی و رحمانی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که نتیجه علم نباشد اگرچه آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرو گذاشت
کذ حقیقت نور بدل او فرو نیاید و تخلق آنست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و مظهر باشد احکام دین را و بریاضت و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و بفنا در نور الانوار فنای
ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده عین نور کردد اللهم اعطنی نورا و اعظم لی نورا و اجعلنی نورا الهادی هدایت راه نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن راه نمای همه راهروان
او است هر که راه دنیا میرود راه نما او ست و آنکه راه عقبی میرود رهبر او ست و آنکه راه وصول بجناب قرب وی میرود هادی بخدمات عنایات اوست بیت که نه چراغ لطف تو راه نماید از کرم
قافلهای شب روان پی نبرد بمنزلی و انواع هدایت پروردگار تعالی را حصر نیست الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی چنانکه طفل را بمجرد برآمدن از شکم مکیدن پستان هدایت کرد و جوجه را بمجرد برآمدن
از بیضه بچیدن دانه راه نمود و مکس شهد را به بنا نمودن خانه بر شکل مسدس که موافق ترین اشکال است بوی هدایت فرمود و شرح این دور دراز است و افضل و اعظم هدایت راه نمودنست بطرق (?)
که موصل بجنات نعیم و رویت وجه کریم او ست و ابداع کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب هدایاست بطاعت و بمعرفت و بهره مند ترین بندگان تعلق و تخلق
باین اسم انبیا و اولیا و علما اند که هادی خلائق اند بصراط مستقیم و طریق قویم خصوصا سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی اله و اصحابه و اتباعه هداة طریق الحق و محیی علوم الدین اللهم وفقنا و
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و ذو النون مصری گفت قدس سره سه چیز از اخلاق عارفان است [illegible] کان را کشادن با تازه آوردن و نعمتهای
حق تعالی [illegible] و دادن و بزبان توحید مسلمانان الخ راه نمودن یعنی روی دل ایشان از دنیا بدین و از معاش و معاد آوردن البدیع بی مثل و مانند و هر که در ذات و صفات و افعال بی مثل
و مانند است آن بدیع مطلق است و آن جز باری تعالی کسی نیست و بدیع بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آرنده نیز دارند و بهردو تفسیر کرده شده است قول وی سبحانه تعالی بدیع السموات والارض و بنده
باید که در هر چه از بدایع و صنایع نظر کند دل بخدای بی مثل و مانند که مبدع او است برد و از حدوث حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن نو ماه و هلال
قریب العهد من بی اثر آن معرفت است و هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم بر وجه بی مثلی و بی نظیری یا نو پدید آرنده است چیز را از امور راجع بصنعت کال جمیع اوصاف
با نه مصر خود او را بدیع کویند و ابداع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و او ست فرد کامل واحد در اتصاف بصفات حق و تخلق باسمای وی تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را
مثل و نظیر نیست اللهم صل و سلم علی محمد بعدد کل ذرة شعر منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم بعدد من الصلوات افضلها و من التحیات اشفاها و اکملها الباقی دایم الوجود که

هرگز فنا نپذیرد و بنده باید که در پرتو بقای حق از خود فانی شود و دل از تعلق بما سوای او نگاه دارد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل کمالاتی که باقی ماند تا آن در ین جهان و در آن عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بحیات ابدی الوارث مراد بوارث باقی بعد فنای موجودات که تمامهٔ املاک فانی ملاک بعد فنای ملاک راجع بوی گردد و بوی رسد و این نظیر بظاهر است و الا او ست ملک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدل ملک و ملکوت و تمامه ملک و ملکوت مر او راست بی شریک و همتا و همه ارباب بصائر همیشه ندای لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بگوش هوش میشنوند جل جلاله و عظم شانه پس بنده را باید که در بند مال و میراث نباشد و داند که همه گذاشتنی است و از وی باز داشتنی است موتوا قبل ان تموتوا از شعار عارفان است بیت دل برین منزل فانی چه نهی رخت بر بند که انا لله و تخلق آن است که تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد الرشید رشد در لغت بسامان و براه شدن بر خلاف غی و رشید آنکه اقوال او بر نهج رشاد و افعال و بر سنن صواب بود و احکام او بر طرز اتقان و احکام و خلل و زلل بهیچ کار او راه نیابد و همه تدبیرات او منساق بغایات گردد و بر سنن سداد بی استرشاد و بی استشاره و گفته اند که رشید اینجا بمعنی مرشد است که بندگان را بمقاصد دین و دنیا و مبدا و معاد بکتاب و شریعت بطریق ارشاد و سداد خوانده است و وجه تعلق و تخلق ظاهر است الصبور صبور در لغت شکیبائی کردن و صبور آنکه در گرفت گناهکاران شتابی نکند و در عقوبت انتقام ایشان تعجیل نورزد و صبور نزدیک بمعنی حلیم است و فرق آن است که صبور مشعر است بآنکه اگرچه اکنون صبر کرد و لیکن در آخرت میگیرد و حلیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صبور خوف عذاب غالب است و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبر دهنده است و صبر دهنده بر مشقت ادای عبادت او ست سبحانه و بنده باید که در جمیع بلاها و محنتها و فرقتها صبر از وی خواهد و از [illegible] وی دور باشد حکایت آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکه معظمه بودم درویشی دیدم که بمسجد حرام در آمد و طواف کرد و رقعهٔ از جیب بیرون آورد و در وی نگریست و برفت روز دیگر همچنان کرد و برفت چند روز مراقب حال او بودم بر همان منوال می آمد و میرفت روزی در آمد و طواف کرد و در رقعه نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد برخاستم و رقعه را دیدم نوشته بود و اصبر لحکم ربک فانک باعیننا و تخلق آن است که در هیچکاری سبکی و شتابی نکند و آرام و تمکین ورزد و در رنج فراق پناه با امید وصال برد و در اشتیاق با ذکر محبوب درمان کند تا بمقصود برسد و مظفر و منصور گردد ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون یکی از مشایخ گفته است جام صبر بیاشام اگر کشته شوی شهید شوی و اگر زنده مانی سعید باشی بیت صبری کنیم تا کرم او چه میکند با این دل شکسته غم او چه میکند عیسی دم است نفس و هوا پیش او بکش و انگه نظاره کن که دم او چه میکند تمام شد شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث وارد و یافته رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود والبیهقی فی الدعوات الکبیر و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است وقال الترمذی و گفته است ترمذی هذا حدیث غریب و در روایت ابی هریره غیر این اسما نیز آمده چنانکه الاحد المنعم الرب المعطی یا در بدل بعضی ازین اسما یا زیاده بران و برین تقدیر زیاده بر نود و نه میشود و حق آنست که اسمای الهی در کتاب و سنت زیاده بر آن آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منحصر در نود و نه نیست مگر باعتبار اختصاص بخاصیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد والله اعلم و عن بریدة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول روایت است از بریده اسلمی که آن حضرت شنید مردی را که میگفت اللهم انی اسألک بانک لا اله الا انت انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد خداوندا من میطلبم از تو بوسیلهٔ این که تو خدائی یگانه که قصد کرده میشود بسوی وی در تمامهٔ حوائج آن کسی که نزاید و نزائیده شده و نیست مر او را همتا هیچ یکی فقال پس گفت آن حضرت دعا الله باسمه الاعظم خواند آن مرد خدا را بنام وی بزرگترین است از همه نامها الذی اذا سئل به اعطی آن نامیکه چون خواسته شود بآن نام میدهد خدای تعالی آن خواسته شده را واذا دعی به اجاب و چون دعا کرده شود بان نام قبول میکند دعا را و اینجا فرق نهاده اند در سوال و دعا سوال طلبیدن و خواستن است چنانکه گوید اللهم اعطنی و اعطا دادن آن و دعا خواندن و ندا کردن است چنانکه گوید یا الله و اجابت قبول آن چنانکه فرماید لبیک عبدی و سوال و دعا بمعنی یکدیگر نیز می آیند رواه الترمذی و ابو داود و بدانکه تحقیق وارد شده است اقوال مختلفه از علما در اسم اعظم و ذکر کرده است سیوطی در رساله مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم که بعضی بر آنند که اسمای الهی همه اعظم اند روا نیست تفضیل بعضی از آنها بر بعضی و نسبت کرده میشود این قول را بشیخ ابو الحسن اشعری و قاضی ابوبکر باقلانی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا که ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد باسم اعظم عظیم است و طبرانی گفته است که اختلاف کرده شده است در تعیین اسم اعظم و نزد من آنست که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این اسم اعظم است و بسی دیگر از وی اعظم نیست و گویا که وی قایل است که همه اسما اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم کرد و ابن حبان گفته که اعظمیتی که وارد شده است در اخبار مراد بان مزید ثواب است مر داعی را بدان و مثل این معنی در آیات قرآنی نیز جاریست که قرائت بعضی آیات موجب مزید ثواب است اگرچه در حد ذات همه عظیم اند که کلام خدا اند و بعضی گفته اند که تعیین آن در علم الهی است جز وی کسی نداند چنانکه در لیلة القدر و ساعة الجمعه گفته اند و بعضی تعیین نیز کرده اند نظر بظاهر احادیثی که وارد شده است دران یکی از آن حدیث بریده است که مذکور شد که اسم اعظم الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کرده که وی گفته است که این قول ارجح است از حیثیت سند از هر چه وارد شده است درین باب و دیگر حدیث انس است که مولف گفته و عن انس قال کنت جالسا مع النبی گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی المسجد در مسجد و رجل یصلی و حال آنکه مردی نماز میگذارد فقال پس گفت آن مرد اللهم انی اسألک بان لک الحمد خداوندا سوال میکنم من بوسیلهٔ آنکه مر تر است همه ستایشها لا اله الا انت نیست هیچ معبود بحق مگر تو الحنان المنان مهربان نعمت دهنده بدیع السموات والارض یا ذا الجلال و الاکرام یا حی یا قیوم و معانی اینها در ذکر اسما گذشت اسألک سوال میکنم ترا فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطی رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجه دیگر حدیث اسما که مولف گفت و عن اسماء بنت یزید صحابیهٔ جلیلهٔ انصاریه از خداوندان عقل و دین حاضر شد غزوه تبوک را و کشت نه کافر را بچوب خیمه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اسم الله الاعظم فی هاتین الآیتین گفت آن حضرت اسم اعظم درین دو آیت است والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و فاتحه آل عمران و در اول سورهٔ آل عمران که این است الم الله لا اله الا هو الحی القیوم رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه والدارمی

پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم والحی القیوم باشد وعن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة ذی النون اذ دعا ربه وهو فی بطن الحوت
دعای یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که دعا کرد و حال آنکه در شکم ماهی بود که دعا این است لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین لم یدع بها رجل مسلم فی شیئ و دعا نکرد
بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیزی الا استجاب له مگر آنکه قبول کرد خدای تعالی دعای او را رواه احمد والترمذی پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
اگرچه صریح در حدیث نظر نمود که این اسم اعظم است و لیکن استجابت دعا ختم نشانی از خواص اسم اعظم است بار عایت آداب و شروط که قرار یافته است و در بعضی روایات صریح نیز آمده الفصل
الثالث عن بریدة رضی الله عنه قال دخلت مع رسول الله گفت بریده در آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم المسجد عشاء مسجد را در وقت عشا فاذا رجل یقرأ
ویرفع صوته پس ناگاه مردی میخواند و بلند میکند آواز خود را فقلت پس گفتم من یا رسول الله اتقول هذا مراء ا میگوئی تو که این مرد ریائی است قال بل مؤمن منیب گفت آن حضرت بلکه مسلمان رجوع
کننده بخدای و روی آرنده با واست قال گفت بریده وابو موسی الاشعری یقرأ ویرفع صوته ابو موسی اشعری میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد که در صدد حدیث مذکور بود ابو
موسی بود فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتسمع لقراءته میشنید قرات او را و گوش می نهاد آنرا ثم جلس ابو موسی یدعو پس نشست ابو موسی اشعری
در حالیکه دعا میکند فقال پس گفت اللهم انی اشهدك انك انت الله خداوندا من گواه میگیرم ترا که توئی خدا لا اله الا انت نیست معبود بحق مگر تو احد الصمد و در روایت
برفع آمده لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقد سأل الله باسمه الذی اذا سئل به اعطی واذا دعی
به اجاب قلت گفت بریده گفتم من یا رسول الله اخبره بما سمعت منك آیا خبر دهم من ابو موسی را بچیزی که شنیدم از تو قال نعم گفت آن حضرت آری خبر ده او را فاخبرته بقول
رسول الله پس خبر دادم من او را بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق پس گفت ابو موسی مر ترا امروز مرا برادر دوستی حدثتنی بحدیث رسول الله
حدیث کردی تو مرا بحدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی این حدیث که در وی بشارت استجابت است اما مطلق حدیث آورد و اشارت کرد که موجب اخوت و صداقت مجرد حدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم است رواه رزین آنچه مولف آورده از احادیث این است و درینجا اقوال دیگر است بعضی بسم الله الرحمن الرحیم گفته و بعضی الله گفته اند روایت کرد ابن ابی
حاتم از جابر بن زید بعضی هو گفته و بعضی الحی القیوم و بعضی مالک الملک و بعضی کلمه توحید و بعضی الله لا اله الا هو رب العرش العظیم و فخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین رضی الله
عنه که وی سوال کرد از حضرت عزت که تعلیم کند ورا اسم اعظم پس نمود او را در خواب که اسم اعظم لا اله الا الله است و بعضی گفته اند که اسم اعظم مخفی است در اسمای حسنی و موید است این قول را
حدیث عائشه که وی چون دعا کرد و بعضی اسمای حسنی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم اسم اعظم درین اسما است که دعا کردی بهان و بعضی اللهم گفته اند زرکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل
کرده که گفته اند که هر کسیکه اللهم گفت دعا کرد خدا را بجمیع اسما و مثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی الم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از
اسمای الهی که بخواند او را بدان بنده بطریق حضور و استغراق چنانکه در باطن او در ان حالت غیر حق تعالی نباشد هر گاه این حالت دست داد مستجاب شد دعای او البته و این قول از امام جعفر
سلام الله علیه و علی آبائه الکرام و از شیخ جنید و غیر وی رضی الله عنهم منقول است و ابن نعیم در حلیه از بایزید بسطامی آورده که شخصی از وی از اسم اعظم سوال کرد فرمود آنرا حدی محدود
نیست آن فراغ قلب تست بوحدانیت حق و چون بانجا ل باشی قصد کن بهر اسمی که باشد میروی بوی بمشرق و مغرب و از ابی سلیمان دارانی آورده که گفت پرسیدم بعضی مشایخ را از اسم
اعظم گفت دل خود را می شناسی گفتم نعم گفت وقتی که بینی دل خود را که اقبال کرده بخدا و رقیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم است و از ابی الربیع سایح آورده که پرسید از وی مردی
که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا و گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم از عارف همچو کن است از پروردگار تعالی و تقدس والله اعلم
باب ثواب التسبیح والتحمید والتهلیل والتکبیر تسبیح بپاکی تنزیه کردن و بپاکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و مکرر و باین معنی است اشتقاق محمد که محمود است مکرر و تکبیر بزرگ
گردانیدن و تهلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث است که وارد شده است در ثواب سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و تهلیل مشتق از لا اله الا الله است و عرب چون
بسیار کرد استعمال ایشان دو کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را ببعض حروف کلمه دیگر مثل حمدله و حوقله و بسمله و میگویند هیلل الرجل و هلل وقتی که گوید لا اله الا الله و حیعل وقتی که گوید حی علی الفلاح الفصل
الاول عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع فاضلتر و زیاده
تر از روی ثواب چهار کلمه اند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وفی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر لا یضرك بایهن بدأت زیان نمیکند ترا بهر کدام ازین کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل است در افاده مقصود که جلال حق و کمال اوست و تقدیم و تاخیر دران تفاوت
نمیکند و لیکن این ترتیب را معانی متناسبه است زیرا که ناظر در معرفت خدا بحسب تنزیه وی می یابد بعد از ان منحصر می یابد نعم و کمالات در ذات مقدس وی تعالی بعد از ان منکشف میگردد بر وی توحید
بعد از ان عاجز می یابد خود را از ثنا و توحید پس میگوید الله اکبر کذا قال الغزالی و مراد احبیت است بعد از کلام خدا و خود این کلمات نیز از قرآن اند جز کلمه رابع و در روایتی آمده است افضل الذکر بعد
کتاب الله رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
احب الی مما طلعت علیه الشمس هر آینه گفتن من این چهار کلمه را دوست داشته شده تر است بسوی من از هر چیزی که بر آمده است بر وی آفتاب یعنی دنیا و ما فیها گویا که این کنایت است
از همه مخلوقات و مخصوص منیت احبیت بنسبت بسفلیات زیرا که ذکر خدا افضل و اجب است از تمامه عالم رواه مسلم وعنه و هم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال کسی که بگوید سبحان الله وبحمده فی یوم مائة مرة در روزی صد بار حطت خطایاه افکنده شود و کم کرده شود گناهان او وان کانت مثل زبد البحر

اگرچه باشد گناهان او مانند کف دریا در کثرت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح وحین یمسی کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند و هنگامیکه شام کند یعنی در صبح و شام گوید سبحان الله وبحمده مائة مرة صد بار لم یات احد یوم القیمة بافضل مما جاء به نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر از آنچه آورده است وی آن عمل را الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه مگر یکی که گفته است مانند آنچه گفته است وی یا زیاده کرده است بر آنچه وی گفته است متفق علیه اینجا دو اشکال می آید یکی آنکه از ظاهر عبارت این مفهوم میشود که هرکه گفت مانند آنچه وی گفت و آورد مثل آنچه وی آورده باشد نه افضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تحدیدات شرع و اعداد جائز نیست چنانکه در چهار رکعت ظهر پنج رکعت گزارد مثلا پس زیاده آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکه تقدیر کلام و معنی وی آن است که نیارد مساوی آنچه وی آورده و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسیکه گفت وی آنچه گفت پس وی مساوی آورد یا کسیکه زیادت گفت از آنچه وی گفت پس وی افضل از آن آورده جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت بر تقدیری جائز نیست که از شارع اجازت و تجویز در زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح بزیادت کرد جواز آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ظهر نباشد بلکه مثل آنکه در نماز تهجد یا ضحی هشت رکعت آمده است و اگر تا سیزده و دوازده بگذارد نیز جائز است بلکه افضل است و تواند که مراد بار از اعمال خیر دیگر باشد نه نفس تسبیح فافهم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن دو کلمه اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی رحمن آن دو کلمه کدام است سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم متفق علیه وعن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال روایت است از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آن حضرت ایعجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکه کسب کند هر روز هزار نیکی فسأله سائل من جلسائه کیف یکسب احدنا الف حسنة پس پرسید آن حضرت را پرسنده از هم نشینان وی صلی الله علیه وسلم چگونه کسب کند یکی از ما هزار نیکی را یعنی هر روز قال یسبح مائة تسبیحة گفت آن حضرت تسبیح گوید صد بار فیکتب له الف حسنة پس نوشته میشود مر او را هزار نیکی بحساب مشهور که هر نیکی را ده حسنه است او یحط عنه الف خطیئة یا افکنده شود از وی هزار گناه و این نیز حکم کتاب هزار حسنه دارد و از آنچه تقدیر کرده شد ضمیر جلسائه بآنحضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و معهود نیست و تواند که ضمیر بسعد ابن وقاص رود و این قول راوی سعد بود گویا که کسی از هم نشینان وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم رواه مسلم وفی کتابه فی جمیع الروایات عن موسی الجهنی او یحط و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسی جهنی بضم جیم و فتح ها که از ثقات است او یحط آمده بکلمه او برای تردید چنانکه تقریر کرده شد قال ابو بکر البرقانی گفت ابو بکر برقانی بفتح با و ضم و کسر آن نسبت برقان که نام قریه ایست از خوارزم رواه شعبة وابو عوانة ویحیی بن سعید القطان عن موسی روایت کرده اند این حدیث را این ائمه از موسی جهنی مذکور فقالوا ویحط بغیر الف پس گفته اند ویحط بواو بی الف پس هم کتابت الف حسنه میشود و هم حط الف خطیئه و ظاهر همین است زیرا که حسنات دور میکنند سیئات را هکذا فی کتاب الحمیدی هم چنین بیان کرده است حمیدی در جمع بین الصحیحین وعن ابی ذر رضی قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام افضل گفت ابو ذر پرسیده شد آن حضرت را که کدام کلام فاضلتر است قال ما اصطفی الله لملائکته گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامیست که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی مر فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند مراد بدان کلام تسبیح است بقول حق سبحانه و تعالی ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک زیرا که این بتعلیم وی تعالی است مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام است سبحان الله وبحمده رواه مسلم وعن جویریة بضم جیم و فتح واو و سکون تحتانیه که یکی از امهات المؤمنین است ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج من عندها بکرة روایت است از جویریه که آن حضرت بیرون آمد از نزد وی در بامدادی حین صلی الصبح هنگامیکه گزارد آن حضرت نماز بامداد را وهی فی مسجدها بکسر جیم و حال آنکه جویریه در سجده گاه خود بود یعنی در جائی که نماز گذارده بود در نشسته ذکر و تسبیح میکرد شاید که مراد مکانی است که ساخته بود در خانه خود برای نماز گذاردن و آنرا مسجد گاهی بکسر جیم نیز میگویند ثم رجع بعد ان اضحی پس بازگشت آن حضرت و بر سر وی آمد بعد از آن که چاشت کرد آن حضرت یعنی در آمد وقت چاشت وهی جالسة و حال آنکه جویریه نشسته بود فقال ما زلت علی الحال التی فارقتک علیها گفت آن حضرت آیا همیشه هستی تو بر حالتی که جدا شدم از تو بر آن حال یعنی از وقت صبح تا الآن که وقت چاشت است بر حال خود وی و نشسته ذکر میگوئی قالت نعم گفت جویریه آری بر همان حال خودم قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلث مرات هر آینه گفتم من بعد از تو یعنی بعد از برآمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار لو وزنت بما قلت منذ الیوم اگر برکشیده شوند و مقابل کرده شوند بچیزی که گفته و خوانده تو امروز از ابتدای آن هر آینه برابری آیند این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات که گفته تو سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضی نفسه وزنة عرشه ومداد کلماته چهار کلمه است که مفید مبالغه و کمال و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها زیاده بر آن نیست یعنی تسبیح و تحمید میگویم برابر شمار مخلوقات تو که بشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شوند و بوزن عرش تو که عظیم است و مقدار کلمات تو که مراد کلام او ست یا اسماء و صفات او یا علم او ست رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسیکه گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر فی یوم مائة مرة صد بار کانت له عدل عشر رقاب باشد مر او را ثواب برابر ده برده که آزاد کنند و عدل بکسر عین و فتح آن هر دو روایت است بمعنی مثل و برابر چیزی و بعضی گفته اند بفتح برابر چیزی از غیر جنس وی و بکسر از جنس وکتب له مائة حسنة و نوشته شود برای وی صد نیکی ومحیت عنه مائة سیئة و محو کرده شود از وی صد بدی این حدیث مؤید آنست که در حدیث سعد بن ابی وقاص است ویحط بواو نی الف است وکانت له حرزا من الشیطان یومه ذلک و باشند این کلمات مر او را نگاه از شیطان و شوم در آن روز که گفته است این کلمات را حتی یمسی تا آنکه شبانگاه کند حرز بکسر حای مهمله تعویذ ولم یات احد بافضل مما جاء به الا رجل عمل اکثر من ذلک و نیارد هیچ یکی عملی فاضلتر از آنچه آورده است او مگر کسیکه عمل کرد بیشتر از آنچه او کرده و از جنس همین تسبیح یا دیگر از اعمال و این حدیث از اشکال اول که در حدیث ابو هریره می آید سالم است متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله

صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت ابو موسی اشعری بودیم ما با آنحضرت در سفری فجعل الناس یجهرون بالتکبیر پس در ایستادند مردم که آواز بلند میکنند بتکبیر فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم ای مردم نرمی کنید بر نفسهای خود و تعب نکشید ببلند کردن آواز درین اشارتست که منع از جهر برای آسانی و نرمی
است نه از جهت نامشروعیت ذکر جهر و حق آن است که ذکر جهر مشروع است بی شبهه مگر بعارض و این را در رساله اوراد اثبات نموده ایم پس از ان تاکید کرد منع را بقول خود انکم لا تدعون اصم ولا غائبا
بدرستیکه شما نمیخوانید کر را و نه غائب را انکم تدعون سمیعا بصیرا بدرستیکه شما میخوانید شنوا بینا را وهو معکم و او با شماست بعلم و حضور و زیادت بصیرا آنکه حاجت ذکر او نیست بمناسبت سمیع اما
هر دو را ذکر مواضع معا مذکور راند و با وجود آن اشارتست بآنکه وی می بیند شما را و مبدا احوال شما را از هیئت شما و صورت شما و طیبی گفته که بصیر بجهت آن زیاده کرد که سمیع بصیر ادراک کننده
تراست از سمیع اعمی فافهم والذی تدعونه اقرب الی احدکم من عنق راحلته و آنکسی که می خوانید شما او را نزدیکتر است بیکی از شما از گردن شتر وی قال ابو موسی وانا خلفه
گفت ابو موسی اشعری و من پس آن حضرت بودم بر شتر یا پیاده اقول میگویم لا حول ولا قوة الا بالله فی نفسی در نفس خود آهسته فقال پس گفت آن حضرت یا عبد الله بن قیس
اسم ابو موسی اشعریست الا ادلك علی كنز من كنوز الجنة آیا راه ننمایم ترا بر گنجی از گنجهای بهشت فقلت بلی پس گفتم من آری بنما یا رسول الله قال گفت آن حضرت لا حول ولا
قوة الا بالله آن گنج از گنجهای بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن این کلمه مرگوینده خود را ثوابی می بخشد که مثل گنجهای دنیا است بلکه گنجهای دنیا در جنب آن لاشی است و مشایخ گفته اند که هیچ کس
معین و ممد تر بر عمل از این کلمه نیست که معنی آن تبری از حول و قوه خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس است در وقتی که این فقیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبد الوهاب میخواندم از کیفیت و حقیقت این
گنج پرسید فرمودند همانجا معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی حاجت بحث نیست متفق علیه الفصل الثانی عن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
کسیکه گوید سبحان الله العظیم وبحمده غرست له نخلة فی الجنة نشانده شود برای او درخت خرما در بهشت رواه الترمذی وعن الزبیر رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه نیست هیچ صباحی که صبح میکنند دروی بندگان الا منادٍ ینادی مگر آنکه آواز کند آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند سبحوا
الملك القدوس تسبیح و تنزیه کنید خدا را که پادشاه مالك الملك پاك از جمیع نقایص است و بگوئید سبحان الملك القدوس رواه الترمذی وعن جابر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله فاضلترین ذکر لا اله الا الله است اگرچه اذکار بسیار است و هرچه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است
ولیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن صحیح نه و اشتغال و مداومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار غریب است در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سری که مودع است در دل و لهذا اختیار
کرده اند مشایخ آنرا در تربیت مریدان وافضل الدعاء الحمد لله و فاضلترین دعاها الحمد لله است تسمیه حمد بدعا بجهت آنست که ثنا بر کریم در معنی دعا و سوال است و افضل از جهت آن شد
زیرا که حمد خدا که منعم حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد راس شکر است و شکر موجب مزید نعمت است رواه الترمذی وابن ماجه وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم الحمد راس الشکر حمد سر شکر است زیرا که شکر تعظیم منعم است و فعل لسان اظهر و ادل است بر آن اما فعل قلب خفی است در دلالت افعال جوارح زیرا که شکر تعظیم منعم است
یا بمحبت و داشتن بدل یا ثنا کردن بزبان یا بخدمت کردن باعضا و در دلالت افعال جوارح قصور و اشتباه است ما شکر الله عبد لم یحمده شکر کامل نکرد خدا را بنده که حمد نگفت او را این
کلام اشارتست بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز بکند و با تنویر قلب تکمیل آن بفعل زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن بکمال و تمام پذیرد وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمة الذین یحمدون الله فی السراء والضراء نخستین کسانی که خوانده و برده شوند بسوی بهشت روز قیامت
آنکسانی اند که حمد و شکر میگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال رواهما البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرك به گفت آن حضرت گفت موسی علم ای پروردگار من بیاموز مرا چیزی که ذکر کنم ترا بدان چیز او ادعوك
به یا بخوانم ترا بدان چیز شک راویست که اذکرك به گفت یا ادعوك به گفت و در بعضی نسخ و ادعوك به است بواو پس مطلوب ذکر و دعا است هر دو فقال پس گفت پروردگار تعالی یا موسی
قل یا موسی بگو لا اله الا الله فقال پس گفت موسی یا رب کل عبادك یقول هذا ای پروردگار من هر بندهٔ تو میگوید این را انما ارید شیئا تخصنی به میخواهم من مگر چیزی را
که مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکری و دعای خاص فرمای که دیگران بمن شریک دران نباشند قال گفت پروردگار تعالی یا موسی لو ان السموات السبع وعامرهن
غیری اگر آنست شود که هفت آسمان و آبادکنندگان آنها جز من یعنی تمامه اهل آسمانها از ملائکه و استثنای حق تعالی از عامر سموات بطریق مجاز و انقطاع است و عامر بمعنی اصلاح کننده
و نگاهدارنده از خلل و اختلال نیز آمده و بر این معنی استثنای وی تعالی بر حقیقت است والارضین السبع و هفت زمین و عامر زمینها را ذکر نکرد از جهت قلت یا اکتفا کرد بذکر عامر سموات وضعهن
فی کفة نهاده شوند این آسمانها و زمینها در یک پله ترازو ولا اله الا الله فی کفة و نهاده شود لا اله الا الله در پله دیگر از ترازو لمالت بهن هر آینه میل میکند کفه لا اله الا الله و راجح می آید از
آسمانها و زمینها و اهل آنها رواه فی شرح السنة وعن ابی سعید و ابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسیکه بگوید لا
اله الا الله والله اکبر صدقه ربه تصدیق میکند و راست گو میگرداند او را پروردگار او وقال ومیگوید پروردگار لا اله الا انا وانا اکبر نیست اله مگر من و من بزرگترم واذا قال
و چون میگوید بنده لا اله الا الله وحده لا شریك له یقول الله میگوید خدای تعالی لا اله الا انا وحدی لا شریك لی واذا قال و چون میگوید بنده لا اله الا الله له
الملك وله الحمد قال میگوید خدای تعالی لا اله الا انا ولا حول ولا قوة الا بی یعنی مقرر میدارد پروردگار تعالی این اقوال بنده را و میگوید موافق آنچه میگوید بنده و قبول می کند وی
و درین فضیلت است مر این کلمات را و کان یقول و بود آنحضرت که میگفت من قالها فی مرضه کسیکه بگوید این کلمات را در بیماری خود ثم مات پس بمیرد دران بیماری لم تطعمه النار

نیز روا ز آتش دوزخ رواه الترمذی وابن ماجة وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه انه دخل مع النبی صلی الله علیه وسلم علی امرأة روایت است از سعد بن
ابی وقاص که وی درآمد با آن حضرت بر زنی و در بعضی روایات آمده است که آن زن از امهات المؤمنین بود جویریه یا غیر وی والله اعلم وبین یدیها نوی او حصی
پیش آن زن خستهای خرما بود یا سنگریزها بود وشک راویست تسبح به تسبیح میکرد آن زن بآن خستها یا بآن سنگریزها تسبیح باین وضع که الآن متعارف است در زمان شریف نبود و بعضی خستها یا سنگریزها بانگاه میداشتند و بآن
شمار میکردند و بعضی در رشتهای دراز که بهم جمع استند و مانند آن کذا حققه السیوطی فی رسالته فقال الا اخبرك بما هو ایسر علیك من هذا او افضل شک راویست پس گفت آن حضرت
آیا خبر دهم ترا از چیزی تسبیحی که آن آسان تر باشد یا فاضلتر است بر تو ازین تسبیح کردن بخستهای بسیار باعتبار کمیت و فاضلتر است از روی کیفیت و آن تسبیح کدام است سبحان الله عدد ما خلق
فی السماء پاکی است خدای را عز و جل بشمار چیزیکه پیدا کرده است در آسمان وسبحان الله عدد ما خلق فی الارض و پاکی خدا بشمار چیزی که پیدا کرده است در زمین وسبحان الله
عدد ما بین ذلك و پاکی خدا بشمار چیزیکه میان آسمان و زمین است وسبحان الله عدد ما هو خالق و پاکی خدا بشمار هر چیزی که پیدا کننده است وی تعالی تا ابد والله اکبر مثل ذلك یعنی
گفت عدد ما خلق فی السماء الی آخره و احتمال دارد که لفظ مثل ذلک را گفته باشد بجای عدد ما خلق فی السماء الی آخره والله اعلم والحمد لله مثل ذلك ولا اله الا الله مثل ذلك ولا حول
ولا قوة الا بالله مثل ذلك رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سبح الله مائة مرة بالغداة کسیکه پاکی یاد کند خدا را و بگوید سبحان الله صد بار در بامداد ومائة بالعشی و صد بار در شبانگاه کان کمن حج مائة حجة باشد
همچو کسی که گزارده است صد حج این را از باب الحاق ناقص بکامل میگیرند از برای مبالغه در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تضاعیف این باصل ثواب آن برسد با وجود آن که
وارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن فضل الله واسع ومن حمد الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه حمد بگوید خدا را و بگوید الحمد لله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن حمل
علی مائة فرس فی سبیل الله باشد همچون کسیکه سوار کرده است مردم را بر صد اسپ در راه خدا ومن هلل الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه تهلیل کند و بگوید
لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن اعتق مائة رقبة من ولد اسمعیل باشد مانند کسیکه آزاد کرد صد بنده را از اولاد اسمعیل علیه السلام اختلاف است علما را در
استرقاق عرب بعض میگویند مشرکان ایشان یا قتل است یا ایمان واین حدیث مثبت قول اوست یا تواند که کسی ظلم یا دانسته اسیر و استرقاق کرده باشد و بعضی گفته اند که این مبالغه است
ومن کبر الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه بزرگی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه لم یات فی ذلك الیوم احد باکثر مما اتی به
الا من قال مثل ذلك نیاورده در آن روز هیچ یکی عملی بیشتر از آنکه آورده است آنکس را مگر کسیکه گفته است مثل آن او زاد علی ما قال یا زیاده کرده است بر آن و در این حدیث مثل آنچه گذشت
در فصل اول در حدیث ابی هریره سخن است رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التسبیح نصف
المیزان سبحان الله گفتن نیم ترازو اعمال است یعنی تسبیح یک طرف و تمام اعمال طرف دیگر والحمد لله یملأه والحمد لله گفتن پر میکند میزان را یعنی حمد تمام میزان را پر میکند و فاضلتر است از سبحان الله زیرا که
الحمد لله شکر است بر نعمتهای خدا و شکر مستجلب مزید است پس ثواب وی اکثر و اوفر باشد و تواند که مراد بآن آن باشد که وی معادل و مساوی سبحان الله است نصف آن و نصف این و هر دو میزان را
پر می شود والله اعلم ولا اله الا الله لیس لها حجاب دون الله نیست مر این کلمه را پرده فرود خدای تعالی حتی تخلص الیه تا آنکه میرسد بسوی خدا و در را محجوب و موقوف نمی ماند زیرا که آن
توحید حق است و توحید حق با حق است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما قال عبد نگفت هیچ بنده لا اله الا الله مخلصا بر وجه اخلاص در توحید قط هرگز الا فتحت لها ابواب السماء مگر آنکه گشاده میشود مر آن بنده را درهای آسمان حتی
یفضی الی العرش تا آنکه میرسد بعرش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن او بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت ما اجتنب الکبائر مادام که پرهیز کند گناهان
کبیره را و یکسر شود از آن تقیید با اجتناب کبائر از برای سرعت قبول و وصول است زیرا که ایمان بی عمل ناقص و مخل بوجود اخلاص است قوله تعالی والعمل الصالح یرفعه رواه الترمذی وقال
هذا حدیث غریب وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقیت ابراهیم گفت آن حضرت پیش آمدم ابراهیم علیه السلام را
لیلة اسری بی در شب اسری که مرا از مسجد حرام بمسجد اقصی بردند که شب معراج بود فقال یا محمد اقرأ امتك منی السلام گفت ابراهیم ای محمد بخوان امت خود را از جانب من سلام
اقرأ بفتح همزه و کسر راست از قرأ یعنی خوانانیدن و در بعضی نسخ اقرئ بکسر همزه و فتح را از قرأت یعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جای دیگر از کتاب کرده شده است و
اخبرهم ان الجنة طیبة التربة وخبر ده ایشان را که بهشت خاک او خوش و پاک است وعذبة الماء و شیرین و خوش است آب او وانها قیعان وخبر ده که بهشت یعنی زمینهای
او در اصل هموار است خالی از درختان که نیست نبات در وی وان غراسها وخبر ده که درختان وی این کلمات است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی
درختان بجزای اعمال مردم در آنجا نشانده هر کلمه از کلمات مذکوره که کسی میگوید درختی در بهشت برای وی می نشانند و چون درختان جزای این کلمات اند گویا عین این کلمات اند قیعان جمع قاع زمین
هموار و زمینی که رستنیها در وی نباشد و غرس درخت نشاندن و غراس بکسر نهال رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن یسیرة بضم تحتانیه اولی و
سکون ثانیه و فتح مهمله و همزه مضمومه بجای یا نیز میگویند بنت یاسر صحابیه است وکانت من المهاجرات و بود این زن از زنانی که هجرت کرده بودند از مکه بمدینه و بعضی میگویند از انصار است
و قول اول صحیح تر است قالت گفت یسیره قال لنا رسول الله گفت ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس بر شما باد ای جماعت زنان
که یاد کنید خدا را بتنزیه و پاکی بگفتن سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح یا گفتن سبحان الملك القدوس یا آنچه در معنی اوست کذا قالوا واعقدن بالانامل وعقد کنید و گره بندید بسر انگشتان

یعنی بشمارید آنها را و اهل حساب را عقده ها است موضوع از برای اعداد مشهور میان ایشان فانهن مسئولات زیراکه بدرستیکه انامل یا اصابع پرسیده میشوند در قیامت از آنچه کسب
میکنند مستنطقات بفتح طا طلب نطق کرده شده و گویا گردانیده میشوند چنانکه تمامه اعضا و جوارح گویا میگردند و گواهی میدهند بر ایشان فلا تغفلن فتنسین الرحمة و غافل مباشید
ای زنان از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس وی پس فراموش کرده میشوید و محروم گردانیده شوید از رحمت و تنسین بلفظ معلوم نیز روایت است یعنی در نیابید رحمت را رواه الترمذی
وابوداود الفصل الثالث عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال گفت سعد بن ابی وقاص
رضی الله عنه آمد بادیه نشینی نزد آن حضرت پس گفت علمنی کلاما اقوله بیاموز مرا کلامی و ذکری و دعائی که میگفته باشم من آنرا فقال قل پس گفت آن حضرت بگو لا اله الا الله وحده لا شریک
له الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا سبحان الله رب العالمین لا حول ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم در روایتی العلی العظیم قال فهؤلاء لربی فما لی گفت اعرابی
این ذکرها برای خداست و حمد و ثنای اوست پس چیست برای من که دعا کنم برای خود و خیر خواهم برای خود بدان فقال قل پس گفت آنحضرت بگو اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی
وارزقنی وعافنی شک الراوی فی عافنی شک کرده است راوی در عافنی که هست یا نیست رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم مر علی شجرة یابسة الورق آن حضرت گذشت بر درخت خشک برگ فضربها بعصاه پس آن حضرت صلعم زد آن درخت را بچوبی که در دست آن حضرت بود فتناثر
الورق پس افتادند و پراگنده شدند برگها فقال ان الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر تساقط ذنوب العبد پس گفت آن حضرت که گفتن این کلمات
می افگند گناهان بنده پس میریزد گناهان وی کما تساقط ورق هذه الشجرة چنانکه میریزد برگهای این درخت رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن مکحول عن
ابی هریرة قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله روایت کرد مکحول شامی که از مشاهیر تابعین است از ابی هریره که گفت
گفت مرا آن حضرت بسیار بگو لا حول ولا قوة الا بالله زیرا که درین برائت است از حیله نفس و توانائی وی که مانع است از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی ره گفت
صحبت داشتم در سیاحت خود با مردی پس وصیت کردم او گفت نیست در اقوال چیزی معین تر و ممد تر بر افعال از قول لا حول ولا قوة الا بالله و نیست در افعال چیزی ممد و معین تر از گریختن
بسوی خدا و اعتصام بفضل وی ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم انتهی فانها من کنز الجنة پس بدرستیکه این کلمه گنجی از گنجهای بهشت است قال مکحول فمن قال گفت مکحول پس کسیکه
گوید لا حول ولا قوة الا بالله نیست حیلت و بازگشتن از معصیت و قدرت و توانائی بر طاعت مگر بتوفیق خدا ولا منجا من الله الا الیه و نیست رستگاری و گریز از خدا مگر بسوی او و
در بعضی روایات ولا ملجأ نیز روایت کرده اند و منجا مقصور است و ملجأ مهموز کشف الله عنه سبعین بابا من الضر ادناها الفقر کشاده کند و دور گرداند خدای تعالی از آنکس هفتاد در از
گزند که کمترین آن هفتاد در فقر است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بمتصل و گفته است ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد وی متصل ومکحول لم یسمع
من ابی هریرة زیرا که مکحول نشنیده است از ابی هریره در کاشف ذهبی گفته که مکحول روایت میکند از عائشه رضی الله عنها و از ابی هریره بطریق ارسال وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حول ولا قوة الا بالله دواء من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم این کلمه دارو است از نود و نه درد که آسان ترین آن دردها
اندوه است مراد دردهای باطنی است از گرفتاری نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عام تر از باطنی و ظاهری و هذا اظهر وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الا ادلک علی کلمة من تحت العرش من کنز الجنة و هم از ابی هریره است که گفت آن حضرت آیا راه نمایم ترا بر کلمه که نازل شده است از زیر عرش که مقام خاص کبریا و عظمت
و قدرت حق سبحانه است که آن کلمه از گنج بهشت است و آن کلمه کدام است لا حول ولا قوة الا بالله یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی یعنی در وقتی که میگوید بنده این کلمه را اسلم
عبدی اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بنده من باعتقاد و اخلاص واستسلم و تفویض کرد امر خود را یا امور کائنات را بسوی من و بعضی گفته اند اسلم و استسلم بیک معنی است و مقصود
از تکریر تاکید و تقریر است رواهما البیهقی فی الدعوات الکبیر روایت کرد این دو حدیث را بیهقی در دعوات کبیر وعن ابن عمر رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم سبحان الله هی صلوة الخلائق این کلمه صلوة تمامه خلق و عبادت ایشان است زیرا که خلائق همه بتسبیح و تنزیه الهی قائل و ناطق اند چنانکه فرمود وان من شیء الا یسبح
بحمده و جای دیگر فرمود کل قد علم صلوته وتسبیحه خواه بلسان حال یا قال والحمد لله کلمة الشکر والحمد لله کلمه شکر است که هر چیز و هر کس شکر نعمت الهی میگوید ولا اله الا الله کلمة الاخلاص
ولا اله الا الله کلمه اخلاص و توحید است والله اکبر تملأ ما بین السماء والارض والله اکبر پر میکند چیزی را که میان آسمان و زمین است زیرا که کبریا و عظمت الهی را محیط و شامل است و می
تواند که ما بین السماء والارض کنایت از تمامه عالم باشد واذا قال العبد و وقتی که میگوید بنده لا حول ولا قوة الا بالله قال الله تعالی میگوید خدای تعالی اسلم واستسلم اسلام آورد
و استسلام کرد بنده من رواه رزین باب الاستغفار والتوبة استغفار در لغت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناه و بخشیدن آن و توبه در لغت بمعنی رجوع و در شرع رجوع
از معصیت و پشیمان شدن از آن با صدق عزم بر آنکه باز نگردد و توبه را گاهی اسناد کنند بحق تعالی و گویند تاب الله علیه یعنی رجوع برحمت و توفیق توبه یا رجوع از تشدید بتخفیف یا از حظر باباحت
و از سید الطائفه جنید بغدادی پرسیدند که توبه چیست فرمود فراموش کردن گناه یعنی چنان حلاوت گناه از دل برآید که بمنزله آن شود که نمیشناسد گناه را و از سهل تستری پرسیدند که توبه
چیست گفت توبه آنست که فراموش نکنی گناه را کذا فی التعرف و در شرح تعرف گفته که سهل اشارت کرد باحوال مریدان از جهت خوف عقوبت و فرط مجاهدت ایشان و جنید اشارت بتوبه محققین کرد
که ذکر ذنوب نمیکنند بجهت غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان مر او را چه ذکر جفا در حال وفا قبیح است و بعضی گفته اند مراد بنسیان ترک عود است الفصل الاول عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله انی لاستغفر الله واتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة فرمود آن حضرت بخدا سوگند که من آمرزش

بدرستی که من استغفار میکنم خدارا و توبه میکنم بسوی خدای تعالی در روزی بیشتر از هفتاد بار رواه البخاری وعن الاغر بفتح همزه و غین معجمه مفتوحه و تشدید را المزنی بضم میم و فتح زای منسوب
بمزینه که قبیله مشهور است از عرب صحابی است معدود است در اهل کوفه و بعضی گفته اند در اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی بدرستیکه پوشیده
پرده کرده میشود بر دل من و غین غیم است بمعنی ابر فی الصراح غین ابر و تیرگی و بعضی گفته اند غین ابر رقیق را گویند وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و بدرستیکه من هر آینه استغفار
میکنم خدارا در روز صد بار رواه مسلم بدانکه علما و عرفا در بیان معنی این حدیث و در یافت این سر حیران اند و سزاوار است مر ایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال نیست هیچ یکی را
که بداند حقیقت قلب مصطفی را و احوالیکه عارض میکرد و بران و هرچه درو گفته اند و بگویند همه بظن و تخمین است اگرچه دعوی کشف و تعیین کنند مگر آنکه در باطن بعضی از محققین عارفین انداخته باشند آنرا آن
حضرت پر تو افکند والله اعلم پس بعضی علما گفته اند که این از جهت غم و اندوه است بود در سینه و معاد و از آنچه مطلع شده بود وی صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم با ایشان بود
اما الغفار توب الیه که در حدیث سابق گذشت اگو که از ین معنی وارد و هم چنین حدیث آینده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة فافهم مگر آنکه طلب توبه توفیق آن باشد مر ایشان را و بعضی
میگویند که آن چیزی بود که مشتغل بود آن حضرت بدان از نظر کردن در کار و بار امت و مصالح ایشان بر شد و ارشاد و هدایت و مخالطت ازواج و اکل و شرب و محاربه با اعادی دین تا چنان مینمود که گویا شاغل
است از کمال جمعیت و حضور اگرچه اعظم طاعات و اشرف عبادات بود از جهت علو مقام و رفعت درجت وی و تفرد وی صلی الله علیه وسلم بپرورد کار و خلوص قلب و همت وی از هرچه ما سوای الله
و این را گناهی مید انست و از ان استغفار میکرد چنانکه گفته اند حسنات الابرار سیآت المقربین و بعضی از صوفیه گفته اند که این غین انوار بود نه غین اغیار و این اشارت است بآنچه بعضی از عرفا گفته اند
که کشف کرده میشد بر قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار صفات حق و ترقی میکرد در هر آن درین تجلیات و میشمرد مرتبه تحت را بعد از ترقی بدرجه فوق بمثابه ذنب که استغفار کرده
شود و از ان و همچنین بود حال قلب شریف وی دائم و انوار صفات همه حجاب ذات اند غایتش آنکه حجاب نورانی اند و باین اشارتست بقول وی صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور
و ظلمة و ارفع کلام درین مقام قول اصمعی است در وقتی که پرسیده شد از معنی این حدیث گفت ای سائل اگر از قلب دیگری می پرسیدی میگفتم و بیان میکردم آنچه میدانستم اما از حال قلب مصطفی صلی الله
علیه وسلم دم نتوانم زد که چیست و حال وی از جمله متشابهات است که در آنجا دم نتوان زد و شیخ تورپشتی میگوید رحمة الله علیه که خدا جزا دهد اصمعی را در رفتن وی بر نهج ادب و اجلال و اعظام
وی شان وی را که موقع وحی و منزل فرود آمدن قرآنست بعد از ان میگوید که ما درین مسلک بدو روش میرویم یکی آنکه گوئیم برکات قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم تمامترین و کاملترین و روشن ترین
و عمار قرین دلها بود و اعتنا و اهتمام داشت با وجود آن بتشریع ملت و تاسیس سنت ناچار بود او را از فرود آمدن بمرتبه رخص و التفات بعضی حظوظ نفس و ممتحن بود باحکام بشریت و چون ازین حال
میکرد و میگرفت نمود میسد بدچیزی از اینها که ورت مابوی از جهت کمال رقت و فرط نورانیت چه شی چندانکه رقیق تر و صافتر بود تاثیرات بروی ظاهرتر و پیداتر و آن حضرت صلی الله علیه وسلم سرکار
بغیری از ان میدید آنرا از جمله گناهان میشمرد و از ان استغفار میکرد و ازین باب بود استغفار وی نزد بیرون آمدن از متوضا و میگفت وی صلی الله علیه وسلم غفرانک از جهته فقدان ذکر لسان در آن دم آنکه
گوئیم که خدای تعالی چنانکه برگزید او را از عالمیان و فرستاد بر ایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان تا منتفع میشوند بوی تا آن زمان که بتمام و کمال رسد مهم ارشاد و هدایت و تکمیل و آن حضرت
اگر گذاشته میشد بر آنچه و در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نمی یافت برای تعریف جاهد و تعلیم جاهل پس تقاضا کرد حکمت الهیه که برگماشت نوعی از احتجاب و استتار بر قلب شریف
وی تا مشغول کرد دباین عالم و تمام تر گردد حظ و انتفاع مردم از وی اما وی صلی الله علیه وسلم نسبت بحال خود این را گناه می پنداشت و استغفار میکرد این حاصل کلام تورپشتی است و وجه اول راجع
بوجهی است که سابقا مذکور شد و وجه ثانی آن نیز موجه است و طیبی نیز دو وجه از افادت شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی دو وجهی است که تورپشتی ذکر کرده و در
رساله مرج البحرین این وجوه مقرون بحسن تقریر بیان و تکثیر نموده شده است و نزد این ضعیف سخن اصمعی از همه خوش تر است والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا ایها الناس توبوا الی الله ای آدمیان توبه کنید و رجوع آرید بسوی وی تعالی در روز صد بار رواه مسلم وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فیما یروی عن الله روایت است از ابی ذر که گفت آن حضرت در آنچه روایت میکند از خدای تبارک و تعالی انه قال که وی تعالی گفت یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی
ای بندگان من بدرستیکه من حرام کردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام آنرا از ذات خود و کنایت است از تنزه و تقدس وی تعالی از ان و ذکر تحریم از جهت مشاکلت است بقول او
که فرمود وجعلته بینکم محرما و گردانیده ام ظلم را در میان شما حرام کرده شده فلا تظالموا پس ظلم نکنید بر یکدیگر و تجاوز نکنید از حد اعتدال و انصاف یا عبادی کلکم ضال الا من
هدیته ای بندگان من همه شما گمراهید مگر آنکسی را که راه نمودم من او را فاستهدونی اهدکم پس طلب هدایت کنید از من تا هدایت کنم شما را یا عبادی کلکم جائع الا من اطعمته
ای بندگان من همه شما گرسنه اید مگر کسیکه طعام بخورانم من او را فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من تا طعام کنم شما را یا عبادی کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی
اکسکم ای بندگان من همه شما برهنه اید مگر کسیکه جامه پوشانم من او را پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دهم شما را یعنی همه از من است چه نعمت دینی که هدایت است و چه نعمت دنیا که
طعام و جامه است لیکن اول مخصوص است ببعضی و ثانی عام است همه را پس متوجه نشود سوال که چیست معنی استثنا در الا من اطعمته و الا من کسوته حال آنکه آن همه را ثابت است و هیچکس
محروم نیست از ان و طیبی گفته است که مراد اطعام و کسوت بسط رزق و اغنا است فافهم یا عبادی انکم تخطئون بضم تا و سکون خا و کسر طا باللیل والنهار وانا اغفر الذنوب
جمیعا ای بندگان من بدرستیکه شما گناه میکنید شب و روز و من می آمرزم گناهان را همه فاستغفرونی اغفرلکم پس طلب آمرزش کنید از من بیامرزم من شما را یا عبادی انکم لن تبلغوا
ضری فتضرونی ای بندگان من بدرستیکه شما هرگز نمیرسید بگزند رسانیدن مرا تا گزند رسانید مرا یعنی بمعصیت و ضر گزند رسانیدن بضم ضاد و فتح آن ضد نفع یا بفتح مصدر است و بضم اسم کذا فی القاموس
و در مشارق گفته که ضر چون مقرون بنفع شود گفته نشود مگر بضم ولن تبلغوا نفعی فتنفعونی و هرگز نمیرسید بسود من تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از معصیت بندگان زیانی و نقصانی

بدرگاه صمدیت حق نمیرسد و از طاعت سودی و کمالی نه بلکه سود و زیان ایشانست یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم ای بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان
شما کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم باشند بر پرهیزگارترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کرده شود دل یک کسی از شما که متقی ترین دلها باشد و شما همه برین صفت باشید ما زاد ذلک فی
ملکی شیئا زیاده نمیکند آن در ملک پادشاهی من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا ای
بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بفرمانی کننده و گناه کننده ترین دل یک مرد از شما کم نکند آن از ملک من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم
قاموا فی صعید واحد ای بندگان من اگر باشد اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما بایستند در یک روی زمین فسألونی پس سوال کنند مرا و بخواهند هرچه بخواهند فاعطیت
کل انسان مسئلته پس بدهم هر آدمی را خواست او را ما نقص ذلک مما عندی کم نگرداند آن داون از آنچه نزد منست از نعمت الا کما ینقص المخیط اذا ادخل البحر مگر چنانچه کم میگرداند
سوزن یعنی از آب دریا چون در آورده شود در دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من نیست آن عملهای نیک و بد مگر عملهای شما که میدانم و میشمارم بر شما ثم اوفیکم ایاها
پستر تمام میدهم شما را جزای آن اعمال را فمن وجد خیرا فلیحمد الله پس کسیکه بیابد نیکی یعنی نیک در عملهای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داده و جزای خیر بران مترتب گردانید
و من وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه و کسیکه بیابد غیر نیکی را در عملهای خود پس باید که نکوهش نکند مگر نفس خود را که بشومی آن بجزای بد رسید رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعین انسانا بود در بنی اسرائیل مردی که کشت نود و نه آدمی را ثم
خرج یسأل پستر بیرون آمد در حالیکه میپرسید مردم را از قبول توبهٔ خود یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب و الصق است بقول وی فاتی راهبا فسأله
توبة پس آمد راهبی را پس پرسید او را آیا هست مرا توبه و قبول می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبة آیا مرا هست توبه و این اگرچه بجهت معنی ظاهر است لما اول از حیثیت روایت صحیح
تراست قال لا گفت راهب نیست ترا توبه فقتله پس کشت آن مرد راهب را و جعل یسأل و در ایستاد که سوال میکند مردم را فقال له رجل ائت قریة کذا و کذا پس گفت
مر او را مردی بیا قریه چنین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی در وی کسی است که حل مشکل تو خواهد کرد فادرکه الموت پس دریافت او را امارات
و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید فناء بصدره نحوها پس میل کرد آمرزد بسینه خود بجانب آن قریه یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بر زمین کشیده بانجانب رفت و میل کردن و بگرانی بجانب سینه
فاختصمت فیه ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب پس بیکار کردند و نزاع نمودند در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند که وی مرحوم و مغفور است
و فرشتگان عذاب بران آمدند که وی مغضوب و معذب است فاوحی الله الی هذه ان تقربی پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی این قریه که متوجه شده بود بجانب آن نزدیک شو
والی هذه ان تباعدی و وحی فرستاد بسوی این قریه ظالمه که وی از آن هجرت کرده بود که دور رو از میت فقال قیسوا ما بینهما پس گفت خدای تعالی فرشتگان را اندازه کنید و بپیمائید
مسافتی را که میان دو قریه است نسبت بمیت که کدام ازین دو نزدیکتر است بمیت فوجد الی هذه اقرب بشبر پس یافته شد میت بسوی این قریه رحمت که نزدیکتر است بیک بدست
فغفر له پس آمرزیده شد مر او را و درین حدیث کمال مبالغه است بسعت رحمت الهی و امیدواری بمغفرت وی تعالی و آن بصدق نیت او بود در توبه و استغفار متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم سوگند بخدای که بقای ذات من بدست
قدرت اوست اگر گناه نکنید شما هر آئینه ببرد خدای تعالی شما را و لجاء بقوم یذنبون و هر آئینه می آرد قومی را که گناه کنند فیستغفرون الله پس طلب آمرزش کنند از خدا فیغفر لهم
پس بیامرزد مر ایشان را مقصود بیان عفو و مغفرت الهی سبحانه است گناهان را از برای اظهار مقتضای اسم عفو و غفوریت که جرم بندگان نماید عفو تو جمال کی نماید و ترغیب کند
در توبه و استغفار نه حث بر سر ذنوب و عدم مبالات بدان زیراکه خدای تعالی نهی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبران را تا باز دارند از آن فافهم و بالله التوفیق رواه مسلم و
عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یبسط یده باللیل لیتوب مسیء النهار بدرستیکه خدای تعالی فراخ میگرداند
دست رحمت خود را بشب تا توبه کند بدی کننده در روز و یبسط یده بالنهار لیتوب مسیء اللیل و فراخ میکند دست خود در روز تا توبه کند بدی کنندهٔ شب و بسط ید کنایت
است از توسعه در غفران و اظهار کرم حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت درهای توبه بسته گردد و بیان این در اواخر کتاب در بیان
علامات ساعت بیاید رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا اعترف بدرستیکه بنده وقتیکه اقرار
میکند یعنی بگناه خود ثم تاب پستر توبه میکند و رجوع می نماید بدرگاه رحمت حق تاب الله علیه قبول میکند خدای تعالی توبهٔ او را و رجوع میکند برحمت بروی متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه کسیکه توبه کند پیش
از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدای تعالی بروی و قبول توبهٔ او واجب است بفضل الهی و کرم وی رواه مسلم و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لله اشد فرحا بتوبة عبده حین یتوب الیه هر آئینه خدای تعالی سخت تراست از وی شادمانی بتوبهٔ بندهٔ خود و رضای وی تعالی از بنده
هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدای تعالی من احدکم کانت راحلته بارض فلاة کمی از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بزمین و مشت فانفلتت منه پس برمید
و گریخت راحله از وی و علیها طعامه و شرابه و بران راحله بود خورش وی و آب وی فایس منها پس نا امید شد آنکس از آن راحله فاتی شجرة پس آمد آنکس درختی را فاضطجع
فی ظلها پس پهلو نهاد در سایهٔ آن درخت بسبب کوفت و ملالت وی قد ایس من راحلته در حالیکه بتحقیق نا امید شده است از راحلهٔ خود فبینا هو کذلک اذ هو بها قائمة

عنده پس در اثنای آنکه آنکس همچنین بر پهلو افتاده بود ناگاه آنکس متلبس و حاضر است بر راحله در حالتیکه ایستاده است راحله نزد وی فاخذ بخطامها پس گرفت مهار راحله را ثم قال من
شدة الفرح پس گفت آنکس از سختی شادمانی اللهم انت عبدی وانا ربك خداوندا توئی بندهٔ من و منم خداوند تو اخطأ من شدة الفرح خطا کرد آنکس از سختی فرح
وگفت تو بندهٔ منی و منم پروردگار تو بجای آنکه باید گفت تو پروردگار منی و منم بندهٔ تو و مقصود بیان شدت رضای حق و تشبیه آنست که بفرح شخصیکه گم شده و گریختهٔ خود را یابد و بنده گناهکار بندهٔ گریخته
از پروردگار تعالی است و توبه حکم بازآوردن و بازیافتن دارد فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عبدا اذنب ذنبا بدرستیکه بنده از بندگان
گرد گناهی فقال رب اذنبت فاغفره پس گفت آن بنده ای پروردگار من گناهی کردم پس بیامرز این گناه را فقال ربه پس گفت پروردگار او یعنی بملائکه اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب
ویاخذ به آیا دانست بندهٔ من که مرا پروردگاریست که می‌آمرزد گناهان را و میگیرد بگناه غفرت لعبدی آمرزیدم مر بندهٔ خود را بهمین علم ثم مکث ما شاء الله پس درنگ کرد آن بنده
در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا ثم اذنب ذنبا پس گناه کرد بار دیگر فقال رب اذنبت ذنبا فاغفره پس گفت آن بنده درین بار نیز ای پروردگار من گناه کردم پس بیامرز این گناه را
فقال پس گفت پروردگار درین بار نیز اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا
آخر فاغفره لی درین مرتبه لفظ آخر ولی زیاده است و در بعضی نسخ در اول لی و در دوم آخر ولی نیز موجود است و در نسخ مصححه همین مقرر است که ذکر کردیم فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر
الذنوب ویاخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء پس گو بکند بنده هرچه میخواهد از گناهان مادام که استغفار آرد مقصود بیان فضیلت استغفار است و تاثیر وی در غفران نه امر بگناه
متفق علیه وعن جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر غفاریست که از اکابر صحابه و زهاد ایشان است و جندب نام بعضی صحابه دیگر هم هست و ظاهر آنست که مراد اینجا
ابو ذر باشد والله اعلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حدث ان رجلا قال والله لا یغفر الله لفلان روایت است از جندب که آن حضرت حکایت کرد که مردی گفت بخدا
سوگند که نمی آمرزد خدای تعالی مر فلان را ظاهرا آن فاسق معصیت بود و این مرد سخن فضول گفت و سوگند خورد که خدای تعالی او را نمی آمرزد وان الله تعالی قال و بدرستیکه خدای تعالی گفت من
ذا الذی یتالی علی ان لا اغفر لفلان کیست آنکه سوگند میخورد بر من که نمی آمرزم فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد یعنی دروغ گوی ساختم ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا و آمرزیدم او را آلی
بهمزه و کسر لام مشدده الایه سوگند خوردن فانی قد غفرت له لفلان پس بدرستیکه بتحقیق آمرزیدم مر فلان را واحبطت عملك و باطل گردانیدم عمل ترا خطاب بآن مرد است که گفت خدای تعالی
نمی آمرزد فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد یعنی دروغگو کردانیدم ترا و باطل گردانیدم سوگند خوردن ترا و بیامرزیدم او را او کما قال یا چنانچه گفت راوی از آن حضرت این عبارت را در جای
میگوید که راوی را لفظ حدیث بعینه محفوظ نمانده است رواه مسلم و در حدیث زجر است مر کسی را که شخصی حکم کند بعدم مغفرت اگرچه فاسق و بدکار باشد شاید که مولی تعالی او را ببخشد و این دلیر
واز اینجا گفته است بیت نا امیدم مکن از سابقهٔ روز ازل تو چه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت وعن شداد بشین معجمه و تشدید دال ولی بن اوس بفتح همزه و سکون واو
صحابی انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او و پدر او را صحبت است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الاستغفار ان تقول افضل استغفار این است
که بگوئی اللهم انت ربی خداوندا توئی پروردگار من لا اله الا انت نیست معبودی بحق مگر تو خلقتنی پیدا کردی تو مرا وانا عبدك و من بندهٔ توام وانا علی عهدك ووعدك
و من ثابت و دائمم بر عهد عبودیت که با تو بسته‌ام و وعده که با تو کرده‌ام اگرچه وفای آن از من نمی آید یا عهدی و وعده که تو بتفضل و کرم خود برای اهل ایمان و طاعت کرده پس من مقیم و معتقدم
بر عهد تو و معتقدم بوعدهٔ تو و دل بر بسته بر در امید نشسته‌ام اگرچه هیچ طاعتی چنانکه باید از من نمی آید ما استطعت آنقدر که استطاعت دارم و میتوانم نه آنچنانکه لائق درگاه تو باشد و ادای حق تو توانم
کرد که آن مقدور بشر نیست و از طاقت آدمی بیرون است اعوذ بك من شر ما صنعت پناه میجویم بتو از بدی آنچه کرده‌ام از گناهان بلکه ازین طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن و احسان
خالی است و متضمن دعوی حول و قوت است نعوذ بالله من ذلك ابوء لك بنعمتك علی اعتراف میکنم برای تو بتواتر فیضان نعمت تو بر من وابوء بذنبی و اعتراف میکنم بدوام و استمرار
وجود گناه خود و تقصیر از شکر نعمتهای تو و این معنی وابسته بی انقطاع وجود نعمت از جانب مولی و صدور گناه از بنده و در اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و نعمت من
بر تو نازل باشد و شر که کفران از تو بسوی من صاعد گردد و من محبت و تودد میکنم بسوی تو با آنکه بی نیازم از تو و تو دشمنی میکنی با من بمعصیت و بیفرمانی با آنکه محتاجی بمن فاغفر لی پس بیامرز مرا فانه لا
یغفر الذنوب الا انت پس بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتذار و نهایت ذلت و افتقار و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کرد از جهت احتوای
معانی آن و روی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند که همه را در حوائج امور رجوع بوی باشد و حاصل معنی این استغفار این است که بنده باید که همیشه نظر بر گناهان و تقصیرات خود دارد و خود را فقیر صرف و محتاج
محض باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس خود را معلولیت عمل خود داند که صلاحیت قربت درگاه و قابلیت قبول وی ندارد و لنعم ما قال بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود راضیم گر
علت عصیان نشود و قال آخر بیت گر طاعت خود نقش کنم بر نانی وان نان بنهم پیش سگی بر خوانی وان سگ سالی گرسنه در زندانی از ننگ در آن نان ننهد دندانی رحمه الله قائله واگر فرضا
عملی خالص کرده و حالی صحیح نشود در وقتی که صافی گردد منت و فضل الهی را مشاهده کند و از خود نداند و بدان مغرور نگردد و خود را اهل و مستحق نداند پس بنده دائم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود
و در رویت منت و فضل خدا است و این از اجل معارف و انفع و اسلم احوال است برای بنده و با وجود آن متمسک بوعده حق و مستوثق بعهد وی باشد و علامت آن ثبات و استقامت
بر وفای عهد عبودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا الله تعالی بعد از ان فضیلت این سید الاستغفار را بیان میکند و میگوید قال گفت آن حضرت ومن قالها من النهار و کسیکه بگوید این کلمات را
در جزوی از روز موقنا بها در حالی که یقین دارنده و اعتقاد آرنده است بآن فمات من یومه پس بمیرد هم در آن روز قبل ان یمسی پیش از آنکه شام کند فهو من اهل الجنة پس
آنکس از کسان بهشت است ومن قالها من اللیل وهو موقن بها فمات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة و کسیکه بگوید آنرا در جزوی از شب و حال آنکه وی یقین دارنده است

بدان پس بیرو پیش ازان که صبح کند پس وی از اهل بهشت است رواه البخاری الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی ای فرزند آدم بدرستیکه تو مادام که دعا کنی مرا آمرزیدن وامیدواری می آمرزم ترا بر هر عملی که باشد در تو از گناهان و لا ابالی و باک ندارم ازاینکه گویند چرا گناهکاری را که سزاوار عقاب گناه بود بخشید یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک ولا ابالی ای فرزند آدم اگر برسد گناهان تو بر آسمان و نواحی آن از بسیاری طلب آمرزش میکردی تو مرا می آمرزم ترا و باک ندارم وعنان بفتح عین ابر و اضافت آن باسمان برای مبالغه در علو و ارتفاع اوست وعنان بکسر عین نیز روایت است یعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون برداری سر خود را و بنگری بجانب آن و اعنان یعنی نواحی جمع عنن نیز روایت است یا ابن آدم انک لو لقیتنی بقراب الارض خطایا ای فرزند آدم بدرستیکه تو اگر پیش آئی مرا نزدیک به پری زمین از روی گناهان ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا پس پیش می آئی مرا در حالیکه شریک نگردانی بمن چیزی را و کفر نمیورزی بمن لاتیتک بقرابها مغفرة هر آئینه می آیم من ترا نزدیک بپری زمین از روی آمرزیدن یعنی هر قدر که گناه کنی تو بیامرزم من بشرط ایمان بمن وقراب بضم وکسر چیزی که قریب بمقدار چیزی باشد پس قراب ارض قریب به پری زمین و در مشارق گفته که قراب بکسر ظرفی است مثل انبان دراز که در وی شمشیر با نیام و کارد و تازیانه و مانند آن نگاه دارند و توشه سوار که سبک باشد نیز بردارند وبضم بمعنی قرب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده است انتهی رواه الترمذی ورواه احمد والدارمی عن ابی ذر وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالی روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت گفت خدای تعالی کسیکه دانست که بدرستیکه من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان می آمرزم مر آنکس را و باک ندارم مالم یشرک بی شیئا مادام که شریک نگرداند بمن چیزی را زیرا که چون میداند که وی تعالی قادر است بر آمرزیدن گناهان امید میدارد او را و هر که امید دارد کریم را محروم نگرداند او را با آنکه در ذکر قدرت ایمای بجانب تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد و هر که بترسد قادر را رحم میکند او را و نیز این شخص مومن است بخدا و صفات وی و مومن مغفور است پس ذکر مالم یشرک در حکم تاکید است رواه فی شرح السنة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجا کسیکه لازم گیرد استغفار را میگرداند خدای تعالی مر او را از هر تنگی بیرون شدن یا جای بیرون شدن ومن کل هم فرجا و میگرداند او را از هر اندوه کشادگی ورزقه من حیث لا یحتسب و روزی میرساند او را از آنجا که گمان ندارد و امید ندارد زیرا که کسی که ملازمت کند استغفار را آمرزیده میشود مر او را گناهان او پس در حکم متقی میباشد که هیچ گناه ندارد و حال متقی این است که ذکر کرده شد رواه احمد وابو داود وابن ماجة وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اصر من استغفر اصرار نکرد کسیکه استغفار کرد وان عاد فی الیوم سبعین مرة واگرچه بازگردد بمعصیت روزی هفتاد بار اصرار دائم بودن و مقیم شدن بر چیزی اصرار بر گناه مذموم است و اصرار بر صغیره کبیره است پس صغیره بدهر که استغفار میکند از اصرار بر می آید ولی استغفار مصر است بعضی گفته اند اصرار تکرار ذنب است چنانکه در دل خود باکی ندارد پس با استغفار اصرار نبود رواه الترمذی وابو داود وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل بنی آدم خطاء اکثر فرزندان آدم که در حکم کل اند خطا کننده اند و صیغه مبالغه باعتبار وجود کثرت نسبت فی الجمله یا برای مبالغه و خطا ضد صواب واثم و گناه و هر که هست از آدمیان جز انبیا صلوات الله وسلامه علیهم که معصوم اند از خطا خالی نباشد و اگر خطا را شامل صغائر دارند بر قول کسی که صدور صغیره را از ایشان جائز میدارد انبیا نیز داخل این حکم باشند وخیر الخطائین التوابون و بهترین خطا کنندگان توبه کنندگانند رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت نکتة سوداء فی قلبه بدرستیکه مومن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی ونکتة سوداء بنصب نیز روایت است یعنی میگردد آن گناه سبب پیدا شدن نقطه سیاه ونکته بمعنی نقطه می آید و در اصل اثر چوبی که بدان زمین بکارند فان تاب واستغفر صقل قلبه پس اگر توبه کند و استغفار نماید زدوده میشود دل وی و میرود سیاهی آن وان زاد زادت و اگر بیشتر میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه حتی تعلو قلبه تا آنکه بالا می آید دل او را و در میگیرد تمامه دل را و سیاه میگردد دل فذلکم الران الذی ذکر الله تعالی پس آن زنگی است که ذکر کرده است خدای تعالی و فرموده است کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون زنگ گرفته و غالب آمده است بر دلهای ایشان کارهائی که می کردند رواه احمد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر بدرستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی نرسد روح بحلقوم وغرغره آمد شد کردن آواز در گلو و جان در حلق و غرغره در اصل تردید آب در حلق و وقت مردن در حلق آوازی مثل غرغره پیدا میشود و ظاهر این حدیث آنست که توبه نزد حضور موت خواه از کفر یا معصیت قبول نمی افتد و ظاهر کریمه انما التوبة الآیة نیز همین است ولیکن بعضی علما بر آن رفته اند که توبه از معصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان یاس غیر مقبول است و توبه یاس مقبول رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزتک یا رب لا ابرح اغوی عبادک بدرستیکه شیطان گفت سوگند بعزت تو ای پروردگار من نمیروم از جای خود که گمراه میکنم بندگان ترا مادامت ارواحهم فی اجسادهم مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الرب پس گفت پروردگار عز وجل وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی سوگند میخورم بعزت خود و بزرگی و بلندی مرتبه خود لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی همیشه ام که می آمرزم بندگان را مادام که طلب آمرزش میکنند از من رواه احمد وعن صفوان بن عسال بفتح عین وتشدید سین مهملتین صحابیست ساکن کوفه مرادی واز دوازده غزوه است و گویند عبدالله بن مسعود روایت دارد از وی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عرضه مسیرة سبعین عاما للتوبة بدرستیکه خدای تعالی

گردانیده است در جانب مغرب دری که پهنای وی مسافت هفتاد سال است مر توبه را لا یغلق ما لم تطلع الشمس من قبله بسته نمیشود آن در مادام که نمی برآید آفتاب از جانب
مغرب وذلك قول الله تعالى واین است مراد بقول الله تعالی که فرموده است یوم یاتی بعض آیات ربك لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل ولیکن مراد
این آیت در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است وحدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد رواه الترمذی وابن ماجه وعن معویة رضی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة بریده نمیگردد و بر طرف نمیشود هجرت حتی تنقطع التوبة تا آنکه بریده نمیگردد توبه ولا تنقطع التوبة حتی تطلع
الشمس من مغربها و بریده نمیگردد توبه تا آنکه می برآید آفتاب از جانب مغرب خود مراد بهجرت اینجا هجرت متعارف که از مکه بمدینه باشد نیست زیرا که منقطع شد بلکه مراد
هجرت از ذنوب و خطایا ست چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من هاجر الذنوب والخطایا یا هجرت از مقامی که در وی قدرت بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد
بانقطاع حکم الهی و شریعت وی سبحانه و تعالی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد رواه احمد وابو داود والدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان رجلین کان فی بنی اسرائیل متحابین بدرستیکه دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را احدهما مجتهد فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کننده
بود در عبادت والآخر یقول مذنب و مرد دیگر میگفت آنحضرت که آمرزگناهکار است یا میگفت آمرزمن که گناهکارم و معنی ثانی اظهر است بسیاق حدیث فجعل یقول اقصر عما انت
فیه پس در ایستاد آن مرد که عبادت میکرد و میگوید آمرز دیگر را که گناهکار بود باز ای از آنچه تو در آن هستی از گناه کردن فیقول خلنی وربی پس میگوید وی بگذار مرا با پروردگار من حتی وجد
یوما علی ذنب استعظمه تا آنکه یافت آمرز عابد او را روزی بر گناهی که عظیم پنداشت آن را فقال اقصر پس گفت باز آی فقال پس گفت خلنی وربی بگذار مرا با پروردگار من ابعثت
علی رقیبا آیا فرستاده شده تو بر من نگهبان و موکل گویا آن مرد استغفار میکرد و اعتذار می نمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد و ظاهر از سیاق حدیث آنست که بمحض فضل و رحمت
خود در بهشتش در آورد پس مناسب آن بود که این حدیث را در باب سعة رحمة الله که خواهد آمد می آورد فقال پس گفت والله لا یغفر الله لك ابدا بخدا سوگند نمی آمرزد خدا مر ترا هرگز
ولا یدخلك الجنة و در نمی آرد ترا بهشت را فبعث الله الیهما ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی آن هر دو فرشته را فقبض ارواحهما پس میرانید آن فرشته هر دو مرد را فاجتمعا
عنده پس جمع شدند آن هر دو مرد نزد خدا فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی پس گفت خدای تعالی مر گناهکار را در آی در بهشت برحمت من و فضل من وقال للآخر اتستطیع
ان تحظر علی عبادی رحمتی و گفت وی تعالی مر دیگر را که متعبد بود آیا می توانی که حرام گردانی بر بندهٔ من رحمت مرا فقال لا یا رب پس گفت نمیتوانم ای پروردگار من قال اذهبوا
الی النار و گفت پروردگار تعالی بملائکه ببرید او را بسوی آتش از جهت عجب و اعتماد وی بر عمل خود و حکم وی بر قادر کریم مختار بعدم مغفرت وی آن گناه کار را و شاید آخر او را نیز بخشیده و در بهشت آورده
باشد بیت غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پیهان بریده اند یعنی بسابقهٔ شقاوت ازلی رانده و دور انداخته اند بیت نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک خروش
بمنزل رسیده اند یعنی توبه کرده و قبول درگاه شده اند آخر همه امید وار رحمت حق اند و رحمت او عام است و وی مختار است بیت ای سوخته سوخته سوختنی وی آتش دوزخ از تو افروختنی
تا کی گوئی که بر عمر رحمت کن حق را تو کشی که رحمت آموختنی رواه احمد وعن اسماء بنت یزید صحابیه انصاریه جلیله است از زنان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مرتکب را
و کشت نه تن را از کفار بچوب خیمه قالت گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ میخواند این آیت را یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی و باک ندارد ظاهر این است که این قول رسول الله است صلی الله علیه وسلم یعنی خدا می آمرزد گناهان را و باک
ندارد چنانکه در فصل اول گذشت غفرت لك ولا ابالی و احتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آن حضرت میخواند این آیت را و باک نمیداشت و پنهان نمیکرد و در فصل ثالث بیان این
در حدیث ثوبان بیاید رواه احمد والترمذی وقال و گفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب وفی شرح السنة یقول بدل یقرأ و در شرح السنة لفظ یقول است بجای
یقرأ و اینچنین روایت کرده است که سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادی الذین اسرفوا الآیة وعن ابن عباس رضی الله عنهما فی قول الله الا اللمم تمام آیت این است
که والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربك واسع المغفرة میفرماید آنکسانی که یکسو میشوند و پرهیز میکنند گناهان بزرگ را و آنچه از بدی از حد در گذرد مگر لمم را یعنی آنچه از گناه صغیره و
قلیل باشد بدرستیکه پروردگار تو فراخ مغفرت است وفی الصراح لمم گناه صغیره کردن قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درین آیت این کلام را که ان تغفر اللهم تغفر جما که
می آمرزی بار خدایا می آمرز گناه بزرگ را جم بفتح جیم و تشدید میم یعنی کبیر عظیم وای عبد لك لا الما و کدام بنده است مر ترا که گناه صغیر نکرده است یعنی شان تو و فضل تو آنست که اگر خواهی
می بخشی گناه کبیره را صغائر خود چه باشد و کیست از بندگان تو که صغائر را نمیکند و تو نمی بخشی بلکه مکفر میگردانی بحسنات و این بیت امیة بن ابی الصلت است که از شعرای جاهلیت بود و در آن زمن
تدین مینمود و تکلم بحکمت میکرد و آنحضرت شعر او را می شنید و خود نیز میخواند و احوال او در باب بیان الشعر بیاید ان شاء الله تعالی و صحیح آنست که منفی از آن حضرت انشاء شعر است نه انشاد آن رواه
الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی
یا عبادی کلکم ضال الا من هدیت ای بندگان من همه شما گمراهید مگر کسی را که راه نمایم من فسلونی الهدی اهدکم پس سؤال کنید و درخواهید از من راه راست را تا نمایم شما را
راست وکلکم فقراء الا من اغنیت و همه شما فقرا اید و نیازمندید مگر کسیکه غنی گردانم من او را و بی نیاز سازم فسلونی ارزقکم پس سوال کنید و درخواهید از من رزق خود را تا دهم شما را و غنی
گردانم وکلکم مذنب الا من عافیت و همه شما گناه کنندگانید مگر کسیکه عافیت بخشم و سلامت دارم او را از گناه کردن این کلام اشعار دارد بآنکه عافیت در ترک گناهکاری است و اثم و الم از فروع
اوست فمن علم منکم انی ذو قدرة علی المغفرة پس کسیکه بداند که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان فاستغفرنی پس طلب آمرزش کند از من غفرت له ولا ابالی من می آمرزم

اوراو باک ندارم ولوان اولکم وآخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم پس اگر ثابت شود که اول شما و آخر شما و زندهٔ شما و مردهٔ شما و تر شما و خشک شما کنایت است از جمیع بندگان بهر
صنعت که باشند چنانکه فرموده است ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و بعضی گفته اند که مراد برطب نبات و شجر است و بیابس حجر و مدر یعنی اگر فرض کنند که هرچه در زمین است از سنگ
و درخت انسان شوند و میتوان گفت که مراد برطب و یابس انس و جن باشند زیراکه خلق انس از آب است و خلق جن از آتش و موید این معنی است آنچه در حدیث ابی ذر که در فصل اول گذشت جنکم
وانسکم واقع شده و میفرماید اگر تمام بندگان اجتمعوا جمع شوند علی اتقی قلب عبد من عبادی بر پرهیزگارترین دل بندهٔ از بندگان من ما زاد ذالک فی ملکی جناح بعوضة زیاده
نکرده اند در ملک من مقدار بازوی پشه ولوان اولکم واخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا علی اشقی قلب عبد من عبادی ما نقص ذلک من ملکی جناح
بعوضة واگر همه بندگان جمع شوند بر بدبخت ترین قلب بندهٔ از بندگان من کم نکرده اند آن از ملک من مقدار بازوی پشه ولوان اولکم وآخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا فی صعید واحد
واگر همه بندگان جمع شوند در یکروی زمین فسأل کل انسان منکم ما بلغت امنیته پس سؤال کند و بطلبد هر آدمی از شما چیزی که نهایت برسد آرزوی وی فاعطیت کل سائل منکم پس بدهم
هر سائل را هرچه خواهد ما نقص ذلک من ملکی الا کما لو ان احدکم مر فی البحر فغمس فیه ابرة کم نکرد مگر چنانکه اگر بگذرد یکی از شما در دریا و فرو برد در دریا سوزنی را ثم رفعها پس برآورد آن سوزن را
معلوم است که چه قدر از آب دریا در آن می آید هنوز دریا بنهایتی وارد و آنجا خود نهایت نیست و این مثالی است که برای تفهیم ذکر کرده ذلک بانی جواد ماجد آن بجهة این است که من بخشنده
و بخشایش کنندهٔ بزرگم وجود صفت ذاتی منست و تمام عالم پر است از آثار جود من و انوار وجود من و هیچ غرضی و غایتی در عطا و افاضه ندارم و بزرگ و کریم و تفصیل این معانی در شرح اسماء گذشت
افعل ما ارید میکنم هرچه میخواهم یعنی اینهمه جود و کرم باراده و اختیار من است لازم نیست و خواهش او را دخل نیست عطائی کلام و عذابی کلام داد من سخن است و عذاب کردن من سخن است
یعنی بیک سخن این همه را میکنم محتاج و موقوف باسباب نیستم و این توطیه است مر قول وی را که گفت انما امری لشیء اذا اردت ان اقول له کن فیکون نیست امر من مر چیزی را وقتی که خواهم مگر آنکه بگویم مر
آن چیز را شو پس میشود آن چیز بی درنگ این تمثیل است برای سرعت ایجاد وجود و توان گفت که سنت الهی بران جاری شده باشد که در وقت ایجاد این لفظ میگوید پس موجود میکرد والله اعلم رواه
احمد والترمذی وابن ماجه وعن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قرأ روایت است از انس که آن حضرت خواند این آیت را هو اهل التقوی واهل المغفرة
وی جل و علا اهل تقوی است و اهل مغفرت فقال گفت آن حضرت در تفسیر این کریمه قال ربکم گفت پروردگار شما انا اهل ان اتقی من سزاوارم که پرهیز کرده شوم و ترسیده شود از عذاب من
فمن اتقانی فانا اهل ان اغفر له پس کسیکه تقوی کند و بترسد از من پس من سزاوارم که بیامرزم آنکس را رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة والدارمی وعن ابن عمر رضی الله عنهما
قال ان کنا لنعد لرسول الله گفت ابن عمر بتحقیق بودیم ما که می شمردیم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی المجلس در یک مجلس که با ما می نشست یقول میگفت رب اغفرلی وتب
علی انک انت التواب الغفور مائة مرة صد بار رواه احمد والترمذی وابو داؤد وابن ماجة وعن بلال بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف مهمله بن زید وعن مولی النبی
صلی الله علیه وسلم این صفت زید است و این غیر زید بن حارثه است و وی زید بن بولی بفتح موحده و سکون واو مقصوره بندهٔ نوبی بود صحابی است و این بلال و پدرش یسار از تابعین
بلال روایت میکند از پدرش از جد قال گفت بلال حدثنی ابی حدیث کرد مرا پدر من که یسار است عن جدی از جد من که زید است انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه غفر له هر که بگوید این استغفار آمرزیده شود مر او را وان کان قد فر
من الزحف واگرچه گریخته باشد از جنگ کافران که گناه کبیره است رواه الترمذی وابو داؤد ولکنه عند ابی داؤد هلال بن یسار و در قاموس نیز هلال بن یسار گفته
و مشهور بلال بن یسار است و در اکثر کتب مثل جامع الاصول والکاشف وغیرهما همچنین است وقال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل لیرفع الدرجة للعبد الصالح فی الجنة بدرستیکه خدای تعالی بر می بلند میکرد اندپایه مر بندهٔ صالح را در بهشت
فیقول یا رب انی لی هذه پس میگوید آن بندهٔ صالح ای پروردگار من از کجاست مرا این درجه فیقول باستغفار ولدک لک پس میگوید پروردگار تعالی این درجه بسبب استغفار فرزند
تست مر ترا و این یکی از منافع نکاح و اعظم فوائد آنست و یکی از آن سه چیز است که لاحق میشود مومن را از عمل او وحسنات وی بعد از موت چنانکه در اول کتاب گذشت رواه احمد وعن عبدالله
بن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث نیست مرده در گور مگر مانند کسی که آب از سروی گذشته است
و فریاد میکند که کسی دست وی را گیرد ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام چشم میدارد دعائی را که برسد او را از پدر یا مادر او اخ یا از برادر او صدیق یا از دوستی فاذا لحقته کان احب الیه
من الدنیا وما فیها پس چون برسد میت را دعا میباشد آن دعا بسوی وی دوست داشته شده تر از دنیا و چیزی که در دنیا است از متاع دنیا وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء
اهل الارض امثال الجبال و بدرستیکه خدای تعالی هر آینه می درآرد بر مردها از دعای اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم و بدرستیکه
تحفهٔ زندگان بسوی مرده ها طلب آمرزش کردنست مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عبدالله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابیست پدر و مادر و برادر و خواهر او همه
صحابی اند و آن حضرت بزیارت ایشان آمده و طعام با ایشان خورده و ایشانرا دعا بخیر کرده نزول کرد بشام و وفات یافت بحمص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طوبی
لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا خوشی و خوبی باد مر کسی را که یافت در صحیفهٔ خود استغفار بسیار را مقصود مدح استغفار و بشارت اهل استغفار است رواه ابن ماجة وروی
النسائی فی عمل یوم ولیلة وعن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول روایت است از عایشه که آن حضرت بود که میگفت و میخواند این دعا را اللهم
اجعلنی من الذین اذا احسنوا استبشروا واذا اساؤا استغفروا خدایا بگردان مرا از آن کسانیکه چون نیکی کنند خوش و شادمان شوند از جهت شکر توفیق الهی و رویت فضل

و رحمت وی و چون بدی کنند استغفار کنند از جهت رویت تقصیر و آراسته نشدن عمل ایشان در نظر ایشان و گفته‌اند که نشان زنده دلی این است که چون عمل نیک بوجود آید شاد گردد و چون کار زشت صادر گردد غمگین شود رواه ابن ماجة والبيهقي في الدعوات الكبير وعن الحارث بن سويد بضم سین و فتح واو و سکون یا از کبار تابعین کوفه و ثقات ایشان است امام احمد از حال وی پرسیدند گفت وی از آنهاست که از حال وی پرسید یعنی حال وی بیرون از ضبطه بیان است قال گفت حارث حدثنا عبد الله ابن مسعود حديثين حدیث کرد ما را ابن مسعود دو حدیث احدهما عن رسول الله یکی از این دو حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم والآخر عن نفسه و حدیث دیگر از خویش و حدیثی که از خویش است این است که قال ان المؤمن يرى ذنوبه كانه قاعد تحت جبل گفت ابن مسعود بدرستیکه مؤمن می‌بیند و می‌پندارد گناهان خود را خواه کبیره باشد یا صغیره مانند کوهی و می‌بیند خود را گویا که نشسته است زیر کوهی يخاف ان يقع عليه میترسد که بیفتد بروی از جهت نهایت خوف و استعظام وی گناه را وان الفاجر يرى ذنوبه كذباب مر على انفه و بدرستیکه فاسق که مبالات ندارد بذنب می‌بیند گناهان خود را مانند مگس که گذشت بر بینی وی فقال به هكذا پس اشارت کرد آن مگس را اینچنین ای بيده یعنی اشارت کرد بدست خود فذبه عنه پس براند او را از بینی خود یا از خود یعنی آنکه بترسد از گناه و وقوع در هلاک بجزای آن و آن حدیثی که از آن حضرت تحدیث کرد این است که ثم قال سمعت رسول الله پس گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقول میگفت لله افرح بتوبة عبده المؤمن هر آینه خدای تعالی خوش و شادمان شونده‌تر است بتوبه بندهٔ خود که مؤمن است من رجل نزل في ارض دوية از مردی که فرود آمده در زمین بیابان مهلكة که جای هلاک است بفتح میم و کسر لام نیز آمده و مهلکه بضم میم و کسر لام نیز روایت است بمعنی هلاک کننده و دویه بفتح دال و کسر واو مشدده و تشدید یا بمعنی بیابان و زمین خالی که در وی گیاه نروید و داویه بزیادت الف نیز روایت است و اصل دو بتشدید واو بمعنی بیابان است ارض را بوی نسبت کرده‌اند و الف در نسبت زیاده میکنند چنانکه نسبت بطی طائی میگویند معه راحلته با آن مرد شتر سواری او بود عليها طعامه وشرابه بر آن راحله خوراک و آب او بود که با خود برداشته بود فوضع راسه پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بزمین فنام نومة پس خواب کرد خواب کردنی فاستيقظ وقد ذهبت راحلته پس بیدار شد آن مرد و حال آنکه بتحقیق رفته و گریخته بود راحله وی فطلبها پس جست راحله را حتى اذا اشتد عليه الحر والعطش تا آنکه وقتی که سخت شد بروی گرمی و تشنگی او وما شاء الله یا سخت شد بلا و محنت دیگر که خواسته بود خدا قال ارجع الى مكاني الذي كنت فيه فانام گفت آن مرد باز برگردم بجای خود که بودم در آن پس خواب کنم حتى اموت تا آنکه بمیرم فوضع راسه على ساعده ليموت پس نهاد سر خود را بر بازو خود چنانکه عادت است تا بمیرد فاستيقظ فاذا راحلته عنده پس بیدار شد پس ناگاه شتر او حاضر است نزد او عليها زاده وشرابه بر او است توشهٔ او و آب او فالله اشد فرحا بتوبة العبد المؤمن من هذا براحلته وزاده پس خدا سخت‌تر است از روی خوشی و شادمانی از اینمرد که خوش و شادمان شد بیافتن راحله خود و توشه خود که گریخته بود و گم شده بود و همچنین بنده گناهکار گریزنده است از مولای تعالی و توبه باز یافتن او است وروى مسلم المرفوع الى رسول الله صلى الله عليه وسلم منه فحسب روایت کرد مسلم از این دو حدیث همین که مرفوع است بسوی پیغمبر چندانکه در وی قصه گریختن راحله است و باز یافتن او پس حدیث موقوف بر ابن مسعود که دیدن مؤمن است گناهان را کوه و دیدن منافق مثل ذباب روایت نکرده وروى البخاري الموقوف على ابن مسعود ايضا و روایت کرد بخاری حدیث موقوف را نیز وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب العبد المؤمن المفتن التواب بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد بندهٔ مسلمان مبتلی و ممتحن بمعاصی که توبه میکند و رجوع می‌آرد بجناب رحمت و مغفرت حق و محبت از جهت توبه است نه معصیت و بهمین جهت بعضی تفضیل داده‌اند تایب را که لذت شهوت و معصیت چشیده خود را از آن کشیده است بخلاف آنکه از اول بر نشاه عفت و صلاح پیدا شده وعن ثوبان رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما احب ان لي الدنيا بهذه الآية گفت ثوبان که مولای آن حضرت بود و در سفر و حضر ملازم درگاه بود شنیدم آن حضرت را که میگفت که دوست ندارم من که مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل این آیت که بشارت بمغفرت تمامه گناهان میدهد يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله الآية فقال رجل پس گفت مردی و پرسید فمن اشرك پس کسیکه شرک آرد و کفر ورزد چه حال دارد و او را هم می‌آمرزد فسكت النبي پس خاموش ماند پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم قال پس گفت الا ومن اشرك آگاه باشید و بشنوید و می‌آمرزد کسی را که شرک آورده نیز ولیکن بتوبه و جز شرک بی توبه هم می‌آمرزد اگر خواهد ثلث مرات سه بار گفت آن حضرت این کلمه را وعن ابي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى ليغفر لعبده بدرستیکه خدای تعالی هر آینه می‌آمرزد مر بندهٔ خود را ما لم يقع الحجاب مادام که واقع نشود پرده میان بنده و رحمت حق قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وما الحجاب چیست پرده قال ان تموت النفس وهي مشركة گفت آن حضرت پرده این است که بمیرد نفس و حال آنکه وی شرک آرنده است روى الاحاديث الثلثة احمد روایت کرده است این حدیثها را امام احمد وروى البيهقي الاخير في كتاب البعث والنشور و روایت کرد بیهقی حدیث اخیر را که از ابی ذر است در کتاب بعث و نشور که نام کتاب او است وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی ذر است رض که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من لقي الله تعالى لا يعدل به شيئا في الدنيا کسی که پیش آید خدای تعالی را در آخرت در حالی که برابر نمیسازد یعنی شریک نمیگرداند بوی تعالی چیزی را در دنیا ثم كان عليه مثل جبال ذنوب پس باشد بر وی مانند کوهها گناهان غفر الله له می‌آمرزد خدای تعالی مر او را اگر بخواهد رواه البيهقي في كتاب البعث والنشور وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التائب من الذنب كمن لا ذنب له توبه کننده از گناهان مثل کسی است که نیست گناه مر او را و چنانستی که گویا نکرده است آن گناه را و ندانسته دین زبان گناه و گفته‌اند که این از باب الحاق ناقص بکامل است والله اعلم رواه ابن ماجه والبيهقي في شعب الايمان وقال تفرد به النهراني وهو مجهول و گفت بیهقی منفرد است باین حدیث نهرانی و نهرانی مجهول است و في شرح السنة روى

عنه موقوفا و در شرح السنة روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف قال گفت ابن مسعود الندم توبة پشیمان شدن از گناه توبه است و عزم بر عدم رجوع را نیز در مفهوم ندم داخل ساخته اند والتائب کمن لا ذنب له و توبه کننده همچو کسی است که نیست گناه مر او را هرگز باب در متممات و لواحق ابواب سابقه و در بعضی نسخ باب فی سعة رحمة الله و این ترجمه مناسب احادیث باب است الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق کتب کتابا وقتی که پیدا کرد خدای تعالی خلق را و تقدیر نمود و حکم کرد با حکام خود نوشت کتابی را فهو عنده فوق عرشه پس آن کتاب نزد خداست بالای عرش خدا تخصیص بالای عرش تنبیه است بر تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب ان رحمتی سبقت غضبی و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است متفق علیه و معنی سبقت رحمت و غلبه وی بر غضب بغلبه آثار رحمت و جود و انعام او ست تعالی که تمام خلق را فرا گرفته است و غیر متناهی است بخلاف اثر غضب که در بعضی بنی آدم ظاهر است ببعضی وجوه چنانکه فرمود و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و فرمود عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء و نیز تهاون و تقصیر بندگان در ادای شکر نعمای حق جل جلاله و عم نواله زیاده از حد و عد و احصا است چنانکه فرمود و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة پس رحمت حق تعالی است که باقی میدارد ایشان را و روزی میدهد و نعمت میرساند و عذاب نمیکند این در دنیا و ظهور رحمت وی سبحانه در آخرت حدیث آینده متکفل بیان او است که فرمود و عنه و هم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله مائة رحمة مر خدای تعالی را صد رحمت است و ظاهر آنست که کنایت از کثرت او است یا مراد انواع کلیه آنست که در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است یا حصر باعتبار این وصف است چنانکه ان لله تسعة و تسعین اسما گفته شد والله اعلم انزل منها رحمة واحدة بین الجن والانس فرو فرستاده است از آن صد رحمت یک رحمت را میان پریان و آدمیان والبهائم و میان چارپایها والهوام و میان هر جنبنده بر روی زمین فبها یتعاطفون پس بآن رحمت مهربانی می کنند بر یکدیگر و بها یتراحمون و بآن رحمت می بخشایند بر یکدیگر و بها تعطف الوحش علی ولدها و بآن رحمت مهربانی می ورزند جانوران وحشی بر فرزندان خود و تخصیص وحوش بذکر بجهت آن است که انس و الفت و مهربانی از ایشان متعذر و مستبعد است و اخر الله تسعا و تسعین رحمة یرحم بها عباده یوم القیمة و پس گذاشته و نگاهداشته است خدای تعالی نود و نه رحمت را که رحم میکند و بخشایش مینماید بآن رحمتها بندگان خود را روز قیامت و چون مقرر است که بخشش و رحمتی در آخرت مخصوص بمومنانست مراد بندگان مومن خواهند بود متفق علیه و فی روایة لمسلم عن سلمان نحوه و در روایتی مر مسلم را از سلمان فارسی مانند این آمده است که در معنی متفق علیه است و در لفظ اختلافی دارد و فی آخره و در آخر حدیثی که بروایت مسلم از سلمان آمده این عبارتست که قال گفته است آن حضرت یا راوی فاذا کان یوم القیمة اکملها بهذه الرحمة پس چون باشد روز قیامت تمام و کامل میکرداند خدای تعالی آن نود و نه رحمت را باین رحمت که در دنیا فرستاده بود بر جن و انس و جز ایشان و از این روایت لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم باشد نود و نه دیگر را بوی ضم کنند تا مجموع صد رحمت همه کار خود کنند و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المومن ما عند الله من العقوبة اگر بداند مومن چیزی را که نزد خداست از عذاب که بآن سزا میدهد ما طمع بجنته احد طمع نمیکند و امید نمیدارد در بهشت خدا هیچ یکی از مومنان و لو یعلم الکافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد و اگر بداند کافر چیزی را که نزد خدای تعالی است از رحمت ناامید نمیگردد از بهشت او هیچ یکی از کافران و قنط بفتح نون و بکسر نیز روایت است و در صراح او را از نصر و ضرب و علم گفته و در قاموس از نصر و ضرب و حسب و کرم داشته متفق علیه و سیاق این حدیث برای بیان صفت لطف و قهر و رحمت و غضب است که هیچ یکی بکنه آن نمیتواند رسید پس مومنان که مظهر رحمت و لطف خدا اند اگر قهر او را تصور کنند هیچ یکی از ایشان طمع بهشت ندارد و کافران که مظهر غضب و قهر اند اگر نظر برحمت و لطف او دارند نومید نمیشوند و این مقصود دیگر است که منافات بسبق و غلبه رحمت بر غضب بر وجهی که مبین گشت ندارد فافهم گویا درین معنی گفته است بیت تهدید کر بر کشد تیغ حکم بمانند کروبیان صم بکم و گر در دهد یک صلای کرم عزازیل گوید نصیبی برم قدرت او همه را شامل است و لیکن با نچه اراده او رفته بمان میشود و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنة اقرب الی احدکم من شراک نعله بهشت نزدیکتر است بیکی از شما از دوال نعل والنار مثل ذلک و آتش مانند آنست یعنی وی نیز نزدیکتر است از شراک نعل و این تمثیل و تشبیه است برای قرب جنة و نار از مردم زیرا که سبب دخول جنت و نار سعی بنده و حکم خدا است و این هر دو بالفعل موجود اند و حاصل اند رواه البخاری و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رجل لم یعمل خیرا قط گفت آنحضرت که گفت مردی که نکرده بود هیچ عمل خیر را هرگز لاهله مر کسان خود را و فی روایة و در روایتی چنین آمده است که اسرف رجل علی نفسه ظلم کرد مردی بر نفس خود از حد در گذرانید گناه را فلما حضره الموت اوصی بنیه پس هنگامیکه حاضر شد و رسید او را مرگ اندرز کرد پسران خود را اذا مات فحرقوه وقتیکه بمیرد وی پس بسوزید او را ثم اذروا نصفه فی البر و نصفه فی البحر پس بر پراگنید و بیفشانید نیمه او را در دشت و نیمه او را در دریا و اصل ذرو بذال معجمه پراگندن باد خرمن و جز آنرا و ذاریات بادهای پراگنده و اذروا بوصل همزه و قطع آن هر دو روایت است و ذرو فی بفتح ذال و ضم آن و تشدید یا نیز روایت کرده اند و بمعنی نشر و تفریق گویا این مرد گمان میبرد که عذاب مخصوص بکسی است که او را گور کنند با وجود آن گفت فوالله لان قدر الله علیه پس بخدا سوگند اگر قادر شود خدای تعالی بر وی لیعذبنه عذابا لا یعذبه احدا من العالمین هر آئینه عذاب میکند او را عذابی که نکند آن عذاب هیچ یکی از جهانیان را فلما مات فعلوا ما امرهم پس هنگامیکه مرد آن مرد کردند کسان او و پسران او آنچه که امر کرده بود ایشان را فامر الله البر فجمع ما فیه پس امر کرد خدای تعالی دریا را پس فراهم آورد دریا هر چیزی که در وی بود از اجزای خاکستر که در وی بود و امر البر فجمع ما فیه و امر کرد بر را پس جمع کرد آنچه در وی بود از اجزا ثم قال له لم فعلت هذا پس گفت خدای تعالی مر آن مرد را بعد از زنده کردانیدن برای چه کرده بودی این وصیت را قال من خشیتک یا رب گفت از ترس عذاب تو ای پروردگار من و انت اعلم

د تو دانا تری بحال من فغفر له پس بیامرزید خدای تعالی مرا ورا متفق علیه مانند آنکه در قول ولئن قدر الله اشکال کرده اند که این شک است در قدرت باری تعالی و آن کفر است و
ازین توجیهات و تاویلات بسیار کرده اند بعضی گفته که قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از قدر است بمعنی قضا و قدر و در روایتی قدر آمده بتشدید دال و آن صریح است در معنی تقدیر و این چون
در قول یونس پیغمبر علیه السلام فظن ان لن نقدر علیه نیز کرده اند و بعضی گفته اند که قدر بمعنی ضیق است چنانکه در قول وی تعالی فمن قدر علیه رزقه آمده است و بعضی گفته اند که این مجاز است
از کلام عرب که او را تجاهل العارف و مزج الشک بالیقین میگویند اگرچه در صورت شک است ولیکن مراد بوی یقین است و بعضی گفته اند که این مردیست که جاهل است بصفتی از
صفات حق سبحانه و متکلمین خلاف دارند در آنکه جهل ببعضی از صفات کفر است یا نه یا وی در زمان فترت نبوت بود که مجرد توحید در ان زمان کافی و نافع است و بعضی گفته اند که این
کلامیست که واقع شده است در غلبه حیرت و دهشت و خوف و خشیت که مرد در وی حکم مجنون و مغلوب العقل دارد و بر آن ماخوذ نیست چنانکه قول آن کس که در وقت وجدان راحله و تمام
فرح و سرور و بیخودی گفت انت عبدی و انا ربک والله اعلم وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قدم علی النبی صلی الله علیه وسلم سبی قدوم آورده و آمد بر آن حضرت
برده بندد و اسیران از بعضی غنایم فاذا امرأة من السبی قد تحلب ثدیها پس ناگاه زنی از ان بندیان بتحقیق پر شده پستان او بشیر چنانکه سیلان کردن گرفت تسعی در حالی که میدود
آن زن و در روایتی مسلم تبتغی یعنی می طلبد فرزند خود را اذا وجدت صبیا فی السبی اخذته چون می یابد کودکی را در بندیان میگیرد او را بجهت فرزند خود فالصقته ببطنها وارضعته
پس می چسپانید او را بشکم خود و شیر میدهد فقال لنا النبی پس گفت پیغمبر خدا ما را صلی الله علیه وسلم اترون هذه طارحة ولدها فی النار آیا گمان میبرید شما و میدانید این زن را
اندازنده فرزند خود را در آتش و ترون بضم تا است و بفتح نیز روایت است فقلنا لا پس گفتیم ما که گمان نمی بریم آنرا وهی تقدر علی ان لا تطرحه و حال آنکه آن زن توانا باشد بر آنکه نیندازد او را
فقال الله ارحم بعباده من هذه بولدها پس گفت آن حضرت هر آئینه خدای تعالی مهربان تر است به بندگان خود ازین زن که مهربانست بفرزند خود و وی تعالی خود قادر است بر آنکه نیندازد
او را در آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدای تعالی کافران را و عاصیان را تا وقتی که خواهد جوابش این است که کافران بانکار و استکبار و عاصیان بعدم انقیاد و ترک اطاعت از
بندگی برآمدند و عبید نماندند چنانکه در فصل ثالث از حدیث عبدالله بن عمر بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن ینجی
احدا منکم عمله هرگز رستگاری نمیدهد هیچ یکی از شما را عمل او بلکه نجات بفضل و رحمت الهی است قالوا گفتند صحابه بطریق استفهام ولا انت و نه تو رستگاری می یابی بعمل تو با وجود عمل عظیم که
که تو داری یا رسول الله قال ولا انا گفت آن حضرت و نه من الا ان یتغمدنی الله منه برحمته مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی از جانب خود برحمت خود و ماخوذ است از غمد بکسر غین معجمه و غلاف
شمشیر و چون این کلام مشعر بود بالغاء عمل در علیت نجات و این منافی نیست سببیت عمل را و مدخلیت او را در نجات پس بحکم تعالی و وضع وی اشارت کرد باثبات آن و فرمود فسددوا پس راست
و راست کنید عمل را بی افراط و تفریط چنانچه تیر راست میرود فی الصراح سدد بفتح درستی و راستی کردار و گفتار و قاربوا و میانه روی کنید در عمل بی افراط و تفریط این در معنی تفسیر و تاکید سددوا است
واغدوا و روحوا و سیر کنید در بامداد و شبانگاه وشئ من الدلجة بضم دال و سکون لام و بکنید چیزی از سیر در شب کنایت است از نماز تهجد وشئ بجر و رفع هر دو روایت است والقصد القصد و لازم
گیرید میانه روی را تبلغوا تا برسید بمنزل مقصود و این جواب هر سه است از سیر غدوه و روحه و دلجه یا متعلق است بالتزام قصد زیرا که افراط و تفریط هر دو مانع وصل بمقصد است متفق علیه وعن جابر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل احدا منکم عمله الجنة در نمی آرد هیچ یکی از شما را عمل او در بهشت ولا یجیره من النار و نمی رهاند عمل او را از آتش و دوزخ ولا انا
و نه من می درآیم و میرهم الا برحمة الله مگر برحمت خدا رواه مسلم وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اسلم العبد فحسن اسلامه
وقتی که اسلام آورد مرد پس نیک شود اسلام وی یعنی صحیح شود بیقین و اخلاص بی شائبه شک و نفاق چنانکه باید یکفر الله عنه کل سیئة کان زلفها می پوشد و می بخشد خدای تعالی از وی
هر بدی که بود آنکس که پیش گذرانیده و سابق کرده است و زلفها بتشدید لام است و تخفیف لام نیز روایت کرده شده است زلف و زلف و ازلف همه بیک معنی است و اصل الزلفی است بمعنی
قرب و کان بعد القصاص و میباشد بعد از ان قصاص یعنی مجازات و مماثلت در عمل و جزای آن مشتق از قصص بمعنی در پی اثر رفتن و بازگشتن مرد بجای که از آنجا آمده است و چون جزا در پی عمل می آید
آنرا قصاص نام کردند و جزای عمل چیست الحسنة بعشر امثالها نیکی بده چند مانند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل یعنی یکی بده بلکه یکی بهفتصد الی اضعاف کثیرة تا امثال بسیار
و بیشتر از هفتصد نیز بحسب شفقت و صدق اخلاص والسیئة بمثلها و بدی بیک مانند وی الا ان یتجاوز الله عنها مگر آنکه بگذرد خدای تعالی از ان و یک بدی هم ندهد این فضل و کرم و
رحمت الهی است که جزای نیکی را بآن مرتبه میرساند و از بدی میگذرد و اگر جزا هم بدهد یکی دهد رواه البخاری وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله کتب الحسنات والسیئات بدرستیکه خدای تعالی نوشت نیکیها را و بدیها را فمن هم بحسنة پس کسی که قصد کند نیکی را فلم یعملها پس عمل نکند آنرا و بفعل نیارد کتبها
الله عنده حسنة کاملة می نویسد آنرا خدای تعالی نزد خود نیکی کامل کاملة برای تاکید است و عنده نیز افاده تاکید و اهتمام میکند فان هم بها فعملها پس اگر قصد کند بحسنات پس در عمل آرد
کتبها الله له عنده عشر حسنات می نویسد آنرا خدای تعالی برای وی نزد خود ده نیکی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل الی اضعاف کثیرة تا مثلهای بسیار ومن هم بسیئة فلم
یعملها کتبها الله عنده حسنة کاملة و کسیکه قصد کرد ببدی پس نکرد آنرا می نویسد آنرا خدای تعالی نیکی کامل فان هو هم بها فعملها کتبها الله له سیئة واحدة پس وی اگر قصد کرد
ببدی پس کرد آنرا می نویسد آنرا یک بدی غیر قلیل درین حدیث مبالغه ها است در فضل خدا و کرم و عفو وی چنانکه ظاهر است متفق علیه الفصل الثانی عن عقبة بن عامر رضی الله
عنه صحابی مشهور است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات بدرستی که حال و قصه آنکسیکه میکند بدیها را پس میکند نیکیها را کمثل رجل
کانت علیه درع ضیقة قد خنقته همچو حال مردیست که هست بروی زره تنگ که بتحقیق خفه کرده است او را ثم عمل حسنة فانفکت حلقة پس کرد نیکی را پس جدا شد و گشاده شد حلقه او

ثم عمل اخری پس کرد نیکی دیگر را فانفکت اخری پس جدا شد حلقهٔ دیگر حتی تخرج الی الارض تا آنکه بیرون می آید درع از زن او و می افتد بر زمین حاصل آنکه نیکی کردن سبب کشادگی سینه و فرح است و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگدلیست و تشبیه کرد آنرا بپوشیدن زرهٔ تنگ که سبب خفه شدن است و کشوده شدن وی سبب فراخی و خوشدلی است رواه فی شرح السنة وعن ابی الدرداء رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقص علی المنبر وهو یقول روایت است از ابی الدردا که وی شنید آن حضرت را که تحدیث میکرد و وعظ میگفت بر منبر و حال آنکه وی میگفت ولمن خاف مقام ربه جنتان هر کسی را که بترسد پروردگار خود را با ایستادن برای حساب در درگاه وی دو بهشت است قلت وان زنی وان سرق گفتم من بطریق سؤال و استفهام و اگرچه زنا کند و دزدی کند یا رسول الله فقال الثانیة پس گفت آن حضرت بار دوم ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثانیة پس گفتم من بار دوم وان زنی وان سرق یا رسول الله فقال الثالثة ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثالثة پس گفتم بار سوم وان زنی وان سرق یا رسول الله فقال گفت آن حضرت وان رغم انف ابی الدرداء اگرچه بخاک بچسپد بینی ابی الدردا کنایت است از کراهت و خواری چون ابی الدردا درین حکم ایستادگی کرده استبعاد نمود آن حضرت بر بنده و خلاف قول وی گرچه رغم و درین میان خواری بحال ابی الدردا راه یافت و آنکه در عرف میگویند برغم وی چنین کردم و چنین گفتم این معنی دارد و این گفتن مستلزم آن نیست که خلاف نفس الامر باشد چنانکه در عرف مردم این معنی متوهم میشود رواه احمد وعن عامر الرام صحابیست و رام مخفف رامیست بمعنی تیرانداز و بعضی عامر بن الرام گفته اند و اول صحیح تر است قال بینا نحن عنده گفت عامر در اثنای آنکه ما نزد وی بودیم یعنی عند النبی یعنی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذ اقبل علیه رجل علیه کساء ناگاه روی آورد و پیش آمد بر آن حضرت مردی که بر وی گلیمی است وفی یده شیئ قد التف علیه و در دست آن مرد چیزیست که بتحقیق پیچیده است گلیم را بر آن چیز فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله مررت بغیضة شجر گذشتم به بیشهٔ درختان و غیضه بفتح غین معجمه و سکون تحتانیه و ضاد معجمه بیشه و جنگل که در وی درختان باشند فسمعت فیها اصوات فراخ طائر پس شنیدم در آن بیشه آوازهای جوجه های پرندگان فراخ بکسر جمع فرخ بفتح جوجه فاخذتهن پس گرفتم آن جوجه ها را فوضعتهن فی کسائی پس نهادم آن جوجه ها را در گلیم خود فجاءت امهن پس آمد مادر این جوجه ها فاستدارت علی راسی پس گرد بر گرد گشت مادر ایشان بر سر من فکشفت لها عنهن پس کشادم و دور کردم برای مادر ایشان پرده از روی این جوجه ها فوقعت علیهن پس افتاد مادر بر آن جوجه ها فلففتهن بکسائی پس پیچیدم من آن جوجه ها را بگلیم خود فهن اولاء معی پس این جوجه ها اینها اند با من قال ضعهن گفت آن حضرت بنه این جوجه ها را فوضعتهن پس نهادم آنها را وابت امهن الا لزومهن و ابا کرد و امتناع آورد مادر ایشان مگر لازم بودن و چسپیدن با ایشان امر دم از مشاهدهٔ اینحال تعجب کردند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتعجبون لرحم ام الافراخ فراخها آیا شگفت دارید شما مهر کردن مادر جوجه ها جوزه ها را و در بعضی نسخ بفراخها و رحم بضم را و سکون حا و ضم آن بمعنی رحمت و مهربانی فوالذی بعثنی بالحق پس سوگند بآن کسی که فرستاده است مرا براستی الله ارحم بعباده من ام الافراخ بفراخها هر آینه خدای تعالی مهربانتر است به بندگان خود از مادر جوجه ها که چندین نعمتها و کرامتهای نثار حال ایشان کرده است و میخواهد که بسوی وی بیایند و توبه کنند و در درگاه قبول وی حاضر باشند ارجع بهن باز گردان این جوجه ها حتی تضعهن من حیث اخذتهن تا آنکه بنهی ایشانرا آنجا که گرفتهٔ ایشانرا وامهن معهن و مادر ایشان با ایشان بود فرجع بهن پس باز گردانید آنمرد ایشانرا رواه ابو داود الفصل الثالث عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض غزواته گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگهای او با کافران فمر بقوم پس گذشت آن حضرت بگروهی فقال پس گفت آن حضرت من القوم کیستند این گروه قالوا نحن المسلمون گفتند این قوم ما همه مسلمانانیم وامرأة تحضب بقدرها و زنی آتش می افروخت زیر دیگ خود حضب بحای مهمله و ضاد معجمه آتش افروختن و چیزی که بوی آتش افروزند مثل حصب بصاد مهمله و حصب جهنم را ابن عباس حضب جهنم هیزم خوانده اند ومعها ابن لها و بود با آن زن پسری مر آن زن را فاذا ارتفع وهجها پس چون بالا می شد گرمی آتش تنحت به یکسو میکرد آن زن پسر خود را تا از گرمی آتش بوی آزاری نرسد وفی الصراح وهج بفتحتین سوز آتش فاتت النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد آن زن نزد آن حضرت فقالت انت رسول الله پس پرسید آن زن تو پیغمبر خدائی قال نعم گفت آن حضرت آری منم پیغمبر خدا فقالت بابی انت وامی پس گفت آن زن مادر و پدر من فدای تو باد الیس الله ارحم الراحمین آیا نیست خدا مهربانترین مهربانان قال بلی گفت آن حضرت آری قالت الیس الله ارحم بعباده من الام بولدها قال بلی گفت آن زن آیا نیست خدا مهربانتر با بندگان خود از مادر بفرزند خود گفت آن حضرت آری قالت ان الام لا تلقی ولدها فی النار گفت آن زن که مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش یعنی پس خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم یبکی پس شروع کرد و لازم گرفت پیغمبر خدا گریه میکند اصل اکباب بمعنی بروی افتادنست و اینجا بمعنی لزوم و اقبال و باین معنی نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند بمعنی سر فرو افکندن است کذا قالوا والله اعلم ثم رفع راسه الیها پس برداشت آن حضرت سر مبارک خود را بسوی آن زن فقال ان الله تعالی لا یعذب من عباده الا المارد والمتمرد پس گفت آن حضرت در جواب آن زن که خدای تعالی عذاب نمیکند از بندگان خود مگر مارد و متمرد را الذی یتمرد علی الله آنکه تمرد و سرکشی کند بر خدا وابی ان یقول لا اله الا الله و سرکشی می کند از اقرار توحید الهی مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکه مجرد و عاریست از خیرات و بیرون آمده است از حکمی که واجبست بر نوع وی و متمرد مبالغه است در آن و اصل ماده مرد برای تجرد و تعریست امرد میگویند جوان بی ریش را و شجر امرد درختی را که برگ ندارد رواه ابن ماجه وعن ثوبان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیلتمس مرضات الله گفت آن حضرت بدرستیکه بنده هر آینه طلب میکند رضای خدا را بطاعات و مرضات بسکون را بمعنی رضاست و لفظ مفرد است فلا یزال بذلک پس همیشه است متلبس و متعلق باین معنی یعنی بطلب رضای حق فیقول الله عز وجل لجبرئیل پس میگوید خدای تعالی مر جبرئیل را ان فلانا عبدی یلتمس ان یرضینی بدرستیکه فلان بنده من طلب میکند و میخواهد که راضی میکرداند مرا الا وان رحمتی علیه دانا و آگاه باش و بدرستیکه رحمت من بر اوست فیقول جبرئیل رحمة الله علی فلان پس میگوید جبرئیل رحمت خداست بر فلان و یقولها حملة العرش و میگویند این کلمه را یا رحمت را بردارندگان عرش و یقولها من

حولهم ومیگویند آنرا کسانی که گرد ایشان اند از فرشتگان حتی یبلغوا اهل السموات السبع تا آنکه میگویند آنرا کسان هفت آسمان ثم تهبط الی الارض پس فرود آورده میشود رحمت برای وی
بسوی زمین و تهبط بلفظ معلوم نیز روایت است هبوط فرود آمدن اهباط فرود آوردن رواه احمد مثل این حدیث است آنچه آمده است در تفسیر قول سبحانه ان الذین امنوا وعملوا الصلحت
سیجعل لهم الرحمن ودا و بدرستی آن کسانی که ایمان آوردند و عمل کردند صالحات را سرانجام است که گرداند ایشان را خدای مهربان محبت را و در تفسیر این آیه آمده است که چون دوست میدارد
خدای تعالی بنده را از بندگان خود خبر میدهد خدای تعالی بجبرئیل که من دوست میدارم فلان بنده را تو نیز دوست دار او را و خبر کن بملائکه که دوست دارند او را بعد از آن می اندازد محبت او را در
دلهای آدمیان تا همه دوست دارند او را انتهی این است سبب قبول و شهرت اولیا و دوستان حق که همه دوست میدارند ایشان را و آنکه بحیله و اسباب و مکر و تلبیس جلب قلوب عوام میکند و کرومی
ازو خارج از دائره اعتبار است اعاذ الله الصادقین عن ذلک وعن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قول الله عز وجل اسامة بن زید بن حارثه که محبوب حضرت
درگاه نبوت بوده و او را حب رسول الله میخواندند و زید بن حارثه پدرش متبنای آن حضرت بوده روایت میکند از آن حضرت در قول خدای تعالی فمنهم ظالم لنفسه اول آیت این است که ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الآیه تفسیر این است که میفرماید پس میراث دادیم ما کتاب و شریعت آنکسانی را که برگزیده ایم ما از بندگان ما بایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیده
کسی است که ظلم کننده است نفس خود را بتقصیر در عمل ومنهم مقتصد و بعضی از ایشان کسی است که میانه رو است و عمل میکند در اغلب اوقات اما آن جد و اجتهاد که می باید کرد نمیکند ومنهم سابق
بالخیرات و بعضی از ایشان کسی است که پیش رو است بخیرات که غایت جد و اجتهاد در عمل وارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند که ظالم جاهل و مقتصد متعلم و سابق عالم و
بهمین قیاس در انواع خیرات و میراث مرتبه ادنی و متوسط و اعلی میتوان قرار داد و این هر سه قسم بندگان از برگزیدگان اند قال گفت آن حضرت کلهم فی الجنة همه ایشان در بهشت اند بر حسب تفاوت
مراتب و درجات و اینجا سعت رحمت الهی معلوم شد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور

## باب مایقال عند الصباح والمساء والمنام

صباح و صبح فجر و بر اول نهار تا برآمدن
آفتاب نیز اطلاق کنند و مساء ضد صباح و ادعیه مذکوره نزد صباح و مساء شامل است آنرا که خوانده شود پیش از صلوة فجر و مغرب و بعد از وی و منام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاهر آنست که مراد نوم لیل است
و شامل قیلوله نیست و دلالت میکند برین قول وی در حدیث ثانی اذا اخذ مضجعه من اللیل فتدبر والله اعلم

### الفصل الاول

عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا امسی قال بود آن حضرت چون شبانگاه میکرد میگفت امسینا وامسی الملک لله شب کردیم و شب کرد ملک مر خدا را الحمد لله لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسالک من خیر هذه اللیلة خداوندا من سوال میکنم ترا از نیکی این شب و خیر ما فیها و نیکی کائنات وحوادث
که درین شب است واعوذ بک من شرها وشر ما فیها و پناه میجویم بتو از بدی این شب و بدی چیزی که درین شب است اللهم انی اعوذ بک من الکسل خداوندا پناه میجویم بتو از کاهلی والهرم
بفتحتین و پناه میجویم از نهایت کلان سالی وسوء الکبر بکسر کاف و فتح با از بدی پیری که با تفسیر هرم و تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت است بمعنی تکبر و روایت اول اصح و اظهر است
وفتنة الدنیا و پناه میجویم از فتنهای دنیا و بلاها و آزمایشهای آن وعذاب القبر و از عذاب قبر یا فتنه عذاب قبر واذا اصبح قال ذلک و چون صبح میکرد میگفت آنرا و در بعضی نسخ لفظ ایضا هست
میگفت اصبحنا واصبح الملک لله بجای امسینا وامسی الملک لله وفی روایة و در روایتی آمده است که میگفت رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار وعذاب فی القبر رواه مسلم
وعن حذیفة رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آن حضرت که چون میگرفت خوابگاه خود را شب مضجع پهلو نهادن بر زمین و مضجع
بفتح میم و جیم جای پهلو نهادن و اضطجاع نیز میگویند وضع یده تحت خده می نهاد آن حضرت دست خود را زیر رخساره خود مراد دست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن
ثم یقول پس میگفت اللهم باسمک اموت واحیی خداوندا بنام تو می میرم و میزیم یعنی خواب میکنم و بیدار میشوم و تواند که مراد حقیقت موت و حیات باشد واذا استیقظ قال و چون بیدار
میشد میگفت الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا شکر مر خدا را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میرانید ما را ظاهر این عبارت در معنی اول است والیه النشور و بسوی اوست پراکنده
شدن و بیدار شدن و در رستخیز رواه البخاری روایت کرد این حدیث را از حذیفه بخاری ورواه مسلم عن البراء و روایت کرد مسلم از براء بن عازب اگر گویند چون این حدیث را بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده اند چرا متفق علیه نگفت جوابش آن است که در حدیث متفق علیه بحسب اصطلاح شرط است از یک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذیفه کرد و مسلم از براء این حدیث متفق علیه نبود
کذا قال الشیخ وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اوی احدکم الی فراشه چون پناه آرد و باز گشت کند یکی از شما بسوی بساط
خود که افکنده است برای خواب اوی بالقصر بمعنی پناه آورد و آوی بالمد بمعنی پناه داد و گاهی بمعنی یکدیگر نیز آیند و اول اکثر و افصح است پس اینجا بالقصر باشد و بمد نیز روایت است و آوانا که در حدیث
انس بیاید بمد است میفرماید چون بیاید یکی از شما بجامه خواب خود فلینفض فراشه بداخلة ازاره پس باید که بیفشاند فراش خود را بحاشیه درونی لنگ خود و آن اطراف ازار که متصل تن است
فانه لا یدری ما خلفه علیه زیرا که وی نمی داند که چه چیز پس از وی آمده است و افتاده است بر فراش یعنی نخست باید که بیفشاند جامه خود و فراش را پس از آن بخسپد شاید که کرمی و خسی و
خاشاکی بر وی افتاده باشد ثم یقول پس بگوید بعد از پهلو نهادن این دعا را باسمک ربی وضعت جنبی بنام تو ای پروردگار من نهادم پهلوی خود را وبک ارفعه و بنام تو بر میدارم
آنرا ان امسکت نفسی فارحمها اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا پس رحم کن او را وان ارسلتها فاحفظها و اگر باز فرستی نفس مرا پس نگاهدار آنرا بما تحفظ به عبادک
الصالحین بچیزی که نگاه میداری بآن چیز بندگان خود را که صالح اند آدمی چون بخواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را میستاند پس از آن نگاه میدارد روح او را و می میراند و باز می
فرستد و میزیاند پس دعا میکند خداوندا اگر نگاهداشتی و میرانیدی بیامرز و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار چنانکه بندگان صالح خود را میداری وفی روایة و در روایتی این چنین آمده است
که چون بیاید یکی از شما فراش خود را بیفشاند ثم لیضطجع علی شقه الایمن پس باید که پهلو نهد بر جانب راست خود ثم لیقل پس باید که بگوید باسمک تا آخر متفق علیه وفی روایة و در روایتی

با این لفظ آمده است فلینفضه بصنفة ثوبه ثلث مراة یعنی باید که بیفشاند فراش خود را بکناره جامه خود که ازار باشد سه بار صنفه بفتح صاد مهمله وکسر نون ونجا طرف ازار از آنجانب که طره او بست و
درین روایت وان امسکت نفسی فاغفر لها واقع شده بجای فارحمها وگفته اند که حکمت درخواب بر پهلو راست آنست که دل در پهلوی چپ است پس چون خواب کند بر پهلوی راست دل معلق بماند و حاصل
نشود زیادت استراحت کردن وگران نمی آید خواب وآسان میکرد و بیداری برای نماز شب وبخواب کردن بر پهلوی چپ دل قرار می یابد و راحت بسیار حاصل میشود و خواب گران میشود و در شرح
سفر السعادت این سخن را بیان زیاده برین است آنجا باید نگریست وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی
شقه الایمن بود آن حضرت که چون پناه می آورد بسوی فراش خود خواب مکرد بر جانب راست خود ثم قال پس میگفت اللهم اسلمت نفسی الیک خداوندا سپردم نفس خود را بسوی تو
ووجهت وجهی الیک وآوردم روی خود را بسوی تو وفوضت امری الیک وسپردم کار خود را بتو والجأت ظهری الیک وتکیه دادم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم بر تو
و پناه آوردم بتو در همه کارها رغبة ورهبة الیک از جهت میل وخواهش نمودن بسوی تو وبجهت ترسیدن از تو لاملجأ ولامنجا منک الا الیک نیست پناه ونه رهائی از تو مگر بسوی تو یعنی
از صفات قهریه تو بصفات لطفیه تو ملجا بهمزه است ومنجا بالف آمنت بکتابک الذی انزلت گرویدم بکتاب تو که فرود فرستادهٔ وبنبیک الذی ارسلت وبه پیغمبر تو که فرستادهٔ یعنی
هر کتاب و هر پیغمبر یا قرآن وذات شریف خود را اراده نموده و بر آن حضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن خود و اول مومنان اوست وهم چنین هر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قالهن کسیکه بگوید این کلمات را ثم مات تحت لیلته پس بمیرد در زیر حادثهٔ شب خود یعنی همین شب که در وی این کلمات گفته است مات علی الفطرة
بمیرد بر دین اسلام وفی روایة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لرجل گفت آن حضرت مرد را یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة
ای فلان وقتی که خواهی که پناه آری وباشش کنی بسوی فراش خود پس وضو کن همچو وضوی که برای نماز میکنی ثم اضطجع علی شقک الایمن پس بپهلو بنه بر جانب راست خود ثم قل پس بگو اللهم
اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول وی ارسلت یعنی تمام آن ذکر که گذشت وقال وگفت آنحضرت فان مت من لیلتک مت علی الفطرة پس اگر بمیری در همین شب بمیری
بر دین اسلام وان اصبحت اصبت خیرا واگر صبح کنی می یابی تو خیر کثیر و در روایتی ان اصبحت اصبحت خیرا متفق علیه وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان اذا اوی الی فراشه قال بود آن حضرت چون می آمد بفراش خود میگفت الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا حمد مر خدای را که خورانید ما را و نوشانید ما را و کفایت کرد تمام مهمات
ما را و دفع کرد شر موذیات ما را واوانا وپناه وجای باشش داد ما را وآوانا اینجا مد است وبقصر نیز روایت است فکم ممن لا کافی له ولا مؤوی له پس بسا مردم از آنکس است که نیست هیچ
کفایت کننده مهمات مر ایشان را الملک گذاشته است ایشان را بشر ایشان ونه جای دهنده مر ایشان را الملک گذاشته است ایشان را هایم و حایر در مفاوز و بوادی یا مراد کفایت ونصرا و مخصوص بمومنان است چنانکه در
قرآن مجید فرموده است ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولی لهم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان فاطمة رضی الله عنها اتت النبی صلی الله علیه وسلم
روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت تشکو الیه ما تلقی فی یدها من الرحی در حالتی که گله میکند مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن وبلغها
انه جاءه رقیق ورسیده بود فاطمه را که بتحقیق آمده است آن حضرت را بندها از غنایم فلم تصادفه پس نیافت فاطمه زهرا رض آن حضرت را در خانه تا بحضور کشف این حال کند فذکرت ذلک
لعایشة پس ذکر کرد حال خود را بعایشه که چون آن حضرت بیاید بگوید فلما جاء اخبرته عایشة پس هنگامی که آمد آن حضرت خبر کرد عایشه آن حضرت را بآنچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها قال گفت
علی رضی الله عنه فجاءنا پس چون شنید آن حضرت این خبر را از عایشه آمد نزد ما وقد اخذنا مضاجعنا وحال آنکه بتحقیق گرفته بودیم ما خوابگاههای خود را فذهبنا نقوم پس رفتیم که بر خیزیم قصد
کردیم ما با یستیم برای آن حضرت و برخیزیم از خوابگاه فقال پس گفت آن حضرت علی مکانکما بر جای خود باشید و بحال خود باشید فجاء فقعد بیننی وبینها پس آمد آن حضرت ونشست میان
من ومیان فاطمه واین غایت تعطف وشفقت وبی تکلفی است از آن حضرت نسبت بایشان چنانکه گفته اند اذا جاءت الالفة رفعت الکلفة حتی وجدت برد قدمه علی بطنی
تا آنکه یافتم من سردی قدم آن حضرت را بر شکم خود و تواند والله اعلم که مراد برد یقین باشد که از پای مبارک آن حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بباطن شریف مرتضی سرایت کرد فقال الا ادلکما
علی خیر مما سألتما پس گفت آن حضرت آیا راه ننمایم شما را بر بهتر از آنچه سوال کردید و خواستید که خدمتگار باشد وآن این است که اذا اخذتما مضجعکما وقتیکه بگیرید شما خوابگاه خود را فسبحا ثلثا و
ثلثین پس سبحان الله بگوئید سی وسه بار واحمدا ثلثا وثلثین والحمد لله بگوئید سه وسی بار وکبرا اربعا وثلثین والله اکبر گوئید سی وچهار بار فهو خیر لکما من خادم پس این ورد
بهتر است شما را از خادم که طلبیده بودید وخادم واحد خدم است واقع میشود بر ذکر وانثی فی الصراح خادم چاکر وظاهر آنست که سوال فاطمه از جاریه بود متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال جاءت فاطمة رضی الله عنها الی النبی صلی الله علیه وسلم تسأله خادما گفت ابوهریره آمد فاطمه نزد آن حضرت در حالی که سوال میکند ومیطلبید خادم را فقال
الا ادلک علی ما هو خیر من خادم پس گفت آیا راه ننمایم ترا بر چیزی که آنچه بهتر است از خادم تسبحین الله ثلثا وثلثین وتحمدین الله ثلثا وثلثین وتکبرین الله اربعا
وثلثین عند کل صلوة وعند منامک نزد هر نماز و نزد خواب خود و درین حدیث بعد از نماز و نزد خواب رفتن هر دو واقع شده و در حدیث سابق نزد خواب است فقط وخواندن آن بعد از نماز
مقرر و مشهور است واز امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرمود هرگز این ورد از من فوت نشد حتی در شب صفین نیز رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آن حضرت چون صبح میکرد میگفت اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت
خداوندا بتو یعنی بقدرت تو وبحفظ تو ونعام تو صبح کردیم وبتو شام کردیم وبتو میزییم وبتو میمیریم والیک المصیر وبسوی تست بازگشت واذا امسی قال وچون شبانگاه میکرد میگفت اللهم
بک امسینا وبک اصبحنا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور ودر بعض حدیث در صبح ومسا هر دو ذکر اصبحنا وامسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است بر امسینا و در مسا تقدیم

امسینا برا صبحنا و در صبح الیک المصیر و در مسا الیک النشور مشهور روایت صبحنا فقط والیک النشور در صبح و در مسا امسینا والیک المصیر وهمه صحیح است فافهم و بک نحیی و بک نموت در
صبح مذکور شده نه در مسا رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة وعنه قال قال ابوبکر قلت وهم از ابی هریره است که گفت گفت امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه گفتم یا رسول الله
مرنی بشئ اقوله اذا اصبحت واذا امسیت امر کن مرا بچیزی یعنی بوردی که بگویم وبخوانم آنرا چون صبح کنم وچون شام کنم قال قل گفت آن حضرت بگو اللهم عالم الغیب والشهادة
ای خدای دانای پدید و ناپدید و حاضر و غائب فاطر السموات والارض ای آفریننده آسمانها و زمینها رب کل شئ وملیکه ای پروردگار هر چیز و مالک و پادشاه وی اشهد
ان لا اله الا انت گواهی میدهیم که نیست معبود بحق مگر تو اعوذ بک من شر نفسی پناه میجویم بتو از بدی نفس خود ومن شر الشیطان وشرکه و پناه میجویم از شر شیطان واشراک وی
که میخواند و باعث میشود مردم را بران وشرک بفتح شین وراء نیز روایت است بمعنی دام صیاد ومراد آنچه در فتنه و ابتلا می اندازد و گرفتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل نسا و اموال و اولاد
که از یاد خدا و از فرموده وی باز میدارند قله اذا اصبحت واذا امسیت بگو این را چون صبح کنی وشام کنی واذا اخذت مضجعك وچون بگیری خوابگاه خود را وبخواب روی رواه الترمذی
وابوداود والدارمی وعن ابان بفتح همزه وتخفیف موحده بن عثمان از تابعین است و در حرب جمل با عائشه بود بخت کسی که گریخت وی بود و احول و ابرص واصم بود و در آخر بفالج در ماند
شد روایت دارد از پدر خود و غیر وی از صحابه رض قال سمعت ابی یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت شنیدم پدر خود را که میگفت گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما من عبد یقول فی
صباح کل یوم ومسا کل لیلة نیست هیچ بنده که بگوید در صباح هر روز و مسا هر شب بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شئ فی الارض ولا فی السما صبح کردم وشام کردم بنام خدای
که زیان نمیکند با نام وی هیچ چیز در آسمان و زمین وهو السمیع العلیم واوست شنوای دانا ثلث مرات بگوید سه بار فیضره شئ پس زیان کند او را چیزی و برسد او را آفتی فکان ابان
قد اصابه طرف فالج پس بود ابان تحقیق رسیده بود او را بعضی از فالج بفتح لام نام مرضی مشهور است که بر جای ماند گی آرد و آن سست شدن یکی از دو شق بدن است بسبب ریختن خلط
بلغمی که سد مسالک روح میکند فجعل الرجل ینظر الیه پس در ایستاد مردی که روایت حدیث میشنید از وی که می نگرد بسوی ابان یعنی شما روایت میکرد ید که هر که این دعا هر روز بخواند هیچ آفتی
بوی نرسد و شما میخوانید آنرا اکنون چون شما آفت فالج رسید فقال له ابان ما تنظر الی پس گفت مر آن مرد را ابان چه نگاه میکنی بسوی من اما ان الحدیث کما حدثتك آگاه باش
بدرستیکه حدیث همچنان است که حدیث کردم من ترا یعنی صحیح است ولکنی لم اقله یومئذ ولیکن من نگفتم ونخواندم آنرا امروز و توفیق نداد خدای تعالی مرا تا بدان لیمضی الله علی قدره
تا بگذراند و نافذ گرداند خدای تعالی بر من تقدیر خود را رواه الترمذی وابن ماجة وابوداود وفی روایة و در روایت ابی داود اینچنین آمده است که هر که بگوید این را هر مسا
لم تصبه فجاءة بلا حتی یصبح نرسد او را ناگهانی بلا تا آنکه صبح کند وفجاءة بفتح فا وسکون جیم وفتح همزه وبضم فا وفتح جیم وبمد هر دو جائز است ومن قالها حین یصبح لم تصبه فجاءة بلا حتی
یمسی وکسیکه بگوید آنرا در وقتی که صبح میکند نرسد او را بلای ناگهان تا وقتی که شام کند وعن عبد الله رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول اذا امسی روایت است
از عبد الله بن مسعود که بدرستیکه آن حضرت بود که میگفت چون شب میکرد امسینا وامسی الملك لله شبانگاه کردیم وشبانگاه کرد تمام ملک خدا برای خدا والحمد لله ولا اله
الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر رب اسألك خیر ما فی هذه اللیلة ای پروردگار من سوال میکنم ترا نیکی آنچه درین شب
واقع شود وخیر ما بعدها ونیکی آنچه واقع شود بعد ازین شب واعوذ بك من شر ما فی هذه اللیلة وشر ما بعدها رب اعوذ بك من الکسل ومن سوء
الکبر والکفر بجای الکبر معنی عدم ایمان یا معنی کفران نعمت وفی روایة و در یک روایت من سوء الکبر والکبر بکسر کاف وفتح با وبکسر کاف وسکون با و در روایت اولی نیز
هر دو وجه روایت است رب اعوذ بك من عذاب فی النار وعذاب فی القبر واذا اصبح قال ذلك ایضا وچون صبح میکرد میگفت آنرا و میگفت اصبحنا واصبح الملك
لله رواه ابوداود والترمذی وفی روایته لم یذکر من سوء الکفر وعن بعض بنات النبی روایت است از بعضی دختران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان النبی
که بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یعلمها بود که تعلیم میکرد پیغمبر خدا او را فیقول پس میگفت آن حضرت قولی حین تصبحین بگو هنگامیکه صبح کنی سبحان الله وبحمده
ولا حول ولا قوة الا بالله و در روایتی ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شئ قدیر وان الله قد احاط بکل شئ
علما فانه من قالها حین یصبح پس بدرستی کسی که بگوید این کلمات را هنگامیکه صبح میکند حفظ حتی یمسی نگاهداشته شود از آفات انفسی و آفاقی تا آنکه شب کند ومن قالها حین
یمسی حفظ حتی یصبح وکسیکه بگوید آنرا هنگامیکه شب کند نگاهداشته شود تا آنکه صبح کند رواه ابوداود وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامیکه صبح کند این آیت را که فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون پس پاکی یاد کنید خدا را هنگامیکه شام میکنید و هنگامیکه
صبح میکنید وله الحمد فی السموات والارض ومر خدا راست حمد در آسمانها و زمین وعشیا وحین تظهرون و در وقت شبانگاه از وقت مغرب تا عشا و در هنگام پیش از زوال الی
قوله تا قول وی تعالی وکذلك تخرجون درین آیت اشارت بصلوة خمس واقع شده چنانکه در محلش بیان کرده شده است وکسی که بخواند این آیت را در وقت صبح ادرك ما فاته فی
یومه ذلك دریابد چیزیرا که در گذشته است او را از اوراد دران روز ومن قالهن حین یمسی ادرك ما فاته فی لیلته وکسی که بگوید این را هنگامیکه شام کند دریابد چیزیرا که فوت شده است او را
دران شب رواه ابوداود وعن ابی عیاش بتشدید تحتانیه وشین معجمه صحابیست نام وی زید بن صامت انصاری وابو عیاش تابعی نیز هست ووی زید بن عیاش مخزومی است
روایت میکند ابو عیاش صحابی ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت من قال اذا اصبح کسیکه بگوید چون صبح کند لا اله الا الله وحده لا شریك
له له الملك وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر کان له عدل رقبة من ولد اسمعیل باشد مر او را ثواب برابر ثواب آزاد کردن بنده و برده از اولاد اسمعیل علیه السلام

بیان این در فصل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح و تحمید در حدیث عمرو بن شعیب گذشته است وکتب له عشر حسنات و نوشته میشود برای وی ده نیکی وحط عنه عشر سیئات
و فرو افکنده میشود از وی ده بدی ورفع له عشر درجات و بلند گردانیده شود برای وی ده پایه وکان فی حرز من الشیطان و باشد در پناه و جای استوار از شیطان حتی یمسی
تا آنکه شب کند ومن قالها اذا امسی کان له مثل ذلك حتی یصبح کسیکه بگوید اینکلمه را چون شب کند باشد مر او را مانند آنکه مذکور شد از ثواب تا آنکه صبح کند راوی از ابی عیاش میگوید که فرای
رجل رسول الله پس دید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فیما یری النائم در آنچه می بیند خواب کننده یعنی در خواب دید فقال پس گفت آنمرد یا رسول الله ان ابا عیاش یحدث
عنك كذا وكذا بدرستیکه ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین و چنین کنایت از مضمون این حدیث است که مذکور شد قال صدق ابو عیاش گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش رواه
ابو داود وابن ماجة وعن الحارث بن مسلم التمیمی روایت است از حارث بن مسلم که تابعی است عن ابیه از پدر خود عن رسول الله از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
انه اسر الیه که آنحضرت پوشیده و پنهان گفت بوی سخن سر را از اسرار بکسر همزه راز گفتن فقال پس گفت آنحضرت اذا انصرفت من صلواة المغرب فقل قبل ان تکلم احدا
وقتیکه برگردی از نماز مغرب و سلام دهی بگو پیش از آن که سخن گوئی کسی را اللهم اجرنی من النار خدایا پناه ده مرا از آتش سبع مرات بگو هفت بار فانك اذا قلت ذلك پس بدرستیکه
تو وقتی که بگوئی آنرا ثم مت فی لیلتك پس بمیری تو در همین شب کتب لك جوار منها نوشته شود مر ترا روان گذشتن از آتش واذا صلیت الصبح فقل كذلك وچون بگذاری نماز
صبح را پس بگو همچنین این کلمه را هفت بار فانك اذا مت فی یومك پس بدرستیکه تو چون بمیری دران روز کتب لك جوار منها رواه ابو داود وعن ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله
علیه وسلم یدع هؤلاء الکلمات حین یمسی وحین یصبح نبود آنحضرت که ترک میداد و نمیگفت این کلمات را هنگامیکه شب میکرد و هنگامیکه صبح میکرد اللهم انی اسالك العافیة
فی الدنیا والآخرة خدایا من سؤال میکنم و میخواهم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا و آخرت اللهم انی اسالك العفو والعافیة خدایا سوال میکنم عفو و عافیت و سلامت را فی
دینی و دنیای در دین من و دنیای من واهلی ومالی و در کسان من و مال من اللهم استر عوراتی خدایا بپوش عیبهای من فی الصراح عورت اندام شرم مردم و هرچه از دیدن
و نمودن آن شرم آید عورات جماعت وآمن روعاتی و ایمن گردان ترسهای مرا اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی خدایا نگاهدار مرا از پیش من و از پس من وعن یمینی وعن
شمالی و از جانب راست من و از جانب چپ من ومن فوقی و نگاهدار مرا از بالای من که عذابی و آفتی از آسمان نازل شود واعوذ بعظمتك من ان اغتال من تحتی و پناه میجویم
ببزرگی تو از آنکه ناگاه هلاک کرده شوم من از زیر من از آنجا که شعور ندارم و معنی اغتیال این است یعنی الخسف میخواهد از اغتیال خسف المعنی بزمین فرو بردن رواه ابو داود وعن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند اللهم اصبحنا نشهدك ونشهد حملة عرشك خدایا صبح کردیم ما در حالیکه گواه
میگیریم ترا و گواه میگیریم بردارندگان عرش ترا و ایشان هشت فرشته اند که میان گوش و دوش ایشان ده هزار ساله راه است و در روایتی هفت هزار ساله راه است وملائکتك وگواه میگیریم
همه فرشتگان ترا وجمیع خلقك و گواه میگیریم همه مخلوق ترا انك انت الله برآنکه توئی خدا لا اله الا انت نیست خدا جز تو وحدك تنها لا شریك لك نیست انباز مر ترا در خدائی و در
آفرینش و در معبودیت وان محمدا عبدك ورسولك و برآنکه محمد بنده تو و فرستاده تو است الا غفر الله له ما اصابه فی یومه ذلك من ذنب نگوید کسی این کلمات را در وقت
صبح مگر آنکه بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده است او را دران روز از گناه وان قالها حین یمسی غفر الله له ما اصابه فی تلك اللیلة من ذنب و اگر گوید اینکلمات را هنگامیکه
شب کند بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده او را دران شب از گناه و در شب اللهم امسینا میگوید رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی هذا حدیث غریب
وعن ثوبان رض روایت است از ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم یقول اذا اصبح ثلثا نیست هیچ بنده مسلمان که بگوید چون شام کند
و چون صبح کند سه بار اینکلمات را رضیت بالله ربا راضی شدم بخدا بآنکه پروردگار است وبالاسلام دینا و راضی شدم باسلام بآنکه دین است وبمحمد نبیا و راضی شدم بمحمد با
آنکه پیغمبر است شرح این کلمات در اول کتاب در فصل اول از کتاب الایمان گذشته است فتذکر الا کان حقا علی الله ان یرضیه یوم القیمة مگر آنکه باشد حق واجب بر خدا بفضل و کرم
وی آنکه راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدهد او را ثواب چندانکه راضی گردد رواه احمد والترمذی وعن حذیفة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا
اراد ان ینام وضع یده تحت رأسه بود آنحضرت وقتیکه میخواست که خواب کند مینهاد دست مبارک خود را زیر سر خود سابقا در فصل اول هم از حدیث حذیفه گذشت و در حدیث حفصه
بیاید که دست مبارک مینهاد زیر رخساره پس احتمال دارد که بجهت قرب سر و رخساره بیکدیگر باشد یا گاهی زیر رخساره می نهاد و گاهی زیر سر و بر هر تقدیر حکمت دران تهیئ برای تیقظ است چنانکه
حکمت در نوم بر شق ایمن نیز همین است چنانکه گذشت ثم قال اللهم قنی عذابك خدایا نگاهدار مرا از عذاب خود یوم تجمع عبادك در روزی که فراهم می آری بندگان خود را یعنی روز محشر
او تبعث عبادك شک راوی است یعنی بجای تجمع تبعث گفت یعنی می برانگیزی بندگان خود را رواه الترمذی ورواه احمد عن البراء وعن حفصة رض ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یده الیمنی تحت خده ثم یقول اللهم قنی عذابك یوم تبعث عبادك مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر
خده و زیادت ثلث مرات یعنی سه بار رواه ابو داود وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بك
بوجهك الکریم وکلماتك التامات خداوندا بدرستیکه من پناه میجویم بذات بزرگ تو و بکلمهای تو که تام و کامل اند و مراد اسماء و صفات او ست یا کلمات قرآنی من شر ما انت آخذ
بناصیته از بدی چیزیکه تو گیرنده موی پیشانی آنرا یعنی هر جنبنده بزعم حکم قول وی سبحانه وما من دابة الا هو آخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المغرم والماثم خدایا تو میکشائی و دور میکنی
وام و گناه را و بزه آنرا یعنی چیزی که از آن بزه لازم آید اللهم لا یهزم جندك خدایا شکسته نمیشود لشکر تو ولا یخلف وعدك وخلاف کرده نمیشود وعده تو و در بعضی نسخ لا

تخلف وعدک بفتح یا و کسر لام بر لفظ خطاب یعنی خلاف نمیکنی وعدهٔ خود را و لا ینفع ذا الجد منک الجد و سود نمیکند خداوند بخت را از عذاب تو بخت و جد بمعنی پدر پدر نیز اراده نموده اند یعنی
سود نمیکند نسب و جد بکسر جیم بمعنی کوشش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است وجه اول اصح و اشهر و اظهر است سبحانک وبحمدک تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق ذات تو است
و متلبس بحمد تو تسبیح میکنم رواه ابو داود وعن ابی سعید رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یاوی الی فراشه کسیکه بگوید هنگامیکه پناه آرد و
قصد باشش کند بسوی جامهٔ خواب خوابگاه را استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه ثلث مرات سه مرتبه غفر الله له ذنوبه می آمرزد خدای تعالی او را
گناهان او را وان کانت مثل زبد البحر وعدد رمل عالج و اگر چه باشند گناهان وی مانند کف دریا در بسیاری یا باشند گناهان وی بشمار ریگ عالج بفتح لام و کسر آن نام وادی است
در زمین مغرب که ریگ وی بسیار است و بعضی عالج را بمعنی ریگ بسیار بر هم افتاده گفته اند بر این معنی عالج صفت رمل است او عدد ورق الشجر یا باشند بشمار برگ درختان او عدد ایام الدنیا
یا باشند بشمار روزهای دنیا و در چهار چیز نزد دید واقع شده تا مبالغه در کدام یکی از اینها بیشتر است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن شداد بن اوس صحابی است
برادرزادهٔ حسان بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یاخذ مضجعه بقراءة سورة من کتاب الله نیست هیچ مسلمانی که بگیرد خوابگاه خود را بخواندن
سورهٔ از کتاب خدا الا وکل الله به ملکا مگر آنکه وکیل میگرداند خدای تعالی بروی فرشته را توکیل گذاشتن کار بکسی فلا یقربه شیئ یؤذیه پس نزدیک نمیشود او را چیزی که ایذا کند او را
حتی یهب متی هب تا آنکه بیدار شود هر گاه که بیدار شود رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلتان لا
یحصیهما رجل مسلم الا دخل الجنة دو خصلت اند که محافظت نکند و بجای نیارد آنها را مردی مسلمان مگر آنکه در آید بهشت را الا وهما یسیر و دانا و آگاه باشید که آن دو خصلت اندک
و آسانند ومن یعمل بهما قلیل و کسیکه عمل کند بآن دو خصلت اندک است یکی خصلت این است که یسبح الله فی دبر کل صلوة عشرا تسبیح کند خدای تعالی را یعنی سبحان الله گوید
در پس هر نماز ده بار ویحمده عشرا و حمد گوید او را یعنی والحمد لله گوید ده بار ویکبره عشرا و تکبیر گوید او را یعنی والله اکبر گوید ده بار قال گفت عبد الله بن عمرو فانا رایت رسول الله پس
من دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یعقدها بیده میشمرد این کلمات را و عقد میکرد آنها را بدست خود قال گفت آن حضرت فتلک خمسون ومائة باللسان پس آن
صد و پنجاه است در شب و روز بزبان والف وخمسمائة فی المیزان و هزار و پانصد است در ترازوی اعمال بحساب یکی بده و خصلت دوم این است واذا اخذ مضجعه یسبحه
ویکبره ویحمده مائة وقتی که بگیرد و بیاید خوابگاه خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید و حمد گوید او را صد بار و سی سه بار تسبیح و سی سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر چنانکه گذشت فتلک مائة
فی اللسان والف فی المیزان پس آن صد است در زبان و هزار است در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد فایکم یعمل فی الیوم واللیلة الفین وخمسمائة سیئة
پس کدام یکی از شما میکند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا مکفر گردد بدان پس لابد باقی ماند بعد از تکفیر رفع درجات شود قالوا وکیف لا یحصیها گفتند چگونه احصا نکنیم این
کلمات را یا این مذکورات را یعنی هر گاه که احصای این کلمات را اینچنین ثواب است چرا نکنیم آنرا و در بعضی نسخ لا نحصیهما است بضمیر تثنیه راجع بخلتین قال گفت آنحضرت یاتی احدکم
الشیطان وهو فی الصلوة می آید یکی از شما را شیطان و حال آنکه آن یکی در نماز خود است فیقول اذکر کذا اذکر کذا پس میگوید شیطان یاد کن چنین را یاد کن چنین را کنایت است از
خطرات و وساوس که شیطان در دل مصلی می اندازد حتی ینفتل فلعله ان لا یفعل تا آنکه باز میگردد یکی از شما از نماز بهمان خواطر پس شاید که نکند و نگوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون
در نماز حضور از دست رفت و بخواطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید و گفتن میسر نگردد این بیان عدم احصا و اتیان خصلت اولی باشد که ذکر این کلمات است بعد از نماز و اما بیان عدم
احصای خصلت ثانیه که ذکر است در وقت بخواب رفتن این است که فرمود ویاتیه فی مضجعه و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی فلا یزال ینومه پس همیشه
شیطان که می خواباند او را حتی ینام تا آنکه خواب میکند پس فرصت ذکر نمی یابد رواه الترمذی وابو داود والنسائی وفی روایة ابی داود و در روایت ابی داود
اختلافی در بعضی الفاظ هست یکی آنکه در روایت وی اینچنین آمده است خصلتان او خلتان شک در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف این است که گفته لا یحافظ
علیهما عبد مسلم بجای لا یحصیهما رجل مسلم وکذا فی روایته بعد قوله و همچنین است در روایت ابی داود بعد از قول وی که گفته والف وخمسمائة فی المیزان اینچنین
واقع شده است که قال ویکبر اربعا وثلثین اذا اخذ مضجعه ویحمد ثلثا وثلثین ویسبح ثلثا وثلثین بتقدیم یکبر اربعا وثلثین بر قول وی اذا اخذ مضجعه و بر ذکر حمد و
تسبیح و بیان عدد هر یک و در روایت دیگران اذا اخذ مضجعه مقدم است و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر تکبیر و بیان عدد نیست فافهم وفی اکثر نسخ المصابیح عن عبد الله
بن عمر و این بیان فائده دیگر است که مؤلف روایت این حدیث را از عبد الله بن عمرو بن العاص و در اکثر نسخ مصابیح از عبد الله ابن عمر بن الخطاب کرده وعن عبد الله بن غنام بفتح
غین معجمه و تشدید نون صحابی است انصاری معدود است در اهل حجاز قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامیکه صبح کند اللهم
ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک خدایا آنچه صبح کرده است بمن از نعمت یا صبح کرده است بیکی از خلق تو از نعمت پس از تست تنها لا شریک لک
نیست انباز مر ترا در دادن آن نعمت اگر چه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه هم از تست و بقدرت و ارادت تست فلک الحمد ولک الشکر پس مر تراست ستایش و مر تراست
سپاس و مخصوص است بتو و غیر تو در آن شریک نباشد پس کسی که در وقت صبح این دعا بخواند فقد ادی شکر یومه پس بتحقیق ادا کرد شکر روز خود را ومن قال مثل ذلک حین یمسی
فقد ادی شکر لیلته و کسی که بگوید مانند این هنگامیکه شب کند پس بتحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شده است که داؤد علیه السلام گفت پروردگارا نعمتهای تو بر من بسیار
شده شکر آن چگونه گویم فرمان آمد یا داؤد چون دانستی که آنچه نزد یک تست از نعمت همه از من است بتحقیق شکر گفتی تو آنرا رواه ابو داؤد وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم

نه کان یقول اذا آوی الی فراشه روایت میکند ابوهریره از آنحضرت که میگفت که چون می آمد بسوی فراش خود اللهم رب السموات و رب الارض ای خداوند پروردگار آسمانها و پروردگار
زمین اشارت است باصول اسباب کلیه بقای عالم و رب کل شیء و پروردگار هر چیز تعمیم ربوبیت است نسبت بهر چیز از آنچه در میان آسمان و زمین است از عناصر و موالید و افراد و جزئیات
آن فالق الحب والنوی شگافنده دانه و خسته اشارتست بارزاق جسمانیه که بآن بقای اجسام است و حب در طعام استعمال یابد و نوی در ثمر و مانند آن منزل التوریة والانجیل
والقرآن فرو فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل الشان اشارتست بارزاق روحانیه متعلق تدبیر احوال آخرت و ذکر زبور نکرد از جهت عدم اشتمال آن بر احکام و شرایع چه اکثر آنچه در وی
مذکور است اذکار و دعوات و مناجات است و تحقیقت وی جزوی از توریت است که اقالوا اعوذ بك من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته پناه میجویم بتو از بدی هر خداوند
بدی که تو گیرنده موی پیشانی او را و مسخر داری او را بقدرت خود وانت الاول فلیس قبلك شیء توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی وانت الاخر فلیس بعدك شیء و توئی آخر پس نیست
پس از تو چیزی وانت الظاهر فلیس فوقك شیء و توئی ظاهر و پیدا پس نیست بالای تو چیزی وانت الباطن فلیس دونك شیء و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزی هر چه بالا
ظاهر میباشد و هر چه پایانست باطن پس نفی تو فوقیت مناسب ظهور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی ضد فوق است اقض عنی الدین بگذار از من وام را یعنی بری گردان
مرا از آن و توفیق ده که قضا کنم آنرا باعطای اسباب و قضا وام کذرادن و رسانیدن و ادا کردن حاجت واغننی من الفقر و غنا ده مرا از فقر و من بمعنی بعد است رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه
و رواه مسلم مع اختلاف یسیر و روایت کرد آن را مسلم با ندک اختلافی در الفاظ وعن ابی الازهر الانماری بفتح همزه و سکون نون صحابی است که ساکن شام بود ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آن حضرت چون بخوابگاه میرفت در شب قال میگفت بسم الله وضعت جنبی بنام خدا نهادم پهلوی خود را اللهم اغفر لی ذنبی
واخسأ شیطانی و بران و دور کن شیطان مرا او قرین او ست یا هر که قصد اغوای او کند و خسا راندن سگ است و فك رهانی و برهان و بیرون آر گرو مرا و خلاص کردن نفس است که
بجزای عمل خود در گرو می باشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید کل نفس بما کسبت رهینة و فک خلاص کردن و بیرون آوردن از گرو و رهان بکسر را گرو واجعلنی فی الندی الاعلی و بگردان مرا
در مجلس اعلی که ملایکه کرام مقربین اند و ندی بفتح نون و کسر دال و تشدید بمعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز خوانند و آن حضرت اکرچه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملایکه است اما
شوق تعالی قرب درگاه علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران میدارد که همیشه در آنجا باشد و از مباشرت و مخالطت ناسوت که بحکم بشریت در اینجاست مبرا و معلا باشد فافهم وبالله التوفیق رواه
ابوداود وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی وآوانی واطعمنی وسقانی شکر خدای را
که کفایت کرد مرا و جای پناه داد مرا و خورانید مرا و نوشانید مرا والذی من علی فافضل و آن کسی که نعمت داد مرا پس زیاده و افزون داد مرا والذی اعطانی فاجزل و آن کسی که عطا کرد
مرا پس بسیار کرد و قریب بفقره اولی است آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کمیت الحمد لله علی کل حال حمد مر خدای راست در هر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا که هر دو نعمت
لطف وی ظاهر یا خفی شامل حال بنده است اللهم رب کل شیء وملیکه واله کل شیء اعوذ بك من النار رواه ابوداود وعن بریدة بضم با صحابی مشهور است قال شکی خالد
بن الولید الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال شکوه کرد خالد بن الولید بسوی آن حضرت پس گفت یا رسول الله ما انام اللیل من الارق خواب نمیتوانم کرد در شب از بیداری و ارق
بفتح همزه و را و قاف علتی است که خواب می برد فقال نبی الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اویت الی فراشك فقل وقتی که بیائی تو بفراش خود پس بگو این کلمات را
اللهم رب السموات السبع وما اظلت ای خداوند پروردگار هفت آسمان و پروردگار هر چیزی که سایه افکنده آسمانها بران چیز و رب الارضین وما اقلت و پروردگار زمینها و بارها که برداشته
زمینها آنرا ارض را گاهی مفرد می آرند باعتبار آنکه طبقات وی همه حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرند که متعدد اند و گاهی تاویل میکنند لفظ جمع را با آفاق و اقالیم والله اعلم ورب الشیاطین
وما اضلت و پروردگار شیطانان و کسی که گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیاطین اند تا شامل جن و انس باشند کن لی جارا من شر خلقك باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود کلهم جمیعا
همه ان یفرط علی احد منهم از این که پیش دستی کند و بکند و بشتابد بر من یکی از ایشان او ان یبغی یا آنکه ستم کند بر من و از حد درگذرد و یبغی بفتح غین معجمه عز جارك غالب و قویست
همسایه تو و زنهار داده تو که در پناه عزت و قدرت تو آمده و جای گرفته است وجل ثناءك و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که بجا آرد ولا اله غیرك لا اله الا انت تاکید و
تقریر توحید است و از اینجا معلوم میشود که ارق از تصرفات شیطان و جن است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی والحکم بن ظهیر بضم ظای
معجمه و فتح ها الراوی که راوی این حدیث است قد ترك حدیثه بعض اهل الحدیث بتحقیق ترک داده اند حدیث او را بعضی از اهل حدیث ایچنین گفته است بخاری وابو زرعه و نسائی
وابن ابی حاتم و گفته است ابن معین که وی چیزی نیست وابن عدی گفته که اکثر احادیث وی غیر محفوظ است و در بعضی نسخ الحکیم بیا است و در حاشیه نوشته که صواب حکم است بی یا چنانکه در تقریب
و کاشف و جز آن مذکور است الفصل الثالث عن ابی مالك روایت است از ابی مالک اشعری و بعضی گفته اند اشجعی صحابی است که در نام وی اختلاف است اشهر آنست که
نام وی کعب بن مالک است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا واصبح الملك لله رب العالمین اللهم انی اسالك خیر هذا
الیوم خدایا من سوال میکنم ترا نیکی این روز را و بیان کرد خیر را بقول خود فتحه گشایش او را که ابواب خیرات در وی گشاده گردد و نصره و یاری دادن تو مرا درین روز که بر نفس و شیطان و خلق
مرا یاری دهی و نصرت بخشی و مخذول نگردانی و نوره و روشنائی دل که بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد وبرکته و فزونی لطف و کرم و فضل تو که برسد مرا درین روز وهداه و راه
راست که در عمل و اعتقاد برحق و ثواب باشم و اصل همه برکات و شامل همه خیرات این است و این جز بتوفیق و تائید الهی میسر نگردد رزقنا الله واعوذ بك من شر ما فیه و پناه میجویم بتو
از بدی هر چیز که درین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است از اضداد این خصال مذکوره وشر ما بعده و پناه میجویم بتو از شر چیزی که بعد ازین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است در استعاذه

از شرک متوالی و متواتر کردو نعوذ بالله من ذلک ثم اذا امسی فلیقل مثل ذلک پس تر چون شب کند پس باید که بگوید مانند این رواه ابوداؤد وعن عبد الرحمن بن ابی بکرة ابو بکره بفتح باء
آخر نام صحابی مشهور است که خود را در روز طائف از درون حصن بچرخ چاه بپایان افگنده و در خدمت آن حضرت آمده اسلام آورد و آن حضرت او را بابی بکره کنیت کرد و بکره البیر چرخ چاه
و عبد الرحمن بن ابی بکره تابعی کثیر الحدیث است قال گفت قلت لابی گفتم پدر خود را که ابی بکره است یا ابت اسمعک تقول کل غداة ای پدر من میشنوم ترا که میگوئی هر بامداد و مراد بغداة اینجا یوم است
شامل صبح و مسا اللهم عافنی فی بدنی خداوندا عافیت و سلامت ده مرا در تن من اللهم عافنی فی سمعی خداوندا عافیت بخش مرا در شنوائی من اللهم عافنی فی بصری خداوندا
عافیت و سلامت ده مرا در بینائی من تخصیص سمع و بصر از جمله اعضا و اجزای بدن بجهت شرف آنها است و تقدیم طلب عافیت سمع تلویح است باشرفیت وی از بصر چنانکه اکثر علما برانند و اکثر ذکر این دو صفت
بهمین ترتیب است لا اله الا انت تکررها ثلثا حین تصبح و ثلثا حین تمسی تکرار میکردی این کلمات را سه کرت هنگامیکه صبح میکنی و سه کرت هنگامیکه شب میکنی فقال یا بنی
سمعت رسول الله پس گفت پدر من ای پسرک شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یدعو بهن دعا میکرد باین کلمات و میخواند این دعا را فانا احب ان استن
بسنته پس من دوست میدارم که عمل کنم و اتباع کنم بطریقهٔ آن حضرت اشارت کرد بآنکه در عمل از دعا و جز آن منظور اصلی باید که امتثال امر و اتباع سنت باشد نه جزای عمل و استجابت دعا
رواه ابوداؤد وعن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آن حضرت که چون صبح میکرد می گفت اصبحنا
و اصبح الملک لله والحمد لله والکبریاء والعظمة لله والخلق والامر واللیل والنهار وما سکن فیهما لله و همه مر خدا راست و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق
و آفرینش و حکم اوست اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحا خداوندا بگردان اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد و اوسطه نجاحا و بگردان میان این روز را پیروزی و برآمد حاجت
و آخره فلاحا و بگردان پایان این روز را رستگاری یا ارحم الراحمین ای مهربان ترین مهربانان که مهر تو شامل تمامهٔ اوقات و احوال است ذکره النووی فی کتاب الاذکار
بروایت ابن السنی بضم سین و تشدید نون وعن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه و سکون موحده و زای مقصوره آن حضرت را دریافته و پس وی صلی الله علیه وسلم نماز گذارده
و عامل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود بخراسان و اکثر روایات وی از امیر المؤمنین عمر و ابی بن کعب است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا اصبح میگفت
آن حضرت چون صبح میکرد اصبحنا علی فطرة الاسلام صبح کردیم بر دین اسلام و کلمة الاخلاص و بر کلمهٔ اخلاص که لا اله الا الله است وعلی دین نبینا محمد و بر دین پیغمبر ما
که محمد است صلی الله علیه وسلم ظاهر آنست که این لفظ آن حضرت نیست و آن حضرت مبعوث بود بسوی خلق و بسوی خود وعلی ملة ابینا ابراهیم و بر دین پدر ما که ابراهیم علیه السلام
است حنیفا مایل از باطل بحق و از شرک بتوحید وما کان من المشرکین و نبود ابراهیم هرگز از مشرکان رواه احمد والدارمی باب الدعوات فی الاوقات باب در ذکر
دعاهای که خواندن آن در اوقات مخصوص آمده است و وقت زمانی را گویند که برای چیزی مخصوص گردانیده شده است چنانکه وقت نماز و وقت روزه و وقت حج و همچنانکه دعاها
اوقات مخصوص آمده در احوال مخصوص نیز آمده چنانکه در حال غضب و حال صف بستن در جنگ کافران و مانند آن و چون آن مستلزم اوقاتست مولف همه را داخل اوقات ساخت و
بعضی اوقات را جدا ذکر کرده اند و احوال را جدا زیرا که معتبر دران همان حال است نه وقت فافهم الفصل الاول عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو ان احدکم اذا اراد ان یاتی اهله قال اگر ثابت شود اینکه یکی از شما وقتی که خواهد بیاید بزن خود او جماع کند بگوید بسم الله اللهم جنبنا الشیطان خداوندا یکسو دار و دور دار ما را از شیطان
و جنب الشیطان ما رزقتنا و یکسو دار و دور دار شیطان را از چیزی که روزی کنی ما را از ولد فانه ان یقدر بینهما ولد فی ذلک پس بدرستیکه شان این است که اگر تقدیر کرده شود میان آن
مرد و زن و شود فرزندی دران جماع لم یضره شیطان ابدا زیان نمیکند او را شیطان هرگز متفق علیه و ازینجا مفهوم میشود که اگر نگوید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر دعا کم می یابد نکند شیطان آن
راه می یابد و زیان میکند و کیست که دران وقت توفیق ذکر و دعا می یابد و ازینجا است فساد احوال اولاد و تباهکاری ایشان وعنه ان رسول الله و هم از ابن عباس است که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم کان یقول عند الکرب بود که میگفت نزد اندوه فی الصراح کرب اندوه که دم بازگیرد از وی یعنی اندوه سخت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش
العظیم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض ورب العرش الکریم عظیم و کریم صفت عرش است یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا جوابش آنکه ذکر حکیم
دعا است زیرا که ثنای کریم در معنی سوال است و نیز وارد شده است که حق تعالی میگوید اگر کسی که باز دارد او را ذکر من از سوال من بدهم او را زیاده تر از آنچه میدهم سائلان را متفق علیه وعن
سلیمان بن صرد بضم صاد و فتح را صحابی بود خیر فاضل عابد سن عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکری که بکینه کشی خون امام شهید حسن بن علی ابن طالب برآمده بودند و له قصة قال
گفت سلیمان استب رجلان عند النبی دشنام یکدیگر کردند دو مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و نحن عنده جلوس و ما صحابه نزد آن حضرت نشسته بودیم واحدهما
یسب صاحبه مغضبا قد احمر وجهه و یکی از ان دو مرد دشنام میدهد یار خود را در حالیکه در غضب آورده شده است که بتحقیق سرخ شده است روی وی فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم انی لاعلم کلمة لو قالها بدرستیکه من هر آینه میدانم کلمهٔ را که اگر میگفت وی آن کلمه را لذهب عنه ما یجد هر آینه میرفت از وی آنچه می یابد از غضب آن کلمه این است
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فقالوا للرجل پس گفتند صحابه مر آن مرد را الا تسمع ما یقول النبی آیا نمی شنوی چیزی که میگوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت انی لست بمجنون
بدرستیکه من نیستم دیوانه و این کلمه کسی را گویند که مجنون است و گفته اند که این کلام کسی است که آراسته نیست بانوار شریعت و تفقه نکرده در دین پس توهم کرد که استعاذه مخصوص بمجنون میباشد و
ندانست که غضب از نزغات شیطانست و گفته اند که احتمال دارد که آن مرد منافق باشد یا از درشت خویان عرب باشد والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم صیاح الدیکة وقتی که بشنوید بانگ خروسان را و دیکة بکسر دال و فتح یای تحتانیه جمع دیک بکسر و سکون تحتانیه مثل قردة و قرد فاسألوا الله من فضله

پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم وی فانها رأت ملکا پس بدرستیکه مرغ دیده است فرشته را و وی بانگ میکند بدیدن فرشته پس دعا کنید باُمید آمین فرشته بدانکه احادیث در فضایل خروس بسیار
آمده است و محدثان را در اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس سفید که زیر عرش است که چون وی آواز کند همه خروسان آواز کنند سخن است و این مبحث بتفصیل در شرح سفر السعادة مذکور و
مسطور است واذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان و وقتی که بشنوید آواز خر پس پناه جوئید بخدا از شیطان و بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فانه رأی شیطانا
پس بدرستیکه وی دیده است شیطانی را از شیاطین متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی بعیره بود آن حضرت
چون بر می آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود خارجا الی سفر بیرون آینده بسوی سفر کبّر ثلثا تکبیر می برآورد سه بار ثم قال پس میگفت سبحان الذی سخر لنا هذا پاکی آن خدایرا
که فرمان بردار گردانید برای ما این را یعنی شتر را و مانند آن از مراکب وما کنا له مقرنین ونبودیم ما مر او را طاعت آرنده و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الهی نباشد
آدمیان را طاقت سواری و رام کردن آنها از محض قدرت و اقتدار که اینها رام آدمیان شده اند فی الصراح مقرن بالکسر آنکه او را یاری تر نباشد در ستور راندن و کشاورزی وانا الی ربنا لمنقلبون
و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود هر آینه بازگردنده ایم و رجوع کننده ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آن است که رکوب از برای انقلاب و انتقال از مکانی بمکانی است و انتقال عظمی
انقلاب بسوی خدا است جل جلاله و نیز سواری محل خطر و هلاکت است پس سوار را باید که غافل نباشد از آن و مستعد باشد از برای لقای خدا که مرگ است اللهم انا نسألك فی سفرنا هذا البر
والتقوی خداوندا ما سوال میکنیم ترا درین سفر نیکی و پرهیزکاری ومن العمل ما ترضی و سوال میکنیم از عمل آنچه خشنود باشی تو اللهم هون علینا سفرنا خداوندا آسان و سبک گردان
برما این سفر ما را تا تعب و رنج نکشیم در وی واطو لنا بعده و در نورد برای ما دوری این سفر را اللهم انت الصاحب فی السفر خداوندا تو یار و همراهی در سفر والخلیفة فی الاهل و نیز نگهبان و متولی امور
پس از ما در اهل ما اللهم انی اعوذ بك من وعثاء السفر خداوندا پناه میجویم بتو از مشقت سفر که در رویم در آن بآسانی وعث جای نرم که پای فرو رود در وی و بآسانی نتوان رفتن بر وی که پای بلغزد
ومن کآبة المنظر و از شکستگی نفس که جای نگریستن است وکآبة بفتح کاف بر وزن رأفت و بمد همزه شکستگی و بدحالی از غم و اندوه وسوء المنقلب بفتح لام فی المال والاهل و از بدی بازگشتن در مال و کسان خانه
یعنی غم و اندوه کشم بسبب آنکه در ایشان مکاره بینم از هلاک و نقصان یا برگردم بحالت بدی در قضای حاجت و حصول مقصود واذا رجع قالهن وزاد فیهن و چون برمیگشت از سفر میگفت این کلمات مذکوره را
و زیاده میکرد در آنها این کلمات را که آئبون تائبون عابدون رجوع کنندگانیم توبه کنندگانیم بندگی کنندگانیم لربنا حامدون برای پروردگار خود حمد گویندگانیم و در بعضی الفاظ آئبین
تائبین عابدین لربنا حامدین نیز آمده رواه مسلم وعن عبد الله بن سرجس بفتح سین مهملتین و سکون را و کسر جیم صحابی است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر
یتعوذ من وعثاء السفر وکآبة المنقلب والحور بعد الکور و پناه میجست از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد صلاح آن و از وحشت بعد از جماعت و بعد الکون بنون
نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحسنه بعد از بودن و از تغیر بعد از ثبات و اصل کور پیچیدن دستار است و حور گشتن آن ودعوة المظلوم و پناه میجست از دعای مظلوم و پناه جستن از دعوت مظلوم در حقیقت
پناه جستن از ظلم است که ظلم نکنم بر کسی تا مظلوم دعا کند بر من وسوء المنظر فی الاهل والمال رواه مسلم وعن خولة بفتح خای معجمه و سکون واو بنت حکیم صحابیه است از صحابیات فاضلات قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال گفت خوله شنیدم آن حضرت را که میگفت کسی که فرود آمد منزلی را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق پناه میجویم
بکلمات خدا که تام و کامل اند و نقصان را بدان راه نیست مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اسما و صفات حق از شر چیزی که پیدا کرده است خدا لم یضره شئ حتی یرتحل من منزله ذلك زیان نکند آنکس را
چیزی از موذیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد مردی بسوی آن حضرت فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله ما لقیت
من عقرب لدغتنی البارحة چه عجب و محنت یافتم من از الم و تشویش از کژدم که گزید مرا دی شب قال گفت آن حضرت اما لو قلت حین امسیت آگاه باش اگر میگفتی تو هنگامیکه شبانگاه کردی
تو این دعا را اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضرك زیان نمی کرد عقرب ترا و نمی گزید رواه مسلم وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر واسحر یقول
هریره است که آن حضرت چون میبود در سفر و سحر میکرد یعنی چون وقت سحر میشد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت سمع سامع بحمد الله وحسن بلائه علینا سمع را بدو وجه روایت کرده اند یکی بکسر میم و تخفیف آن از سماع یعنی
دوم بفتح و تشدید از التسمیع یعنی شنوانیدن بغیر را پس بتقدیر خبر است بمعنی امر و بر تقدیر اول معنی آنست باید که بشنود شنونده حمد گفتن ما خدا را و خوبی نعمت وی بر ما تا اتباع کند و گواه شود بر آن و بلا بمعنی نعمت نیز آید و حقیقت وی ابتلا و امتحان است
بنده را و گاهی بامتحان بمضرت میکند تا صبر کند و گاهی بمسرت تا شکر گوید و هر دو نعمتست باعتبار حصول تعرف و ترتیب اجر و کمال ایمان و معنی بر تقدیر ثانی آنست باید که بشنواند مر غیر را و برساند بدیگران حمد گفتن ما را تا اتباع کنند
در حمد گفتن یا بوقت چنانکه امر بتبلیغ شاهد مر غایب را آمده است و بعضی بر خبر حمل کرده اند بمعنی آنکه هر کرا سمع است شنیده است حمد گفتن ما را و شنوانیده است و این امریست مشهور و مستفیض است که بر هیچ احد مخفی نیست ربنا
صاحبنا پروردگار ما مصاحب شو ما را بعنایت و کلائت و رعایت وافضل علینا و احسان کن بافزونی کرم و عنایت طلب است مزید عنایت و ادامت نعمت و حصول برکت را و درین اشارتست بآنکه بنده با وجود افاضت نعم
و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید مصرع آنانکه غنی تراند محتاج تراند عائذا بالله من النار میگویم این را در حالتی که پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی آنست که میگفت آنحضرت این قول را در حالی که پناه جوینده بود بر تقدیر اول قول رسول است و بر تقدیر
ثانی قول راوی فافهم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل من غزو او حج او عمرة بود آنحضرت چون باز میگشت از غزا یا از حج یا از عمره یکبر علی کل شرف
من الارض ثلث تکبیرات تکبیر می برآورد بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این عادت مستمره وی بود صلی الله علیه وسلم در جمیع احوال که چون بجای بلندی برآمدی تکبیر می برآورد و توربشتی گفته است که سبب استحباب ذکر الله
نزد تجدد احوال و تقلب در آن مراعات میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن را در زمان و مکان چنانکه در صباح و مساء و یقظه و منام ذکر میکرد و اشارت است بآنکه آدمی را باید که در تقلب احوال از مقلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند
که وجه در تشریع تکبیر آن باشد که چون برآمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل می گردد شاید که در نفس وی چیزی از آن راه یابد پس رفع کرد آن را بشهود کبریای حق و عظمت وی و میتوان گفت که برآمدن بمکان عالی مذکر می گردد
عارف بکبریای حق عز و علا و شهود عظمت وی با آنکه در نفس وی چیزی از آن حاصل گردد و این معنی احسن و اوفق است بحال شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم در آخر فصل ثالث بیاید که وی تسبیح میکرد نزد نزول و در بعضی اخبار آمده است که

تهلیل میکرد نزد هبوط و آن بجهت آنچه حاصل میشد از ذلت و انکسار و تنزل پس تنزیه میکرد حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود از قول وی ثم یقول تسبیح میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست کرد خدا وعده خود را در تقویت
و تائید دین اسلام و نصر عبده و یاری داد بنده خود را که عبارت از ذات شریف خویش است وهزم الاحزاب وحده و شکست داد گروههای کفر را تنها اگرچه مسلمانان جهاد
کردند و شکست دادند ولیکن بحقیقت همه بقدرت واست تعالی و احتمال دارد که مراد باحزاب گروهها است از طوائف مشرکین و قبائل یهود که در غزوه خندق که آن را غزوه احزاب
نیز می گویند جمع شده و لشکرها ساخته و در محاربه رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی بادها فرستاد و لشکرهای ملائکه برگماشته که از روزگار آنها برآورد و قول
وی وحده تلمیح است بقول سبحانه و کفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا متفق علیه وعن عبد الله بن ابی اوفی بفتح همزه و سکون واو و فا صحابی مشهور است و آخر
کسی است که مرد در کوفه از صحابه رضی الله عنهم قال دعا رسول الله دعا کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال دعای بد کرد از آن
حضرت روز غزوه احزاب که غزوه خندق است بر مشرکان پس گفت اللهم منزل الکتاب ای خدای فرستنده کتاب یعنی قرآن یا جنس کتاب سماوی سریع الحساب شتاب
گیرنده حساب از بندگان بجهت علم و احاطه تامه اعمال بندگان قلیل و کثیر اللهم اهزم الاحزاب خداوندا شکست ده این گروههای کافران را اللهم اهزمهم وزلزلهم خداوندا شکست
ده ایشان را و بجنبان ایشان را و بلغزان پایهای ثبات ایشان را متفق علیه وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی مشهور است که او را و پدر و مادر او را و برادر و خواهر او را صحبت است
و آن حضرت در خانه ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد ایشان را چنانکه درین حدیث آمده که قال نزل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی گفت نزول کرد آن حضرت و آمد بر پدر من فقربنا
الیه طعاما پس نزدیک گردانیدیم و پیش آوردیم بسوی آن حضرت طعامی را و وطبة فاکل منها و پیش آوردیم وطبه را پس خورد آن حضرت از وطبه این لفظ را بر وجوه متعدده روایت
کرده اند و اختلاف کرده اند که اصح کدام است قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف واو گفته که وطئة بکسر طا و همزه ممدوده بعد وی تمر است که خسته آن را برآرند و در شیر خمیر کنند و ابن درید
گفته که وطئة عصیده تمر است و اختلاف و وهم درین لفظ بسیار است و صحیح این است و در حرف را گفته است که سمرقندی بضم را و فتح طا و احد رطب بمعنی خرمای تر روایت کرده و وطبة بسکون
الطا بعد وی بای موحده انتهی و نقل کرده اند از نووی که روایت اکثر بواو و اسکان طا و بای موحده است و موجود در نسخ مشکوة همین است و معنی وی مشک شیر والله اعلم ثم اتی بتمر پس آورده
شد خرمای خشک فکان یاکله ویلقی النوی بین اصبعیه پس بود آن حضرت که میخورد خرما را و می انداخت خسته را میان دو انگشت خود ویجمع السبابة والوسطی و جمع میکرد این
دو انگشت را وفی روایة و در روایتی چنین آمده است که فجعل یلقی النوی علی ظهر اصبعیه السبابة والوسطی پس گردانید که می انداخت خسته را بر پشت این دو انگشت خود ثم
اتی بشراب فشربه پس آورده شد آب خوردن پس نوشید او را فقال ابی پس گفت پدر من بآن حضرت واخذ بلجام دابته و گرفت لگام چارپایه او را که بر وی سوار بود ادع الله لنا
دعا کن خدا را برای ما فقال پس گفت آن حضرت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم خداوندا برکت ده مر ایشان را در چیزی که رزق داده ایشان را واغفر لهم وارحمهم و بیامرز ایشان را
و رحمت کن ایشان را رواه مسلم الفصل الثانی عن طلحة بن عبید الله روایت است از طلحه رضی الله عنه که از عشره مبشره است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا
رای الهلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نو را میگفت اللهم اهله علینا بالامن والایمان خداوندا طالع گردان هلال را بر ما و نمایان را با امن از آفات نفس و مخافات دهر و به
ثبات ایمان والسلامة والاسلام و بسلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الهی یعنی مقرون گردان رؤیت آن را برای ما باین اشیا که اصول عطا و عظائم نعیم است بلکه شامل
تمامه نعمتها را و هلال مشهور آنست که تا سه شب از اول ماه است و بعد از وی قمر گویند و در قاموس گفته که هلال غره قمر تا دو شب یا تا سه شب یا تا هفت و دو شب که از آخر ماه بیست و شش و
بیست و هفت و در غیر آن قمر گویند انتهی و ظاهر آنست که معتبر در دعا اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال والله اعلم ربی وربک الله پروردگار من و پروردگار تو ای هلال خدا است این
تنزیه است مر آن را که خالق است از شریک و رد است بر دهریه و در حدیث تنبیه است بر استحباب دعا نزد ظهور آیات و تقلب احوال و عبور بشاهد صانع بنظر در مصنوعات رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عمر بن الخطاب وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل رای مبتلی فقال
نیست هیچ مردی که دید شخصی را که ببلای گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به شکر مر خدای را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بدان وفضلنی
علی کثیر ممن خلق تفضیلا و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا بر بسیاری از کسانی که پیدا کرده است فضیلت دادنی الا لم یصبه ذلک البلاء مگر آنکه نرسد او را آن بلا کائنا ما کان هر بلا که
باشد ولیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن بدین کسی است که مبتلا است بفسق و معصیت و مجاهر است بآن تا متأثر و منزجر گردد اما اگر بیماری و ناقص الخلقی را ببیند یا فاسق مستور الحال را
ببیند خطاب نکند و بلند نگوید بلکه در دل بگوید و بس تا متأذی و منکسر نگردد رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن عمر وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعمرو
بن دینار الراوی لیس بالقوی وعن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من دخل السوق فقال کسیکه در آید در بازار پس بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر کتب الله له الف الف حسنة بنویسد خدای
تعالی مر او را هزار هزار نیکی ومحی عنه الف الف سیئة و بسترد و پاک کند از وی هزار هزار بدی ورفع له الف الف درجة و بلند میگرداند برای آن شخص هزار هزار پایه وبنی له بیتا فی الجنة
و برآرد برای وی خانه در بهشت طیبی در تقریر این حدیث اطناب و بیان وافی کرده حاصلش این است که این همه ثواب از جهت آنست که دفع میکند از اهل بازار که محل نزول وسوسه های شیطان و وقوع آن
ظلمت غفلت را و چون در ظلمت مناسب غفلت و شدت است اجر در آن نیز کثیر و عظیم شد بجهت وجود اجتهاد و مجاهدت که اعلی مرتبه کمال است رواه الترمذی وابن ماجة وقال

الترمذی هذا حدیث غریب وفی شرح السنة این عبارت آورده که من قال فی سوق جامع یباع فیه کسیکه بگوید در بازاریکه جمع کننده است مردم را که خرید و فروخت کرده
میشود در وی بدل من دخل السوق بجای این عبارت که در روایت اولی مذکور است وعن معاذ بن جبل رض قال سمع النبی گفت معاذ که شنید پیغمبر صلی الله علیه وسلم
رجلا یدعو یقول مردیرا که دعا میکند میگوید اللهم انی اسالك تمام النعمة خداوندا من می طلبم از تو تمامی نعمت فقال ای شیء تمام النعمة پس گفت آن حضرت و پرسید ازان مرد
داعی چه چیز است تمامی نعمت که تو می طلبی قال دعوة ارجو بها خیرا پس گفت آن مرد این دعائی است که امید میدارم بآن نیکی را و مجملا امید دارم که نزد خدا نعمتی تام است و من مطلبم آنرا
و حقیقت آنرا بتفصیل نمیدانم پس آن حضرت تعلیم کرد آنرا فقال پس گفت آن حضرت ان من تمام النعمة دخول الجنة والفوز من النار بدرستیکه از جملهٔ تمام نعمت درآمدن در بهشت
است و رستگاری یافتن از آتش دوزخ که در دنیا بنعمتهای حق تعالی محفوظ و مسرور شده در آخرت از آتش دوزخ امان یافته در بهشت در آید و در وی بدیدار وی جل جلاله مشرف گردد و زیاده
برین چه نعمت باشد وسمع رجلا یقول و شنید آن حضرت مردیرا که میگفت یاذا الجلال والاکرام فقال گفت آن حضرت قد استجیب لك فسل بتحقیق قبول کرده شد و آماده
کرده شد اجابت دعا برای تو پس سوال کن و بخواه هرچه خواهی وسمع النبی صلی الله علیه وسلم رجلا وهو یقول و شنید آن حضرت مردیرا و حال آنکه آن مرد میگوید اللهم انی اسالك
الصبر خداوندا من مطلبم از تو صبر فقال سالت الله البلاء پس گفت آن حضرت صبر که می طلبی از خدا بلا می طلبی چه صبر بر بلا میباشد فاساله العافیة پس بطلب از خدا عافیت را که از جمیع
آفات و بلایا نگاه دارد که تحمل بلا سخت است بلا نباید طلبید و اگر بلا نازل گردد صبر باید کرد طریقه این است و ادب و صلاح حال هم در منست رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا فکثر فیه لغطه کسی که بنشیند نشستگاهی را پس بسیار گردید دران مجلس بانگ و خروش وی و در قاموس گفته لغط بغین معجمه
مفتوحه و سکون نیز آمده و طای مهمله آواز یا آوازها که فهمیده نشود معنی آن و مراد اینجا کلام لاطائل و لایعنی است فقال قبل ان یقوم پس بگوید پیش ازانکه برخیزد سبحانك اللهم وبحمدك
اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك الا غفر له ما کان فی مجلسه ذلك نگوید این کلمات را مگر آنکه آمرزیده شود مر او را هرچه بود گذشته دران مجلس رواه
الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن علی رضی الله عنه انه اتی بدابة لیرکبها روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که آورده شد نزد وی چارپا
تا سوار شود بر وی فلما وضع رجله فی الرکاب قال پس هنگامی که نهاد وی رضی الله عنه پای خود را در رکاب گفت بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال پس هرگاه که برآمد و
نشست بر پشت وا گفت الحمد لله ثم قال پس گفت سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون ترجمهٔ این در فصل اول گذشت ثم قال پس گفت
الحمد لله ثلثا سه کرت والله اکبر ثلثا سه کرت سبحانك انی ظلمت نفسی بپاکی یاد میکنم خدا را بدرستیکه من ظلم کرده ام نفس خود را فاغفرلی پس بیامرز مرا فانه لا یغفر الذنوب
الا انت پس بدرستیکه شان این است که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو ثم ضحك پس تبسم خندید وی رضی الله عنه فقیل من ای شیء ضحکت پس گفته شد از چه چیز خنده کردی یا امیر المؤمنین
قال رایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم صنع کما صنعت کرد چنانکه من کردم از ذکر و تسبیح ثم ضحك پس تبسم خنده کرد آن حضرت فقلت من ای شیء ضحکت
پس گفتم از کدام چیز خنده کردی یا رسول الله قال ان ربك لیعجب من عبده گفت آن حضرت از این جهة خنده کردم که پروردگار تو هر آینه عجب دارد و خوش و راضی میگردد از بندهٔ خود اذا قال
وقتیکه میگوید بنده رب اغفرلی ذنوبی یقول الله یعلم انه لا یغفر الذنوب غیری میگوید خدای تعالی میداند بنده که نمی آمرزد گناهان را کسی مگر من پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قول
رب العزت جل شانه خنده کرد و حضرت امیر بقصد اتباع آن حضرت یا از همان قول رواه احمد والترمذی وابو داود وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا ودع رجلا اخذ بیده بود آن حضرت چون بدرود میکرد مردیرا میگرفت دست او را فلا یدعها پس نمیگذاشت آن حضرت دست او را و این از غایت تواضع
و رفق او است بامت حتی یکون الرجل هو یدع ید النبی تا آنکه میبود آن مرد که وی میگذاشت دست پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عجب از ان مرد که میگذارد دست آن حضرت را بعد
ازان که دست داده باشد مصرع خوش دولتی است اینکه ترا دست داده است ویقول استودع الله دینك و میگفت و دیعت می نهم و نگاه میدارم نزد خدای تعالی دین ترا و امانتك
و امانت ترا یعنی اموال که معامله کنی آنرا بر مردم دعا میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بحفظ امور دین و دنیای وی بسبب آنچه میرسد آدمی را در سفر از مشقت که سبب اهمال طاعات و اوراد و معامله و معاشرت
با مردم میشود و بعضی میگویند که مراد بامانت اهل و اولاد اند وآخر عملك و آخر عمل تو وفی روایة وخواتیم عملك و در روایتی بجای وآخر عملك خواتیم عملك واقع شده و تخصیص آخر
عمل بجهت آنست که اعتبار خاتمه راست رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وفی روایتهما و در روایت ابی داود وابن ماجه لم یذکر ذکر کرده نشده است وآخر عملك
لاجرم و خواتیم عملك که بدل او ست نیز نخواهد بود وعن عبد الله الخطمی بفتح خای معجمه و سکون طاء مهمله صحابی انصاریست هفده ساله بود که در غزوهٔ حدیبیه حاضر شد قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اراد ان یستودع الجیش قال بود آن حضرت چون میخواست که بخدا بسپارد در وقت وداع لشکر را میگفت استودع الله دینکم وامانتکم وخواتیم اعمالکم رواه ابو داود
وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت یا رسول الله انی ارید سفرا فزودنی بدرستیکه
من میخواهم سفر را پس توشه ده مرا یعنی دعا کن که برکت آن با من در سفر مانند توشه باشد و احتمال دارد که مراد آن مرد توشهٔ متعارف باشد فقال پس گفت آن حضرت زودك الله التقوی
توشه دهد ترا خدای تعالی تقوی را که توشهٔ راه آخرت است فقال زدنی پس گفت آن مرد زیاده دعا کن مرا قال گفت آن حضرت وغفر ذنبك و بیامرزد خدای تعالی گناهان ترا قال
زدنی بابی انت وامی گفت زیاده کن پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله قال ویسر لك الخیر گفت و آسان گرداند خدای تعالی مر ترا و توفیق دهد خیر را حیثما کنت هر جا که باشی
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا قال روایت است از ابی هریره که مردی گفت یا رسول الله انی ارید ان

اسافر فاوصنی میخواهم که مسافرت کنم پس وصیت کن مرا قال علیک بتقوی الله فرمود لازم گیر بر خود تقوی را والتکبیر علی کل شرف ولازم گیر تکبیر گفتن را چون بر جای بلند روی فلما ولی الرجل پس هنگامیکه پشت داد آمد وقال گفت آن حضرت ودعا کرد اللهم اطوله البعد خداوندا به پیچان برای وی دوری راه را وهون علیه السفر وآسان کن بروی سفر را رواه الترمذی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر فاقبل علیه اللیل بود آن حضرت چون مسافرت میکرد پس روی می آورد بروی شب قال میگفت یا ارض ربی وربک الله ای زمین پروردگار من وپروردگار تو خداست اعوذ بالله من شرک پناه میجویم بخدا از شر تو یعنی شری که در ذات تو حادث گردد مثل خسف وتحیر وشر ما فیک واز شر چیزی که قرار کرده است در تو از حیوانات وحشرات وجن وانس وشر ما خلق فیک واز شر چیزی که پیدا کرده شده است در تو کانی میکند در درون تو در غارها ومغاکها وشر ما یدب علیک واز شر چیزی که می جنبد ومیرود بر تو از تمامی حیوانات که بر زمین میروند واعوذ بالله من اسد واسود وپناه میجویم بخدا از شیر ومار سیاه که بدترین مارهاست ومن الحیة والعقرب واز هر جنس مار وکژدم ودر بعضی نسخ من الحیة بی واو است ومن شر ساکن البلد واز شر سکونت کننده شهر مراد آدمیان اند وبعضی گفته اند مراد جنیانند که در شهری وهر سرزمینی می باشند واگر هر دو مراد دارند نیز وجهی دارد ومن والد وما ولد مراد بوالد ابلیس است وبما ولد نسل وی وحمل وی بر عموم اولی است تا همه را شامل باشد والله اعلم رواه ابو داود وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا غزا چون جنگ میکرد با کافران میگفت اللهم انت عضدی ونصیری خداوندا تو بازوی منی ویاری دهنده منی عضد بفتح عین وضم ضاد باستعمال اشهر نام عضو مشهور است ودر عرف بمعنی ناصر ومعین آید پس قول وی ونصیری تفسیر وبیان او است بک احول بقدرت تو حیله میکنم در دفع کردن اعدا یا تو می جنبم از حالی بحال وبک اصول وبقوت تو حمله میکنم بر دشمنان دین وبک اقاتل وبتائید ونصرت تو کارزار میکنم رواه الترمذی وابو داود وعن ابی موسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خاف قوما قال بود آن حضرت چون می ترسید گروهی را میگفت اللهم انا نجعلک فی نحورهم خداوندا میگردانیم ترا در نحرهای ایشان نحر نام بالای سینه است که محل ذبح است ومنحر جای قربان عرب میگویند جعلته فی نحر العدو گردانیدم او را در نحر عدو وقتی که او را در مقابله عدو برکاری تا قتال کند از جانب تو وحائل گردد میان تو ومیان عدو وتخصیص نحر بذکر زیرا که عدو بنحر استقبال میکند نزد استادن بقتال با آنکه درین اشارتی بذبح وقتل او نیز هست و نعوذ بک من شرورهم وپناه میجوئیم بتو از شرهای ایشان رواه احمد وابو داود وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج من بیته قال بود آن حضرت وقتی که بیرون می آمد از خانه خود میگفت بسم الله توکلت علی الله اللهم انا نعوذ بک من ان نزل خداوندا پناه میجوئیم بتو از آنکه بلغزیم زلت لغزیدن پای در راه رفتن بیفتد یا بیفتند کنایت است از وقوع ذنب بی قصد او نضل یا گمراه شویم وراه راست بگذاریم وراه کج رویم کنایت است از صدور ذنب باختیار او نظلم بفتح نون وکسر لام او نظلم بضم نون وفتح لام یا ظلم کنیم بر کسی یا ظلم کرده شویم وکسی که بر ما ظلم کند این نیز مکروه ومذموم است بسبب ذلت واهانت وزبونی اگرچه اجری باشد در وی آفتی دیگر است که مبادا دعای بد کند بر ظالم واز حد تجاوز نماید یا در مکافات ومجازات آن زیادتی کند وظلم بوی عود کند سلامت درین است که نه ظالم باشد ونه مظلوم او نجهل یا جهل کنیم بر کسی ومثل کارهای جاهلان کنیم از ایذا واضرار او یجهل علینا یا جهل کرده شود بر ما ومردم ما را ایذا کنند رواه احمد والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وفی روایة ابی داود وابن ماجة ودر روایت این دو کس اینچنین آمده است که قالت ام سلمة ما خرج رسول الله بیرون نیامد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بیتی قط از خانه من هرگز الا رفع طرفه الی السماء مگر آنکه برداشت نظر خود را بسوی آسمان طرف بسکون چشم ونگریستن فقال پس گفت اللهم انی اعوذ بک من ان اضل پناه میجویم بتو از آنکه گمراه شوم من او اضل یا گمراه گردانم کسی را یا گمراه گردانیده شوم یعنی گمراه گرداند مرا کسی او ازل او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی درین روایت ازل بزای نیست واضل بصیغه مجهول زیاده است ودعا بلفظ مفرد است وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج الرجل من بیته فقال چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم الله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله یقال له حینئذ گفته میشود مر آن مرد درین هنگام که این کلمات گفت هدیت راه راست نموده شدی تو یعنی بعد از بر آمدن که راه روی وکار کنی بروفق صواب وسداد یا مراد آنست که این نام خدا را گرفتی وتوکل بروی کردی واز حول وقوت خود بر آمدی هدایت یافتی براه راست ومراد است این است که بنده در یاد خدا باشد وکارهای خود را بوی سپارد وبیت کار خود را بخدا باز گذار که نمی بینم از ین بهتر کار وکفیت ووقیت وکفایت کرده شدی در جمیع مهمات ونگاهداشته شدی از جمیع شرور فیتنحی له الشیطان پس یکسو میشود شیطان برای وی وباز ایستد از اضلال واغوا وایذای وی ویقول له شیطان آخر ومیگوید شیطان دیگر آن شیطان را که یکسو شد وخاسر وخائب شد از اغوا واضلال وی آیس ومتحسر گشت از برای تسلیه وی کیف لک برجل قد هدی وکفی ووقی چگونه میسر میشود ترا تعرض وتسلط بر وی که بتحقیق هدایت وکفایت ووقایت کرده شده است تقریر طیبی اینست ومیتوان گفت که شاید آن شیطان بعد از تنحی وتحسر وخیبت وخسران باز خیال اغوا واضلال میکرده باشد ودر فکر ومکری دیگر وحیله دیگر شده باشد که بر انگیزد وکار خود کند این شیطان ثانی بوی میگوید از این خیال برگرد ودر بند آن مباش که بی فایده است فافهم رواه ابو داود وروی الترمذی الی قوله له الشیطان وروایت کرده ترمذی تا قول فیتنحی له الشیطان وقول شیطان دیگر با وی روایت نکرده وعن ابی مالک الاشعری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ولج الرجل بیته فلیقل وقتیکه در آید مرد در خانه خود پس باید بگوید اللهم انی اسالک خیر المولج خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی در آمدن درین خانه وخیر المخرج ونیکی بر آمدن از آن خانه که بر آمدن ودر آمدن همه نیک باشد ومتضمن نیکی گردد ومولج بکسر لام است ومخرج بفتح را بسم الله ولجنا بنام خدا در آمدیم وعلی الله ربنا توکلنا وبر خدا که پروردگار ماست کار وبار گذاشتیم ثم لیسلم علی اهله پس باید که سلام کند کسان خانه خود را وگفته اند اگر در خانه کسی نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که در آنجا اند رواه ابو داود وعن ابی هریرة رض ان النبی صلی الله علیه

وسلم كان اذا رفأ الانسان اذا تزوج قال بود آنحضرت چون دعا می کرد مردی را وقتی که تزوج کرده و زنی خواسته میگفت بارك الله لك برکت دهد خدای تعالی مر ترا خطاب بمرد میکرد و باز خطاب
بمرد و زن هر دو میکرد و میفرمود بارك عليكما و برکت کند بر هر دو شما و برکت در لغت گوالیدن و افزون شدن و تبریک دعا کردن به برکت وجمع بينكما في خير و جمع کند والتیام و اتفاق
دهد میان شما در خیر رفأ بتشدید فا و همزه در آخر از ترفیه و رفو در لغت پیوستن و نیکو کردن بریدگی و دریدگی جامه و در جاهلیت دعای متزوج باین لفظ می کردند که بالرفاء والبنين یعنی اتفاق والتیام
باد میان شما و پسران زاییده باد و باین جهت ترفیه نام دعای متزوج شد و در شرع از آن نهی کردند از جهت شعار آن بکراهیت بنات و آن حضرت چون ترفیه میکرد میگفت بارك الله لك الخ
رواه الترمذي و ابو داؤد و ابن ماجة وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا تزوج احدكم امرأة او اشترى خادما فليقل
چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتگاری را خادم برده و غلام هر دو را اطلاق میکنند پس باید که بگوید اللهم اني اسألك خيرها وخير ما جبلتها عليه خداوندا من سوال میکنم ترا به نیکی این
زن یا خادم را و نیکی خصلتها و عملها که پیدا کرده تو او را بر آن واعوذ بك من شرها وشر ما جبلتها عليه و پناه میجویم بتو از بدی آن و بدی چیزی که پیدا کرده تو او را بر آن واذا اشترى
بعيرا و چون بخرد یکی از شما شتر را فليأخذ بذروة سنامه پس باید که بگیرد بلندی کوهان او را وليقل مثل ذلك و باید که بگوید مانند آنکه در تزوج امرأة و شراء خادم میگفت و ذروه بضم والکسر
بالای هر چیز و بالای کوهان و کوه و سنام بالفتح کوهان وفي رواية في المرأة والخادم و در روایتی در زن و خادم این آمده که ثم ليأخذ بناصيتها وليدع بالبركة پس باید که بگیرد موی
پیشانی زن یا خادم را و باید که دعا کند ببرکت رواه ابو داؤد و ابن ماجة وعن ابي بكرة بفتح با و سکون کاف و تا در آخر صحابی مشهور است چنانکه گذشت قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم دعوات المكروب دعاهای کسی که اندوهگین است یعنی دعای که اگر خواند هیچ اندوه نماند و چون این دعا مشتمل بر معانی کثیره و دعاهای متعدده بود بلفظ جمع آورده و دعوات
گفت و دعا این است اللهم رحمتك ارجو خداوندا رحمت ترا امید میدارم فلا تكلني الى نفسي طرفة عين پس مگذار مرا بنفس من یک چشم زدن واصلح لي شأني كله و نیک
گردان مرا کار مرا و حال مرا همه لا اله الا انت رواه ابو داؤد وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رجل گفت ابو سعید که گفت مردی هموم لزمتني وديون
اندوهها چسپیده ست مرا و وامها یا رسول الله ای پیغمبر خدا هم اندوه و گداختن بیماری تن را قال گفت آن حضرت افلا اعلمك كلاما اذا قلته اذهب الله همك آیا نیاموزم
ترا کلامی که چون بگویی آن را ببرد خدای تعالی اندوه ترا وقضى عنك دينك و بگزارد از تو خداوند وام ترا یعنی سببی سازد که وام تو گزارده شود قال گفت آن مرد قلت بلى گفتم بیاموزان مرا آن کلام را قال
قل گفت آن حضرت بگو اذا اصبحت واذا امسيت چون صبح کنی و چون شبانگاه کنی اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن خداوندا پناه میجویم من بتو از هم و حزن هر دو بمعنی اندوه است
ولیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع واعوذ بك من العجز والكسل و پناه میجویم بتو از ناتوانی و کاهلی واعوذ بك من البخل والجبن و پناه میجویم بتو از ممسکی و ناجوانمردی و بیدلی و ترسندگی
واعوذ بك من غلبة الدين وقهر الرجال و پناه میجویم بتو از چیره شدن وام و چیره شدن مردان بسبب دین و جز آن قال ففعلت ذلك گفت آن مرد پس کردم من آن را که فرمود آن حضرت م
گفتم در صباح و مسا این کلمات را فاذهب الله همي پس برد خدای تعالی اندوه مرا وقضى عني ديني و گزارد وی تعالی از من وام مرا رواه ابو داود وعن علي رضي الله عنه
انه جاءه مكاتب روایت است از امیر المومنین علی که آمد او را مکاتبی و مکاتب بنده که بهای خود را بر خود نوشته که اگر ادای آن کند آزاد شود فقال اني عجزت عن كتابتي پس گفت آن
مکاتب که بدرستی من عاجز آمده ام از وجه کتابت خود فاعني پس یاری کن مرا یعنی چیزی بده که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف زکوة مکاتب است که در بدل کتابت او را اعانت کنند
یا چیزی بیاموزان مرا از دعا که بخوانم و بدان از بدل کتابت خلاص شوم قال الا اعلمك كلمات علمنيهن رسول الله گفت علی رضی الله عنه آیا نیاموزانم ترا چند کلمه که آموزانیده است
مرا آن کلمات را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لو كان عليك مثل جبل كبير دينا اداه الله عنك اگر باشد بر تو مانند کوه بزرگ از وام بگزارد آن وام را خدای تعالی از تو قل بگو
اللهم اكفني بحلالك عن حرامك خداوندا کفایت کن مرا بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان که تا از حرام بی نیاز شوم واغنني بفضلك عمن سواك و بی نیاز
گردان مرا بفزونی کرم خود از هر کسی که جز تست رواه الترمذي والبيهقي في الدعوات الكبير وسنذكر حديث جابر و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر را که در اول آن آمده
اذا سمعتم نباح الكلاب في باب تغطية الاواني در باب پوشیدن آوندها در شب ان شاء الله تعالى الفصل الثالث عن عائشة رضي الله عنها قالت ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان اذا جلس مجلسا او صلى تكلم بكلمات گفت عائشه که بود آن حضرت چون می نشست در نشستگاهی یا چون نماز می گزارد تکلم میکرد بچند کلمه فسألته عن الكلمات پس پرسیدم
آن حضرت را از آن کلمات که کدام اند کلمات و چیست فضیلت آن کلمات فقال پس گفت آن حضرت تحت در فضیلت آن ان تكلم اگر کلام کرده شود بخير یعنی واقع شود کلامی نیک که در وی ثواب است یا
در وی عقاب نیست و برین تقدیر تکلم بضم تا و کاف و کسر لام است یا اگر تکلم کند متکلمی با موی بخیر و برین تقدیر بفتحات است كان باشد آن کلمات که مذکور اند در ما بعد طابعا عليهن مهر و دلیل بر صحت و
حقیقت آن کلمات که تکلم کرده شده است بانها الى يوم القيمة وان تكلم بشر و اگر تکلم کرده شده است یا تکلم کرده است ببدی كان كفارة له باشد سبب پوشیدن و بخشیدن مر او را
و آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینها اند سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك رواه النسائي وعن قتادة از اجله علماء تابعین
و مشاهیر ایشان است و اکثر روایت وی از انس است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب نیز میکند بلغه رسیده است قتاده را ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم كان اذا رأى الهلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نو را میگفت هلال خير ورشد هلال خير ورشد سه بار تکرار میگفت و رشد بضم را و
سکون شین معجمه بسامان و بره بودن خلاف غی بعد از آن خطاب بهلال میکرد و میگفت امنت بالذي خلقك ایمان آوردم من بان کسی که پیدا کرده است ترا ثلث مرات این عبارت را
هم سه بار میگفت ثم يقول پس میگفت الحمد لله الذي ذهب بشهر كذا وجاء بشهر كذا شکر مر خدای را که برد ماه چنین را و نام ماه گذشته را می برد و آورد ماه چنین را و نام ماه آینده

میگفت شکر بارگذشتن وآمدن هردو ما بخیر باشد یا بر بقای عمر وسلامت رواه ابوداود وعن ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر همه
فلیقل روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت کسیکه بسیار گردد اندوه وی پس باید که بگوید اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک خداوندا من بندهٔ توام و پسر بندهٔ
توام و پسر زن توام که پدر و مادر من اند وفی قبضتک و در پنجهٔ قدرت توام کنایت است از ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست یعنی در ملک تست و قبضه بضم قاف و فتح هر دو روا
ناصیتی بیدک موی پیشانی من در دست تصرف و ارادت تست ماض فی حکمک گذرنده است در من حکم تو یعنی حکم ترا توقفی و مانعی نیست هرچه گوئی و خواهی همان شود عدل فی
قضاؤک عدلست در من قضای تو عدل داد خلاف جور اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک سوال میکنم ترا بهر نامی که آن نام تراست نام نهادهٔ و خواندهٔ بآن نام ذات خود را
بهر وجه که باشد و این عام است شامل همه اقسام که بعد از وی ذکر میکند بقول خود او انزلته فی کتابک یا فرستادهٔ آن نام را در کتابهای خود او استاثرت به فی مکنون الغیب عندک
یا مستبد و منفرد شدی بآن نام در پردهٔ غیب نزد تو و در بعضی نسخ در حاشیه بعلامت جیم لحق بصیغ بعد او انزلته فی کتابک نوشته او اعلمته احدا من خلقک یا دانانیدهٔ آنرا بیکی از خلق خود ان تجعل القرآن
ربیع قلبی سوال میکنم که بگردانی قرآنرا بهار دل من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت گرداند وجلاء همی وغمی و بگردانی قرآنرا
سبب بردن هم وغم من هم و غم بمعنی اندوه است ولیکن هم در مستقبل میباشد وغم در ماضی ما قالها عبد قط الا اذهب الله غمه نگوید این کلمات را هیچ بنده هرگز مگر آنکه ببرد خدای تعالی غم و اندوه
او را وابدله به فرحا و بدهد او را بعوض غم گشاده و راحت را فرج بجیم و فتح را گشایش میگویند فرج الله عنک غمک و فرح بحاء مهمله شادمانی و در کتب احادیث در امثال این مقام بجیم است و
درینجا در بعضی نسخ بحای مهمله نیز ضبط کرده است رواه رزین وعن جابر رضی الله عنه قال کنا اذا صعدنا کبرنا واذا نزلنا سبحنا گفت جابر بودیم ما چون می برآمدیم بلندی
بلند التکبیر میکردیم و چون فرود می آمدیم از آن تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تهلیل نیز آمده و جای این در باب التسبیح والتکبیر والتهلیل گذشت رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا کربه امر یقول بود آن حضرت چون اندوهگین میگردانید او را کاری میگفت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث ای زنده
بحیات حقیقی ای بر پا دارندهٔ خلق را برحمت و مهربانی تو فریاد میکنم رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس بمحفوظ وعن ابی سعید الخدری رض
قال قلنا یوم الخندق گفت ابو سعید خدری گفتیم ما روز خندق یا رسول الله هل من شیء نقوله هست چیزی یعنی ذکر و دعائی که بگوئیم آنرا و بخوانیم تا گشادی در کار ما پیدا آید
فقد بلغت القلوب الحناجر پس بتحقیق رسیده دلهای ما گلوهای ما را کنایت است از اندوه و تنگدلی و بیضاوی گفته یعنی از ترس شش می آماسد از سختی ترس پس بلند میکرد و میرسد تا سر حنجره
و آن منتهای حلقوم است که مدخل طعام و شراب است و در قول و مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آنست که آن مجرای نفس است و مدخل طعام و شراب مری است و آن زیر حلقوم است قال نعم
گفت آن حضرت آری هست چیزی که بگوئید آنرا اللهم استر عوراتنا خداوندا بپوش عیبهای ما را و عورت هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید وامن روعاتنا و ایمن گردان و امن ده از ترسهای ما
روع بفتح را ترسیدن و بضم را بمعنی دل می آید قال فضرب الله وجوه اعدائه بالریح گفت ابو سعید پس زد خدای تعالی رویهای دشمنان خود را بباد که فرستاد فهزمهم بالریح
پس شکست داد لشکر دشمنان را بباد این معنی منطوق قرآن است و قصه غزوه خندق که آنرا غزوهٔ احزاب نیز گویند در کتب سیر مسطور است رواه احمد وعن بریدة رض قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق قال بود آن حضرت چون می درآمد بازار را میگفت بسم الله بنام خدا درآمدم اللهم انی اسالک خیر هذه السوق وخیر ما فیها
خداوندا من سوال میکنم نیکی این بازار و نیکی چیزیرا که درین بازار است واعوذ بک من شرها وشر ما فیها و پناه میجویم از شر این بازار و از شر چیزی که درین بازار است اللهم انی اعوذ
بک ان اصیب فیها صفقة خاسرة خداوندا من پناه میجویم بتو از آنکه برسم در وی بیع و شرای زیانکار را صفق دست برهم زدن که آواز آید و دست بر دست کسی بگذاردن در بیع و بیعت
رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب الاستعاذة عوذ و عیاذ و معاذ استعاذه اند چنانکه عذت به و استعذت به پناه بردم بوی و هو عیاذی و اوست پناه من و
اختلاف کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار
در اول نیز وارد شده اند و این در قرأت قرآنست و در ادعیهٔ ماثوره بلفظ اعوذ واقع شده و معنی یکی است سخن در لفظ است الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جهد البلاء پناه جوئید بخدا از مشقت بلا و غایت آن بلا حالی که امتحان کرده شود و در فتنه انداخته شود آدمی
در آن و دشوار آید بر وی و جهد بضم وسع و طاقت و بفتح مشقت و غایت و اینجا بفتح مناسب است بعضی گفته اند مراد بآن حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که قلت
مال و کثرت عیال مراد است و صواب آنست که عامتر از آنست ودرک الشقاء و پناه جوئید از لاحق شدن و دریافتن سختی و دشواری شقا بفتح و مد شدت و عسرت وسوء القضاء
و پناه جوئید از قضای بد و مراد بقضای بد آنچه بد آید انسان او مکروه دارد آنرا و بدی راجع بمقضی است نه قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجبست بقضا نه بمقضی وشماتة الاعداء و پناه جوئید
از شاد شدن دشمنان در دین و دنیا که متعلق به دین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد که بفوت دنیا اسراف میکند و فسق و فجور و ظلم میکند و دشمنان بزوال آن شاد میشوند از آن استعاذه
نیست و استعاذه از آن در معنی طلب فسق و ظلم است و دعا بدان جایز نی متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بک من
الهم والحزن والعجز والکسل والجبن والبخل وضلع الدین وغلبة الرجال معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شده است و ضلع بفتح ضاد معجمه و فتح لام بار گران متفق
علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من الکسل والهرم والمغرم والماثم اللهم انی
اعوذ بک من عذاب النار وفتنة النار یعنی فتنه که برساند بعذاب نار و سبب درآمدن در وی شود وفتنة القبر وعذاب القبر ومن شر فتنة الغنی ومن شر فتنة الفقر

زیادت شر گویا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا البته هست و بی مدخلیت آن نیست استعاذه از شر آنست که بسبب غنی در فسق و اسراف و بسبب فقر در جزع و فزع نیفتد ومن شر فتنة المسیح
الدجال بیان این نیز در اوایل کتاب کرده شده است و در علامات ساعت نیز بیاید ان شاء الله تعالی اللهم اغسل خطایای بماء الثلج والبرد خداوندا بشوی گناهان مرا بآب برف و ژاله
و در بعضی روایات بالماء والثلج والبرد آب و برف و ژاله ونق قلبی کما ینقی الثوب الابیض من الدنس و پاکیزه گردان دل مرا چنانکه پاکیزه گردانیده میشود جامهٔ سفید از چرک تخصیص
بجامهٔ سفید بجهة آنست که نظافت و نزاهت در وی بیشتر ظاهر میشود و در وی اشارتست بصفای فطرت و طهارت آن و دنس عارض است بر آن وباعد بینی وبین خطایای کما باعدت
بین المشرق والمغرب و دوری انداز میان من و میان گناهان من چنانکه دوری افکندهٔ میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة در باب ما یقرأ بعد التکبیر واقع شده است
متفق علیه وعن زید بن ارقم صحابی انصاری است با حضرت صلی الله علیه وسلم در هفده غزوه حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول بود آن حضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من العجز والکسل والجبن والبخل والهرم وعذاب القبر اللهم آت نفسی تقوٰیها خداوندا بده
نفس مرا تقوی و پرهیزگاری که حاصل شود او را وزکّها انت خیر من زکّاها و پاکیزه گردان او را تو که بهترین کسی که پاکیزه گرداند او را انت ولیها ومولیها توئی متولی امر و صاحب تصرف
وی و خداوند یاری کردن اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع خداوندا من پناه میجویم بتو از دانشی که سود نکند چنانکه علمهای که تعلق بدین ندارد یا دارد و عمل بدان نکنم ومن قلب
لا یخشع و از دلی که نترسد و فروتنی نکند ومن نفس لا تشبع و از نفس که سیر نشود از دنیا ومن دعوة لا یستجاب لها و از دعائیکه اجابت کرده نشود آنرا رواه مسلم وعن عبد الله
بن عمر قال کان من دعاء رسول الله صلی الله علیه وسلم بود از جملهٔ دعای آن حضرت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوندا پناه میجویم بتو از زوال و رفتن
نعمت تو که عطا کردهٔ وتحول عافیتک و از برگشتن عافیت تو که روزی کردهٔ وفجاءة نقمتک و ناگهان عتاب کردن تو فجأة بضم فاء و مد همزه و بفتح فاء و سکون جیم بی مد نیز ضبط
کرده اند ناگاه گرفتن ونقمت بفتح نون و کسر آن وجمیع سخطک و پناه میجویم بتو از همه بی رضائی و خشم گرفتن تو رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل خداوندا پناه میجویم از بدکاری که کرده‌ام و از بدکاری که
نکرده‌ام یعنی در مستقبل کاری میکنم که راضی نباشی تو از آن یا بنیاد کنم بترک قبایح با وجود عدم ترک آنها رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یقول اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا اسلام آوردم و انقیاد و طاعت کردم وبک آمنت و بتو ایمان آوردم و بتو گرویدم وعلیک توکلت بر تو
توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم والیک انبت و بسوی تو بازگشتم و روی آوردم وبک خاصمت و بقدرت تو و یاری دادن تو پیکار کردم اللهم انی اعوذ بعزتک خداوندا
من پناه میجویم بغلبهٔ قوت تو لا اله الا انت نیست آله مگر تو ان تضلنی از آنکه گمراه کنی تو مرا انت الحی الذی لا یموت توئی زنده که نمیرد والجن والانس یموتون و
پریان و آدمیان همه میمیرند متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ
بک من الاربع خداوندا پناه میجویم بتو از چهار چیز من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعاء لا یسمع آن چهار اینها اند از علمیکه نفع نکند و از دلیکه
نترسد و از نفسیکه سیر نشود و از دعائیکه شنیده نشود یعنی مستجاب نگردد رواه احمد وابو داود وابن ماجة ورواه الترمذی عن عبد الله بن عمرو والنسائی عنهما
این حدیث را احمد و ابو داود و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمرو بن العاص و نسائی از هردو وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یتعوذ من خمس بود آن حضرت که پناه میجست از پنج چیز من الجبن والبخل وسوء العمر از بدی عمر و درازی آن چنانچه توقع حواس و قوت طاعت
و بندگی نماند وفتنة الصدر و از فتنه و ابتلای سینه که در وی اخلاق ذمیمه و عقاید باطله جای کند یا تنگی آرد از قبول حق و تحمل بلایا وعذاب القبر رواه ابو داود والنسائی وعن ابی هریرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر مراد فقری است که در وی صبر نباشد و در حقیقت استعاذه از فتنهٔ فقر است والقلة و از کمی خیرات
و مبرات والذلة بکسر ذال و از خواری نفس که نزد خدا و نزد ارباب دین عزتی که اشارت میکند بدان قول حق سبحانه ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین نماند واعوذ بک من ان اظلم او اظلم و پناه
میجویم من از این که ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت رواه ابو داود والنسائی وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاق
بکسر شین پناه میجویم از خصومت و عداوت اهل دین والنفاق و از نفاق اصل معنی نفاق در دین اضمار کفر است و اظهار ایمان و شاید که مراد اینجا عامتر از آن است شامل ریا و علامات نفاق از کذب و خیانت
و خلف وعده و اظهار آنچه خلاف مضمر است با احباب و اصحاب وسوء الاخلاق و پناه میجویم از بدی اخلاق رواه ابو داود والنسائی وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع خداوندا پناه میجویم بتو از گرسنگی فانه بئس الضجیع پس بدرستیکه بد همخوابه ایست گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت تضرر انسان است بدان
در بدن و قوی و حواس ظاهره و باطنه و حصول فتور در جمعیت و حضور و منع وی از طاعت و خدمت و لهذا تعبیر کرد از وی بضجیع که مفید معنی لزوم و صحبت است و درین اشارتست که جوع مذموم
آنست که ملازم حال انسان و مورث ضرر باشد و آنکه باعتیاد و ارتیاض بر وجه اعتدال موافق حال کرده مضر نیست بلکه موجب صفای باطن و نورانیت دل و صحت و سلامت بدن است از امراض و عوارض و
اعوذ بک من الخیانة و پناه میجویم بتو از بی امانتی و بی دیانتی فی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی را فانها بئست البطانة پس بدرستیکه بد باطن است خیانت بطانه بکسر با
در اصل بمعنی استر جامه ضد ظهاره ابره جامه را گویند استعاره میکنند برای سریرت انسان که در باطن مضمر دارد و دوستی درونی خاصه را نیز گویند رواه ابو داود والنسائی وابن ماجة
وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص بفتح با و را پیسی و پیسه شدن و سفیدی که در ظاهر بدن پیدا

شود بجهة فساد مزاج آن والجذام بضم جیم و ذال معجمه بیماری مشهور که حادث میکردد از انتشار سوداء در بدن و فاسد میکرداند مزاج اعضاء و هیأت آنها را والجنون واز دیوانکی و پوشیده شدن عقل
ومن سیّئ الاسقام واز همه بیماریهای بد رواه ابو داؤد والنسائی وعن قطبة بن مالك بضم قاف وسکون طای مهمله و بای موحده صحابی کوفی است قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم یقول اللهم انی اعوذ بك من منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء خداوندا من پناه میجویم بتو از خلقهای بد و از کارهای بد و از هواها و خواستهای بد که نفس بدان میل دارد و منکر آنکه
کرده شده در شرع و نا آشنا که در دین وجود او شناخته نشود و ضد معروف رواه الترمذی وعن شتیر بضم شین معجمه و فتح مثناة و سکون تحتانیه و در آخر بر شکل شین معجمه و فتح کاف بن حمید
بضم حاء و فتح میم تابعی کوفیست و پدر وی شکل بن حمید صحابی کوفی است عن ابیه روایت میکند شتیر از پدر خود شکل و غیر پسر وی هیچکس از وی روایت نکرده است قال قلت یا نبی الله علمنی
تعویذا اتعوذ به کفتم ای پیغمبر خدا بیاموز مرا افسونی که پناه جویم بوی فی الصحاح التعویذ الرقیة قال قل کفت آنحضرت بکو اللهم انی اعوذ بك من شر سمعی خداوندا پناه میجویم بتو از بدی شنوائی
من که سخن بد بشنوم و شر بصری واز بدی بینائی من که چیزی بد را ببینم و شر لسانی واز بدی زبان من که سخن بد بکویم و شر قلبی واز بدی دل من که خاطر بد را اندیشم و شر منیی و پناه
میجویم از بدی آب منی خود که در زنا نیفتد و نظر بحرام شهوت نکند که آن نیز از نشأ منی است رواه ابو داود والترمذی والنسائی وعن ابی الیسر بفتحتین و فتح مهمله و صحابی مشهور است
از انصار حاضر شده عقبه را و بدر را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو بود آنحضرت که دعا میکرد باین دعا اللهم انی اعوذ بك من الهدم بفتح ها و سکون دال مهمله
افکندن و ویران کردن بنا یعنی از مردن بزیر دیوار ... و بفتح دال آنچه که بیفتد و بکسر دال آن شخص که بمیرد در زیر آن و مشهور در روایت حدیث بسکون دال است چنانچه در قرائن اوّلتر
و بفتح آن نیز روایت است واعوذ بك من التردی و پناه میجویم بتو از افتادن از جای بلند واعوذ بك من الغرق والحرق و پناه میجویم بتو از غرق شدن در آب و سوختن در آتش
و غرق و حرق هر دو بحرکت را و سکون هر دو نیست و توانستن کشتن که امکان در حرق خطا است والهرم و پناه میجویم بتو از پیری سخت واعوذ بك من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت
و پناه میجویم بتو از این که مساس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی در وسواس افکند و ایذا کند و تباه کرداند فی الصراح تخبط بدیوانکی و آشفتن و بیهوده زدن و منه قوله تعالی کالذی یتخبطه الشیطان من
المس ای یفسده واعوذ بك من ان اموت فی سبیلك مدبرا و پناه میجویم بتو از آنکه بمیرم در راه تو پشت دهنده مراد گریختن از جنگ کافران است و توانکه مراد گریختن از شکستن
و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سردی طلب پس اگر همی نعوذ بالله من ذلك واعوذ بك من ان اموت لدیغا و پناه میجویم بتو از آنکه بمیرم گزیده مار و کژدم
و جز آن رواه ابو داود والنسائی و زاد فی روایة اخری و زیاده کرده است نسائی در روایتی دیگر لفظ والغم و پناه میجویم بتو از غم و اندوه وعن معاذ رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعیذوا بالله من طمع یهدی الی طبع پناه جوئید بخدا از طمعی که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در مروت و مراد از طمع
متحرك امید داشتن از مردم و طبع بفتح در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جز آن و ریمناک شدن و مراد اینجا عیب و شین است و در مجمع البحار گفته که طبع بسکون مهر کردن و بحرکت دوش و شیخ رحمه الله
میفرمود که طمع امید داشتن بالیکه مشکوك باشد رسیدن آن واگر یقین بود چنانکه مشاهره یا وعده صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود چون کشتی بجزیره نکران رسیده وقت عرس
و کسوت صوفیه نیز آنجا آمدند و گفتند که چون موسم کشتی میرسد در باطن ما امیدی پیدا می آید که مردم خواهند رسید و ما چیزی خواهند داد آیا این از ارباب طمع و اشراف که نزد این طایفه مذموم است
باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد و اگر کسی در موسم باران امید باران دارد مذموم نبود و اشراف نباشد رواه احمد والبیهقی فی الدعوات
الکبیر وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال روایت میکند عائشه که آنحضرت نگاه کرد بسوی ماه پس گفت یا عائشة استعیذی
بالله من شر هذا ای عائشه پناه جو بخدا از شر این اشارت بقمر کرد فان هذا هو الغاسق اذا وقب پس بدرستیکه این است غاسق وقتیکه غروب کند و در قرآن مجید در سوره فلق
واقع شده است و من شر غاسق اذا وقب و غاسق را تفسیر کرده اند بشب چون تاریک کرد و بعضی بشفق و بعضی بثریا وقتیکه فرو شود و بآلت مرد وقتی که غائب گردد در فرج زن یا قایم کردد و وقب
بمعنی فرو شدن آفتاب و جز آنست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و در حدیث تفسیر کرده بقمر وقتیکه خسوف کند و سبب استعاذه از آن است که خسوف و کسوف از آیات خدا و نذیرست که
منذر است بوجود حوادث و نزول نوایب چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترسان و هولناک و نیست مراد این حوادث و نوایب
که منجمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیرا که آن نزد اسلامیان معتمد علیه نیست بلکه مراد آیات خدا که منذر است مثل آن که عبرت گیرند و بترسند که چون قمر این نورانیت
در ساعت منخسف شد و نور از وی مسلوب گشت مبادا نور ایمان و عمل از وی زایل کردد و امثال آن رواه الترمذی وعن عمران بن حصین بضم حاء و فتح صاد رضی الله عنه صحابی
مشهور است و پدر او نیز صحابی است قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لابی کفت عمران بن حصین که گفت آنحضرت مر پدر مرا پیش از آنکه اسلام آرد یا حصین کم تعبد الیوم
الهاً چند خدا را عبادت میکنی امروز قال ابی سبعة گفت پدر من هفت خدا را عبادت میکنم ستا فی الارض وواحدا فی السماء شش خدا در زمین و آن یغوث و یعوق و نسر و لات
و منات و عزی او این شش در قرآن مجید مذکور اند و یکی در آسمان که خالق همه اشیا است قال گفت آنحضرت فایهم تعد لرغبتك ورهبتك پس کدام یکی از ایشان را میشماری تو و میپائی
امیدواری برای امید و بیم خود قال الذی فی السماء گفت حصین آنکه در آسمانست قال گفت آنحضرت یا حصین اما انك لو اسلمت علمتك کلمتین تنفعانك ای حصین
آگاه باش بدرستی که تو اگر مسلمان میشدی دانا میکردم ترا دو کلمه که سود میکرد ترا قال گفت عمران فلما اسلم حصین پس هنگامیکه مسلمان شد حصین پدر من قال گفت حصین یا رسول الله
علمنی الکلمتین اللتین وعدتنی بیاموز مرا آن دو کلمه را که وعده کرده بودی مرا فقال قل پس گفت آنحضرت بکو اللهم الهمنی رشدی خداوندا الهام کن در دل من آنچه سبب رشد و راه یافتن من گردد و رشد بضم و سکون
شین راه شدن واعذنی من شر نفسی و پناه ده مرا از بدی نفس من رواه الترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل گفت آن حضرت چون ترسید یکی از شما در خواب پس باید که بگوید اعوذ بکلمات الله التامات پناه میجویم بکلمات خدا که تام و کامل و مبرا از نقصانند من
غضبه از خشم وی وعقابه و از عذاب کردن وی بر گناهان وشر عباده و از شر بندگان وی ومن همزات الشیاطین و پناه میجویم از وسواسهای شیطانان و خطرات ایشان که در دل
اندازند وان یحضرون و از حاضر شدن شیاطین مرا فانها لن تضره پس بدرستیکه شیاطین زیان نمیرسانند گوینده این کلمات را از اینجا معلوم میشود که ترس در خواب از تصرف
شیطانست وکان عبد الله بن عمرو یعلمها من بلغ من ولده و بود عبد الله بن عمرو که جد شعیب مذکور است و راوی این حدیث است تعلیم میکرد این کلمات را کسی که بالغ بود
از اولاد وی ومن لم یبلغ منهم و کسیکه بحد بلوغ نرسیده بود از اولاد وی کتبها فی صک ثم علقها فی عنقه می نوشت این کلمات را در صک یعنی در کاغذ پاره بیشتر می آویخت آن
کلمات را در گردن او و از اینجا جواز آویختن تعویذات در گردن معلوم میشود و بعضی علما را در اینجا اختلافست مختار آنست که تعلیق حرزات و مانند آن حرام و مکروه است اما اگر قرآن یا اسمای
الهی تعالی بنویسند باکی نیست چنانکه در رقیه این تفصیل کرده اند رواه ابو داود والترمذی وهذا لفظه آنچه مذکور شد عبارت ترمذیست و عبارت ابی داود دیگر است وعن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سال الله الجنة ثلث مرات کسیکه بخواهد از خدا بهشت را سه بار یعنی سه بار بگوید اللهم ادخلنی الجنة قالت
الجنة میگوید بهشت بنا طق گردانیدن حق تعالی ورا اللهم ادخله الجنة خداوندا در آر او را در بهشت ومن استجار من النار ثلث مرات و کسیکه امان جوید از آتش دوزخ و بگوید اللهم
اجرنی من النار سه بار قالت النار اللهم اجره من النار گوید آتش خداوندا امان ده او را از آتش رواه الترمذی والنسائی الفصل الثالث عن القعقاع بفتح قاف و سکون
عین مهمله تابعی ست ان کعب الاحبار قال او نیز تابعی است از دانشمندان یهود زمان نبوت را دریافته اما آن حضرت را ندیده و در زمان عمر بن الخطاب ایمان آورده گفت کعب لولا کلمات
اقولهن لجعلتنی یهود حمارا اگر نمی بود چند کلمه که میگویم من آنها را هر آینه میگردانیدند مرا یهود خر یعنی سحر کرا یمان من بر ایشان دشوار آمده و مراد بخر ساختن یا ذلیل و بلید و مسلوب العقل ساختن است یا انقلاب
حقیقت کذا ذکره الطیبی فقیل له ماهن پس گفته شد مر کعب را چه چیز اند و کدام اند آن کلمات قال گفت کعب آن کلمات این است که اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم
منه پناه میجویم بذات خدای بزرگ که نیست هیچ چیز بزرگتر از ان وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر و پناه میجویم بکلمات خدا که تام اند در نمیگذرد از ان هیچ کس
نیکو کار و نه بدکار اگر مراد بکلمات اسماء و صفاتند پس همه اشیا در احاطه آیند و اگر کلمات قرآنی است از وعد و وعید قرآن ثواب و عقاب هیچ یکی خارج نیست وباسماء الله الحسنی و پناه
میجویم باسمای خدا که نیکوترند از همه اسماء و اشیا ما علمت منها وما لم اعلم آنچه میدانم از ان اسماء و آنچه نمیدانم من شر ما خلق از شر چیزی که پیدا کرده وذرأ و پراگنده گردانید وبرأ و
پیدا آورد و از کتم عدم این سه لفظ نزدیک اند در معنی با اندک تفاوت و در حواشی تفسیر آنرا نوشته و بیری گردانید مخلوقات را از نقصان و تفاوت در آنچه تقاضا کرد حکمت رواه مالک
وعن مسلم بن ابی بکرة تابعی ثقه است قال گفت کان ابی یقول فی دبر الصلوة گفت بود پدر من که میگفت در پس نماز اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر وعذاب
القبر فکنت اقولهن پس بودم من میگفتم این کلمات را فقال ای بنی عمن اخذت هذا ای پسرک من از که گرفته تو این را قلت عنک گفتم گرفتم از تو و از اینجا معلوم میشود
که در اوراد و کلمات اخذ از مشائخ مستحسن است قال ان رسول الله گفت پدر من بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقولهن فی دبر الصلوة بود که میگفت این کلمات را
در پس نماز رواه النسائی والترمذی الا انه لم یذکر مگر آنست که ترمذی ذکر نکرده است این لفظ را که فی دبر الصلوة وروی احمد لفظ الحدیث و روایت کرده است
احمد لفظ حدیث را بی ذکر قصه پدر و پسر وعنده و نزد احمد اینچنین است که فی دبر کل صلوة بزیادت لفظ کل و ظاهر آنست که در روایت نسائی نیز همین مراد است وعن ابی سعید
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابو سعید خدری شنیدم آن حضرت را که میگفت اعوذ بالله من الکفر والدین پناه میجویم بخدا از کفر و وام
فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله تعدل الکفر بالدین آیا برابر میکنی و ذکر میکنی کفر را با وام قال نعم گفت آن حضرت آری برابر میکنم این هر دو را و وجه آن را ذکر نفرموده و وجهش آنست که مردم
بتقریب وام دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و این از صفات کافران و منافقانست چنانچه در احادیث آمده است وفی روایة و در روایتی این چنین آمده است اللهم انی اعوذ
بک من الکفر والفقر که در کفر و فقر برابری نهاده و معادله کرده قال رجل وتعدلان گفت مردی بطریق استفهام و برابر کرده میشوند کفر و فقر قال نعم گفت آن حضرت آری برابر اند زیرا که فقر
کاهی بکفر می کشد اگر بی صبری کند و چیزی بگوید و بکند که مستلزم کفر است رواه النسائی باب جامع الدعاء آنچه در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا استعاذه و مخصوص اند
باوقات و احوال و این باب در ذکر ادعیه که جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیه است که جامع اند معانی کثیره را در الفاظ قلیل جوامع الکلم الفصل الاول
عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یدعو بهذا الدعاء روایت است از ابی موسی اشعری که آن حضرت علیه السلام دعا میکرد باین دعا
اللهم اغفر لی خطیئتی خداوندا بیامرز مرا گناهان مرا وجهلی و نادانی مرا یعنی بحکم نادانی اگر کاری کرده باشم واسرافی و بیامرز اسراف مرا و از حد در گذشتن مرا و اسراف ضد قصد که بمعنی
میانه روی گرفتنست در هر چیزی فی امری جمیل کردن و اسراف کردن من در کار من وما انت اعلم به منی و بیامرز مرا چیزی را یعنی گناهان که تو داناتری بدان از من اللهم اغفر لی جدی وهزلی
وخطائی وعمدی عمد بالکسر درستی و کوشیدن بکار ضد هزل و هزل بیهوده گفتن و خطا بی قصد و نادانسته کاری کردن و عمد ضد وی است وکل ذلک عندی و همه این اقسام نزد من است
این تواضع و هضم نفس و تضرع است از آن حضرت بجناب عزت و کبریای حق و در حقیقت این تعلیم است امت را که اینچنین استغفار کنند و توجیهات دیگر که در قول حق تعالی لیغفر لک الله ما تقدم
نیز جاریست اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت خداوندا بیامرز مرا چیزی که پیش کرده ام از گناهان و چیزی که پس کرده ام کنایت است از جمیع گناهان با قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد
پیش از نبوت و بعد از وی است یا اعتبار کرده شود نسبت بعضی از گناهان ببعض چه گناهان که واقع میشود بعضی پیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی پیشتر بلدا و ما اخرت گناهان که هنوز بوقوع

بیامده و مراد غفران آنها است بر تقدیر وقوع وما اسررت وما اعلنت و چیزی که پنهان کرده ام از گناهان و چیزی که آشکارا کرده ام وما انت اعلم به منی و چیزی که تو داناتری بآن از من انت المقدم وانت المؤخر توئی پیش کننده هر کسی را که خواهی بتوفیق و قرب درگاه خود و توئی پس افکننده هر کرا خواهی و تحقیق این معنی در باب اسماء الله معلوم شد وانت علی کل شئ قدیر و تو بر چیزی قادری متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری خداوندا نیک گردان برای من دین مرا که آن نگاهداشت کار من است زیرا که عصمت در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان کامل است واصلح لی دنیای التی فیها معاشی و نیک گردان برای من دنیای مرا که در وی زیست و زندگانی من است واصلح لی آخرتی التی فیها معادی و نیک گردان برای من آخرت مرا که در وی بازگشت و جای قرار منست و صلاح نیکی ضد فساد و صلاح دنیا بحصول کفاف است از وجه حلال تا تمام گردد بآن امر معیشت و حاصل گردد عون بر طاعت و سلامت از آفاتی که مورث خلل و تشویش در وقت گردد و اصلاح آخرت توفیق بچیزی که سبب نجات از عذاب و فوز بسعادت آن جهان بود واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر و بگردان حیات را سبب زیادتی برای من در هر نیکی که بسیار کنم وکارهای خیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادتی حیات و برکت در آن است واجعل الموت راحة لی من کل شر و بگردان موت را سبب آسایش و رهایی مرا از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا گردد که باعث بر ارتکاب گناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گردد ببر از مرا پیش از آنکه در بلا افتم اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم واذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم انی اسألك الهدی خداوندا میخواهم از تو راه راست والتقی و پرهیزکاری والعفاف و باز داشتن از آنچه حلال نیست و محمود نه چنانکه سوال کردن و خوار شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال والغنی و توانگری بمال و بدل و حصل توانگری بدل است و بی نیازی از ماسوای حق رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل گفت امیر المؤمنین علی رض گفت مرا آنحضرت علم بگو اللهم اهدنی خداوندا راه راست نما وسددنی و راست گردان مرا فی الصراح سداد درستی کردار و گفتار واذکر بالهدی و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت هدایتك الطریق راست رفتن و نمودن تو راه راست را چنانکه راهی میباید مرشد ما و میانه و راههای دیگر کج یعنی چون بگوئی اللهم اهدنی این معنی را در دل بگذران این تشبیه و تفهیم معقول است بمحسوس وبالسداد سداد السهم و یاد کن در طلب راستی راستی تیر یعنی همچو تیر راست کن مرا رواه مسلم وعن ابی مالك الاشجعی عن ابیه روایت میکند از پدر خود رضی الله عنه قال کان الرجل اذا اسلم علمه النبی گفت بود مرد چون اسلام می آورد تعلیم میکرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة نماز را ثم امره ان یدعو بهؤلاء الکلمات پس امر میکرد او را که دعا کند باین کلمات اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی رواه مسلم وعن انس قال کان اکثر دعاء النبی گفت انس بود بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب صادق اگر در وقت حضور و مناجات در خلوت و صفای باطن هر یکی از افراد حسنات دنیا و آخرت ظاهر و باطن تصور نموده درخواهد داند که چه ذوق و جمعیت و نورانیت و سعادت در کار روی کند و اشرف و اجل افراد آنست که مراد بحسنهٔ دنیا اتباع و تحصیل کمال آن حضرت علم باشد و بحسنهٔ آخرت حصول رویت جمال وی صلی الله علیه وسلم و رویت حق سبحانه و تعالی در آنجا اتم و اکمل است اللهم ارزقنا متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدعو و یقول بود آنحضرت که دعا میکرد و میگفت رب اعنی پروردگارا یاری ده مرا بر دشمنان من در دین و دنیا از نفس و شیطان و جن وانس ولا تعن علی و یاری مده ایشان را بر من وانصرنی ولا تنصر علی و فتح و ظفر ده مرا بر ایشان و مده بر من ایشان را و نصر نیز بمعنی یاری داد است و حمل بر اثر و نتیجه آن کردیم تا مغایر شود با عانت و در صراح نصر را بمعنی عطا نیز گفته وامکرلی ولا تمکر علی و مکر کن با اعدا برای من و چیره یاری دادن من و مکر مکن بمن مکر بمعنی خداع است و مراد بمکر خدا فرستادن بلا بر اعدای من از آنجا که گمان ندارند چنانکه در معنی استدراج گفته اند فی الصراح مکر حیله و بد سگالیدن و فریفتن واهدنی ویسر الهدی لی و راه راست نما مرا و آسان گردان براه راست رفتن مرا وانصرنی علی من بغی علی و نصرت ده مرا بر کسیکه ستم کرد و بر آمد بر من رب اجعلنی لك شاکرا ای پروردگار من بگردان مرا شکر گوینده ترا بر تمامهٔ نعمتهای خود لك ذاکرا بگردان مرا ذکر کننده مر ترا در همه احوال لك راهبا بگردان مرا ترسنده مر ترا این ترس محبت و تعظیم است که باعث بر انقیاد و امتثال امر است نه وحشت و نفرت که باعث بر فرار و فراق بود و در روایات دیگر شکارا و ذکارا و رهابا بصیغه مبالغه واقع شده لك مطواعا بسیار اطاعت و فرمان برداری کننده مر ترا لك مخبتا تواضع و فروتنی کننده مر ترا و خبت در اصل زمین پست نرم را گویند الیك اواها منیبا آه و ناله کننده و توبه کننده و رجوع آرنده بسوی تو و اواه بتشدید بیدا و کثیر التأوه و آه از ذنوب و بسیار کلامی که دلالت بر حزن کند آن را تأوه گویند و اواه یقین کننده در دعا و مهربان و نرم دل و فقیه و مؤمن و فروتنی کننده را نیز گویند رب تقبل توبتی خداوندا بپذیر توبه مرا واغسل حوبتی بفتح حاء و بضم آن و بشوی گناه و بزه مرا واجب دعوتی و قبول کن دعای مرا وثبت حجتی و بر جای دار دلیل و برهان مرا وسدد لسانی و راست و درست گردان زبان مرا واهد قلبی و راه راست نما دل مرا واسلل سخیمة صدری و بکش سیاهی دل مرا تا از دغل و حقد و حسد و سایر صفات ذمیمه سفید و پاک گردد رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه وعن ابی بکر رض قال قام رسول الله گفت ابوبکر رضی الله عنه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی المنبر بر منبر ثم بکی پس گریست فقال پس گفت سلوا الله العفو والعافیة بخواهید از خدا عفو از گناهان و سلامت از فتنه و بلا فان احدا لم یعط بعد الیقین خیرا من العافیة زیرا که هیچ یکی را داده نشده است بعد از یقین ایمانی نعمتی بهتر از عافیت و گویا که گریهٔ آن حضرت بسبب وقوع فتن و ابتلاء امت بود از حروب و قتال و شهوات و حرص و غفلت و تقصیرات و سایر خصائل ذمیمه والله اعلم رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن انس رض ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال روایت است از انس که مردی آمد نزد آن حضرت پس گفت یا رسول الله ای الدعاء افضل کدام دعا فاضلتر و وافر است در منفعت قال گفت آن حضرت سل ربك العافیة

سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات ظاهر و باطن والمعافاة و آنکه عافیت دهد ترا خدای تعالی از مردم و برگرداند از تو آزار ایشان و از تو ایشان را آزار تا همه با یکدیگر سلامت باشند
فی الدنیا والآخرة در دنیا و آخرت ثم اتاه فی الیوم الثانی پس آمد آن حضرت را در روز دوم فقال یا رسول الله ای الدعاء افضل فقال له مثل ذلک پس گفت آن حضرت
مر او را جواب مانند آنکه در روز اول گفته بود ثم اتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک پس آمد آن حضرت را در روز سیوم و همان سوال کرد پس گفت آن حضرت مر او را مانند آن قال گفت
آن حضرت فاذا اعطیت العافیة والمعافاة فی الدنیا والآخرة پس چون داده شوی تو عافیت و معافات را در دنیا و آخرت فقد افلحت پس تحقیق رستگاری و فیروزی یافتی
تو رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن عبد الله بن یزید الخطمی بفتح خای معجمه و سکون طای مهمله نسبت بخطمه قبیله
از اوس صحابی است هفده ساله بود که در حدیبیه حاضر شد عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان یقول فی دعائه روایت میکند از آن حضرت که میگفت در دعای خود اللهم ارزقنی حبک
خداوندا روزی کن مرا دوستی خود را وحب من ینفعنی حبه عندک و روزی کن دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی او نزد تو اللهم ما رزقتنی مما احب خداوندا چیزی که روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم
من فاجعله قوة لی فیما تحب پس بگردان آن را سبب توانائی مرا در آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتها که داده از مال و عافیت و سائر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز اللهم ما زویت عنی مما
احب فاجعله فراغا لی فیما تحب خداوندا چیزی که قبض کرده و در کشیده از من از آنچه دوست میدارم از اشیای مذکوره پس بگردان او را سبب فراغ در چیزی که دوست میداری تو تا بفراغ بال و بی موانع
و صوارف مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزی از دنیا دهی توفیق شکر آن بده تا از اغنیای شاکر باشم اگر منع کنی و ندهی مرا از آن فارغ داده دل مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقرای صابر باشم رواه
الترمذی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قلما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو بهؤلاء الدعوات لاصحابه کم بود آن حضرت که می استاد از مجلس تا آنکه
دعا میکرد باین دعاها مر یاران خود را زیرا که ایشان داخل اند در آن یا برای تعلیم ایشان اللهم اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا وبین معاصیک خداوندا بخش و بهره ده ما را از ترس خود چیزی که حائل شود
آن قسم از خشیت میان ما و میان گناهان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو در میان آید و نگذارد که گناه کنیم ومن طاعتک ما تبلغنا به جنتک و بخش ده از طاعت و فرمان برداری خود چیزی که برسانی
ما را بسبب آن طاعت بهشت خود را ومن الیقین ما تهون به علینا مصیبات الدنیا و بده از یقین چیزی که آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتهای دنیا را و مصیبت تعزیت بهجتی و انقطاع
رسیده بکنی ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا و بهره مند گردان ما را بشنوائیهای ما و بینائیهای ما و بقوت و توانائی ما و در بعضی روایات و قوانا بضم قاف جمع قوت که آن را حواس خوانند
ما احییتنا تا آنکه زنده داری ما را واجعله الوارث منا و بگردان آن بهره مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیرا که وارث مرده کسی می باشد که بعد از وی باقی بود و مراد بقای
حسن صیت بخیرات است یا بگردان مذکور را که اسماع و ابصار و قوی باشد وارث ما یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دار واجعل ثارنا علی من ظلمنا و بگردان
کینه کشی ما بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کشی بی آنکه ما کشیم و گفته اند که معنی این عبارت این است که کینه کشی ما را مقصور بر ظالم ساز که تعدی نکنیم و کینه کشی
بغیر ظالم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز کینه می کشیدند و هر که را از قبیله و خویشان وی می یافتند می کشتند و میزدند وانصرنا علی من عادانا و یاری و ظفر ده ما را بر کسیکه دشمن دارد ما را
از اعدای دین و دنیا ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا و مگردان مصیبت ما را در دین ما ولا تجعل الدنیا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا و مگردان دنیا را بزرگتر اندوه و اندیشه ما و نه محل رسیدن
علم ما که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام مهمات آن باشیم و اکبر از جهت آن گفت که هیچکس بی اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست ولا تسلط علینا من لا یرحمنا
و بر مگمار بر ما قهر و عنف کسی را که مهربانی نکند بر ما رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول اللهم انفعنی بما علمتنی خداوندا سود مند گردان مرا بچیزی که تعلیم کرده ما را و روزی کن عمل بدان وعلمنی ما ینفعنی و تعلیم کن مرا چیزی که سود کند اشارتست بآنچه وارد شده است که هر که عمل
کند بآنچه دانسته است بدهد او را علمی که ندانسته است چنانچه فرمود وزدنی علما و زیاده گردان مرا علم را الحمد لله علی کل حال شکر مر خدای را بر هر حال نعمت و بلاء و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهر یا خفی
و اقلش آنست که زیاده بر این بلا نفرستاد و درین دلیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکر است بملاحظه لطف خفی و تضمن آن جزا و ثواب آخرت را و حصول تعرف بصفات قهریه جلالیه و لیکن نظر
بضعف طبیعت و بشریت اقتصار بر صبر کرده اند واعوذ بالله من حال اهل النار و پناه میجویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارتست بشکر بر نعمت ایمان که متضمن تمامه نعم است اگر فرضا تمامه
بلاها در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت بس است و مستوجب شکر است رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب اسنادا وعن عمر بن
الخطاب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی بود آن حضرت وقتی که فرو فرستاده میشد بروی وحی سمع عند وجهه دوی کدوی النحل
شنیده میشد از جانب روی وی مانند آواز زنبور دوی بفتح دال و کسر واو و تشدید یا آواز و دوی الریح وزش باد و آواز و برا می گویند و همچنین دوی نحل و طایر و این دوی یا آواز وحی بود که می شنیدند
از اصحاب و منکشف نمیشد بر ایشان انکشاف تام و نمی فهمیدند آنچه میشنیدند چنانکه از کسی دوی صوتی می شنود و نمی فهمد یا آوازی بود که می شنیدند از آن حضرت از سختی تنفس وی صلی الله علیه وسلم از ثقل وحی
و اول ظاهرتر است زیرا که وصف کرده شده است وحی که گاهی مانند آواز جرس بود فانزل علیه یوما پس فرو فرستاده شد وحی بروی روزی فمکثنا ساعة پس درنگ کردیم ما ساعتی
فسری عنه پس گشاده شده و دور کرده شد آن حالت وحی از وی که عارض شده بود و اصل تسریه گشاده شدن اندوه فاستقبل القبلة پس روی آورد آن حضرت قبله را ورفع
یدیه و برداشت هر دو دست خود را وقال و گفت آن حضرت اللهم زدنا ولا تنقصنا خداوندا زیاده گردان مر انعمتهای دنیا و آخرت و کم مگردان واکرمنا ولا تهنا و گرامی دار ما را و اهانت مکن ما را
و هوان و مهانت خواری و سبک داشتن و اهانت تنگ داشتن و سهل انگاشتن واعطنا ولا تحرمنا و بده ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم مگردان و حرمان و حرم نومید کردن کسی را از چیزی و
آثرنا ولا تؤثر علینا و برگزین ما را بر اعدای دین و برمگزین بر ما ایشان را وارضنا وارض عنا و راضی گردان ما را از خود یعنی چندان ده که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کارها ده که سبب

رضای تو باشد رضا خشنود شدن و پسندیدن ثم قال پس گفت آن حضرت انزل علی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة فرو فرستاده شده بر من ده آیت هر که بر پا دارد آنها را و عمل کند
در آن در آید بهشت را ثم قرأ پس خواند آن حضرت این آیت را قد افلح المؤمنون حتی ختم عشر آیات تا آنکه تمام کرد ده آیت را از اول این سوره رواه احمد والترمذی الفصل
الثالث عن عثمان بن حنيف بضم حای مهمله و فتح نون و سکون تحتانیه صحابیست از اشراف انصار و معدود است در اهل کوفه قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی گفت بدرستیکه
مردی نابینا آمد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقال ادع الله ان یعافینی پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و شفا بخشد مرا یعنی از نابینائی فقال ان شئت دعوت وان شئت
صبرت پس گفت آن حضرت اگر میخواهی دعا میکنم و اگر میخواهی صبر میکنی فهو خیر لك پس صبر کردن تو بر نابینائی بهتر است مر ترا بجهت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بهشت است در حدیث
آمده است که فرمود حق تعالی چون مبتلا گردانم من بنده خود را بدو چشم وی و بنده صبر کند عوض آن بهشت دهم بوی قال فادعه پس گفت آن مرد عافیت میخواهم پس دعا کن خدا را این
از جهت اضطرار و عدم تصبر و اختیار او بود مر ثواب را و لهذا آن حضرت راضی نشده از وی و بنفس شریف مقید بدعا نشد و هم او را فرمود که دعا کند و لیکن چون مضطر دید دعا تلقین کرد و او را
وخود را شفیع و وسیله استجابت ساخت چنانکه میفرماید قال گفت عثمان بن حنیف فامره ان یتوضأ فیحسن الوضوء پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که وضو کند پس نیک کند وضو را برعایت شرائط
و آداب و اسباغ و اکمال و یدعو بهذا الدعاء و دعا کند باین دعا اللهم انی اسألك و اتوجه الیك خداوندا بدرستیکه من سوال میکنم و رو بسوی تو می آرم بنبیك محمد بوسیله پیغمبر
تو که نام پاک وی محمد است نبی الرحمة که پیغمبر رحمتست و او را رحمة للعالمین فرستاده و نبی الرحمة یکی از نامهای آن حضرتست انی توجهت بك الی ربی بدرستیکه من بسوی آوردم
بوسیله تو بسوی پروردگار خود خطابست آن حضرتست و در بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجهت بك الی ربی لیقضی لی فی حاجتی هذه تا حکم کند برای من در حاجت من کلمه فی
و زیاده کلمه فی چنانکه در قول وی سبحانه است و اصلح لی فی ذریتی اللهم فشفعه فی خداوندا پس قبول کن شفاعت او را در حق من رواه الترمذی و قال هذا حدیث
حسن صحیح غریب وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان من دعاء داود یقول بود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام اینکه میگفت اللهم
انی اسألك حبك و حب من یحبك خداوندا من میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا والعمل الذی یبلغنی حبك و میخواهم کاری که برساند مرا دوستی ترا اللهم
اجعل حبك احب الی من نفسی و مالی و اهلی خداوندا گردان دوستی ترا دوستتر بسوی من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من و من الماء البارد و از آب سرد و در بعضی روایات
الی العطشان زیاده کرده یعنی از آب سرد نزد تشنه قال و کان رسول الله گفت ابو درداء و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا ذکر داود یحدث عنه یقول چون ذکر میکرد داود
علیه السلام را و حالی که حکایت میکرد از وی میگفت کان اعبد البشر بود داود بندگی کننده ترین آدمیان یعنی در زمان خود رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب
وعن عطاء بن السائب عن ابیه قال عطاء که از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود سائب که صحابی است که گفت صلی بنا عمار بن یاسر صلوة بگذارد با ما عمار
بن یاسر نماز را یعنی امامت میکرد ما را فاوجز فیها پس کوتاهی کرد در آن نماز یعنی قرائت دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث ناظر در آنست فقال له بعض القوم پس گفتند
عمار را بعضی از ین گروه که با وی نماز گذارده اند لقد خففت و اوجزت الصلوة هر آینه بتحقیق سبک گذاردی و کوتاه کردی نماز را فقال اما علی ذلك پس گفت عمار ای فلان نیست
بر من موجب زیان این تخفیف و ایجاز لقد دعوت فیها بدعوات سمعتهن من رسول الله شنیدم آن دعاها را از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم ظاهر آنست که این دعاها را در تشهد خوانده باشد و احتمال دارد که در استفتاح خوانده باشد و این جواب بر تقدیری که مراد ایجاز در قرأت باشد بآن معنی است که گفت اگرچه
ایجاز در قرأت کرده ام و لیکن بتطویل دعا جبر نقصان آن نموده ام و اگر ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعائیکه از حضرت شنیده ام خوانده ام دیگر سخن چیست فافهم فلما قام
تبعه رجل من القوم پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و در پی او رفت هو ابی میگوید عطاء آن مرد پدر من بود سائب غیر انه کنی عن نفسه جز آنکه وی کنایت
کرد از نفس خود و صریح نگفت که من در پی او رفتم فسأله عن الدعاء پس پرسید آن مرد که پدر من باشد عمار را از آن دعا ثم جاء فاخبر به القوم پس آمد آن مرد پس خبر داد بآن دعا قوم را دعا این است
اللهم بعلمك الغیب خداوندا سوال میکنم ترا بحق دانستن تو غیب را که پوشیده است بر جز تو و قدرتك علی الخلق و بقدرت و توانائی تو بر خلق که هرچه خواهی پیدا کنی و هر حکمی که
خواهی برانی احینی ما علمت الحیوة خیرا لی زنده دار مرا تا آنکه دانی زندگی را بهتر و لائق تر برای من و توفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی و بمیران مرا وقتی که دانی مردن مرا
بهتر و مصلحت تر برای من اللهم اسألك خشیتك فی الغیب والشهادة خداوندا سوال میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکارا و اسألك كلمة الحق فی الرضا والغضب
و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق گویم خواه خلق راضی باشند خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق و ان کان مرا یا آ
آنست که در حالتی راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نه چنانکه ثنا گویم و بستایم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بد گویم و نکوهش کنم اگر ناراض باشم چنانکه عادت عوام خلق است و اسألك
القصد فی الفقر والغنی و سوال میکنم از تو میانه روی در فقیری و توانگری که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطرار کشم و نه بغایت توانگر که اسراف و اتراف کنم و گفته اند که کفاف
افضل است از فقر و غنا و اسألك نعیما لا ینفد و سوال میکنم از تو نعمتی که سپری نشود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آثار خیر او تا ابد باقی ماند و اسألك قرة عین لا
تنقطع و سوال میکنم ترا قرت عینی که گسسته و فانی نگردد مراد بقای اولاد است بعد از وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید و هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین یا نماز و ادامت ثواب
آن چنانکه فرموده است و جعلت قرة عینی فی الصلوة و قرة عین یعنی خنکی چشم و قرار وی و دیده بدیدن محبوب خنک گردد و قرار یابد و چپ و راست نه بیند و اسألك الرضا
بعد القضاء و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا و اسألك برد العیش بعد الموت و سوال میکنم ترا سردی زندگانی و آسایش بعد از مردن و اسألك لذة النظر الی وجهك

وسوال میکنم ترا لذت دیدن بروی تو اگر دیدن بچشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بدیده دل است هم در دنیا است والشوق الی لقائك وسوال میکنم آرزومندی بسوی لقای تو که گذشت
از مو تست فی غیر ضراء مضرة و در غیر حالت سخت که زیان کننده است این با متعلق است بشوق لقای و مراد آنست که شوقی میخواهم که زیان نکند در سیر و سلوک من و استقامت من بر
طریق ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکشد که زیان میکند نزد غلبه حال و طغیان سکر و همین است مراد بقول وی که فرمود ولا فتنة مضلة و نه آزمایش و ابتلا گمراه کننده و یا متعلق
است با حینی که در بالا مذکور است تا همه را شامل باشد یعنی زنده دار مرا باین نعمتهای مذکور در حال بودن من در غربتی که در آن صبر نکنم و شکر نگویم اللهم زینا بزینة الایمان خداوندا آراسته گردان
ما را با آرایش ایمان واجعلنا هداة مهدیین و بگردان ما را راه نمایندگان راه راست روندگان یعنی چنانکه دیگران را راه نمائیم خود نیز براه راست رویم و از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون
نباشیم رواه النسائی وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر الفجر و در بعضی نسخ دبر صلوة الفجر بود آنحضرت که می گفت
در پس نماز بامداد اللهم انی اسالك علما نافعا خداوندا من سوال میکنم ترا علم سود کننده وعملا متقبلا و عملی قبول کرده شده ورزقا طیبا و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوة الفجر
اتفاقیست یا راوی در آن وقت شنید که میخواند یا تخصیص بصلوة فجر بجهة آنست که ابتدای نهار و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق است والله اعلم رواه احمد وابن ماجة
والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال دعاء حفظته من رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ادعه گفت ابوهریره که دعائیست
که یاد گرفتم از آنحضرت که ترک نمیکنم آنرا اللهم اجعلنی اعظم شکرك خداوندا بگردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتهای ترا و اعظم را از اعظام و تعظیم هر دو ضبط کرده اند
واکثر ذکرك و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر نیز بهمان دو وجه تصحیح نموده اند واتبع نصحك و پیروی کنم نصیحت ترا واحفظ وصیتك و نگاه دارم وصیت ترا نصیحت در اصل خالص شدن
عسل را صحیح میگویند شهد خالص را یعنی براه صدق و خلوص نوردم در ادای حقی که ترا است بر من و نگاه داشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق و طیبی گفته که نصح و وصیت در حدیث
قریب اند در معنی رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اسالك الصحة ظاهر آنست که مراد صحت
بدنست والعفة و پارسائی و باز ایستادن از حرام و سوال والامانة در اموال مردم یا در جمیع حقوق شرعی وحسن الخلق و خوشخوئی والرضا بالقدر و خوشنودی به تقدیر وعن
ام معبد رضی الله عنها نام دو زنست هر دو صحابیه یکی آنکه آنحضرت در سفر هجرت در منزل وی نزول فرمود و دوم بنت کعب بن مالک و ظاهر آنست که مراد اینجا این باشد والله اعلم
قالت سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت اللهم طهر قلبی من النفاق خداوندا پاک گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن وعملی من
الریاء و پاک گردان عمل مرا از ریا و ریا خویشتن را به نیکی بخلق نمودن ولسانی من الکذب و پاک گردان زبان مرا از دروغ وعینی من الخیانة و چشم مرا از بی دیانتی که نظر حرام باشد فی الصراح خیانت
نا راستی و کم کردن حق کسی فانك تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور پس بدرستیکه تو میدانی نظر را که خیانت کننده چشمها است در نظر حرام و چیزی را که می پوشند سینها از شهوات و معاصی
وابن عباس در تفسیر خائنة الاعین مرویست که مثلا جماعتی از مردان نشسته اند ناگاه زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکدیگر نگاه بآن نکردند چون چشمها خوابانیدند مردی در میان چشم بد
و دزدیده بسوی نگاه کرد رواهما روایت کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد رجلا من المسلمین
قد خفت روایت است از انس که آنحضرت عیادت کرد مردی را از مسلمانان که بتحقیق ضعیف شده بود چنانکه آواز وی شنیده نمیشد خفت پستی و آرامیدن آواز خفت المیت میگویند
وقتی که خاموش گردد و منقطع شود کلام او فصار مثل الفرخ پس گشته بود مانند چوزه مرغ فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل کنت
تدعو الله بشیء او تسأله ایاه آیا بوده تو که دعا میکردی و میخواندی خدا را بچیزی از دعا یا سوال میکردی و میخواستی از خدا چیزی را و کلمه او احتمال شک و تنویع هر دو دارد قال نعم کنت
اقول گفت آن مرد آری بوده ام من که دعا و سوال میکردم و میگفتم این را که اللهم ما کنت معاقبی به فی الآخرة فعجله لی فی الدنیا خداوندا عذابی که هستی تو سزا دهنده من با عذاب
در آخرت پس شتاب کن آن عذاب را برای من در دنیا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سبحان الله لا تطیقه عجب است طاقت نمی آری تو عذاب
خدا را ولا تستطیعه و نمی توانی برداشت آنرا افلا قلت آیا پس چرا نگفتی این دعا را که اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قال فدعا الله
به گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول فشفاه الله پس تن درستی داد او را خدا بسبب این دعا رواه مسلم وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه نمی باید و نمی سزد مسلمان را که خوار و زبون گرداند نفس خود را قالوا وکیف یذل نفسه گفتند صحابه و چگونه خوار میگرداند نفس
خود را مسلمان قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق گفت آنحضرت خوار کردن مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مر چیزی را از بلا که طاقت ندارد رواه الترمذی وابن ماجة و
البیهقی فی شعب الایمان وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن عمر رضی الله عنه قال علمنی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قل گفت عمر بن
الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی خداوندا بگردان نهان مرا بهتر از آشکارای من و ظاهر را نیکو تر از باطن من واجعل علانیتی صالحة
و بگردان آشکارای مرا نیک این را از برای آن فرمود که شاید سیرت بهتر از علانیه بد باشد پس فرمود و علانیه صالح باشد و سیرت بهتر از آن اللهم انی اسألك من صالح ما تؤتی الناس
من الاهل والمال والولد خداوندا سوال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدهی مردم را از اهل و مال و ولد غیر الضال ولا المضل که این اهل و ولد و مال گمراه و گمراه کننده نباشد رواه الترمذی
تمام شد کتاب الدعوات بتوفیق واهب العطیات و تالی است او را کتاب المناسك جمع منسك بفتح سین و کسر آن بمعنی مصدر و زمان و مکان و مشتق از نسك بتثلیث النون و بضمتین بمعنی
ذبح آمده و نسیکه ذبیحه را گویند و غالب آمده استعمال وی در امور حج و حج بفتح حا و کسر آن هر دو لغت است و بهر دو وجه خوانده اند در قول وی سبحانه و تعالی ولله علی الناس حج البیت

فرضیت حج بعد از هجرت است و آنکه از حج گذاردن آن حضرت پیش از هجرت مرویست بنا بر عادت قریش است که در جاهلیت حج میکردند. و جمهور بر آنند که در سال ششم از هجرتست و طائفه میگویند که در سال
نهم است و همدرین سال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم تجهیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن بسبب اشتغال بامر غزوات و تشیید احکام شریعت و تعلیم وفود میسر نشد پس ابا بکر را
امیر حاج ساخته بمکه فرستاد تا حج بامردم بگذارد. و از عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی رض را فرستاد و چون علی آنجا رسید ابو بکر گفت امیر او مامور علی گفت بل مامور و علی مرتضی را برای مصلحت دیگر
فرستاده بودند که خواندن سورهٔ توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن باهل بیت مرد مفوض میباشد الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال خطبنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا ایها الناس قد فرض علیکم الحج ای مردمان بتحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج فحجوا پس بکنید حج را فقال رجل اکل عام پس گفت
مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم یا رسول الله گویا این مرد قیاس کرد بفرائض دیگر که مکرر اند فسکت حتی قالها ثلثا پس خاموش ماند آن حضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار فقال
پس گفت آن حضرت لو قلت نعم لوجبت اگر میگفتم من آری هر آینه واجب میشد حج هر سال ولما استطعتم و هر آینه نمی توانستید کرد و ظاهر این حدیث دران است که احکام مفوض است بآن حضرت
چنانکه مذهب بعضی است و لهذا در بعضی روایات آمده است که بآن مرد فرمودند که ترا دو بار جواب میدهند که قول عام است بوحی باشد یا از پیش خود فافهم ثم قال ذرونی ما ترکتکم پس گفت آن حضرت
بگذارید مرا و مپرسید از من که چند است و چون است که ما دامیکه ترک دهم شما را و بیان نکنم که چند است و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعد وی عمل باطلاق آن کنید و اگر
بیان کنم که چندین بار کنید همچنان چند بار کنید زیرا که مرا برای بیان شرائع و رسانیدن احکام فرستاده اند هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت بسوال شما ندارد فانما هلک من کان من
قبلکم بکثرة سؤالهم پس هلاک نشدند آنکسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان واختلافهم علی انبیائهم و بسبب اختلاف کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از قوم
بنی اسرائیل منقول است فاذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم پس چون امر کنم من شما را بچیزی پس بیارید از ان و بکنید آنچه می توانید و در طاقت شما است و این تاکید و مبالغه است
در اتیان مامور به و بذل طاقت مجهود دران و یا اشارت است بتیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان و شرائط وی و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آرد آنرا که تواند و این در امر است
اما در نهی باید که احتیاط کرده شود در ترک آن و بذل مجهود نماید چندانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود. و اذا نهیتکم عن شیء فدعوه چون نهی کنم و باز دارم شما را از چیزی پس بگذارید
آنرا باهتمام و کمال رواه مسلم وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای العمل افضل کدام کار افزونتر است در ثواب قال
ایمان بالله و رسوله گفت آن حضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خدا است قیل ثم ماذا گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است قال الجهاد فی سبیل الله
گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن است در راه خدا که فرض باشد قیل ثم ماذا گفته شد پس کدام قال فرمود حج مبرور حج مقبول متفق علیه بدانکه حج مبرور کدام است گفته اند آنکه در وی
ارتکاب مناهی نکند و سمعه و ریا نباشد و این صحیح است و اصح آنست که مراد بدان حج است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگرچه سبب قبول همانست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است که
قبول میکند از بنده و میگذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از انکه رفته است برگردد و بیاید راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند تنبیه احادیث مختلفه
در بیان افضل اعمال آمده و وجه توفیق اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم فتذکر وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من حج لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه کسیکه حج کند برای خدا نه برای ریا و اغراض دیگر پس رفث نکند و فسق نورزد باز گردد پاک از گناهان همچو پاک بودن
او از گناهان در روزی که زائیده است او را مادر او و مراد برفث بفتح را و فا جماع و فحش و سخن کردن با زنان در جماع است و در نهایه گفته رفث منهی عنه آنست که خطاب کرده شود بآن زن را و اگر بی
شنیدن زن گوید رفث نبود و مراد بفسوق خروج از حد و شرعست بارتکاب حرام و در قرآن مجید نهی از جدال نیز کرده و مراد بدان جنگ و جدل با رفیقان و خادمان و دشنام کردن یکدیگر است و
در حدیث ذکر آن نکرد و گویا آن را داخل فسوق داشت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمره دیگر کفارتست
مر گناهان را که واقع شد میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما آنجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص
بحج است فتدبر والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست مر او را جزا مگر بهشت متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان العمرة فی رمضان تعدل حجة بدرستیکه عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب و در بعضی روایات آمده حجی که همراه آن حضرت صلی الله علیه وسلم
گذارد و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص بکامل چنانکه در امثال این واقع شده است متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لقی رکبانا بالروحاء و هم از ابن عباس است
که آن حضرت پیش آمد سواری چند را و روحا بفتح را و سکون واو و حای مهمله بنام جائی است بر سه مرحله از مدینه مطهره فقال من القوم پس گفت آن حضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون
گفتند مسلمانانیم فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی قال رسول الله گفت پیغمبر خدا ام فرفعت الیه امرأة صبیا پس برداشت بسوی آن حضرت و پیش آورد زنی کودکی را فقالت الهذا
حج پس گفت آن زن آیا مر این کودک را اگر حج کند ثوابی و اجریست با وجود آنکه بالغ نیست و حج بر وی فرض نه قال نعم ولک اجر گفت آن حضرت آری مر او را ثوابی هست و ترا هم که او را میداری
و میبری و غم خواری میکنی اجری و ثوابی هست و صبی اگر در حالت صبا حج کند واجب است بر وی حج چون بالغ گردد و هم چنین بنده چون آزاد کرده و اما فقیر اگر حج کرد از واجب واقع شود و بعد از غنا اعاده واجب
نبود رواه مسلم وعنه قال ان امرأة من خثعم قالت و هم از ابن عباس است گفت که زنی از قبیله خثعم بفتح معجمه و سکون مثلثه و فتح مهمله گفت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده
فی الحج بدرستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن است ادرکت ابی شیخا کبیرا دریافته است و رسیده پدر مرا در حالیکه وی کبیر است و ضعیف است بحدی که لا یثبت علی الراحلة
نمیتواند بر جای ماندن بر شتر افاحج عنه آیا پس حج کنم من از جانب وی قال نعم گفت آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نزد عجز اگر فوکیر عجز تا وقت مرگ و امکنند آن حج

ونفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جائز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جائز است بی امر وی بدلی وصیت و تفصیل این در کتب فقه است
وذلك في حجة الوداع واین گفتن زن خثعمیه حال پدر خود را و جواب دادن آن حضرت او را در حجة الوداع بود و اینجا قصه دیگر است که فضل ابن عباس ردیف آن حضرت بود و در غایت
حسن و جمال و جوانی بود پس این زن بمشاهده جمال او واله و نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثعمیه صاحب حسن میباشند پس هر دو چشم در یکدیگر دوختند آن حضرت صلی الله
علیه وسلم چون این حال مشاهده کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نهاد و گردن او را بر تافت عباس گفت یا رسول الله چرا برمی تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط است
بر بنی آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان كما قال متفق عليه وعنه قال اتى رجل النبي صلى الله عليه وسلم فقال ان اختي نذرت ان تحج وانها ماتت و هم
از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آن حضرت پس گفت بدرستیکه خواهر من نذر کرده که حج کند و وی مرده است فقال النبي پس گفت پیغمبر صلى الله عليه وسلم لو كان عليها دين
اكنت قاضيه اگر میبود بر خواهر تو وامی آیا هستی بودی تو که میگذاردی وام وی را قال نعم گفت آری میگذاردم قال فاقض دين الله گفت آن حضرت پس بگذار وام خدا را فهو احق بالقضاء
زیرا که وام خدا سزاوارتر است بگذاردن و در ینصورت نیز جایز نیست مگر بوصیت و انفاق و این مذهب ما است و نزد شافعی هر که مرد و در گردن وی حق خدا است حج یا غیر حج واجب است قضای
آن از راس مال وی مقدم بر وصایا و میراث متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی زن
بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهائی ساختن ولا تسافرن امرأة الا ومعها محرم و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی است که نکاح با وی جایز نباشد ابدا خواه
جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بر وی وثوق و اعتماد و صلاح است جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و با یک زن روایت نیست
و بعضی گفته اند که در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در ان حرام است فقال رجل يا رسول الله اكتتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اولی و کسر تای
ثانیه و سکون با نوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان في غزوة كذا وكذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند
که همراه ایشان بغزا برایم وخرجت امرأتي حاجة و بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را چکار کنم بجهاد روم و زن را تنها بگذارم که بحج رود یا همراه زن روم قال اذهب
فاحجج مع امرأتك گفت آن حضرت برو پس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیار اند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق عليه وعن عائشة رضي الله عنها قالت
استاذنت النبي صلى الله عليه وسلم في الجهاد گفت عائشه طلب دستوری کردم آن حضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرماید بجهاد روم فقال جهادكن الحج پس
گفت آن حضرت جهاد شما ای طایفه زنان حج است یعنی بس است مر زنان را که بحج بیرون می آیند و حاجت نیست که بجهاد برآیند متفق عليه وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسافر امرأة مسيرة يوم وليلة الا ومعها ذو محرم سفر نکند زنی در سیر یک روز و شب مگر آنکه باشد با وی محرم ولفظ و زیادة آمده
و در بعضی روایات مسیرة سه روز واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد تحدید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام وی حدی معین از شارع ثابت
نشده است و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت متفق عليه وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال وقت رسول الله صلى الله عليه وسلم لاهل المدينة
ذا الحليفة میقات گردانیده است آن حضرت برای اهل مدینه ذو الحلیفه را که نام جای است قریب بمدینه پنج شش میل و وقت بهنگام و میقات هنگام کار و جای آن کار
آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام ببندند پس اهل مدینه را ذو الحلیفه میقات ساخته اند ولاهل
الشام الجحفة و مر اهل شام را جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نیز نام موضع است میان مدینه و مکه ولاهل نجد قرن المنازل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است
و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است ضد غور که بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است که از یمامه تا زمین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون را که او را قرن المنازل هم
گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اویس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح را است از بلاد یمن كذا في القاموس ولاهل اليمن يلملم و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه
و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام موضعی است فهن لهن ولمن اتى عليهن من غير اهلهن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و مر کسانی را
که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از آن چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسند از جحفه احرام ببندند و اهل هندوستان براه یمن برسند از سمت یلملم احرام ببندند ممن كان يريد
الحج والعمرة این مواقیت است مر کسانی را که اراده می کنند حج و عمره را و ازین حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و صحیح
از مذهب شافعی همین است و نزد ما روا نیست در آمدن مکه بی احرام اگر چه اراده حج و عمره ندارد از جهت قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا يجاوز احد الميقات الا محرما و این حدیث
مطلق است مقید باراده حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و معتمر و غیر ایشان و اما هر که داخل میقات است او را جایز است دخول مکه بی احرام برای
حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه را بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حرج است پس حکم او حکم اهل مکه است كذا في الهداية فمن كان دونهن فمهله بضم میم و فتح ها و تشدید لام من
اهله پس کسیکه باشد ورای این مواضع داخل آن پس اهلال و احرام وی از جای او است که در آنجا ساکن است و اهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مراد است که در وی تلبیه
آواز بلند میکنند وكذاك وكذاك و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام وی از همانجا است که ساکن است در ان حتى اهل مكة يهلون منها تا آنکه ساکنان
مکه احرام می بندند از مکه و این مخصوص است بحج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل احرام می بندند و الآن متعارف موضعی است که نام او تنعیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است
بمکه و عائشه صدیقه رضی الله عنها از همین جا برای عمره احرام بست بامر آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در اینجا موضعی است که او را مسجد عائشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عائشه نماز گذارد

واحرام بست چنانچه در باب حجة الوداع بیاید متفق علیه • وعن جابر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مهل اهل المدینة من ذی الحلیفة والطریق الآخر الجحفة
ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل الیمن یلملم رواه مسلم ترجمه این حدیث از شرح حدیث سابق مفهوم شد ومراد بقول وی والطریق الآخر الجحفة
آنست که گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام بیایند جحفه میقات ایشان میگردد و دور واست که از اینجا احرام بندند وذات عرق که میقات اهل عراق گفته در ان حدیث مذکور نیست وعراق
بلاد معروفست طول آن از عبادان تا موصل وعرض آن از قادسیه تا حلوان وتسمیه او بعراق بجهة آنست که این بلاد بر عراق دجله وفرات است وعراق ساحل بحر را گویند وذات عرق
نام موضعی است از شرقی مکه بر دو مرحله موازی قرن وعرق بکسر عین کوه کوچک خرد را گویند وعن انس رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع عمر گفت انس عمره
برآورد آن حضرت چهار عمره کلهن فی ذی القعدة همه این چهار عمره درماه ذی القعده بود الا التی کانت مع حجته مگر آن عمره که بود همراه حج آن حضرت که آن را در ذی الحجه در ایام
حج برآورد عمرة برفع ونصب من الحدیبیة فی ذی القعدة اول عمره از ان چهار عمره که آن حضرت کرده از حدیبیه است بضم حا وفتح دال مهملتین وکسر موحده وتخفیف تحتانیه و
تشدید نیز آمده وتخفیف اشهر واکثر است نام قریه است بر نه میل از مکه که اکثر آن در حرم است باقی در حل وبعضی گویند نام چاهی است وبعضی گویند نام درختی است که آن بقعه را بوی
نام کردند وبیعة الرضوان که تحت شجره بود وقرآن مجید در شان آن می گوید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة آنجا بود برآمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه
روز دوشنبه غره ذی القعده در سال ششم از هجرت بقصد عمره در یک هزار وچهارصد یا بیشتر نفر وجمع شدند قریش وباز داشتند او را از درآمدن مکه پس صلح کرده بازگشت وعهد کردند
که سال آینده بیاید وعمره بگذارد پس بحقیقت اینجا عمره نبود ولیکن آن را از عمره شمرده اند وحکم احصار از اینجا شروع شد واین را فتح نیز گفته اند که مبداء فتوحات بود وبعد از وی فتح خیبر بود
وجزان وتمامه قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور است ودر کتاب الجهاد جمله از ان مذکور شد وعمرة من العام المقبل فی ذی القعدة دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعده
که در وقت صلح قرار یافته بود ودر آن حضرت بمکه درآمد وعمره بگذارد وسه روز در آنجا بود وروز چهارم برآمد واین عمره را عمره قضا گویند واطلاق این اسم بروی در احادیث واقع شده
واین موید مذهب حنفیه است میگویند که محرم با حصار از احرام برآید وواجب است قضای مافات ونزد شافعی بروی قضا نیست ولفظ قضا که در احادیث واقع شده است بمعنی صلح
است وقضا بمعنی صلح می آید وعمره قضا نزد ایشان بان معنی است که مقاضات ومصالحه قریش در سال آینده کردند وعمرة من الجعرانة حیث قسم غنائم حنین فی
ذی القعدة سوم عمره آنست که از جعرانه بمکه رفت برآورد وآنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم غنیمتهای فتح حنین را جعرانه بکسر جیم وعین مهمله وتشدید را موضعی ست بر یک مرحله
از مکه که در سنه ثامنه بعد از فتح مکه غزوه حنین بضم حا وفتح نون کرده وغنائم بسیار آنجا حاصل شده ودر جعرانه پانزده شانزده روز اقامت فرموده آن غنائم را آنجا قسمت نمود گویند که آن حضرت شب
بعد از گزاردن نماز عشا سوار شده بمکه آمد وعمره گذارد وهم در آن شب بازگشت ونماز صبح بجعرانه گذارد وعمرة مع حجته وعمره چهارم که با حج وی بعد از فرضیت حج کرده ولابد این
در ذی الحجه بود واین چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله وسلم ود واما حج اسلام جز یکی نبود ودر ایام جاهلیت قریش حج میکردند آن حضرت نیز میکردند وتعیین عدد آن در
ضبط علما نه درآمده است والله اعلم متفق علیه وعن البراء بن عازب رض قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج مرتین
گفت براء عمره کرد آن حضرت در ذی القعده پیش از حج گذاردن دو بار گویا براء بن عازب عمره حدیبیه را نشمرده زیرا که بحقیقت در وی عمره نبود چنانکه معلوم شد پس عمره آن حضرت سه باشد
دو پیش از حج یکی عمره قضا ویکی از جعرانه ویکی بعد از حج که همراه حجة الوداع کرد رواه البخاری بیان کیفیت حج وعمره خواهد آمد مجملش آنست که حج وقوف بعرفه وطواف بیت وسعی میان صفا
ومروه است وعمره طواف وسعی است واحرام در هر دو شرط است وحج فرض میباشد ونفل وعمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند

الفصل الثانی

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت آن حضرت بعد از نزول فرضیت حج یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدرستیکه خدای تعالی
نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج فقام الاقرع بن حابس پس ایستاد اقرع بن حابس که در فتح مکه در وفد بنی تمیم اسلام آورد واز مؤلفة القلوب بود ودر اسلام وجاهلیت شریف
بود وشانی داشت فقال افی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتها نعم لوجبت گفت آن حضرت اگر بگویم من آن جمله را یعنی برای وجوب وی
آری هر سال فرض است هرآینه واجب میگردد در هر سال ولو وجبت لم تعملوا بها ولم تستطیعوا واگر واجب گردد هر سال عمل نمیکنید بدان ونمی توانید کرد بجهت غایت
مشقتی که در واست ببذل اموال وهجران اهل واولاد ومفارقت اوطان خصوصا اهل بلاد بعیده فالحج مرة پس حج در عمر یکبار فرض است فمن زاد فتطوع پس کسیکه زیاده
بریکبار کند نفل است رواه احمد والنسائی والدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ملك زادا وراحلة تبلغه
الی بیت الله کسیکه مالک شد توشه را وشتر سواری را که برساند او را تا خانه خدا ولم یحج وحج نگذارد فلا علیه ان یموت یهودیا او نصرانیا پس نیست تفاوت بروی
که بمیرد کافر بر دین یهود یا دین نصاری ودر این نهایت تغلیظ وتشدید است بر تارک حج ویهود ونصاری گفتند زیرا که صاحب کتاب وملت اند اگرچه کافرند نه از مشرکان از
مجوسی وغیرهم که از ایمان وملت مهجور ومحروم اند وذلك ان الله تبارك وتعالی یقول وآن وعید بجهت آنست که خدای تعالی می گوید ولله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا وحق است مر خدا را بر مردم قصد خانه کعبه هر که میتواند راه رفت بسوی وی ودر آخر آیت میگوید ومن کفر فان الله غنی عن العالمین وکسیکه کفر ورزد وکفران نعمت
خدا کند پس خدا بی نیاز است از عالمیان بکنند یا نکنند او را از ان سودی وزیانی نیست سود وزیان ایشان راست وتغلیظ در اینجا موافق آنچه در حدیث واقع شده گویا مراد تمام
این است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وفی اسناده مقال وهلال بن عبد الله مجهول والحارث یضعف فی الحدیث واین هردو راوی

این حدیث یکی مجهول است و دیگری ضعیف وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صرورة فی الاسلام صرورت بصاد مهمله بر وزن
ضرورت بمعنی ترک نکاح وحج و فی الصراح الذی حج نکرده باشد و کرد زن نکرده به صاروره و صاره نیز گویند و اصل کلمه از صراست بمعنی حبس و منع یعنی باید مسلمان را که ترک تزوج وحج نکند رواه
ابوداود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد الحج فلیعجل کسیکه خواهد حج را و قادر باشد بر ادای او بوجود استطاعت پس باید که شتابی کند و فرصت غنیمت
داند و تاخیر نکند که آفتهاست در تاخیر طالب را زیان دارد رواه ابوداود والدارمی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تابعوا
بین الحج والعمرة متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد از دیگری فانهما ینفیان الفقر والذنوب پس بدرستیکه حج و عمره دور میکنند فقر را و گناهان را کما ینفی الکیر
خبث الحدید والذهب والفضة چنانکه دور میکند دمه آهنگری ریم و چرک آهن و سیم و زر را کیر بکسر کاف و تحتانیه مشک که درمیدمد در وی آهنگر و کور بضم آن خانه که آهنگر از
گل میسازد کذا فی القاموس و بعضی کیر را نیز باین معنی گفته اند و خبث بفتحتین چرک که بیرون می اندازد آنرا آتش از جواهر معدنیه و بضم خا و سکون با نیز روایت کرده بمعنی شئ خبیث و اول
اشهر و اظهر است و مانا که سبب دفع حج و عمره فقر و گناهان را آن باشد که دران صرف اموال کرده میشود و پس جزای آن اضعافا مضاعفه می یابند و تعب و مشقت بسیار میکشند و موجب
عفو و مغفرت میگردد ولیس للحجة المبرورة ثواب الا الجنة و نیست مر حج مبرور را ثواب مگر بهشت رواه الترمذی والنسائی ورواه احمد وابن ماجة عن عمر الی
قوله خبث الحدید وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال آمد مردی بسوی پیغمبر پس گفت یا رسول الله ما یوجب الحج
چه چیز واجب میگرداند حج را بعد از بلوغ بمرتبه تکلیف قال الزاد والراحلة گفت آن حضرت واجب میگرداند حج را ملک توشه ای قدر که در رفتن و آمدن او و را و عیال او را کافی باشد و
راحله که بران سوار شود و آید و از امام مالک آمده است که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست رواه الترمذی وابن ماجه وعنه قال سال رجل رسول الله
و هم از ابن عمر است که گفت پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد ما الحاج چیست حج کننده و چیست صفت او قال الشعث بفتح شین و کسر عین ژولیده
موی گرد آلوده سر والتفل بفتح فوقانیه و کسر فای بوی ناک از عرق و چرکین و چون این دو صفت ابلغ بودند در سمت محرم و ریاضت و مشقت وی تخصیص کرده شده اند بذکر فقام
آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ای الحج افضل کدام از اعمال حج فاضلتر و افزونتر است در حصول ثواب قال گفت آنحضرت العج بفتح عین مهمله و تشدید
جیم آواز برداشتن بتلبیه والثج بفتح ثای مثلثه و جیم مشدده روان کردن خون قربانی فقام آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ما السبیل چیست سبیل که در آیت
قرآنی مذکور است من استطاع الیه سبیلا قال زاد وراحلة گفت توشه و سواری رواه فی شرح السنة وروی ابن ماجة فی سننه الا انه لم یذکر الفصل الاخیر
لیکن آنست که ابن ماجه ذکر نکرده است فصل اخیر را که در وی بیان سبیل است وعن ابی رزین بفتح را و کسر زای العقیلی بضم عین و فتح قاف نام او لقیط صحابی مشهور است عداد وی در اهل
طائف است انه اتی النبی روایت است از وی که وی آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یا رسول الله ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج والعمرة بدرستیکه
پدر من پیر کبیر السن است که توانائی ندارد حج را و نه عمره را ب عدم اسباب سفر زاد و راحله ولا الظعن و نه طاقت سوار شدن دارد و ظعن بفتح ظای معجمه و بسکون عین مهمله و فتح وی سیر
و سفر و فی الصراح ظعن بسکون و حرکت رفتن و کوچ کردن قال حج عن ابیک واعتمر گفت آن حضرت حج کن از جانب پدر خود و عمره کن اگر حج فرض است چنانچه ظاهر آنست یا
نفقه وی خواهد بود و اگر نفل است ثواب آن بوی می بخشد و آن درست است باختلافی که در عبادت بدنی است و نزد بعضی از والدین درست است مطلقا و این حدیث حجر آن
حجت است مر او را والله اعلم رواه الترمذی وابوداود والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول گفت آن حضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و میگوید لبیک عن شبرمة بضم شین معجمه و سکون موحده و ضم را نام مردی که این
مرد تلبیه از جانب او میگفت و میخواست که حج بگزارد از وی قال گفت آنحضرت من شبرمة کیست شبرمه قال اخ لی گفت برادر است مرا او قریب لی یا گفت خویش است مرا
شک راویست قال احججت عن نفسک گفت آن حضرت آیا حج کرده تو از ذات خود قال لا گفت آن مرد نکرده ام قال حج عن نفسک ثم حج عن شبرمة گفت حج کن اول از خود
بعد از آن حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای فرض حج از خود و باین رفته اند جماعت از ائمه شافعی و احمد از ایشان است و جماعت دیگر میگویند
جائز است و مذهب ما و مذهب مالک این است رواه الشافعی وابوداود وابن ماجة وعنه قال وقت رسول الله توقیت کرده یعنی میقات گردانیده است پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم لاهل المشرق العقیق مر اهل مشرق را عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعی است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق
است پس امام شافعی میگوید که باید از عقیق احرام بست احتیاطا و جمعا بین الحدیثین و عقیق نام وادی مدینه مطهره است بر سه میل از وی و ظاهر آن است که آنجا نیست مگر آنکه از جانبی
باین موضع رسیده باشد والله اعلم و طیبی گفته است که اصح آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیان نکرده مر اهل مشرق را میقاتی بلکه امیر المؤمنین عمر سد بسته وقتی که فتح
کرد عراق را رواه الترمذی وابوداود وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق اهل مشرق
و اهل عراق یکی اند و ذات عرق و عقیق نیز یکی اند باعتبار قرب یکی از دیگری چنانکه گفته شد رواه ابوداود والنسائی وعن ام سلمة رض قالت سمعت رسول الله
گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام کسیکه احرام بندد بحج یا عمره از مسجد اقصی
که نام بیت المقدس است در شام بسوی مسجد حرام که نام کعبه است در مکه غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر آمرزیده شود مر او را چیزی که پیش رفته است از گناهان او و چیزی که

پس می آید یعنی همه گناهان او از اول و آخر او وجبت له الجنة بشک راو نیست و چون از مسجد اقصی بمکه بیاید بمدینهٔ مطهره در راه نیز باید رسید پس مشرف میشود با فضل مقامات در اول و
اوسط و آخر لا بد آنرا این ثواب عظیم روزی کرده شود رواه ابو داؤد وابن ماجة الفصل الثالث عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان اهل الیمن یحجون
گفت ابن عباس بودند اهل یمن می برآمدند بحج فلا یتزودون پس توشه بر نمی داشتند ویقولون نحن المتوکلون و می گفتند ما متوکلانیم فاذا قدموا مکة سالوا الناس پس وقتی که
قدوم می آوردند و می رسیدند بمکه سوال میکردند از مردم و گدائی میکردند فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را وتزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی توشه بردارید
و تقوی کنید و پرهیز نمائید از سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت و گویا که ایشان توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهترین توشه آنانست که او را
توشه کنند و آن در حقیقت توکل هم نبود و وفا بحق آن نکردند فافهم رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قلت روایت است از عائشه گفت گفتم یا رسول الله
علی النساء جهاد آیا بر زنان جهاد هست قال نعم علیهن جهاد لا قتال فیه گفت آن حضرت آری بر زنان جهادی هست که نیست قتال در وی آن جهاد که نیست قتال در وی
کدام است الحج والعمرة یعنی حج و عمره از زنان بمنزلهٔ جهاد است از مردان رواه ابن ماجة وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم
یمنعه من الحج حاجة ظاهرة کسیکه باز ندارد او را از حج حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحله است او سلطان جائر یا قهرمان ستمگر سلطان در اصل بمعنی سلطنت و قهرمان است
والان استعمال می یابد در ذات صاحب سلطنت او مرض حابس یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که نتواند با آن سفر کرد فمات ولم یحج پس بمیرد آنکس و حج نکرد که این موانع نداشت
فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی شرح این در حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مؤلف از ترمذی در بعضی
راویان آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث دارمی طعنی مذکور نیست والله اعلم رواه الدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه
قال روایت است از ابی هریره از آن حضرت که گفت الحجاج والعمار حج کنندگان و عمره بر آرندگان یعنی آنها که بحج و عمره بر آمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند هر دو را شامل است
وحج در اصل بمعنی قصد است وفد الله قدوم آرندگانند و رسانندگانند بدرگاه وی و وفادت بالکسر برسولی بر آمدن و وافد برسولی بر آینده و وفد بفتح الواو و سکون فاء و وفود
بضم واو و فا جماعت آن ان دعوه اجابهم اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول میکند دعای ایشان را وان استغفروه غفر لهم و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند از خدا
می آمرزد ایشان را رواه ابن ماجة وعنه قال سمعت رسول الله و هم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول وفد الله ثلثة وافدان خدا
سه کسانند الغازی والحاج والمعتمر رواه النسائی والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
لقیت الحاج فسلم علیه وصافحه چون به بینی حاج را پس سلام بکن بر وی و دست و بر انگیز مصافحه دست یکدیگر را گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جماعت نیز اطلاق میکنند و
مره ان یستغفر لک و بفرما او را که طلب آمرزش کند ترا قبل ان یدخل بیته پیش از آنکه در آید خانهٔ خود را فانه مغفور له زیرا که وی آمرزیده شده است مراد او استغفار او مغفور
و دعای او مستجاب است و قید قبل ان یدخل بیته برای آنست که وی هنوز در راه خدا است و با اهل و عیال مشغول نشده و این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعای
وی اقرب باجابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او از وفد الله ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست برجوع از حج رواه احمد وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غازیا کسی که بیرون آید بحج یا بعمره یا بغزا ثم مات فی طریقه
پس بمیرد در راه کتب الله له اجر الغازی والحاج والمعتمر می نویسد خدای تعالی مر او را اجر غزا کننده و حج گذارنده و عمره بر آرنده و در حکم او است هر که بتعلیم علم و احکام دین
بر آمده رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الاحرام والتلبیة احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمهٔ نماز نیز ازین باب است
یا احرام بمعنی در حرام در آمدنست و چون احرام سبب استباحت دخول حرم است نام کرده شد بدان و تلبیه لبیک گفتن چنانکه بیاید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت
کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می مالیدم طیب را برای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد
ولحله قبل ان یطوف بالبیت و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانهٔ کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنا می آیند بعد از رمی جمرهٔ عقبه
از احرام بر می آیند و همه چیز حلال میشود الا زنان پس بمکه می آیند و طواف میکنند بعد از آن بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند بطیب فیه مسک تطیب میکردم بطیبی که
در وی مشک میبود و مستحب است که در احرام مشک و گلاب استعمال کنند کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول الله عائشه میگوید گویا من می بینم درخشیدن طیب
در تارک سر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وبیص بصاد مهمله درخشیدن برق و جز آن و مفرق بکسر راء تارک سر و مفارق بلفظ جمع نیز میگویند گویا هر موضع از تارک را مفرق نام نهادند
وهو محرم و حال آنکه آن حضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی می ماند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد
استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی بماند زیان ندارد و مشهور در مذهب احمد همین است مستند باین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد
مکروه است تطییب بچیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و کراهت قول مالک و ایجاب فدیه قول ابی حنیفه ساخته و آنچه ما ذکر کردیم مذکور است در حلیه و شروح آن و
شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است ذکر کرده که از عبد الله بن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و برخاست صباح که بوی طیب می آید از وی گفت اگر من طلا کنم
بقطران دوست تر دارم که آنرا کنم و این خبر بعائشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد این حدیث را و عبد الله بن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود والله اعلم وعن ابن

عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یهل ملبدا الکسر بای شده گفت ابن عمر شنیدم آن حضرت را که اهلال میکرد در حالتی که ملبد است اهلال بلند کردن آواز در تلبیه و
تلبید کردانیدن المحرم در سر خود چیزی از جنس صمغ و خطمی تا بهم بچسپد موی و ژولیده و غبارآلوده نگردد و از هوام محفوظ ماند یقول میگفت آن حضرت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک
میایستم برای خدمت و طاعت تو ای بار خدایا نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت ان الحمد بکسر همزه و بفتح نیز روایتی است والنعمة لک بدرستیکه ستایش و نیکی
و منت مر تراست والملک بضم میم معنی پادشاهی لا شریک لک لا یزید علی هؤلاء الکلمات زیاده نمیکرد آن حضرت در تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیاده هم آمده
و ابن عمر میگوید آنچه من شنیدم همین کلمات است زیاده بران نفی و همین مقدار کافی است فافهم متفق علیه وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادخل رجله
فی الغرز و هم از ابن عمر است گفت بود آن حضرت چون می درآورد پای مبارک خود را در رکاب غرز بفتح معجمه و سکون راء و زای در آخر رکاب که از چرم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد
آنرا رکاب خوانند واستوت به ناقته قائمة و برمیداشت آن حضرت را بر پشت خود ناقه وی ایستاده اهل من عند مسجد ذی الحلیفة بانگ می آورد آن حضرت تلبیه
از مسجدی که در ذی الحلیفه است که میقات اهل مدینه است و مسجد را بعد از زمان آن حضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود و در ادای سخن موافق این زمان کرده آن حضرت نماز ظهر گذارده
از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا گذارد و ند صباح احرام بست و چون بر پشت ناقه برآمد و بایستاد تلبیه گفت متفق علیه از این حدیث معلوم میشود که آن حضرت
بعد از برآمدن بر پشت شتر و ایستادن شتر گفته و باین اخذ کرد شافعی و نزد ما تلبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است و در هدایه میگوید که تلبیه کند عقیب صلوة که مروی از آن حضرت است
و اگر بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست است ولیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز است و مختار تر در بعضی از اصحاب وی بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعید بن
جبیر گفت گفتم ابن عباس را عجب از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستیکه من دانا
ترم بحقیقت حال اهلال کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از آن سوار شد آن حضرت و اهلال کرد پس شنیدند آنرا قومی گفتند
اهلال آن حضرت هم درین حال بود و بعد از آن روان شد و نیز بیدا که موضعی بلند است برآمد و اهلال کرد و شنیدند قومی و گمان بردند که الان ابتدای اهلال کرد و دائم البته ابتدای اهلال وی
صلی الله علیه وسلم در مصلای او بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان روایات و ازدحام و اجتماع صحابه در حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار بیرون بود و از صد هزار کس بیشتر بود از هر طرف آنجا که
چشم کار میکرد آدمی بود وعن ابی سعید الخدری رض قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم نصرخ بالحج صراخا بیرون آمدیم ما با آن حضرت در حالتیکه فریاد
می آوردیم بحج فریاد برآوردنی یعنی نیت حج کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف است در شرح احادیث آینده مبین گردد صراخ بضم صاد و خای معجمه در آخر آواز و فریاد رواه مسلم وعن
انس قال کنت ردیف ابی طلحة گفت انس بودم من در پس ابی طلحه انصاری که وی بود سوار شونده وانهم لیصرخون بهما جمیعا الحج والعمرة بدرستیکه ایشان یعنی صحابه
هر آینه آواز می برآوردند بحج و عمره رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع بیرون آمدیم ما
با آن حضرت برای حجة الوداع که آن حضرت بحج برآمده بود و وجه تسمیه بحجة الوداع معلوم خواهد شد فمنا من اهل بعمرة پس بعضی از ما کسانی بودند که بانگ می برآوردند بعمره تنها ومنا
من اهل بحج وعمرة و بعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میگفتند بحج و عمره هر دو ومنا من اهل بالحج و بعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکردند بحج تنها واهل رسول الله واهلال کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالحج بحج تنها فاما من اهل بعمرة فحل اما کسیکه اهلال کرد بعمره پس حلال شد یعنی بیرون برآمد از احرام بعد از ادای عمره پیش از ایام حج واما من
اهل بالحج او جمع الحج والعمرة فلم یحل واما کسیکه اهلال کرد بحج تنها یا جمع کرد بحج و عمره پس حلال نشد و نه برآمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یحلوا بضمیر جمع حتی کان یوم النحر تا آنکه
شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج و برآمدن از احرام است اگرچه طواف باقی است متفق علیه وعن ابن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی
حجة الوداع بالعمرة الی الحج تمتع کرد آن حضرت در حجة الوداع بعمره بسوی حج تفسیرش آنست که گفت بدأ فاهل بالعمرة آغاز کرد بعمره ثم اهل بالحج پس تر اهلال کرد بحج متفق
علیه تنبیه ناسکان مناسک حج بر سه قسم اند یکی مفرد بضم میم و سکون فا و کسر را یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها بست یا برای عمره تنها دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای
حج و عمره هر دو بست سوم متمتع و صورت تمتع آنست که اول عمره میکند اگر سوق هدی کرده است هم بر احرام میماند و اگر نکرده است از احرام برمی آید بعد از آن در مکه می نشیند و چون ایام
حج در آید احرام حج می بندد و حج میکند چنانچه در بیان این احکام بیاید و فضیلت تمتع آنست که این هر دو نسک در یک سال بدست آمده و احادیث و اخبار مختلف آمده که صحابه مفرد بحج
بودند یا قارن یا متمتع و همچنین در فعل آن حضرت اکثر احادیث صحیحه دران آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم قارن بود و هفده صحابه آنرا روایت کرده اند و در افراد بحج نیز احادیث
بسیار آمده و در تمتع نیز احادیث مروی شده و در توفیق و تطبیق این احادیث و روایات علما تکلم کرده اند و قران را ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادة مشالزا ذکر کرده شده است آنجا باید نگریست
بعضی از ملاحده ما بر اهل اسلام در اینجا راه طعن گشاده شد و گفته اند چه شد شما را ای معاشر مسلمانان که ضبط نتوانستید کرد حال پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم که قارن بود یا مفرد با وجود
این همه کثرت و اجتماع که شما را در آن مواطن بود و ندانستند این گروه نادانان که همین کثرت و اجتماع و ازدحام مانع تشخیص و تعیین شد و با وجود آنکه نزد تحقیق و تطبیق مشخص است که حال چه بود
شمایند که بی تشخیص نیز با طعن میکشایند خوبی مداهنه بسیار است الفصل الثانی عن زید بن ثابت رضی الله عنهما انه رای النبی صلی الله علیه وسلم تجرد لاهلاله
واغتسل روایتی است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه و کبار ایشان و کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود که وی دید آن حضرت را که برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اهلال معنی آواز
بلند کردن است بتلبیه مراد اینجا احرام است که سبب اهلال است و در نسخه مصابیح لاحرامه واقع شده و غسل کردن برای احرام افضل و اکمل است و اگر وضو کند نیز کفایتی است رواه الترمذی

والدارمی وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم لبد راسه بالغسل وروایت است از ابن عمر که آن حضرت چسپانید موی سر مبارک خود را بالغسل بکسر غین معجمه چیزیست که بدان سر شویند چون خطمی و
گل و جز آن و تلبید برای آن بود تا منتشر نگردد و موی ژولیده نشود چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی غسل را عسل خوانده بمعنی شهد و این تصحیف و خطا است رواه ابو داود وعن خلاد
بفتح خای معجمه و تشدید لام ابن السائب از ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود که سائب است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل
آمد مرا جبرئیل فامرنی ان آمر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال پس امر کرد مرا جبرئیل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را با اهلال او التلبیة یا لفظ تلبیه
گفت یکی از راویان و مراد یکی است اگرچه اخفاء در ذکر افضل است اما اینجا افضل رفع صوت است رواه مالک والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجه
والدارمی وعن سهل بن سعد روایت است از سهل بن سعد ساعدی که از کبار صحابه است و آخر صحابیست که در مدینه مرد قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من مسلم یلبی الا لبی من عن یمینه وشماله نیست هیچ مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند کسیکه از جانب دست راست و دست چپ او است من حجر او شجر
و مدر از سنگ یا درخت یا کلوخ و در روایتی عن یمینه وشماله حتی تنقطع الارض من ههنا وههنا تا آنکه منقطع و منتها میگردد زمین از اینجا و از اینجا عبارت است از
منتهای ارض از جانب یمین و شمال رواه الترمذی وابن ماجه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرکع بذی
الحلیفة رکعتین بود آن حضرت که میگزارد برای احرام بذی الحلیفه دو رکعت ثم اذا استوت به الناقة قائمة عند مسجد ذی الحلیفة پس وقتی که برمیداشت او را
ناقه ایستاده نزد مسجد ذی الحلیفه که در جای نزول آن حضرت بنا کرده اند اهل بهؤلاء الکلمات ویقول بلند میکرد آواز را باین کلمات و میگفت لبیک اللهم لبیک لبیک
وسعدیک معنی لبیک معلوم شد و معنی سعدیک یاری میدهیم ترا یاری دادنی بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دایم در نصرت و تقویت دین و امتثال امر تو ام والخیر فی
یدیک لبیک لبیک و نیکی در دو دست تو و قدرت و تصرف تست والرغباء الیک و میل و رغبت و طلب نیز بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و رغبا بفتح را و سکون
معجمه و مد و بضم را و بقصر نیز در روایت است والعمل و عمل نیز منتهی بسوی تست و تو مقصودی از عمل و بسوی تو صعود میکند آن متفق علیه ولفظه لمسلم وعن عمارة بضم
عین و تخفیف میم و تا در آخر ابن خزیمة بضم خای معجمه و بفتح زای ابن ثابت از ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت است که او را ذو الشهادتین
گویند عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه کان اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه والجنة روایت میکند که آن حضرت بود چون می پرداخت از تلبیه خود
سوال میکرد از خدای تعالی رضای او را که این حج و عمره مرضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج المبرور ثوابه الجنة واستعفاه
برحمته من النار و طلب عفو میکرد برحمت وی تعالی از آتش دوزخ و سنت آنست که هر بار که تلبیه کند این دعا بکند رواه الشافعی الفصل الثالث عن جابر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اراد الحج اذن فی الناس روایت است از جابر که آن حضرت هنگامیکه خواست که بحج برآید ندا در داد در مردم و خبر کرد که برآیند
فاجتمعوا پس فراهم آمدند مردم فلما اتی البیداء احرم پس هنگامیکه رسید آن حضرت به بیدا که نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید احرام بست و تلبیه کرد احرام خود را در
مسجد ذی الحلیفه بسته بود و تلبیه اینجا کرد و بر روایتی تلبیه هم در مسجد کرد و بر روایتی بعد از برآمدن بر پشت ناقه چنانکه گذشت و وجه تطبیق میان روایات نیز معلوم شد رواه النسائی
وعن ابن عباس رض قال کان المشرکون یقولون بودند مشرکان در وقتی که تلبیه میکردند میگفتند لبیک لا شریک لک فیقول رسول الله صلی الله علیه وسلم
ویلکم وای بر شما قد قد بس بس بفتح قاف و سکون دال و به تنوین آن هر دو روایت است الا شریکا هو لک تملکه وما ملک مگر شریکی که او مر تراست مالک هستی تو او را
و چیزی را که مالک است آن شریک آن چیز را یقولون هذا وهم یطوفون بالبیت میگفتند مشرکان این را و حال آنکه ایشان طواف میکردند خانه کعبه را مشرکان نیز حج و عمره و
طواف و استلام حجر میکردند و این خانه را همیشه تعظیم می کردند ولیکن بجهت شرک تلبیه باین عبارت میکردند که لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک نفی شریک از حق تعالی میکردند
و بتان را استثنا میکردند که آنها شریک خدااند ولیکن مملوک اویند و اگر مالک هم باشند آن چیز را آن نیز مملوک خداست و چون تا آنجا میرسیدند لبیک لا شریک لک آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میفرمود بس بس همین مقدار بگوئید که نفی شریک مر خدا را و زیاده بران نگوئید که الا شریکا الخ و بحقیقت شرکت با مملوکیت منافات دارد مملوک شریک مالک نمی باشد
رواه مسلم باب قصة حجة الوداع وداع بفتح واو پدرود و تودیع پدرود کردن و حجی را که آن حضرت صلی الله علیه وسلم کرد حجة الوداع گویند زیرا که مردم را تعلیم شرائع
نموده وداع کرد و خبر داد برحلت خود و ایشان را گواه گرفت بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و این در سنه عاشره بود که آخر سنوات عمر شریف وی بود صلی الله علیه وسلم و حدیث جابر
اجمع و اتم احادیث است درین باب و وی مرویست از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از وی دارد گویند که آنحضرت
حضرت بشارت داده بود جابر را که یکی از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عظمای تابعین و کبار علما بوده رضی الله عنه وعن آبائه الکرام الفصل الاول
عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مکث بالمدینة تسع سنین لم یحج روایت است از جابر که آن حضرت
درنگ کرد بمدینه نه سال که حج نگذارد ثم اذن فی الناس فی العاشرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حاج پس ندا در داد یا ندا داده شد در سال دهم که آن حضرت
حج گزارنده است یعنی اراده دارد که بحج بیرون آید فقدم المدینة بشر کثیر پس آمدند بمدینه مردم بسیار و بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکرده اند
عدد ایشان را و در غزوه تبوک که آخر غزوات آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بران شده باشند و در روایتی یکصد و چهارده

هزار بودند و در روایتی صد و بیست و چهار هزار والله اعلم فخرجنا معه پس بیرون آمدیم ما یعنی صحابه با آن حضرت حتی اذا اتینا ذا الحلیفة تا آنکه چون آمدیم ذو الحلیفه را و رسیدیم
باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما پس بزائید اسماء بنت عمیس بضم مهمله و فتح میم زوجه ابی بکر صدیق بود محمد بن ابی بکر را و این اسماء بنت عمیس زنی
بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت ابو بکر صدیق بود و بعد از آن علی مرتضی خواست بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتی که حضرت بحج برآمد نزد ابی بکر بود و
محمد بن ابی بکر را زائیده فارسلت الی رسول الله پس کس فرستاد اسماء نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف اصنع که چه کار کنم حکم چیست احرام ببندم یا نه و چگونه ببندم قال گفت
آن حضرت اغتسلی غسل کن و استثفری بثوب و بربند جای خون را بجامه و احرمی و احرام بند و صورت استثفار بثای مثلثه و بفا آن است که چیزی را که خود بربندند و خرقه پهن که رفته بر
جای خون بنهند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بآن کمربند محکم کنند تشبیه داده آنرا بثفر بفتح ثا و فا بمعنی پاره دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفساء و این مجمع علیه است فصلی رسول
الله پس گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی نماز احرام دو رکعت فی المسجد در مسجد ذی الحلیفه ثم رکب القصواء پس تر سوار شد ناقه خود را که نام وی قصواء است بفتح قاف
و سکون صاد مهمله و تسمیه او بقصواء بجهت آنست که سابق بود در سیر و در اقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصوی بجهت آن بود که جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن
ناقه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی و ناقه قصوی و جمل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و بمد و جدعا بجیم و دال مهمله نام یک
ناقه است که آن حضرت را بود صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند جدعاست و اگر بربع رسیده قصواء و اگر زیاده بر ربع عضباست و اگر از بیخ بریده اند صلما است بصاد مهمله
و بهمه این الفاظ روایات واقع شده است و گفته اند که طرف گوش ناقه آن حضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت هم چنین واقع شده حتی اذا استوت به ناقته علی البیداء
اهل بالتوحید تا آنکه چون برداشت آن حضرت را ناقه وی بر بیداء آواز بلند کرد بتوحید مراد تلبیه است چنانکه بیان کرد لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان
الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک قال جابر لسنا ننوی الا الحج گفت جابر نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را لسنا نعرف العمرة نبودیم ما که میشناختیم عمره را یعنی
در اشهر حج حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آن حضرت بوسه داد آن حضرت حجر اسود را رکن گرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود
مرکوز است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد کرده و مراد باستلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال است از سلام بمعنی تحیت و سلام بر وی
همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا یعنی تحیت میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از سلام است بکسر سین بمعنی حجاره و احدی سلمه بکسر لام
استلام از واست چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته و وجوه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم فرمل ثلثا و مشی اربعا پس رمل کرد آن حضرت در طواف در سه گشتن و مشی کرد در چهار
و ذکر طواف نکرد از جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الی آخره و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان
دو صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آن است که چون آن حضرت در عمرة القضا بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را تب یثرب لاغر و سست ساخته
است پس آن حضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت و اظهار جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند گرچه گاهی بزوال علت حکم نیز زایل میکردد چنانکه
نصیب مولفة القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضت نه طواف وداع کذا قیل و در آخر باب خطبه یوم النحر
از ابن عباس بیاید که آن حضرت در طواف افاضت رمل نکرد و فقه بر معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کرده ان شاء الله تعالی و در این حدیث ذکر اضطباع بضاد معجمه و بای موحده نیست
با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطباع ردا از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن و ضبع بمعنی بازو است و بمعنی زیر بغل نیز آید و در این نیز صورت
تجلد است چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم پس تر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان پایهای ابراهیم است علیه السلام و الآن در پیش خانه
در حجره نهاده اند فقرأ پس خواند آن حضرت این آیت را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز اتخذوا و اتخذوا بفتح خا و کسر آن در قرآن هر دو قرأت است و در
در حدیث بکسر آمده فصلی رکعتین پس گزارد آن حضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی سنت است فجعل المقام
بینه و بین البیت پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این افضل مواضع است برای گزاردن این دو رکعت و جائز است هر جا که گزارند و فی
روایة انه قرأ فی الرکعتین و در روایتی آمده است که آن حضرت خواند در این دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون
واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنة و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اهتمام بحال
اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره متقدم جائز است و این را شواهد کثیرة است
در احادیث ثم رجع الی الرکن فاستلمه پس تر برگشت آن حضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا ثم خرج من الباب الی الصفا پس تر بیرون آمد از مسجد بسوی کوه صفا
و هم برآمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سطبر صلب املس الآن نام کوهیست متصل با ابو قبیس فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامی که نزدیک شد آن حضرت بصفا خواند این آیت را
ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستیکه صفا و مروه از نشانها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آن حضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم بچیزی که آغاز کرد خدای تعالی بآن
فبدأ بالصفا پس آغاز کرد آن حضرت بصفا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده فرقی علیه پس برآمد آن حضرت بصفا حتی رأی البیت تا آنکه دید خانه را و در آن زمان
کعبه از صفا نمودار میشد و حجابی در میان نبود و الآن بناهای حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود و از بعضی درهای حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل القبلة پس روی

آورد آن حضرت قبله را فوحد الله وکبره پس بیکانکی یاد کرد خدا را وبزرکی یاد کرد او را وقال وکفت لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیٔ
قدیر لا اله الا الله وحده انجز وعده روا کرد وراست کردانید وعدهٔ خود را که بفتح مکه وحصول فتوحات عظیم کرده بود همه بوجود آورد ونصر عبده ویاری داد بندهٔ خود را که ذات
شریف وی باشد وهزم الاحزاب وحده وشکست داد کروههای کافران ودشمنان دین را تنها ثم دعا بین ذلك پس تر دعا کرد میان این اذکار قال مثل هذا ثلث مرات کفت
مانند این سه بار یعنی ذکر کرد ودعا کرد وباز ذکر کرد ودعا کرد تا سه کرت همچنین کرد ثم نزل پس تر فرود آمد از صفا ومشی الی المروة ورفت بسوی مروه که کوهی دیکر است طرف دیکر از صفا حتی
انصبت قدماه فی بطن الوادی ثم سعی تا آنکه به پستی فرود آمد هر دو پای آن حضرت در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد ودوید وشتاب رفت انصباب در اصل ریخته
شدن آب است وصبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیر ان می آمد تعبیر بانصباب کردند وبطن شکم ومغاک زمین حتی اذا اصعدتا مشی بفتح همزه وسکون صاد تا
آنکه چون شروع در بالا بر آمدن کردند هر دو قدم آن حضرت یعنی از پستی وادی به بلندی بر آمد مشی کرد وآهسته رفت وسعی بکذاشت واصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی
باشد یا در پستی واینجا ارتفاع مراد است کذا قیل وقاضی عیاض در مشارق کفته صعود واصعاد بیک معنی است واصل درین باب آنست که هاجر بفتح جیم ام اسمعیل عم در وقتی که اسمعیل
طفل بود در روزی بطلب آب رفت وچون درون وادی می در آمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میکشت پس بر صفا ومروه می بر آمد تا بروی نکاه کند پس این سنت از وی ماند وآنحضرت نیز کرد
والآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک نکذاشته وبعد از نزول از صفا انحدار وانصباب نمانده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجای آوردن سنت حتی اتی المروة تا آنکه آمد آن حضرت
بر مروه که کوهی دیکر است مقابل صفا ومروه در اصل سنگ سفید براق را کویند که از وی آتش جهد ففعل علی المروة ما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه آنچه کرد بر صفا مکرر توحید وتکبیر
ودعا وسعی بین الصفا والمروة واجب هفت بار است از صفا بمروه یکی واز مروه بصفا دیکر ابتدا از صفا است وختم بمروه چنانکه فرمود حتی اذا کان آخر طواف علی المروة تا آنکه
چون یافته شد آخر طواف بر مروه فقال پس کفت آن حضرت لو انی استقبلت من امری ما استدبرت اکر میشد که من پیش رسیدانستم از امر خود وحال خود چیزیکه از پس دانستم لم اسق
الهدی نمی راندم هدی را ونمی آوردم با خود وهدی بفتح ها وسکون دال قربانی که بحرم فرستند وجعلتها عمرة ومیکردانیدم حج را عمره وبیرون می آمدم از احرام فمن کان منکم لیس
معه هدی فلیحل پس کسیکه هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود وبر آید از احرام ولیجعلها عمرة وبکرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی می طلبد حاصلش آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وصول بمکه معظمه واداء عمره امر کرد اصحاب را که هر که سوق هدی نموده وبا خود قربانی که آنرا در ایام نحر ذبح کنند نیاورده عمره کند واز احرام بر آید وفسخ حج بعمره کند
وبعد از ان در ایام حج احرام ببندد وحج بکذارد وهر که سوق هدی نموده است عمره کند بر احرام خود بماند تا حج بکذارد وبعد از ان از احرام بر آید وآن حضرت خود سوق هدی نموده بود وبر
احرام باقی ماند واین معنی بوجوه بر صحابه کران آمد یکی بجهت آنکه از احرام بر آیند ورسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد وترک متابعت او کنند دوم آنکه کفتند در میان ما وعرفه جز
پنج روز نمانده پس مناسب نیست که از احرام بر آئیم وپیش زنان برویم وهنوز از مذاکیر ما منی چکیده باشد وبعرفه در آئیم وحج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع شنائع بود وپس آن
حضرت صلی الله علیه وسلم در غضب آمد وفرمود چکار کنم حکم الهی چنین است که اکر من پیش ازین می دانستم بر آمدن از احرام بر شما شاق خواهد آمد من نیز سوق هدی نمیکردم واز احرام می بر آمدم
وفسخ حج بعمره می کردم ومن نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد فقام پس ایستاد سراقة بضم سین مهمله بن مالك بن جعشم بضم جیم وسکون عین وشین معجمه فقال پس کفت سراقه
یا رسول الله العامنا هذا ام لابد ابد آیا برای امسال است این حکم یا برای همیشه است فشبك رسول الله پس در هم آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اصابعه انکشتان
خود را واحدة فی الاخری یک انکشت را در انکشت دیکر برای تمثیل وقال دخلت العمرة فی الحج وکفت در آمد عمره در حج مرتین دو بار کفت این کلام را وکفت لا چنین
نیست که تو کفتی این حکم بامسال مخصوص باشد بل لابد ابد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آن است که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج وقدم علی رضی الله عنه من
الیمن امیر المومنین علی را که بقضای یمن فرستاده بودند درهمین ایام حج قدوم آورد ببدن النبی بدنه های پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وبدن بضم با وسکون دال جمع بدنه
بفتح با ودال شتر وکاو وقربانی که بحرم کنند ونزد شافعی مخصوص بدنه بشتر است یعنی علی رضی الله عنه آمد وبدن بسیار برای آن حضرت آورد فقال ماذا قلت حین فرضت الحج پس
کفت آن حضرت بعلی چه چیز کفتی ونیت کردی تو هنکامیکه فرض کردی حج را واحرام بستی قال کفت علی رضی الله عنه قلت این کفتم ونیت کردم که اللهم انی اهل بما اهل به رسولك
خدا وندا بدرستیکه من احرام بستم بچیزی که احرام بست بآن پیغمبر تو قال کفت آن حضرت فان معی الهدی پس بدرستیکه با من هدی است واز احرام نمی بر آیم فلا تحل پس حلال
میشو واز احرام بیرون میا قال کفت جابر که راوی این حدیث است فکان جماعة الهدی الذی قدم به علی من الیمن پس بود مجموع شتران که آورده بود آنها را علی رضی الله عنه از یمن و
الذی اتی به النبی وآن شتران که آورده بود آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود مائة صد قال کفت جابر فحل الناس کلهم پس حلال شدند وبر آمدند از احرام مردم همه وقصروا
وموی قصر کردند مردم همه کو با قصر موی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حدیث کسده است برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا مینمود بسبب ایشان تنکی بود از بر آمدن از
احرام پس تقصیر کردند در ابقای حکم آن تمام که حلق است واقتصار کردند بر حد کفایت والله اعلم الا النبی مکر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نبر آمد ومن کان معه هدی
ودیکر کسیکه بود با وی هدی فلما کان یوم الترویة پس چون که شد روز ترویه توجهوا الی منی روی آوردند بسوی منی ومنا نامیده شد از ان کویند که در وی ریخته میشوند خونها یا بجهت
آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام کفت تمنی کن چه خواهی کفت بهشت میخواهم واهلوا بالحج واحرام بستند برای حج یوم الترویة نام روز هشتم از ذی الحجة است
زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام درین روز تفکر میکرد در رویای خود که ذبح دیده بود کذا فی القاموس ومفتش منی وتعمید دران روز واجب نیست بلکه

ورکب النبی صلی الله علیه وسلم فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشأ والفجر و سوار شد آن حضرت بسوی منی و رسید بمنی پس گذارد در منی این پنج نماز و شب در منی بیتوته
کرد ثم مکث قلیلا پستر درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز فجر حتی طلعت الشمس تا آنکه برآمد آفتاب وامر بقبة من شعر تضرب له بنمرة وامر کرد بخیمه از موی که زده شود
برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی عرفات است ومنتهای زمین حرم است وآنجا کوهی است که بروی مناره است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه
از برای نشان حرم بنا کرده وعرفات از حل است ونمر نام حیوان مشهور است که او را پلنگ گویند این کوه را که نکته های سفید وسیاه دارد بدان تشبیه کردند فسار رسول الله پس رفت
و راند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات ولا تشک قریش الا انه واقف عند المشعر الحرام وگمان نمی بردند قریش مگر آنکه آن حضرت وقوف کننده است نزد
شعر حرام که نام کوهیست بمزدلفه که آنرا قزح می گویند کما کانت قریش تصنع فی الجاهلیة چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند وآنرا موقف
حمس واهل حرم الله میگفتند وبعرفات نمیرفتند بخلاف سایر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آن حضرت نیز وقوف بمزدلفه خواهد کرد فاجاز رسول الله پس تجاوز کرد و درگذشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی عرفة تا آنکه آمد عرفه را وعرفه بفتحتین رای مفرد بمعنی مکان وزمان هر دو می آید وعرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان است ووجه تسمیه بعرفه بیاید
فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره فنزل بها پس فرود آمد بنمره حتی اذا زاغت الشمس امر بالقصواء تا آنکه وقتی
گشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوا را که ناقه آن حضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد قصوا را برای آن حضرت فاتی بطن الوادی پس آمد آن حضرت درون
وادی نمره ومغاک آنرا فخطب الناس پس خطبه خواند وخطاب کرد مردم را وقال وگفت ان دماءکم واموالکم حرام علیکم بدرستیکه خونهای شما ومالهای شما بناحق حرام است بر شما کحرمة
یومکم هذا همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است فی شهرکم هذا درین ماه شما یعنی ذی الحجه فی بلدکم هذا درین شهر شما یعنی مکه واین تاکید وتقریر است حرمت دماء واموال را وعرب
همه قائل بودند بحرمت این روز وماه وشهر که نا بینها روی حرام است الا کل شئ من امر الجاهلیة تحت قدمی موضوع آگاه باشید که هر چیز وهر رسم از کار جاهلیت زیر سر
دو پای من نهاده شد ولپست و پایمال است یعنی خوار وباطل ومتروک است ودماء الجاهلیة موضوعة وخونهای زمان جاهلیت موضوع ومتروک وهدر است یعنی رسم اهل جاهلیت
آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هرچند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند ومی کشتند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنهمه را باطل گردانید وفرمود وان اول دم
اضع من دمائنا دم ابن ربیعة بن الحارث وبدرستیکه نخست خونیکه می نهم وهدر میکنم از خونهای قبیله ما دم پسر ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب است حارث عم رسول الله است
صلی الله علیه وسلم وربیعه پسر وی صحابی است در خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه وفات یافت واو را پسری بود نامش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی که میان سعد وهذیل بود در کشتی بوی رسیده
وکشته شد وکان مسترضعا فی بنی سعد وبود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیله بنی سعد فقتله هذیل پس کشتند او را هذیل بضم ها وفتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد وهذیل شد
وازانجا معلوم شد که صحیح دم ابن ربیعه است بزیادت لفظ ابن چنانکه در عبارت مشکوة از روایت مسلم واقع شده است ودر نسخ مصابیح که دم ربیعه واقع شده بی ذکر لفظ ابن وجمعی از اهل علم
گفته که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیعه نقل کرده اند وصواب دم ابن ربیعه است پس بعضی لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند وتوربشتی می گوید که ما تسلیم نمی کنیم این تخطیه را با وجود
امکان تقریر معنی حدیث بروجه صواب وحال آنکه این روایت بخاری نیست وجماعه از علما نقل کرده وحفاظ روایت کرده اند که دم ربیعه ووجه صحت آنست که اضافت دم بربیعه بجهت آنست
که وی ولی دم است ودم را چنانکه اضافت بمقتول توان کرد بولی وی نیز توان کرد وضمیر در کان مسترضعا راجع بمقتول است فافهم باز فرمود آن حضرت وربا الجاهلیه موضوع وربا
زمان جاهلیت نهاده شده وساقط گردانیده شده است واول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب ونخست ربائیکه می نهم از رباهای قبیله ما ربای عباس بن عبد
المطلب است فانه موضوع کله پس بدرستیکه ربای عباس موضوع وباطل است وعباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم در جاهلیت ربا میخورد واموال وی بحکم ربا بر ذمه
مردم بود آنهمه را از ذمه ایشان نهاد وباطل گردانید وباز فرمود فاتقوا الله فی النساء پس تقوی وپرهیز کنید از عذاب خدا در زنان وادای حقوق ایشان فانکم اخذتموهن بامان الله
پس بدرستیکه شما گرفته اید زنان را بامان خدا وعهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان واستحللتم فروجهن بکلمة الله وحلال کرده اید فرجهای
زنان را بکلمه خدا که امر فانکحوا است یا با ایجاب وقبول که بدان امر کرده یا بکلمه توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را ولکم علیهن ان لا یوطئن فرشکم احدا تکرهونه
ومر شما راحق است بر زنان اینکه پایمال نگردانند فراشهای شما را هیچ یکی را که ناخوش میدارید شما او را ایطاء از وطی است بمعنی پی سپر کردن کنایت است از قادر گردانیدن غیر بردر آمدن بر ایشان و
اختلاط کردن وسخن گفتن چنانکه عادت عرب بود فان فعلن ذلک فاضربوهن ضربا غیر مبرح پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشانرا زدنی غیر مؤثر و مؤلم ومبرح بحا مهمله سختی وکرند ومشقت
وازانجا معلوم میشود که ایطای فرش کنایت از زنا نیست والا عقوبت آن عقوبت زنا میبود ولهن علیکم رزقهن وکسوتهن بالمعروف ومر زنانراست بر شما روزی ایشان
وجامه ایشان بروجه مشروع واعتدال ورزق روزی دادن وکسوت جامه وجامه پوشانیدن کسی را وقد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده ان اعتصمتم به وبتحقیق گذاشته ام در شما
چیزی را که هرگز گمراه نمیشوید بعد از وجود وی وگذاشتن وی باختیار وقبول وی وعمل بوی اگر چنگ در زنید وپناه گیرید بآن چیز وکدام است آن چیز کتاب الله کتاب خدا است که قرآن مجید است
وسنت در حکم وی ومتمم او است یا آنچه نوشته است خدا وفرض گردانیده است بر شما وفرموده وانتم تسألون عنی وشما پرسیده میشوید در قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن
احکام دین وادای امانت ونصیحت فما انتم قائلون پس چه خواهید گفت شما قالوا نشهد انک قد بلغت وادیت ونصحت گفتند صحابه گواهی میدهیم یعنی پیش خدا که تو بتحقیق
رسانیدی رسالت را وادا کردی امانت را ونصیحت کردی امت را ونصیحت خالص شدن وخیرخواهی نمودن فقال باصبعه السبابة پس اشارت کرد آن حضرت بانگشت شهادت خود

یرفعها الی السماء در حالی که بر میداشت آن انگشت را بسوی آسمان وینکبها الی الناس ومایل میکردانید ومی خمید آن را بسوی مردم وفی الصراح النکبة کالنقطة یعنی خجک اللهم اشهد اللهم
اشهد خداوندا گواه باش ثلث مرات سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد اشارت ونکت واستشهاد او وبعضی گفته اند که ینکبها صواب آنست که بباء موحده باشد بجای تاء فوقانیه ودر
مشارق گفته که روایت بآن نیامده ونقطه فوق اوست وبعضی متقنین گفته که صوابش بباء یک نقطه ومعنی تنکیب برگردانیدن ویکسو کردن یعنی رد وقلب وی بجانب مردم اشارت کننده بجانب
ایشان زیرا که آن حضرت سوار بود انتهی ونظر بانصاف معنی نکت بفوقانیه غیر ظاهر است اگرچه بقرینهٔ کلمهٔ الی مجاز از اشارت تواند بود ودر مجمع البحار هر دو روایت آورده وگفته بفوقانی
بعید المعنی ثم اذن بلال پس بانگ نماز گفت بلال ثم اقام پس اقامت گفت وتکبیر آورد فصلی الظهر پس گذارد آن حضرت نماز پیشین را ثم اقام پس اقامت گفت بلال فصلی العصر
پس گذارد آن حضرت نماز دیگر را ولم یصل بینهما شیئا ونگذارد میان نماز ظهر وعصر چیزی را از سنن رواتب ونوافل ودرین استعجال وقوف است اینجا میرسد بهیچ جائی است که فرض را
بجهة نفل ترک دهند جواب میگویند در عرفاتست که فرض وقت نماز عصر است بجهت استعجال وقوف که نفل است ترک میدهند ثم رکب حتی اتی الموقف پس سوار شد آن حضرت
تا آنکه آمد جای ایستادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصواء الی الصخرات پس گردانید شکم ناقهٔ خود را که قصوا بود بسوی صخرات جمع صخره سنگ بزرگ ودر روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای
خورد وسیاه نزدیک بجبل رحمت که در آنجا موقف آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم وجعل حبل المشاة بین یدیه واستقبل القبلة وگردانید حبل المشاة را که نام موضعی است میم
در آنجا پیش وو دست خود یعنی پیش خود وروی آورد بجانب قبله حبل بفتح حای مهمله وسکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد وگفته اند توده ریگ مستطیل وجمع وی حبال است وبعضی گفته اند
حبال بجاء در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ ومشاة بضم میم جمع ماشی واضافت حبل بمشاة از جهة اجتماع ایشانست در وی وقاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة ومحل اجتماع
ایشان است تشبیه کرده صف ایشان را بحبل رمل وموقف آن حضرت صلی الله علیه وسلم در عرفات در آنجا بود واگرچه موقف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع کشته
باشد گاهی اینجا وگاهی آنجا نزدیک به بنای قدیم که آنجا است که عامهٔ مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد وباین نعمت مشرف شود فلم یزل واقفا حتی
غربت الشمس پس همیشه بود آن حضرت ایستاده تا آنکه فرو رفت آفتاب وذهبت الصفرة قلیلا ورفت زردی اندکی حتی غاب القرص تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید
وبیان غروب است تا کسی گمان نبرد که مراد قرب غروبست واردف اسامة وپس خود سوار کرد اسامه بن زید را ودفع وبرگشت وبیرون آمد از عرفات وسرعت کرد در سیر حتی اتی
المزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است در میان عرفات ومنی وبیتوتت در وی نزد ما واجب است وهمچنین نزد امام احمد وبعضی شافعیه ونزد بعضی از ایشان فرض است ووجه تسمیه
این بمزدلفه بجهت آنست که مشتق از زلف بمعنی قربست ومردم در وی قرب بمنی که محل مناسک است می آیند ونیز زلف بمعنی زمین هموار جار وب داده را گویند وزمین این موضع
همچنین واقع شده است ومزدلفه را جمع بفتح جیم وسکون میم نیز گویند ومرویست از ابن عباس که میان آدم وحوا درین موضع اجتماعی واقترانی حاصل شد وتعارف در عرفات شده بود
والله اعلم بالصواب فصلی بها المغرب والعشاء پس گذارد آن حضرت در مزدلفه مغرب وعشاء را باذان واحد واقامتین بیک اذان ودو اقامت چنانکه ظهر وعصر را در عرفات
گزارده بود واین مذهب شافعی وزفر وبعضی دیگر از ائمه است ونزد امام ابوحنیفه بروایتی از امام احمد وبسیاری از علما بیک اذان ویک اقامت زیرا که عشا اینجا در وقت خود است پس احتیاج
باقامت جدا واعلام نباشد وعصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام ودر صحیح مسلم نیز اینرا از ابن عمر روایت کرده وترمذی نیز این را تحسین وتصحیح نموده ولم یسبح بینهما شیئا و
نگذارد نماز نفل در میان مغرب وعشا چیزی وسبحه بضم سین نماز نفل را گویند ثم اضطجع پس بر پهلو نهاد آن حضرت وبخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح ودرین شب
به تهجد برنخاسته باوجود آنکه سنت دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر حین تبین له الصبح پس گذارد نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مر او را فجر واز ین کلام مفهوم میگردد
که بر دیگران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را در غیر وقتش ودر روایتی گذارد در تاریکی وصواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که
صبح طلوع کرده یا نکرده آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بوجهی یا بجهت کمال علم وی ظاهر شد که طلوع کرده است ومراد آنانکه در غیر وقت گزارد یعنی در غیر وقت معهود گزارد وسخن درین
باب در مواقیت صلوة گذشته است فلینذکر باذان واقامة پس گذارد نماز فجر باذان واقامت این را برای دفع توهم گفت که باوجود آنکه استعجال نمود ومکه تر گذارد اما اذان واقامت
که سنت مستمره بود ترک نداد ثم رکب القصواء حتی اتی المشعر الحرام پس سوار شد ناقه را تا آنکه آمد بر مشعر حرام که نام موضعی است در مزدلفه که آنرا قزح میگویند بضم قاف و
فتح زای وحاء مهمله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در آن میکردند چنانکه گذشت بدانکه در باب حج مشعر حرام ومشاعر حج وشعائر حج مذکور میگردد ومشاعر جمع مشعر است وشعایر
جمع شعیره مراد امور حج ومناسک وعلامات آنست واصل از شعور بمعنی علم است فاستقبل القبلة پس روی آورد آن حضرت بقبله فدعاه وکبره وهلله ووحده
پس دعا کرد حق سبحانه را وتکبیر وتهلیل وتوحید یاد کرد او را فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود آن حضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب وتمام جد کوشیدن
در کار واین وقوف بمزدلفه واجب است نزد ما فدفع قبل ان تطلع الشمس پس براند وبیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه برآید آفتاب واردف الفضل بن عباس ورد یف
گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم وفتح حا وکسر سین مشدده که میان مزدلفه ومنا ست
وبرزخ است میان هر دو پاره از آنست وپاره ازین ومشتق است از حسور بمعنی مانده شدن وتحسیر مانده کردن واین وادی مانده میکرد ایلکه زند کانرا یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را
چنانکه در بیان حکمت آن معلوم کردد فحرک قلیلا پس جنبانید ناقه را اندکی وتیز راند وازبعضی احادیث مفهوم میشود که سخت تر راند وشاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی
ومستحب است شتاب رفتن ازین وادی واگر پیاده است تیز رود واگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع واختلاف کرده اند در سبب وحکمت تیز راندن آن حضرت صلی الله علیه وسلم

تا او را دین وادی و مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله زاده الله تعظیما و تکریما آمده بودند پس مستحب داشت شتاب رفتن و گذشتن ازان و تمامت
شده است در صحیح امر کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن ازان و هم چنین بود عادت شریف در مواضع که نازل
شده در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوی که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب دیگر آنست که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند
چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بمخالفت ایشان و امام شافعی در املا گفته که جائز است که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت آنکه این جای بود شیاطین را
و نشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در آنجا متمسکی متوهم گردد که چون تیز گذشتن از مکان نزول عذاب مشروع است این نیز ازین باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر
حضرت گذرندگان را به تیز گذشتن بجهت خوف حق و شهود قهر و جلال او است تعالی و نیز از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذابی نازل شده تا آنکه اگر می ایستند نازل میگردد عذاب این بآن اصلا
نمی ماند و باوجود آن چون صریح نهی و منع و وعید در گریختن از طاعون وارد شده این قیاس در مقابل نص است و فایده ندارد و گریختن در بعضی مواضع دیگر آمده است چنانکه کسی در خانه
نشسته بود زلزله آمد چنانکه غالب ظن باشد افتادن خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر می ایستد میسوزد از اینجا باید برآمد و اگر این را بران قیاس کنند نیز صحیح نیست چه آنجا غالب ظن و اینجا محض
توهم است و فرق است میان اسباب ظنیه و وهمیه و مباشرت این منافی توکل نیست و در وهمیه منافی است و اینجا جز منع و نهی واقع نشده و بر ارتکاب آن وعید و بر ترک وعده
واقع شده دیگر چه جای سخن است اعاذنا الله من موجبات سخطه و اسباب عذابه ثم سلک الطریق الوسطی پس در رفت آن حضرت میانه راه را و این غیر راهی است که ازان رفته بود
آن راه نخست را طریق ضب میگویند بضاد معجمه و تشدید با موحده و این راه طریق مازمین که نام دو کوه است بکسر زای و فتح میم و لهذا در وقت رفتن بر وادی محسر گذشته بود التی تخرج علی
الجمرة الکبری آن راهی که بیرون می آید بر جمره اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین طریق است اما امروز ازان جمره میگذرند و بجمره می آیند که در جانب مکه است
و او را جمره عقبه میگویند و عقبه بفتح عین و قاف راه در کوه و این جمره در ته اوست و بیعة العقبة که انصار کردند نیز مضاف با وست و احکام رمی جمار بتفصیل در باب خود بیاید حتی
اتی الجمرة التی عند الشجرة تا آنکه آمد آن حضرت جمره را که نزد درخت است مراد همین جمره عقبه است که مذکور شد فرماها بسبع حصیات پس انداخت در وی
هفت سنگریزه را یکبر مع کل حصاة منها در حالی که تکبیر میگفت با هر سنگریزه ازان سنگریزها مثل حصی الخذف مانند سنگریزهای خذف بفتح خا و سکون ذال معجمتین سنگریزه
انداختن بانگشتان مخذفه بکسر میم و سکون خا فلاخن و صورت خذف آنست که سنگریزه را بر نشسته وارد و انگشت سبابه میگیرند تا میان نر انگشت و سبابه نهاده می اندازند یا مخذفه میسازند
از چوب و بوی می اندازند و در حدیث از خذف نهی واقع شده است و این مقصود بیان مقدار سنگریزها است در صغر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانه باقلا و بعضی
گفته اند کلانتر از نخود و خوردتر از بندق و بعضی مثل پشک گوسفند رمی من بطن الوادی انداخت آن حضرت سنگریزها را از میانه وادی که جمره نزد آنجا است ثم انصرف الی المنحر پس باز
برگشت آن حضرت بسوی قربان جای که در منا بود فنحر ثلثا و ستین بدنة بیده پس نحر کرد آن حضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه و بیل
ذبح و آنچه در سنت در شتر نحر است و در غیر وی ذبح در باب اضحیه گذشت ثم اعطی علیا رضی الله عنه فنحر ما غبر پس داد آن حضرت یعنی شتران باقی مانده را بعلی پس نحر کرد علی
چیزی را که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران و سابقا معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقی سی و هفت باشد و اشرکه فی هدیه و شریک گردانید آن حضرت علی را رضی الله عنه در قربانی
خود ثم امر من کل بدنة ببضعة پس امر کرد آن حضرت بگرفتن گوشت پاره از هر شتر بضعه بفتحات واحد بدن بضم و سکون فجعلت فی قدر پس گردانیده شد این گوشت پاره ها در
دیگی فطبخت پس پخته شد آن گوشت پارها فاکلا من لحمها پس خوردند هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت علی رضی الله عنه از گوشت هدایا از گوشت قدر و
قدر مونث می آید وشربا من مرقها و نوشیدند از شوربای آن مرق بفتح میم و را شوربا بجهت آنکه مستحب است که از قربانی خود چیزی بخورند و باقی گوشتها بخشش کردند و در روایتی آمده که نشان
کردند و فرمودند که هر که خواهد بگیرد و تاراج کند ثم رکب رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافاض الی البیت پس شتابی راند بسوی خانه
کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه و باین تمام میشود حج و این افضل است روز نحر و بعد از وی نیز جایز است فصلی بمکة
الظهر پس گذارد در مکه نماز پیشین را این روایت جابر است و عایشه نیز همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنا بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است
و سخن درینجا بسیار است و در شرح مبین شده والله اعلم فاتی علی بنی عبد المطلب پس آمد آن حضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اولاد وی بودند و عبد المطلب نام جد
آن حضرت است و منصب سقایه زمزم بدست ایشان بود یسقون علی زمزم در حالی که آب میدادند مردم را بر زمزم فقال پس گفت آن حضرت انزعوا بنی عبد المطلب
بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب فلولا ان یغلبکم الناس علی سقایتکم پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع و ازدحام ایشان بران
از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما لنزعت معکم هر آینه میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل و شرف این فعل فناولوه دلوا فشرب منه پس دادند
آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید آن حضرت ازان آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا میکنند هم در محل خود
مذکور گردد ان شاء الله تعالی رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع گفت عایشه بیرون آمدیم ما
با آن حضرت در حجة الوداع فمنا من اهل بعمرة و منا من اهل بحج پس بعضی از ما کسی بود که احرام بست و تلبیه کرد بعمره و بعضی از ما کسی بود که احرام بست بحج و تلبیه کرد بحج فلما
قدمنا مکة پس هنگامی که قدوم آوردیم بمکه فقال پس گفت رسول الله پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم من اهل بعمرة ولم یهد فلیحلل کسی که اهلال کرد بعمره و هدی نفرستاد

پس باید که حلال شود و برآید از احرام یعنی احرام بندد بحج در ایام حج ومن احرم بعمرة واهدى فليهل بالحج مع العمرة وكسى كه احرام بست بعمره و هدى فرستاد پس باید که اهلال کند بحج با عمره ثم
لا يحل حتى يحل منهما بعد از آن حلال نشود تا آنكه حلال شود از هر دو وفي رواية فلا يحل حتى يحل بنحر هديه و در روايتي اينچنين آمده که پس حلال نشود تا آنكه حلال شود به نحر كردن هدى
خود و مهل بعمره این حکم دارد ومن اهل بحج فليتم حجه وكسيكه احرام بست بحج پس بايد كه تمام كند حج خود را قالت گفت عائشه فحضت پس حيض كردم من ولم اطف بالبيت وطواف نكردم
بخانه كعبه براى عمره ولا بين الصفا والمروة ونه طواف كردم ميان صفا و مروه مراد بطواف اينجا سعى است و بر سعى نيز اطلاق طواف آمده است فلم ازل حائضا پس هميشه بودم من
حائض حتى كان يوم عرفة تا آنكه شد روز عرفه ولم اهل الا بعمرة واحرام نه بسته بودم من مگر براى عمره فامرني النبي صلى الله عليه وسلم ان انقض راسي وامتشط پس امر كرد مرا آن حضرت
كه بگشايم سر خود را و شانه كنم يعنى برآيم از احرام و مباح گردانم آنچه حرام شده بود با احرام واهل بالحج واحرام بندم بعد از آن بحج واترك العمرة و ترك كنم عمره را ففعلت پس كردم من آنچه فرموده آن حضرت
حتى قضيت حجي تا آنكه تمام كردم حج خود را فبعث معي عبد الرحمن بن ابي بكر فرستاد با من برادر مرا كه عبد الرحمن بن ابى بكر باشد و اين عبد الرحمن برادر عائشه بود از يك مادر وامرني
ان اعتمر مكان عمرتي و امر كرد مرا كه عمره كنم در بدل عمره من كه فوت شده بود از من بسبب حيض و برآمده بودم از احرام آن من التنعيم احرام بندم اين عمره را از تنعيم كه جايى است
بيرون مكه بدو سه ميل نزديكترين زمين حل بحرم و در آنجا جائيست كه آنرا مسجد عائشه مى گويند يعنى جاى احرام بستن وى از آنجا و عوام الناس اين تنعيم را عمره گويند چون از براى عمره احرام
از آنجا مى بندند قالت گفت عائشه فطاف الذين كانوا اهلوا بالعمرة بالبيت پس طواف كردند آن كسانى كه احرام بسته بودند براى عمره بخانه كعبه وبين الصفا والمروة وسعى كردند
ميان صفا و مروه ثم حلوا پس تر حلال شدند و برآمدند از احرام ثم طافوا طوافا بعد ان رجعوا من منى بعد از آن طواف كردند بعد از آن كه باز گشتند و آمدند از منا روز نحر طواف زيارت
واما الذين جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا و اما آن كسانيكه جمع كردند حج و عمره را و قران كردند پس طواف نكردند مگر يك طواف روز نحر براى حج و عمره معا متفق عليه
وعن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالعمرة الى الحج تمتع كرد آن حضرت بعمره بسوى حج فساق معه الهدى من ذى الحليفة پس راند و برد
با خود هدى را از ذى الحليفه كه آن جاى احرام است وبدأ فاهل بالعمرة و آغاز كرد پس اهلال كرد بعمره ثم اهل بالحج پستر اهلال كرد بحج فتمتع الناس مع النبي پس تمتع كردند مردم با پيغمبر صلى الله
عليه وسلم بالعمرة الى الحج بعمره بسوى حج چنانكه صورت تمتع است فكان من الناس من اهدى ومنهم من لم يهد پس بود از مردم كسيكه هدى برد با خود و بعضى از ايشان كسى بود كه هدى
نبرد فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة قال للناس پس هنگاميكه قدوم آورد آن حضرت بمكه گفت مر مردم را من كان منكم اهدى فانه لا يحل من شئ حرم منه كسى كه
هست از شما كه اهدا كرده پس بدرستيكه وى حلال نشود از هيچ چيزى كه حرام شده از وى يعنى از احرام بر نيايد و هم بر آن حال كه بوده باشد حتى يقضي حجه تا آنكه بگذارد حج خود را ومن لم يكن منكم اهدى ۱۱
فليطف بالبيت وبالصفا والمروة وكسيكه نباشد از شما كه اهدى كرده پس بايد كه طواف كند بخانه كعبه و بصفا و مروه وليقصر و بايد كه قصر كند موى خود را ادنى اين است والا حلق افضل است
وليحلل و بايد كه حلال شود و آنچه از مناسك و اعمال عمره است بجا آرد و چنانكه در حديث جابر گذشت سخن در اينجا آنست كه از اين حديث معلوم ميشود كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم متمتع بود و صحيح
آنست كه آن حضرت قارن بود و تاويل اين حديث آنست كه مراد به تمتع معنى لغوى است كه انتفاع و التذاذ است و شك نيست كه اين معنى در قران موجود است از جهت اكتفا از دو نسك
بنسك واحد يا مراد آنست كه امر كرد اصحاب را بتمتع و اسناد تمتع بحضرت وى بطريق اسناد بسبب است چنانكه ميگويند بنا كرد پادشاه شهرى را زيرا كه چون بنا بامر او است گويا خود بنا كرده اما روايت
آنكه آن حضرت صلى الله عليه وسلم منفرد بود پس وجه آنست كه نخست احرام حج بست پس از آن نيت عمره كرد و قارن شد هر كه لفظ اول را شنيد خيال كرد كه تنها براى حج احرام بست و افراد كرد و اين
تاويلات بجهت تطبيق ميان روايات كرده اند و كلام درين مقام بسيار است در شرح سفر السعادت ذكر كرده شده است والله اعلم بالصواب بعد از آن حال متمتع را كه هدى نكرد بيان نمود كه
چون از احرام برآمد و طواف و سعى نمود و عمره تمام كرد ثم ليهل بالحج پستر بايد كه چون ايام حج برسد احرام بندد براى حج وليهد و بايد كه اهدا كند كه هدى كردن و اراقت دم نمودن واجب است مر
متمتع را براى شكر گذارى اين نعمت كه توفيق اداى هر دو نسك يافت فمن لم يجد هديا پس كسى نيابد هدى را فليصم ثلثة ايام في الحج پس بايد كه روزه دارد سه روز در حج هر سه روز كه باشد
و افضل آنست كه سابع و ثامن و تاسع باشد و بعضى گفته اند كه پيش از تاسع دارد وسبعة اذا رجع الى اهله و روزه دارد هفت روز وقتى كه برگردد بسوى خانه خود كه مجموع ده روز باشد در قرآن مجيد
مطلق رجوع واقع شده است زيرا كه فرموده وسبعة اذا رجعتم پس بعضى تفسير كرده اند آنرا برجوع باهل و بعضى بفراغ از اعمال حج و برآمدن از منا و رجوع بمكه بيضاوى گفته كه مذهب ابى حنيفه اين است و
طيبى نيز موافق آن گفته اما در هدايه گفته كه اذا رجع الى اهله و ظاهر اين حديث موید اين مذهب است و چون آن حضرت قدوم آورد بمكه و امر كرد اصحاب را بدانچه كرد فطاف حين قدم مكة
پس طواف كرد هنگاميكه رسيد بمكه واستلم الركن اول شئ و بوسه داد حجر اسود را نخست از هر چيز ثم خب ثلثة اطواف پستر رمل كرد و رمل كردن چنانكه گذشت در سه طواف كه آنرا اشواط
ميگويند كه يكبار گرد كعبه گشتن است ومشى اربعا و مشى كرد بطريق معتاد آهسته چهار مجموع هفت طواف و شوط شد كه آنرا طواف گويند فركع حين قضى طوافه بالبيت عند المقام
ركعتين پستر گذارد هنگاميكه تمام كرد طواف بيت را نزد مقام ابراهيم دو ركعت نماز را ثم سلم پستر سلام داد فانصرف پس برگشت از نماز فاتى الصفا پس آمد كوه صفا را فطاف بالصفا
والمروة سبعة اطواف پس طواف كرد بصفا و مروه هفت طواف مراد بطواف اينجا گشتن است ميان اين دو كوه هفت بار كه آنرا سعى بين الصفا والمروه گويند ثم لم يحل من شئ
حرم منه پستر حلال نشد آن حضرت از هيچ چيزى كه حرام شده از وى و از احرام نيز برنيامد زيرا كه قارن بود و اگر متمتع هم بود هدى با خود داشت حتى قضى حجه ونحر هديه يوم النحر تا آنكه
گزارد حج خود را و نحر كرد هدى خود را روز نحر وافاض و ريخت بسوى مكه يعنى از منى بمكه آمد فطاف بالبيت پس طواف كرد بخانه كعبه طواف زيارت ثم حل من كل شئ حرم منه پستر حلال
شد از هر چيزى كه حرام شده بود از وى حتى نسا و پيش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غير نسا و اينجا حج تمام شد و مطلق از احرام برآمد وفعل مثل ما فعل رسول الله و كرد مانند آنچه كرد

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من ساق الھدی من الناس کسیکہ سوق ہدی کرد از مردم متفق علیہ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ وسلم
ھذہ عمرۃ استمتعنا بھا این عمرہ است کہ منفعت گرفتیم با بدان فمن لم یکن عندہ الھدی فلیحل الحل کلہ پس کسیکہ نباشد نزد وی ہدی پس باید کہ حلال شود حلال شدنی ہمہ آن
العمرۃ قد دخلت فی الحج الی یوم القیمۃ زیرا کہ عمرہ بتحقیق در آمد در حج تا روز قیامت شرح این معنی گذشت رواہ مسلم وھذا الباب خال عن الفصل الثانی واین باب
تہی است از فصل ثانی الفصل الثالث عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد اللہ فی ناس معی روایت است از عطا گفت شنیدم جابر را در میان مردمی کہ شریک بودند
بمن در شنیدن قال گفت جابر اھللنا اصحاب محمد احرام بستیم ما کہ اصحاب محمدیم صلی اللہ علیہ وسلم بالحج خالصا وحدہ بحج سادہ وبی آمیزش عمرہ تنہا قال عطا قال جابر
گفت عطا کہ گفت جابر فقدم النبی پس قدوم آورد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صبح رابعۃ مضت من ذی الحجۃ در صبح شب چہارم کہ گذشتہ بود از ماہ ذی الحجہ فامرنا
ان نحل پس امر کرد آن حضرت ما را کہ حلال شویم قال گفت آن حضرت حلوا واصیبوا النساء از احرام برآئید و برسید زنان را قال عطاء ولم یعزم علیہم و واجب نگردانید بر ایشان
رسیدن بزنان ولکن احلھن لھم ولیکن حلال گردانید زنان را برای ایشان ومباح گردانید وطی ایشان را فقلنا لما لم یکن بیننا وبین عرفۃ الا خمس پس گفتیم ما کہ چون نباشد
میان ما و میان عرفہ مگر پنج شب امرنا ان نفضی الی نسائنا امر کرد ما را کہ برسیم بسوی زنان خود و مباشرت کنیم ایشان را فنأتی عرفۃ تقطر مذاکیرنا المنی پس بیائیم عرفہ را در حالی
کہ می چکانند آلتہای مردمی ما آب منی قطر چکیدن و چکانیدن و مذاکیر جمع ذکر است بغیر قیاس برخلاف قیاس قال گفت عطا یقول جابر بیدہ در حالیکہ اشارت میکند جابر بدست
از برای تمثیل چکانیدن مذاکیر منی را کانی انظر الی قولہ بیدہ یحرکھا عطا میگوید گویا کہ من نگاہ میکنم الآن بسوی اشارت جابر بدست خود کہ می جنبانید دست خود را از برای نمودن صورت
ذکر قال گفت جابر فقام النبی پس ایستاد و خطبہ خواند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فینا در میان ما فقال قد علمتم انی اتقاکم للہ بتحقیق دانستہ اید شما کہ بدرستی کہ من پرہیزگارترین شمایم
ولولا ھدیی لحللت کما تحلون واگر نمی بود ہدی من ہر آئینہ حلال میشدم من چنانچہ شما حلال میشوید ولو استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق الھدی واگر پیش میدانستم
از کار خود چیزی را کہ پس دانستم یعنی اگر میدانستم کہ برآمدن از احرام اینچنین بر شما شاق خواہد آمد نمی راندم ہدی را ومن نیز از احرام می برآمدم فحلوا پس حلال شوید و برآئید از احرام کہ حکم الٰہی عز
شانہ چنین است فحللنا وسمعنا واطعنا پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آن حضرت را بسمع رضا و اطاعت و فرمان برداری کردیم قال عطاء قال جابر گفت عطا کہ گفت جابر
فقدم علی رضی اللہ عنہ من سعایتہ پس قدوم آورد امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ از یمن کہ برای گرفتن صدقات رفتہ بود سعی و سعایت خراج و باج ساعی باج ستان فقال بم
اھللت پس گفت آن حضرت علی را بچہ چیز و بچہ نوع احرام بستی تو قال بما اھل بہ النبی گفت علی رضی اللہ عنہ احرام بستم بچیزی و نوعی کہ احرام بست بآن پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم فقال رسول اللہ پس گفت مر علی را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاھد وامکث حراما پس ہدی کن یعنی بران ہدی با خود و درنگ کن و بایست در حالی کہ
محرمی چنانچہ من کردہ ام قال واھدی لہ علی ھدیا گفت جابر پس گرفت ہدی برای خود علی رضی اللہ عنہ فقال سراقۃ بن مالک بن جعشم پس گفت سراقہ یا رسول اللہ
العامنا ھذا ام لابد آیا برای امسال ما است این حکم یا برای ہمیشہ است قال لابد گفت آن حضرت برای ہمیشہ است چنانکہ در فصل اول گذشت رواہ مسلم وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا انہا قالت قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاربع مضین من ذی الحجۃ گفت عائشہ قدوم آورد آن حضرت یعنی بمکہ مکرمہ چہار شب
گذشتہ بود از ذی الحجہ او خمس یا پنج شب فدخل علی وھو غضبان پس در آمد آن حضرت بر من و حال آنکہ وی خشمناک است فقلت من اغضبک پس گفتم من کہ در
غضب آورد ترا یا رسول اللہ ادخلہ اللہ النار در آرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ قال گفت آن حضرت اوما شعرت انی امرت الناس بامر آیا نمی دانی و خبر
نداری کہ من امر کردم مردم را بامری فاذا ھم یترددون پس ناگاہ مردم تردد و توقف میکنند در امتثال آن ولو انی استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت
الھدی معی واگر میبود کہ پیش میدانستم من از کار خود چیزی را کہ پس دانستم نمی آوردم و نمی راندم ہدی را ہمراہ خود حتی اشتریہ تا آنکہ میخریدم ہدی را اکنون بعد از احرام
ثم احل کما حلوا باز حلال میشدم چنانکہ حلال شدند مردم رواہ مسلم باب دخول مکۃ والطواف ذکر کردہ درین باب کیفیت دخول مکہ کہ از کدام سو در آید و از کدام جانب بدر
رود و چہ وقت در آید و ذکر کردہ کیفیت طواف را و آنچہ لازم است او را از استلام حجر و جز آن و مکہ بمعنی ہلاک و نقصان کردن است پس این بلد شریف را از جہت مکہ میگویند کہ وی ہلاک میکند
فانی میگرداند گناہان را و ہلاک میکند مر کسی را کہ ظلم کند و الحاد ورزد در آن و مکہ بتیز می گویند و بکہ بمعنی کوفتن است از جہت کوفتن وی اعناق جباران را یا از جہت ازدحام خلائق نزد وی کہ موجب
دق اعناق است یا از جہت آنکہ وی میکوبد مردان آدمی شکند قوت و تیزی ایشان را بریاضت و مجاہدت و طواف گشتن گرد چیزی اکنون غالب آمدہ و اسم شدہ گشتن گرد کعبہ زادہا اللہ
تعظیما وتشریفا الفصل الاول عن نافع قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکۃ الا بات بذی طوی گفت نافع کہ ابن عمر بود کہ قدوم نمی آورد مکہ را مگر آنکہ شب میکرد بذی طوی بفتح
طای مہملہ و بضم و کسر نیز آمدہ و فتح اصح وافصح واشہر است بتنوین و بی تنوین نام موضعی قریب مکہ داخل حرم در طرف راہ عمرہ حتی یصبح ویغتسل ویصلی تا آنکہ صبح میکرد ابن عمر و غسل می
کرد و نماز میگذارد و ظاہر آنست کہ مراد نماز نفل است برای در آمدن این مقام شریف فیدخل مکۃ نہارا پس در می آمد مکہ را روزانہ واذا نفر منہا مر بذی طوی وبات بہا
حتی یصبح ویذکر ان النبی و ذکر میکرد ابن عمر کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کان یفعل ذلک بود کہ میکرد آنرا کہ ابن عمر کرد از شب بودن بذی طوی و اغتسال و صلوٰۃ و درین حدیث استحباب
آنست کہ در روز است تا بہ بینید کعبہ را و عاکند و الآن عادت جاری شدہ بدر آمدن وقت سحر مر کسانی را کہ می آیند از جدہ و سنت موافق اول است و اگرچہ جلوۂ جمال سحر ذوقی و حالی دیگر
می بخشد ولیکن ظہور سلطان عزت و ابہت و جلالت بیت اللہ زادہا اللہ تعظیما و تشریفا در وقت چاشت اظہر و ابہر است عرف ذالک بالذوق والحمد للہ متفق علیہ وعن عائشۃ

رضی الله عنها قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم لما جاء مکة دخلها من اعلاها گفت عائشه که آن حضرت هنگامیکه می آمد مکه را در می آمد او را از بالای او که همان جانب ذی طوی است
و معلا که مقبره مکه است همان جانب است و معلا بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف لام است و عامه معلا میگویند بضم میم و تشدید لام وخرج من اسفلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر است
متفق علیه وعن عروة بن الزبیر عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و ثقات ایشانست و خواهرزادهٔ عائشه صدیقه است و پسر اسما بنت ابی بکر روایت میکند از عائشه که گفت قد حج النبی
تحقیق حج کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبرتنی عائشة ان اول شئ بدأ به حین قدم مکة انه توضأ ثم طاف بالبیت پس خبر داد مرا عائشه که نخست چیزی که آغاز کرد آن
حضرت بدان چیز در وقتی که قدوم آورد مکه را این بود که آن حضرت وضو کرد پس طواف کرد بخانه کعبه و این طواف را طواف قدوم گویند ثم لم تکن عمرة پس نبود عمره ثم حج ابوبکر پس حج کرد ابوبکر
وکان اول شئ بدأ به الطواف بالبیت ثم لم تکن عمرة ثم عمر ثم عثمان مثل ذلک یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم و این خلفای ثلثه رضی الله عنهم بمکه آمدند نخست کاری که
کردند طواف کردند و هیچ عمره بجا نیاوردند و در بعضی روایات ثم لم یکن غیره یعنی نبود غیر طواف و بعضی گفته اند که این تصحیف است ولیکن معنی صحیح است پوشیده نماند که در احادیث سابق معلوم
شد که آن حضرت و صحابه بعد از قدوم بمکه عمره کردند ولیکن هر که سوق هدی کرده بود بر احرام باقی ماند و هر که سوق نکرده بود از احرام برآمد مگر آنکه مراد نفی عمره فسخ حج بعمره و برآمدن از احرام است
و عروه این کلام برد بر کسی گفت که زعم کرد که آن حضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آن حضرت بر قران خود باقی ماند مگر آنکسی که سوق هدی نکرد او را فرمود که از احرام برآید و فسخ حج بعمره کند و
بعد از عمره احرام دیگر برای حج بندد متفق علیه وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طاف فی الحج او العمرة اول ما یقدم بود آن حضرت که چون
طواف میکرد در حج یا در عمره در اول قدوم آوردن سعی ثلثة اطواف سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط مراد رمل است که بیان آن گذشت ومشی اربعة و میرفت بروش معتاد در چهار
شوط طواف که عبارتست از هفت بار گشتن گرد خانه کعبه و هر یک گشتن را شوط گویند بمعنی تک و در رسایل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که جماعه از فقها
اطلاق این لفظ را مکروه داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت است چنانچه در کراهت
اطلاق یثرب بر مدینه طیبه گفته اند ثم سجد سجدتین پس سجده میگذارد بعد از طواف دو رکعت ثم یطوف بین الصفا والمروة پس طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان صفا و مروه پس
رمل در طوافی می بود که بعد از وی سعی است متفق علیه وعنه قال رمل رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابن عمر است که گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من الحجر
الی الحجر ثلثا از حجر اسود تا حجر اسود سه بار ومشی اربعا و مشی کرد چهار بار وکان یسعی ببطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروة و بود آن حضرت که سعی میکرد در مغاک
جای سیلان آب چون طواف میکرد میان صفا و مروه بیان این در حدیث جابر گذشت رواه مسلم وعن جابر رض قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم
مکة اتی الحجر فاستلمه هنگامیکه قدوم آورد آن حضرت مکه را آمد حجر اسود را یعنی ابتدای طواف از حجر اسود کرد ثم مشی علی یمینه پس مشی کرد بر دست راست خود از برای طواف
فرمل ثلثا ومشی اربعا پس رمل کرد در سه طوف و مشی کرد در چهار رواه مسلم وعن الزبیر بن عربی تابعی است روایت میکند از ابن عمر و غیر وی روایت است از وی یک حدیث
در استلام حجر قال سأل رجل عن ابن عمر عن استلام الحجر گفت سوال کرد مردی از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود فقال پس گفت ابن عمر رأیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یستلمه ویقبله استلام میکرد او را و بوسه میداد او را و از اینجا معلوم شد که استلام شامل لمس باشد و تقبیل بدهان هر دو را است و گویا مراد باستلام اینجا لمس
بید است بقرینه مقابلت بتقبیل رواه البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت الا الرکنین الیمانیین گفت
ابن عمر ندیدم من آن حضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه مگر دو رکن یمانی را که حجر اسود است و رکن یمانی که محاذی او ست رکن یمانی نام همین رکن است ولیکن اینجا هر دو رکن را یمانی
خواند بطریق تغلیب و بیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی و هر دو را شامیان میگویند و دو رکن یمانی افضل است باعتبار بقای ایشان بر اصل بنای خلیل علیه السلام
ازین جهة تخصیص کرده شده اند باستلام و رکن اسود افضل است بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل کرده میشود و در رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند و از حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم تقبیل رکن یمانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام است ذکر کرده ایم آنرا در شرح سفر السعادت و تصحیح لفظ یمانی در شرح کرده شده است متفق
علیه وعن ابن عباس رض قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی بعیر گفت ابن عباس طواف کرد آن حضرت در حجة الوداع بر شتر یستلم الرکن
بمحجن در حالی که استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست وی بود با آن چوب اشارت بحجر میکرد و چوب را بوسه میداد و محجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم چوب سرکج مانند چوگان متفق
علیه وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبیت علی بعیر و هم از ابن عباس است که آن حضرت طواف کرد بخانه بر شتر کلما اتی علی الرکن اشار الیه بشیء
فی یده هر گاه که می آمد و میرسید بر حجر اسود اشارت میکرد بسوی وی بچیزی یعنی بچوبی که در دست مبارک وی بود وکبر و تکبیر می برآورد و در بیحدیث بوسه دادن آن چیز مذکور نیست
رواه البخاری وعن ابی الطفیل صحابی است آخر الصحابة موتا و از خواص یاران و تابعان امیر المومنین علی بود رضی الله عنهما قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت ویستلم الرکن بمحجن معه ویقبل المحجن طواف میکرد بخانه و استلام میکرد رکن را بمحجن که با او بود و بوسه میداد محجن را و درین حدیث استلام رکن
است بچوب و تقبیل آن و در حدیث سابق اشارت بمحجن بود و محمل آنکه هر چه استطاعت دارد بکند بوسه یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب و مانند آن رواه مسلم وعن عائشة
رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله گفت عائشه بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا نذکر الا الحج در حالی که ذکر نمیکردیم در تلبیه مگر حج را فلما کنا
بسرف طمثت پس هنگامی که بودیم بسرف حیض کردم من و سرف بفتح سین و کسر را و فا و آخر نام موضعی است میان مکه و مدینه نزدیک بمکه و در آنجا مرقد ام المؤمنین میمونه است رضی الله عنها و نکاح وی نیز همانجا شده

عنها و زفاف و موت وی هم درین موضع اتفاق افتاده بود فدخل النبي صلى الله عليه وسلم وانا ابكى پس درآمد آن حضرت و حال آنکه من گریه میکنم از وقوع حیض که مبادا مانع
شود از گزاردن حج فقال لعلك نفست بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شاید که تو حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت نفست بلفظ مجهول می گویند قلت نعم گفتم
آری قال فان ذلك شيء كتبه الله على بنات آدم گفت آن حضرت اندیشه مکن زیرا که حیض چیزیست که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدای تعالی آن را بر دختران
آدم بی واسطه و در بعضی روایات آمده است که ابتدای آن از نساء بنی اسرائیل است و کلام در وی در باب حیض گذشت فاقضي ما يقضي الحاج پس بکن ای عایشه چیزی که می کنند
حاجیان غير ان لا تطوفي بالبيت حتى تطهري جز آنکه طواف مکنی بخانه تا آنکه پاک شوی متفق عليه وعن ابي هريرة رض قال بعثني ابو بكر رضي الله عنه
في الحجة التي امره النبي صلى الله عليه وسلم عليها گفت ابوهریره فرستاد مرا ابوبکر در حجی که امیر گردانیده بود او را آن حضرت برای حجه یعنی بر اهل حجه قبل حجة الوداع پیش
از حجة الوداع که آن حضرت بنفس شریف خود گزاردند اتفاقا معلوم شد که چون حج فرض شد آن حضرت بجهت اشتغال بغزوات نتوانست رفت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حاج ساخت
يوم النحر في رهط فرستاد مرا ابوبکر روز نحر میان گروهی که امره ان يؤذن في الناس امر کرد ابوبکر آن گروه را که اذان گویند و اعلام کنند در مردم احتمال دارد که ضمیر به ابی
هريرة رود الا لا يحج بعد العام مشرك آگاه باشید که حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرک حج کردن مخصوص مسلمانان باشد ولا يطوفن بالبيت عريان و باید که طواف نکند
بخانه کعبه هیچ برهنه و این عادت اهل جاهلیت بود که برهنه طواف میکردند و میگفتند عبادت نکنیم خدا را در جامهای که گناه میکنیم دران متفق عليه

## الفصل الثاني

عن المهاجر المكي قال سئل جابر عن الرجل يرى البيت يرفع يديه گفت مهاجر که از تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که می بیند بیت را بر میدارد هر دو دست خود را
فقال قد حججنا مع النبي گفت جابر بتحقیق حج کردیم با پیغمبر صلى الله عليه وسلم فلم نكن نفعله پس نبودیم که بکنیم آن را و بنا برین روایت است یعنی نبود آن حضرت که میکرد
آن را که مذهب ائمه ثلثه این است و امام احمد گفته دستها بردارد و دعا کند و در شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی رسایل
که در مذهب حنفی است ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد دعا کند ولا بد رفع یدین از سنن دعا است والله اعلم رواه الترمذي وابو داود وعن ابي هريرة قال
اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل مكة روی آورد آن حضرت پس در آمد مکه را فاقبل الى الحجر پس روی آورد سوی حجر اسود فاستلمه پس استلام کرد حجر را
ثم طاف بالبيت پس طواف کرد بخانه ثم اتى الصفا پس آمد بجبل صفا فعلاه پس بالا بر آمد او را حتى ينظر الى البيت تا آنکه نظر میکرد بخانه فرفع يديه پس برداشت هر دو
دست را فجعل يذكر الله ما شاء ويدعو پس گشت که ذکر میکند خدای تعالی را که میخواهد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود که بنظر بسوی خانه دست بر میداشت و دعا می کرد
مگر مراد از حدیث سابق در غیر این حالت که صعود صفا است باشد والله اعلم رواه ابو داود وعن ابن عباس رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف حول البيت
مثل الصلوة طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب الا انكم تتكلمون فيه پس فرق این است که شما سخن میکنید دران و سخن کردن مبطل نیست آن را چنانکه نماز را و درین عبارت
ایمای است که اگر سخن نکند بهتر است فمن تكلم فيه فلا يتكلمن الا بخير پس کسیکه سخن کند در طواف پس باید که تکلم نکند مگر به نیکی یعنی سخن نیک کند اگر چه از جنس کلام ناس باشد و ازین
حدیث استدلال کرده شده است بر اشتراط طهارت در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذهب ائمه همین است ولیکن پوشیده نماند که حقیقت تشبیه من كل الوجوه مراد نیست زیرا که طهارت
ثوب و استقبال قبله و قراءت و سایر ارکان معتبر نیست ولیکن طهارت افضل است نزد ما و اتفاق دارند بران که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که برای غربا طواف افضل
است که غنیمت است و جای دیگر نخواهند یافت رواه الترمذي والنسائي والدارمي وذكر الترمذي جماعة وقفوه على ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جماعه را
از رواة که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است ولیکن ظاهر آنست که این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود والله اعلم وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة فرود آمده است حجر اسود از بهشت وهو اشد بياضا من اللبن و وی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شیر فسودته خطايا
بني آدم پس سیاه گردانیده است او را گناهان اولاد آدم و رسیدن دستهای ایشان رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح و گفته اند که درین حدیث امتحان
ایمان مراد است اگر کامل الایمان است قبول میکند آن را بی تردد و بی تاویل و ضعیف الایمان متردد میگردد و کافر منکر میشود و لعمری در حدیث چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع که حکم باستحاله
آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاهر نمایند و قول اهل زیغ که ماد استنام بنصوص که بهشت و آنچه در اوست از جواهر مباین و مخالف است بحقیقت چیزها که مخلوق اند درین دار
فانیه در خواص و لوازم و در زوال و فنا و احاطه آفات بدان و با این حجر خود آفات برسید تا آنکه از دست قرامطه و ملاحده شکست که هنوز اثر آن در وی باقی است و جوابش آنست که تواند که بعد
از نزول در دار دنیا آن احوال متغیر و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده از گرسنگی و تشنگی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد بودن او از جنت جهت وجود یمن و برکت و شرف و کرامت است
او یا چیزیست که از بهشت آمده است و سفید بودن او و سیاه گشتن او بگناهان آدمیان تنبیه است مر آدمیان را که عبرت گیرند که گناهان در جماد تاثیر میکنند چه دلهای ایشان و این همه تردد و
شک و تاویل از ظلمت باطن و حیله نفس است و راه راست آنست که بظاهر آن ایمان بیارند و حقیقت آن را بعلم الهی تفویض نمایند و گویند که ان الله على كل شيء قدير و در شرح زیاده برین تبیین
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و بالله التوفيق فائده مشهور شده میان مردم که باقی مانده است در حجر اسود سفیدی چونکه آن سفیدی میرود می آید قیامت یا نزدیک
میشود قیامت و فقیر حقیر درین متحیر بود که این را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ مکه فاسی که تصنیف کرده گفته که این چیز ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید دیده صغیر مشرق و بود در حلت
این چیز در سنه هفتصد و هفتاد و نه و فقیه سلیمان عسقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جا سفیدی و بعد از آن دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در هفتصد و هشت بود

واللہ اعلم وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فی الحجر وہم از ابن عباس است که گفت آن حضرت در شان حجر اسود واللہ لیبعثنہ اللہ یوم القیمۃ هر آینه بر انگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت له عینان یبصر بهما در حالی که مراو را دو چشم است که می بیند بآن یشهد علی من استلمه بحق گواهی میدهد و رقیب و حافظ می گردد

برکسیکه استلام کرده است او را بحق یعنی بایمان و صدق و یقین حسبة للہ گواهی میدهد بحق و راستی و این حدیث نیز محمول است بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر است بر ایجاد بصر و نطق

در جمادات و تاویل میکنند آن کسانی که در دل ایشان زیغ و تفلسف است و میگویند که این کنایت است از تحقق ثواب مستلم و عدم ضیاع اجر و سعی او و عجب است از بیضاوی که می گوید

غالب بر ظن آنست که مراد همین است اگرچه ممتنع نیست حمل او بر ظاهر و هیچ عجب نیست از بیضاوی زیرا که وی مجبول است نیز بر تفلسف و تاویل در تفسیر قرآن و شرح احادیث تجاوز اللہ عنه

رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابن عمر قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول ان الرکن والمقام یاقوتتان من یاقوت الجنة گفت

ابن عمر رضی اللہ عنهما شنیدم آن حضرت را که میگفت بدرستیکه رکن یعنی حجر اسود و مقام یعنی مقام ابراهیم و آن سنگی است که دران اثر پایهای او است علیه السلام هر دو یاقوت اند از جنس

یاقوت بهشت و یاقوت نام جوهری مشهور است طمس اللہ نورهما محو و ناپدید کرده است خدای تعالی نور این هر دو را ولو لم یطمس نورهما لاضاءا ما بین المشرق والمغرب

واگر ناپدید نمیکرد نور این هر دو را هر آینه روشن میشد هرچه میان مشرق و مغرب است یعنی تمام دنیا و گویا حکمت در طمس نور آنست تا ایمان بغیب باشد امتحان ایمان درین صورت

رواه الترمذی وامام احمد حنبل در مسند خود وابن حبان در صحیح خود نیز روایت کرده اند وعن عبید بن عمیر هر دو لفظ مصغر است از کبار تابعین و ثقه است و در زمان نبوت

ولادت یافته بعضی گفته اند آن حضرت را دیده واللہ اعلم روایت میکند ان ابن عمر کان یزاحم علی الرکنین که ابن عمر بود که انبوهی میکرد بر هر دو رکن رکن اسود و رکن یمانی زحاما

ما رایت احدا من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یزاحم علیه انبوهی کردنی که ندیدم من هیچ یکی از یاران آن حضرت را که انبوهی میکرد بر هر یکی ازین دو رکن

قال ان افعل فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم گفت ابن عمر اگر میکنم انبوهی منکر نشوید بر من که حجت دارم بران زیرا که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیه

وسلم یقول میگفت ان مسحهما کفارة للخطایا بدرستیکه مالیدن این دو رکن بدست پوشنده است مر گناهها را وسمعته یقول و شنیدم آن حضرت را که میگفت من

طاف بهذا البیت اسبوعا کسیکه بگردد گرد این خانه بهفت طوف فاحصاه پس محافظت کند بر رعایت واجبات و سنن و آداب آن کان کعتق رقبة باشد ثواب آن مانند ثواب

آزاد کردن بنده وسمعته یقول و شنیدم آن حضرت را که میگفت لا یضع قدما ولا یرفع اخری ننهد کسی قدمی در طواف و برنمیدارد بار دیگر الا حط اللہ عنه بها خطیئة

مگر آنکه فرود می آرد و کم میکند خدای تعالی از آن کس بسبب آن قدم نهادن و برداشتن گناهان او را وکتب له بها حسنة و می نویسد برای وی نیکی را یعنی در هر قدم گناهی کم

میکند و حسنه می نویسد رواه الترمذی وعن عبد اللہ بن السائب صحابیست اهل مکه قرأت از وی دارند و مجاهد بر وی خوانده قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم

پیغمبر خدا را صلی اللہ علیه وسلم یقول ما بین الرکنین میگفت آن حضرت میان رکن یمانی و رکن اسود این دعا را ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا

عذاب النار گفته اند که صحیح نشده از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم دعای در طواف مگر این دعا و دعاهای دیگر که میخوانند از صحابه و تابعین و سلف کرام آمده واللہ اعلم رواه ابوداود

وعن صفیة بنت شیبة بعضی گفته اند که وی آن حضرت را دیده و بعضی گفته اند ندیده و ابن حبان او را در تابعین از کتاب ثقات نوشته و وی صفیه بنت شیبه بن عثمان بن

ابی طلحه حجبی است که کلید خانه کعبه در دست ایشان بود قالت اخبرتنی گفت صفیه خبر داد مرا بنت ابی تجراة بضم فوقانیه و سکون جیم و فتح را پیش از الف و در بعضی نسخ بهمزه قالت

دخلت مع نسوة من قریش دار ال ابی حسین گفت بنت ابی تجراة در آمدم با زنانی چند از قریش سرای ال ابی حسین را ننظر الی رسول اللہ در حالی که نگاه میکنیم بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ

علیه وسلم وهو یسعی بین الصفا والمروة و آن حضرت میدوید میان صفا و مروه فرایت یسعی وان مئزره لیدور من شدة السعی پس دیدم من او را که سعی میکرده بتحقیق

میزر آن حضرت هر آینه میکرد دید از سختی دویدن میزر بکسر میم و سکون تحتانیه بمعنی ازار آید که زیر می بندند و بمعنی لحاف و ملحفه بکسر میم بمعنی لباس که بالای همه لباسها باشد نیز می آید و اینجا این مراد است

وسمعته یقول و شنیدم آن حضرت را که می گفت اسعوا فان اللہ کتب علیکم السعی سعی کنید زیرا که حق تعالی نوشته است و واجب گردانیده است بر شما سعی را و سعی فرض است

نزد مالک و شافعی و احمد و نزد ما واجب است و بعضی تطوع گفته اند بظاهر کریمه فلا جناح علیه ان یطوف بهما رواه فی شرح السنة ورواه احمد مع اختلاف روایت کرده است

این حدیث را در شرح السنة باین لفظ که گذشت و روایت کرده آنرا احمد باختلاف در لفظ وعن قدامة بضم قاف و تخفیف دال مهمله بن عبد اللہ بن عمار صحابیست قدیم الاسلام

ساکن شد مکه را و هجرت نکرد قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یسعی بین الصفا والمروة علی بعیر گفت دیدم آن حضرت را که سعی میکرد میان صفا و مروه

بر شتری سوار لا ضرب ولا طرد نه زدن بود و نه راندن و دور کردن مردم را چنانکه پیش ملوک و امرا می کنند ولا الیک الیک و نبود یکسو شو یکسو شو رواه فی شرح السنة و

عن یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله بن امیة بضم همزه و فتح میم و تشدید یا صحابیست خلیفه قریش اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را عامل عمر ابن الخطاب

بود بر نجران قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم طاف بالبیت مضطبعا گفت که پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبه در حالی که مضطبع است و اضطباع ردا از زیر بغل راست

بر کتف چپ انداختن ببرد اخضر بجامه سبز رواه ابوداود وابن ماجة والدارمی وعن ابن عباس رض ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم واصحابه اعتمروا

من الجعرانة روایت است از ابن عباس که آن حضرت و اصحاب وی عمره کردند از جعرانه که نام موضعی است چنانکه در میان عمره های آن حضرت سابقا معلوم شد فرملوا بالبیت ثلثا

پس رمل کردند بطواف بیت در سه شوط وجعلوا اردیتهم تحت اباطهم و گردانیدند رداهای خود را زیر بغلهای خود ثم قذفوها علی عواتقهم الیسری پس انداختند رداها را بر دوشهای

چپ خود که معنی اضطباع است مشهور آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از جعرانه شبا شب بمکه آمده و هیچکس را خبر نکرد و ظاهر صحابه را و قات دیگر کرده باشند آنرا روایت میکند والله اعلم
رواه ابوداود **الفصل الثالث** عن ابن عمر قال ما ترکت استلام هذین الرکنین الیمانی والحجر فی شدة ولا رخاء گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترک
نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یمانی و حجر اسود است در سختی و نرمی یعنی در ازدحام و خلوت منذ رأیت رسول الله از آن باز که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یستلمهما
که بوسه میداد آن دو رکن را متفق علیه وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را ایچنین آمده است که قال نافع رأیت ابن عمر یستلم الحجر بیده گفت نافع دیدم
ابن عمر را بوسه میداد حجر اسود را بدست خود ثم قبل یده پستر بوسید دست خود را وقال ما ترکته منذ رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعله و گفت
ابن عمر ترک نکردم این را از آن باز که دیدم آن حضرت را که میکرد این را وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی
اشتکی گفت ام سلمه گله کردم بسوی آن حضرت که من بیماری دارم یعنی پیاده طواف نمی توانم کرد شکوا و شکایت بمعنی گله کردن و بمعنی بیمار شدن نیز می آید و این نیز راجع بمعنی
اول است گویا عضو وی گله میکند از حال خود فقال طوفی من وراء الناس وانت راکبة پس گفت آن حضرت طواف کن از پس مردمان و حال آنکه تو سوار باشی فطفت
ورسول الله پس طواف کردم من و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی الی جنب البیت نماز میکند در پهلوی خانه کعبه یقرأ بالطور وکتاب مسطور
در حالیکه میخواند سوره والطور وکتاب مسطور را متفق علیه وعن عابس بعین مهمله و کسر موحده در آخر سین مهمله بن ربیعة بعضی او را از صحابه شمرده اند و بعضی از
تابعین ذکر کرده اند و اکثر بر این اند قال رأیت عمر یقبل الحجر و یقول گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه را که بوسه میداد حجر اسود را و میگفت انی لاعلم انک حجر ما
تنفع ولا تضر بدرستیکه من هر آینه میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا سود نمیکنی و زیان نمیرسانی ولولا انی رأیت رسول الله و اگر نمیبودم که من دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقبلک بوسه میداد ما قبلتک بوسه نمیدادم ترا می گویند که عمر این قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب العهد باسلام در فتنه نیفتند بعبادت وی و
آورده اند که چون عمر رضی الله عنه این سخن گفت علی رضی گفت باز مان از این سخن یا امیر المؤمنین که وی نفع و زیان میکند باذن خدای عز و جل متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله
عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال وکل به سبعون ملکا یعنی الرکن الیمانی روایت میکند ابوهریره که گفت آن حضرت که موکل گردانیده شده اند بوی یعنی برکن
یمانی هفتاد فرشته فمن قال پس کسیکه بگوید اللهم انی اسألک العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار قالوا آمین میگویند آن هفتاد فرشته آمین هرگاه رکن یمانی را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت شد بلکه زیاده بر آن و تواند که این خصلت و خصوصیت مخصوص برکن یمانی
بود و رکن اسود را فضایل دیگر باشد اجل و اعظم و افزون از آن رواه ابن ماجه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من طاف بالبیت سبعا ولا یتکلم الا کسیکه
طواف کند بخانه کعبه و سخن نکند مگر بسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله محیت عنه عشر سیئات محو کرده میشود از وی
ده بدی وکتب له عشر حسنات و نوشته شود برای وی ده نیکی ورفع له عشر درجات و بلند گردانیده شود برای وی ده پایه ومن طاف فتکلم و کسیکه طواف کند پس
سخن کند یعنی با آن کلمات مذکوره و مکرر آورد من طاف را تا حکمی دیگر بوی منوط و مربوط گرداند وهو فی تلک الحال و حال آنکه وی در آن حال است و در بعضی نسخ فی تلک الحالة
خاض فی الرحمة برجلیه می در آید در رحمت بدو پای خود کخائض الماء برجلیه همچو آینده آب بدو پای خود ایچنین تقریر کرده طیبی معنی این حدیث را و گفته بعضی عصمهم الله
که در خاطر غبار خلجان میکند که معنی این حدیث آن باشد که اگرچه تکلم بکلام ناس کند نه بآنچه ذکر کرده شده از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر مقابل قول او ولا یتکلم الا بسبحان الله الخ با وجود آن او را ثواب است
که میباشد خائض در دریای رحمت بدو پای خود و اسفل بدن خویش از جهت بودن او عامل و عابد باسفل و نمی رسد رحمت تا اعلای او از جهت بودن او متکلم بغیر ذکر خدا و چون تکلم نکند بغیر ذکر خدا
کند مستغرق میگردد در دریای رحمت از پا تا سر و از اسفل تا اعلا والله اعلم فافهم وبالله التوفیق رواه ابن ماجه **باب الوقوف بعرفة** بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکن حج است
و رکن عظیم است چنانکه وارد شده است که الحج عرفة عرفه اسم مکانی مخصوص است و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و اما عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط و شاید که جمع باعتبار
نواحی و اطراف و تعدد محال وقوف است و وجه تسمیه بعرفات بجهت تعارف آدم و حوا است درین مکان بعد از هبوط چنانکه مشهور است یا از جهت آنست که جبریل تعلیم میکرد درین مکان
ابراهیم خلیل را مناسک حج و میگفت عرفت شناختی ابراهیم میگفت عرفت شناختم یا از جهت آنکه این مکانی معظم و مشهور است گویا معروف است پیش از تعریف و بعضی گفته اند که از جهت
تعرف عباد در وی بسوی خدا بعبادات و ادعیه و این معنی اگرچه مشترک است میان وی و امکنه دیگر ولیکن این مکان عظیم‌ترین مکانها است که موازی و معادل نیست او را هیچ مکانی از
امکنه ارضیه پس تسمیه کرده شد بدان کذا قیل و برین وجوه مشتق از معرفت است و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف است بفتح عین و سکون را و اکثر استعمال کرده میشود آن در بوی خوش
و چون در منی بوهای بد بجهت کشتن ذبایح پیدا می گردد در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از آن روایح و وقوف بعرفه عبارتست از ایستادن در آن وادی اگرچه ساعتی باشد
و اگرچه در خواب باشد یکساعت که درین موضع است و حاجی شد بعد از آن طواف است چنانکه گذشت **الفصل الاول** عن محمد بن ابی بکر الثقفی که تابعی ثقه است انه سأل
انس بن مالک روایت میکند که وی پرسید انس را وهما غادیان من منی الی عرفة و حال آنکه آن هر دو میرفتند وقت بامداد از منی بعرفه کیف کنتم تصنعون فی هذا الیوم مع
رسول الله پرسید چگونه بودید شما و چه کار میکردید و چه ذکر میکردید درین روز عرفه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه بود که تلبیه میکرد
از ما هر که تلبیه کننده بود پس انکار کرده نمیشد بر آن ویکبر المکبر منا فلا ینکر علیه و تکبیر میگفت هر که تکبیر گوینده بود پس انکار کرده نمیشد بوی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند

روا است ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت است وسنت آنست که تلبیه گویند وتکبیر روز عرفه مر غیر حاج راست نیست سنت آنست که تا رمی جمرة العقبة تلبیه میکرده باشند واما تکبیر سنت است
در پس نمازها حاج وغیر حاج را متفق علیه وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحرت ههنا روایت است از جابر که گفت آن حضرت که نحر کردم من
اینجا اشارت بموضعی معین میکند از منا که آن حضرت درآنجا نحر کرده ووالآن نیز آن موضع معلوم ومعروف است که آنرا منحر النبی نامند وتبرکا درآنجا عمارتی کرده اند ومنی کلها
منحر ومنا همه محل نحر است در هر موضعی از منی که نحر کنند جایز است فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید شما در منزلها وجایهای رخت خود این را در منی گفت ودر عرفات گفت و
وقفت ههنا وعرفة کلها موقف ووقوف کردم من اینجا وعرفات همه محل وقوف است ودر مزدلفه که او را جمع نیز گویند بفتح جیم بجهت اجتماع آدم وحوا در وی واز دلاف نیز
بمعنی قرب واجتماع است گفت ووقفت ههنا وجمع کلها موقف ووقوف کردم من اینجا وجمع همه موقف است وشک نیست که مکان آن حضرت افضل واشرف خواهد بود
اما جواز شامل است همه را رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من یوم اکثر من ان یعتق الله فیه عبدا
من النار من یوم عرفة گفت آن حضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روزی از آزاد کردن خدای تعالی در آن روز بنده را از آتش دوزخ از روز عرفه وانه لیدنو وبدرستیکه وی تعالی
نزدیک میشود برحمت ومغفرت ثم یباهی بهم الملائکة پس مفاخرت مینماید ونازش میکند ببندگان که حاضر اند در آن موقف ملائکه را فیقول ما اراد هؤلاء پس میگوید
بملائکه چه میخواهند این بندگان من بلفظ استفهام تعجب تا ملائکه اعتراف کنند بفضل بنی آدم وپشیمان شوند از طعنی که در ایشان میکردند رواه مسلم الفصل الثانی عن عمرو بن
عبد الله بن صفوان تابعی قرشی است ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات عن خال له یقال له یزید بن شیبان روایت میکند عبد الله از خالی که مر او راست گفته میشود او را یزید
بن شیبان صحابیست قال کنا فی موقف لنا بعرفة گفت یزید بن شیبان بودیم ما در موقفی که بود ما را در عرفه در قدیم الزمان در عهد جاهلیت بمیراث آبا واجداد وقوم ما آنجا وقوف
کرده آمده اند یباعده عمرو من موقف الامام جدا دور می انداخت یعنی وصف میکرد وبعید آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام بسیار والبته فاتانا پس آمد ما را ابن
مربع الانصاری بکسر میم وسکون را وفتح موحده نام او زید است یا یزید بن عبد الله فقال انی رسول رسول الله پس گفت من فرستاده پیغمبر خدایم صلی الله علیه وسلم
الیکم بسوی شما یقول لکم قفوا علی مشاعرکم میگوید آن حضرت شما را وقوف کنید شما بر مشاعر خود فانکم علی ارث ابیکم ابراهیم پس بدرستیکه شما بر میراثید از میراث پدر کلان شما
که ابراهیم خلیل الله علیه السلام است حاصل معنی حدیث آنست که هر قومی وقبیله را از عرب پیش از زمان اسلام موقفی معین بود از عرفات که در آنجا وقوف میکردند وموقف قبیله ابن زید
بن شیبان در جایی بود که بسیار دور بود از موقف آن حضرت که موقف امام عبارت از آنست پس اینها خواستند که عرض نمایند که نزدیکتر باشند با حضرت خود تفرس نمود که خواهند در خواست
آن صحابی را که ابن مربع می گفتند بر ایشان فرستاد که بجای خود باشند واز موقف قدیم که از پدران آمده است ومشاعر ایشان عبارت از آنست انتقال نکنند که عرفات همه موقف است
دوری ونزدیکی از موقف امام تفاوتی ندارد تا در تنازع وتخالف نیفتند رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال کل عرفة موقف همه عرفه وهر جزو وی موقف است هر جائیکه وقف کنید صحیح است وکل منی منحر وهمه منا منحر است در هر جای وی که نحر کنید جایز است وکل
المزدلفة موقف وهمه مزدلفه موقف است وکل فجاج مکة طریق ومنحر وهمه راههای مکه راه ومنحر است فجاج بکسر فا جمع فج بفتح راه کشاده میان دو کوه یعنی از هر راه که بمکه در آیند
درست است وهر جائیکه در مکه نحر کنند روا است نحر در حرم باید ومکه حرم است لیکن در منی عادت شده است وروز نحر که دهم ذی الحجه است در منی میباشند آنجا قربانی میکنند ودمهای دیگر
مثل هدی ودم شکر تمتع ونذر وجز آنها اگر در مکه کنند قصوری ندارد ومقصود از تسویه مواضع مذکوره اصل جواز وخروج از عهده است والا افضلیت موقف آن حضرت ومنحر وطریق
وی باقی است کما لا یخفی رواه ابو داود والدارمی وعن خالد بن هوذة بفتح ها وسکون واو وذال معجمه قال رایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یخطب الناس
یوم عرفة خطبه میکرد مر مردم را روز عرفه یعنی در عرفات علی بعیر قائما فی الرکابین بر شتر سوار ایستاده در هر دو رکاب گویا که این بقصد انتفاع وحصول قوت در کلام بود تا از دور ونزدیک
همه بشنوند رواه ابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الدعاء دعاء یوم عرفة بهترین دعا دعای روز عرفه است
که در عرفات کنند یا هر جا که کنند ومقصود اصلی ذکر احوال حج وحاجیانست وخیر ما قلت انا والنبیون من قبلی وبهترین دعا وذکری که گفتم من وپیغمبران که پیش از من بوده اند
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه الترمذی وروی مالک عن طلحة بن عبید الله الی قوله لا
شریک له وعن طلحة بن عبید الله بن کریز بفتح کاف وکسر را وسکون مثناة تحتانیه ودر آخر زای وعبید الله بلفظ تصغیر اینجا واقع شده است در نسخ مشکوة موافق آنچه واقع شده است
در بعضی نسخ مصابیح وکاشف ذهبی وبعضی کتب دیگر وصواب عبد الله بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسماء الرجال است تابعی است روایت میکند از وی حمید الطویل وحماد بن سلمه
ومالک وجز ایشان وحدیث او مرسل است وطلحة بن عبید الله از عشره مبشره است ووی طلحة بن عبید الله بن عثمان است وعثمان نام ابو قحافه است والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما رئی الشیطان یوما هو فیه اصغر گفت آن حضرت دیده نشده است شیطان در هیچ روزی که وی در آن روز خردتر باشد ولا
ادحر بدال وحای مهملتین رانده دورتر رانده تر ولا احقر ونه خوارتر وخوردتر ولا اغیظ منه ونه خشم وغصه خورنده تر از خودش فی یوم عرفة که در روز عرفه میباشد یعنی شیطان
همیشه از مشاهده خیر وخوبی از آدمیان غصه میخورد وخوار میگردد ودر روز عرفه از همه روزها بیشتر وزیاده تر است خواری وغصه وی وما ذلک الا لما یری من تنزل الرحمة و
نیست آن راندگی وخواری وغصه وغم شیطان در روز عرفه مگر بجهت چیزی که می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان وتجاوز الله عن الذنوب العظام ودر گذشتن خدای تعالی از

گناهان بزرگ ایشان الاما ادی یوم بدر مگر آنچه دیده شد از خواری وزاری و نزاری شیطان روز بدر که روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام بود در ان روز خواری وی مانند
روز عرفه بود یا بیشتر فانه قد رای جبرئیل یزع الملائکه پس بدرستیکه شیطان بتحقیق دید جبرئیل را در روز بدر که ترتیب میدهد ملائکه را و صفها راست میکند برای جنگ مشرکان و وزع بزای
و عین مهمله باز داشتن و منع کردن و لشکر را فراهم آوردن و وزع بفتح واو سرهنگ و سالار لشکر و باز دارنده رواه مالک مرسلا و فی شرح السنة بلفظ المصابیح روایت کرد این حدیث
در شرح سنه بلفظی که در مصابیح مذکور است وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عرفة ان الله ینزل الی السماء الدنیا چون میباشد روز عرفه
بدرستیکه خدای تعالی فرود می آید باسمانی که پایان تر است یعنی قریب میشود برحمت و احسان و کرم فیباهی بهم الملائکة پس می نازد بآنها میان فرشتگان فیقول انظروا الی
عبادی پس میگوید بدیدی سبحانه بنگرید بسوی بندگان من اتونی شعثا غبرا ضاجین آمده اند در گاه رحمت مرا ژولیده موی غبار آلوده فریاد کننده بر آرنده آواز را بتلبیه و ذکر شعث
بضم شین جمع اشعث و غبر بضم غین جمع اغبر و ضج بضاد معجمه بانگ و فریاد کردن من کل فج عمیق از هر راه کشاده دور و دراز اشهدکم انی قد غفرت لهم گواه میگیرم شما را بر آنکه
بدرستی که من آمرزیدم ایشانرا فیقول الملائکة یا رب فلان کان یرهق پس میگویند فرشتگان ای پروردگار فلان کس از میان این حاضران میبود که نسبت بر هق کرده میشد و رهق
بدی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن و فلان و فلانة و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان اند قال گفت آنحضرت یقول الله میگوید خدای عز و جل قد غفرت
لهم بتحقیق آمرزیدم مر ایشانرا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفة گفت آنحضرت پس نیست هیچ روزی بیشتر از روی آزاد
شدن در وی از آتش دوزخ از روز عرفه رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان قریش ومن دان دینها گفت عائشه
بود قریش و کسانی که گرفته بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند یقفون بالمزدلفة وقوف میکردند بمزدلفه از جهت ترفع و تفوق بر مردم و میگفتند ما اهل الله و ساکنان حرم
او ایم بیرون نمی آییم از حرم و مزدلفه حرم است و عرفات حل وکانوا یسمون الحمس و بودند قریش که نام کرده میشدند حمس بضم حا و سکون میم و سین مهمله جمع احمس بمعنی شجاع از حماسه
بمعنی شدت و شجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای ایشان بحمسا که نام کعبه است زیرا که سنگهای او سیاه اند مائل بسفیدی و آن سخت میباشد فکان
سائر العرب یقفون بعرفة پس بودند باقی عرب که وقوف میکردند بعرفه فلما جاء الاسلام امر الله نبیه پس هنگامیکه آمد دین اسلام امر کرد خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله
علیه وسلم ان یاتی عرفات که بیاید عرفات را فیقف بها پس وقوف کند در وی ثم یفیض منها پس تر براند و سیر کند بشتابی از وی یفیض بضم یا از افاضت بمعنی اشک
و آب بکثرت و بیکبار روان شدن از عرفات فذلک قوله تعالی پس آنست معنی قول خدای تعالی ثم افیضوا من حیث افاض الناس پس تر روان شوید و بر آیید از انجا که روان
میشوند و میرانند مردم این خطاب برای قریش است و لازم می آید این امر مسلمانانرا نیز متفق علیه وعن عباس ابن مرداس صحابیست از مؤلفة القلوب اسلام آورده
پیش از فتح باندک زمانی و نیکو شد اسلام وی و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با پانصد کس از قوم خود وی از جماعه است که حرام کردانیده بودند خمر را بر نفس خود در جاهلیت ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از وی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة دعا کرد مر امت خود را در شبانگاه روز عرفه
بآمرزیده شدن گناهان مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق است و اول ظاهر تر است فاجیب انی قد غفرت لهم ما خلا المظالم پس اجابت کرده شد
و قبول کرده شد دعای آنحضرت باین طریق که بدرستیکه من بتحقیق آمرزیدم مر ایشانرا همه گناهانرا جز مظالم که مراد از آن حقوق عباد است جمع مظلمه بکسر لام و فتح آن و بعضی فتح را
منکر اند و بعضی ضم را نیز تجویز کرده اند و مظالم عام تر است که در مال باشد یا در عرض فانی آخذ للمظلوم منه پس بدرستیکه من گیرنده ام در بدل البته از برای مظلوم حق او را و این قسم
از گناهان را نمی بخشم و اخذ بلفظ متکلم نیز روایت است قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة گفت آنحضرت ای پروردگار من اگر میخواهی میدهی
مظلوم را از نعیم بهشت یعنی در بدل حق وی که ظالم گرفته است و غفرت للظالم و می آمرزی مر ظالم را فلم یجب عشیته پس اجابت کرده نشد و قبول کرده نشد دعای آنحضرت
در شبانگاه عرفه فلما اصبح بالمزدلفة پس هنگامیکه صبح کرد آنحضرت بمزدلفه عاد الدعاء باز کرد دعا را فاجیب الی ما سال پس اجابت کرده شد آنحضرت بسوی چیزی که
سوال کرده و قبول افتاد دعای آنحضرت در آمرزیده شدن تمامه گناهان اگرچه مظالم باشند قال فضحک رسول الله گفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم او قال تبسم یا گفت راوی بجای ضحک تبسم فقال له ابو بکر و عمر پس گفتند مر آنحضرت را ابو بکر و عمر بابی انت وامی ان هذه الساعة ما کنت تضحک فیها
پدر و مادر من فدای تو باد بدرستیکه این ساعتی است که نبودی تو که خنده میکردی در وی یعنی شان و مقتضای حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است آن
تاویل ابرای آن میکنیم که ابو بکر و عمر آنحضرت را هرگز پیش از این در مزدلفه ندیده بودند تا گویند که نبودی تو که خنده میکردی درین ساعت فما الذی اضحکک اضحک الله سنک
پس چه چیز خندانید ترا همیشه بخنداند خدای تعالی دندان ترا کنایت است از شادی و خوش حالی قال گفت آنحضرت ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عز و جل قد
استجاب دعائی وغفر لامتی بدرستیکه دشمن خدای که ابلیس است هنگامیکه دانست که خدای تعالی بتحقیق قبول کرد دعای مرا و بیامرزید مر امت مرا اخذ التراب فجعل
یحثوه علی راسه گرفت خاک را پس گشت که می انداخت بهر دو دست خاک را بر سر خود و یدعو بالویل والثبور و دعا میکند بویل و ثبور و هلاک و میگوید یا ویلاه و یا ثبوراه
و ویل بمعنی وای و سختی و ثبور بمعنی هلاک و در قاموس گفته که ویل بمعنی حلول شر است و ثبور بمعنی فضیحت و گفته اند که ویل نام وادی است در دوزخ فاضحکنی ما رایت
من جزعه پس در خنده آورد مرا چیزی که دیدم من از بی صبری و ناله و فریاد او رواه ابن ماجة وروی البیهقی فی کتاب البعث والنشور بمانند این حدیث معلوم

میکرد که حج مکفر مظالم نیز میشود و طبرانی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرده و عاجز آمده از وفای حقوق و بیهقی گفته که مر این حدیث را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و الا پس قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک کافی است و ظلم داخل در ما دون شرک است و در مواهب لدنیه میگوید که ترمذی گفته است که آنچه در حدیث صحیح آمده است که کسی که حج کند و رفث نکند و فسق نورزد بیرون آید از گناهان همچو روزی که زائیده است او را مادر و مخصوص است بمعاصی متعلقه بحقوق الله نه حقوق العباد و در حقوق الله نیز ساقط نمیکردد نفس حقوق پس کسیکه بر ذمهٔ او نماز یا کفارت است و مانند آن از حقوق الله ساقط نمیکردد زیرا که آن حقوق آنند ذنوب ذنب نیست مگر تاخیر وی پس نفس تاخیر وی ساقط میگردد بحج نه آن حقوق بانفسها پس حج میبرد و ساقط میکرداند اثم مخالفت را نه حقوق و ابن تیمیه که از مشاهیر علمای محدثین است گفته کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میکرداند چیزی را که واجب است بر وی از حقوق خدا همچو نماز که بر ذمهٔ او است مثلا توبه داده شود و اگر توبه نکند قتل کرده شود و ساقط نمیکردد حق آدمی بحج اجماعا انتهی و درین کلام از تشدید و تضییق چیزیست که مخفی نیست و مشهور آنست که حقوق الله مغفور است بحج و در حقوق عباد خلاف است و جمهور برانند که مغفور نیست و ظاهر احادیث عموم است والله اعلم

باب الدفع من عرفة والمزدلفة

باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفه و مزدلفه ظاهر آنست که بجای دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذهاب است تعبیر بدفع بجهت آن کردند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم بعضی را دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فصول سابقه معلوم شده اینجا بیان کیفیت آن میکند

الفصل الاول عن هشام بن عروة تابعی است مثل پدرش عن ابیه قال روایت میکند از پدر خود که گفت سأل اسامة بن زید کیف کان رسول الله پرسیده شد اسامه بن زید را که چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسیر فی حجة الوداع حین دفع چه کیفیت سیر میکرد در حجهٔ وداع هنگامیکه برگشت از عرفات قال گفت اسامه کان یسیر العنق بود آن حضرت که سیر میکرد شتاب و عنق بفتحتین سیر سریع و بعضی گفته میان آهستگی و شتابی زیاده بر مشی و بعضی گفته گام کشاده نهادن فاذا وجد فجوة نص پس چون می یافت فرجه تیز تر سیر رفت فی الصراح فجوه بفتح فا و سکون جیم قوله تعالی فی قصة اصحاب الکهف وهم فی فجوة منه و نص بصاد مهمله سیر شدید فوق عنق و فی الصراح نص نیک راندن نص ناقه میگویند وقتی که بر آمد نهایت آنچه در واست از سیر و اصل وی استقصا و رسیدن نهایت چیزیست متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما انه دفع مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم عرفة روایت است از ابن عباس که وی دفع کرد و بیرون آمد همراه آن حضرت روز عرفه فسمع النبی صلی الله علیه وسلم وراءه زجرا شدیدا وضربا للابل پس شنید آن حضرت در پس خود منع سخت و زدن مر شتران را که مردم مبالغه میکردند در تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند فاشار بسوطه الیهم پس اشارت کرد آن حضرت بتازیانه خود بسوی مردم و قال و گفت ایها الناس علیکم بالسکینة ای مردمان بر شما باد که آهستگی و آرام و وقار ورزید فان البر لیس بالایضاع زیرا که نیکی کردن و ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست به تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن و شتابی کردن بلکه باجتناب از محرمات و مکروهات نمودن و از رفث و فسوق دور بودن رواه البخاری وعنه ان اسامة بن زید کان ردف النبی صلی الله علیه وسلم من عرفة الی المزدلفة و هم از ابن عباس است که اسامه بن زید بود سوار در پس آن حضرت در سوار شدن از عرفه بسوی مزدلفه ثم اردف الفضل من المزدلفة الی منی پس سوار کرد آن حضرت در پس خود فضل بن عباس را در سواری که این اولاد عباس بود از مزدلفه بسوی منی فکلاهما قال لم یزل النبی صلی الله علیه وسلم پس هر دو یعنی اسامه و فضل گفتند و روایت کردند که همیشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یلبی حتی رمی جمرة العقبة تلبیه میکرد تا آنکه رمی کرد در جمرهٔ عقبه در روز نحر و بعد از رمی تلبیه تمام کرد و ذکر جمرة العقبه در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید متفق علیه وعن ابن عمر رض قال جمع النبی صلی الله علیه وسلم المغرب والعشاء بجمع گفت ابن عمر جمع کرد آن حضرت نماز مغرب و عشا هر دو را در یک وقت که وقت عشا است بگزارد در مزدلفه و جمع نام مزدلفه است چنانکه گذشت کل واحد منهما باقامة گزارد هر یکی از این دو نماز را باقامت یعنی هر یکی را تکبیر جدا بر آورد و اگر چه اذان یکی بود چنانکه در فصل اول از باب حجة الوداع گذشت ولم یسبح بینهما نگزارد نماز نفل میان این دو نماز و لا علی اثر کل واحدة منهما و نه در پی هر یکی از اینها یعنی نماز نفل اصلا نگزارد نه راتبه مغرب و نه عشا رواه البخاری وعن عبد الله بن مسعود رض قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الا لمیقاتها گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر خدا را که گزارده هیچ نماز را مگر در وقت آن الا صلوتین صلوة المغرب والعشاء بجمع مگر دو نماز که مغرب و عشا باشد در مزدلفه ازینجا معلوم شد که جمع میان صلوة که در سفر روایت میکنند بر ان وجهی که شافعیه فهمیده اند محل سخن است و آنکه جمع میان ظهر و عصر در روز عرفه نگفت از جهت شهرت امر او است وصلی الفجر یومئذ قبل میقاتها و بگزارد نماز بامداد را در روز مزدلفه پیش از وقت وی یعنی وقت معتاد وی که همیشه میگزارد و در تاریکی گزارد چنانکه مردم در شک و شبه بودند که وقت شده است یا نه و فجر طلوع کرده یا نه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم در یافت بنور وحی یا بمزید علمی که داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری هم از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث است و مصرح است با آنکه بعد از طلوع فجر گزارد نه پیش از وی و در بعضی روایات بخاری هم از ابن مسعود رض آمده که وی گزارد نماز فجر را بمزدلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گزارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی توهم کرده اند که پیش از دخول وقت گزارد و این خطا است و مخالف اجماع متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال انا ممن قدم النبی صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة فی ضعفة اهله گفت ابن عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیفان اهل و عیال خود از نسا و اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد از اسفار پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این است و این جماعه را در شب فرستاد و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از بر آمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید

وقول امام ابوحنیفه همین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاهر نظر قاعده مستمره شافعیه آنست که مطلق را حمل بر مقید میکردند والله اعلم متفق علیه وعن الفضل بن عباس وكان رديف رسول الله صلى الله عليه وسلم ترد(یف) است از فضل و بود وی پس آن حضرت نشسته بر ناقه انه قال في عشية عرفة وغداة جمع للناس حين دفعوا که آن حضرت گفت در شبانگاه عرفه و بامداد مزدلفه مردم را هنگامیکه تیز راندند و منع و زجر و ضرب بسیار کردند عليكم بالسكينة بر شما باد ای مردم که قرار و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزید وهو كاف ناقته و حال آنکه آن حضرت بازدارنده بود ناقه خود را از تیز رفتن کاف بتشدید فا از کف بمعنی باز داشتن حتى دخل محسرا تا آنکه در آمد وادی محسر را بسین مکسوره مشدده وهو من منى واین وادی محسر از منا است و بعضی میگویند از مزدلفه است و تحقیق آنست که برزخ است میان هردو چنانکه گذشت قال عليكم بحصى مثل حصى الخذف الذي يرمى به الجمرة گفت آن حضرت بر شما باد که بردارید سنگریزها را ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده میشود بآن جمره و سابقا بیان حصی الخذف گذشت ظاهر این حدیث آنست که سنگریزها از راه برداشتند و در بعضی روایات آمده که از مزدلفه برداشته بودند و لیکن منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضعی که بردارند جایز است مگر آن جمرات که بوی رمی کرده شده است که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل جواز باقی است لیکن خلاف اولی و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای رمی جمرة العقبه امروز بکار خواهند برد یا هفتاد که هفت امروز خواهند انداخت و شصت و سه برای روزهای دیگر وقال لم يزل رسول الله و گفت فضل ابن عباس همیشه بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يلبي تلبیه میگفت حتى رمى جمرة العقبة بعد از رمی جمره از تلبیه باز ماند رواه مسلم وعن جابر رض قال افاض النبي صلى الله عليه وسلم من جمع وعليه السكينة افاضه کرد یعنی روان شد آن حضرت از مزدلفه و حال آنکه بود بروی قرار و آرام وامرهم بالسكينة و امر کرد مردم را نیز بسکینه و آهستگی واوضع في وادي محسر و تیز راند در وادی محسر بیان این سابقا گذشت وامرهم ان يرموا بمثل حصى الخذف و امر کرد مردم را که رمی کنند بمانند سنگریزه خذف که مقدار نخود یا بمقدار پشک باشد چنانکه گذشت وقال لعلي لا اراكم بعد عامي هذا و گفت آن حضرت باصحاب شاید که من نه بینم شما را بعد ازین سال یعنی پس بیاموزید احکام دین را و ازین جهت این حج را حجة الوداع گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و وداع کرد یاران را مؤلف میگوید که لم اجد هذا الحديث في الصحيحين نیافتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت میکند بر وجود آن در صحیحین الا في جامع الترمذي مگر در جامع ترمذی آنرا یافتم مع تقديم وتاخير با تقدیم بعضی الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که در فصل ثانی ذکر کرده میشد

الفصل الثاني عن محمد بن قيس بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و بفتح را و میم تابعی ثقه است قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان اهل الجاهلية كانوا يدفعون من عرفة حين تكون الشمس كانها عمائم الرجال في وجوههم خطبه خواند آن حضرت پس گفت بدرستی که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند از عرفه تا آنکه میبود آفتاب که گویا آن دستارهای مردانست در رویهای ایشان قبل ان تغرب یعنی پیش از آن که فرو رود آفتاب طیبی در بیان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزیرا که می افتد از نور آفتاب هنگامیکه نزدیک میشود بافق بعمامه زیرا که نور آفتاب میدرخشد در روی مردان مانند درخشیدن بیاض عمامه انتهی و بعضی گفته اند که گویا آفتاب هنگامیکه غایب میگردد و نصف گویا عمامه است بر سر کوه زیرا که شکل عمامه نصف کره است ومن المزدلفة بعد ان تطلع الشمس حين تكون كانها عمائم الرجال في وجوههم و روان میشدند از مزدلفه بعد از طلوع کردن آفتاب هنگامیکه میشد آفتاب گویا که عمامه مردان است در رویهای ایشان وانا لا ندفع من عرفة حتى تغرب الشمس و بدرستیکه ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب وندفع من المزدلفة و روان شویم از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدينا مخالف لهدي عبدة الاوثان سیرت و روش ما باین مخالف است مر سیرت پرستندگان بتانرا والشرك ومخالف است سیرت شرک را یعنی اهل شرک را رواه البيهقي في شعب الايمان وقال فيه و گفته است بیهقی در روی خطبنا وساقه نحوه و رانده است حدیث را و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ و اصل کتاب اینجا بیاض است و این عبارت را جزری نوشته و در تخریج ابن حجر اخرجه البيهقي من حديث مسور بن مخرمة نحوه وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قدمنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة المزدلفة پیش فرستاد ما را آن حضرت در شب مزدلفه اغيلمة بني عبد المطلب که کودکان عبد المطلب باشیم على حميرات سوار بر خرکان فجعل يلطح افخاذنا پس گشت آن حضرت که میزد بکف دست ران های ما را بر وجه تلطف در وداع في الصحاح لطح بطا و حای مهملتین بکف دست بر پشت زدن کسی را نرم نرم ويقول و میگفت ابيني بضم همزه و فتح موحده و سکون تحتانیه و کسر نون و فتح یای مشدده ای پسرکان من در تصحیح این لفظ سخن بسیار است در شرح بیان کرده ام لا ترموا الجمرة حتى تطلع الشمس رمی نکنید جمره را تا آنکه طلوع کند آفتاب وقت مستحب برای رمی نزد ما این است تا وقت زوال و بعد طلوع فجر نیز جایز است ولیکن اسائت دارد و نزد شافعی و احمد در روایتی پیش از طلوع فجر هم روا است بی اسائت بشرطی که بعد از نصف لیل باشد رواه ابو داود والنسائي وابن ماجة وعن عائشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم بام سلمة ليلة النحر گفت عائشه فرستاد آن حضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پس گذشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد وكان ذلك اليوم الذي يكون رسول الله صلى الله عليه وسلم عندها و بود آن روزی که می بود آن حضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارتست بسبب استعجال وی در رمی و افاضت والله اعلم و گفته اند که این رخصتی بود خاص بام سلمه و درین حدیث مقال است و اساطین علم حدیث منکر دانسته اند ابو داود و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بودند وعن ابن عباس رض قال يلبي المقيم او المعتمر حتى يستلم الحجر تلبیه میکند مقیم یا معتمر تا آنکه استلام حجر میکند و شروع در طواف مینماید و کلمه او برای شک راویست و مراد بمقیم کسی است که اقامت بمکه کرده است و عمره بجا می آرد پس مراد بمعتمر و مقیم یکی می افتد و مقصود آنست که

قطع تلبیه نزد استلام حجر میکنند چنانچه در حج برمی جمرة العقبه میفرمایند رواه ابو داؤد روایت کرده است این حدیث را ابو داؤد یعنی مرفوعا بآنحضرت و قال وگفته است ورَوی موقوفا علی
ابن عباس و روایت کرده شده است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود الفصل الثالث عن یعقوب بن عاصم بن عروة انه سمع الشرید
روایت است از یعقوب بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفی تابعی ثقه است که وی شنید شرید را بفتح شین معجمه و کسر را و بسکون تحتانیه و دال مهمله در آخر که از صحابه است و وی نیز ثقفی است
و بعضی گفته اند حضرموتست یقول میگفت شرید افضت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم افاضه کردم از عرفات همراه آنحضرت فما مست قدماه الارض حتی
اتی جمعا پس نسود پایهای آنحضرت زمین را تا آنکه آمد مزدلفه را مقصود آنست که در تمام راه سوار رفت و پیاده راه نرفت نه آنکه اصلا فرود نیامد الا در مکه و در حدیث بخاری از حدیث
اسامه آمده است که در راه بجانب شعب رفت و بول کرد و وضو ساخت پس اسامه گفت الصلوة یا رسول الله فرمود که نماز در پیش تست یعنی در مزدلفه است رواه ابو داؤد
وعن ابن شهاب از مشاهیر تابعین است زهری که گویند او است قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف عام نزل بابن الزبیر گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عبد الله
بن عمر که حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشهور در سالی که فرود آمد بمکه بجنگ عبد الله بن الزبیر از جانب عبد الملک بن مروان و حج گذارد سال عبد الله کیف تصنع فی الموقف یوم عرفة
پرسید از عبد الله بن عمر که چگونه کنیم نماز را روز عرفه فقال سالم پس گفت سالم که پسر عبد الله بن عمر است بحجاج ان کنت ترید السنة فهجر بالصلوة یوم عرفة اگر هستی تو که میخواهی
سنت را پس تهجیر کن بنماز در نیم روز بگذار در روز عرفه و هجر و هاجره سختی گرمی در نیم روز و تهجیر و اهجار سیر کردن در نیم روز فقال عبد الله بن عمر صدق پس گفت ابن عمر راست گفت سالم
انهم کانوا یجمعون بین الظهر والعصر فی السنة بدرستی که ایشان یعنی اصحاب آنحضرت بودند که جمع میکردند میان دو نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمده است که
گفت ابن عمر راست و درست نام کرده است او را ما در او سالم یعنی کلمه حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از مداهنت در پیش اینچنین ظالمی فقلت لسالم زهری میگوید پس گفتم مر
سالم را ابن عمر فعل صحابه نقل کرد افعل ذلک رسول الله آیا کرد و کنند آیا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال سالم پس گفت سالم و هل یتبعون فی ذلک الا سنته و آیا
که پیروی میکردند ایشان یعنی در تهجیر و گذاردن نماز در نیم روز مگر سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رواه البخاری باب رمی الجمار جمار و احصل بمعنی سنگهای خرد می آید و جمار جمع اسم سنگریزه
است که رمی کرده میشود و آن مواضع را که آنجا رمی میکنند جمرات میگویند بجهت رمی جمار در آن یا بجهت آنکه محل اجتماع حصاست و جمر بمعنی جمع می آید و بعضی گویند که اجمار بمعنی اسراع آمده است
یعنی شتابی کردن آمده است که آدم علیه السلام رمی کرد ابلیس را بدینجا پس بگریخت ابلیس از پیش وی بشتابی الفصل الاول عن جابر رضی الله عنه قال رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یرمی علی راحلته یوم النحر گفت جابر دیدم من آنحضرت را که رمی میکرد سواره بر شتر خود روز نحر و یقول لتاخذوا مناسککم و می گوید باید که بگیرید و بیاموزید
مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات است و اکثر اطلاق وی در اعمال و عبادات حج است و درین کلام اشارتی بعد از سواری هم هست که تا همه به بینند و دریابند فانی
لا ادری لعلی لا احج بعد حجتی هذه زیرا که بدرستی که من ندانم یا نیم شاید که حج نکنم بعد از حج من که این است رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر جواز رمی سواره و در هدایه
گفته است که هر رمی که بعد از وی رمی است چنانکه رمی جمرات دیگر غیر جمرة العقبه افضل آنست که پیاده کنند زیرا که بعد از وی ایستادن و دعا کردن و تضرع نمودنست و حالت مشی اقرب
است بتضرع و بیان افضلیت مرویست از ابی یوسف حکایت کرده شده است از ابراهیم بن جراح که گفت درآمدم بر ابی یوسف در مرض موت وی پس بگشاد چشم خود را و گفت رمی سواره فاضلتر
است یا پیاده گفتم پیاده فاضلتر است گفت خطا کردی پس گفتم سواره فاضلتر است گفت خطا کردی بعد از آن گفت هر رمی که بعد از وی ایستادن است پیاده
فاضلتر است و آنکه بعد از وی ایستادن نیست سواره فاضلتر است پس برخاستم از وی تا در خانه رسیده بودم که آواز موت وی برخاست پس تعجب کردم
و حیران شدم از حرص وی بر علم در مثل این حالت رحمة الله علیه و آنچه در احادیث صحیحه آمده است آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رمی جمرة العقبه
کرد روز نحر سواره و در روزهای دیگر رمی کرد پیاده و در کل وعنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم رمی الجمرة بمثل حصی الخذف و هم از جابر است که گفت
دیدم آنحضرت را که رمی جمره میکرد بمانند حصی خذف شرح این گذشت در باب حجة الوداع رواه مسلم وعنه رمی رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمرة یوم النحر ضحی
و هم از جابر است که رمی کرد آنحضرت جمره را روز نحر وقت چاشت و اما بعد ذلک فاذا زالت الشمس و اما بعد از روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی کرد که برگشت آفتاب چنانکه بیان
آن بیاید متفق علیه وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما انه انتهی الی الجمرة الکبری روایت است از ابن مسعود که وی رسید بجمره کبری که در جانب مسجد
خیف است فجعل البیت عن یساره و منی عن یمینه پس گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ خود و گردانید منا را از جانب دست راست خود و رمی بسبع حصیات
و انداخت هفت سنگریزه را یکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه ثم قال پس گفت ابن مسعود هکذا رمی الذی انزلت علیه سورة البقرة اینچنین رمی کرد آنکسی که فرود آورده
شده است بر وی سوره بقره عبارتست از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تخصیص سوره بقره بجهة آنست که در وی مناسک حج مذکور است یا مقصود انزال قرآنست
و سوره بقره اطول و ارفع سوره قرآنی است چنانکه در حدیث واقع شده است که لکل شیء سنام و سنام القرآن سورة البقرة متفق علیه وعن جابر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الاستجمار تو بفتح مثناة و تشدید واو بمعنی فرد و طاق و مراد باستجمار مسح کردن بجمار است در استنجا از نجاست یعنی سنت است پاک کردن موضع استنجا آنست که
بسه کلوخ و سنگ کنند و شرح این در کتاب الطهارة در باب آداب الخلا گذشت و بعضی گفته اند بخور مراد است که در مجمر میسوزند یعنی سه قطعات از عود مثلا بگیرند یا سه بار بگردانند و رمی الجمار
و انداختن سنگریزه ها در حج نیز طاق است که هفت سنگریزه می اندازند و در بعضی روایات رمی جمار مذکور نیست و مراد باستجمار همین است والسعی بین الصفا والمروة تو و سعی در میان صفا

و مروه نیز سنت بار است و الطواف تو گشتن گرد کعبه نیز سنت بار است و اذا استجمر احدکم فلیستجمر بتو و چون استجمار کند یکی از شما باید که استجمار کند بطاق تکریر برای تاکید است
و حکم سابق و بجهت اهتمام و مبالغه در رعایت تثلیث رواه مسلم الفصل الثانی عن قدامة بضم قاف و تخفیف دال ابن عبد الله بن عمار بفتح عین و تشدید میم صحابی است
قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه و هجرت نکرد بمدینه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقة صهباء گفت دیدم آن حضرت
که رمی میکرد جمره را روز نحر بر شتر ماده سفید موی که سرهای موی وی سرخ بود فی الصراح اصهب شتری که سفیدی وی با سرخی آمیخته بود و این نوع که بالای پشم وی سرخ بود و درون وی سفید لیس
ضرب و لا طرد و نبود زدن و نه راندن یعنی مردم را از پیش میرانده باشند و میزده باشند چنانکه پیش ملوک و امرا میکنند و لیس قیل الیک الیک و نبود گفتن یکسو شو و دور شو قیل بمعنی قول
رواه الشافعی و الترمذی و النسائی و ابن ماجة و الدارمی و عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انما جعل رمی الجمار و السعی بین
الصفا و المروة لاقامة ذکر الله فرمود آن حضرت مشروع گردانیده نشده است انداختن سنگریزها و دویدن میان صفا و مروه مگر از برای یاد کردن خدای تعالی چون افعال حج اکثر از آن
قبیل بود که در عقل نمی آید اسرار آن و درک نمیکند معنی عبارت در آن خصوصا سنگریزها بکیفیت مخصوص انداختن و از اینجا تا آنجا دویدن که این امور تعبدی محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این
امور از برای اقامت ذکر خدا و یاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان آنچه مقارن آنها است از ادعیه و اذکار اگرچه ظاهر نزد عقل شما نمی آید تا آنکه عاقل اگر تفکر کند در سعی و رمی مثلا متحیر میشود
و فهم نمیکند مگر از آن تعبد محض می باید و عقل خود را معزول و مضمحل میشمارد و نمی بیند مگر امر شارع را و یاد نمی آرد ماسوای حق را و این قسمی از فناست که اخص انواع ذکر حقیقی است و این
باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آنحضرت و وجود وقوف آن حضرت در آن اماکن و موافقت و اتباع و موافقت وی صلی الله علیه و سلم و رسیدن دهان و دست و پای در آنجا
که وی نهاده لذت و نورانیت و ذوق و حالت می بخشد و اثرها و ذوقها در باطن می آرد که زبان از تعبیر و بیان آن عاجز است عرف من ذاق ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی اللهم
ارزقنا و اوفقنا رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عنها قالت قلنا و هم از عائشه است که گفت گفتیم اهل بیت یا رسول الله الا
نبنی لک بناء یظلک بمنی آیا نه بر آریم برای تو بنایی و خانه که سایه کند ترا بمنا قال لا گفت آن حضرت نه بنا نکنید در منا خانه منی مناخ من سبق منا جای فرود آمدن و نشستن کسی است که پیشی گیرد
و پیشتر آنجا رسیده مناخ در اصل لغت جای نشستن شتر است و مراد اینجا منزل است یعنی منا جایی نیست که مخصوص بکسی باشد جای عبادت است اگر در آنجا بنا کنند تنگ گردد جای بر بندگان
خدا این توجیه شافعیه است و نزد ما وجه نهی آنست که زمین حرم وقف است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فتح کرد مکه را و وقف کرد زمین حرم را پس مالک نشود آنرا هیچ یکی و لا
عرب آن جا را ساخته و محلها بنا کرده اند و عمارتهای عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی یاد می آید رحمة الله علیه که خادمان
ایشان جای بکرار و منا گرفته و متعین ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح سندی مکی که مرد صالح و عالم و فاضل بود آنجا آمده و نشست خادمان آن حضرت شیخ آمده گفتند که
قاضی صالح آمده از ما بزور آنجا را گرفته نشسته است فرمودند تعرض نکنید و بگذارید و چند طبق از فواکه طعام مهیا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند و فرمودند با ایشان عرض کنید که ملازمان خوب
کردند که اینجا آمده نشستن جای شماست غایت آنچه مقتضای حسن خلق و مباسطت است کار فرمودند رواه الترمذی و ابن ماجة و الدارمی الفصل الثالث عن نافع
قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرتین الاولیین گفت نافع که ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو جمره اولی یعنی بعد از رمی وقوفا طویلا ایستادنی دراز یعنی بسیار می ایستاد و یکبر الله
تکبیر میگفت خدا را و یسبحه و تسبیح میکرد وی تعالی را و یحمده و حمد میگفت او را بتخفیف و تشدید هر دو روایت است و یدعو الله و دعا میکرد خدا را بسیار ایستادن در این
دو مقام و دعا کردن بتضرع نمودن مستحب و مسنون است و گفته اند بمقدار قرائت سوره بقره می ایستاد و بعضی اخبار بتعطش نه ال رحمت چندان ایستاده اند که پاهای ایشان آماس
شده و بالله التوفیق و لا یقف عند جمرة العقبة و نمی ایستاد بعد از رمی نزد جمره عقبه در روز نحر و نه در ایام دیگر و در باب یوم نحر باید که گفت ابن عمر هم چنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله
علیه و سلم و عقبه را بر آمدن بر کوه و این جمره در پایان کوه واقع شده است و وجه عدم وقوف نزد این جمره عقبه و طول وقوف نزد دو جمره دیگر بمقام خود ذکر کرده انشاء الله تعالی رواه
مالک باب الهدی بفتح و سکون و بفتح و کسر و تشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز و لغت قرآن است و ثانی لغت بنی تمیم و هر دو قرائت است و واحد هر دو هدیة است و وی
چیزیست که فرستاده میشود از چارپایها بمکه تا ذبح کرده شود و گاهی بر مطلق ابل نیز اطلاق می یابد و وجه تسمیه بهدی آنست که بنده بدیه میفرستد بجناب حق و تقرب میجوید نزد وی بدان و
هدی از ابل و بقر جائز است باتفاق و در غنم خلاف است و نزد ما جائز است و جائز نیست در هدایا مگر آنچه جائز است در ضحایا الفصل الاول عن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله
علیه و سلم الظهر بذی الحلیفة گفت ابن عباس که گزارد آن حضرت نماز پیشین را وقتی که برآمد بحج بذی الحلیفة که میقات اهل مدینه است ثم دعا بناقته پس طلبیده خواند
ناقه خود را که میخواست آنرا هدی گرداند فاشعرها فی صفحة سنامها الایمن پس نیزه زد آن ناقه را در کرانه راست کوهان وی فی الصراح صفح کرانه هر چیز صفح انسان پهلوی وی و
سلت الدم عنها و بسترد و پاک کرد خون را از آن و قلدها نعلین و آویخت در گردن ناقه دو نعل را فی الصراح تقلید چیزی در گردن ستور قربانی در آویختن بجهت علامت هدی و آن
از عادت جاهلیت بود که میکردند تا معلوم کرده شود که هدی است و هیچکس نه دزدد و در اسلام نیز مقصود شناختن از جهت صحت غرض ثم رکب راحلته بعد از آن سوار شد آن حضرت بر شتر سواری
خود که ناقه قصوا بود فلما استوت به علی البیداء اهل بالحج پس هنگامی که بر داشت ناقه آن حضرت را بر بیداء که نام موضعی است تلبیه گفت بحج رواه مسلم بدانکه اشعار پاره کردن کوهان
کوهان است تا آنکه روان شود از وی خون مشتق از شعور است بمعنی علم یعنی تا بدانند که این هدی است و متمیز گردد و نزد اختلاط شناخته شود و نزد گم شدن و باز آید از دزدان و بخورند از آن هم
اگر هلاک کرده و اتفاق دارند بر ترک اشعار و در غنم بسبب ضعف وی نیز سنت میکردند مگر بهلیاو و در غنم تقلید پس است و اشعار سنت است نزد جمهور ائمه و روایت کرده شده است از امام ابی حنیفه

که مستحب است تقلید و مکروه است اشعار زیرا که این مثله است و تعذیب حیوان است و آن حرام است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم که کرده بود از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند
از تعرض آن مگر با شعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند که این مخالف احادیث صحیح است که وارد شده اند در اشعار و این مثله نیست بلکه در حکم فصد و حجامت و ختان و داغ است
که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آن وقت بغایت بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا یعد و لا یحصی این کلام مشهور است میان قوم و گفته اند
که کراهت ابی حنیفه مر اشعار را اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند در آن چنانکه خوف سرایت جراحت و فساد عضو بود و پس میگفت تقلید بس است در احرام و حصول غرض و با شعار حاجت نیست
نه آنکه اصل اشعار را مکروه می پنداشت یا آنرا مکروه می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند و نیز در زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنها که میکردند مبالغه میکردند و اشعار عادت
احرام نمانده بود و پس مکروه پنداشت از جهت آن والله اعلم و تورپشتی از توجیه این سخن زیاده تقریر و تحریر کرده در شرح آنرا نقل کرده ایم و بالله التوفیق وعن عائشة رضی الله عنها
قالت اهدی النبی صلی الله علیه وسلم مرة الی البیت غنما گفت عائشه هدی فرستاد آن حضرت یکباری بخانهٔ کعبه گوسفند را فقلدها پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد
متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عائشة بقرة یوم النحر گفت جابر ذبح کرد آن حضرت از جانب عائشه و از جهت
وی گاوی را روز نحر و گفته اند شاید این باذن وی بود زیرا که تضحیه از غیر بی اذن وی روا نبود رواه مسلم وعنه نحر النبی صلی الله علیه وسلم عن نسائه بقرة فی حجته و هم
از جابر است که نحر کرد آن حضرت از جانب زنان خود گاوی در حج خود و نحر اینجا بمعنی ذبح است زیرا که نحر بمعنی نیزه زدن است مخصوص بشتر است و مشهور نزد ائمه آنست که گاو از جهت
کس کرده باشد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت فتلت قلائد بدن النبی گفت عائشه بافتم من گردن بندهای شتران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بیدی بدو دست خود و بدن بضمتین و بضم و سکون جمع بدنه بفتحات ثم قلدها و اشعرها پس تقلید کرد بدن را و انداخت آنها را در گردن آنها و اشعار کرد آنها را و اهداها و فرستاد
آنها را بمکه یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرضیت حج امیر حاج کرده فرستاده بود فما حرم علیه شیء کان احل له پس حرام نشد بر آن حضرت چیزیکه حلال کرده شده بود مر او را
یعنی جاری نشد احکام احرام عائشه این را برای آن گفت که رسید بوی که ابن عباس میگوید که هر که هدی بمکه فرستد حرام میکرد و بر وی آنچه حرام میشود بر محرم تا برسد هدی بحرم و نحر کرده شود پس
رد کرد بر ابن عباس این قول و برا متفق علیه وعنها قالت فتلت قلائدها من عهن کان عندی و هم از عائشه است که گفت بافتم قلاید بدن آن حضرت را از صوفی که بود
نزد من عهن بکسر و سکون ها پشم یا پشم رنگین ثم بعث بها مع ابی پس فرستاد آن حضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه متفق علیه وعن ابی هریرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یسوق بدنة آن حضرت دید مردی را که میراند شتر را فقال ارکبها پس گفت آن حضرت سوار
شو آنرا فقال انها بدنة پس گفت آن مرد این بدنه است یعنی شتر هدی است چون سوار شوم قال ارکبها ویلك باز فرمود سوار شو آنرا وای بر تو من میفرمایم که سوار شو و تو عذر
مینمائی فی الثانیة او الثالثة در کرت دوم گفت آن حضرت این را یا در کرت سوم و از آنچه ذکر کرد درین حدیث معلوم میشود که در کرت سوم فرمود اما این درین روایت است
و در روایت دوم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر هدی درست است یا نه قومی بر آنند که درست است اگر زیان نکند و راه جمعی میگویند اگر مضطر گردد درست است
و الا نه و قول امام ابو حنیفه اینست و حال این رجل معلوم نیست که چه بود والله اعلم متفق علیه وعن ابی الزبیر نام وی محمد بن مسلم مکی است تابعی است و اسع العلم قال
سمعت جابر بن عبد الله سئل عن رکوب الهدی گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر از سوار شدن بر هدی فقال سمعت النبی پس گفت جابر شنیدم پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ارکبها بالمعروف سوار شو او را باعتدال و اندازه بی افراط و تجاوز از حد اعتدال اذا الجئت الیها این نیز وقتی که مضطر گردانیده شوی و
ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد حتی تجد ظهرا تا آنکه بیابی توپشت را یعنی مرکب را که بر پشت او سوار شوی رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنه
قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم ستة عشر بدنة مع رجل گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شانزده بدنه بمکه همراه مردی و گفته اند که نام آن مرد ناجیه بن جندب
اسلمی است و امره فیها و امیر و حاکم گردانید او را در آن بدنها که نگاهبانی آن بکند و خبردار باشد فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منها چگونه کنم و چه سازم
بدنه که مانده شود و هلاک گردد و ابداع با زآمدن شتر از سیر بجهت ماندگی یا بار گران ابداع بضم همزه و سکون موحده و کسر دال و تحقیق این عبارت بیانی دارد بزبان علم در شرح ذکر کرده شده
است حاصلش همین است که گفته شد قال گفت آن حضرت انحرها نحر کن او را ثم اصبغ نعلیها فی دمها پس تر رنگ کن هر دو نعل بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در
خون وی ثم اجعلها علی صفحتها پس تر بگردان نعل را گویا هر دو نعل یکی اند و لهذا در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید نعل بلفظ مفرد ذکر کرد بر صفحه شنام بدنه تا بدانند را هگذریان که هدی است
پس بخورند از وی فقرا نه اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام است ولا تاکل منها انت ولا احد من اهل رفقتك و مخور از آن بدنه تو و نخورد هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو
همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا و حکمت در نهی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از آن و رفع تهمت تا یکی بکشد و بخورد و ابداع را بهانه سازد و رفقه
بضم را و بکسر نیز گفته اند و سکون فا جماعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظ اهل نیست ولیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب
گردانیده است بر خود و از بدنه تطوع میتوان خورد اگر گویند چون هیچکس نخورد سباع میخورند و درین تضییع مال است جوابش آنکه عادت بر آنست که اهل بوادی می آیند در پس ایشان
و میخورند و نفع میگیرند و گاهی قافلهٔ دیگر هم میرسد منتفع میگردد رواه مسلم وعن جابر قال نحرنا مع رسول الله گفت جابر نحر کردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم عام الحدیبیة البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة در سال حدیبیه که بعمره آمده و محصر شدند شتر را از هفت کس و گاو را نیز از هفت کس و بدنه نزد شافعیه

بود و نزد امام مالک از ... تمام کفایت میکند و این حدیث صلا نیست ... مالک وار ... زیاده از هفت کس ...

مخصوص بشتر است ونزد حنیفه بقره را هم بدنه میگویند واین حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است که بدنه را با بقره مقابل نهاده و در باب الجمعة نیز هم چنین آمده است غالب این است ولیکن ما
میگوییم که اینجا بقرینه مقابله شتر مراد است واگرنه شامل ابل وبقر وغنم است کذا قال اهل اللغة رواه مسلم وعن ابن عمر رض انه اتی علی رجل قد اناخ بدنته ینحرها وازابن عمر
آمده است که بدستی وی آمد بر مردی که نشانده است بدنه خود را در حالی که نحر میکند آنرا قال گفت ابن عمر ابعثها قیاما مقیدة برانگیز آنرا در حالی که ایستاده است بسته شده یعنی یک
پای بسته سنة محمد لازم گیر سنت محمد را صلی الله علیه وسلم سنت در شتر نحر است وطریق نحر این است که پای چپ شتر را بر بیمانی بر بندد و دبالای سینهٔ وی نیزه زند تا خون بدود
و بقیه در گاو و گوسفند ذبح است و در شتر نیز ذبح رواست ولیکن سنت نحر است بر وجه مذکور متفق علیه وعن علی رضی الله عنه قال امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان اقوم علی بدنه گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که امر کرد مرا آن حضرت که بایستم بر بدن وی وخبردار باشم از کار و بار آن وان اتصدق بلحمها وامر کرد که تصدق کنم گوشت آن و
جلودها و پوستهای آن واجلتها وجلهای آن وان لا اعطی الجزار منها وامر کرد که ندهم شتر کشنده را یعنی اجرت او را از آن قال گفت آن حضرت نحن نعطیه من عندنا ما
میدهیم جزار را از پیش خود متفق علیه وعن جابر رض قال کنا لا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث گفت جابر بودیم ما که نمیخوردیم از گوشتهای قربانیهای خود بالاء سه روز یعنی در سه
روز بخش میکردیم ومیخوردیم و مردم میدادیم و زیاده بر سه روز جایز نبود نگاه داشتن آن فرخص لنا رسول الله پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال کلوا وتزودوا
پس گفت بخورید وتوشه سازید یعنی زیاده بر سه روز فاکلنا وتزودنا پس خوردیم وتوشه کردیم چون احتیاج بر مردم در ابتدای امر بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند وتوشه نسازند وزیاده بر سه
روز نگاه ندارند باکی نیست چنانکه در حدیث سلمة بن الاکوع بیاید متفق علیه وضابطه در خوردن ذبایح انست که از اضحیه ودم تمتع وقران بخورد واز دم جنایات نخورد الفصل الثانی
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم اهدی عام الحدیبیة فی هدایا رسول الله صلی الله علیه وسلم جملا کان لابی جهل روایت
است از ابن عباس که آن حضرت فرستاد در سال حدیبیه که محصر شدند ونگذاشتند او را قریش که بمکه درآید و عمره برآرد در هدایای خود شتر نرا که مر ابوجهل را بود و در روز بدر بغنیمت بدست آمده
بود فی راسه برة من فضة در سر آن شتر یعنی در بینی وی حلقه بود از نقره بره بضم با و فتح رای مخففه حلقه که در بینی شتر یا در لحمهٔ بینی وی اندازند کذا فی القاموس یغیظ بذلک المشرکین خشم
می انداخت وغمگین میساخت بسبب آن مشرکان را تا ببینند آنرا در دست مسلمانان افتاده وذبح کشته وازینجا معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار د آن مشرکان را تا ببینند آنرا در دست
مسلمانان افتاده وذبح کشته وازینجا معلوم میشود که غمگین گردانیدن کفار و در غم وغصه انداختن ایشان مستحسن ومستحب است قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار رواه ابوداود وعن ناجیة
الخزاعی صحابیست نام وی ذکوان بود و آن حضرت ناجیه نام کرده و هدایای خود را بوی سپرده بمکه فرستاده بود چنانکه در فصل اول گذشت وماناکه تسمیهٔ او بناجیه بجهت نجات یافتن او هم
از قریش قال قلت گفت ناجیه گفتم من یا رسول الله کیف اصنع بما عطب من البدن چگونه کنم معامله بچیزی که هلاک نزدیک شده و مانده گردد از بدن قال انحرها ثم اغمس نعلها فی دمها
گفت آن حضرت نحر کن آنرا پس غوطه ده نعل او را که قلادهٔ اوست ثم خل بین الناس وبینها پس بسوده وبگذار ومانع مردار میان مردم ومیان آن بدنه فیاکلونها پس میخورند مردم
آنرا یعنی فقرا غیر جماعه که رفیقانند چنانکه گذشت رواه مالک والترمذی وابن ماجه ورواه ابوداود والدارمی عن ناجیة الاسلمی ظاهر آنست که اختلاف در نسبت
و ذات یکی است زیرا که ناجیه در صحابی یکی است و در کتب او را اسلمی گفته اند ومؤلف خزاعی گفته وعن عبدالله بن قرط بضم قاف وسکون را و در آخر طای مهمله صحابی است نام او شیطان بود آن
حضرت عبدالله نام نهاد عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان اعظم الایام عند الله یوم النحر گفت آن حضرت بدرستیکه بزرگ ترین روزها نزد خدا روز نحر است ثم یوم القر بفتح
قاف وتشدید را قال ثور گفت ثور که راوی حدیث است وهو الیوم الثانی یعنی یوم القر روز دوم از روز نحر است نامیده شده بدان از جهت قرار گرفتن مردم وسکونت ورزیدن ایشان
در منی بعد از تعب کشیدن در ادای مناسک و مراد آنست که از جملهٔ اعظم ایام روز نحر است والا در حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عشرهٔ ذوالحجه است ودر وقت
نحر از جملهٔ این ایام است و در در وز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مردم اختلاف کرده اند در عرفه وجمعه بعضی گفته اند که افضل ایام هفته جمعه است و افضل ایام سال روز عرفه است
والله اعلم قال گفت عبدالله بن قرط قرب لرسول الله صلی الله علیه وسلم بدنات خمس او ست نزدیک گردانیده شد برای نحر برای آن حضرت بدنه پنج یا شش فطفقن یزدلفن الیه
بایتهن یبدأ پس در ایستادند بدنه ها که نزدیک میشدند بسوی آن حضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند در نحر فلما وجبت جنوبها پس هنگامیکه ساقط شده و افتاد بر زمین پهلوهای آن
ها یعنی سر شدند و افتادند قال گفت راوی فتکلم بکلمة خفیة پس تکلم کرد آن حضرت بکلمهٔ پنهان یعنی آهسته گفت لم افهمها که نفهمیدم من آن کلمه را قال وقلت ما قال
گفت راوی پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلوی آن حضرت بود و در بعضی نسخ فسألت الذی یلیه یعنی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود بآن حضرت که چه گفت آن حضرت قال
قال گفت آن کس که گفت آن حضرت من شاء اقتطع هر که خواهد ببرد ازین شتران برای خود قطعه رواه ابوداود واز اینجا استدلال کرده اند بعضی علما بر جواز نهب و غارت در نثار بعد
از اذن مالک وذکر حدیثا ابن عباس وجابر رضی فی باب الاضحیة وذکر کرده شد حدیث ابن عباس وجابر که در مصابیح درین باب مذکور اند در اضحیه الفصل الثالث
عن سلمة بن الاکوع صحابی مشهور است از شجاعان و تیراندازان نامی بود و پیاده با سواران جنگ میکرد و سبقت مینمود قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من ضحی
منکم فلا یصبحن بعد ثالثة گفت سلمه گفت آن حضرت آن کسی که قربانی کند از شما پس باید که صبح نکند آنکس بعد از شب سوم وفی بیته منه شیء وحال آنکه باشد در خانه
وی ازان چیزی فلما کان العام المقبل قالوا پس هنگامیکه شد سال آینده گفتند یا رسول الله نفعل کما فعلنا العام الماضی بکنیم چنانکه کردیم در سال گذشته یعنی نگاه نداریم گوشت
اضحیه را بعد از سه روز قال گفت آن حضرت کلوا واطعموا وادخروا بخورید وبخورانید وذخیره کنید فان ذلک العام کان بالناس جهد زیرا که بدرستی در آن سال بود بمردم

مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج فاردت ان تعینوا فیهم پس خواستم من بنهی از ادخار که اعانت کنید مردم بخورانیدن آن چون استیصال احتیاج برطرف شد نهی نیز برطرف گشت اگر
بنهد رخصت است متفق علیه وعن نبیشة بضم نون وفتح موحده وسکون تحتانیه وشین معجمه صحابی است او را نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم انا کنا نهیناکم عن لحومها ان تاکلوها فوق ثلث گفت آن حضرت بدرستی ما بودیم که نهی میکردیم شما را از گوشتهای قربانیها که میخورید از بالای سه روز زیاده بران لکی تسعکم
برای آنکه تا گنجایش کند شما را و فراخی شود میان شما و همه کس برسد جاء الله بالسعة آورد خدای تعالی فراخی و گنجایش را فکلوا وادخروا پس بخورید و بنهید واتجروا بهمزه یعنی طلب
کنید بوی اجر و ثواب را از تجارت والا بتشدید تا می بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورانید مردم را شاید که در خوردن نیز اجری و ثوابی باشد که ایام ضیافة الله
است چنانکه فرمود الا ان هذه الایام ایام اکل وشرب آگاه باشید بدرستیکه این روزها یعنی روزهای منی روزهای قربانی و روزهای خوردن و آشامیدن است چون سال تمام
ریاضت کشیدید و محنت دیدید درین چند روز که حج کردید مغفور شدید بخورید و بنوشید و دمی آسایش ببینید اما باوجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرموده و ذکر الله
و این روزهای ذکر خدا است رواه ابوداؤد باب الحلق حلق ستردن موی و اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از قصر حاج و معتمر اگر زنان را که حلق حرام است بر ایشان و وجه
افضلیت آن است که مقصر باقی وا مینهد است بر نفس خود زینت را از موی و حاج و معتمر مامور اند بترک زینت و تبذلل و انکسار و ادنی قصر آنست که بگیرند از موی سر خود مقدار سر انگشت
و کفایت میکند در حلق نزد ما حلق ربع راس و حلق تمام سر اقرب است بسنت چنانکه در مسح و ثابت نشده است حلق از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غیر حج و عمره و در
حلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موضع خود و نسبت کلام در اصل جواز و لیکن اولی ترک آنست الفصل الاول عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله وسلم
علیه حلق رأسه فی حجة الوداع آن حضرت حلق کرد سر مبارک خود را در حجة الوداع واناس من اصحابه و حلق کردند جماعه از اصحاب وی نیز از جهت دریافت شرف
و متابعت و فضیلت حلق که بیان کرد آن حضرت آنرا بدعا محلقین را چند بار و قصر بعضهم و تقصیر کردند بعضی اصحاب از جهت اخذ برخصت بعد از دعای آن حضرت مقصران را
نیز در مرة اخیر بالتماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال لی معاویة انی قصرت من راس النبی صلی الله علیه وسلم
عند المروة بمشقص گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من قصر کرده ام موی از سر آن حضرت نزد مروه بمشقص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شده و مشقص بکسر میم و سکون
شین معجمه و فتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر که این پیکان داوست و بعضی گفته اند که مشقص نام جلم است بفتح جیم و لام مقراض که بوی موی و پشم و جز آن گوسفند و شتر را بیرند و این
انسب و اظهر است متفق علیه وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی حجة الوداع روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آن حضرت گفت در
حجة الوداع در وقت برآمدن از احرام اللهم ارحم المحلقین خداوندا رحمت کن موی سر سترندگان را قالوا والمقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موی را نیز دعا رحمت کن یا رسول الله
قال اللهم ارحم المحلقین باز آن حضرت دعا کرد محلقان را و گفت خداوندا رحمت کن محلقان را قالوا والمقصرین یا رسول الله التماس دعا باز کردند صحابه برای مقصران دوم مرتبه
قال گفت والمقصرین و مقصران را هم رحمت کن درین روایت دو بار تخصیص بمحلقین کرده و بار سوم مقصران را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت والمقصرین
متفق علیه از این حدیث معلوم شد که این دعا محلقین را و التماس صحابه و دعا مقصرین را در حجة الوداع بود و این دو احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را برآمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود
که از احرام حج برآمدند و بعضی گفته اند که در حدیبیه بود که بعلت احصار از احرام برآمد و حلق کرد و صحابه را نیز امر کرد بحلق و ایشان در امتثال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصار بیاید
والله اعلم وعن یحیی بن الحصین بضم حای تابعی ثقه صدوق است عن جدته روایت میکند از جده خود که صحابیه است و کنیت وی ام الحصین است انها سمعت النبی که وی
وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع دعا للمحلقین ثلثا وللمقصرین مرة واحدة که دعا کرد آن حضرت محلقین را سه بار و مقصرین را یکبار ظاهر
حدیث آنست که سه بار گفت اللهم ارحم المحلقین چهارم بار گفت والمقصرین و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعای محلقین در قول او والمقصرین که مفید اشتراک آنها است با
مقصرین فافهم و چه عجب است موقع لفظ والمقصرین درین مقام که بجهت تقصیر خود از امتثال امر محروم شدند از دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رواه مسلم متفق علیه وعن انس
رض ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی منا فاتی الجمرة فرماها روایت است از انس که آن حضرت آمد بمنا پس آمد بجمرة العقبه را پس رمی کرد آنرا و این در روز نحر است
که از مزدلفه آمد چنانکه گذشت ثم اتی منزله بمنا ونحر نسکه پس آمد بمنزل خود که بمنا داشت و نحر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحلاق پس طلبید سرتراش را که نام وی معمر بن عبد الله
عدوی قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد آمده که چون معمر آمده و استره در دست گرفته بر سر آن حضرت صلی الله علیه وسلم ایستاد آن حضرت گفت یا معمر متمکن کرد ترا پیغمبر خدا
بر دو نرمه گوش خود و در دست تو استره است یعنی هشیار باش و قدر این نعمت بدان معمر گفت یا رسول الله بدرستیکه این از نعمتهای خدا است و منت او است بر من آن حضرت گفت
آری همچنین است و فاول الحالق شقه الایمن و داد سرتراش را جانب راست خود و ظاهر این حدیث آنست که معتبر در ابتدا یمین محلوق است و بعضی یمین حالق اعتبار کنند فحلقه
پس حلق کرد جانب راست آن حضرت را ثم دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه پس طلب خواند آن حضرت ابو طلحه انصاری را که از مشاهیر صحابه است و اوست که لحد قبر شریف را
حفر کرده و زوج ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و از جهت در بعضی روایات آمده که به ام سلیم داد ثم ناول الشق الایسر فقال احلق پس داد آن حضرت جانب چپ خود را پس
گفت تراش فحلق پس تراشید فاعطاه ابا طلحة پس داد موی را بابی طلحه فقال اقسمه بین الناس پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بهر یک یکتاره موی بود و تاره دو موی
نصیب رسیده گویا شاعر باین قصه اشارت کرده است بیت مرا ز زلف تو موئی بسند است فضولی مکن و بوی بسند است و همچنین الغنان نیز تقسیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و لین برکات

در میان امت تا الی یوم الحشر باقی ماند که باعث تذکره و یاد و آشتی بود از اجزای وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم گویا بوی بسند است که گفته است این معنی را ماست متفق علیه و
عن عایشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله گفت عایشه بودم من که طیب میکردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قبل ان یحرم پیش از آنکه احرام بندد و یوم النحر
قبل ان یطوف بالبیت و طیب میکردم روز نحر پیش از آنکه طواف کند بخانهٔ کعبه بعد از حلق و لبس ثیاب بطیب فیه مسك بخوشبوی که در وی مشک میبود و گفته اند که افضل و اولی در طیب
احرام مشک و گلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می برآیند و همه چیز حلال می شود مگر نسا و بعد از طواف نسا نیز حلال می شوند متفق علیه و عن ابن عمر رض ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم افاض یوم النحر ثم رجع فصلی الظهر بمنی روایت است از ابن عمر که آن حضرت آمد روز نحر بمکه و طواف کرد و پس تر باز گشت بمنی پس بگذارد ظهر را بمنی رواه مسلم
و در حدیث جابر و عایشه آمده که گذارد ظهر را بمکه و درین دو حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگری است و حدیث جابر و عایشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر در صحیحین است متفق علیه
اگر چه اینجا از مسلم آورده الفصل الثانی عن علی و عایشة رضی الله عنهما قالا نهی رسول الله گفتند نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تحلق المرأة راسها
از حلق کردن زن سرش را رواه الترمذی و عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق نیست بر زنان حلق و چون این عبارت
محتمل جواز حلق بود دفع این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر نیست بر زنان مگر تقصیر رواه ابوداود والدارمی و هذا الباب خال عن الفصل الثالث باب من قدم شیئا
او اخر الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس یسالونه آن حضرت توقف کرد و ایستاد
در حجة الوداع بمنا برای خاطر مردم که سوال میکردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند فجاءه رجل فقال لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح پس آمد آن
حضرت را مردی پس گفت آن مرد آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد فقال اذبح و لا حرج پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ تنگی و باکی نیست
فجاءه آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی پس آمد آن حضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم قال ارم و لا حرج گفت آن حضرت بینداز
و نیست هیچ حرج فما سئل النبی صلی الله علیه وسلم عن شیء قدم و لا اخر الا قال افعل و لا حرج پس پرسیده نشد آن حضرت در هیچ چیزی که تقدیم کرده شد و نه در چیزی که تاخیر کرده شد
مگر آنکه گفت بکن هیچ باکی نیست متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این چنین آمده که اتاه رجل فقال حلقت قبل ان ارمی آمد آن حضرت را مردی پس گفت
حلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم قال ارم و لا حرج گفت آن حضرت رمی کن هیچ باکی نیست و اتاه آخر فقال افضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم و لا حرج تقدیم و تاخیر
درین صورت بدو سه واسطه است و عن ابن عباس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یسأل یوم النحر بمنی فیقول لا حرج گفت ابن عباس بود آن حضرت که پرسیده
میشد روز نحر بمنی پس میگفت نیست هیچ حرج فساله رجل فقال پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت رمیت بعد ما امسیت رمی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه رمی وقت
بامداد است فقال پس گفت آن حضرت لا حرج و نزد ائمه اگر تاخیر کند تا غروب لازم میگردد دم و مراد از مسا نزد ایشان بعد از عصر است و نزد ما اگر در شب کرد لازم نمیشود چیزی و
اگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود رواه البخاری بدانکه افعال روز نحر چهار است رمی و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما بر آنند و شافعی و احمد از ایشان
که سنت است متمسک باین حدیث و جماعت که امام ابوحنیفه و مالک از ایشانست میگویند واجب است و میگویند مراد بنفی حرج رفع اثم است از جهت جهل و نسیان و لیکن دم واجب
است و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب گردانیده دم را پس گویی فهمیده وی این معنی را و امر میکرد بخلاف آن والله اعلم الفصل الثانی عن علی رضی
الله عنه قال اتاه رجل فقال گفت علی آمد آن حضرت را مردی پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان احلق من طواف افاضه کردم پیش از حلق قال احلق او قصر
و لا حرج گفت آن حضرت مر آن مرد را حلق کن یا تقصیر کن و نیست حرج چون تخفیف کرد در وی در ترتیب زیاده کرد در ترخیص یعنی اگر حلق هم نکنی بتقصیر اکتفا کنی نیز جائز است وجاء آخر
فقال ذبحت قبل ان ارمی و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از رمی قال ارم و لا حرج این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود رواه الترمذی الفصل الثالث
عن اسامة بن شریك بفتح شین و کسر را صحابی است نزول کرد کوفه را و حدیث او در کوفیان است قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حاجا فکان الناس
یاتونه گفت برآمدم من با آن حضرت قصد حج کننده پس بودند مردم که می آمدند نزد آن حضرت فمن قائل پس بعضی گوینده بود این را که یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف
سعی کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم و اخرت شیئا او قدمت شیئا یا گوینده بود که تاخیر کردم چیزی را پستر کردم از وقتش یا پیشتر کردم از آن فکان یقول لا حرج پس بود
آن حضرت که میگفت هیچ باک نیست و هیچ بزه نیست الا علی رجل اقترض عرض مسلم و لیکن حرج و بزه بر مردی است که برید و پاره کرد آبروی مسلمانی را بغیبت و اهانت و غیر آن
فی الصحاح عرض بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواه در نفس وی باشد یا در پدران یا در هر چه لازم امر اوست و فخر میکند بدان از حسب و شرف و مکان
میدارد آن را از نقص و عیب کردن و هو ظالم و حال آنکه آن مرد ستم کننده است و بناحق آزار رساننده است و برای غرض صحیح دینی نکرده چنانکه جرح رواة و شهود و تفسیق و
تکذیب و مانند آن میکنند فذلك الذی حرج و هلك پس آنکس است که بزه کار شده و هلاک گشته بمعصیت حرج بکسر را است بر وزن کتف رواه ابوداود باب خطبة
یوم النحر و رمی ایام التشریق والتودیع خطب بفتحتین شان و امری که واقع میشود و در وی مخاطبت و خطبه کلام منثور مسجع کما فی القاموس و بمعنی خطاب کردن نیز می آید و غالب آمده
وصف بر موعظت چنانکه خطبه بکسر خای در طلب المرأة و ایام تشریق نام سه روز است بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن گوشت و چون گوشتهای قربانی را درین ایام قدید میکنند ایام تشریق
گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانها را ذبح در وقت طلوع آفتاب میکنند پس از شروق یعنی ضوء شمس باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیعد مراد بتودیع وداع

کردن کعبه است بطواف وداع یا وداع کردن آن حضرت مر مردم را و لهذا حج آن حضرت را حجة الوداع نام کردند الفصل الاول عن ابی بکرة بفتح با و سکون کاف تا و در آخر صحابی مشهور است
قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد ما را آن حضرت در روز نحر قال ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السموات والارض گفت آن حضرت که
زمان یعنی سال بتحقیق باز گشت بهیئت و حالت وی یعنی وضع و حساب وی که در روز پیدا کردن خدای تعالی آسمانها و زمین را بود اثنا عشر شهرا یعنی دوازده ماه گشت که در اول خلقت
بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض الآیه یعنی کلام آنست که عرب تاخیر میکردند محرم را تا صفر را تا کار
کنند در وی و میکردند این را در هر سال و از هر سالی یک روز می دزدیدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبیسة العرب میگویند و این سال که حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم در وی حج گذارد بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمد محرم باصل خود و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگویند از ین جهت تاخیر کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در ذی الحجه
واقع شود که میقات وست منها اربعة حرم از ان دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرم بضمتین جمع حرام است ثلاث متوالیات سه ماه حرام
پی هم آینده اند ذوالقعدة بفتح قاف و کسر نیز آمده ماهی است که می نشستند در وی از سفرها و ذوالحجة بکسر حا ماهی که در وی حج میکردند و نزد بعضی بفتح است و رجب مضر
مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه بن نزار کان ابو قبیله است و مضر در اصل شیر ترش را گویند که جغرات است و وی دوست میداشت و بسیار میخورد و از ین جهت نام او مضر افتاد یا از جهت سفیدی
رنگ او نام کردند و اضافت رجب بمضر بجهت آنست که مبالغه می کردند ایشان در محافظت تحریم وی الذی بین جمادی وشعبان آن ماه که میان جمادی الاخری و شعبان است
صفت رجب مضر است از برای زیادت بیان و قال و گفت آن حضرت ای شهر هذا کدام ماه است این ماه مقصود از ین سوال تمهید و تاسیس بیان مقصود است
و تقریر آن در اذهان ایشان قلنا الله ورسوله اعلم گفتیم ما خدا و رسول خدا داناتر است عادت صحابه بود که نزد سوال آن حضرت صلی الله علیه وسلم این کلام میگفتند و ادب میکردند
اگرچه خود جواب آن را میدانستند خصوصا در ینجا که باوجود آنکه معلوم و متعین بود پرسیدند شاید غرضی داشته باشند که می پرسیدند فسکت پس خاموش ماند آن حضرت حتی ظننا انه
سیسمیه بغیر اسمه تا آنکه گمان بردیم ما که آن حضرت نزدیک است که نام میبرد آن را بجز نام مشهور که دارد فقال الیس ذا الحجة پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه قلنا بلی گفتیم آری
این ماه ذی الحجه است قال گفت آن حضرت ای بلد هذا کدام شهر است این شهر قلنا الله ورسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس البلدة
گفت آیا نیست این بلده قلنا بلی گفتیم آری این شهر بلده است بلده بسکون لام بمعنی شهر است هر شهر که باشد و بغلبه نام مکه شده که فرد کامل شهرها مکه است که بلده جامع خیرات و برکات و فضائل
و کمالات است گویا شهر همین است چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده است و بلده در لغت بمعنی اقامت است قال فای یوم هذا گفت آن حضرت پس کدام روز است این روز
قلنا الله ورسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس یوم النحر قلنا بلی قال فان دماءکم واموالکم واعراضکم علیکم حرام گفت آن حضرت پس بدستیکه
خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام است که بی حق شرعی تعرض کنید آن کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا مانند حرام بودن روز شما که این روز است در شهر
شما که این شهر است در ماه شما که این ماه است این تاکید است برای حرمت که هر یکی از ین سه محل حرمت و احتیاط است خصوصا نزد اجتماع و ستلقون ربکم و نزدیک است که ببینید آن
پروردگار خود را و برسید در حضرت وی فیسئلکم عن اعمالکم پس پرسد پروردگار شما از کردارهای شما الا دانا و آگاه باشید فلا ترجعوا بعدی ضلالا پس نگردید بعد از فتن من
از دنیا گمراهان و در روایتی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض بزنند بعضی از شما گردنهای بعضی را که از اعظم انواع ضلالت است مقصود نهی از ظلم و در گذشتن از حد شرع در حفظ حرمت
دما و اموال و اعراض است و در توجیه روایت کفارا چند وجه گفته اند یکی آنکه کفر در حق مستحل است یا مراد کفران نعمت است و نصیحت حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن بکفر که ارتکاب حرام
موی بکفر میکرد و نزدیک آن میسازد یا بکنید افعالی که مشابه افعال کافران است در خونریزی و بعضی گفته اند که مراد بکفر پوشیدن سلاح است و کفر بمعنی لبس سلاح می آید بعد از خطاب
بمسلمانان کرده فرمود الا هل بلغت دانا و آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من رسالت را و حکم شریعت را قالوا نعم گفتند صحابه آری رسانیدی قال اللهم اشهد گفت آن حضرت
خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند که رسانیدم تا روز قیامت منکر نشوند و عذر نیارند فلیبلغ الشاهد الغائب پس باید که برساند هم چنانکه شنیده است احکام را هر که حاضر است
مر غایب را فرب مبلغ اوعی من سامع پس بسا کسی که رسانیده است بوی یاد دارنده تر باشد از کسی که شنیده است از من و رسانیده است متفق علیه وعن وبرة بفتح
واو و بفتح موحده و سکون وی و برا از تابعین است روایت دارد از ابن عمر و سعید بن جبیر قال سألت ابن عمر متی ارمی الجمار گفت پرسیدم ابن عمر را کی رمی کنم قال گفت ابن عمر اذا
امامک فارمه وقتی که رمی کند امام تو پس رمی کن تو ظاهر آنست که مراد سلطان است یا امیری که نائب اوست در اقامت مناسک حج لیکن بشرط آنکه اعلم باشد و لهذا تفسیر کرده است
این را طیبی و گفت یعنی اقتدا کن بکسی که آن کس اعلم است از تو بوقت رمی میگوید وبره فاعدت علیه المسألة پس باز عرض کردم بر وی مسئله را فقال کنا نتحین پس گفت ابن عمر که ما
که انتظار میبردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را فاذا زالت الشمس رمینا پس وقتی که میگشت آفتاب رمی میکردیم رواه البخاری وعن سالم عن ابن عمر انه
کان یرمی جمرة الدنیا بسبع حصیات روایت میکند سالم از ابن عمر که وی بود که رمی میکرد جمره را که نزدیک تر است از منازل که در جانب مسجد خیف است بهفت سنگریزه
یکبر علی اثر کل حصاة در حالی که تکبیر میگفت در پی هر سنگریزه ثم یتقدم پس پیشتر میرفت حتی یسهل بضم یا و کسر ها تا در می آمد زمین نرم را و سهل ضد حزن بفتح های حطی و سکون
زای زمین درشت فیقوم مستقبل القبلة طویلا پس می ایستاد مقابله قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدار می ایستاد که کسی سوره بقره بخواند چنانکه گذشت و یدعو و دعا میکرد و یرفع یدیه
و بر میداشت هر دو دست خود را ثم یرمی الوسطی پس رمی میکرد جمره میانه را بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت سنگریزه را ثم یأخذ ذات الشمال

پستر میگرفت راه و میرفت بجانب دست چپ فلیسهل و یقوم مستقبل القبلة ثم یدعو و یرفع یدیه و یقوم طویلا و می ایستاد دراز ثم یرمی جمرة ذات العقبة من بطن الوادی
پستر رمی میکرد جمرة العقبه را از مغاک وادی بسبع حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها و نمی ایستاد نزد جمرة العقبه ثم ینصرف پستر بر می گشت فیقول هکذا رأیت رسول
الله پس میگفت اینچنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یفعله میکرد آنرا رواه البخاری بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی دو جمره اولی می باید ایستاد و بسیار
ایستاده در دعا کرد و جمره اخیر را رمی میکنند و بر گردند و نایستند و دعا نکنند سر گزارامر شارع کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبدیست که عقل را به دریافت کنه آن راهی نیست و این
نیز از آن قبیل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما هکذا رأیت و بعضی از علما گفته اند که وجه در نا ایستادن در اینجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود و نماز و ذبح و حلق و افاضه بمکه برای طواف
اما این معنی در دیگر ایام منی مفقود است و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع است پس وقوف نزد آن موجب ازدحام و تضییق طریق است و لحوق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو
جمره دیگر که بر کرانه راه اند و درمیان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب عبادت و در وسط وی می باشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل است و اکثر دعای حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم در نماز در تشهد بود پیش از سلام و برآمدن از نماز و در دو جمرهٔ اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمرهٔ عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه و
شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز
آمده و بتحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز های فرض و عقیب تلاوت قرآن و ختم قرآن و بندهٔ ضعیف تجاوز الله عنه و عفا وقتیکه مشرف شد باین
عبادات انداخته شد در دل وی بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم وقوف نزد این
جمره اشارتست از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمرهٔ اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و ادای حق
خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار را بر وی و مباح گردانید او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لاسیما
درین عبادت که حج است که مثمر غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامه گناهان می بخشند گویا که گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار
تعب کشیدید و مجاهده کردید بگذرید می آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که در آن وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم
خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم وعن ابن
عمر قال استاذن العباس بن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی منی روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت
از آن حضرت که شب باش کند بمکه در شبهای منی من اجل سقایته از بهر منصب سقایه زمزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آن وقت و سقایه جای آب دادن
فاذن له پس اذن کرد آن حضرت مر عباس را به بیتوتت مکه متفق علیه بدانکه بیتوتت بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابوحنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد و
معتبر در بیتوتت اکثر لیل است و هم چنین است حکم در مواضع که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوتت یکساعت کفایت است و تمسک قول بسنیت آن باین حدیث است
که اگر واجب میبود چون اذن می فرمودند آن حضرت عم عباس را به بیتوتت مکه و جواب میگویند که بجهت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ رخصت واقع شده بجای اذن
و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استئذان بودی بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان خصوصا در مثل این مقام
از جهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در ترک سنت آثام است و استئذان برای اسقاط
آن اشارت بود و در هدایه گفته است که بیتوتت بمنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر کسی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم
نمی آید بر وی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب میکرد بر ترک آن وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم جاء الی السقایة روایت است از ابن عباس که آن حضرت آمد بسوی سقایهٔ زمزم فاستسقی پس طلب کرد آب از عباس که سقایه حوالهٔ وی بود فقال
العباس یا فضل اذهب الی امك پس گفت عباس مر پسر خود را که فضل نام داشت ای فضل برو بسوی مادر خود فات رسول الله صلی الله علیه وسلم بشراب من عندها
پس بیار آن حضرت را آبی از نزد مادر خود فقال اسقنی پس گفت آن حضرت بعباس آب بخوران مرا یعنی از آب زمزم و آب اندرون خانه میار فقال پس گفت عباس یا رسول الله
انهم یجعلون ایدیهم فیه مردم می اندازند دستهای خود را در آب زمزم فقال اسقنی باز گفت آن حضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند فشرب منه پس خورد
آن حضرت از آب زمزم ثم اتی زمزم پستر آمد آن حضرت تا به زمزم وهم یسقون و یعملون فیها و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم و کار میکردند در سقایه
فقال پس گفت آن حضرت اعملوا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بکشید درین کار زیرا که شما بر عمل صالح آید یعنی این آب دادن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است
ثم قال لولا ان تغلبوا پستر گفت آن حضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آیند بر شما مردم در آب کشیدن بجهت اتباع سنت من و نگذارند شما را که آب کشید
و این کار از دست شما برود لنزلت حتی اضع الحبل علی هذه هر آینه فرود می آمدم یعنی از ناقه آن حضرت آن روز سوار بود تا مردم ببینید و احکام بیاموزند تا آنکه می نهادم
ریسمان را بر این و اشار الی عاتقه و اشاره کرد آن حضرت بلفظ هذه بسوی کتف خود رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب روایت است از انس که آن حضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و خفتن را در محصب پس خواب کرد

یکان خوابی و محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی و الان نام موضعی معین است بیرون مکه در جانب منا متصل بمعلا و آنرا ابطح و بطحا نیز میگویند و خیف بنی کنانه
نیز نام او است و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منی بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم ذی الحجه ثم رکب الی البیت و طاف به بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد
طواف وداع رواه البخاری وعن عبد العزيز بن رفيع بضم را و فتح فا از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است قال سألت انس بن مالك قلت اخبرني بشئ
عقلته عن رسول الله گفت پرسیدم انس را گفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این صلى الظهر يوم التروية کجا گذارد آن حضرت
نماز پیشین را روز ترویه که روز هشتم ذی الحجه است و مردم از مکه بمنا میروند و وجه تسمیه در باب حجة الوداع در حدیث جابر گذشت قال بمنى گفت انس نماز ظهر بمنی گذارد پس معلوم شد که
آن حضرت از مکه پیش از ظهر برآمد قال فاين صلى العصر يوم النفر گفت ابن رفیع بانس و ظاهر موافق سیاق این بود که گوید فقلت پس گفتم من پس کجا گذارد نماز عصر را روز
نفر بفتح نون و سکون فا و فتح نیز جائز است نام روز چهارم از روز نحر است که از منی می برآیند فی الصراح نفر بسکون گروه گروه بازگشتن حاجیان از منا قال بالابطح گفت گزارد نماز
عصر بابطح که همان محصب است ثم قال پس گفت انس افعل كما يفعل امراءك بکن چنانکه میکنند امرای تو یعنی آن حضرت خود این چنین کرده و تو همچنان کن که امرای تو می کنند و مخالفت مکن
که باعث تهییج شر گردد و امری ضروری هم نیست متفق عليه وعن عائشة رضی الله عنها قالت نزول الابطح ليس بسنة گفت عائشه فرود آمدن آن حضرت ابطح را نیست
سنت و از مناسک حج و آنحضرت آنرا بطریق سنت و تعبد نکرد انما نزله رسول الله فرود نیامد پیغمبر خدا در وی صلی الله علیه وسلم لانه كان اسمح لخروجه اذا خرج
مگر از جهت آنکه نزول دران موضع سهلتر و آسانتر بود برای بیرون آمدن آن حضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا گذاشت و بمکه در آمد و
طواف کرد تا از همان راه بمدینه رجوع نمودن آسان باشد متفق عليه بدانکه اختلاف است دران که تحصیب یعنی نزول محصب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن
عمر است که آن از سنن حج و تتمه مناسک او است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در منا گفت ما فرود آئیم ان شاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان بمکه بکر عهد کرده
بودند و سوگند خورده بلاد که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالطت نکنند و مناکحت و مبایعت نکنند و مواصلت ننمایند تا آنکه محمد را تسلیم نکنند و بمان سپارند پس آن حضرت صلی الله
علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را شکر نعمت خدا و فضل وی جل و علا او انما به و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی
رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول بابطح دلیل یوم النفر و امر میکرد مردم را بدان و در هدایه گفته که اصح آنست که نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمحصب بقصد نمودن مشرکان
بود لطف صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتهی و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری اتفاقی بود و ابو رافع مولی آنحضرت که گماشته و متعهد داربار خانه وی بود
آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه وسلم آنجا زده بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آن حضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است و این قول ابن عباس است چنانکه
بخاری از وی آورده است و عائشه نیز بهمین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه آمد و مخفی نماند که هرگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اینجا آمده و نزول فرموده اگرچه بطریق اتفاق
بود اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا میکردند و امام محمد در موطای خود گفته که نزول در محصب احسن است و اگر نکند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی
حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین اصلح الله حاله و احسن مبدأه و ماله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم اوحد عبد الوهاب رحمة الله علیه حج گزارد و نفر نمود با وی از
منا و رسید بمحصب نزول فرمود حضرت شیخ و بگذارد نماز ظهر را و بخواب رفت و گذاردیم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شوید این قدر دریافت سعادت اتباع کافی است و فرمود بکفی
برآمد و این قول شیخ مبنی است بر آنچه گفته اند که نزول بمحصب سنت است و لیکن توقف آن حضرت تا عشا از برای عمره عائشه بود چنانکه بیاید والله اعلم وعنها قالت احرمت
من التنعيم بعمرة گفت عائشه احرام بستم من از تنعیم برای عمره فدخلت مكة پس در آمدم بمکه فقضيت عمرتي پس قضا کردم عمره خود را که از جهت حدوث حیض فوت شده بود
چنانکه در باب قصه حجة الوداع گذشت وانتظرني رسول الله و انتظار کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالابطح در ابطح که در آنجا نزول فرموده بود حتى فرغت تا آنکه
فارغ شدم من فامر الناس بالرحيل پس امر کرد مردم را بکوچ کردن بجانب مدینه فخرج فمر بالبيت پس بیرون آمد آن حضرت از محصب پس گذشت بخانه کعبه فطاف به قبل
صلوة الصبح پس طواف کرد بخانه کعبه پیش از نماز بامداد و این طواف وداع است و طواف صدر بفتح دال نیز گویند و در وی رمل نیست و بعد از وی سعی نه ثم خرج الى المدينة
پس تر بیرون آمد بسوی مدینه هذا الحديث ما وجدته مرواية الشيخين مولف میگوید که این حدیث نیافتم من آنرا بروایت بخاری و مسلم بل بروایة ابي داود بلکه یافتم
بروایت ابی داود مع اختلاف يسير في آخره با اندک اختلافی در آخر حدیث وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان الناس ينصرفون في كل وجه بودند
مردم که بر میگشتند در هر طرف و مقید بدآمدن در مکه و برآوردن طواف وداع مقید نمی شدند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا ينصرفن
احدكم حتى يكون آخر عهده بالبيت باید که نبر آید یکی از شما و کوچ نکند تا آنکه باشد آخر زمان پیمان و امان وی بخانه کعبه کنایت است از طواف وداع الا انه خفف عن
الحائض مگر آنست که سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شد از وی طواف وداع اگر طواف زیارت کرده است متفق عليه این حدیث دلالت دارد بر وجوب
طواف وداع و این است مذهب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذهب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست باتفاق و اما حدیث سابق اگرچه ظاهر وی بر عدم رحیل است بی تعقیب
بطواف محمول است برین بقرینه این حدیث وعن عائشة قالت حاضت صفية ليلة النفر حیض کرد صفیه در شب نفر مراد همین شب است که آن حضرت در محصب بود
و شب در باب الحج مضاف بروز سابق میکردند آینده چنانکه متعارف است فقالت ما اراني الا حابستكم میلیم خود را مگر توقف دارنده و مانع آینده شما یعنی از رحیل بمدینه زیرا که

من حیض کردم و طواف نکرده ام قال النبی صلی الله علیه وسلم عقری بفتح عین و سکون قاف حلقی بفتح حا و سکون لام و این دعا است که بزنان کنند و لیکن حقیقت دعا مراد
نیست هم چنین زبان زد عادت عرب شده است چنانکه در امثال این دعا عقر مجروح کردن و قتل کردن و هلاک ساختن بالمعنی نازل شد این و حلق رسیدن درد در حلق یا ندن چیزی در حلق و بعضی
گفته که این کلمه است که در محل تعجب استعمال میکنند و این دو کلمه را زیاده برین تحقیق است که در شرح کرده شده است اطافت یوم النحر ای طواف کرده است روز نحر طواف زیارت قیل
نعم گفتند آری کرده است قال گفت آن حضرت خطاب بصفیه فانفری پس برآی و کوچ کن متفق علیه الفصل الثانی عن عمرو بن الاحوص رضی الله عنه بفتح همزه و
سکون حای مهمله و بصاد مهمله صحابی است روایت کرده است از وی پسر وی سلیمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا
گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت در حجة الوداع کدام روز است این روز قالوا یوم الحج الاکبر گفتند روز حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است
و میگویند اکبر در مقابله اصغر است که عمره است و او را حج اصغر می نامند و آنچه الآن مردم حج را که روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت
کرده اند که حج روز جمعه برابر هفتاد حج است و گفته اند که این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی که آن حضرت کرده صلی الله علیه وسلم روز جمعه بود و بی شک حج روز جمعه فضیلتی خاص دارد
از جهت اجتماع شرف زمان و مکان قال فان دماءکم و اموالکم و اعراضکم بینکم حرام کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا شرح این در فصل اول معلوم شده است الا لا یجنی
جان علی نفسه آگاه باشید باید که گناه نکند و ستم نکند هیچ گناه کننده و ستم کننده بر نفس خود مقصود نهی از گناه کردن و ستم کردن است بر غیر چه هر که بر کسی ستم میکند بحقیقت بر خود میکند
که اثم و جزای آن راجع بدو است پس این خبر در معنی نهی است و در روایتی است الا علی نفسه و برین تقدیر معنی خبر است بمعنی نهی الا لا یجنی جان علی ولده آگاه باشید باید که
جنایت نکند هیچ جنایت کننده بر فرزند خود و لا مولود علی والده و جنایت نکند هیچ فرزندی بر والد خود و ذکر این حدیث بجهت آنست که قبح و شناعت این بیشتر است از جنایت بر اجانب
یا بجهت آنکه نیز حکم جنایت بر نفس است بجهت جریان عادت جاهلیت بر اخذ اقارب شخصی بجنایت وی و باین وجه این تاکید حکم سابق است فافهم الا ان الشیطان قد ایس ان یعبد فی
بلدکم هذا ابدا آگاه باشید بدرستیکه شیطان بتحقیق نا امید شد از این که عبادت کرده شود و او کنایت است از بت پرستیدن در شهر شما که این است یعنی مکه همیشه تا روز قیامت و لکن ستکون
له طاعة فیما تحتقرون من اعمالکم فیرضی به و لیکن سرانجام است که باشد مر شیطان را فرمان برداری در چیزی که حقیر و کم میشمارید شما از عملهای خود یعنی کارها می کنید و گناهان می ورزید
و آنرا خورد و حقیر می پندارید و در آن عملها طاعت شیطان است که راضی میگردد شیطان بدان و آن عملها موذی بفتن و هیجان حروب و شرور میگردد رواه ابن ماجة و الترمذی
و صححه و حکم بصحت کرده است ترمذی این حدیث را و عن رافع بن عمرو المزنی بضم میم و فتح زای و بنون نسبت بمزینه صحابی است روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و حدیث قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب الناس بمنی حین ارتفع الضحی گفت دیدم آن حضرت را که خطبه میکرد مردم را بمنا هنگامیکه
بلند شد چاشتگاه علی بغلة شهباء سوار بر استر شهبا و شهبا ناقه که بالای پشم وی سرخی بود و درون سفیدی چنانکه شقر اشتر [illegible] قاف و علی یعبر عنه و علی مرتضی رضی الله
عنه تعبیر و تفسیر میکرد از آن حضرت و بمردم می شنوانید و می فهمانید و میرسانید بانکسان که دور بودند آنچه آن حضرت میفرمود و الناس بین قائم و قاعد و مردم بعضی ایستاده بودند
و بعضی نشسته در حج سه خطبه مسنون است یکی در روز ترویه بمکه دوم روز عرفه سیوم در منی و در هر جا احکام که بعد آن باید کرد تعلیم و تلقین میفرمود رواه ابو داود و عن عائشة
و ابن عباس رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخر طواف الزیارة یوم النحر الی اللیل روایت است از عائشه و از ابن عباس که آن حضرت تاخیر کرد
طواف زیارت را تا شب ظاهر این معارض است بحدیث عائشه که آن حضرت طواف کرد و ظهر بمکه گزارد و این اضطرابی است که در حدیث عائشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح
کرده اند حدیث ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آن حضرت ظهر بمنا گزارد چنانکه گذشت والله اعلم رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة و عن ابن عباس رض ان
النبی صلی الله علیه وسلم لم یرمل فی السبع الذی افاض فیه روایت است از ابن عباس که آن حضرت رمل نکرد در طواف افاضت از اینجا معلوم میشود که رمل در
طواف زیارت نیست و رمل در طواف وداع هم نیست پس رمل نیست مگر در طواف قدوم رواه ابو داود و ابن ماجة و عن عائشة رضی الله عنها ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا رمی احدکم جمرة العقبة فقد حل له کل شیء الا النساء گفت آن حضرت وقتی که رمی کرد یکی از شما جمرة العقبة را پس بتحقیق از احرام برآمد و
حلال شد مر او را همه چیز مگر زنان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواهند شد رواه فی شرح السنة و قال اسناده ضعیف و فی روایة احمد و النسائی عن ابن
عباس قال اذا رمی الجمرة فقد حل له کل شیء الا النساء و عنها قالت افاض رسول الله صلی الله علیه وسلم من آخر یومه حین صلی الظهر گفت
عائشه افاضه کرد و روان گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب مکه برای طواف در آخر روز خود در وقتی که گزارد ظهر را ظاهر این حدیث نیز همین است که ظهر بمنا گزارد ثم رجع الی منی
پستر برگشت بسوی منی فمکث بها لیالی ایام التشریق پس درنگ کرد بمنی شبهای روز تشریق یرمی الجمرة اذا زالت الشمس رمی میکرد جمره را وقتی که برگشت آفتاب از جانب
مشرق بسوی مغرب کل جمرة بسبع حصیات هر جمره بهفت سنگریزه یکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه و یقف عند الاولی و الثانیة و می ایستاد نزد
جمره اولی و ثانیه بعد از رمی و یطیل القیام و دراز میکرد ایستادن را و یتضرع و زاری میکرد و دعا چنانکه گذشت و یرمی الثالثة فلا یقف عندها و رمی میکرد جمره سیوم
پس نمی ایستاد نزد آن رمی میکرد و میگذشت رواه ابو داود و عن ابی البداح بفتح موحده و تشدید دال و حای مهملتین بن عاصم بن عدی ابو البداح تابعی ثقه است و
پسر وی صحابی است عن ابیه روایت میکند از پدر خود قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم لرعاء الابل فی البیتوتة گفت رخصت کرد آن حضرت برای

چرانند کان شتران در شب باش بمنی یعنی اگر در منا بیتوتت نکنند رخصت است ان یرموا یوم النحر رخصت کرد که رمی کنند روز نحر ثم یجمعوا رمی یومین بعد یوم النحر پس جمع
کنند رمی دو روز را که بعد از روز نحر است فیرموا فی احدهما پس رمی کنند در یکی ازین دو روز رواه مالک والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح

باب ما یجتنبه المحرم باب در بیان چیزهای که پرهیز میکند از ان محرم یعنی حرام است بروی کردن آن خواه واجب گردد بروی دم یا صید قربانی یا صدقه نصف صاع از گندم یا صاع از جو
یا چیزی قلیل غیر مقدر بمقداری معین و همه مذکور است در کتب فقه و رسائل مناسک و جمله از ان در رساله فارسی مناسک بیان کرده ایم الفصل الاول عن عبد الله بن عمر
رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول الله مردی پرسید از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما یلبس المحرم من الثیاب چه چیز جائز است که بپوشد محرم از جامها و چه
چیز نپوشد فقال پس گفت آن حضرت همه چیز بپوشید لیکن لا تلبسوا القمص نپوشید پیراهن ها را قمص بضمتین جمع قمیص ولا العمائم ونپوشید دستارها را ولا السراویلات ونپوشید ازار
و مراد بپوشیدن قمیص و سراویل پوشیدن آنهاست بر وجه متعارف در ان چنانچه پیراهن را در بر افگنند و تنبان را در پاها کنند والا اگر بر تن افگنند مثل ردا چیزی لازم نمی آید زیرا که دریں صورت
نمیگویند که پیراهن پوشیده و ازار پوشیده ولا البرانس ونپوشید برنس ها را و برنس بضم موحده و نون و سکون را در میان اینها تفسیر کرده اند و را بقلنسوه طویله یعنی کلاه دراز و این تعیین
قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است این ست که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشند ولا الخفاف ونپوشید موزه ها را الا
احد لا یجد نعلین فلیلبس خفین مگر کسی که نیابد نعلین را پس بپوشد موزه ها را ولیقطعهما اسفل من الکعبین و باید که ببرد هر دو موزه را پایان تر از هر دو پاشنه تا از حد موزگی بر آیند
ولا تلبسوا من الثیاب شیئا مسه زعفران ونپوشید از جامها چیزی را که سوده است آنرا زعفران ولا ورس و نه جامه که سوده است آنرا ورس بفتح واو و سکون را گیاه زرد است
که رنگ کرده میشود بدان و آنرا اسپرک گویند متفق علیه و زاد البخاری فی روایة و زیاده کرده است بخاری در روایتی این عبارت را ولا تنتقب المراة المحرمة نقاب
بر روی نیفکند زنی که محرم است و در بعضی نسخ لا تتنقب بتائین و تشدید قاف و نقاب بکسر نون روی بند ولا تلبس القفازین ونپوشد زن بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا
و زای در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است
که زنان در دستها می پوشند وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب وهو یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را
که خطبه میخواند در حالی که وی میگفت اذا لم یجد المحرم نعلین لبس خفین وقتی که نیابد محرم نعلین را بپوشد موزه ها را واذا لم یجد ازارا لبس سراویل چون نیابد ته بند را بپوشد تنبان
را لیکن قطع میکند موزه ها را از زیر پاشنها چنانکه در حدیث سابق بیان کرد و جمهور بر این اند و اگر بهمان طور درست بپوشد فدیه دهد و امام احمد میگوید قطع نکند که در ان اضاعت مال است و
بحکم ضرورت چنانکه هستند بحال خود بپوشد و فدیه نیست و در سراویل نیز خلاف است و نزد امام ابو حنیفه پاره کند و ازار سازد متفق علیه وعن یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله بن امیه
بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد در روز فتح و حاضر شد حنین و طائف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة اذ جاءه رجل اعرابی گفت
بودیم ما نزد آن حضرت در جعرانه که بر یک مرحله از مکه است و آن حضرت از آنجا عمره بر آورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه علیه جبة وهو متضمخ بالخلوق بر آن مرد جبه بود و حال آنکه
آن مرد آلوده بود بخلوق بفتح خای معجمه و قاف در آخر نام طیبی است که عرب ان میسازند و در ان زعفران می اندازند مشهور است میان ایشان و تضمخ بضاد و خای معجمتین آلودن جسد بطیب چنانکه
گویا میچکد از وی فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انی احرمت بالعمرة وهذه علی بدرستیکه من احرام بستم برای عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود فقال پس گفت
آن حضرت اما الطیب الذی بک فاغسله ثلث مرات اما خوشبوئی که بابست و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام است بر مردان
نه از ان جهت که بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام است فافهم واما الجبة فانزعها واما جبه که تو پوشیده پس بر کش آنرا و بر آر از بدن ثم اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک
پس تر بکن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آن مرد عالم بود باحکام حج نه عمره پس تشبیه داد آن حضرت عمره را بحج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شرائط آن احکام عمره نیز همان است
و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود وقوف بعرفه و عدم آن متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینکح المحرم ولا
ینکح ولا یخطب هر سه لفظ برفع و جزم مروی است نکاح نکند محرم خود را و نکند نکاح دیگری را بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بکسر خا زن خواستن و این مذهب شافعی
و جمهور علما است لیکن نهی از نکاح و انکاح تحریمی است و از خطبه تنزیهی و نزد ما جائز است همه و دلیل ما تزوج میمونه است رض رواه مسلم وعن ابن عباس رض ان النبی صلی الله
علیه وسلم تزوج میمونة وهو محرم روایت است از ابن عباس که آن حضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنها و حال آنکه آن حضرت محرم بود در برای عمره قضا متفق علیه وعن
یزید بن الاصم بن اخت میمونة رض خواهر زاده میمونه بعضی گویند که او را روایت است و صحابی است و صحیح آنست که تابعی است ثقه کثیر الحدیث عن میمونة روایت میکند از
خاله خود میمونه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجها وهو حلال که آن حضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود رواه مسلم قال الشیخ الامام محی السنة رحمه
الله والاکثرون علی انه تزوجها حلالا گفت محی السنة اکثر بر آنند که آن حضرت تزوج کرد میمونه را در حالی که حلال بود وظهر امر تزویجها وهو محرم و ظاهر شد امر تزویج وی
در حالی که آن حضرت محرم بود ثم بنی بها وهو حلال پس تر بنا کرد یعنی دخول کرد میمونه را و حال آنکه وی حلال بود بسرف فی طریق مکة نکاح میمونه و بنای وی در سرف بود بفتح سین مهمله
و کسر را و نا نام موضعی است بر راه مکه بر ده میل از مکه و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد والان در آنجا در مرقد وی عمارتیست که بعضی امرا ساخته اند بدانکه
حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم هر دو متعارض آمدند حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود

واصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس افضل واکمل است در حفظ و اتقان و فقه و حدیث وی متفق علیه است مانند آنکه حدیث امیر المومنین عثمان رض که
دال است بر نهی ما ول است بآنکه مراد آن است که نکاح و انکاح از شان محرم و مناسب بحال او نیست که مشغول است بکاری دیگر نه آنکه مراد تحریم است و آنکه حمل کرده اند شافعیه حدیث
ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر تزویج وی در احرام باین اعتبار گفته است تزوج و هو محرم تکلف است و مبنی است که مراد حل اصلی است که قبل الاحرام بود و حال آنکه اکثر روایات در آن است
که حل عارضی بود که بعد از احرام میباشد و برین تقدیر حدیث ابن اصم را نیز حمل میتوان کرد که مراد آنست که ظاهر شد امر تزویج و حال آنکه حلال بود و کلام درینجا در کتب اصول زیاده بر بینست جمله از ان
در شرح ذکر کرده ام فتدبر وعن ابی ایوب ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغسل رأسه وهو محرم روایت است از ابی ایوب انصاری که بود آن حضرت که می شست سر
مبارک خود را و حال آنکه وی محرم است متفق علیه بدانکه جایز است محرم را شستن سر از برای جنابت باتفاق و در تبرد خلاف است و هم چنین در شستن بخطمی و مانند آن نیز خلاف است
و در هدایه گفته است که لاباس است در غسل کردن بحمام درآمدن و در شرح گفته است زیرا که بمجرد شستن نیز و در تولید کی موی بلکه زیاده کند تلبید شعر و برا و تشوید سر و ریش بخطمی زیرا که وی نوعی
از طیب است و وی میکشد هوام سر و برا وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم وهو محرم گفت ابن عباس که خون گرفت آن حضرت و حال
آنکه وی محرم بوده اکثر علما بر جواز حجامت محرم اند اگر موی شکسته نشود متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه حدث عن رسول الله حدیث کرد عثمان رضی الله عنه از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فی الرجل اذا اشتکی عینیه وهو محرم در حق مردی که چون شکایت کرد مرد چشم خود را یعنی چون چشمان او بدرد آید ضمدهما بالصبر تضمید کند هر دو
چشم را بصبر و قید عینیه اتفاقی است اگر یک چشم نیز بدرد آید درست است بطریق اولی و صبر بفتح صاد و کسر موحده و سکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شعر صبر دارویی تلخ مشهور است که
در چشم و بدن دوا کنند و در چشم بکشند و تضمید و تضمید جراحت بستن است بضماد یعنی بعصابه و نهادن دارو بر جراحت نیز گویند اگرچه عصابه بسته نشود و ظاهر آنست که مراد اینجا
بستن عصابه باشد زیرا که وی می پوشد جزوی از وی را و محتاج است به بیان کردن آنکه این چون بحکم ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد رواه مسلم وعن ام الحصین
صحابیه است حاضر شد حجة الوداع را قالت رایت اسامة وبلالا واحدهما آخذ بخطام ناقة رسول الله گفت دیدم اسامه و بلال را رضی الله عنهما و یکی ازین دو کس گیرنده
بود مهار ناقه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم والآخر رافع ثوبه یستره من الحر و دیگر بردارنده بود جامه خود را که می پوشید آن حضرت را یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب حتی
رمی جمرة العقبة تا آنکه رمی کرد آن حضرت جمرة العقبه را و در روایتی آمده است بردارنده مانند تاج چیزی بر سر وی و این حدیث دلیل است بر جواز استظلال مر محرم را طیبی گفته
که این قول اکثر علماست و مالک و احمد مکروه میدارند آنرا رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین مهمله و سکون جیم و را صحابی انصاری است از اصحاب شجره گویند که او را بتی بود که می
پرستید آنرا و عبادة بن صامت یار او بود روزی بروی درآمد دید کعب را پرستیده از خانه بیرون آمد و عبادة بن صامت درخانه او درآمد بت را بشکست و چون کعب درآمد و بت را شکسته دید بخشم آمد
و خواست که دشنام ابن صامت کند باز بفکر رفت و گفت اگر درین بت چیزی بودی نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر به وهو بالحدیبیة
قبل ان یدخل مکة روایت میکند که آن حضرت گذشت بر وی و وی با آن حضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه درآید بمکه وهو محرم وهو یوقد تحت قدر و حال آنکه کعب محرم
بود و وی آتش می افروخت زیر دیگی والقمل تتهافت علی وجهه و شپشها می افتادند بر روی وی فقال اتؤذیک هوامك پس گفت آن حضرت آیا آزار میکنند ترا شپشهای
تو قال نعم گفت کعب آری آزار میکنند قال فاحلق رأسك گفت آن حضرت پس اگر اینچنین است تراش سر خود را واطعم فرقا بين ستة مساكين و بخوران و قسمت کن فرق را
میان شش مسکین والفرق بفتح الفاء ثلثة اصع و فرق سه صاع است پس هر مسکین را نیم صاع است از گندم بده و آصع جمع صاع و اصل وی اصوع قلب کردند آصع خواندند چنانکه
ادر جمع دار میکنند او صم ثلثة ایام یا روزه دار سه روزه او انسك نسیكة بضم سین یا لفظ امر نسیکة یا ذبح کن ذبیحه را متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما انه
سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی النساء فی احرامهن عن القفازین والنقاب وما مس الورس والزعفران من الثیاب ترجمه این از حدیث ابن عمر در
فصل اول ظاهر شد ولتلبس بعد ذلك ما احبت من الوان الثیاب و باید که بپوشد بعد از برآمدن از احرام هر چه دوست دارد از اصناف جامها و بیان کرد آنرا بقول خود معصفرا
او خزا او حلیا او سراویل او قمیصا او خفا فی الصحاح عصفر رنگ سرخ معصفر معروف و خز بخای معجمه و زای نیز نوعی از جامه و در قاموس گفته عصفر نبت معروف است معصفر جامه رنگ
کرده شده بآن نبت معروف و حلی زیور است و آنیز داخل لباس اعتبار کرده رواه ابوداؤد وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان الرکبان یمرون بنا گفت سواران گذر
میکردند بما ونحن مع رسول الله و ما یعنی زوجات آن حضرت صلی الله علیه وسلم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محرمات محرم بودیم فاذا حاذوا بنا سدلت احدانا
جلبابها پس چون نزدیک آمدندی یعنی مردان از ما و میگذشتندی از پیش ما فرو میهشت یکی از ما چادر خود را من رأسها علی وجهها از سر خود بر روی خود و لفظ حاذوا همچنین واقع شده است
از جواز در سنن ابی داود و در مصابیح جاوزنا از مجاوزت و در بعضی الفاظ حاذوا بحای مهمله و ذال معجمه نیز آمده فاذا جاوزونا پس چون میگذشتند از پیش ما کشفناه دور میکردیم چادر را از روی
و میگشادیم روی را و برهنه میکردیم روی را رواه ابوداؤد ولابن ماجة معناه وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یدهن بفتح یا و تشدید دال بالزیت وهو
محرم بود آن حضرت طلا می کرد روغن زیت را بر خود و حال آنکه وی محرم بود غیر المقتت اما زیت غیر مقتت یعنی غیر المطیب زیت خوشبوی کرده نشده و مقتت بضم میم و تشدید
تا زیتی که ریخته شده در وی ریاحین یا آمیخته شده بروغنهای خوشبو و قت و تقتیت روغن در گل پروردن و نزد امام ابوحنیفه زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل او است کذا قال
رواه الترمذی الفصل الثالث عن نافع ان ابن عمر وجد القر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است که ابن عمر یافت سردی و سرما خود را فقال پس گفت

الق علی ثوبا یا نافع بینداز بر من جامه را ای نافع که سردی میخورم نافع میگوید فالقیت علیه برنسا پس انداختم بر بالای ابن عمر برنسی را فقال تلقی علی هذا وقد نهی رسول الله
پس گفت ابن عمر آیا می اندازی بر من این را و حال آنکه بتحقیق نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یلبسه المحرم از آنکه بپوشد برنس را محرم ظاهرا مذهب ابن عمر
اجتناب مخیط بود مطلق بهر نوع که بپوشند و سابقا معلوم شد که اگر مخیط را بپوشند نه بر وجهی که متعارف در آنست باکی ندارد و یا از جهت احتیاط کرد والله اعلم رواه ابو داود وعن
عبد الله بن مالک ابن بحینة مالک بتنوین است و این صفت ثانیه عبد الله است و بحینه بضم با و فتح حای مهمله و سکون یا نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر او است
و اگر بی تنوین بخوانند لازم آید که بحینه مادر مالک باشد و حال آنکه زوجه او است و این را در مواضع دیگر نیز ذکر کرده ام فقد بر قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم
خون کشید آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بلحی الجمل بفتح لام و سکون حای مهمله و جمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت من طریق مکة
فی وسط راسه خون کشید در میان سر خود وسط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر ضرورت است
زیرا که بی قطع شعر نخواهد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در انجا موی نیست جائز است بی فدیه متفق علیه وعن انس رض قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو محرم علی ظهر القدم حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بر پشت پا من وجع کان به از جهت دردی که بود در پشت پا و پا جای موی نیست غالبا و با وجود
آن دردی هم داشت رواه ابو داود والنسائی وعن ابی رافع مولای آن حضرت و وی نخست غلام عباس بود که بحضرت بخشید قبطی بوده چون خبر اسلام او عباس را بشارت داد
آزادش کرد و حاضر شد احد و خندق را نامش بعضی مصعب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بدر بود ولیکن به بدر حاضر نشده قال تزوج رسول الله
صلی الله علیه وسلم میمونة وهو حلال نکاح کرد آن حضرت میمونه را و حال آنکه آن حضرت حلال بود وبنی بها وهو حلال و دخول کرد آن حضرت میمونه را و حال
آنکه آن حضرت حلال بود وکنت انا الرسول بینهما و بودم من میانجی میان آن حضرت و میمونه رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن باب المحرم
یجتنب الصید بدانکه صید کردن محرم و راه نمودن وی دیگری را بصید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق و اگر چیزی ازین افعال کند لازم میگردد جزا اما در خوردن محرم صید را
تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن وی درینجا مذاهب و اقوال است علما را
مذهب بعضی صحابه و تابعین و من بعدهم و ابن عباس و طاوس و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقا بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جثامه که بیاید و مذهب
مالک و شافعی و احمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی از آن برای محرم هدیه کند
حلال است و مذهب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آن است که حلال است اکل لحم صید مر محرم دیگر را ما دام که خود صید نکند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت و اعانت بران
ننماید وی یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این است تحریر مذاهب و احادیث درین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده
و در شرح سفر السعادة این را بتفصیل هرچه تمامتر استیفا کرده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم الفصل الاول عن الصعب بفتح صاد و سکون عین مهملتین
بن جثامة بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی است ابن عباس از وی روایت دارد و مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض انه اهدی لرسول الله روایت است از وی که هدیه
آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا گورخر را که شکار کرده بود وهو بالابواء و آن حضرت در ابوا بود بفتح همزه و سکون موحده او بودان یا
بودان بود بفتح واو و تشدید دال نام دو موضع است میان مکه و مدینه نزدیک تر بمدینه و میگویند که قبر عبد الله والد آن حضرت در ابوا است و ابن صعب بن جثامه در آنجا
ساکن بود فرد علیه پس برگردانید آن حضرت بر وی و قبول نکرد فلما رای ما فی وجهه پس هنگامی که دید آن حضرت چیزی را که در روی او ست از ناخوشی و انفعال
و اندوه از قبول ناکردن آن حضرت هدیه او را قال گفت آن حضرت انا لم نرده علیک الا انا حرم بدرستیکه باز نگردانیده ایم آن را بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم و حرم بضمتین جمع حرام است بمعنی
بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده نماند که ظاهر این حدیث دال است که صعب بن جثامه حمار وحشی زنده بهدیه آورده و محرم را جایز نیست
قبول آن ولیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که هدیه لحم حمار وحشی بود پس در روایات مسلم آمده که هدیه کرد سرین حمار وحشی را
که خون از وی میچکید و در روایتی آورده شق حمار را و شق بکسر نیمه هر چیزی و در روایتی آورد عضوی را از وی و در روایتی پای او را پس بقرینه این روایات درین حدیث نیز همین مراد خواهد
بود وعن ابی قتادة رض انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آن حضرت و این در عام حدیبیه بود
در سال ششم از هجرت فتخلف مع بعض اصحابه وهم محرمون پس پس ماند ابو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران وی محرم بودند وهو غیر محرم و وی محرم نبود فرأوا حمارا
وحشیا قبل ان یراه پس دیدند یاران وی حمار وحشی را پیش از آنکه ببیند وی آن را فلما رأوه ترکوه پس هنگامیکه دیدند یاران او گذاشتند او را و دلالت و اشارت نکردند بدان حتی
راه ابو قتادة تا آنکه دید آن را ابو قتاده فرکب فرسا له پس سوار شد ابو قتاده اسپی را که مر او را بود فسالهم ان یناولوه سوطه پس سوال کرد ایشان را که بدهند بدست وی تازیانه
او را بعضی گفتند که مراد بسوط اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوط رمح نیز مذکور است فابوا پس ابا آوردند یاران از دادن سوط بدست وی بجهت احرام تا لازم نیاید
اعانت بر صید فتناوله پس فرود آمد ابو قتاده از اسپ پس گرفت سوط را و در روایتی سوط و رمح را فحمل علیه پس حمله آورد و بتاخت بر حمار وحشی فعقره پس پی کرد و بیفکند
و بکشت او را ثم اکل فاکلوا پس خورد ابو قتاده پس تر خوردند یاران وی نیز فندموا پس پشیمان شدند بعد از خوردن که چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند و ابو قتاده پاره گوشت

نگاهداشته بود فلما ادرکوا رسول الله صلی الله علیه وسلم سالوه پس هنگامیکه دریافتند آن حضرت را و بملازمت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آن حضرت
از حکم آن که روا بود خوردن آن یا نه قال هل معکم منه شئ گفت آن حضرت آیا هست با شما از آن چیزی قالوا معنا رجله گفتند با ما پای اوست و در روایتی بازوی او فاخذها
النبی پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاکلها پس خورد پای آنرا متفق علیه وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را هر دو را همچنین آمده که فلما اتوا رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال پس چون آمدند نزد آن حضرت فرمود امنکم احد امره ان یحمل علیها آیا از شما هیچ یکی بود که امر کرد ابو قتاده را که حمله کند و بتازد او بروی او اشار
الیها یا اشارت کرده باشد بجانب وی یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرده قال فکلوا ما بقی من لحمها گفت آن حضرت پس خوب کردید
که خوردید و بخورید آنچه باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت بر اباحت میکند مادامیکه خود صید نکرده یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکرده است و حدیث سابق
بر حرمت آن مطلقا دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود و قد حقق فی موضعه وعن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
وسلم خمس لا جناح علی من قتلهن فی الحرم والاحرام پنج چیز اند که گناه نیست بر کسیکه بکشد آنرا در زمین حرم اگرچه در زمان احرام باشد الفارة بتخفیف موش والغراب
زاغ والحداة بکسر حا و فتح دال و همزه بر وزن عنبة جانوری معروف است که آنرا غلیواز میگویند و در صراح خات گفته والعقرب وکژدم والکلب العقور و سگ جراحت کننده
متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرم پنج چیز از حیوانات فاسق اند کشته میشوند در زمین حل
و حرم و میکشد آنرا محرم الحیة مار والغراب الابقع موحده و قاف زاغ ابلق که سیاه و سفید میباشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیر و کلاب میباشد وفی الصراح
ابقع پیسکی در مرغ و در حدیث در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه و علی آبائه الکرام واقع شده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که گویا من می بینم بسوی کلب
ابقع که دهان می اندازد در خون اهل بیت من و بود شمر ملعون ابرص والفارة و موش والکلب العقور و سگ گزنده والحدیا بتصغیر حدأة است که در حدیث سابق مذکور شد متفق
علیه بدانکه در هر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس موذیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق عقرب مذکور شده حیه و در حدیث لاحق بر عکس و غراب گاهی مطلق مذکور میشود و گاهی
موصوف بابقع و گفته اند که مقتول در حل و حرم که قاتل وی محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکه همه موذیات را حکم همین است و سباع همه مانند شیر و گرگ و پلنگ همه داخل کلب
عقور اند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم مر ایشان را و هر موذی را جایز است قتل وی در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جائز است نزد شافعی و نزد
مالک در حرم کرده باشد یا پناه بحرم برده تنگ ساخته شود بروی محال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کرده شود و حد زده شود الفصل الثانی عن جابر رض ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم تصیدوه روایت است از جابر که آن حضرت گفت گوشت شکار مر شما را در احرام حلال است
مادام که صید نکنید شما که محرمید او یصاد لکم یا صید کرده شود برای خاطر شما اگر صید کننده محرم نبود و مذهب مالک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مذهب دیگر چنانکه مذکور
شد رواه ابو داود والترمذی والنسائی وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجراد من صید البحر گفت آن حضرت که ملخ از شکار دریاست
یعنی حکم وی حکم صید بحر است وارد شده است که جراد از عطسه ماهی است و بعضی گفته اند که متولد میگردد از ماهی مانند کرمها پس می اندازد ایشان را دریا بساحل و پرورش می یابد و بنابر این
تجویز کردند بعضی از علما که صید کنند او را محرم زیرا که وی صید بحر است و صید بحر بحکم قول حق سبحانه واحل لکم صید البحر مر محرم را حلال است اما کسیکه تجویز نمی کند میگوید که وی صید بر است که استقرار او
در آنجا است و بیضه میکند در زمین و قوت میکند از آنچه بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را از صید بحر گفت مراد آنست که در حکم صید بحر است
در حل اکل بی ذبح و تذکیه والله اعلم رواه ابو داود والترمذی وعن ابی سعید الخدری رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقتل المحرم السبع العادی فرمود
بکشد محرم درنده حمله کننده را و وی در حکم کلب عقور است چنانکه گفته شد رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه وعن عبد الرحمن بن ابی عمار بفتح عین مهمله و تشدید میم
تابعی است مکی قرشی عابد بود مشغوف بعبادت مشمول عفت و سلامت قال سألت جابر بن عبد الله عن الضبع اصید هی گفت پرسیدم جابر را از ضبع بفتح معجمه و ضم موحده
جانور معروف که آنرا کرگ کفتار گویند آیا شکار است وی که حرام است قتل آن محرم را فقال نعم پس گفت جابر آری ضبع از جمله شکار است فقلت ایؤکل پس گفتم من آیا خورده میشود و حلال است
خوردن آن فقال نعم پس گفت جابر آری خورده میشود فقلت سمعته من رسول الله پس گفتم من آیا شنیدی تو آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال نعم گفت آری شنیدم از آن حضرت
رواه الترمذی والنسائی والشافعی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح بدانکه اختلاف کرده اند در اباحت لحم ضبع از سعد بن ابی وقاص آمده که وی میخورد و از ابن عباس
نیز اباحت آن مرویست و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابو حنیفه و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرده از هر ذی ناب از سباع و حدیثی در
کراهت لحم او علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعیه میگویند که ضبع مخصوص است از عموم نهی از هر سباع بقرینه حدیث جابر والله اعلم وعن جابر
رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الضبع قال هو صید گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن صید است که بکشتن آن بر محرم جنایت
ثابت میشود گفت آن حضرت ضبع صید است ویجعل فیه کبشا اذا اصابه المحرم و میگردانند و میدهد محرم در جزای آن قچقار را وقتی که برسد و بکشد آنرا محرم رواه ابو داود وابن ماجه
والدارمی وعن خزیمة بضم خای معجمه و فتح زای بن جزی بفتح جیم و سکون زای بعد از وی همزه و فتح جیم و کسر زای و یا نیز میگویند و بعضی بتشدید یا میخوانند بی یا قال سألت
رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن اکل الضبع در خوردن ضبع قال او یاکل الضبع احد گفت آن حضرت آیا می خورد ضبع را هیچ یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی او را

بخورد و سالته عن اکل الذئب و پرسیدم آن حضرت را از خوردن گرگ قال او یاکل الذئب احد فیه خیر گفت آیا می خورد ذئب را هیچ یکی که در وی نیکی است رواه الترمذی و
قال لیس اسناده بالقوی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الله صحابی است برادرزاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام
آورد بعد از بیعة الرضوان و بعضی گفته اند در روز فتح کشته شد با ابن زبیر در یک روز قال کنا مع طلحة بن عبید الله و نحن حرم گفت بودیم با طلحه و حال آنکه ما محرم بودیم فاهدی
له طیر پس هدیه آورده شد برای طلحه پرندگان پخته و طلحة راقد و طلحه خوابیده بود فمنا من اکل پس بعضی از ما کسی بود که خورد و منا من تورع و بعضی از ما کسی بود که پرهیزکاری
نمود و نخورد فلما استیقظ طلحة وافق من اکله پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورده بودند بقول موافقت کرد یا از آن چیزی که باقی مانده بود بخورد قال فاکلناه مع
رسول الله گفت طلحه پس خوردیم ما آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی برای آن حضرت نیز هدیه کرده بودند و بخورد زیرا که برای ایشان صید نکرده بود و این تاویل کسی است که میگوید
بخورد محرم آنچه برای وی صید کرده باشند و ظاهر این مطلق است و تورع کسی که نخورد بجهت احتمالات دیگر است مانند مشارکت محرم در دلالت یا اشارت و اعانت والله اعلم باب الاحصار
و فوت الحج حصر و احصار منع و حبس و باز داشتن کسی را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی احصره المرض او السلطان میگویند وقتی که باز دارد بیماری یا بادشاه منع کند از کار و
مقصدی که دارد و هم چنین میگویند حصر هم بهمین معنی و چون محصر شد محرم و نتوانست بمقصد رسید جائز است او را که از احرام برآید لیکن ائمه ثلثه میگویند که احصار نمی باشد مگر بعدو چنانچه
در واقعه حدیبیه شده و مریض نزد ایشان باقی می ماند بر احرام و اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد برآید از احرام بعمل عمره و نزد ما احصار بمرض نیز می باشد و در حدیث آمده است که کسی
لنگ شد یا شکست پای او برآید از احرام و بروی است حج در سال آینده و درین باب خلافی دیگر است و آن این است که هدی میفرستند نزد ما بحرم زیرا که شناخته نشده است ریختن
خون قربت و عبادت جز در زمان یا مکان مخصوص و نزد شافعیه موقوف نیست بر حرم و ذبح کند همانجا که محصر شده چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم هم
در حدیبیه ذبح کردند و حدیبیه از زمین حل است جوابش آنست که ممکن نبود فرستادن ایشان هدی را بحرم پس بحکم ضرورت همان جا کردند و بعضی گفته اند که حدیبیه پاره از حل
و پاره از حرم است پس شاید که ذبح در حرم وی کرده باشند و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم است و خلافی دیگر آنکه چون محصر شود قضا کند و نزد شافعی
قضا نیست لتسمیه بعمرة القضا مؤید مذهب ما است و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح است الفصل الاول عن ابن عباس رض قال احصر رسول الله صلی الله
علیه و سلم فحلق رأسه و جامع نساءه و نحر هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آن حضرت یعنی در حدیبیه و منع کردند مشرکان مکه او را از در آمدن بمکه و عمره گزاردن
پس برآمد آن حضرت از احرام و حلق کرد سر مبارک خود را و جماع کرد زنان خود را و نحر کرد شتران خود را که همراه داشت حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که
با اهل مکه واقع شده رواه البخاری و عن عبد الله بن عمر رض قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابن عمر بیرون آمدیم ما با آن حضرت یعنی بعمره
پس نزول کرد آن حضرت بحدیبیه فحال کفار قریش دون البیت پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش نزد خانه کعبه فنحر النبی پس نحر کرد پیغمبر صلی الله علیه
و سلم هدایاه هدیهای خود را که همراه داشت و حلق و حلق کرد آن حضرت و قصر اصحابه و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و حلق نکردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی حلق
کردند بعد از توقف بسیار در برآمدن از احرام بجهت غم و اندوه ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو برای از احرام و حلق کن تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از
احرام برآمد و حلق کرد و بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند بعضی و قصر کردند بعضی دیگر بعد از آنکه بیان کرد آن حضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند رواه
البخاری و عن المسور بکسر میم و سکون سین و فتح واو بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و را قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نحر قبل ان یحلق و امر اصحابه
بذلک نحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچه معهود است و در هدایه گفته که نیست حلق یا تقصیر در احصار در قول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف رح میگوید باید کرد و اگر نکند جزای نیست
زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم حلق کرد عام حدیبیه و ایشان میگویند که حلق قربت و عبادت بر تقدیری است که مترتب کرده بر افعال حج و عمره و پیش از نسک نیست و آن حضرت
و صحابه که کردند برای آن کردند تا دانسته شود استحکام عزیمت بر انصراف والله اعلم رواه البخاری و عن ابن عمر رض انه قال الیس حسبکم سنة رسول الله گفت ابن عمر آیا
کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سنت آنست که ان حبس احدکم عن الحج طاف بالبیت و بالصفا و المروة اگر منع کرده شد و باز داشته شد یکی از
شما از حج طواف کند بخانه کعبه و بصفا و مروه یعنی عمره کند ثم حل من کل شئ پس حلال شود و برآید از هر چه که حرام شده بود حتی یحج عاما قابلا تا آنکه حج کند سال آینده فیهدی
پس ذبح کند هدی را او یصوم ان لم یجد هدیا یا روزه دارد اگر نیابد هدی را درین حدیث بیان احکام احصار کرده گویا بعضی مردم جاهل بودند با آن یا خلافی میکردند در آن پس گفت
ابن عمر که سنت آن حضرت این است که اگر کسی حصر و حبس کرده شود از حج عمره برآرد و از احرام برآید و بعد از آن حج را قضا کند رواه البخاری و عن عائشة رضی الله عنها
قالت دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ضباعة بنت الزبیر گفت عائشه در آمد آن حضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفیف موحده و بعین مهمله بنت عم آن
حضرت است دختر زبیر بن عبد المطلب یکی از اعمام او ست که بشرف اسلام مشرف نشده ضباعه صحابیه است از مهاجرات آن حضرت بر وی در آمد فقال لعلک اردت الحج
پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار است بر سبیل تلطف و مهربانی قالت گفت ضباعه آری اراده حج دارم و لیکن والله ما اجدنی الا وجعة نمی
یابم خود را مگر بیمار و دردناک یعنی در خود ضعفی می یابم و میترسم که قدرت بر اتمام حج نیابم وجع بفتح جیم درد و بکسر دردناک چنانکه ورع و وریع فقال لها حجی پس گفت آن حضرت مر ضباعه را
حج کن یعنی احرام حج به بند و اشترطی و قولی و شرط کن و بگو اللهم محلی من حیث حبستنی خدایا مکان برآمدن من از احرام همانجاست که حبس کنی و باز داری تو مرا آنجا محل بفتح

میم وکسر جا مکان یا زمان حل متفق علیه واین حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط وجماعه که میگویند احصار نیست مگر بعدو و میگویند که اگر مرض مبیح تحلیل می بود احتیاج باشتراط چه بودی وجواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل است که اگر اشتراط نبودی متاخر باشد تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است وبر تقدیر اشتراط پیش از نحر هدی تحلل میتواند کرد همچنین است مذهب ابی حنیفه وهرکه موافق است بوی در تحقق احصار بمرض وبعضی گفته اند که جائز نیست تحلل با وجود اشتراط واین حکم مخصوص است بضباعه والله اعلم وبصحت نرسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج وقول وی در حدیث سابق الیس حسبکم سنة رسول الله بجهت آنست واز اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل است باحصار از جهت مرض نافهم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر اصحابه ان یبدلوا الهدی الذی نحروا عام الحدیبیة فی عمرة القضاء روایت است از ابن عباس که آن حضرت امر کرد اصحاب را که تبدیل کنند هدی را که نحر کرده اند در سال حدیبیه در عمرهٔ قضا یعنی سال سابق در وقت احصار نحر کرده بودند سال آینده که عمرهٔ قضا بجا آرند هدی دیگر نحر کنند تا نحر در حرم واقع شود زیرا که هدی احصار ذبح کرده نمیشود مگر در حرم چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است واین بر تقدیریست که نحر در حدیبیه در غیر حرم بود وخطا هر است واگر گوئیم حدیبیه نیز در حرم بود زیرا که حدیبیه اکثرش در حرم است چنانچه در شرح ترجمه اشارت بدان کردیم پس تبدیل بجهت احتیاط وادراک فضیلت است ثانیا وامر برای استحباب است رواه ابوداؤد ودر بعضی نسخ این عبارت زیاده است که وفیه ضعیف وفی سنده محمد بن اسحق وعن حجاج ابن عمرو الانصاری صحابی است معدود در اهل مدینه وحدیث وی نزد حجازین است روایت کرد از وی عکرمه وجزوی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کسر کسیکه شکسته شود بلفظ مجهول یعنی پای او او عرج بکسر الفظ معلوم یا لنگ شود فقد حل پس بتحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام برآید وعلیه الحج من قابل وبر وی است حج از سال آینده واین حدیث نیز دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم می باشد چنانکه مذهب ابو حنیفه است وتقیید باشتراط تکلف است رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجه والدارمی وزاد ابی داؤد فی روایة اخری وزیاده کرده است ابوداؤد در روایت دیگر او مرض یا بیمار شود وقال الترمذی هذا حدیث حسن ودر نسخه حسن صحیح وفی المصابیح ضعیف ودر مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف است وتورپشتی گفته که حکم بضعف این حدیث باطل است وگفته که مراین حدیث را تتمه ایست از قول عکرمه وی یکی از راویان حجاج بن عمرو است وآن قول این است که گفت فذکرت ذلک لابی هریرة وابن عباس عکرمه میگوید که بتحقیق ذکر کردم من آن را مر ابی هریرة را وابن عباس را که حجاج بن عمرو همچنین میگوید فقالا صدق پس گفت ابو هریره وابن عباس راست گفته است وعن عبد الرحمن بن یعمر بفتح تحتانیه وسکون عین مهمله وفتح میم الدیلی بکسر دال مهمله وسکون تحتانیه صحابی است که نزول کرد بکوفه ووفات یافت بخراسان قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول الحج عرفة گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت حج عرفه است یعنی ملاک حج ومعظم ارکان وی وقوف است بعرفه اگر چه طواف نیز رکن است اما این عظیم تر است از آنکه بی وی حج اصلا صورت ندارد من ادرك عرفة لیلة جمع قبل طلوع الفجر فقد ادرك الحج کسیکه دریابد وقوف عرفه را در شب مزدلفه که شب دهم از ذی الحجه است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را اول وقت وقوف بعرفه بعد از زوال روز عرفه است وآخر وی تا طلوع فجر عید است ومعنی وقوف استادن دران وادیست اگر چه یکساعت بود واگر چه در خواب باشد اینجا مسئله است می آرند که یکی در جزو اخیر شب در آنجا رسید ونماز عشا نگذارده است بحیثیتی که اگر وقوف کند نماز از دست رود واگر مقید نماز شود حج بدست نیاید چه کار کند نماز کند یا حج گذارد بعضی گفته اند نماز کند که افضل عبادات است وبعضی گفته اند که حج کند که در قضای او عسرتی تمام ومشقتی عظیم است وهو المختار ایام منی ثلثة روزهای منی سه روز است یازده ودوازده وسیزده که آنها را ایام تشریق گویند درین سه روز در منی باید بود ورمی باید کرد فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه پس کسی که شتابی کند ودو روز در آنجا باشد ودر آخر روز دوم برآید پس نیست هیچ بزه بروی ونیست در وی ترک واجب ومن تاخر فلا اثم علیه وکسی که پس ماند وروز سیزدهم هم بایستد پس نیست هیچ بزه بروی ونیست در وی ارتکاب بدعت ومجاوزت یعنی هردو برابراند جوازا اگر چه توقف وتاخر افضل است از جهت کثرت عبادت وحصول زیادت مشقت وآورده اند که اهل جاهلیت دو فرقه بودند بعضی تعجیل را گناه دانسته بودند وبعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل وتاخیر هر دو برابراند ودر هیچ یکی اثمی وحرجی نیست رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجة والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح باب حرم مکة حرسها الله تعالی حرم مکه زمینی است که احاطه کرده است بدان وگردانیده است اورا خدای تعالی در حکم آن بجهت تعظیم وتشریف وتسمیه بحرم بجهت آنست که حرام گردانیده است وی سبحانه تعالی در وی بسیاری از آنچه حرام نیست در غیر وی وسبب تحریم بعضی گفته اند آنست که چون آدم علیه السلام را بزمین فرستادند ترسید از شیاطین تا هلاک نکنند اورا پس فرستاد وی سبحانه ملائکه را تا نگهبانی وپاسبانی وی کنند پس درین مواضع که حدود حرم است از هر جانب ایستادند وهرچه از زمین در میان مکه ومواقف ملائکه بود حرم گشت وبعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه علیه وعلی نبینا در وقت بنای کعبه نهاد روشن گشت بوی در یمین وشمال وشرق وغرب وی پس هرچه از زمین روشن شد بنور حجر حرم شد وحدود حرم را علامات است وآن منارها است که بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مگر در جانب جده وجعرانه که درین دو جانب اتفاق نیفتاده واول کسی که نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدلالت جبرئیل عم بعد از وی قصی ابن کلاب وبعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد بعد از پدرش وبعد از وی قصی وگفته اند عدنان بن ادد اول کسی است که نصب کرد انصاب حرم را در وقتی که ترسید که مندرس نگردد حرم وبعد از وی قریش کردند بعد از ان حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح پستر عمر بن الخطاب پستر عثمان بن عفان بعد از وی

معاویة بن ابی سفیان و حدود حرم از همه جانب مساوی نیست و نزدیکتر از همه جانب تنعیم است و در تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است والله اعلم **الفصل الاول**
**عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة لا هجرة ولکن جهاد ونیة** گفت آن حضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن
باقی است جهاد و نیت بیانش آنست که هجرت از مکه بمدینه فرض بود و برکسی که استطاعت دارد و بعد از هجرت آوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم بمدینه و چون فتح شد مکه منقطع
گشت آن هجرت که فرض بود زیراکه مکه دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند هجرت از دیار کفر بدار اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد
و نیت یعنی باقی ماند جهاد که گرد آورده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه قوت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل و درین نیز معنی
هجرت است یعنی ترک هوای نفس و بیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرد شارع از ان **واذا استنفرتم** و چون خوانده شوید و برآورده شوید و
برآورده شوید و برآورده شوید برای جهاد یعنی حکم کند امام که برآئید بجنگ کافران و نصرت دهید مسلمانان را **فانفروا** پس برآئید و اجابت نمائید و امتثال کنید امر او را
**وقال یوم فتح مکة** و گفت آن حضرت روز فتح مکه **ان هذا البلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض** بدرستیکه این شهر یعنی مکه حرام گردانیده است او را خدای
تعالی و نهی کرده است از ارتکاب چیزی چند دران روزی که پیدا کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تحریم وی امر قدیم و شریعت سابقه است و نیست از ان قبیل که حادث
بود و مخصوص باشد بشریعتی دون شریعتی یا مراد آنست که این زمین را در وقتی که پیدا کرده است محرم کرده شده است و این صفت در وی نهاده اگر گفته شود که در باب
حرم المدینة بیاید که ابراهیم عم حرام گردانید مکه را و ساخته است او را حرم و من حرم گردانیده ام مدینه را و ساخته ام او را حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد وجه اسناد
آن با براهیم علیه السلام چه باشد جوابش آنکه اسناد تحریم با براهیم عم از جهت آن باشد که وی رسانید و اعلام کرد حکم الهی را زیراکه حاکم بشرائع و احکام خدای تعالی است
و حکم وی قدیم است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم رسانندهٔ آن احکام اند یا چون برداشته شد خانه بیت المعمور بآسمان در وقت طوفان نوح عم و مندرس و
منطمس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و برطرف شد حرمت او و گشت شریعت متروکه منسیه تا آنکه احیا کرد او را ابراهیم علیه السلام **فهو حرام بحرمة الله الی
یوم القیمة** پس این بلد حرام است بحرام گردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت **وانه لن یحل القتال فیه لاحد قبلی** و بدرستی شان این است که هرگز حلال
نکرده کارزار کردن در این بلد مر هیچ یکی را پیش از من **ولم یحل لی الا ساعة من نهار** و حلال نشد مرا مگر یک ساعت از روز اشارت است بوقوع قتال از خالد بن
الولید و لابد آن با مر و اذن آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علما و امام ابوحنیفه از ایشانست میگویند که فتح مکه بقهر و غلبه است که آنرا در کتب فقه فتح
عنوه میگویند و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیراکه ایشان متهیٔ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد رضی الله
عنه و تعرض بعضی مشرکان مر او را و اعتذار آنحضرت بحلال شدن قتال مر او را ساعتی صریح است در وقوع قتال و فتح عنوه و ثمرهٔ خلاف آنست کسیکه میگوید فتح
عنوه بود جائز نمی دارد فروختن خانه و اجارهٔ زمین و خانهای آنها را زیراکه آن حضرت گرفت آنرا از کفار و وقف گردانید میان مسلمانان و کسی که میگوید صلح بود تجویز میکند
بیع و اجاره را زیراکه برین تقدیر آن مملوک صاحبان اوست و باقی است بر ملک ایشان **فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة** تکریر از برای تقریر و تاکید است **لا یعضد
شوکه** بریده نشود خار او چه جای اشجار و در هدایه گفته که هر که حشیش حرم یا درخت آنرا ببرد که مملوک نیست و خود رسته است بر وی است قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن
و در آنچه خشک شده ضمان نیست زیراکه نامی نیست و چرانیده نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر اذخر و امام ابویوسف گفته باکی نیست بچرانیدن از جهت وجود ضرورت
و تعذر منع دواب از ان و دلیل امام ابوحنیفه و امام محمد اینحدیث است و نیز برداشتن آن از حل ممکن است پس ضرورتی نباشد و اذخر مستثنی است چنانچه در حدیث بیاید
و جائز است قطع او و رعی او و کمات نیز مستثنی است زیراکه از جملهٔ نباتات نیست و نزد امام شافعی و هرکه موافق اوست جائز است رعی بهایم در کلاء حرم و مذهب امام احمد هم چو مذهب
ما است و شیخ امام اجل عارف و اورع با ورع عبدالوهاب متقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مردی بود که وی را احمد سقا میگفتند روزی
گلی از حرم آورده بدست ما می داد بتقدیر الهی سهو شد و ما آنرا بوی کردیم بمجرد بوی کردن المی در بینی ما دیدیم چنانچه مورچه دوده و بدماغ رسید و از دماغ بهر دو چشم برآمد و روز بروز
زیاده شد تا رسید بجائی که رسید ماشاء الله و بقدره **ولا ینفر صیده** و رمانیده و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر
تنفیر کرده هم در نفار پیش از سکون تلف شد ضامن گردد **ولا یلتقط لقطته الا من عرفها** و برندارد بر زمین افتادهٔ حرم را مگر کسیکه تعریف کند و بشناساند آنرا یعنی در لقطه
حرم نیست مگر تعریف تا آنکه یابد مالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیگردد و تصدق نمیکند چنانکه حکم لقطهٔ بقاع دیگر است که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه
صاحب او را بیابد بدهد اما اینجا ندهد یعنی در لقطهٔ حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نکرده اند میان لقطهٔ حرم و غیر وی از اماکن و مذهب ما
نیز همین است و دلیل بران اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لقطه چنانکه در باب لقطه بیاید انشاء الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث آنست
که تعریف کند تا یکسال درست چنانکه همه جا میکند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم مکه و ذکر خصائص او ست
و اگر حکم لقطهٔ وی حکم لقطهٔ سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینیم **فقدبر ولا یختلی خلاها** و بریده نشود علف تر وی و خلا مقصور علف تر و حشیش خشک را گویند و قطع حشیش نیز
درست نیست زیراکه حکم شوک دارد و بعضی خلا را بمد روایت کرده اند و آن خطا است کذا قال التوربشتی **فقال العباس** پس گفت عباس **یا رسول الله الا الاذخر** مگر اذخر که آنرا

استثنا کن از میان خلا و اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه نام گیاهی مشهور است خوشبوی فانه لقینهم زیرا که اذخر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات لقیوننا قیون بجمع
قین بفتح قاف و سکون تحتانیه آهنگر و صاحب نهایه گفته آهنگر و زرگر یعنی محتاج اند باذخر در گداختن آهن و زر ولبیوتهم و از برای خانهای مردم نیز کار می آید که بدان سقف خانه
میسازند و در روایت صحیحین آمده فانا نجعله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میگردانیم اذخر را در قبرها و خانهای ما اذخر را عرب درمیان گورها نیز می انداختند فقال چون التماس کرد عباس آن استثنا
اذخر را از آن حضرت وحی آمد پس استثنا کرده فرمود الا الاذخر مگر اذخر که رواست قطع کردن و در مذهب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم هرچه
خواهد و بر هرکه خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند باجتهاد گفت و اول اصح و اظهر است والله اعلم وفی روایة ابی هریرة لا یعضد شجرها ولا یلتقط ساقطتها
الا منشد برندارد و برزمین افتاده مگر را که منشد و انشاد تعریف گم شده کردن وعن جابر رض قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لا یحل لاحدکم
ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر شنیدم آن حضرت را که میگفت روا نیست مر یکی را از شما که بردارد در مکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مکروه است
مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علما است زیرا که آن حضرت در عمرهٔ قضا بسلاح درآمد و لیکن کافران گفتند که آنها را در قراب دارد و در روز فتح نیز مسلح آمد رواه مسلم
وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل مکة یوم الفتح وعلی راسه المغفر روایت است از انس که آن حضرت درآمد بمکه روز فتح
و بر سر مبارک وی مغفر بود بکسر میم و سکون غین معجمه و فتح فا زرهٔ خود که در زیر کلاه می پوشند کذا فی الصراح فلما نزعه جاءه رجل وقال ان ابن خطل متعلق باستار الکعبة
پس هرگاه کشید آن حضرت مغفر را از سر آمد نزد آن حضرت مردی و گفت که ابن خطل بفتح معجمه و مهمله آویخته است بپرده های کعبه فقال اقتله پس گفت آن حضرت بکش او را
و ابن خطل نام او عبدالله است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانی را کشته گریخته بود و آن حضرت را و مسلمانان را هجو میکرد و گفته اند که او را دو داه بود مغنیه که بهجو مسلمانان تغنی میکردند
و نووی گفته که درین حدیث دلیل است مر کسی را که روا داشته است اقامت حدود و قصاص در حرم مکه چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جایز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل
مستثنی است چنانکه از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم معلوم میشود و من دخل المسجد فهو آمن کسی که درآید مسجد را آمن است و نیز میگویند که اباحت قتل وی در ساعت
اباحت حرم بود و شاید که برآورده کشته باشند والله اعلم متفق علیه وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل یوم فتح مکة وعلیه عمامة
سوداء روایت است از جابر که آن حضرت درآمد روز فتح مکه و بر وی دستار سیاه بود بغیر احرام درآمد بی احرام رواه مسلم درین حدیث دلیل است بر استحباب پوشیدن
سواد چنانکه مذهب حنفی است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه باستعمال دهن و سودن آهن سیاه مینمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوندهٔ مکه را مگر آنکه
نیت حج و عمره کند و اصح قولین شافعی اینست و جواب مر حنیفه را آنست که حلال کرده شد مر آن حضرت را ساعتی وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یغزو جیش الکعبة غزا میکند لشکری کعبه را تا خراب کنند آنرا و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانی نیست پادشاه مصر در عهد مهدی
موعود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست فاذا کانوا ببیداء من الارض یخسف باولهم وآخرهم پس چون می باشند به بیابان از زمین در زمین خسف کرده میشوند
اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند بیداء نام موضعی است میان مکه و مدینه عائشه میگوید قالت قلت یا رسول الله وکیف یخسف باولهم وآخرهم وفیهم اسواقهم
و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه درمیان ایشانند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوقه است بمعنی رعیت ومن لیس منهم و کسیکه
نیست از ایشان یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غزا کردن با اهل آن بلکه ضعیف و بند باشند مثلا قال یخسف باولهم وآخرهم گفت آن حضرت خسف کرده
میشوند باول ایشان و آخر ایشان ثم یبعثون علی نیاتهم پستر برانگیخته میشوند بر نیات ایشان و همچنین است جریان عادت الهی عز اسمه هلاک میکند اخیار را بشومی اشرار که
مختلط اند میان ایشان بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرب
الکعبة ذو السویقتین من الحبشة ویران میکند کعبه را شخصی که ذوالسویقتین میگویند که از حبشه است و سویقه تصغیر ساق و سویقتین تثنیه او است و حبشه را اکثر ساقهای خورد
و نحیف و باریک میباشد و ظاهر این شخص را ساقهای باریکتر و خوردتر از آنها باشد و حکم الهی بران رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست حبشه است و این محل عبرت است
که کعبه بآن قدر و عظمت بر دست احقر الناس خراب میگردد و سفیانیان بان شوکت و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و برزمین فرو رفتند والله علی کل شیء قدیر و چون کعبه
خراب شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که بقای این عالم و آبادانی او منوط و مربوط بوجود این خانه معظم و مکرم است متفق علیه وعن ابن عباس رض عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال کانی به گفت آن حضرت گویا که من می بینم بخراب کنندهٔ کعبه و می بینم او را و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است افحج بفا و تقدیم حای مهمله
بر جیم آنکه در دو پای وی فرجه گشاده باشد و پایهای او از یکدیگر دور باشند و در مشی وی بالای قدمین نزدیکی باشد و در پاشنها دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه
شتر و گاو و گوسفند نزد دوشیدن کنند یقلعها حجرا حجرا برمیکند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که این سردار قوم
باشد و با وی لشکری بود رواه البخاری الفصل الثانی عن یعلی بن امیة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحاد فیه
غله نگاه داشتن تا گرانی فروشند در حرم معصیت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام و منهی است و در مکه سخت تر است حرمت آن والحاد از دین برگشتن و ارتکاب آنچه
حرام است در حرم رواه ابو داود وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمکة ما اطیبک من بلد چه عجب خوش شهری بودی تو و احبک

الی وچه عجب دوست داشته شده تو بسوی من ولولا ان قومی اخرجونی منک ما سکنت غیرک اگر نبودی اینکه قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم من جز در تو رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن عبدالله بن عدی بن حمراء قرشی زهری است وبعضی گفته اند ثقفی حلیف بنی زهره صحابی است معدود در اهل حجاز قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم واقفا علی الحزورة ایستاده بر حزوره بفتح حاء وسکون زای معجمه وفتح واو وتاء آخر وبعضی بفتح زای وتشدید واو روایت کرده اند وعوام مکه تصحیف میکنند وعزوره میگویند بعین مهمله در اصل تل صغیر را گویند والآن نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجیاد است فقال والله انک لخیر ارض الله واحب ارض الله الی الله پس گفت آن حضرت خطاب بمکه معظمه کرده بدرستیکه تو بهترین زمینی خدائی ومحبوب ترین زمین خدائی نزد خدا ولولا انی اخرجت منک ما خرجت واگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم ودر بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر ودوست داشته شده تر نزد من وبسوی من وبود این قول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمرهٔ قضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز برآید ونه نشینید وبعضی گمان برده اند که نزد خروج هجرت بود واین سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت ووی سوار بود بر راحلهٔ خود ودر خروج هجرت باین صفت نبود بلکه پنهان برآمده ودورترین از این آنست که در تاریخ ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود مگر آنکه تذکر حال سابق کرده باشد والله اعلم رواه الترمذی وابن ماجة

الفصل الثالث عن ابی شریح العدوی بفتح عین ودال صحابی است روایت است از وی انه قال لعمرو بن سعید که وی گفت مر عمرو بن سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبدالملک بن مروان وهو یبعث البعوث الی مکة وحال آنکه عمرو بن سعید میفرستاد لشکرها را بسوی مکه برای قتال عبدالله بن الزبیر پس گفت ابو شریح ائذن لی ایها الامیر احدثک قولا قام به رسول الله دستوری ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سخنی که خطبه خواند بآن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح فردای روز فتح مکه سمعته اذنای شنیده است این سخن را هر دو گوش من ووعاه قلبی ویاد داشته است آن را دل من وابصرته عینای ودیده است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حین تکلم به هنگامیکه تکلم کرد آن حضرت آن سخن را حمد الله واثنی علیه ستایش کرد مر خدای را وذکر کرد صفات وی تعالی را ثم قال ان مکة حرمها الله پس گفت آن حضرت بدرستیکه مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی ولم یحرمها الناس وحرام نگردانیده اند او را مردم فلا یحل لامرئ یؤمن بالله والیوم الآخر پس حلال نیست مر مردی را که ایمان می آرد بخدا وروز آخرت ان یسفک بها دما اینکه بریزد در مکه خون را ولا یعضد بها شجرة ونه حلال است که ببرد در وی درختی را فان ترخص احد لقتال رسول الله پس اگر رخصت جوید یکی وحجت آرد بکارزار پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیها در مکه وگوید که پیغمبر خدا قتال کرد ما نیز کنیم فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله پس بگوئید مر او را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را ولم یاذن لکم واذن نکرده است مر شما را وانما اذن لی فیها ساعة من نهار واذن نکرده است خدای تعالی مرا در وی مگر یک ساعت وزمان قلیل از روز وقد عادت حرمتها الیوم کحرمتها بالامس وتحقیق باز گشته است حرمت او امروز همچو حرمت او دیروز ولیبلغ الشاهد الغائب وباید که برساند این حکم را هر که حاضر است وشنیده است از من هر کرا که غائب است فقیل لابی شریح ما قال لک عمرو پس گفته شد مر ابو شریح را چه گفت مر ترا عمرو بن سعید در برابر این سخن قال گفت ابو شریح قال گفت عمرو بن سعید انا اعلم بذلک منک من دانا ترم باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابا شریح یعنی من هم میدانم که مکه حرام است ولیکن ان الحرم لا یعیذ عاصیا بدرستیکه حرم پناه نمیدهد گناه کار را که خلاف امر والی کند وخروج نماید بر وی ولا فارا بدم ونه پناه میدهد گریزنده را بخون یعنی کسیکه خون کسی را ریخته در حرم درآید ولا فارا بخربة بضم خای معجمه وسکون را وبفتح نیز گفته اند وبموحده فساد در دین وخیانت وبلیه یعنی اگر یکی فسادی در دین کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حق یکی را ضایع سازد وبحرم گریزد جزای آن از وی ساقط نگردد ومقصود آنکه عبدالله بن الزبیر عاصی است واز طاعت امام برآمده واگر از حرم برآید آنجا بنزاش میدهیم واگر نه در حرمش میکشیم متفق علیه وفی البخاری الخربة الخیانة یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خربه را بخیانت وعن عیاش بفتح عین وتشدید تحتانیه وشین معجمه بن ابی ربیعة بفتح را وکسر موحده المخزومی بخای معجمه وزای صحابی است قدیم الاسلام برادر ابوجهل است از مادرش وآن حضرت او را دعا میکرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ربیعة چنانچه در باب القنوت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة بخیر ما عظموا هذه الحرمة همیشه باشد این امت بخیر وسلامت در دین ودنیا مادامیکه تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت مکه وحرم خدا را واجتناب کنند از ارتکاب آنچه نهی کرده اند در آن حق تعظیمها چنانچه باید وشاید تعظیم وی کردو مبالغه و احتیاط در آن نمودند فاذا ضیعوا ذلک هلکوا پس چون ضایع گردانند آن حرمت را هلاک شوند رواه ابن ماجة

باب حرم المدینة حرسها الله تعالی

احادیث در تحریم حرم مدینهٔ مطهره آمده واختلاف کرده اند علما در ترتیب حکم تحریم بران ومذهب امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت در ان مجرد تعظیم وتکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید وقطع شجر ولزوم جزا وهر که بکند چیزی از ان آثم میگردد وجزای نیست بران وامنیست قول مالک وروایتی است از احمد وقولی است مر شافعی را ونووی گفت که مشهور از مذهب مالک وشافعی وجمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه وقطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان وتورپشتی گفته که قائل نشده اند بتحریم صید مدینه مگر چندین معدود از صحابه وجمهور ایشان منکر نیستند اصطیاد طیور را در مدینه ونرسیده است ما را نهی از ان بطریقی که اعتماد توان کرد بران وبعضی علما گفته اند که واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه وبعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از

سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین بکر شافعی در قول قدیم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم الا القرآن ومافی هذه الصحیفة گفت امیر المؤمنین علی ننوشتیم ما از آن حضرت از وحی که قرآنرا و چیزیکه درین صحیفه است چون مردم گفتند که علی را رضی الله
عنه رسول صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانید بصحیفهٔ دیگر جز قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که ننوشتیم ما از آن حضرت جز قرآنرا و آنچه درین صحیفه است وان ورقه بود که در وی
احکام دیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور مدینه حرام است و حد وی از عیر بفتح عین مهمله و سکون تحتانیه تا ثور بفتح مثلثه و سکون واو این نام دو کوه است بمدینهٔ مطهره
که حرم است فمن احدث فیها حدثا پس کسیکه نو پدید آرد دران بدعتی را یعنی آنچه نهی کرده اند در ارتکاب آن درین حرم او آوی محدثا یا جای دهد در وی
و پناه دهد و اعانت کند حدث پیدا کننده را و محدث بفتح دال نیز روایت است یعنی امر محدث مبتدع و آوی بمعنی رضی یعنی خود کند بدعت یا راضی گردد به بدعت از
غیر خود فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پس بر وا ست لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه و لا یقبل منه صرف ولا عدل و
پذیرفته نشود از آن کس فریضه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را بشفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و بتوبه زیرا که وی باز
میگرداند بنده را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بفدیه زیرا که وی معادل و مساوی مفدی است و از جملهٔ احکامی که در صحیفهٔ نوشته بود این بود که ذمة المسلمین
واحدة یسعی بها ادناهم عهد مسلمانان یکی است سعی می کند بآن ذمه فروترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگرچه وضیع و حقیر بود مثل بنده و زن امان
دهد کافری را و عهد بندد وی و در پناه خود در آرد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را ذمه از آن گویند که نقض آن موجب مذمت
است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهدی و وثیقتی که با مسلمانی بسته باشد و آن عهد را بشکند و غدر کند یا همین عهدیکه مسلمانی بذمی بسته است بشکند چنانکه سوق
کلام در آنست فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل ومن والی قوما بغیر اذن موالیه و کسیکه دوستی و پیوستگی کند با جماعتی
بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل بدانکه ولا دو قسم است یکی را ولای موالات
گویند و عادت عرب بود که بیکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهدی می بستند و سوگند میخوردند که در نیک و بد یکدیگر شریک و ممد و معاون باشند و با دوستان یکدیگر دوست
باشند و با دشمنان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز امداد و معاونت میکردند و در اسلام در حق می کردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمده
با صحابه عقد موالات می بستند و دوم ولای عتاقه است که هر که آزاد کرد بنده را آزاد کننده را حق ولایتی ثابت شد و نزد عدم وارثان قریب وارث میگردد از وی
احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشد که مرد دیگرا موالی باشد پس نباید که قومی دیگرا موالی گیرد بی اذن موالی خود که دارد وبی است اشاره
ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و ایذا است که نباید کرد و بعضی گفته اند هر که موالات کند کافر را بقصد ایذای مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقه مراد باشد
پس معنی آن باشد هر که نسبت کند خود را بغیر معتق خود مستحق لعنت گردد چنانچه اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است متفق علیه وفی روایة لهما من ادعی
الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه و کسیکه دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود یا والی گیرد غیر موالی خود را فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل این روایت تائید ارادهٔ ولایت عتاقت میکند چنانچه در حدیث آمده است العتق لحمة کلحمة النسب یعنی عتق پیوندی
و رابطه است مانند رابطهٔ نسب تنبیه اشکالی که در این حدیث شده است اینست که عیر خود نام کوهیست بمدینهٔ منوره اما جبل ثور پس آن بمکه است نه بمدینه و آن کوهی است که
آن حضرت در غار آن بهجرت مخفی شده بود و اما در مدینه جبلی مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر رواة بخاری آنرا مبهم گذاشتند و بعضی علامت کذا نوشته و بعضی بجای ثور بیاض گذاشته
و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل عیر الی احد بوده است و نزد احمد و طبرانی هم چنین واقع شده و بعضی گفته اند که عیر نام جبلی است بمکه و معنی حدیث آنست که حرم مدینه
مقدار مسافت است که میان عیر و ثور است بمکه و شیخ مجد الدین در قاموس گفته که ثور جبلی است صغیر بمدینه در حذای جبل احد پس ذکر ثور صحیح است و وهم نیست چنانکه ائمه
گمان برده اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام وعن سعد رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم
ما بین لابتی المدینة ان یقطع عضاهها او یقتل صیدها گفت سعد بن ابی وقاص که گفت آن حضرت بدرستیکه من حرام میکردانم میان حره و لابه مدینه که بریده
شود درختان آن و کشته شود شکار آن لابه بتخفیف موحده زمین سنگستان و در هر دو طرف مدینه سنگستان است و مدینه در میان آن است و عضاه بکسر عین و ضاد معجمه
و ها در آخر جمع عضه درخت کلان خاردار و قال و گفت آنحضرت المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون مدینه بهتر است مر ایشانرا اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است
که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مر ایشانرا اگر بدانند لا یدعها احد رغبة عنها
الا ابدل الله فیها من هو خیر منه نمی گذارد مدینه را هیچ یکی از جهت اعراض کردن و روی گردانیدن از آن مگر آنکه بدل میکند و بجای او می آرد خدای تعالی
کسی را که آنکس بهتر است از وی ولا یثبت احد علی لأوائها وجهدها و پا بر جا نماند هیچ یکی و صبر نکند بر سختی و گرسنگی مدینه و مشقت و محنت مدینه
الا کنت له شفیعا او شهیدا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعتهای او روز قیامت و گفته اند وجه او در تنبیه

بضم تصحیح کرده اند و ظاهر آنست که بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و طاقت است و بعضی گفته اند این هردو لغت است بیک معنی رواه مسلم
وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها احد من امتی گفت
آنحضرت صبر نکند بر شدت و محنت مدینه هیچ یکی از امت من الا کنت له شفیعا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت رواه
مسلم وعنه قال کان الناس اذا رأوا اول الثمرة جاؤا به الی النبی صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است که گفت بودند مردم چون میدیدند
اول میوه را که آنرا نوباوه میگویند می آوردند آن را بسوی آن حضرت فاذا اخذه قال پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و میخواند این دعا را
اللهم بارك لنا فی ثمرنا خداوندا برکت ده ما را در میوهٔ ما برکت بفتح را که السیدن وافزون شدن و بمعنی ثبات ودوام نیز آید وبارك لنا فی مدینتنا
و برکت ده ما را در شهر ما وبارك لنا فی صاعنا وبارك لنا فی مدنا و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بضم میم و تشدید دال صاع و مد هر
دو پیمانه است ولیکن مد یک رطل و یک ثلث نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد مراد توسعهٔ رزق و برکت در آن است اللهم ان
ابراهیم عبدك وخلیلك ونبیك خداوندا بدرستی ابراهیم بندهٔ خاص تست و دوست جانی تست و پیغمبر تست وانی عبدك ونبیك
و بدرستی که من بندهٔ توام و پیغمبر توام اثبات خلت برای خود نکرد با وجود ثبوت آن در ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم اکمل و اتم از ابراهیم و محبت
که اکمل است از خلت زیرا که حبیب محبی است که بمقام محبوبیت رسیده و خاصهٔ ذات شریف او است از جهت تواضع واکتفا کرد بثبوت عبودیت که خلاصهٔ
اکمل صفات وارفع مقامات است و عبودیت حقیقیه که اکمل صفات وارفع مقامات است خاصهٔ مقام محمدیت است و هر که غیر او است فروتر است از
وی صلی الله علیه وسلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص ملقب بآن مقامات شده باشد والله اعلم
وانه دعاك لمكة و بدرستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی وانا ادعوك للمدینة بمثل ما دعاك لمكة ومن دعا میکنم ترا برای مدینه
بمانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه ومثله معه و مانند آن با آن یعنی مدینه را دو چندان میخواهم که مکه راست ثم یدعو اصغر ولید له
پس میخواند آن حضرت خوردترین خورد ریرا که بود مر آن حضرت را از اهل بیت وی فیعطیه ذلك الثمر پس میداد آن خورد را آن میوه و تخصیص خوردان
از جهت زیادت رحم و شفقت بر خوردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع است میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خوردان راغب تر و مائل تر و خوش
حال شونده تر اند بدان و در ایثار غیر ارشاد و تعلیم است مر امت را بر قمع شرهٔ شهوت و خصوصا در آنچه میل طبع بدان بیشتر و سخت تر است چنانچه نوباوه رواه
مسلم وعن ابی سعید رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مكة فجعلها حراما گفت آن حضرت بدرستیکه ابراهیم حرام
گردانید مکه را پس گردانید او را حرام یعنی دعا کرد و حق تعالی را که او را حرام گرداند وانی حرمت المدینة حراما و بدرستیکه من حرام گردانیده ام مدینه را
حرام گردانیدنی ما بین مازمیها چیزیکه میان دو طرف اوست از کوهها و مازم بکسر زای تنگی میان کوهها که بیکدیگر بچسپند مراد لابتین است که در حدیث
سعد گذشت ان لا یهراق فیها دم که ریخته نشود در وی خون ولا یحمل فیها سلاح لقتال و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن ولا
یخبط فیها شجرة الا لعلف و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای خورش ستور و خبط زدن درخت بعصا تا بریزد برگهای او و خبط بفتحتین برگ که افتد از درخت بمعنی مخبوط
و چون ریختن برگ از درخت جایز نباشد بدین طریق اولا نخواهد بود رواه مسلم وعن عامر بن سعد تابعی ثقه است و مراد بسعد سعد بن ابی وقاص است ان سعدا
رکب الی قصره بالعقیق روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام موضعی است مشهور و متبرک که ذکر آن
در اشعار واقع شده است و در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند فوجد عبدا یقطع شجرا او یخبطه پس یافت سعد غلامی را که میبرید درختی را و میریزد برگ آنرا
فسلبه پس گرفت سعد جامه و سلاح او را فلما رجع سعد جاءه اهل العبد پس وقتی که باز آمد سعد بمدینه آمدند او را کسان آن غلام فكلموه ان یرد
علی غلامهم پس گفتند سعد را که باز گرداند جامه و سلاح بر غلام ایشان او علیهم یا بر ایشان شک راوی است بجای علی غلامهم علیهم گفته یعنی بدهد با ایشان
ما اخذ من غلامهم چیزی را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح فقال معاذ الله ان ارد شیئا نفلنیه رسول الله پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که
باز دهم چیزی را که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی گفته است آن حضرت که هر که بیند در درخت مدینه را سلب وی
غنیمت است مر کسی را که بگیرد او را نفل بفتحتین غنیمت انفال جمع وی تنفیل غنیمت دادن وابی ان یرد علیهم و ابا آورد سعد از این که باز گرداند سلب
او را بر ایشان این جزای تعرض کردن بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما قدم رسول
الله صلی الله علیه وسلم المدینة وعك ابو بكر وبلال گفت عائشه وقتی که قدوم آورد آن حضرت بمدینه تب زده شد ابو بکر و بلال رضی الله عنهما و
عک تب یا درد تپ و فی الصراح و عک تیزی تپ فجئت رسول الله فاخبرته پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را فقال پس گفت
آن حضرت اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مكة او اشد خداوندا محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه سخت تر و بیشتر از محبت مکه وصححها

و درست و نیک گردان هوای مدینه را صحت بمعنی تن درستی است و مراد تن درستی که بساکنان مدینه است وبارك لنا في صاعها ومدها وبرکت ده ما را در صاع مدینه
و مد مدینه وانقل حماها و بجای دیگر ببر تب مدینه را فاجعلها بالجحفة پس بگردان و ببر تپ مدینه را بجحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و بفا نام موضعی است میان مدینه
و مکه ساکنان او دران وقت یهود نابهبود بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین وبا و بلا و تپ و بیماری بود پس دعا کرد آنرا که بزمین کفار
رود در حدیث دلیل است بر جواز دعا بر کفار بامراض و اسقام و موت و هلاک و فنا و بلاد ایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنه في رؤيا النبي
صلى الله عليه وسلم في المدينة رايت امرأة سوداء ثائرة الراس روایت است از عبد الله بن عمر در حدیث خواب دیدن آن حضرت در شان مدینه
دیدم من زنی را سیاه ژولیده موی خرجت من المدينة بیرون آمد آن زن از مدینه حتى نزلت مهيعة تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او مهیعه است
بفتح میم و سکون ها و فتح تحتانیه و عین مهمله و ها در آخر فتاولتها ان وباء المدينة گفت آن حضرت پس تعبیر کردم من این رؤیا را آن زن را که آن تپ و بیماری مدینه بود نقل الی
مهيعة برده شد بسوی مهيعة وهي الجحفة و مهیعه نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد في الصراح وبا بمد و قصر بیماری عام که او را مرگامرگی گویند و في القاموس
وبا طاعون یا هر بیماری عام و در حرف نون گفته طاعون وبا و في الصراح طاعون مرگ وبا رواه البخاري وعن سفيان بن ابي زهير بضم زای و فتح ها و سکون
تحتانیه صحابیست معدود در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يفتح اليمن فياتي قوم يبسون بفتح تحتانیه و ضم موحده و تشدید سین
مهمله گفت سفیان شنیدم آن حضرت را که میگفت فتح کرده شود یمن پس می آیند گروهی که سیر میکنند و نرم میسرند و میرانند ستوران خود را پس سیر نرم و راندن ستور
چنانکه در قرآن مجید واقع شده است وبست الجبال بسا فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم پس کوچ میکنند با کسان خود و با کسانیکه اطاعت و فرمان برداری میکنند ایشانرا
یعنی با اهل و عیال و توابع و لواحق خود والمدينة خير لهم لو كانوا يعلمون ويفتح الشام فياتي قوم يبسون فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم
لو كانوا يعلمون ويفتح العراق فياتي قوم يبسون فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم لو كانوا يعلمون یعنی ولایتها در اسلام فتح میشوند
و مردم برای طلب سعت معیشت و حطام دنیا و حظوظ فانیهٔ وی از مدینه بیرون می روند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اقامت در مهبط وحی و منزل برکات
اعراض می نمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و سعادت مبداء و مآل را اقامت مدینه بهتر باشد پس درین تذمیم و تحقیر حال مردم است و بعضی گفته اند
که مراد آنست که مردم از ولایات و بلاد برآیند و بمدینه سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه و نازلان اوست و اول معنی اصح و اوجه است و اظهر است از حدیث
والله اعلم متفق علیه وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت بقرية تاكل القرى امر کرده شده ام من بهجرت
کردن بقریه که میخورد قریهای دیگر را یعنی غالب می آید و فرو می برد همه را یعنی هرکه در وی ساکن میگردد و وطن میسازد غالب می آید و فتح میکند همه بلاد را و این صفت
این بلدهٔ عظیم الشان است که هرکه در وی آمد بر همه بلاد غالب گردید نخست عمالقه آمده بودند غالب شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد ازان یهود ساکن شدند و
غالب آمدند بر عمالقه پس ازان انصار رسیدند و غالب شدند بر یهود و پس سید المرسلین آمد صلی الله علیه وسلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب گشتند و چه
غلبه که ایشانرا حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند و اخبار ساکنان این بلدهٔ شریفه در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که تاریخ مدینهٔ مطهره است
ذکر کرده ام و یکی از اسمای این بلدهٔ مطهره اکالة القرى و اكالة البلد آن است از جهت تسلط و غلبهٔ وی بر سائر بلاد و امصار و نفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار و حمل کرده اند
آنرا بعضی بر زیادت فضل و کرامت نسبت بفضائل بسائر اماکن که با فضائل همه مضمحل و متواری اند در جنب فضائل وی چنانکه مکه را ام القرى گفتند از جهت اصالت و
عراقت وی نسبت بسائر بقاع ارض و گفته اند که مضمون اكالة القرى ابلغ و اکمل از معنی ام القرى است چه امومت تقاضا میکند محو و هلاک را مگر ثبوت اصالت و حق
امومت را بخلاف اکل که مقتضی تواری و اضمحلال است و مر این بلده را اسما و القاب بسیار اند از صد متجاوز و بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم يقولون يثرب
میگویند مردم در زمان قدیم این بلده را یثرب وهي المدينة و نام وی الان مدینه است اسم این بقعهٔ شریفه پیش از زمان نبوت یثرب و اثرب بود بر وزن
مسجد پس آن حضرت او را مدینه نام نهاد از جهت تمدن و اجتماع مردم و استیناس و ائتلاف ایشان در وی و نهی کرد از خواندن به یثرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت
است یا بسبب آنکه مشتق از ثرب بمعنی هلاک و فساد و تثریب بمعنی توبیخ و ملامت است یا بتقریب آنکه یثرب در اصل نام صنمی یا یکی از جبابره بود و بخاری در
تاریخ خود حدیثی آورده که هرکه یکبار یثرب گوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک و تلافی آن کند و در روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند و بعضی گفته اند که تعزیر
باید کرد قائل آنرا و آنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل یثرب از زبان منافقان است که بذکر آن قصد اهانت آن می کردند عجب که بر زبان بعضی اکابر در اشعار
لفظ یثرب آمده تنفي الناس كما ينفي الكير خبث الحديد بیرون میکند و دور میکند مدینه مردم بد را و پلید را چنانکه دور میکند کورهٔ آهنگران چرک و پلیدی
آهن را و کیر بکسر کاف و سکون تحتانیه کوره که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگدازند یا مشک که بدان بدمند و بعضی گفته اند که بنا کرده شده گل را کوره
گویند و مشک را که بدان در دمند کیر خوانند و این قول اصوب و ارجح است و مراد اهل کفر اند و شرک اند که از آنجا بقوت اسلام بر آورده شدند و ساحت قدس
این مکان شریف از ایشان پاک کرده شد متفق علیه وعن جابر بن سمرة بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور و خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص است

رض قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی سمی المدینة طابة بدرستیکه خدای تعالی نام کرده است مدینه را بزبان حبیب
خود طابه و هم چنین طیبه بفتح طای و سکون تحتانیه وطیبه بتشدید و طایب از جهت طهارت وی از انجاس شرک و موافقت هوای وی طبایع سلیمه را وطیب
عیش و خوشی زندگانی در وی وطیب رائحهٔ وی و همه چیز وی و بعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه و در و دیوار وی روایح طیبه می آید که در می یابد آنرا
کسی که شامه باطن وی بزکام کفر و نفاق و خبث اعتقاد مزکوم نباشد و شاید که مشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق نیز از ان رسیده باشد و بحس باطن
وظاهر آن را دریافته باشد بیت در آن زمین که نسیمی وزد ز طرهٔ دوست چه جای دم زدن نافهای تاتاریست ابو عبدالله عطار گفته است شعر
بطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسک والکافور والمندل الرطب رواه مسلم وعن جابر بن عبدالله ان اعرابیا بایع رسول الله صلی الله
علیه وسلم روایت میکند جابر که بادیه نشینی بیعت میکرد آن حضرت فاصاب الاعرابی وعك بالمدینة پس رسید آن اعرابی را تپی بمدینه
فاتی النبی پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقال وگفت یا محمد اقلنی بیعتی بازگردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصراح اقاله
برانداختن بیع فابی رسول الله پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برانداختن بیعت وی و قبول کردن قول وی ثم جاءه پس تر باز آمد آن
اعرابی آن حضرت را فقال پس گفت اقلنی بیعتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فابی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم انما المدینة کالکیر تنفی خبثها وتنصع طیبها نیست مدینه مگر مانند دمهٔ آهن گر که دور میکند پلید خود را و خالص میکرداند پاک خود را یعنی
دور میکرداند و بدر میکند مردم پلید را و خالص از هر چیز و برین تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند از نصع بمعنی خالص کردانیدن و برین وجه طیبها
منصوب است و بضم تا و بفتح نون و کسر صاد مشدده از تنصیع نیز روایت است و تبضیع بموحده بجای نون و صاد مهمله نیز روایت کرده اند از بضع بمعنی
جمع و بموحده و ضاد معجمه نیز از بضع بمعنی قطع لحم کذا فی مجمع البحار و طیبها بکسر طا و سکون یا و فتح طا و کسر یای مشدده هر دو روایت است و
ثانی اصح و اقوی است متفق علیه وگفته اند که این نفی و نصع یا در زمان آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم یا در آخر زمان خواهد بود هنگام که
دجال بیرون می آید و جنبانیده و افشانده میشود مدینه بسه کرت پس بیرون آید و برود بجانب دجال هر کافر و منافق و احتمال دارد که در هر
زمان باشد حکایت آورده اند که چون عمر بن عبدالعزیز مدتی از جانب هشام بن عبدالملک حاکم مدینه مطیبه بود و چون بیرون آورد ند
او را گفت میترسم از آنها نباشم که مدینه نفی آنها می کند و همچنین میترسد هر که از ان مکان شریف بر آمده است یا رب مگر بضرورت بحکم شرع و رعایت
حق شرعی بر آمده باشد بیت ضرورت است وگرنه خدای میداند که ترک صحبت جانان نه اختیار من است دوری ز حضرت تو نخستم
باختیار خود زده را ز مهر جدائی چه در خور است نسأل الله العافیة وحسن العاقبة وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینة شرارها برپا نمیشود قیامت تا آنکه نفی می کند مدینه بدان را که در وی اند کما ینفی الکیر خبث
الحدید این حدیث ظاهر است در آن که نفی در آخر زمان باشد رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی
انقاب المدینة ملائکة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال بر راههای مدینه فرشتگان نگاهبان اند که در نمی آید مدینه را به نگهبانی آنها وبا و نه
دجال نقب بفتح نون و ضم نیز آمده و سکون قاف راه در میان دو کوه یا فرجه میان دو کوه بدر آمدن دجال بی شک در آخر الزمان خواهد بود و نگهبانی
تا در آمدن وبا هم در آن وقت خواهد بود یا همیشه است متفق علیه وعن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس من بلد
الا سیطؤه الدجال نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که پی سپر کند آنرا دجال و در آید الا مکة والمدینة مگر مکه و مدینه لیس نقب من انقابها
الا علیه الملائکة نیست هیچ راهی از راه های مدینه مگر آنکه بر وی فرشتگان اند صافین صف زده یحرسونها پاس میدارند او را فینزل السبخة
پس نزول میکند و فرود می آید دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است و سبخه بسین مهمله و موحده و خای معجمه مفتوحات و سکون موحده نیز آمده
شورستان فترجف المدینة باهلها پس می جنباند مدینه ساکنان خود را ثلث رجفات سه بار جنبانیدن فیخرج الیه کل کافر ومنافق
پس بیرون می آید بسوی او هر کافر و منافق متفق علیه وعن سعد رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یکید اهل المدینة
احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء بد سگالی نکند و ایذا نکند اهل مدینه را هیچ یکی مگر آنکه بگدازد و فانی گردد عنقریب چنانکه میگدازد نمک در آب چنانکه
ظاهر شد از حال یزید شقی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت هلاک شد و بعقاب الهی والم دق وسل بگداخت و فانی شد متفق علیه وعن انس
رض ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا قدم من سفر فنظر الی جدرات المدینة روایت است از انس که آن حضرت چون قدوم می آورد
از سفر پس نظر میکرد بسوی دیوار های مدینه اوضع راحلته تیز میراند شتر سواری خود را وان کان علی دابة واگر سواری بود بر دابه دیگر که مراد بدان اسپ و استر
و مانند آن است حرکها من حبها می جنبانید آنرا بجاذبهٔ محبت مدینه استعمال ایضاع مخصوص شتر است و در غیر شتر تحریک استعمال می یابد رواه البخاری

وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد وهم از انس است كه ظاهر شد مر آن حضرت را جبل احد يعني نظر شريف وي بران افتاد فقال پس گفت
آن حضرت هذا جبل يحبنا ونحبه اين كوهيست كه دوست ميدارد ما را ودوست ميداريم ما او را اللهم ان ابراهيم حرم مكة خداوندا بدرستيكه ابراهيم
حرام گردانيد مكه را واني احرم ما بين لابتيها وبدرستيكه من حرام ميكردانم زميني را كه ميان دو سنگستان مدينه است متفق عليه اثبات محبت
احد را بعضي تاويل مي كنند وميگويند كه اين همه تكلم بمجاز است باعتبار محبت اهل آن كه دران مومنان وموحدان باشند از انصار چنانكه شاعر گفته است
مصرع ومن مذهبي حب الديار لاهلها ودر مقابل اين در بعضي روايات زياده آمده است كه عير جبل يبغضنا ونبغضه وعير
بعين مهمله مفتوحه كوهي است كه دشمن ميدارد ما را ودشمن ميداريم ما او را زيراكه ساكنان وي منافقان بوده اند وتحقيق آنست كه اين محمول بر ظاهر است
از جهت ابداع علم وفهم ولوازم آن از محبت وعداوت در جمادات بران وجهي كه لايق بحال آنها است خصوصا بانبيا واوليا خصوصا سيد
انبيا وسلطان اوليا كه محبوب عالميان ومحبوب پروردگار عالميان وهركه را خدا دوست داشت همه چيز وهمه كس او را دوست دارند زيراكه هرچيز
خلق ومحكوم اوست وحنين جذع بمفارقت آن حضرت صلى الله عليه وسلم اول دليل است بران وحنين جذع حديث مشهور است كه بسرحد تواتر
رسيده است وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سهل بن سعد ساعدي كه از مشاهير صحابه است گفت
كه گفت آن حضرت احد جبل يحبنا ونحبه رواه البخاري

الفصل الثاني عن سليمان بن ابي عبد الله تابعي است
بسياري از مهاجران را دريافته روايت ميكند از سعد بن ابي وقاص وابي هريره وصهيب ثقه است قال رأيت سعد بن ابي وقاص اخذ
رجلا يصيد في حرم المدينة الذي حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ديدم سعد بن ابي وقاص را كه گرفت مردي را كه شكار مي كرد در حرم
مدينه كه حرام گردانيد آن حضرت وحد آن تعيين نموده ومردم را از ارتكاب صيد وجز آن دران منع كرده فسلبه ثيابه پس ربود سعد وگرفت جامهاي آن مرد
را فجاء مواليه فكلموه فيه پس آمدند صاحبان آن مرد پس سخن كردند سعد را در شان او كه جامهاي او را بدهد فقال ان رسول الله پس
گفت سعد كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم حرم هذا الحرم حرام گردانيده اين حرم را يعني حرم مدينه را وقال من اخذ احدا يصيد
فيه فليسلبه وگفت هركس كه بگيرد يكي را كه شكار ميكند درين حرم پس بايد كه بگيرد رخت وسلاح او را فلا ارد عليكم طعمة اطعمنيها رسول الله پس باز
نميكردانم بر شما ونميدهم خورشي كه خورانيده است مرا آن خورش پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وعطائيكه كرده است بمن وفي الصراح طعمه بالضم خورش ووجه كسب يعني من كه
نميدهم آن را بجهت آنكه اين عطا است از آن حضرت صلى الله عليه وسلم بر من وكسي است كه من بفرموده آن حضرت حاصل كرده ام ولكن ان شئتم دفعت
اليكم ثمنه وليكن اگر ميخواهيد شما وبيار بجد ايد ميدهم بشما بهاي آن از پيش خود رواه ابو داود وعن صالح مولى لسعد روايت است از
صالح كه مولى بود مر سعد بن ابي وقاص را ان سعدا وجد عبيدا من عبيد المدينة يقطعون من شجر المدينة سعد يافت چندي غلام را از
غلامان اهل مدينه كه مي بريدند بعضي از درختان مدينه را فاخذ متاعهم پس گرفت رخت وجامه آنها را وقال يعني لمواليهم وگفت سعد يعني موالي
ايشان را وقتي كه طلب كردند رد كردن آن متاع بسوي ايشان سمعت رسول الله شنيدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم ينهى ان يقطع من
شجر المدينة شيء نهي ميكرد از آنكه بريده شود از درختان مدينه چيزي وقال وگفت آن حضرت من قطع منه شيئا فلمن اخذه سلبه
كسيكه ببرد از درختان مدينه چيزي را پس مر كسي راست كه گرفته است آن برنده را متاع او ورخت او رواه ابو داود وعن الزبير روايت است از زبير بن
العوام بتشديد واو كه از عشره مبشره است وابن عمه رسول الله است صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان صيد وج وعضاهه
گفت آن حضرت كه شكار وج ودرختان وج بفتح واو وتشديد جيم نام وادي است بطائف حرم حرام است حرم بكسر حاي وسكون را بمعني حرام است
محرم لله حرام كرده شده است براي خدا تاكيد حرم است رواه ابو داود وقال محي السنة رحمه الله وج ذكروا انها من ناحية الطائف
وج ذكر كرده اند علماي حديث كه وي از جانب طائف است وقال الخطابي وگفته است خطابي انه بضمير مذكر بدل آنها بضمير مونث كه در روايت محي
السنة است وبر هر تقدير راجع بوج است ودر اسماي مواضع تذكير وتانيث هر دو درست است تانيث بتاويل بقعه وناحيه وتذكير باعتبار موضع ومكان
وگفته اند كه حرمت وج بر سبيل حمي بود كه آن حضرت براي اهل صدقه قرق كرده بود نه بطريق حرم واگر بطريق حرم بود در وقتي بود بعد از ان منسوخ
شد شافعيه برين اند وحنفيه مثل اين در حرم مدينه نيز گفته اند واكثر علما بر آنند كه حرم مدينه ووج باعتبار رعايت تعظيم واحترام است نه باعتبار تحريم
جنايت ووجوب جزا وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استطاع ان يموت بالمدينة فليمت
بها گفت آن حضرت كسيكه ميخواهد كه بميرد بمدينه پس گو كه بميرد در وي يعني اين قصد ونيت مبارك است بايد كه بفعل آرد آن را واقامت كند در وي تا آنكه بميرد
در وي فاني اشفع لمن يموت بها پس بدرستيكه من شفاعت ميكنم مر كسي را كه بميرد بمدينه ودر بعضي نسخ اشفع بتشديد فا يعني مقبول الشفاعه گردانيده ميشوم

دعای امیرالمومنین عمر است که میکرد اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک وتحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه ما نیز این دعا میکنیم
بامید اجابت آن ان شاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آن حضرت را صلی الله علیه وسلم تمامه مسلمانان امیدوارند ودر موت مدینه واجب میگردد
شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامه گناهان ورفع مراتب ودرجات عظیمه یا این کنایت است از آنکه موت درین بلدهٔ مطهره البته برایمان
است چه شفاعت جز مومن را نباشد چنانکه در زوار قبر شریف نیز این توجیهات کرده اند ومثل این بشارت در موت بحرم مکه نیز واقع شده است چنانکه
بیاید رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة فرمود آن حضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است
همه عالم خراب گردد ومدینه منوره آبادان باشد وبعد از همه بجریان حکم الٰهی تعالی این نیز ویران وفانی گردد قریه اینجا بمعنی موضع است و
ترتیب اسما برین طریق است که قریه است که بالاتر ازوی بلد وبالاتر از بلد مدینه وفوق همه وجامعتر از همه مصر وبعضی بلد ومدینه را دریک مرتبه
نهاده اند ومدینه الآن نام شهر حضرت سید کائنات شده است وبحسب شرف وفضل بالاتر از همه است رواه الترمذی وقال هذا
حدیث حسن غریب وعن جریر بن عبد الله رض صحابی مشهور است شریف ومطاع وجلیل وجمیل بود وبسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر
المومنین عمر گفته است که مید انیم هیچکس را از امت خوبتر واز جریر مگر آنکه حکایت کرده اند بما از حسن یوسف وصفات حمیدهٔ وی بسیار است
رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت ان الله اوحی الی ای هؤلاء الثلثة
نزلت فهی دار هجرتك بدرستی خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هر کدام ازین سه جا را که فرود آئی تو پس آن سرای وجای هجرت تست
یعنی مرا مخیر ساختند که هر کدام از اینجاها که خواهی جای تست المدینة یکی مدینه او البحرین بحرین که جزیره ایست بحر عمان مشهور او قنسرین به
کسر قاف وفتح نون مشدده وسکون سین وکسر را وفتح آن هردو بکسر نون نیز گفته اند نام بلدیست از بلاد شام ودر تاریخ مدینه میگوید که مخیر ساخته
شد آن حضرت را پیش از هجرت میان این سه موضع ودر آخر تعیین کرده شد در مدینه رواه الترمذی الفصل الثالث عن ابی
بکرة بفتح موحده وسکون کاف صحابی مشهور است از اهل طائف وچون آن حضرت طائف را محصر ساخته بود وی خود را از قلعه در چرخ چاه افکنده
بجانب لشکر حضرت انداخت واسلام آورد وابو بکره نام یافت وبکره چرخ چاه را گویند عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قال گفت آن حضرت لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال در نمی آید مدینه را ترس مسیح دجال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل
باب ملکان مر مدینه را در آن وقت که دجال آید وبیرون مدینه نزول کند هفت دروازه بود وبر هر در دو فرشته نگهبان نشسته رواه البخاری وعن انس
رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از انس از آن حضرت که گفت اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من
البرکة خداوندا بگردان در مدینه دو چندان آنچه گردانیدهٔ در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرمود ومثله معه وانحدیث وامثال آن دلالت دارند بر
افضلیت مدینه بر مکه واین مسئله مختلف فیه است میان علما ودلائل جانبین را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم متفق علیه وعن
رجل من آل الخطاب روایت است از مردی از اولاد خطاب عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت من زارنی متعمدا کان فی جواری یوم
القیمة کسی که زیارت کند مرا بقصد نه بطفیل کاری دیگر باشد آن کس در همسایگی من وپناه منست روز قیامت از بعض عارفان می آرند که وی حج کرد وبزیارت نیامد گفت
زیارت آن حضرت را نمی خواهم که به تبع وطفیل حج کنم واین غایت تشوق وتادب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم است ولیکن صواب آن است
که قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد وعلما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که مشوب بغرض دنیوی وقصد سیر وتفرج نباشد
بیت رفت بر بوی سر زلف تو حقی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض وبحقیقت در هر دو مکان ظهور کمال وجمال اوست ومنظور اتباع وامتثال وی صلی
علیه وسلم ع هر دو جای تست یا بدر الدجا ومن سکن المدینة وصبر علی بلائها کنت له شهیدا او شفیعا یوم القیمة وکسیکه سکونت ورزد در مدینه
وصبر کند بر بلای وی وشدت ومحنت وی خصوصا چنانکه در زمان آن حضرت بود ودر بعضی روایات علی لأوائها چنانکه سابقا گذشت باشم من مر او را
گواه وشفاعت کننده روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت وشفاعت در معاصی ومن مات فی احد الحرمین بعثه الله من الآمنین یوم
القیمة وکسی که بمیرد در یکی از حرمین مکه یا مدینه برانگیزد او را خدای تعالی از بی بیمان از عذاب روز قیامت وآمده است که مقبره مکه ومدینه را می نشانند در
بهشت همچنین بی سوال وحساب وکما جا وعن ابن عمر رض مرفوعا من حج فزار قبری بعد موتی کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت
من کان کمن زارنی فی حیوتی باشد همچون کسی که زیارت کرد وملاقات نمود مرا در حیات من ویکی از فوائد وبشائر زیارت شریف آنست که زائر را از
نصیبهٔ صحبت معنوی وآنچه از لوازم وآثار آنست حاصل میگردد واین مبنی بر ثبوت حیات است مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی دنیاوی

بخلاف شهدا که بحیات معنوی مشرف اند و این مسئله را بتفصیل هرچه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام و بالله التوفیق رواهما روایت کرد این هر دو حدیث را
البیهقی فی شعب الایمان وعن یحیی بن سعید رض یحیی بن سعید دو است یکی یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث وثقات ایشان و روایت میکند
از مالک و شعبه و ثوری و جز ایشان و دیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکنند از وی مالک و شعبه و ثوری ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان جالسا وقبر یحفر بالمدینة آن حضرت نشسته بود و گوری کنده میشد در مدینه فاطلع رجل فی القبر پس نظر کرد مردی در قبر فقال بئس مضجع المؤمن
پس گفت آن مرد بد خوابگاه مومن است گور فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بئسما قلت بد حرفی بود که تو گفتی که نکوهش گور کردی
برای مسلمان قال الرجل انی لم ارد هذا گفت آن مرد بدرستی که من مراد نداشتم باین سخن نکوهش موت برای مؤمن انما اردت القتل فی سبیل الله اراده
نکردم مگر مدح وتحسین کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر بمیرد و در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن در مدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمدینه افضل واکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان
یکون قبری بها منها نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در آنجا از مدینه ثلث مرات سه بار گفت این سخن را این چنین تقریر
کرد طیبی این حدیث را و از اینجا لازم می آید که مردن در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است از شهادت و مدفون شدن در جای دیگر و این حدیث ابلغ و
ادخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در وی اما پوشیده نماند که ظاهرترین تقدیر آنست که گفته مشید نیست قتل در راه خدا مانند موت بمدینه لفظ
حدیث احتمال این هم دارد که گفته شود و مراد آنست که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مؤمن بمدینه مثل قتل فی سبیل الله و قتل فی سبیل الله افضل و اعظم است
از همه ولیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه و قبر در وی افضل است از موت در سائر بلاد و قبر در آن و باین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت بمدینه از موت
در سائر بلاد ولیکن باقی میماند افضلیت شهید کشتن و کشته شدن در راه خدا و الله اعلم بالمراد رواه مالک مرسلا روایت کرده است این حدیث را
مالک بطریق ارسال و از اینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاریست که تابعی است و امام مالک و هشام بن عروه و شعبه و ثوری از وی روایت
دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات و ائمه اهل حدیث و از اکابر ایشان است چه وی روایت دارد از امام مالک و از هشام بن عروه و یحیی بن سعید
انصاری و شعبه و ثوری دارد فتدبر و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را و هو بوادی العقیق و حال آنکه آن حضرت در وادی العقیق بود که نام
وادی ست از اودیه مدینه و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع شده و آن حضرت آنجا میرفت و نماز میگذارد یقول میگفت آنحضرت اتانی
اللیلة آت من ربی آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک بگزار نماز درین وادی مبارک
وقل عمرة فی حجة و بگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را و برابر کن با عمره که در حج باشد و قول استعمال کرده میشود در جمیع افعال وفی روایة و
قل عمرة وحجة مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعهٔ شریفه که
حکم عمره و حج دارد رواه البخاری تمام شد کتاب
المناسک بعون الله تعالی وحسن توفیقه
ثم یتلوه کتاب البیوع

قد تمت النسخة المبارکة المیمونة الشریفة المسماة بشرح مشکات شریف تصنیف مولانا عبد الحق دهلوی فی احادیث رسول الله الباری فی یوم الخمس عشر من شهر
ذی الحجة الحرام سنة ١٢٧٧ سبع وسبعین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها الف الثناء والتحیة وبعد فان هذا الکتاب المشکوة افضل الکتب
بعد القرآن واخیر الصحف فی الازمان وقد ثبت شرفا وحما عند علماء الفحول بعد کلام الله کلام الرسول وفی الحقیقة ان یتامل فی هذا الکلام بلا
اشتباه انکان کلام الله کلامه ولکن کلامه کلام الله لا سیما هذا الکتاب ترتیب الاجزاء والفصول والابواب کأنه سما بلاغة تلالات فیها کواکب الانوار
وجنة خلد تجری من تحتها الانهار فکم ابتسمت فیها الازهار من مسائل الشرع الغراء الفائق وسجعت اطیار القدس علی قضب براعتها معان رائق وکانت
اسطره غصون الاشجار فی روضة الفردوس والفاظه کالثمرات اللذیذة ذات الکوس ومن النقاط فوقهن حمائم ومن الاعراب علیهن جماسم
مداد سطوره اسود من ذوائب الحور والولدان وبیاض طرفی سطره فیها عینان نضاختان وتجری من کل نقطة عیون علوم المعنویة کالسلسبیل واجل نثره
فصحاء العرب وهم کانوا فی الشعر افضل من الخلیل جواهر نظمه المنثورة معلقة بالعرش کالقنادیل وقد نسخت من کلمة سبع معلقات البلغاء بلا دلیل وکیف لا
وهو کلام النبی الامی المحترم افصح العرب والعجم ومن علومه علم اللوح والقلم ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی رسول الله المجتبی محمد المصطفی صلی الله علیه

وعلى آله واصحابه نجوم الاهتدى لمن اقتدى ولقد اهتم فى طبعها وتزئينها زبدة الانجاب عمدة الاطياب المستجمع لمكارم الاخلاق وقد اضا ذكرها بجميع الافاق مصدر الفضايل والاوصاف مرجع الفواضل والاشراف النضار الخالص النضير والجوهر الفرد العديم النظير الجناب المكرم والممجد المحترم فخر المشايخ والاخصاب حاجى الشيخ عبد الوهاب نجل المقدس المبرور والمورع المغفور غريق بحار رحمة الله المهيمين الشيخ محمد مؤمن وبذل جهده فى تصحيحها وتمنيقها حرفا حرفا وتهذيبها عن شوائب الغلط والسهو طرفا طرفا وسعى فيه غاية المنى ليطابق الاسم بالمسمى باهتمام المقابلة مع نسخ الصحيحة المعتبرة لاسيما بالنسخة المطبوعة فى الكلكتة لانه اصح نسخ فى هذا الفن وبالجملة كم من العلما المعتبرة قابلوها صفحة صفحة وكم من الفضلاء المعتمدة توافقوها ورقة ورقة وهى مطبوعة مع كمال حسنها طبعا وكتبا وصحة ما رأت عيون الدهر كتابا اصح من هذا الكتاب انطبعت فى مطبع الزمان نسخة احسن منه عند ذوى الاحساب جزاه الله تعالى خير الجزا فى الدنيا والآخرة اللهم اغفر لمن كتبه وقرأه وقابله وطبعه واهتم فى تصحيحه وبذل وصرف من عمره ونظر فيه وتلفظ الفاظه منه وسعى فى نشره بين المسلمين وانفعوا انتفع به واعان فيه وعظمه وتمكنه عنده بجاه صاحب هذا الكلام الشافع فى يوم القيام عليه الصلوة والسلام وعلى آله واصحبه واتباعه ذوى المجد والاحترام

بلطفك وجودك يا ارحم الراحمين وخير الناصرين آمين

يا رب العالمين

سنة ١٢٧٧ هجرى